

امامت در پرتو کتاب و سنت

جزء اول

تألیف:

شیخ الإسلام ابن تیمیہ رحمته اللہ علیہ

(۶۶۱ - ۷۲۸ هـ)

با

حواشی و زیرنویس‌ها و تخریج احادیث:

محمد مال الله رحمته اللہ علیہ

عنوان کتاب:

امامت در پرتو کتاب و سنت جزء اول

تألیف:

شیخ الإسلام ابن تیمیہ

ترجمہ:

محمد مال اللہ

موضوع:

بررسی عقاید مذہبی شیعہ (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مہدویت، خمس)

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ ہجری

منبع:



این کتاب از سایت کتابخانہ عقیدہ دانلود شدہ است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت‌های مجموعہٴ موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

- مقدمه‌ی کتاب..... ۱۱
- فصل اول پاسخ به کسی که مدعی است ولایت علی ثابت شده همان گونه که خداوند برای خود و رسول خود ﷺ آن را ثابت کرده است ۲۶
- اول: ۲۹
- دلیل دوم: پاسخ به آیه مذکور از چند جهت می‌تواند حق باشد: ۳۱
- فصل دوم: پاسخ به کسی که مدعی است قرآن دلالت بر این دارد که پیامبر ﷺ مأمور به تبلیغ امامت علی بوده است ۵۵
- از چند جهت می‌توان به این مسائل پاسخ گفت: ۵۷
- فصل سوم تردید بر کسی که مدعی است خبر دادن خداوند از تکمیل دین و اتمام نعمت، بر امامت علی دلالت دارد ۷۳
- از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت: ۷۴
- فصل چهارم پاسخ بر ادعای روایت حدیث از ابن عباس مبنی بر سقوط ستاره‌ای در منزل علی ۸۱
- از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت: ۸۱

- فصل پنجم پاسخ به کسی که مدعی است علی به دلیل پاک و معصوم بودن، امام است ۹۱
- به چند دلیل می توان به این ادعا پاسخ گفت: ۱۰۵
- فصل ششم پاسخ به ادعای کسی که می گوید: بیت علی در زمره ی بیوت انبیاء محسوب می شود ۱۰۹
- از چند جهت می توان به این استدلال پاسخ گفت: ۱۱۰
- فصل هفتم پاسخ به کسی که مدعیست امامت مختص علی است به این دلیل که خداوند او را به خاطر اینکه دوست داشتن وی بر همگان واجب است برتر از دیگران قرار داده است ۱۱۵
- از چند ناحیه می توان به این استدلال پاسخ گفت: ۱۱۵
- به این ادعا از چند نظر می توان پاسخ گفت: ۱۲۶
- فصل هشتم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این دلیل که وی در میان دیگر صحابه به فداکاری و از خودگذشتگی برای پیامبر ﷺ منحصر به فرد بود (و هیچ کدام از دیگران این ویژگی را نداشتند) ۱۲۹
- از چند نظر می توان به این ادعا پاسخ گفت: ۱۳۰
- فصل نهم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که وی با پیامبر ﷺ مساوی است؛ زیرا پیامبر ﷺ برای مباحله با مسیحیان او را تعیین کرد ۱۳۹
- در پاسخ به این استدلال باید گفت: ۱۴۰
- فصل دهم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به دلیل این که برای توسل جستن به او با پیامبر ﷺ برابر است ۱۴۷
- از چند نظر به این استدلال می توان پاسخ گفت: ۱۴۷

- فصل یازدهم پاسخ به کسی که از ابن مسعود با این مضمون حدیث روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمودند: دعوت به من و علی منتهی شده است.. ۱۵۱
از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:..... ۱۵۱
- فصل دوازدهم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این دلیل که خداوند فقط او را به طور ویژه دوست داشت، نه دیگر اصحاب را..... ۱۵۵
از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:..... ۱۵۵
- فصل سیزدهم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است با استدلال به این مقوله: ای علی، به وسیله‌ی تو هدایت‌شوندگان هدایت می‌شوند..... ۱۵۹
می‌توان به استدلال فوق از چند نظر پاسخ گفت:..... ۱۵۹
- فصل چهاردهم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که امت اسلامی از ولایت و دوستی او سؤال خواهند شد..... ۱۶۵
از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:..... ۱۶۵
- فصل پانزدهم پاسخ به کسی که از ابوسعید خدری بغض (دشمنی) با علی را روایت کرده است..... ۱۶۹
- فصل شانزدهم پاسخ به کسی که مدعیست علی فضیلت پیشگامی در پذیرش دعوت پیامبر ﷺ را دارد و برای هیچ کدام از اصحاب این فضیلت ثابت نشده است..... ۱۷۹
پاسخ به این استدلال نیز به چند وجه ممکن است:..... ۱۷۹
- فصل هفدهم پاسخ به کسی که مدعی امامت برای علی است به دلیل اینکه فضیلت ایمان و هجرت و جهاد به او اختصاص داشت نه به غیر او..... ۱۸۳
به این ادعا از چند نظر می‌توان پاسخ گفت:..... ۱۸۳

فصل هیجدهم پاسخ به کسی که مدعی است تنها علی مالش را به عنوان صدقه بخشید و هیچ مسلمانی دیگر چنین عملی را انجام نداده است ۱۸۷
در پاسخ به این ادعا باید گفت: ۱۸۸

فصل نوزدهم پاسخ به کسی که مدعیست انبیاء به منظور اقرار به ولایت علی برانگیخته شده‌اند ۱۹۵
از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت: ۱۹۵

فصل بیستم پاسخ به کسی که مدعی اثبات امامت علی است به گمان اینکه او گوش شنوایی است که در قرآن آمده نه غیر او ۱۹۹
به این استدلال نیز از چند نظر می‌توان پاسخ گفت: ۲۰۰

فصل بیست و یکم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به استناد فضایی که از سوره انسان اخذ می‌شود و دالّ بر اثبات امامت است ۲۰۳
از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت: ۲۰۴

فصل بیست و دوم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به دلیل اینکه وی به فضیلت راستگویی اختصاص یافته نه غیر او ۲۱۵
به این استدلال نیز از چند نظر می‌توان پاسخ گفت: ۲۱۵

فصل بیست و سوم پاسخ به کسی که امامت برای علی را به استناد اینکه فقط او به فضیلت تأیید پیامبر ﷺ اختصاص داشته نه دیگر اصحاب، ثابت می‌کند ۲۲۳

این ادعا را نیز می‌توان به این نحو پاسخ گفت: ۲۲۴

فصل بیست و چهارم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که او به فضیلت پیروی از پیامبر ﷺ اختصاص یافته و غیر او این فضیلت را ندارند ۲۲۹

- فصل بیست و پنجم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که وی از سایر اصحاب برتر است چون به فضیلت حبّ خدا اختصاص یافته است..... ۲۳۹
- از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت:..... ۲۳۹
- فصل بیست و ششم پاسخ به کسی که از امام احمد حدیث «راستگویان سه نفرند» را روایت کرده است..... ۲۴۹
- به این استدلال از چند نظر می‌توان پاسخ گفت:..... ۲۵۰
- فصل بیست و هفتم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به استناد اینکه به فضیلت بخشش و انفاق شبانه‌روز و پنهان و آشکار اختصاص یافته و دیگران از این ویژگی بی‌بهره‌اند..... ۲۵۵
- به این ادعا نیز از چند نظر می‌توان پاسخ گفت:..... ۲۵۵
- فصل بیست و هشتم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که خداوند در قرآن تمامی اصحاب پیامبر ﷺ را مورد سرزنش و عتاب قرار داده جز علی..... ۲۵۹
- به این استدلال نیز از چند نظر می‌توان پاسخ گفت:..... ۲۵۹
- فصل بیست و نهم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که وی افضل آل محمد ﷺ است..... ۲۶۷
- فصل سیام ردّ و پاسخ کسی که تفسیر ابن عباس را در مورد آیت «مرج البحرين» روایت می‌کند..... ۲۷۳
- برای روشن کردن این دروغ چند راه وجود دارد:..... ۲۷۶
- فصل سی و یکم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است و می‌گوید که فقط علی بر علم الکتاب آگاهی دارد..... ۲۷۹
- از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:..... ۲۷۹

فصل سی و دوم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به ادعای این که
 علی از ابراهیم علیه السلام و محمدص و الاثر است چون او در وسط و آن‌ها در
 کنارند! ۲۸۳

از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت: ۲۸۳

فصل سی و سوم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال
 که وی خیر البریه (بهترین انسان‌ها) است! ۲۸۷
 از چند نظر به این استدلال می‌توان پاسخ گفت: ۲۸۷

فصل سی و چهارم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی علیه السلام است به دلیل
 این‌که او ویژگی دامادی پیامبر صلی الله علیه و آله را دارد ۲۹۳
 از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت: ۲۹۳

فصل سی و پنجم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به دلیل این‌که
 عصمت و صدیق بودن ویژه اوست، نه دیگر اصحاب ۲۹۵
 می‌توان به استدلال فوق از چند نظر پاسخ گفت: ۲۹۵

فصل سی و ششم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال
 که او به این فضیلت اختصاص دارد که قبل از همه نماز خوانده و همراه
 پیامبر صلی الله علیه و آله رکوع نموده است ۳۰۱
 از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت: ۳۰۲

فصل سی و هفتم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است با استدلال به
 روایت ابن عباس مبنی بر این‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله گفته: خدایا وزیری را از اهل
 برایم قرار ده ۳۰۵
 از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت: ۳۰۵

فصل سی و هشتم پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این دلیل که
 به او به برادری پیامبر صلی الله علیه و آله برگزیده شده است ۳۰۹

- از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت: ۳۱۰
- فصل سی و نهم پاسخ به کسی که مدعی امامت علیس است به ادعای این‌که او امیر تمام بنی‌آدم است ۳۱۹
- فصل چهلم پاسخ به کسی که مدعی است علیس به دلیل این‌که «صالح المؤمنین» است، امام است ۳۲۳
- از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت: ۳۲۳
- فصل اوّل بیان روایت دروغی مبنی بر جمع‌آوری چهل نفر از مردان بنی عبدالمطلب از سوی پیامبر ﷺ ۳۳۰
- از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت: ۳۳۱
- فصل دوم بیان این‌که امامت علی از جمله اموری نبوده که پیامبر ﷺ مأمور به تبلیغ آن بوده باشد ۳۴۳
- فصل سوّم نقض استدلال روافض به حدیث «أنت منی بمنزله هارون من موسی» تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی ۳۶۱
- فصل چهارم نقض قیاس شیعه مبنی بر قیاس جانشینی بعد از وفات، بر جانشینی در حال غیبت ۳۷۵
- فصل پنجم اثبات این‌که روایت: «علی برادر و وصی و جانشین و قاضی دین من است» دروغ و ساختگی است ۳۸۷
- از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت: ۳۸۷
- فصل ششم اثبات این‌که احادیث مربوط به برادری بین علی و پیامبر ﷺ ۳۹۳
- مجموعاً ساختگی هستند ۳۹۳
- از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت: ۳۹۴

- فصل هفتم پاسخ به کسی که امامت علی را اثبات می‌کند با ادعای این که
 محبت خدا و رسولش به او اختصاص دارد..... ۳۹۹
 از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:..... ۴۰۰
- فصل هشتم اثبات این که حدیث پرنده از دروغ‌های ساختگی است..... ۴۰۵
 از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ داد:..... ۴۰۵
- فصل نهم به اتفاق مسلمانها، سید المرسلین و امام المتقین و رهبر کسانی
 که محل وضویشان منور می‌شود فقط رسول الله ﷺ است..... ۴۲۵
 به این استدلال از چند نظر می‌توان پاسخ گفت:..... ۴۲۵
- فصل دهم سیّد عترت، رسول الله ﷺ است نه علی ﷺ..... ۴۳۱
 به این استدلال از چند نظر می‌توان پاسخ گفت:..... ۴۳۱
- فصل یازدهم رد کسانی که مدعی امامت علی هستند به استناد حدیث محبت
 ۴۳۵
 از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت:..... ۴۳۶
- فصل دوازدهم اثبات کذب برخی احادیثی که در مورد محبت علی بر پیامبر ﷺ
 ساخته اند..... ۴۴۱
 از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت:..... ۴۴۱
- فصل سیزدهم رد بعضی روایات مورد اعتماد رافضه تا در قیامت علیه
 ایشان حجتی باشد..... ۴۴۹
- فصل چهاردهم پاسخ رد به کسی که مدعی امامت علی است به ادعای این که
 فقط او در وقت نجوا با پیامبر ﷺ صدقه تقدیم نموده است..... ۴۵۷
- فصل پانزدهم پاسخ رد به کسی که مدعی امامت علی است به دلیل این که
 علی گفته من صاحب جهاد هستم..... ۴۶۱

- فصل شانزدهم هشدار در مورد این که ضروری نیست هر چه در مسند احمد رحمته
جمع آوری شده صحیح باشد..... ۴۶۵
- فصل هفدهم فضیلت حمل علی رضی الله عنه توسط پیامبر صلی الله علیه و آله..... ۴۶۹
- فصل هیجدهم حدیث: أنت منی و أنا منک (تو از من و من از تو هستم) ... ۴۷۱
- فصل نوزدهم فضایل دهگانه علی رضی الله عنه..... ۴۷۵
- فصل بیستم فضیلت محبت علی رضی الله عنه..... ۴۷۹
- فصل بیست و یک حدیث روز شوری..... ۴۸۹
- فصل بیست و دوّم رد این سخن که دوست داشتن علی حسنه‌ای چنان
بزرگ است که بعد از آن گناه ضرر ندارد..... ۵۰۳
- فصل بیست و سوّم رد این ادعا که خورشید به خاطر علی رضی الله عنه برگشته است
..... ۵۰۹

مقدمه‌ی کتاب

حمد و ستایش از آن پروردگار عالمیان است و درود و رحمت خداوند بر پیامبر برگزیده‌اش که رحمت برای جهانیان است و بر آل و اصحاب و کسانی باد که از او پیروی می‌کنند تا روز قیامت!

مسأله‌ی امامت و ولایت در اعتقاد شیعه از مبانی دین بوده و در قلب و درون ایشان دارای منزلتی بالاتر از شهادتین و دیگر ارکان دین است.

ابوحمزه از ابوجعفر روایت می‌کند که گفته است: اسلام بر پنج پایه بنا شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت، و به هیچ کدام از آنها به اندازه ولایت دعوت نشده است.^۱

فضیل بن یسار از ابوجعفر روایت می‌کند که گفته است: اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت، و به هیچ کدام از آنها به اندازه ولایت دعوت نشده است. مردم چهار مورد آن را قبول کرده و این آخری یعنی ولایت را ترک گفته‌اند.^۲

زراره از ابوجعفر علیه السلام روایت می‌کند که گفته است: اسلام بر پنج چیز بنا گردیده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. زراره می‌گوید: پرسیدم، کدام یک از آنها برتر است؟ گفت: ولایت برترین است، چون ولایت کلید آنها و والی، راهنما و دلیل آنهاست...^۳

۱- اصول کافی، کلینی، ۱۸/۲.

۲- مصدر سابق.

۳- مصدر سابق.

و از ذکر روایات فراوانی که آنها در مورد ولایت وضع کرده‌اند به سبب طولانی شدن موضوع اجتناب کرده‌ایم.

از دیدگاه تشیع خداوند عمل هیچ کسی را قبول نمی‌کند مگر اینکه به ولایت امامان معصوم اقرار کند و خداوند به امامت آنها تصریح نموده و مردم جز به پیروی از آنها و اعتقاد به ولایت ائمه و برائت و بیزارى از دشمنان ناصبی‌شان راه دیگری ندارند. پس ولایت، محور و مدار هر چیزی است، و بنده اگر در روز قیامت نماز و روزه و زکات و جهاد و حج همراه داشته باشد مادامی که اعتقاد به ولایت نداشته باشد عملش مردود است و به ادعای آنها امام صادق گفته است: اولین چیزی که از بنده هنگام ایستادن در پیشگاه خداوند می‌پرسد: نمازهای واجب، زکات واجب، روزه و حج و ولایت ما اهل بیت است، اگر به ولایت ما اقرار کند و بمیرد، نماز و روزه و زکات و حج او مقبول خواهد شد و اگر به ولایت ما در پیشگاه خداوند اقرار نکند، خداوند هیچ کدام از اعمال او را نمی‌پذیرد.

حتی اگر انسان از آن روزی که خداوند آسمان و زمین را آفرید در بین رکن کعبه و مقام ابراهیم و عبادت خدا و دعا و انابت بسوی خدا به سر ببرد ولی به ولایت موهوم و مزعوم اهل تشیع اقرار نکند، داخل جهنم خواهد شد. آنان می‌گویند: جبرئیل نزد پیامبر خدا ﷺ آمد و گفت: ای محمد، خدا بر تو سلام می‌کند و می‌گوید آسمان‌های هفتگانه و آنچه در آنهاست و زمین‌های هفتگانه و هرکس بر روی آنهاست، را آفریدم و جایی برتر از رکن و مقام را نیافریدم و اگر بنده‌ای از روزی که آسمان‌ها و زمین‌ها را آفریدم در آنجا مرا خوانده باشد، سپس به نزد من برگردد در حالی که ولایت علی را انکار کند او را در جهنم خواهم انداخت.^۱

در روایت دیگری آمده است: هر کس با ما پیوند داشته باشد خداوند با او پیوند برقرار می‌کند و هر کس ما را دوست بدارد خداوند او را دوست می‌دارد. و کسی که ما را محروم کند خداوند او را محروم خواهد کرد. آیا می‌دانید چه قسمتی از زمین‌ها برتر است؟ کسی از ما سخنی نگفت، خودش پاسخ داد و گفت: مکه‌ی حرام است که خداوند آن را حرم خود برگزیده و خانه‌ی خود را در آن قرار داده است. سپس گفت: آیا می‌دانید کدام قسمت مکه

۱- امالی الصدوق: ۱۵۴، بحارالأنوار: ۲۷ ص ۱۶۷.

منزلت بیشتری دارد؟ کسی از ما سخنی نگفت، خودش پاسخ داد و گفت: مسجدالحرام. سپس گفت: آیا می‌دانید چه قسمتی از مسجدالحرام نزد خدا برتر است؟ کسی از ما پاسخ نداد. خودش جواب داد و گفت: بین رکن و مقام و دروازه‌ی کعبه که آنجا حطیم اسماعیل علیه السلام است؛ آنجایی که گوسفندانش را می‌چرانید و نماز می‌خواند. به خدا سوگند اگر بنده‌ای در آن مقام بایستد و شبانگاهان و صبحگاهان به طور پیوسته نماز بخواند و حق و قدر ما (اهل بیت) را نشناسد، خداوند هیچ چیزی را از او نمی‌پذیرد^(۱).

همچنین اگر خداوند به بنده‌ای عمر طولانی دهد و هزار سال در بین رکن و مقام و در بین قبر و منبر پیامبر صلی الله علیه و آله عبادت کند، سپس مظلومانه در بسترش همچون گوسفندی قربانی شود، ولی بدون ولایت ما به حضور خدا برگردد بر خداوند است که او را بر روی دهان و بینی در جهنم فروکوبد^(۲).

شیعه برای امامانشان قائل به صفات خداوند شده و از آن حد نیز تجاوز کرده می‌گویند: خداوند دارای صفت بدهاء است. بدهاء یعنی پس از پیدا شدن چیزی بدان علم پیدا کند و از آن مطلع گردد در حالی که بی‌اطلاعی و سهو و غفلت را از امامان مزعومشان نفی کرده و گمان می‌برند که آنها علم غیب دارند. و بر آنچه در دل‌ها و رحم‌هاست آگاهند.

تشیع همه کسانی را تکفیر می‌کنند که در مسأله‌ی امامت با آنان مخالف‌اند، بلکه آنان را نجس می‌دانند. و در مقابل فضائل و مناقب فراوانی را برای معتقدین به ولایت برشمرده‌اند که از تزکیه‌ی یهود برای نفس‌هایشان نیز بیشتر است. عجیب‌تر این‌که می‌گویند: گناه هر شیعه بر مخالفان آنها نوشته می‌شود که منظورشان از مخالفین، اهل سنت هستند^۳ و حدیث (الطینه) نزد آنها مشهور است.

با توجه به این‌که شیعیان دروغ را وسیله‌ی تقویت و تحکیم قواعد دین خود قرار داده‌اند، قرآن را متناسب با اهداف خود که خدمت به ایده و اعتقاداتشان است تأویل می‌کنند و حتی در گستاخی از این هم فراتر رفته و همچون پیشگامان یهودی خود اقدام

۱- بحار الأنوار: ۱۷۷/۲۷-۱۷۸

۲- بحار الأنوار: ۱۸۰/۲۷

۳- به کتاب «ما الشیعة و صکوک الغفران» مراجعه شود.

به تحریف کتاب آسمانی کرده‌اند. کسی که به تحریفات آنها در قرآن و افزودن نام امامان در ضمن آیات قرآن بنگرد به شگفتی‌های فراوان بر می‌خورد. بعنوان نمونه به ذکر یک مثال بسنده می‌کنیم و کسانی که می‌خواهند در این زمینه بیشتر بدانند، به کتاب‌هایی که پیرامون تحریف شیعیان در قرآن نوشته شده‌اند، مراجعه کنند.

از محمدبن فضیل روایت شده که از ابوالحسین ماضی پیرامون این فرموده خداوند پرسیدم که می‌فرماید: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾ [الصف: ۸]. در پاسخ گفتم: مقصود خاموش کردن ولایت امیرالمؤمنین است. در ادامه گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ﴾ [الصف: ۸].

«خداوند کامل‌کننده نور خود است».

گفتم: مقصود کامل کردن نور امامت است به دلیل اینکه خداوند ﷺ می‌فرماید: «الذین آمنوا بالله ورسوله والنور الذی أنزلنا»^۱. «آنان که به خدا و رسولش و نوری که از جانب خود نازل کردیم ایمان آوردند».

پس نور همان امام است.

گفتم خداوند می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ﴾ [التوبة: ۳۳].

«او ذاتی است که فرستاده‌اش را با هدایت و دین حق فرستاده است».

گفتم: خداوند همان است که به رسولش ﷺ نسبت به ولایت جانشین خود امر کرده و ولایت همان دین حق است.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ [التوبة: ۳۳].

«تا دینش را بر تمامی ادیان غلبه داده و آشکار کند».

گفتم: در هنگام قیام امام غائب (مهدی مزعوم) آن را غالب می‌کند و مقصود خداوند این است که ولایت خود را با قیام قائم تمام می‌کند، اگرچه کافران به ولایت علی

۱- در قرآن کریم: ﴿فَقَامُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا...﴾ [التغابن: ۸] آمده است.

خوشنود نیستند.

گفتم: آیا آنچه گفתי قرآن است؟

گفت: آری این حرف، از جانب خدا نازل شده و غیر آن تأویل است.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا﴾ [المنافقون: ۳].

«آن بدان جهت است که آنها ایمان آورده سپس کافر گشتند.»

گفت: خداوند -تبارک و تعالی- کسانی را که از پیامبر ﷺ در امر ولایت وصی‌اش پیروی نکردند منافق نامیده است. و هر کس امامت وصی او را انکار کند خداوند آن را به منزله‌ی انکار محمد ﷺ قلمداد کرده است. و به همین منظور قرآن نازل کرد و فرمود: ای محمد! هرگاه به نزد تو در رابطه با ولایت وصی‌ات آمدند و گفتند: گواهی می‌دهیم که تو فرستاده‌ی خداوند هستی، خداوند می‌داند که تو فرستاده‌اش هستی و خداوند گواهی می‌دهد که منافقین به ولایت علی به راستی دروغ‌گویند. سوگندهایشان را سپری برای برگشتن از راه خدا قرار داده‌اند در حالی که راه خدا همان (وصایت) است و این کاری است ناپسند که آنها انجام می‌دهند. به سبب اینکه به رسالت تو ایمان آوردند ولی به امامت وصی تو کفر پیشه کردند. بنابراین خداوند می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ ءَامَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا فَطُبِعَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ﴾ [المنافقون: ۳].

«این بخاطر آن است که نخست ایمان آوردند سپس کافر شدند؛ از این رو بر دلهای آنان مهر نهاده شده، و حقیقت را درک نمی‌کنند!»

گفتم: معنی ﴿لَا يَفْقَهُونَ﴾ چیست؟ گفت: یعنی نبوت تو را درک نمی‌کنند.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ﴾ [المنافقون: ۵].

«هنگامی که به آنان گفته شد بیایید تا رسول خدا برایتان طلب مغفرت کند.»

گفت: مقصود این است که به آنها گفته شد به ولایت علی برگردید تا پیامبر ﷺ برای

گناهانتان طلب بخشش کند.

﴿لَوْأَ رَعَوْسَهْمٌ﴾ [المنافقون: ۵].

«سره‌ای خود را (از روی غرور و تکبر، و به عنوان استهزاء) تکان می‌دهند.»

و ﴿وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ﴾ [المنافقون: ۵].

«و آنها را می بینی که از سخنان تو اعراض می کنند».

که مقصود ولایت علی است.

﴿وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾ [المنافقون: ۵].

«در حالی که آنها استکبار می ورزند».

یعنی بر علی استکبار ورزیدند، سپس خداوند به دنبال آن می فرماید:

﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾ [المنافقون: ۶].

«بر آنان مساوی است چه برای آنها طلب مغفرت کنی چه نکنی، خداوند آنها را

نمی بخشد؛ زیرا خداوند گروه فاسقان را هدایت نمی کند».

که مقصود، ظالمین به وصی پیامبر ﷺ (یعنی علی) است.

گفتم: خداوند می فرماید:

﴿أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَى وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ [الملك: ۲۲].

«کسی که روی در خاک نهاده راه می رود رهیافته تر است یا آن کس که صاف بر راه

مستقیم راه می رود؟».

گفت: خداوند کسی را که با ولایت علی دشمنی کند، روی در خاک نهاده و هدایت

نیافته قلمداد کرده و کسی هم که از او تبعیت کند به منزله‌ی صاف راه رونده بر طریق

مستقیم تشبیه می کند. بنابراین صراط مستقیم همان علی است. گفتم: خداوند می فرماید:

﴿إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ﴾ [الحاقة: ۴۰].

«آن قرآن گفته فرستاده‌ای ارجمند است».

گفت: جبرئیل است که از جانب خدا به ولایت علی مأمور گشته است.

گفت: گفتم:

﴿وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ﴾ [الحاقة: ۴۱].

«آن گفته شاعر نیست ولی ایمان آورندگان اندک اند».

گفت: زیرا گفتند: محمد ﷺ بر خدا دروغ می‌بندد. خداوند او را به وصیت علی دستور نداده است، بنابراین خداوند قرآن نازل کرد و گفت: ولایت علی از جانب خدا نازل شد. و اگر محمد ﷺ سخنی بر ما ببندد در آن صورت با تمام قدرت او را گرفته و شاهرگش را خواهیم زد. و به دنبال آن می‌فرماید: ولایت علی پندی است برای پرهیزگاران. و ما می‌دانیم که در میان شما کسانی هستند که ولایتش را تکذیب می‌کنند و علی مورد حسرت کافران بوده و ولایت وی حق و یقین است. «پس ای محمد ﷺ! تو پروردگارت را از هر عیب و نقصی منزّه دار». یعنی پروردگارت را به خاطر این فضل سپاسگذار باش. گفتم: خداوند از زبان جنیان می‌فرماید:

﴿وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ ءَأَمْنَا بِهِ﴾ [الجن: ۱۳].

«هنگامی که (دعوت هدایت را) شنیدیم بدان ایمان آوردیم».

گفت: مقصود هدایت همان ولایت علی است که جنیان نیز بدان ایمان آوردند، پس هر کس به ولایت مولایش ایمان بیاورد، خداوند درباره اش می‌فرماید:

﴿فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا﴾ [الجن: ۱۳].

«از نقصان و ظلم نمی‌هراسد».

گفتم: این از جانب خداوند نازل شده است؟ گفت: خیر، بلکه تأویل است.

گفتم: خداوند از زبان پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا﴾ [الجن: ۲۱].

«من مالک ضرر و هدایت شما نیستم».

گفت: رسول خدا ﷺ مردم را به ولایت علی دعوت کرد، قریش بر او تجمع کرده و گفتند: ای محمد، در این مورد عذر ما را قبول کن و از این مسأله صرفنظر کن، پیامبر ﷺ فرمود: این دعوت از جانب خداوند است نه از طرف خودم، به همین سبب پیامبر ﷺ را متهم کرده و از اطراف او پراکنده شدند.

لذا خداوند فرمود:

﴿قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا﴾ [الجن: ۲۲-۲۳].

﴿وَرَسُولِي﴾ [الجن: ۲۲-۲۳].

«بگو اگر من از فرمان خدا سرپیچی کنم هیچ کس نمی‌تواند مرا از عذاب خدا باز دارد و بجز خدا پناهگاهی نخواهم یافت مگر اینکه از جانب آنچه بدان‌ها مأمور گشته‌ام به مردم برسانم».

که مقصود این است که رسالات خدا در خصوص علی را به مردم برسانم. گفتم: آیا این از جانب خداوند نازل شده است؟ گفت: آری، سپس به منظور تأکید گفته‌ی خود گفت: خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا﴾ [الجن: ۲۳].

«هر کس از خدا و رسولش ﷺ سرپیچی کند در آتش جهنم جاودانه خواهد ماند».

گفتم: در ادامه آیه فوق خداوند می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا﴾ [الجن: ۲۴].

«این کار شکنی کفار همچنان ادامه می‌یابد تا آنچه را به آنها وعده داده شده ببینند،

آنگاه می‌دانند چه کسی یاورش ضعیفتر و جمعیتش کمتر است!».

گفت: منظور از آن امام قائم و هواداران و یاورانش هستند.

گفتم:

﴿فَأَصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ﴾ [طه: ۱۳۰].

«و در برابر آنچه (دشمنان) می‌گویند شکیبا باش».

گفت: یعنی در باره‌ی تو چیزهایی می‌گویند، به نیکویی آنها را ترک کن و مرا با این

تکذیب‌کنندگان به -وصی تو- که صاحب نعمت دنیایی هستند تنها بگذار و اندکی به

آنها فرصت بده.

گفتم: اینکه گفتمی «المکذبین بوصیک» از جانب خداوند نازل شده است؟

گفت: آری.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿لَيْسَتِيقِينَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ﴾ [المدثر: ۳۱].

«تا اهل کتاب یقین حاصل کنند».

گفت: یعنی یقین اهل کتاب بر این است که خدا و رسول ﷺ و وصی رسولش حق هستند.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿وَيَزِدَادَ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [المدثر: ۳۱].

«تا (این آیات) موجب فزونی ایمان اهل ایمان گردد».

گفت: با ولایت وصی (امامت علی) ایمانشان افزایش می‌یابد.

گفتم خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْمُؤْمِنُونَ﴾ [المدثر: ۳۱].

«تا اهل کتاب و مؤمنان تردید نکنند».

گفت: یعنی به ولایت علی تردید نکنند.

گفتم: این تردید چیست؟

گفت: مقصود این است که اهل کتاب و مؤمنانی که خداوند یادآوری کرده است در

ولایت تردید و شک نکنند.

گفتم خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا هِيَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْبَشْرِ﴾ [المدثر: ۳۱].

«خبر قیامت جز پندی برای بشریت نیست».

گفت: آری، ولایت علی پندی است برای بشریت.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّهَا لِأَحَدَى الْكَبِيرِ﴾ [المدثر: ۳۵].

«آن یکی از خبرهای بزرگ است».

گفت: مقصود ولایت علی است.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَوْ يَتَأَخَّرَ﴾ [المدثر: ۳۷].

«هر کس از شما خواست طاعت و بندگی به پیش فرستد یا به تأخیر بیاندازد».

گفت: مقصود این است که هر کس بیشتر ولایت امامان ما را بپذیرد از جهنم به

تأخیر می‌افتد و هر کس با تأخیر به سوی ولایت آنها بیاید زودتر به جهنم درخواهد

افتاد.

گفتم: خداوند می فرماید:

﴿إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ﴾ [المدرثر: ۳۹].

«جز اصحاب دست راست».

گفت: به خدا سوگند آنان شیعیان ما هستند.

گفتم: خداوند از زبان اهل جهنم می فرماید:

﴿قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمَصْلِينَ﴾ [المدرثر: ۴۳].

«گفتند: از نمازگزاران نبودیم».

گفت: مقصود آن کسانی است که ولایت وصی محمد ﷺ و اوصیاء بعدی را گردن

ننهاده و آنان نیز برایشان درود نفرستادند.

گفتم خداوند می فرماید:

﴿فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ﴾ [المدرثر: ۴۹].

«پس چه شده است که از پند روی گردانند؟».

گفت: مقصود روی گردانی از ولایت است.

گفتم خداوند می فرماید:

﴿كَلَّا إِنَّهُ تَذَكُّرٌ﴾ [المدرثر: ۵۴].

«نه چنان است که آنان می پندارند بلکه این اندرزی است».

گفت: یعنی ولایت علی پند و اندرزی است.

گفتم: خداوند می فرماید:

﴿يُوفُونَ بِالنَّذْرِ﴾ [الانسان: ۷].

«به نذر وفا می کنند».

گفت: یعنی به نذری وفا می کنند که خداوند از آنها گرفته که همان عهد و پیمان بر

ولایت امامان است.

گفتم: خداوند می فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْقُرْآنَ تَنْزِيلًا﴾ [الانسان: ۲۳].

«قرآن را به تدریج بر تو نازل کردیم».

گفت: یعنی قرآن را به تدریج بر ولایت علی نازل کرد.
گفتم: آیا این از جانب خداوند نازل شده است؟ گفت: آری دارای تأویل است.
گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ هَذِهِ تَذْكِرَةٌ﴾ [الانسان: ۲۹].

«این آیات پند و عبرتی هستند».

گفت: مقصود از پند ولایت ماست.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿يَدْخُلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ﴾ [الانسان: ۳۱].

«خداوند هر کس را که بخواهد در رحمت خود داخل می‌کند».

گفت: مقصود از رحمت، ولایت است.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾ [الانسان: ۳۱].

«برای ظالمین عذاب دردناکی فراهم کرده است».

گفت: نمی‌بینی که خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا ظَلَمُونَا وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ [البقرة: ۵۷].

«ما بر آنها ستم روا نداشتیم بلکه خودشان به خود ستم کردند».

و در ادامه گفت: خداوند با عزت‌تر و ارجمندتر از آن است که ظلم کند یا ظلمی متوجه او شود و ستمی را به خود نسبت دهد. بنابراین ما را با خود درآمیخته و ظلم بر ما را ظلم بر خود و ولایت ما را ولایت خود قلمداد کرده است. پس در این موضوع قرآن را بر پیامبرش ﷺ نازل کرده و می‌فرماید:

﴿وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾ [النحل: ۱۱۸].

«ما به آنها ستم نکردیم، اما آنها به خودشان ظلم و ستم می‌کردند!».

گفتم: آیا آنچه گفتمی از جانب خداوند نازل شده است؟ گفت: آری.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿وَبَلَّغْنَا يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾ [المرسلات: ۱۵].

«وای در آن روز بر تکذیب‌کنندگان».

گفت: خداوند می‌فرماید: ای محمد ﷺ! وای بر تکذیب‌کنندگانی که بدانچه به تو از جانب خداوند برای ولایت علی نازل شده تکذیب کردند. که خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَمْ نُهَلِكِ الْأَوَّلِينَ ﴿١٦﴾ ثُمَّ نُنَبِّئُهُمُ الْآخِرِينَ ﴿١٧﴾﴾ [المرسلات: ۱۶-۱۷].

«آیا پیشینیان را هلاک نساختم سپس به دنبالشان دیگران را نیز هلاک می‌سازیم.»
و پیشینیان همان کسانی بودند که پیامبران را در اطاعت از اوصیاء تکذیب کردند. و خداوند می‌فرماید:

﴿كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿١٨﴾﴾ [المرسلات: ۱۸].

«ما این گونه با مجرمین رفتار می‌کنیم.»

گفت: مقصود از مجرمین کسانی‌اند که در رابطه با وصایت آل محمد ﷺ مرتکب جرم شدند.

گفتم: خداوند در ادامه آیات می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْأَمْتَقِينَ فِي ظِلَالٍ وَعُيُونٍ ﴿٤١﴾﴾ [المرسلات: ۴۱].

«متقیان در سایه‌ها و چشمه‌سارانند.»

گفت: به خدا سوگند منظور ما و پیروان ما هستند و فقط ما بر دین ابراهیم هستیم و دیگر مردم از دین ابراهیم فاصله داشته و به دورند.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ﴾ [النبأ: ۳۸].

«روزی که روح و دیگر ملائک به صف ایستاده و هیچ کس صحبت نمی‌کند.»

گفت: به خدا سوگند ما در روز قیامت از جانب خداوند اجازه سخن گفتن داشته و سخن درست خواهیم گفت.

گفتم: اگر سخن گفتید چه می‌گویید؟

گفت: پروردگاران را مورد تمجید و ستایش قرار می‌دهیم و بر پیامبران درود می‌فرستیم و برای پیروان خود شفاعت می‌کنیم. و خداوند نیز به ما جواب رد نخواهد داد.

گفتم: خداوند می‌فرماید:

﴿ثُمَّ يُقَالُ هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ﴿١٧﴾﴾ [المطففين: ۱۷].

«پس گفته می‌شود این است آن چیزی که شما آن را تکذیب می‌کردید.»

گفت: یعنی امیرالمؤمنین علی را تکذیب کردید.

گفتم: آیا آنچه گفتمی از جانب خداست؟ گفت: آری.^۱

جای شگفتی نیست که روافض بر این روش باشند، زیرا پایه‌گذار مذهب آنان شخصی یهودی به نام عبدالله بن سباء بود و شیوه انتخابی را که یهود در گذشته و حال بدان خو گرفته به ناچار عبدالله بن سباء و امثال او را به نوعی از حیرت و شک و سؤال واداشت که چگونه ممکن است جانشین و رهبر مردم انتخابی باشد؟

این امر نفوس سرکش آنان را با قداست بخشیدن به این دو امر گمراه ساخته و حوادث تاریخ نیز بر شک و اضطراب آنها افزوده است. بنابراین به منظور یافتن گذرگاهی از این شک و اضطراب تنها راه چاره را در وصیت و امامت که جزئی از رسالت آسمانی شمرده می‌شود، یافتند. و از آنجایی که در قرآن و احادیث صحیح چیزی را که از مذهب و دیدگاه آنها پشتیبانی کند نیافتند، به خود اجازه دادند - برای اثبات ادعای خود- به سراب درآویخته و بدان چنگ زنند. لذا احادیث و روایاتی را ساختند، از جمله گفتگوی خورشید با علی و مناقشات و مناظره راهبان با مسلمانان و غیره و در این راستا افسار گسیخته وارد عمل شدند که هدف آنها جز ارضای عقده‌های روانی و به فساد کشاندن چهره‌ی متعالی دین و احادیث پاک نبوی، با پوشش و نقابی تحت عنوان دفاع از اهل بیت و بالا بردن درجه و جایگاه آنها، با این روش که گویا معجزات متعدد بر دست آنها ظاهر شده تا با استدلال به آن ثابت کنند که فقط ایشان شایستگی سردمداری و رهبری داشته و فقط پیروان آنها رستگارند. آنها غافل بودند از اینکه راهی که در پیش گرفته‌اند رسوا شده است؛ زیرا بر مبنای قاعده و اساسی که اسلام آورده عمل مقلّم بر نسب و خویشاوندی است.^۲

پیشنهاد و سفارش جمعی از برادران، بنده را بر آن داشت که اقدام به تصنیف کتابی کنم که در آن شبهاتی را پاسخ دهم که روافض (شیعه) در کتاب‌هایشان پیرامون مسأله‌ی امامت مطرح کرده‌اند، به ویژه استناد و استشهاد آنها به روایات اهل سنت جهت اثبات

۱- اصول کافی، کلینی: ۴۲۵-۴۳۲/۱، بحارالانوار: مجلسی، ج ۲۴، ص ۳۳۶-۳۴۰.

۲- مسأله الإمامة والوضع فی الحدیث عند الفرق الإسلامية، دکتر محسن عبدالناصر، ص ۱۹۳-۱۹۴.

صحت اعتقاداتشان. پس با استخاره به درگاه خداوند بلندمرتبه آنچه مقدور و میسر بود از کتاب «منهاج السنه» شیخ الاسلام ابن تیمیه جمع‌آوری کردم که در برخی جاها نیز حاشیه‌ای در حد حاشیه دکتر محمد رشاد سالم -رحمت واسعه خداوند شامل حال او گردد و او را ببخشاید و بهترین پاداش برای اسلام و مسلمانان را شامل او گرداند!- و با این عبارت -به عبارت: «قال ابو عبدالرحمن (م)-» که در پایان حاشیه ذکر شده به حاشیه خود اشاره کرده‌ام.

از خداوند بلندمرتبه و قدرتمند با توسل به اسماء زیبا و صفات والایش می‌خواهم که پاداش این عمل را در ترازوی نیکی‌های من در روز قیامت گذاشته و از من درگذرد و مرا از زمرة بندگان صالح خویش قرار دهد.

ابوعبدالرحمن محمد مال الله - ۱۷ صفرالخير ۱۴۱۳ هـ ق

بخش اول

فصل اول

پاسخ به کسی که مدعی است ولایت علی ثابت شده همان گونه که خداوند برای خود و رسول خود ﷺ آن را ثابت کرده است

رافضی گفت: ادله و براهین برگرفته شده از کتاب خدا که بر امامت علی دلالت می‌کنند، فراوانند.

دلیل اول: اینکه خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة: ۵۵].

«تنها خدا و پیامبر ﷺ او و مؤمنان دوست و یاور شماست که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای آورده و زکات مال خود را می‌پردازند».

گفت: همه اتفاق نظر دارند بر این که این آیه در رابطه با علی نازل شده است!

ثعلبی با سند خود از ابوذر نقل می‌کند که گفت: از رسول خدا ﷺ با این دو گوش شنیدم، اگر دروغ بگویم گوش‌هایم کر شوند، و با این دو چشمان خود دیدم و اگر ندیده باشم دو چشمم کور شوند، که فرمودند: علی پیشوای نیکوکاران و قاتل کافران است. پس هر کس یار و یاور او باشد، پیروز، و هر کس با او بجنگد شکست خورده و نابود خواهد شد!

۱- علی رغم تحقیق و بررسی از منابع قابل دسترسی این روایت را پیدا نکردیم ولی حاکم در مستدرک: ج ۳، ص ۱۲۹، با لفظی نزدیک به این لفظ از طریق ابوجعفر عبدالله بن یزید حرانی از عبدالرزاق از سفیان ثوری، از عثمان بن خثیم از عبدالرحمن بن عثمان روایت کرده است که گفت: از جابر بن عبدالله شنیدم می‌گفت: از رسول خدا ﷺ

ابوذر می‌گوید: یک روز با رسول خدا ﷺ نماز ظهر می‌خواندم، ناگهان گدائی از اهل مسجد چیزی درخواست کرد، ولی کسی به او چیزی نداد، گدا دست‌هایش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: پروردگارا تو گواهی که در مسجد رسول خدا ﷺ تقاضایی کردم ولی کسی به من چیزی نداد. علی در حالت رکوع بود، با انگشت کوچک دست راستش به انگشت خود اشاره کرد. گدا پیش آمده و انگشتش را گرفت. این کار در برابر دیدگان پیامبر ﷺ اتفاق افتاد. پیامبر ﷺ هنگامی که نمازش را تمام کرد، سرش را به سوی آسمان بلند کرده فرمود: پروردگارا، موسی از تو خواست و گفت:

هنگامی که دست علی بن ابی‌طالب را گرفته بود، شنیدم می‌گفت: «این، امیر نیکوکاران و قاتل کافران است پس هر که یاریگر او باشد پیروز و هر کس با او بجنگد شکست خواهد خورد». پس با همین گفته صدایش را طولانی کش داد. حاکم سند این حدیث را صحیح دانسته است. ذهبی می‌گوید: به خدا قسم این حدیث موضوع و جعلی بوده و احمد (راوی حدیث) کذاب است. و از ناآگاهی حاکم اظهار تعجب کرده است. خطیب بغدادی هم در تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۱۲۹ آن را ذکر کرده و می‌گوید: فقط احمد بن عبدالله این حدیث را از عبدالرزاق روایت کرده و حافظه‌ی وی قابل اعتماد نیست. همچنین بغدادی در ج ۲، ص ۳۷۷، عبارت: «من شهر علم هستم و علی دروازه آن است پس هر کس خواست وارد خانه شود باید از در خانه باید از در آن وارد شود»، را بدان افزوده است. و حافظ بن عدی در الکامل: ۱/۱۹۵، از احمد بن عبدالله روایت کرده که بسر حدیث جعل می‌کرد. و خطیب بغدادی رحمه الله در تاریخ بغداد: ج ۴، ص ۱۲۹، آن را روایت کرده و گفته: جز احمد بن عبدالله کسی آن را از عبدالرزاق روایت نکرده و این منکرترین چیزی است که حفظ کرده، خداوند هم داناترین است.

و نیز در مورد زیاده‌ای خطیب ذکر کرده گفته: این حدیث منکر است آن‌گونه که من مطلعم جز أحمد بن عبدالله کسی دیگر آن را از مؤدب روایت نکرده است. بیوگرافی او را در لسان المیزان ابن حجر: ۱/۱۹۷ و میزان الاعتدال: ۱/۱۰۹ و سلسله‌ی احادیث ضعیفه و موضوع علامه البانی: ۱/۳۶۰، نگاه کن.

از جمله تدلیس برخی از رافضیه معاصر امثال مرعشی نجفی که لقب به آیت الله العظمی - و خمینی در ایران - در تعلیقه بر (احقاق الحق: ۴/۲۳۵) این روایت را همراه با روایان آن: خطیب بغدادی و ذهبی و ابن حجر رحمهم الله ذکر کرده بدون اینکه اشاره کنند به این که ایشان آن را موضوع و جعلی تلقی کرده‌اند، و هدف آنها این بوده که این توهم را بر خواننده القاء کنند که گویا آن خطیب و ذهبی و ابن حجر این روایت دروغین را تصحیح کرده‌اند، و اگر به بررسی تدلیس و دروغ بستن شیعه بر علماء پردازیم مثال‌های زیادی وجود دارد، بنابراین بنده به خوانندگان گرامی توصیه می‌کنم که نقل شیعه از کتاب‌های اهل سنت باور نکنند و به آنان اعتماد نکنند، و لازم است به منبع معرفی شده مراجعه گردد و به خوبی از کلام علما در رابطه با آن نقل مطلع شد. در نتیجه تجربه‌ای که نسبت به کتب رافضیه دارم می‌دانم که آنها همیشه مطالب سازگار با اعتقاد خود را به صورت قیچی شده نقل می‌کنند مانند کسی که «ویل للمصلین» را بدون آیه بعدی نقل کند.

﴿قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي ﴿٢٥﴾ وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي ﴿٢٦﴾ وَأَحْلِلْ عُقْدَةَ مِنِّي لِسَانِي ﴿٢٧﴾ يَفْقَهُوا قَوْلِي ﴿٢٨﴾ وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي ﴿٢٩﴾ هَارُونَ أَخِي ﴿٣٠﴾ أَشَدُّ بِهِ أَرْزِي ﴿٣١﴾ وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي ﴿٣٢﴾﴾ [طه: ۲۵-۳۲].

«پروردگارا سینه‌ام را فراخ و گشاده دار و کار مرا برایم آسان گردان و گره از زبان من بگشا تا سخنم را بفهمند و یآوری از اهل من برای من قرار بده و آن هم هارون، برادرم باشد. به وسیله او پشت مرا استوار گردان و او را در کارم شریک من گردان.»

پس قرآن ناطق بر او نازل شد و گفت:

﴿قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطٰنًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِأَيِّتِنَا أُنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغٰلِبُونَ ﴿٣٥﴾﴾ [القصص: ۳۵].

«ما بازوان تو را به وسیله برادرت تقویت و نیرومند خواهیم کرد و به شما سلطه و برتری خواهیم داد به سبب معجزات ما آنان به شما دسترسی نمی‌یابند و بر شما پیروز نمی‌گردند، بلکه شما و پیروانتان پیروز خواهید شد.»

(و در ادامه گفت:) پروردگارا، من محمد ﷺ فرستاده و برگزیده‌ی تو هستم پس به من گشادی سینه عطا کن و کارم را آسان گردان و وزیری از اهل من برایم برگزین و با علی از من پشتیبانی کن.

ابوذر گفت: به محض تمام شدن دعای رسول خدا ﷺ جبرئیل از جانب خداوند بر

او نازل شد و گفت: ای محمد، بخوان، فرمود چه چیزی را بخوانم؟ فرمود: بخوان:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَهُمْ رٰكِعُونَ ﴿٥٥﴾﴾ [المائدة: ۵۵].

«تنها خدا و پیامبر ﷺ او و مؤمنان دوست و یاور شماست که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای آورده و زکات مال خود را می‌پردازند!».

فقیه ابن مغازلی واسطی شافعی نقل کرده است که این آیه در شأن علی نازل شده

است. بنابراین ولایت در این آیه برای علی ثابت شده همان گونه که خداوند آن را برای خود و پیامبرش ﷺ ثابت کرده است.

- از چند جهت می‌توان به این ادعا پاسخ رد داد:

اول: آنچه مطرح شده غیر قابل حدس و گمان است، زیرا مجموعاً باطل و دروغ بوده و نوعی سفسطه است. اگر آنها را قابل تصور و گمان در اندیشه خود بدانیم در آن صورت نامیدن آنها به عنوان دلیل و برهان موجب بدنامی و زشت و ناپسند شدن نام و مفهوم برهان و دلیل می‌شود. حال آنکه در قرآن و غیر قرآن، برهان به چیزی اطلاق می‌شود که موجب علم و یقین‌بخش باشد؛ همان‌گونه که خداوند فرموده:

﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۱۱﴾ [البقرة: ۱۱۱].

«گفتند: وارد بهشت نخواهد شد مگر کسی که یهودی یا مسیحی باشد. این پندارهای واهی آنهاست. بگو: اگر راست می‌گویید برهانتان را بیاورید.»

و نیز می‌فرماید:

﴿أَمَّنْ يَبْذُلُهُ الْأَخْلَاقُ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَعْلَاهُ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۶۴﴾ [النمل: ۶۴].

«آیا معبودهای دروغین شما بهترند یا آن کسی که آفرینش را آغاز می‌کند سپس آن را برگشت می‌دهد. و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی عطا می‌کند؟ آیا معبودی با خدا است؟ بگو دلیل و برهان خود را بیان دارید اگر راست می‌گویید.»

بنابراین انسان راستگو باید جهت اثبات گفتار خود برهان ارائه نماید و راستی قطعی آن است که معلوم و آشکار باشد. و این مرد (رافضی) همه دلایلی را که ارائه نموده دروغ محض است و دلیلی ندارد که تمام مقدمات آن درست باشد، زیرا ممکن نیست از مقدمات درست نتیجه‌ی باطل گرفته شود. پس به خواست خداوند یکایک دروغ‌هایش را آشکار خواهیم کرد. و ثابت خواهیم نمود که نامیدن مقدمات مذکور به اسم برهان زشت‌ترین دروغ است.

سپس در ادامه برای تفسیر قرآن به گفته برخی از مردم اعتماد کرده که گاهی این گفته‌ها را به دروغ به آن‌ها نسبت داده و اگر در نقل سخن هم صادق بوده باشد چیزی را نقل کرده که اکثر مردم با آن مخالفند. و اگر قول شخصی باشد که درستی گفته‌اش

معلوم نیست، یا اکثر مردم با ارائه‌ی آن به عنوان برهان و دلیل مخالفت کرده باشند، در آن صورت دلایل زیادی گفتار او را نقض می‌کنند. که اگر صرف گفته شخصی را برهان بدانیم، گفته او با برهان‌های دیگر در تعارض و تناقض قرار می‌گیرد، حال آنکه برهان درست نباید با براهین دیگر در تعارض باشد.

به خواست خداوند متعال با اقامه براهینی درست و بدون هیچ‌گونه تناقض، دروغ و عدم صحت آنچه را که این رافضی تحت عنوان برهان، مدعی شده آشکار خواهیم ساخت؛ زیرا دروغ در مفهوم عمومی خود روشن و واضح است. دروغ بر کسی پوشیده است که خداوند چشم دل وی را کور کرده باشد. براهین دال بر نبوت پیامبر ﷺ حق‌اند. همچنین قرآن و دین اسلام حقتند. در حالی که همه اینها با آنچه شیعه مدعیست تناقض دارند. و هر انسان آگاه و هوشیاری با اندکی تأمل در این ادعاها و لوازم آن درک خواهد کرد که این‌ها با ایمان و اعتقاد به قرآن و رسول خدا ﷺ در تضاد هستند.

اصل و مبنای رافضه‌گری را گروهی از منافقین اسلام‌ستیز پایه‌گذاری کردند که هدفشان ضربه زدن به قرآن، پیامبر ﷺ و دین اسلام بوده و می‌باشد. بنابراین احادیثی جعل کردند که صحیح پنداشتن آنها موجب مخدوش شدن چهره دین می‌شود و آن را در میان فرقه‌های زیادی رواج و گسترش داده که در میان این گروه‌ها عده‌ای اهل هواهای نفسانی و نادان بودند که به علت داشتن هوای نفسانی و اهل بدعت بودن بدون توجه به حقیقت و درستی، آن را پذیرفتند. و عده‌ای هم اهل نظر بوده در آنها تدبر کردند با توجه به اینکه می‌دانستند بدگویی از اسلام ناپسند است، ولی به علت داشتن اعتقاد و ایده‌ی فاسد و منحرف آنها را پذیرفتند، یا به این دلیل که ادعایشان را باور کرده بوده و معتقد شده بودند که آن روایات درست و صحیح هستند، لذا این گونه عیبجویی‌ها و طعنه‌ها را از دین دانسته و بدان معتقد شدند.

بدین ترتیب اهل کفر از این در وارد شدند. دروغ‌هایی که شیعه را واداشت علیه اسلام بدگویی کنند و بدان طعنه بزنند از این زمره بوده است. لذا برای کسی که از دروغ بودن آنها آگاه نیست موجب شبهه شده و تصور می‌کند که به حقیقت اسلام دست یافته و بدان آگاه و مطلع گشته است.

بسیاری از اسماعیلیه، نصیریّه و دیگر کفار و زنادقه و منافقین بر همین مبنا گمراه شدند. و تمامی این گمراهی‌ها ناشی از تصدیق دروغ‌های رافضه بود که پیرامون تفسیر قرآن و حدیث بسته بودند، از جمله رهبران عبیدیان که سرآغاز دعوتشان با دروغ‌هایی بود که رافضیه درست کرده بودند، تا بدین طریق شیعیان گمراه دعوت آنها را اجابت کنند. بدین ترتیب از طعنه و عیبجویی به اصحاب یک گام پیشتر رفته به علی و پیامبر ﷺ و سپس به خداوند نیز رسانیدند، همان‌گونه که صاحب «بلاغ اکبر و ناموس اعظم» (ابن سبأ) برایشان تدارک دیده بود، لذا وی بزرگترین دروازه و کانال برای رهسپاری بسوی کفر و الحاد می‌باشد.

دلیل دوم: پاسخ به آیه مذکور از چند جهت می‌تواند حق باشد:

اولاً: روایتی که در تأویل آیه ذکر شد باید صحت آن بررسی شود، یا می‌توان گفت: این روایت به گونه‌ای که قابل استدلال و اقامه‌ی حجت باشد مطرح نشده است؛ زیرا مجرد نسبت دادن آن به تفسیر ثعلبی و یا نقل اجماع بدون اطلاع و آگاهی از آنچه نقل شده، یا بدون آگاهی از صداقت راویان، به اتفاق علما حجت تلقی نمی‌شود مادامی که به ثبوت سند آن آگاهی نداریم.

بدین ترتیب اگر در فضیلت ابوبکر و عمر هم روایتی آمده باشد، مادامی که سند آن ثابت نشده باشد، به اتفاق آرای اهل علم اعتقاد به ثابت و قطعی بودن آن جایز نیست. جمهور اهل سنت برای اثبات چیزی از این شیوه استفاده نمی‌کنند، چه مسأله پیرامون احکام باشد و چه در فضیلت شخصی یا هر مورد دیگری. و شیعه نیز به همین شیوه عمل می‌کنند. بنابراین به اتفاق تمامی فرقه‌ها ادعای محض و اعتقاد به یک چیز نمی‌تواند حجت و دلیل باشد و این گونه استدلال باطل است، به همین ترتیب هر آنچه رافضی روایت کرده و به افرادی مثل ابونعیم یا ثعلبی یا نقاش یا ابن مغازلی و غیره نسبت داده قابل احتجاج نمی‌باشند.

ثانیاً: ادعای اجماع وی مبنی بر اینکه آیه مذکور در شأن علی نازل شده از بزرگترین ادعاهای دروغین است و اهل علم اجماع دارند که به طور خاص در حق علی نازل

نشده است و علی انگشترش را در نماز صدقه نداده است. و اجماع اهل علم بر ساختگی و دروغ بودن داستان مذکور است.^۱

ولی در خصوص آنچه از ثعلبی^۲ نقل کرده، علمای حدیث اجماع دارند که ثعلبی تعدادی از احادیث موضوع را روایت کرده است. مثل احادیثی که در ابتدای هر سوره از

۱- طبری در تفسیر خود، ج ۱۰، ص ۲۴۵-۲۴۶ پنج اثر پیرامون مسأله ذکر کرده است که مقصود در آیه مذکور علی علیه السلام می باشد. در اثر اول نقل کرده است که گفت: این آیه تمام مؤمنین را در بر می گیرد ولی سائلی (گدایی) بر علی بن ابیطالب گذشت و او در مسجد در حالت رکوع انگشترش را به آن گدا بخشید. و در سه اثر دیگر آمده است که این آیه در شأن علی آمده و اینکه او نیز از زمره اهل ایمان است.

استاد محمود شاکر بر روایت شماره ۱۲۲۱۳ تعلیق نوشته و ضعف دو تن از راویان آن را آشکار کرده است و همچنین بر روایت شماره: ۱۲۲۱۴ عنوان نموده است که یکی از راویان آن به نام غالب بن عبیدالله عقیلی جزری را به این توضیح مخدوش کرده است که وی منکر الحدیث و متروک می باشد.

استاد می گوید: این راجح است که ابوجعفر طبری پیرامون فرموده خداوند ﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ غفلت ورزیده و در بیان مبنای آن در این جایگاه با وجود شبهه در خصوص آن کوتاهی کرده است، زیرا شایسته بود که پیرامون آن بیشتر توضیح می داد ولی غفلت ورزیده است.

استاد محمود شاکر سخنی را از ابن کثیر در مورد تفسیر این آیه به این مضمون نقل می کند که فرموده خداوند: ﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ برخی گمان کرده اند حال برای ﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ﴾ می باشد. یعنی در حالت رکوع زکات می دهند اگر چنین بود در آن صورت پرداخت زکات در حالت رکوع نسبت به سایر وقتها برتری داشت به خاطر اینکه در این آیه ستایش شده است در حالی که نزد هیچ کدام از علمای اهل رأی و اجتهاد این گونه نیست با وجود اینکه برخی از علما اثری هم پیرامون این که آیه در شأن علی نازل شده ذکر نکرده اند. پس استاد آثار گذشتگان و آنچه در این معناست را با طرق مختلف بیان می کند. استاد محمود شاکر می گوید: تمامی این آثار را نمی توان حجت در دین قلمداد کرد و علما پیرامون این مسأله و آنچه در مفهوم آن است سخن گفته اند. و گفته ی درست پیرامون ﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ این است که آنها برای پروردگارشان متواضع و ذلیل در برابر امر و اطاعت او هستند... تا آخر.

به تفسیر حافظ ابن کثیر ذیل این آیه مراجعه شود.

۲- او ابواسحاق احمد بن محمد بن ابراهیم ثعلبی، قاری، مفسر، سخنور، ادیب، لغت دان و صاحب کتاب «عرائس المجالس» در قصص انبیاء، که به چاپ هم رسیده، و کتاب «الکشف والبیان فی تفسیر القرآن» که هنوز نسخه خطی است، از آثار وی می باشد. ثعلبی در سال ۴۲۷ هـ وفات یافت. برای شرح حال وی می توان به کتاب های ذیل مراجعه کرد: ابن خلکان: ۶۱/۱-۶۲، انباء الرواة: ۱۱۹/۱-۱۲۰، بغیة الوعاة: ص ۱۵۴، معجم الأدباء: ۳۶/۵-۳۹، اللباب ابن اثیر: ۱۹۴/۱، طبقات المفسرین داودی: ۶۵/۱-۶۶، الأعلام زرکی: ۲۰۵/۱-۲۰۶، معجم المؤلفین: ۶۰/۲. بروکلیمان هم پیرامون ثعلبی در دایرة المعارف اسلامی سخن گفته و در مورد

ابوامامه پیرامون فضیلت سوره‌ها روایت می‌کند و احادیثی از این قبیل. به همین سبب می‌گویند: او مانند هیزم جمع‌کن شب است. همچنین واحدی^۱ شاگرد وی و سایر مفسرین که احادیث صحیح و ضعیف را در کتب خود آورده‌اند، همین گونه‌اند.

از آنجایی که بغوی^۲ عالم به حدیث بود و از ثعلبی و واحدی نسبت به آن آگاه‌تر بود در تفسیر خود که مختصر تفسیر ثعلبی است هیچ کدام از این احادیث موضوع که ثعلبی روایت کرده را در تفسیرش نیاورده است. و همچنین وی در تفسیرش از

تفسیر وی می‌گوید: ابن الجوزی او را به سبب روایتش از ابن تغری بردی مورد نقد قرار داده؛ زیرا وی روایات ضعیفی از او اخذ کرده خصوصاً پیرامون سوره‌های اول قرآن.

ابن کثیر نیز در خصوص وی می‌گوید: وی حدیث زیاد نقل می‌کرد و بسیار اهل سماع حدیث بود به همین جهت در کتاب‌های وی چیزهای ناآشنای زیادی وجود دارد. به بداية النهاية: ۴۰/۱۲، مراجعه شود.

۱- ابوالحسن علی بن احمد بن محمد بن علی واحدی. ذهبی در کتاب سیر أعلام النبلاء: ۳۴۰/۱۸-۳۴۱ آورده است که تفاسیر سه‌گانه «السیط، الوسیط والوجیز» را او تصنیف کرده و غزالی نیز به همین اسامی سه تألیف خود در فقه را نگاشته است. ابوالحسن کتابی در خصوص اسباب نزول و کتاب «التحیر فی أسماء الحسنی» و شرح دیوان متنبی از اوست. در زبان و لغت عرب چیره‌دست بود. و گفته می‌شود در میان جمعی از علما چنان سخنرانی می‌کرد که لازم و بایسته بود. برای شرح زندگی وی می‌توان به این کتاب‌ها مراجعه کرد: معجم الأدباء: ۲۵۷/۲، الكامل ابن اثیر: ۱۰۱/۱۰، وفيات الأعیان: ۳۰۳/۳، البداية والنهاية ابن کثیر: ۱۱۴/۱۲، طبقات المفسرین سیوطی: ص ۲۳، طبقات المفسرین داوی: ۳۷۸/۱، شذرات الذهب: ۳۳۰/۳.

۲- ابومحمد حسین بن مسعود بن محمد بن فراء بغوی، ذهبی در کتاب سیر أعلام النبلاء: ۴۳۹/۱۹، در باره وی می‌گوید: شیخ الاسلام - علامه قدوه، حافظ، شیخ الاسلام، محی السنة و در صفحه ۴۴۱ می‌گوید: سید و امام، بسیار عالم، زاهد و به کمترین مقدار قانع بود. نان خالی می‌خورد. چون او را ملامت می‌کردند فقط با روغن به نان چاشنی می‌زد. پدرش خز درست می‌کرد و از فروش آن، درآمد تصنیفات بغوی تألیف می‌شد. و از همان نیز ارتزاق می‌نمود. پدرش به طور کامل وی را قبول داشت به جهت اینکه به نیکویی نیت و درستی هدف او پی برده بود. علما برای تحصیل نزد وی از هم پیشی می‌گرفتند. بغوی همیشه با طهارت درس می‌گفت، در پوشیدن لباس میانه‌رو و لباسی زبر و عمامه‌ای کوچک داشت. از هر جهت به روش سلف رفتار می‌کرد. در تفسیر، قدمی استوار و در فقه، دستی توانا داشت. (رحمة الله علیه).

برای شرح زندگی وی می‌توان به این کتاب‌ها مراجعه کرد: وفيات الأعیان: ۱۳۶/۲، تذكرة الحفاظ: ۱۲۵۷/۴، الوافی بالوفیات: ۲۶/۱۳، البداية والنهاية: ۱۹۳/۱۲، النجوم الزاهرة: ۲۲۳/۵، طبقات المفسرین سیوطی: ۱۲، مقدمة فی اصول التفسیر ابن تیمیه: ۹، التفسیر والمفسرون دکتر ذهبی: ۲۳۴/۱، المفسرون بین التأویل والإثبات فی آیات عبدالرحمن غمراوی: ۱۶۹/۱.

تفسیرهای اهل بدعت که ثعلبی از آنها یاد کرده، ذکری نکرده است. و با توجه به اینکه ثعلبی بهتر و متدین‌تر است ولی در تشخیص صحت و سقم احادیث خبرگی نداشت و در بسیاری از اقوال بین سنت و بدعت تفاوت و تمایز قائل نشده است.

ولی بزرگان اهل علم و تفسیر، امثال محمدبن جریر طبری، بقی بن مخلد^۱ و ابن ابی حاتم^۲ و ابن المنذر^۳ و عبدالرحمن بن ابراهیم دحیم^۴ و دیگران در تفاسیر خود این گونه احادیث موضوع را ذکر نکرده‌اند.

اکنون اگر از تفسیر علمای بزرگتر امثال احمد بن حنبل و اسحاق بن راهویه^۵ بگذریم، افرادی از قبیل ابن حمید^۱ و عبدالرزاق^۲ نیز این گونه روایات را نیاورده‌اند. با

۱- امام حافظ ابو عبدالرحمن بقی بن مخلد بن یزید قرطبی. که ذهبی در کتاب سیر أعلام النبلاء: ۲۸۶/۱۳، درباره‌ی او می‌گوید: علم فراوانی به جزیره اندلس آورد، به وسیله او و محمدبن وضاح آنجا جایگاه علم حدیث شد. و تعداد اساتیدی که از آنها علم آموخت ۲۰۴ نفر بودند. وی امامی مجتهد، صالح، ربانی، صادق، مخلص و در علم و عمل سرآمد، بی‌نظیر و یگانه‌ی روزگار خویش بود. بر طبق اثر فتوی می‌داد و از کسی تقلید نمی‌کرد. در نزد سخنون بن سعید در افریقیه علم فقه آموخت. شرح زندگی وی در این کتاب‌ها آمده است: معجم الأذباء: ۷۵/۷، تذکره الحفاظ: ۶۲۹/۲، البداية والنهاية: ۵۶/۱۱، النجوم الزاهرة: ۷۵/۳، شذرات الذهب: ۱۶۹/۲.

۲- امام حافظ ابو محمد بن عبدالرحمن بن ابی حاتم، متولد سال ۲۴۰ و متوفی به سال ۳۲۷ هـ. شرح زندگی وی در این کتاب‌ها آمده است: تذکره الحفاظ: ۸۲۹/۳، مقدمه‌ی جرح و تعدیل علامه یمانی.

۳- علامه فقیه ابوبکر محمدبن ابراهیم بن منذر نیشابوری، متولد سال ۲۴۲ هـ. شرح حال وی در این کتاب‌ها آمده است: وفيات الأعيان: ۲۰۷/۴، سیر أعلام النبلاء: ۴۹۰/۱۴، الوافی بالوفیات: ۳۳۶/۱، اللباب ابن اثیر: ۱۸۳/۳، تذکره الحفاظ: ۷۸۲/۳، طبقات الشافعية سبکی: ۱۰۲/۳، طبقات المفسرين سیوطی: ۹۱، شذرات الذهب: ۲۸۰/۲، و الأعلام زرکلی: ۱۸۴/۶.

۴- امام فقیه حافظ، محدث شام، ابوسعید عبدالرحمن بن ابراهیم بن عمرو بن میمون دمشقی. متولد سال ۱۷۰ هـ. بسیاری از علماء وی را ستوده‌اند که از جمله آنها: ابن ابی حاتم، نسائی، حاکم، خطیب بغدادی، ابن حنبل، دارقطنی و دیگر بزرگان امت اسلام. برای شرح حال وی به کتاب‌های ذیل مراجعه شود: تاریخ کبیر بخاری: ۲۵۶/۵، تاریخ صغیر بخاری: ۳۸۲/۲، تاریخ بغداد: ۲۶۵/۱۰، البداية والنهاية: ۳۴۶/۱۰، تهذیب التهذیب: ۱۳۱/۶، شذرات الذهب: ۱۰۸/۲.

۵- امام بزرگ، سرور حافظان حدیث، ابو یعقوب اسحاق بن راهویه متولد ۲۶۱ هـ. به دلیل شهرت نیازی به معرفی ندارد. از امام احمد در خصوص وی سؤال کردند؛ گفت: آیا از کسی مثل اسحاق از من می‌پرسی؟! اسحاق در نزد ما پیشواست و همچنین گفت: در دنیا برای اسحاق همتایی نمی‌شناسم. امام نسائی نیز می‌گوید: ابن راهویه

وجود اینکه عبدالرزاق به تشیع تمایل داشت و روایاتی زیادی در فضائل علی نقل کرده است، و اگرچه ضعیفند؛ اما او بسیار بزرگوارتر از این بوده که امثال این گونه روایت‌های دروغین را روایت کند که دروغ بودنشان آشکار است.

علمای حدیث اجماع دارند که صرف خبر یک شخص مثل ثعلبی، نقاش، واحدی و مفسرانی از این قبیل به دلیل فراوانی احادیث ضعیف و موضوعی که روایت کرده‌اند، جایز نیست مبنای استدلال واقع شود. اگر دروغ این مفسرین از جهات دیگری هم معلوم نشود، باز هم نمی‌توان به آنها اعتماد کرد، بنابراین به طریق اولی نمی‌توان به افرادی مثل ثعلبی و امثال او که روایت‌های دروغین آنها معلوم گردیده، اعتماد کرد.

به خواست خداوند متعال روایت‌هایی که دروغ بودنشان آشکار است را از نظر عقل و نقل توضیح خواهیم داد، اما مقصود اصلی ما در این جا صرفاً بیان افتراهای این نویسندگی رافضی و جهل فراوان اوست. از جمله آنها این گفته: اجماع بر این است که:

یکی از پیشوایان حدیث است و ثقه و قابل اعتماد می‌باشد. از سعید بن ذؤیب شنیدم می‌گفت: بر روی زمین کسی را همانند اسحاق نمی‌شناسم. امام حافظ خزیمه نیز می‌گوید:

سوگند به خدا اگر اسحاق در بین تابعین بود حفظ، فقه و علم او را حتماً تأیید می‌کردند. به شرح حال وی در این کتاب‌ها می‌توان مراجعه کرد: تاریخ بغداد: ۳۴۵/۶، سیر أعلام النبلاء: ۳۵۸/۱۱، تاریخ کبیر: ۳۷۹/۱، تاریخ صغیر: ۳۶۸/۱، وفيات الأعیان: ۱۹۹/۱، تذکرة الحفاظ: ۴۳۳/۲، الوافی بالوفیات: ۳۸۶/۸، البداية والنهاية: ۳۱۷/۱۰، تهذیب التهذیب: ۲۱۶/۱، النجوم الزاهرة: ۲۹۰/۲، شذرات الذهب: ۸۹/۲، (م).

۱- امام حافظ ابومحمد عبد بن نصر، علمای این امت او را ستوده‌اند کتاب «المنتخب» از مهمترین تصنیفات اوست. که در سه جزء با تحقیق شیخ فاضل مصطفی عدوی به چاپ رسیده است. که در مورد توجه و مطالعه بسیاری از علما واقع شده است. ذهبی رحمته در خصوص آن می‌گوید: کتاب المنتخب نزد ما و دیگران جایگاهی ممتاز دارد. برای شرح حال وی به این کتاب‌ها مراجعه شود: سیر أعلام النبلاء: ۲۳۵/۱۲، تذکرة الحفاظ: ۵۴۳/۲، البداية والنهاية: ۴/۱۱، تهذیب التهذیب: ۴۵۵/۶، شذرات الذهب: ۱۲۰/۱، (م).

۲- ابوبکر عبدالرزاق بن همام بن نافع بن حمیری صنعانی که اندکی از عبیدالله بن عمرو بن جریح و اوزاعی و ثوری روایت کرده است. امام احمد، اسحاق، ابن معین و دیگران از وی روایت کرده‌اند. احمد می‌گوید: به دلیل گرایش به تشیع او را سرزنش کرده‌اند گرچه در شیعه‌گری غلو نمی‌کرد بلکه علی را دوست داشته و نسبت به کسی که او را به قتل رسانید دشمنی و کینه‌توزی داشت. ابن سعد می‌گوید: در نیمه شوال ۲۱۱ وفات یافت و ۸۵ سال زندگی کرد.

شرح حال وی در این کتاب‌ها آمده است: طبقات مفسرین داوی: ۲۷/۱، میزان الاعتدال: ۶۰۹/۲-۶۱۴.

آیه در شأن علی نازل شده، ولی ای کاش می‌دانستم چه کسی چنین اجماعی را از اهل علم آگاه نسبت به اجماع در این خصوص نقل کرده است؟ نقل اجماع از کسانی که هیچ گونه علمی به روایت‌ها ندارند و اجماع و اختلاف را نمی‌دانند غیر قابل قبول است. بنابراین اگر متکلم، مفسر، تاریخ‌نگار یا اهل هر رشته‌ای روایتی را به طور مجرد و بدون اثبات سند مدعی شود، نمی‌توان به او اعتماد کرد چه رسد به ادعای اجماع؟.

دلیل سوم: باید گفت همان مفسرینی که این رافضی از کتاب‌هایشان نقل کرده، خود آنان و کسانی که از آن‌ها عالم‌ترند روایت‌هایی نقل کرده‌اند که متناقض با این ادعاست. ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: این آیه در شأن ابوبکر نازل شده، و از عبدالملک روایت کرده است که از ابوجعفر پیرامون آن آیه سؤال کردم گفت:

﴿وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة: ۵۵].

منظور، مؤمنین هستند. گفتم: مردم می‌گویند در شأن علی نازل شده است. در پاسخ گفت: علی نیز از زمره مؤمنین است. و از ضحاک هم نظیر این قول روایت شده است. ابن ابی‌حاتم در تفسیر خود از پدرش نقل می‌کند که گفت: ابوصالح، کاتب لیث از معاویه بن صالح از علی بن ابوطلحه از ابن عباس روایت می‌کند که در خصوص این آیه گفته است: هر آن کس که ایمان بیاورد، در حقیقت خدا و رسول ﷺ و اهل ایمان را به دوستی و ولایت پذیرفته است. همچنین گفت: ابوسعید اشج از محاربی از عبدالملک بن ابوسفیان نقل کرده است که گفت: از ابوجعفر محمدبن علی در خصوص آیه مذکور پرسیدم: در پاسخ گفت: همان کسانی هستند که ایمان آوردند، گفتم در شأن علی نازل شده است؟ گفت: علی نیز از ایمان‌آوردگان است. و از سدّی نیز مانند این روایت شده است.

دلیل چهارم: از مصنف (رافضی) به سبب عدم ارائه اجماع درمی‌گذریم بلکه از او می‌خواهیم در خصوص آن موضوع فقط یک روایت با سند صحیح بیاورد؛ زیرا اسناد ثعلبی ضعیف است و اشخاص متهم در سند آن وجود دارند. ولی نقلی که ابن المغازلی واسطی^۱ آورده ضعیف‌اندر ضعیف است؛ زیرا بر کسی که کم‌ترین آگاهی از علم حدیث

۱- ابوالحسن - ابومحمد - علی بن محمد بن محمد بن طیب جلالی شافعی واسطی بغدادی مشهور به ابن مغازلی متوفی به سال ۴۸۳ در شهر واسط متولد شد سپس در اواخر عمر خود به بغداد عزیمت کرد. در فقه، شافعی

دارد پوشیده نیست که وی احادیث ساختگی دروغین را در کتابش جمع کرده است.

دلیل پنجم: اگر گفته شود که مقصود آیه پرداختن زکات در حالت رکوع است به طوری که به گمان برخی علی انگشترش را در حال نماز بخشید، در آن صورت چنین فعلی باید شرط برای سرپرستی و ولایت باشد، پس مسلمانان باید فقط با علی موالات و دوستی داشته باشند، و با حسن و حسین و سایر بنی هاشم موالات نداشته باشند. حال آنکه این مسأله بر خلاف اجماع تمام مسلمانان است.

دلیل ششم: «الذین» در آیه با صیغه‌ی جمع آمده و تنها علی را دربر نمی‌گیرد.

پاسخ هفتم: خداوند انسان را فقط به خاطر چیزی که نزد او شایسته ستودن است می‌ستاید و آن چیز هم یا واجب است یا مستحب. صدقه، آزادی برده، هدیه، بخشش، اجاره، عقد ازدواج، طلاق و مسائلی از این قبیل به اتفاق مسلمانان از زمره‌ی عقدها هستند که در حین نماز نه تنها واجب و مستحب نیستند، بلکه از نظر بسیاری از مسلمین نماز را باطل می‌کنند، حتی اگر صحبت هم نکرده باشد به محض اشاره (و عمل کثیر) نماز باطل می‌شود.

و از نظر عده‌ای هم به دلیل عدم اجرای صیغه ایجاب شرعی ملکیت تحقق نمی‌یابد. و اگر مستحب بود، پیامبر ﷺ آن را انجام می‌داد. و اصحاب خود را بر این کار تشویق می‌نمود و علی نیز در زمان‌های دیگری غیر از این واقعه این عمل را تکرار می‌کرد. بنابراین از آنجا که هیچ کدام از موارد فوق وجود نداشته، معلوم می‌گردد که صدقه دادن در حالت نماز از اعمال نیک محسوب نشده و زمان کمک به گدا هم از دست نمی‌رود، بلکه فرد بخشنده می‌تواند بعد از سلام دادن خواسته وی را برآورده سازد.

مذهب و در اصول دین اشعری مسلک بود. به سبب اینکه یکی از گذشتگان وی در محله ریسندگان در واسط ساکن بود به ابن مغزلی معروف شده است. سمعانی در کتاب الأنساب خود، کتاب «ذیل تاریخ واسط» را از تألیفات وی برشمرده و می‌گوید: در شهر بغداد به سال ۴۸۳ غرق شد و جسد او را از آنجا به واسط برده و در همانجا مدفون گردید.

برای شرح حال وی به کتاب‌های ذیل مراجعه شود: الأنساب سمعانی: ص ۱۴۶، تاج العروس زبیدی: ۱/۱۸۶، تبصیر المنقبه بتحریر المشتبّه، ابن حجر: ۱/۳۸۰، مقدمه کتاب مناقب الإمام علی بن ابی طالب، ابن مغزلی: ص ۳-۲۹، به تحقیق محمد باقر بهبودی، نشر دار الاضواء، بیروت ۱۹۸۳.

دلیل هشتم: اگر فرض بر این باشد که این عمل در نماز هم مشروع است، چرا فقط مختص به رکوع باشد؛ زیرا در حالت قیام و نشستن، سزاوارتر از رکوع است. بنابراین چگونه می‌توان گفت که ولی و سرپرست شما فقط کسی است که در حال رکوع صدقه دهد، و اگر فرد بخشنده‌ای در حالت نشسته و ایستاده ببخشد مستحق سرپرستی نیست؟ اگر گفته شود که در آیه خصوصاً معرفی علی مدّ نظر بوده است، در آن صورت پاسخ این است که اوصاف ظاهری برای شناخت علی بسیارند، چگونه این همه اوصاف ظاهری ترک شده و فقط با چیزی معرفی شود که چندان معروف و مشهور نیست، و فقط کسی با آن صفت آشناست که آن را شنیده و تصدیق کرده است (بدون هر گونه سند معتمد). در صورتی که جمهور امت اسلامی آن خبر را شنیده‌اند و چیزی هم در همان مضمون در کتاب‌های معتبر اسلامی وجود ندارد. نه در کتب صحیح و نه سنن و جوامع و نه در فرهنگ‌های لغت و نه دیگر منابع اصیل و معتبر.

با توجه به این مقدمات، در هر صورت یکی از این دو نتیجه لازم می‌آید: اگر مقصود از آیه مدح با توصیف باشد، چنین پنداری باطل است و اگر مقصود معرفی علی هم باشد، باز هم باطل است.

دلیل نهم: این که گفته شود: مقتضای فرموده‌ی:

﴿وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾ [المائدة: ۵۵].

طبق ادعای شیعه مبنی بر این که ولی شما باید کسی باشد که در حالت رکوع زکات می‌دهد؛ باز هم علی علیه السلام شامل این حکم نمی‌شود، زیرا در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله از زمره کسانی بود که زکات بر او واجب نبود، به دلیل اینکه فقیر بود. و زکات نقره باید در یک سال به حد نصاب برسد که علی مشمول آن نمی‌شد.

دلیل دهم: دادن انگشتی به عنوان زکات از دیدگاه بسیاری از فقها جایز نیست، مگر اینکه زکات در زیورآلات را واجب بدانند. که گفته شده باید از جنس آن زیورآلات باشد و کسانی که در قیمت جایز می‌دانند، قیمت‌گذاری در حالت نماز ممکن نبوده و قیمت‌ها نیز در شرایط مختلف فرق می‌کند.

دلیل یازدهم: آیه مذکور به منزله این فرموده خداوند است که می فرماید:

﴿رَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَعَاتُوا الزَّكَاةَ وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّكْعِينَ﴾ [البقرة: ۴۳].

«نماز را بر پا داشته و زکات بدهید و با نمازگزاران نماز بگذارید».

در این آیه به رکوع امر شده است.

و هم چنین فرموده‌ی خداوند:

﴿يَلْمِزِمُ أَقْنِي لِرَبِّكَ وَأَسْجُدِي وَأَرْكَعِي مَعَ الرَّكْعِينَ﴾ [آل عمران: ۴۳].

«ای مریم، خاشعانه به عبادت پروردگار پرداز و همراه سجده‌کنندگان و رکوع‌کنندگان

نماز بگذار».

در اینجا نیز به رکوع امر شده است.

اگر گفته شود: در آیات فوق ذکر رکوع به خاطر این است که با جماعت نماز بخوانند؛ زیرا نمازگزار در نماز جماعت هنگامی که جماعت را در حالت رکوع دریابد، برای وی رکعت محسوب می‌شود، بر خلاف کسی که در هنگام سجده به جماعت می‌رسد، در آن صورت آن رکعت را از دست داده است، ولی رسیدن به جماعت در حالت ایستاده جهت محسوب شدن آن رکعت شرط نیست، بلکه همین که به رکوع رسید کفایت می‌کند. خلاصه «واو» قبل از «وهم راکعون» یا عطف است، یا حالیه. که واو عطف رایج‌تر و معمول‌تر و معروف‌تر است و قول مصنف (رافضی) تنها در صورت حالیه بودن واو صحیح است. و اگر واو حالیه نباشد همین برای ابطال دلیل و حجت او کافیست. و دلایل دیگری که خلاف نظر وی را ثابت می‌کنند گواه بیشتری بر ابطال حجت اوست.

دلیل دوازدهم: در نزد اهل تفسیر، چه گذشتگان و چه متأخرین معلوم و مشهور

است که این آیه در خصوص نهی از دوستی با کفار و امر به دوستی با مؤمنان نازل شده است؛ زیرا برخی از منافقین امثال عبدالله بن ابی، با یهود ابراز دوستی کرده و می‌گفتند: می‌ترسیم گرفتاری از جانب آنها متوجه ما شود، پس برخی از مؤمنین از جمله عباده بن صامت می‌گفت: ای رسول خدا، من با ولایت و دوستی خدا و رسولش ﷺ نزد خداوند از دوستی و پیمان این کفار بیزاری می‌جویم. به همین علت وقتی قبیله‌ی یهودی

بنی قینقاع نزد آنها آمدند و عبدالله بن ابی بن سلول سبب دسیسه‌ی شان بر علیه مسلمانها بود، خداوند این آیه را نازل فرمود تا در آن وجوب دوستی و ولایت مؤمنان را برای عموم روشن سازد و عموم مسلمانان را از دوستی با کفار به طور کلی باز دارد. قبلاً در خصوص کلام صحابه و تابعین ذکر شد که گفتند مقصود آیه عموم صحابه رضی الله عنهم است نه علی به طور خاص.

دلیل سیزدهم: با تدبر در قرآن، سیاق کلام بر آنچه گفتیم دلالت می‌کند، زیرا در آیه می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَرَىٰ أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنكُمْ فَإِنَّهُ مِنَّهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥١﴾﴾ [المائدة: ٥١].

«ای مؤمنان! یهودیان و مسیحیان را به دوستی نگیرید. ایشان برخی دوست برخی دیگرند. هر کس از شما با ایشان دوستی ورزد بی‌گمان او از زمره ایشان به شمار می‌رود. و بی‌تردید خداوند افراد ستمگر را هدایت نمی‌کند.»

در این آیه خداوند از دوستی با یهود و نصاری نهی کرده است.

سپس فرمود:

﴿فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ يُسْرِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَىٰ أَنْ تُصِيبَنَا دَآئِرَةٌ فَعَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِّنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرُوا فِي أَنفُسِهِمْ نَدِيمِينَ ﴿٥٢﴾ وَيَقُولُ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَهْلُوآءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ ﴿٥٣﴾﴾ [المائدة: ٥٢-٥٣].

«می‌بینی کسانی را که بیماری در دل دارند بر یکدیگر سبقت می‌گیرند و می‌گویند: می‌ترسیم که بلائی بر سر ما آید امید است که خداوند فتح را پیش بیاورد یا از جانب خود کاری کند و این گروه از آنچه در دل داشته‌اند پشیمان گردند. مؤمنان می‌گویند: آیا اینان همان کسانی هستند که با شدت و حدت به خدا سوگند می‌خورند و می‌گفتند آنها با شما هستند، کردارشان بیهوده و تباه گشت و زیانکار شدند.»

در این دو آیه نیز کسانی را که در دل‌هایشان بیماری نفاق است و به کفار ابراز دوستی می‌کنند توصیف کرده.

سپس فرمود:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ ﴿٥٤﴾ [المائدة: ٥٤].

«ای مؤمنان! هرکس از شما از آئین خود بازگردد خداوند جمعیتی را خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل خدا است؛ خداوند آن را به هرکس که بخواهد عطاء می‌کند. و خداوند دارای فضل فراوان و آگاه است.»

در این آیه هم خداوند مرتدین و از دین برگشتگان را یادآور شده و اعلان نموده که آن‌ها هرگز نمی‌توانند به خداوند ضرری برسانند و عده‌ای را معرفی می‌کند که به جای آنها خواهند آمد.

سپس فرموده:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ ﴿٥٥﴾ [المائدة: ٥٥].

«تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شماست که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای می‌آورند و زکات مال به در می‌کنند.»

این کلام دربرگیرنده احوال کسانی است که با نفاق وارد اسلام شدند و همچنین کسانی که از اسلام بر می‌گردند، و وضعیت مؤمنان ثابت‌قدم که ظاهر و باطنشان یکی است. بنابراین این سیاق که به صورت جمع آمده، برای کسی که با علم و یقین در آن تدبر کند و بیندیشد، بسی واضح و غیر قابل انکار است که آیه عام است و همه مؤمنان متصف به این صفات را شامل می‌شود و به یک شخص معین محدود نمی‌شود، چه آن شخص ابوبکر باشد و چه عمر و عثمان و علی و یا هر فرد دیگری. ولی شایسته‌ترین افراد امت اسلامی سزاوارترند داخل در مصداق آیه باشند.

دلیل چهاردهم: الفاظی که در حدیث مورد استناد -رافضی- آمده بیانگر دروغ بستن آنها به پیامبر ﷺ است، زیرا علی رهبر همه نیکوکاران عالم نیست، بلکه از رهبران نیکوکاران این امت است و همچنین قاتل تمامی کفار نیست، بلکه وی برخی را کشته و غیر او نیز برخی دیگر از کفار را کشته‌اند. و این ویژگی همه مجاهدین اسلام بوده که هر کدام چندین نفر از کفار را به قتل رسانیدند. همچنین الفاظ «منصورٌ من نصره و مخذولٌ من خذله» «هر کس او را یاری کند پیروز است و هر کس یاریش نکند شکست خورده است» خلاف واقع است. و پیامبر ﷺ جز به حق سخن نمی‌گوید خصوصاً بر مبنای قول شیعه که همه امت به خاطر قتل عثمان، با علی به مبارزه برخاستند. ولی معلوم و واضح است که در دوران خلفای سه‌گانه امت اسلامی پیروزی‌هایی را به دست آوردند که پس از آن عصرهای دیگر چنین پیروزی‌هایی را به چشم خود ندیده است. و بعد از قتل عثمان ﷺ مردم به سه گروه عمده تقسیم شدند:

عده‌ای یاور علی بودند و در رکاب وی جنگیدند. عده‌ای دیگر با او به مبارزه برخاسته و جنگیدند و گروه سوم هم کناره‌گیری کرده و با هیچ‌کدام از دو گروه دیگر مبارزه یا همکاری نکردند بلکه بی‌طرف مانده، و از مبارزه کناره‌گیری کردند.

آن گروهی که پیروز شدند و زمام امور به دست آنها افتاد، در هنگام امارت معاویه ﷺ بر کفار پیروز شدند و سرزمین‌های زیادی را فتح کردند، و علی ﷺ نیز مانند دیگران پیروزی‌های به دست آورد از جمله در مبارزه با خوارج و کفار پیروز شد.

آن اصحابی که با کفار و مرتدین مبارزه کردند، به پیروزی‌های بزرگی دست یافتند، پس پیروزی ایشان طبق وعده خداوند بود آن‌جا که می‌فرماید:

﴿إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهُدُ﴾ [غافر: ۵۱].

«ما حتماً فرستادگان خودمان را و کسانی را که ایمان آورده‌اند در زندگی دنیا و در آن

روزی که گواهان به پا می‌خیزند یاری می‌کنیم».

پس جنگی که از طرف خدا و رسول خدا ﷺ برای مؤمنین علیه کفار و از دین برگشتگان و خوارج دستور داده شده بود، هر گاه مسلمانان پرهیزگاری و صبر پیشه

کردند در آن پیروز شدند؛ زیرا پرهیزگاری و صبر و مقاومت مستلزم تحقق ایمان است و نتیجه نهایی آن نیز پیروزی و نصرت خداست.

همچنین دعایی را که مصنف (شیعی) از پیامبر ﷺ به دنبال بخشیدن انگشتر ذکر کرده از جمله دروغ‌های واضح اوست. معلوم است که صحابه در راه خدا در هنگام نیاز انفاق می‌کردند، لذا بدیهی است که نفع و ارزش کار آنها بسیار با عظمت‌تر از بخشیدن یک انگشتر به یک گداست.

در صحیح مسلم و بخاری از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمودند: هیچ مالی مثل مال ابوبکر به من سود نرساند!

و فرمود: «إِنَّ أَمَّنَ النَّاسِ عَلَيَّ فِي صُحْبَتِهِ وَمَالِهِ أَبُو بَكْرٍ وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خَلِيلًا»^۱. «آن‌که بیش از همه در صحبت و همدمی بر من منت گذاشت ابوبکر است، و اگر در زمین خلیل و دوست صمیمی جز الله تعالی برمی‌گزیدم بدون شک ابوبکر را انتخاب می‌کردم».

۱- این حدیث از ابوهیره رضی الله عنه در سنن ابن ماجه: ۳۶/۱، مقدمه، باب فضائل اصحاب النبی رضی الله عنهم، باب فضائل ابوبکر رضی الله عنه آمده است. عین لفظ آن این گونه است که: هرگز مالی به اندازه‌ی مال ابوبکر برای من سودمند نبود. پس ابوبکر گریست و فرمود: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله! مگر جز این است که من و مالم از آن شما هستیم؟ این حدیث در مسند امام احمد چاپ المعارف (۱۸۳/۳) آمده و احمد شاکر رحمته الله نیز آن را صحیح قلمداد کرده و با تضعیف آن به وسیله‌ی بوضیری در زوائدش مخالفت می‌کند. البانی نیز آن را در صحیح الجامع الصغیر: ۱۹۰/۵، صحیح دانسته و همچنین در مسند، چاپ المعارف (۳۲۰/۱۶-۳۲۱) به طور طولانی آورده شده است.

۲- این حدیث از ابوسعید خدری رضی الله عنه در بخاری (۹۶/۱)، کتاب «الصلاة، باب الخوخة والممر في المسجد» که این گونه آغاز می‌شود: پیامبر صلی الله علیه و آله خطبه خوانده و فرمودند: خدا بنده‌ای را بین دنیا و آنچه نزد خداست مخیر کرد ...

و در صحیح بخاری کتاب «فضائل اصحاب النبی رضی الله عنهم، باب مناقب المهاجرین، باب قول النبی صلی الله علیه و آله: «سُدُّوا الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَ أَبِي بَكْرٍ» در صحیح مسلم: ۱۸۵۴/۴-۱۸۵۵، کتاب «فضائل الصحابة، باب من فضائل ابی‌بکر»، سنن ترمذی: ۲۷۸/۵، کتاب «المناقب، باب مناقب ابی‌بکر الصدیق» که در آن حدیث از عایشه روایت شده است. ترمذی می‌گوید: در همین باب از ابوسعید خدری رضی الله عنه نیز روایت موجود است. و هم چنین در مسند، چاپ حلبی: ۱۸/۳ و در فتح الباری: ۱۴/۷، روایت گردیده است.

خوخه: دریچه‌ای است که بر دیوار به منظور ورود نور ایجاد می‌کنند. شرط نیست که بلند باشد و هر اندازه پایین‌تر باشد می‌توان برای خروج و رسیدن به یک چیزی از آن استفاده کرد.

همچنین عثمان ذی‌النورین رضی الله عنه در غزوه‌ی تبوک هزار شتر در راه خدا بخشید. تا اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: هر آنچه عثمان بعد از این روز انجام دهد بر او زبانی نمی‌رساند^۱.

انفاق و بخشش در راه خدا به منظور پایداری دین در ابتدای اسلام بسیار بزرگ‌تر از صدقه بر یک گدای نیازمندااست. به همین خاطر پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «لَا تَسْبُوا أَصْحَابِ، فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ». «به یاران من دشنام ندهید سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر هر کدام از شما به اندازه‌ی کوه احد طلا انفاق کند، ارزش آن به یک پیمان‌ه یا نصف پیمان‌ه بخشش و انفاق آنها نمی‌رسد»^۲.

۱- این حدیث - با وجود اختلاف در الفاظ آن - از عبدالرحمن بن سمره در سنن ترمذی: ۲۸۹/۵، کتاب المناقب، باب مناقب عثمان بن عفان روایت شده است. که این‌گونه شروع می‌شود: عثمان هزار دینار به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: عثمان به خاطر آنچه انجام داد بعد از این روز ضرر نخواهد کرد. و دوبار این سخن را تکرار کردند. ترمذی می‌گوید: این حدیث به این طریق حسن و غریب است. این حدیث در مسند، چاپ حلبی، (۶۳/۵) نیز آمده است. حدیث دیگری نیز در سنن ترمذی (۲۸۸/۵-۲۸۹) در همان باب و کتاب قبلی از عبدالرحمن بن جندب روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله لشکر عسرة را به بخشش و عطا کردن تشویق و ترغیب کرد که عثمان گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله صد شتر بر عهده من ... سپس عثمان با دویست و بعد سی صد شتر به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: بعد از این چیزی بر عهده عثمان نیست و دوبار تکرار کرد. ترمذی می‌گوید: این حدیث با این طریق غریب است. دوبار این حدیث در کتاب فضائل الصحابة به شماره: (۸۲۲-۸۲۳) و (۵۰۴/۱-۵۰۵) آمده است که هر دو با سند ضعیف ذکر شده‌اند. ابوعبدالرحمن می‌گوید: بخشش عثمان به لشکر عسرة به طرق مختلف ثابت شده است که آن را در مقدمه جزء چهارم کتاب «سلسلة الشبهات حول الصحابة و الرد علیها» قسمت مربوط به عثمان ذی‌النورین رضی الله عنه آورده است. برای تفصیل بیشتر این روایات می‌توان به کتاب «موسوعة اطراف الحديث النبوی» به نوشته هاجر محمد سعید، (۱۶۲/۹ و ۷۲) مراجعه کرد.

۲- این حدیث - با وجود اختلاف در الفاظ آن - از ابوسعید خدری در بخاری (۸/۵) کتاب «اصحاب النبی صلی الله علیه و آله» و در صحیح مسلم: ۱۹۶۷/۴-۱۹۶۸، کتاب فضائل الصحابة، باب تحریم سباب الصحابة، در سنن ابوداود: ۲۹۷/۴-۲۹۸، کتاب السنة، باب في النهی عن سباب الصحابة، در سنن ترمذی: ۳۵۷/۵-۳۵۸، سنن ابن ماجه: ۵۷/۱، المقدمة، باب فضل اهل بدر ذکر شده است. در لسان العرب آمده: مُد نوعی پیمان‌ه است که به اندازه $\frac{1}{2}$ صاع است و در آن مُد نبی صلی الله علیه و آله مدنظر می‌باشد. نووی در شرح مسلم: ۹۳/۱۶، آورده است که اهل لغت می‌گویند: النصف یعنی نصف ... معنای حدیث این است که اگر هر کدام از شما مثل کوه احد طلا

خداوند می فرماید:

﴿لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيَّتِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتْلُوا وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ﴾ [الحديد: ۱۰].

«کسانی از شما که پیش از فتح (مکه) بخشیده‌اند و جنگیدند (با دیگران) برابر و یکسان نیستند آنان درجه و مقامشان بالاتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح بخشش نموده و جنگیده‌اند اما به هر حال خداوند به همه آنها پاداش نیکو می‌دهد. و او آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهند».

بدین ترتیب انفاقی که در ابتدای اسلام به منظور برپا داشتن دین انجام شده هیچ چیز نمی‌تواند با آن برابری کند. ولی بخشش و کمک مالی به نیازمندان و کسانی که درخواست می‌کنند، تا روز قیامت انجام چنین عملی وجود خواهد داشت. بنابراین وقتی پیامبر ﷺ برای انفاق‌های بسیار بزرگ و سودمند و ضروری که اصحاب انجام داده‌اند چنین دعایی را نمی‌کند، چگونه برای بخشش یک انگشتی به گدایی که ممکن است دروغگو باشد، دعا می‌کند؟!.

بدون تردید چنین دروغ جاهلان‌های جز مخالفت ورزیدن و مقابله با آنچه پیرامون ابوبکر صدیق رضی الله عنه ثابت شده، نمی‌باشد. آن‌جا که خداوند می‌فرماید:

﴿وَسَيَجْزِيهَا اللَّهُ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ ﴿١٨﴾ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ ﴿١٩﴾ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ﴿٢٠﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ﴿٢١﴾﴾ [اللیل: ۱۷-۲۱].

«و لیکن پرهیزگارتین (انسان‌ها) از آن آتش جهنم دور داشته خواهند شد، آن کس که دارایی خود را می‌دهد تا خود را پاکیزه دارد، هیچکس بر او حق نعمت ندارد تا نعمت او جزا داده شود بلکه تنها هدف او جلب رضای پروردگار بزرگوارش می‌باشد. قطعاً او (از این عمل خود) راضی و خشنود خواهد شد».

انفاق کند ثواب او به خاطر آن انفاق به اندازه ثواب یک مُد یا نصف مدی که اصحاب من انفاق کرده‌اند نمی‌رسد.

مقصودشان از بستن دروغ‌های مذکور این بوده که در شأن علی علیه السلام نیز چیزی شبیه این آیه را داشته باشند، و چون برای آنها ممکن نشده آنچه را ابوبکر رضی الله عنه در ابتدای اسلام انجام داد انکار کنند، لذا چنین دروغ‌هایی را ساخته‌اند که نمایانگر نهایت جهل آنهاست. علاوه بر این چگونه جایز است پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه - بعد از هجرت و نصرت خداوند-، بگوید خدایا، وزیری از اهل من برایم قرار بده و آن هم علی باشد و پشت مرا به وسیله او استوار دار. در حالی که خداوند با نصرت و یاری خود و مؤمنین او را عزتمند کرده بود. همان گونه که می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي آتَىٰكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۶۲].

«او کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنین تأیید کرد.»

و می‌فرماید:

﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰].

«اگر شما او را یاری ندهید خداوند او را نصرت داده است در آن هنگام که کفار او را از سرزمینش اخراج کردند در حالی که او دومین نفر بود هنگامی که آن دو در غار شدند، پیامبر صلی الله علیه و آله به رفیقش می‌گفت: غم مخور که خدا با ماست.»

بنابراین ابوبکر صدیق رضی الله عنه کسی بود که وقتی خداوند متعال پیامبر را نصرت بخشید، آن‌گاه که توسط کفار از سرزمینش رانده شد، همدم و همراه وی بود. و آنها دو نفری بودند که خداوند سومین آنها بود. همچنین در روز بدر هنگامی که برای پیامبر صلی الله علیه و آله خیمه درست کردند، تنها کسی از اصحاب که داخل آن شد ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود؛ اگرچه تمامی یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در نصرت و دفاع و یاری از وی تلاشی درخور پاداش و ستایش و عملی پسندیده داشتند.

روایت شده است که علی رضی الله عنه هنگامی که شمشیر به دست از جنگ احد برگشت به فاطمه گفت: این شمشیر را بشوی که در جنگ احد بر ما سرزنی نیست، لذا پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر تو فداکاری کردی، فلان و فلان، -عده‌ای از اصحاب را برشمرد- نیز مثل

تو پیکار کردند!.

پس تنها علی نبود که پیامبر ﷺ را یاری و پشتیبانی کرد؛ زیرا معروف و مشهور نیست که پیامبر ﷺ در جایی فقط به کمک علی احتیاج پیدا کرده باشد، چه کمک و یاری با عمل باشد و چه با زبان. و ایمان آوردن مردم به پیامبر ﷺ خدا و اطاعت آنها از وی هرگز به خاطر علی یا به سبب دعوت او، یا علل خاص دیگری نبوده است، آن گونه که هارون همراه و همدم موسی بود، و بنی اسرائیل به شدت هارون را دوست داشته و از موسی می ترسیدند و هارون با آنها انس و الفت می گرفت.

رافضیه مدعی هستند که مردم با علی دشمنی ورزیدند و از او تبعیت نکردند، پس چگونه می توان گفت که پیامبر ﷺ به او احتیاج داشت همان طوری که موسی به هارون نیازمند بود؟!.

این ابوبکر صدیق است که پنج یا شش نفر از عشره مبشره از جمله: عثمان، طلحه، زبیر، سعد، عبدالرحمن بن عوف و ابو عبیده بر دست او اسلام آوردند اما دانسته نشده کسی از پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار به دست علی و عثمان و یا دیگران اسلام آورده باشند.

و هم چنین مصعب بن عمیر نیز بر دست او ایمان آورد؛ همان شخصی که پیامبر ﷺ در هنگام بیعت با انصار در شب عقبه وی را به مدینه فرستاد که بزرگان و رؤسای انصار امثال سعد بن معاذ - که با مرگ او عرش خداوند لرزید - و اسید بن حضیر و دیگران به دست او مسلمان شدند.^۲

۱- در سیره ابن هشام: ۱۰۶/۳، آمده است: هنگامی که پیامبر ﷺ به اهل خود رسید شمشیرش را به دخترش فاطمه داد و فرمود: ای دخترم، خونس را پاک کن، سوگند به خدا که امروز مرا تأیید کرد، علی بن ابیطالب نیز شمشیرش را به فاطمه سپرد و گفت: خون این را نیز بشوی که سوگند به خدا امروز مرا تأیید کرد. سپس پیامبر ﷺ فرمودند: اگر تو امروز به درستی جنگیدی، سهل بن حنیف و ابودجانه نیز به همراه تو به نیکویی مبارزه کردند. این کثیر در البداية والنهاية: ۴۷/۴، روایات دیگری آورده است که از جمله آنها: اگر تو به نیکویی جنگیدی عاصم بن ثابت بن ابی الأفلح و حارث بن صمه و سهل بن حنیف نیز به نیکویی مبارزه کردند.

۲- این حدیث از جابر بن عبدالله رضی الله عنه در بخاری: ۳۵/۵، کتاب مناقب الأنصار، باب مناقب سعد بن معاذ روایت شده که نص آن چنین است: «عرش خداوند به خاطر مرگ سعد بن معاذ لرزید» و همچنین از جابر و انس بن

ابوبکر همراه پیامبر ﷺ در موسم حج بیرون رفت و ایشان را در دعوت کفار و مشرکین به اسلام بسیار کمک و پشتیبانی می‌کرد، بر خلاف دیگران که در آن شرایط ایشان را یاری نکردند. بدین سبب پیامبر ﷺ در حدیث صحیح می‌فرماید: اگر من در میان اهل زمین دوستی صمیمی بر می‌گزیدم بی‌تردید ابوبکر بود^۱.

و پیامبر ﷺ به مردم فرمودند: ای مردم! من به سوی شما آمدم و گفتم: فرستاده‌ی خدا بسوی شما هستم، ولی شما گفتید: دروغ می‌گویی اما ابوبکر مرا تصدیق کرد. آیا همدم و یارم را برایم تنها رها می‌کنید؟!^۲.

سپس، موسی زمانی این دعا و درخواست^۳ را به پروردگار عرضه کرد که هنوز رسالت الهی را به کفار ابلاغ نکرده بود تا کمکی برای او باشد، ولی پیامبر ﷺ هنگامی که خداوند او را به پیامبری برانگیخت رسالت خود را ابلاغ کرد، و این عمل را به تنهایی انجام داد و تکمیل نمود. و اولین کسانی که به اتفاق تمامی اهل زمین به وی ایمان آوردند چهار نفر بودند: نخستین مرد، ابوبکر و نخستین زن، خدیجه کبری و نخستین طفل، علی و نخستین برده، زید بود.

و سودمندترین جماعت به اتفاق امت اسلام ابوبکر و سپس خدیجه بود؛ زیرا ابوبکر اولین مرد آزاده و بالغی بود که به پیامبر ﷺ ایمان آورده و به دلیل خصال نیکی که داشت ارزش و جایگاه ویژه‌ای در میان قریش داشت و مطمئن‌ترین فرد به لحاظ همکاری و بذل و بخشش نزد پیامبر ﷺ بود.

مالک ﷺ در مسلم: ۴/۱۹۱۵-۱۹۱۶، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل سعد بن معاذ ﷺ، سنن ترمذی:

۳۵۳/۵۱، کتاب المناقب، باب مناقب سعد بن معاذ روایت شده است.

ترمذی می‌گوید: در این باب از اسید بن حضیر و ابوسعید نیز مثل آن آمده است. و در سنن ابن ماجه و مسند احمد هم ذکر شده است.

۱- قبلاً تخریج و شرح آن آمده است.

۲- این حدیث قسمتی از حدیث ابودرداء است که به طور کامل در صفحات بعدی خواهد آمد.

۳- منظور این فرموده‌ی موسی ﷺ است: ﴿وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِ هَارُونَ أَجِي...﴾

با تمامی این اوصاف پیامبر ﷺ از خداوند تقاضا نکرد که با احدی پشت او را استوار گرداند، نه ابوبکر و نه غیر او. بلکه با اطاعت از امر پروردگار خود و با توکل بر او و صبر و پایداری به پاخواست. همان گونه که خداوند به او فرمان داد:

﴿فَمَٰنَظِرٌ ۚ وَرَبِّكَ فَكَبِيرٌ ۝ وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ۝ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ۝ وَلَا تَمْنُنَ تَسْتَكْبِرُ ۝ وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ ۝﴾ [المدثر: ۲-۷].

«برخیز و بترسان، پروردگارت را به بزرگی یاد کن، از پلیدی دوری گزین، جامه خویش را پاکیزه دار، بذل و بخشش کن نه به منظور افزون طلبی، و برای پروردگارت شکیبایی کن.»
و می فرماید:

﴿فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ﴾ [هود: ۱۲۳].

«فقط خداوند را پرستش کن و به او توکل نما.»

بنابراین هر کس ادعا کند که پیامبر ﷺ از خداوند خواست تا با شخصی از مردم پشت او را استوار کند همان طوری که موسی خواست با هارون پشتش استوار گردد، به رسول خدا ﷺ دروغ بسته و ستم روا داشته است. و بدون تردید «رفض» از شرک و کفر و نفاق ریشه گرفته که گاه این اوصاف از آن‌ها آشکار شده و گاهی نیز پوشیده باقی می مانده است.

دلیل پانزدهم: نهایت چیزی که پیرامون آیه مذکور می توان گفت این است که بر مؤمنان واجب است دوستی و ولایت خدا و رسولش ﷺ و دیگر مؤمنان را داشته باشند، بنابراین علی را نیز باید دوست بدانند و بی تردید دوستی علی بر هر مؤمنی واجب است همان گونه که دوستی دیگر مؤمنانی امثال علی واجب است.

خداوند می فرماید:

﴿وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [التحریم: ۴].

«اگر بر ضد او همدست شوید خداوند و جبرئیل و مؤمنان صالح او را یاری خواهند کرد و دوستدار او خواهند بود.»

خداوند بیان می دارد که هر کدام از مؤمنین صالح که رسول خدا ﷺ را دوست می دارند، خداوند و جبرئیل نیز او را دوست خواهند داشت. دوست داشتن مؤمنان

صالح نسبت به پیامبر ﷺ همان طور که خدا و جبرئیل او را دوست دارند، به این معنا نیست که مؤمنان صالح سرپرست و متصرف در امور پیامبر ﷺ هستند. همچنین خداوند می‌فرماید:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [التوبة: ۷۱].

«مردان و زنان مؤمن دوستدار همدیگرند».

خداوند هر مؤمنی را ولی مؤمن دیگر قرار داده و این مستلزم آن نیست که یک مؤمن امیر مؤمن دیگر و معصوم باشد و تنها او سرپرست آن مؤمن باشد و نه غیر او. و می‌فرماید:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٢﴾ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾﴾ [یونس: ۶۲-۶۳].

«آگاه باشید که دوستان خدا ترس و اندوهی ندارند همان کسانی که ایمان آورده و پرهیزکاری پیشه گرفته‌اند».

پس هر مؤمن پرهیزکاری ولی خداست و خداوند نیز دوست اوست، همان گونه که خداوند می‌فرماید:

﴿اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ [البقرة: ۲۵۷].

«خداوند دوستدار اهل ایمان است».

و نیز می‌فرماید:

﴿ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ ءَامَنُوا وَأَنَّ الْكٰفِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ ﴿١١﴾﴾ [محمد: ۱۱].

«آن بدان خاطر است که خداوند دوست و یاور اهل ایمان است و کافران دوست و یآوری ندارند».

و می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوَأُوا وَنَصَرُوا أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ﴾ [الأنفال: ۷۲].

تا فرموده‌ی خداوند:

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧٥﴾﴾ [الأنفال: ۷۵].

«کسانی که ایمان آورده و هجرت کردند و با جان و مال خود در راه خدا جهاد می‌کنند و کسانی که پناه داده و یاری می‌کنند و خویشاوندان برخی نزدیک‌تر و دوست‌داشتنی‌ترند نسبت به برخی دیگر در کتاب خداوند، الله بر هر چیز دانا است.»

در تمامی این نصوص قرآنی دوستی مؤمنان به یکدیگر ثابت شده و فرشتگان و مؤمنان دوستدار رسول خدا ﷺ هستند. همان‌طور که خدا و رسولش ﷺ و مؤمنان دوستدار مؤمنان دیگر هستند. در هیچ کدام از این نصوص چیزی که دال بر سرپرستی و امارت یکی از مؤمنان نسبت به دیگری باشد، یا اینکه یکی صاحب تصرف نسبت به دیگری باشد، وجود ندارد.

دلیل شانزدهم: فرق بین «ولایت» با فتحه و «ولایت» با کسره معروف و مشهور است. «ولایت» به معنای دوستی یعنی ضد عداوت و دشمنی است که در نصوص فوق همین لفظ مدنظر است و در این نصوص «ولایت» با کسره نیامده که به معنای سرپرستی و امارت باشد. این جاهلان «ولی» را به معنای «امیر» در نظر می‌گیرند. و تفاوتی بین ولایت و ولایت قائل نیستند. امیر، والی نامیده می‌شود نه ولی. اما گاهی گفته می‌شود «ولی امر»، مثل «وَلَّيْتُ أُمَّرَكُم»: «کار شما را برعهده گرفتم» یا «أولوا الأمر»: «صاحبان اختیار و کار مردم».

اگر مقصود از اطلاق واژه‌ی مولی، ولی باشد، این معروف و شناخته شده نیست، بلکه به ولی، مولی گفته می‌شود نه والی. به همین دلیل فقهاء گفته‌اند: اگر در جنازه‌ی میّت ولی و والی با هم باشند، برخی والی را مقدم داشته و این قول اکثر آنهاست. و برخی ولی را مقدم می‌دارند.

پس معلوم گشت که ولایت در این آیه به معنای دوستی در برابر عداوت یا دشمنی است. و برای جمیع مؤمنین این دوستی نسبت به یکدیگر ثابت می‌باشد و این همان چیزی است که خلفای چهارگانه و اهل جنگ بدر، و بیعت رضوان، همگان را در بر می‌گیرد. و همگی دوستدار یکدیگر بودند و آیه دلالتی بر اینکه یکی امیر دیگران باشد، ندارد، بلکه این اعتقاد از جهات گوناگون باطل است، بدین ترتیب لفظ ولی و ولایت

غیر از والی است و آیه عام بوده و تمام مؤمنان را در برمی‌گیرد، اما امارت عام نیست، بلکه خاص است.

دلیل هفدهم: اگر مقصود ولی در آیه مذکور امارت و سردمداری بود، در آن صورت می‌گفت: «یتولی علیکم الله ورسوله والذین آمنوا» و نمی‌گفت: ﴿مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾، بنابراین به کسی که سرپرستی آنها گمارده شد نمی‌توان گفت: «تولّوه». بلکه باید گفت: «تولّی علیهم».

دلیل هیجدهم: خداوند متعال چنین توصیف نمی‌شود که گفته شود متولی و امیر بندگانش، او باشکوه‌ترین و نام‌های والایش از هر عیبی پاک و بری است. او خالق و روزی‌دهنده، پروردگار و پادشاه بندگان بوده و آفرینش و فرمان مختص اوست. بنابراین گفته نمی‌شود خداوند امیرمؤمنان است. مانندی که متولی مثل علی و دیگران به این اسم نامیده می‌شوند. و این را درباره‌ی رسول خدا ﷺ هم نمی‌توان گفت؛ زیرا جایگاه رسول خدا ﷺ بالاتر از آن است که امیرمؤمنان نامیده شود. و حتی به ابوبکر صدیق رضی الله عنه جز خلیفه‌ی رسول خدا ﷺ نمی‌گفتند. و اولین کسی که به این نام خوانده شد عمر فاروق رضی الله عنه بود.

روایت شده است که عبدالله بن جحش امیر یک لشکر جنگی بود و امیرالمؤمنین نامیده شد، ولی این امارت ویژه آن لشکر بود و قبل از عمر به طور عموم، بر کسی این اسم تلقی نشده است و او برازنده این اسم بود.

اما ولایت در برابر عداوت به این معناست که خداوند بندگان مؤمن خود را دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند. خداوند از آنها راضی و آنها نیز از خداوند خشنود هستند و هر کس با دوست خداوند دشمنی ورزد خداوند با او اعلان جنگ کرده است. و این ولایت از رحمت و احسان خداست و مانند ولایت مخلوق به مخلوق دیگر که به خاطر نیازمندی یکدیگر است، نمی‌باشد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَاوَّلٌ مِّنَ الدُّنْيَا﴾ [الإسراء: ۱۱۱].

«بگو حمد و ستایش خدایی راست که فرزندی برای خود نگرفته و همتایی در پادشاهی خود ندارد و دوستی به سبب ضعف و ناتوانی برنگزیده است.»
بنابراین خداوند دوستی که در احتیاج و خواری بدان نیازمند باشد برنگزیده است. و می‌فرماید:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا﴾ [فاطر: ۱۰].

«هر کس طالب عزت است پس تمامی عزت‌ها در دست خداوند و مختص اوست.»
بر خلاف پادشاهان و دیگران که برای حفظ جایگاه خویش یاوری ندارند که آنها را یاری کند، به همین خاطر به دیگران ابراز دوستی می‌کنند، ولی خداوند این گونه نیست.
دلیل نوزدهم: هر کس که امام عادل سرپرست و سردمدار اوست نمی‌توان گفت که آن شخص از حزب خداست تا غالب باشد؛ زیرا امام عادل بر منافقین و کفار هم سرپرستی می‌کند. همان طور که در شهر مدینه، اهل ذمه و منافقین زیر پرچم حکومت پیامبر ﷺ بودند، و کفار و منافقین تحت حکومت علی بودند. و خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ﴾ [المائدة: ۵۶].

«و هر کس به خدا و رسول خدا ﷺ و اهل ایمان دوستی کند و دوستدار آنها باشد آنها حزب غالب خداوند هستند.»

اگر مقصود آیه امارت و سردمداری بود در آن صورت معنی آیه این می‌شد: «هر فردی که اهل ایمان بر آنها حکومت می‌کنند از حزب غالب او محسوب می‌شوند» حال آنکه این گونه نیست. همان‌گونه که کفار و منافقین بر اساس قضا و قدر خداوند تحت فرمان او هستند با وجود این، خداوند آنها را دوست نداشته و آنان مبعوض خداوند هستند.

فصل دوم:

پاسخ به کسی که مدعی است قرآن دلالت بر این دارد که پیامبر ﷺ مأمور به تبلیغ امامت علی بوده است

مصنف رافضی می‌گوید: برهان دوم ما برای اثبات امامت علی این آیه است:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾
[المائدة: ۶۷].

«ای رسول، ابلاغ کن آنچه از سوی پروردگارت به تو نازل شده و اگر انجام ندهی رسالت را ابلاغ نکرده‌ای».

(این نویسنده‌ی شیعه می‌گوید: اتفاق بر این است که این آیه در حق علی نازل شده است. و ابونعیم با سند خود از عطیه^۱ روایت می‌کند که گفت: این آیه بر پیامبر ﷺ در

۱- عطیه بن سعد العوفی که ابن حبان در خصوص وی در کتاب المجروحین (۱۷۶/۲) سخن گفته است، کنیه وی ابوالحسن و اهل کوفه بود. از ابوسعید خدری روایت کرده است. فراس بن یحیی و فضیل بن مرزوق از او روایت کرده‌اند. از ابوسعید خدری احادیثی شنیده است. پس از مرگ ابوسعید در مجالس درس کلبی حاضر می‌شد. هر گاه کلبی می‌گفت: پیامبر ﷺ فلان چیز را فرموده است وی سخن او را حفظ می‌کرد. با کنیه ابوسعید از او حدیث روایت می‌کرد. هر گاه شخصی از او می‌پرسید چه کسی این حدیث را به تو گفت: می‌گفت ابوسعید. بنابراین گمان می‌کردند که مقصود وی ابوسعید خدری است در حالی که کلبی مدنظر او بود. بنابراین استدلال به او و نوشتن حدیث از او جز به منظور تعجب شایسته نیست.

حق علی بن ابیطالب نازل گردیده است. در تفسیر ثعلبی در بیان معنی آن آمده است که: ای پیامبر ﷺ، آنچه در فضل علی بر تو نازل کردیم آن را ابلاغ کن! لذا رسول خدا ﷺ دست علی را گرفت و فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» یعنی: «هر کس من مولای او هستم پس علی هم مولای اوست». و از آنجایی که به اجماع، پیامبر ﷺ مولای (سرپرست) ابوبکر و عمر و دیگر صحابه است، پس علی نیز مولا و امام آنهاست.

و همچنین در تفسیر ثعلبی آمده است: هنگامی که پیامبر ﷺ در غدیر خم بود با ندایی مردم را جمع کرده، سپس دست علی را گرفت و فرمود: هر کس من مولای او هستم، علی هم مولای اوست. و این سخن وی در سرزمین‌های دیگر نیز پخش و پراکنده شد. هنگامی که به گوش حارث بن نعمان فهری رسید سوار بر شتر شده نزد پیامبر ﷺ آمد از شتر خود پیاده شد و آن را بست و به نزد پیامبر ﷺ که در میان عده‌ای از اصحاب بود، رسید. سپس گفت: ای محمد ﷺ! به ما فرمان دادی که گواهی بدهیم معبود بر حقی جز خداوند نیست و تو رسول ﷺ او هستی، ما نیز قبول کردیم. به ما دستور دادی پنج وعده نماز بخوانیم و زکات اموالمان را پرداخت کنیم و یک ماه روزه بگیریم و حج خانه خدا را به جا آوریم، همه را پذیرفتیم. به این بسنده نکردی تا اینکه بازوان^۱ پسر عمویت را گرفتی و او بر ما برتری دادی و گفتی: هر کس که من سرپرست اویم علی هم مولای اوست. آیا این سخن توست یا سخن خداوند است؟ پیامبر ﷺ فرمودند: سوگند به خدایی که جز او معبود بر حقی نیست این دستور خداست. حارث روی گردانیده به سوی شتر خود رفت و گفت: پروردگارا، اگر این سخن او حق است پس بارانی از سنگ بر ما بباران یا عذابی

شرح حال وی در کتاب‌های ذیل آمده است: تهذیب التهذیب (۲۲۴/۷)، شرح حال شماره: (۴۱۳)، الضعفاء و المترکین ابن جوزی (ج ۲، ۱۸۰)، شرح حال شماره: (۲۳۲۱)، سوالات ابو عبید آجری، (ص ۱۰۵)، شرح حال شماره: (۲۴)، میزان الاعتدال (۷۹/۳)، شماره: (۵۶۶۷) الضعفاء الکبیر، عقیلی (۳۵۹/۳)، شرح حال شماره: (۱۳۹۲) (م).

۱- لسان العرب، الضَّبَعُ با سکون حرف باء؛ وسط بازو به همراه گوشتش است که هم انسان و هم غیر انسان را شامل می‌شود. به کل بازو یا زیر بغل یا نصف یا از بالا به پایین نیز گفته می‌شود. وقتی گفته می‌شود أخذ بضبعیه، یعنی دو بازویش را گرفت.

دردناک بر ما فرو فرست. هنوز به شتر خود نرسیده بود که خداوندی سنگی را بر فرق سرش فروکوبیده از پشت او خارج شد و او را به قتل رساند، آنگاه این آیات نازل شد:

﴿سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَقِيعٍ ۝۱ لِّلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ۝۲ مِّنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ ۝۳﴾ [المعارج: ۱-۳].

«پرسشگری پرسید از عذابی که واقع می‌شود (بگو) هیچ کس نمی‌تواند عذاب خدا را از کافران دفع کند».

این روایت را نقاش^۱ از جمهور علمای تفسیر آورده است.

از چند جهت می‌توان به این مسائل پاسخ گفت:

نخست اینکه این نوع دروغ و افتراء از دروغ قبلی بزرگتر است. که به خواست خداوند متعال آن را توضیح خواهیم داد. و همچنین ادعای این که به اتفاق در حق و منزلت علی نازل شده بزرگترین دروغ‌ها پیرامون این آیه است. این دو سخن از سوی هیچ کدام از علمایی که از سخن خود آگاه و مطلع‌اند گفته نشده است. ولی آنچه از ابونعیم در کتاب «حلیة» و «فضائل الخلفاء» روایت کرده و یا از افرادی مثل نقاش، ثعلبی، واحدی و از تفاسیر آنها آورده است، اهل علم حدیث به اتفاق می‌دانند که بسیاری از روایت‌های آنها دروغ و ساختگی‌اند. و اهل حدیث اتفاق نظر دارند که حدیث مذکور در تفسیر ثعلبی ساختگی و بی‌اساس است، که بعداً دلایل ساختگی بودن آن و این‌که ثعلبی اهل علم حدیث نبوده را ارائه خواهیم داد.

۱- ابوبکر محمدبن حسن بن زیاد موصلی. خطیب بغدادی در تاریخ خود (۲۰۱/۲) در خصوص او می‌گوید: وی عالم به حروف قرآن و حافظ تفسیر بود که در خصوص تفسیر کتابی تحت عنوان «شفاء الصدور» تصنیف کرده است و تصانیف دیگری در خصوص انواع قرائت و علوم دیگر دارد. همچنین در ص ۲۰۱ می‌گوید: در روایات او احادیث منکر با سند از راویان مشهور وجود دارد. ذهبی در سیر أعلام النبلاء: ۵۷۶/۱۵، می‌گوید: دانی در کتاب «التیسیر» بر روایات او در خصوص قرائت‌ها اعتماد کرده است و خداوند آگاه‌تر است، اما دل با روایات او آرام نمی‌گیرد. خداوند از او درگذرد.

شرح حال وی در این کتاب‌های آمده است: وفیات الأعیان: ۲۹۸/۴، تذکرة الحفاظ: ۹۰۸/۳، میزان الاعتدال:

۵۲۰/۳، الوافی بالوفیات: ۳۴۵/۲، البداية والنهاية: ۲۴۲/۱۱، لسان المیزان: ۱۳۲/۵، شذرات الذهب: ۸/۳، (م).

به جاست که در اینجا قاعده‌ای را یادآور شویم و آن اینکه: روایت‌ها درآمیخته با راست و دروغ‌های فراوانند و برای تشخیص صحت و سقم و راست و دروغ بودن آنها باید به علمای حدیث مراجعه کنیم. همان گونه که در زبان و لغت به اهل آن رشته و در شعر و طب و دیگر متون به اهل آن فن مراجعه می‌کنیم و هر علمی متخصصین خود را دارد. دانشمندان علم حدیث ارجمندترین، راستگوترین، بالاترین و دیندارترین دانشمندان بوده و در صداقت و امانت و علم، تخصص و بیان جرح و تعدیل راوی‌ها بزرگترین مردمان هستند. از جمله این افراد می‌توان مالک، شعبه، سفیان ثوری، یحیی بن سعید، عبدالرحمن بن مهدی، ابن المبارک، وکیع، شافعی، احمد، اسحاق بن راهویه، ابو عبید، ابن معین، ابن مدینی، بخاری، مسلم، ابوداود، ابوزرعه، ابوحاتم، نسائی، عجللی، ابواحمد بن عدی، ابن حاتم بستی، دارقطنی و دیگر افراد بی‌شمار از اهل علم رجال، جرح و تعدیل، اگر چه برخی آگاه‌تر و عالم‌تر از برخی دیگر و برخی هم در معیار کلام از دیگران عادل‌ترند همان گونه که سایر مردم هم در سایر علوم چنین هستند.

و کتاب‌هایی را به منظور آشنایی مردم با روایات و اخبار در شکل‌های بزرگ و کوچک تصنیف کرده‌اند که از جمله آن کتاب‌ها: طبقات ابن سعد، دو تاریخ بخاری، کتاب‌های نقل شده از احمد بن حنبل، یحیی بن معین و دیگر کتاب‌ها، می‌باشند و قبل از آن هم کتاب‌های یحیی بن قطان و کتاب یعقوب بن سلیمان، ابن ابوخشمه، ابن ابوحاتم و کتاب ابن عدی و کتاب‌های ابوحازم و امثال او تصنیف شده‌اند.

گاهی کتاب‌های حدیث بر اساس روایت تک تک روایات صحابه از پیامبر ﷺ تألیف شده است، مانند: مسند احمد، اسحاق، ابوداود طیالسی، ابوبکر بن ابوشیبه، محمد بن ابوعمر، عدنی، احمد بن منیع، ابویعلی موصلی، ابوبکر بزار بصری و غیره. و گاه نیز در باب‌ها و موضوعات مختلف تصنیف شده‌اند که مقصود از آنها جمع‌آوری احادیث صحیح بوده است مانند: صحیح بخاری، مسلم، ابن خزیمه، ابوحاتم و دیگران. و افرادی هم احادیثی از صحیح مسلم و بخاری را تخریح کرده‌اند مثل: اسماعیلی، برقانی، ابونعیم و دیگر افراد.

و برخی نیز احادیث سنن را تخریب کرده‌اند مثل: ابوداود، نسائی، ابن ماجه و غیره. برخی از محدثین کتاب جامع که پیرامون فضائل و دیگر مسائل است تخریب و جمع‌آوری نموده‌اند، مثل ترمذی و دیگران.

علم حدیث از بزرگترین و ارجمندترین علوم اسلامی بوده و بی‌تردید شیعه کم‌اطلاع‌ترین مردم نسبت به این علم هستند. در میان هواپرستان و اهل بدعت کسی نادان‌تر از آنها وجود ندارد؛ زیرا دیگر فرقه‌های اهل بدعت مثل خوارج و معتزله، در شناخت این علم کوتاهی کرده‌اند، ولی معتزله بسیار از خوارج آگاه‌ترند و خوارج نیز بسیار آگاه‌تر از شیعه هستند. همچنین خوارج راستگوتر، متدین‌تر و پرهیزکارتر از شیعه بوده و کسی از خوارج از روی عمد دروغ نمی‌گوید. بلکه آنها صادق‌ترین مردم بودند. معتزله نیز همچون سایر گروه‌های اسلامی هم افراد صادق و هم افرادی دروغگو در میانشان یافت می‌شود. ولی آن مقدار که اهل سنت و اهل حدیث به شناخت حدیث اهمیت می‌دادند، معتزله توجه و عنایت نداشتند؛ زیرا اهل سنت به معرفت حدیث اعتقاد دارند و مسایل دینی خود را از آن استنباط می‌کنند، و تمام تلاش خویش را مبذول می‌دارند صحیح و سقیم آن را به درستی دریابند.

روشی دیگری که اهل بدعت در پیش گرفته و بدان تکیه زدند این است که قرآن و حدیث را در رابطه با اصول اعتقادی ذکر نمی‌کنند جز به خاطر تقویت دیدگاه و بینشی که خود درست کرده‌اند، نه این‌که بدان متکی باشند و به آن‌ها عمل کنند.

شیعه از همه کس کمتر به این امر (توجه به قرآن و سنت در اعتقادات) توجه می‌کنند. و به سند و دیگر دلایل شرعی و عقلی برای مخالفت یا موافقت با اعتقادات خود توجه نمی‌کنند.

بدین سبب در نزد آنها سندهای متصل صحیح روایت هرگز وجود نداشته، بلکه هر سند متصلی که ذکر کرده‌اند ناگزیر شخصی که به دروغ و کثرت اشتباه معروف است در سلسله‌ی آن وجود دارد.

و آنها از این نظر شبیه یهودیان و مسیحیان هستند. ارائه‌ی سند از ویژگی‌های اسلام و امت مسلمان است و در میان مسلمانان نیز از مختصات و ویژگی‌های اهل سنت است و

شیعه کم توجه‌ترین افراد به این مسأله هستند. مبنای درستی حدیث در نزد آنها مطابقت آن با هواهای نفسانی، و نشانه دروغ بودن حدیث مخالفت با هوای نفس آنها می‌باشد. به همین دلیل عبدالرحمن بن مهدی می‌گوید: اهل علم واقعی همه چیز را می‌نویسند، چه به نفع خودشان باشد و چه ضرر، ولی اهل بدعت فقط آنچه را روایت می‌کنند یا می‌نویسند که مطابق و موافق با امیال و به نفع آنهاست.

چون پیشگامان رافضیه بسیار دروغگو بودند، احادیث (دروغ) آنها به افرادی دیگری منتقل شد، و چون درست و نادرست را از هم تشخیص نمی‌دادند و قادر به تفکیک و تمیز آنها نبودند یا همه را تکذیب می‌کردند، یا همه را تصدیق می‌نمودند و به روایت‌هایی که سند غیر متصل داشتند استدلال کردند.

باید از آنها پرسید، آیا آنچه افرادی مثل ابونعیم و ثعلبی و نقاش و دیگران روایت کرده‌اند، به طور مطلق قبول می‌کنید یا به طور مطلق نسبت به آنها شک و تردید دارید؟ یا اینکه فقط آنچه را به نفع شماست می‌پذیرید و آنچه به زیان شماست رد می‌کنید؟ یا فقط در روایت‌هایی که به ضرر شماست شک و تردید می‌کنید؟ اگر به طور مطلق همه آنها را می‌پذیرید، پس در آنها احادیث زیادی در فضائل ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم هست که پذیرفتن آنها موجب نقض گفته‌های شما می‌شود.

ابونعیم در ابتدای کتاب «الحلیة» در فضایل اصحاب بزرگوار رضی الله عنهم احادیثی روایت می‌کند و در کتاب مناقب ابوبکر و عمر و عثمان و علی احادیثی را آورده است که برخی صحیح و برخی دیگر نیز ضعیف و حتی منکر هستند!

وی شخصی بود که به علم حدیث آگاه بود، ولی افرادی نظیر وی احادیثی در مورد

۱- ذهبی در شرح حال ابونعیم اصفهانی (احمدبن عبدالله حافظ) در میزان الاعتدال: ۱/۱۱۱» می‌گوید: خطیب بغدادی گفته است: احادیثی از ابونعیم دیده‌ام که در آنها سهل‌انگاری از جمله اخبارنا را به طور مطلق و عموم به کار گرفته و آن را تبیین نمی‌کند.

گویم (ذهبی): این روش ابونعیم و امثال اوست و نوعی فریب است. و سخن این بنده در خصوص ابونعیم حیرت‌انگیز است و گفته او را نمی‌پسندم گفته هیچ کدام از آن دو را در خصوص یکدیگر نمی‌پذیرم و آن دو نزد من مقبول هستند. و تنها گناه آنها این است که روایت‌های ساختگی را نقل کرده‌اند ولی در خصوص آن روایت‌ها سکوت کرده‌اند: لسان‌المیزان: ۲۰۱/۱-۲۰۲.

یک مسأله روایت می‌کردند، وی مثل یک مفسر اقوال مردم را در تفسیر نقل می‌کند، یا مثل فقیه در باب فقه، یا مانند مصنفی و نویسنده‌ای که دلایل مردم دیگر را ذکر می‌کند تا آنچه را آنها گفته‌اند یادآور شود، گرچه به صحت بسیاری از آنها اعتقاد نداشته و حتی به ضعف آنها معتقد بوده است؛ زیرا وی می‌گوید: آنچه دیگران گفتند من نقل کردم و مسئولیت تشخیص درست و نادرست آن بر عهده‌ی گوینده است نه ناقل.

و در بسیاری از تصنیفات در خصوص فضائل عبادت و فضائل اوقات و غیره به همین شیوه عمل شده که مصنفین، احادیث زیادی آورده‌اند که همه آنها به اتفاق اهل علم، ضعیف یا ساختگی‌اند.

مثلاً احادیثی که پیرامون فضیلت روزه ماه رجب آورده‌اند که از نظر اهل علم مجموعاً ضعیف و ساختگی هستند. همچنین احادیثی که در فضیلت نماز رغائب در ابتدای شب جمعه و هزار رکعت نماز در نیمه شعبان و نیز احادیثی که در فضائل عاشوراء و درباره‌ی خرج کردن برای زن و فرزندان، و احادیثی که درباره‌ی فضائل دست به هم دان، حناء و خضاب و غسل کردن و نماز خواندن و دیگر موارد آورده که همگی ساختگی و دروغ بر پیامبر ﷺ است.

در خصوص عاشوراء جز فضیلت روزه گرفتن، دیگر روایات، صحیح نیستند. حرب کرمانی می‌گوید: از احمد بن حنبل در خصوص این حدیث که هر کس روز عاشوراء بر زن و فرزندان خود گشاده دستی و خرج کند خداوند سایر ایام سال را بر وی گشایش و وسعت رزق خواهد داد، گفت: این روایت بی‌اساس است.^۱

۱- ابن الجوزی این حدیث ساختگی - که قسمتی از حدیث طولانی منسوب به ابوهیره می‌باشد - را در موضوعات: ۱۰۹/۲-۱۱۰، آورده است. و می‌گوید: این حدیث موضوع ولی رجال آن معتمد هستند گویا برخی از متأخرین آن را ساخته و با این سند آورده‌اند. سیوطی نیز در «الجامع الصغیر» آورده و آن را به ابوسعید نسبت داده است و البانی آن را ضعیف دانسته و در «ضعیف الجامع الصغیر: ۲۵۶/۶» آورده است.

ابوعبدالرحمن می‌گوید: خداوند به محقق رحم کند و از او درگذرد زیرا ابن الجوزی/ این حدیث موضوع را در کتاب الموضوعات خود آورده است ولی به شیوه محقق بیان نکرده است. به طوری که ابن الجوزی (۲/۲۰۰-۲۰۱) آن را آورده است. ولی نگفته است که ساختگی است و رجال آن معتمد هستند، بلکه گفته است در ساختگی بودن این حدیث هیچ عاقلی شک نمی‌کند.

افرادی زیادی در فضائل اصحاب از جمله علی و غیره، کتاب نوشته و تصنیف کرده‌اند، امثال خیشمه بن سلیمان طرابلسی و غیره. که خیشمه قبل از ابونعیم بوده و با اجازه از وی روایت می‌کرد. خلاصه، عادت و روش تمامی کسانی که در این موضوعات می‌نوشتند بر این بود که هر چه می‌شنیدند نقل می‌کردند. تاریخ‌نگاران نیز به همین شیوه عمل می‌کردند، مثل تاریخ دمشق ابن عساکر و غیره. هنگامی که شرح حال یکی از خلفا را می‌نوشتند هر روایتی را در این موضوع می‌یافتند می‌نوشتند. مثلاً در فضایل علی و معاویه رضی الله عنهما روایت‌هایی ذکر کرده‌اند که دروغ بودن آنها برای اهل علم روشن است، اما احادیث ثابت و صحیح در صحیح مسلم و بخاری و غیر آنها در فضائل علی آمده است، اگرچه در این کتاب‌ها در فضیلت معاویه به طور ویژه چیزی نیامده، ولی او همراه رسول خدا صلی الله علیه و آله در جنگ حنین و طائف و تبوک شرکت داشته و در حجة الوداع با پیامبر صلی الله علیه و آله مراسم حج را به جا آورد و وی کاتب وحی و از زمره‌ی کسانی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله در کتابت وحی به وی اعتماد داشت، همان گونه که به دیگر اصحاب اعتماد داشت.

اگر مخالفین (شیعیان) تمامی روایت‌هایی را که مصنفین مذکور در کتاب‌هایشان آورده‌اند بپذیرند، در آن صورت روایات بسیاری را نقل کرده‌اند که متناقض مذهب آنهاست. و اگر تمامی آنها را رد کنند استدلال آنان به آن احادیث باطل است. و اگر بگویند آنچه موافق مذهب ماست قبول و آنچه مخالف آن است رد می‌کنیم؛ در این صورت مخالف او هم می‌تواند همین را به او بگوید که دلیل هر دو باطل است، به دلیل اینکه برای صحت یک مذهب نمی‌توان این گونه استدلال کرد، زیرا در پاسخ او گفته می‌شود: اگر صحت حدیث را دانسته‌ای ولی مذهب را قبول نداری، پس دلیل صحت آن حدیث چیست؟ و اگر صحت آن را فقط به این دلیل که موافق مذهب توست پذیرفته‌ای، تصحیح حدیث با مذهب ناممکن است. به سبب اینکه صحت مذهب به

اما (این رافضی) به صورتی ابداعی آن را جعل و وضع کرده و پرده را از بی شرمانه از روی واقعیت برداشته... و محقق رحمه الله به نقل ابن عراق در تنزیه الشریعة: ج ۲ ص ۱۰۵ اعتماد داشته آنجا که ابن عراق گفته: این حدیث موضوع را ابن حجر در اسان المیزان ج ۵ ص ۳۰۲ و شوکانی در الفوائد المجموعة: ۹۶-۹۷ ذکر کرده‌اند.

صحت آن حدیث بستگی دارد و صحت حدیث نیز به صحت مذهب وابسته است. در چنین حالتی دور و تسلسل به وجود می‌آید، پس چنین استدلالی ممکن نیست.

و همچنین اگر درستی مذهب آنها از راه دیگری غیر از راه مذکور شناخته شده باشد، این مستلزم درستی و صحت آن روش نیست، زیرا چه بسا انسان سخن شخصی را تکذیب کند که در واقع آن گفته حق باشد. بسیاری از مردم گفته‌ای از پیامبر ﷺ را روایت می‌کنند که معنی آن سخن درست است ولی پیامبر ﷺ آن را فرموده است. درست بودن سخنی مستلزم این نیست که فرموده‌ی پیامبر ﷺ باشد.

اگر رافضه نیز درستی مذهبشان را به این روش شناخته باشند امکان ندارد که صحت آن روش را با صحت مذهب خودشان شناخته باشند؛ زیرا این کار منجر به دور ممتنع می‌شود. بنابراین در هر دو صورت ثابت شد که صحت احادیث مذکور صرفاً با موافقت آن با مذهب یک فرد یا گروهی محقق نمی‌شود. چه صحت آن مذهب معلوم باشد و چه معلوم نباشد. اگر کسی کمترین بهره از علم و انصاف داشته باشد می‌داند که در روایات، دروغ و راست هر دو وجود دارند. مردم در معایب یا ذکر محاسن و موارد دیگر دروغ بسته‌اند. و در موافقت و مخالفت با افراد چیزهایی گفته‌اند.

ما می‌دانیم که مردم در روایت‌های متعدد پیرامون فضائل ابوبکر، عمر و عثمان ؓ دروغ گفته‌اند، همان‌گونه که در روایت‌های مربوط به فضائل علی ؓ دروغ گفته‌اند. و در میان اهل بدعت دروغ‌گوتر از شیعه وجود ندارد، برخلاف خوارج که هرگز دروغ نمی‌گفتند، بلکه با وجود گمراهی و بدعتشان راست‌گوترین مردم بودند.

اهل علم و دین روایت‌ها را صرفاً به خاطر موافقت و مخالفت با اعتقادات خود تصدیق و تکذیب نمی‌کنند، بلکه گاه فردی احادیث فراوانی در فضائل پیامبر ﷺ و امت و یارانش نقل می‌کند که آن را به دلیل دروغ بودن رد می‌کنند. و احادیث بسیاری را به دلیل صحت سندشان می‌پذیرند، گرچه ظاهر آن احادیث مخالف اعتقادات آنها باشد، زیرا بر مبنای اعتقادشان یا آن را منسوخ می‌دانند، یا تفسیری دارد که مخالف اعتقادات آنها نیست. بنابراین، در روایت حدیث اصل و قاعده بر این است که آن را به ائمه و علمای حدیث ارجاع دهیم و هر کس از علم ایشان بهره‌مند شود آنچه آنها می‌دانند او نیز

خواهد دانست. یا اینکه برای صحت و ضعف حدیث به دلیلی جدا از روایت استدلال کند. بنابراین وجود هر دو علم لازم است (علم روایت و علم درایت)، و الا اگر کسی گفت: فلانی آن را روایت کرده است قابل استدلال نیست، چه نزد اهل سنت و چه شیعه. و در میان مسلمانان کسی نیست که هر حدیثی را که هر مصنفی روایت کند مورد احتجاج و استدلال قرار دهد. و هر حدیثی که مورد استدلال قرار می‌گیرد، در ابتدا باید صحت آن را بررسی کنیم.

به اتفاق اهل علم صرف اسناد روایتی به ثعلبی یا امثال او دلیل بر صحت آن روایت نیست، به همین سبب هیچ کدام از علمای حدیث در کتاب‌های مثل صحاح، سنن، مسانید و غیره که مردم برای حدیث به آنها مراجعه می‌کنند، آن روایت‌ها را نیآورده‌اند؛ زیرا دروغ بودن چنین روایاتی بر کسی که کمترین آگاهی از علم حدیث داشته باشد پوشیده نیست.

این مسأله در نزد اهل علم به منزله‌ی گمان برخی عوام یا عالم‌نماها است مبنی بر این که پیامبر ﷺ بر یکی از مذاهب چهارگانه اهل سنت بوده است، یا این که برخی عوام گمان می‌کنند ابوحنیفه رحمته و امثال او قبل از پیامبر ﷺ بوده‌اند! یا گمان گروهی از ترکمان‌ها مبنی بر اینکه حمزه در جنگ‌های بزرگ شرکت کرده و در این خصوص روایت‌هایی در بین خود دارند، ولی علما اتفاق نظر دارند که او جز در غزوه‌ی بدر و احد در دیگر جنگ‌ها شرکت نکرده است و در جنگ احد به شهادت رسید. یا گمان برخی از مردم درباره‌ی اینکه در قبرستان‌های دمشق برخی از زنان پیامبر ﷺ مثل ام سلمه و برخی از یاران پیامبر ﷺ مثل اُبی‌بن کعب، و اویس قرنی و دیگران مدفون هستند، در حالی که اهل علم می‌دانند که هیچ کدام از همسران به دمشق نرفته‌اند. اما در شام اسماء دختر یزید بن سکن انصاری به خاک سپرده شده که اهل شام او را ام سلمه نامیده‌اند و گمان نادانان بر این است که وی همان ام سلمه، همسر پیامبر ﷺ است. و اُبی بن کعب نیز در مدینه از دنیا رفت و اویس قرنی نیز تابعی بوده و به شام نرفته است.

یا گمان برخی از جهال مبنی بر اینکه قبر علی علیه السلام در وسط نجف است^۱، اما باطل بودن این گمان برای اهل علم روشن است و می‌دانند که علی و معاویه و عمروبن عاص از بیم اینکه مبادا خوارج آنها را نبش قبر کنند در همان منزل امارت خود دفن شدند؛ زیرا خوارج بر کشتن این سه نفر سوگند خورده بودند، لذا علی را به قتل رسانیده و معاویه را نیز مجروح کردند. و فردی به نام خارجه در مکان عمروبن عاص بود که قاتل ضربه‌ای بر وی وارد کرد به گمان اینکه عمرو است، پس او را به قتل رسانید. هنگامی که آشکار شد خارجه است قاتل گفت: هدفم کشتن عمرو بود ولی خدا خواست خارجه کشته شود و این مسأله ضرب‌المثل شد. از این قبیل گمان‌ها در بین افراد نادان و ناآگاه بسیار است، ولی اهل علم از طریق روایت‌ها خلاف آن را ثابت کرده‌اند.

پاسخ دوم: باید گفت در خود متن حدیث چیزهای زیادی وجود دارد که بر دروغ بودن آن دلالت دارند، مثلاً در این روایت آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگامی که در جایی به نام **غدیر خم** بود، با ندایی مردم را جمع کرد و سپس دو دست علی را گرفت و فرمود: هر کس من مولای اویم علی هم مولای اوست. و این فرموده‌ی وی در سرزمین‌های دیگر نیز پخش شد. وقتی خبر به حارث بن نعمان فهری رسید سوار بر شتر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد که در ابطح در میان گروهی از یاران خود بود. پس یادآور شد که آنها بر امر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد شهادتین و نماز و روزه و حج فرمانبرداری کردند، سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: آیا به این اکتفا نکرده و راضی نشدی تا اینکه بازوان پسر عمویت را گرفته و او را بر ما برتری دادی؟ و گفתי هر کس من مولای اویم علی هم مولای اوست؟ آیا این از جانب خودت است یا از طرف خدا؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: به امر و دستور خداست. سپس حارث بن نعمان به سوی مرکب خود رفته از پیامبر صلی الله علیه و آله روی

۱- و یا اینکه برخی از جاهلان گمان می‌کنند قبر علی بن ابی‌طالب در بلخ افغانستان است، و از همین لحاظ آن را مزار شریف نامیده‌اند، البته روافض از این کار استفاده‌ی سیاسی و اقتصادی می‌برند، و حتی شیوه‌ی امامزاده‌سازی در ایران بسیار معمول است که در شهرها و بعضی جاهای تفریحی قبری نیز درست می‌کنند، و از این راه پولهای کلان به جیب می‌زنند، اما اعتقاد اینکه قبر علی در شهر مزار شریف افغانستان است فقط جهالت و بی‌سوادی قائلین آن را می‌رساند. [مصحح].

گردانید و گفت: پروردگارا، اگر این حق و از جانب توست، بر ما از آسمان سنگ بباران یا عذاب دردناکی بر ما فرورست. هنوز به شتر خود نرسیده بود که خداوند سنگی بر او فرورستاد که بر فرق سر او اصابت نموده و از پشت وی خارج شد و او را به قتل رساند. و خداوند هم آیات یک تا سه معارج را که قبلاً گذشت نازل کرد: ﴿سَأَلْ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ ﴿۱﴾ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ ﴿۲﴾ مِنَ اللَّهِ ذِي الْمَعَارِجِ ﴿۳﴾﴾ [المعارج: ۱-۳]. «پرسش‌گری تقاضای عذابی کرد که واقع شد! این عذاب مخصوص کافران است، و هیچ کس نمی‌تواند آن را دفع کند، از سوی خداوند ذی المعارج [= خداوندی که فرشتگانش بر آسمانها صعود و عروج می‌کنند]!».

در پاسخ به این دروغگویان باید گفت: اجماع بر این است که آنچه پیامبر ﷺ در غدیر گفت، در هنگام بازگشت وی از حجة الوداع بود که شیعه نیز این امر را پذیرفته و آن روز را جشن می‌گیرند که روز هیجدهم ذی‌الحجه می‌باشد و پیامبر ﷺ بعد از آن به مکه برنگشت، بلکه بعد از حجة الوداع به مدینه بازگشت. و در طول سه ماه ذی‌الحجه، محرم و صفر به حیات خود ادامه داد و در ابتدای ربیع‌الاول از دنیا رفت در حالی که در این روایت آمده که بعد از آنکه پیامبر ﷺ آن را فرمود، در سرزمین‌های دیگر هم این سخن پخش شد و حارث در أبطح به نزد او آمد، در حالی که أبطح در مکه است، پس این دروغ را فردی جاهل ساخته که از زمان غدیر خم هم بی‌خبر بوده است. همچنین سوره‌ی معارج مذکور به اتفاق علماء مکی است و قبل از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه و حدود بیش از سیزده سال قبل از حادثه‌ی غدیر خم نازل شده است، پس چگونه ممکن است بعد از غدیر خم نازل شده باشد؟

همچنین آیه:

﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ ﴿۳۲﴾﴾ [الأنفال: ۳۲].

«و (به خاطر بیاور) زمانی را که گفتند: «پروردگارا! اگر این حق است و از طرف توست...» که در سوره‌ی انفال است به اتفاق رأی این سوره کمی پیش از جنگ بدر و سال‌ها قبل از غدیر خم نازل گشته. و به اتفاق اهل تفسیر به سبب سخنان مشرکین امثال

ابوجهل و غیره که قبل از هجرت به پیامبر ﷺ می‌گفتند نازل گشته است، که خداوند با این آیه برای پیامبر ﷺ از گفته آنها که مضمون آیه است خبر داد:

﴿وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا حِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ أُنزِلْنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٢﴾﴾ [الأنفال: ۳۲].

به او فرمان داد که این گفته‌ی آنها را برایشان یادآوری کند. مثل آیات دیگری از قبیل:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ﴾ [البقره: ۳۰].

«هنگامی که پروردگارت به فرشتگان گفت».

یا مانند این آیه که می‌فرماید:

﴿وَإِذْ عَدَوْتَ مِنْ أَهْلِكَ تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۲۱].

و آیاتی از این قبیل به خاطر آن بوده که گذشته را به یاد پیامبر ﷺ یا به یاد آنها بیاورد. که همگی حاکی از آن است که گفته مشرکین قبل از نزول آیه بوده است.

همچنین هنگامی که مشرکین چنین درخواستی از خداوند کردند خداوند نیز فرمود مادامی که محمد ﷺ در میان آنهاست عذابی بر آنها نمی‌فرستد:

﴿وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿٣٣﴾﴾ [الأنفال: ۳۳].

«و مادامی که تو در میان آنها هستی و یا آنها در استغفار و طلب بخشش از خداوند هستند خداوند آنها را عذاب نمی‌دهد».

علما بر این اتفاق دارند که وقتی مشرکین درخواست مذکور را مطرح کردند خداوند بر اهل مکه از آسمان سنگ نفرستاد و اگر چنین چیزی اتفاق افتاد مثل داستان اصحاب فیل شایع و منتشر می‌شد، چون انگیزه‌ها برای نقل این گونه چیزها (که نشانه‌ی خدا هستند) زیاد است. و اگر ناقل چنین چیزی گروهی از اهل علم باشند، پس چرا در کتاب‌هایی که مؤلفین علوم مختلف تألیف کرده‌اند مثل مسند، صحیح، فضائل، تفسیر، کتاب‌های سیره و امثال آن چنین روایتی را نیاورده‌اند. وقتی ثابت شد که سند چنین ناشناخته است، دروغ و بی‌اساس بودن آن معلوم می‌گردد.

همچنین آن گونه که از حدیث برمی آید، حارث که (به ادعای شیعه) این سخن را گفته، به ارکان پنجگانه‌ی اسلام امر شده بود پس وی مسلمان محسوب می‌شد، زیرا گفت: ما از تو همه آنها را قبول کردیم و از همین راه معلوم می‌گردد که در زمان پیامبر ﷺ چنین چیزی (امامت علی) به گوش هیچ مسلمانانی نرسیده است.

علاوه بر این، شخصی به این نام در میان اصحاب پیامبر ﷺ شناخته شده نیست، بلکه از جنس اسم‌هایی است که در احادیث طریقه و واهی آمده‌اند. روایت نیز از جنس روایاتی است که پیرامون زندگی عتتر و دلهمه (پهلوان داستانی عرب) گفته‌اند. کتاب‌های زیادی در خصوص اسامی اصحاب پیامبر ﷺ که در احادیث (حتی احادیث ضعیف) نام آنها ذکر شده، نوشته شده است مثل کتاب: الاستیعاب ابن عبدالبر و کتاب ابن منده، ابونعیم اصفهانی، حافظ ابوموسی و امثال آنها، هیچ کدام نامی از شخص مذکور در حدیث نبرده‌اند. بنابراین معلوم می‌گردد که از او در روایات یادی به میان نیامده، زیرا نویسندگان مذکور جز آنچه اهل علم روایت کرده‌اند در کتاب‌های خود نیاورده‌اند، و روایات طریقه مثل «تنقالات الأنوار» بکری کذاب و امثال او را کسی ذکر نکرده است.

پاسخ سوم: شما مدعی هستید که امامت علی با قرآن ثابت شده است، در حالی که در ظاهر قرآن به هیچ وجه چیزی دال بر امامت علی وجود ندارد. و این فرموده‌ی خداوند:

﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾

[المائدة: ۶۷].

لفظ این آیه عام است و تمامی چیزهایی را در برمی‌گیرد که به پیامبر ﷺ نازل شده و فقط بر یک چیز معین دلالت نمی‌کند. بنابراین ادعای این مدعی مبنی بر اینکه، امامت علی همان چیزی بود که پیامبر ﷺ مأمور به تبلیغ آن شده بود و آن را نیز تبلیغ کرد، با قرآن ثابت نمی‌شود؛ زیرا در قرآن چیزی که دال بر این امر معین باشد وجود ندارد. و اگر با نقل و روایت ثابت شود، در آن صورت با خبر (روایت) ثابت شده است نه با قرآن، و اگر کسی مدعی شود قرآن دلالت بر امر به تبلیغ امامت علی می‌کند، بر قرآن

دروغ بسته؛ زیرا قرآن نه به طور عموم و نه به وجه خصوصی (اختصاصی) بر امامت علی دلالت ندارد.

پاسخ چهارم: باید گفت این آیه به آنچه از احوال پیامبر ﷺ معلوم گشته، بر خلاف ادعا و اعتقاد شیعه دلالت می‌کند. و احوال پیامبر ﷺ حاکی از آن است که خداوند چنین چیزی را بر او فرو نفرستاده، و او را امر به تبلیغ امامت نکرده است؛ زیرا اگر چنین چیزی بود، حتماً آن را تبلیغ می‌کرد. و از امر خداوند سرپیچی نمی‌نمود.

به همین دلیل عایشه رضی الله عنها گفت: هر کس گمان کند که محمد ﷺ چیزی از وحی را کتمان کرده دروغ‌گوست، زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾
[المائدة: ۶۷].

«ای رسول، ابلاغ کن آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده و اگر انجام ندهی رسالت را ابلاغ نکرده‌ای».

ولی اهل علم به طور حتم و یقین می‌دانند که پیامبر ﷺ چیزی دال بر امامت علی را ابلاغ نکرد، و با طُرُق مختلف و گوناگون این مسأله را اثبات می‌کنند که از جمله استدلال‌های آنها می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

برای نقل چنین امری انگیزه‌ها و اسباب فراوانی وجود داشت لذا اگر اصل و اساسی داشت، حتماً نقل می‌شد، همان‌گونه که احادیث زیادی شبیه آن روایت شده، خصوصاً در فضائل علی روایات فراوان روایت شده که اصل و اساس ندارند و دروغ‌اند. پس چگونه حق و حقیقتی به این مهمی از طرف پیامبر ﷺ ابلاغ شد ولی مردم آن را نقل نکردند؟ در صورتی که پیامبر ﷺ به امت خود دستور داد هر آنچه از او می‌شنوند به دیگران برسانند. و کتمان آنچه پیامبر ﷺ به رسانیدن و ابلاغ آن امر کرده باشد جایز نیست.

در هنگام وفات پیامبر ﷺ برخی از انصار درخواست کردند که امیری از آنها و امیری از مهاجرین انتخاب شود، اصحاب پیامبر ﷺ این مسأله را رد کرده و گفتند: که امارت باید از قریش باشد و از طرق مختلف قریشی بودن امیر را روایت کردند.^۱

ولی هیچ کدام از آنها نه در آن مجلس و نه در سایر جاها چیزی را نقل نکرد که دال بر امامت علی باشد. و مسلمانان با ابوبکر صدیق بیعت کردند در حالی که بیشتر فرزندان عبد مناف - بنی هاشم، بنی امیه و دیگران - تمایل داشتند که علی بن ابیطالب را به عنوان امیر برگزینند ولی هیچ یک از آنها یادی از این نص نکردند.

در زمان عمر و عثمان و خود علی ﷺ به همین منوال پیش رفت. و حتی زمانی که ولایت به علی رسید، نه علی و نه کسی دیگر از اهل بیت او و نه احدی از اصحاب معروف پیامبر ﷺ نامی از این نص به میان نیاوردند و این نص بعدها و بعد از تمامی اینها ظاهر شد. افرادی که از حدیث و سنت آگاهی دارند و دوستدار علی می باشند مثل امام احمد بن حنبل و دیگر امامان، می گویند: علی بعد از عثمان خلیفه بود ولی عده‌ای از اهل علم و دیگران به منازعه پرداختند و گفته‌اند در دوران علی فتنه و اختلاف به وجود آمد و امت اسلام در خصوص وی و یا خلیفه‌ی دیگر به اتفاق نظر نرسیدند.

۱- این حدیث را با لفظ «الأئمة من قریش» علامه البانی در إرواء الغلیل: ج ۲، ص ۲۹۸-۳۰۱، شماره: ۵۲ آورده است و می‌گوید: صحیح است و از حدیث جماعتی از اصحاب از جمله انس بن مالک، علی بن ابیطالب، ابوبرزه الأسلمی وارد شده است. سپس در خصوص طرق مختلف ورود آن سخن گفته است. و حدیث روایت شده از انس ﷺ طولانی است و در مسند، چاپ حلبی (۱۲۹/۳) این گونه آغاز شده که: امامان از قریش هستند آنان بر شما حقی دارند و شما نیز حقی بر آنها دارید ... البانی آن را صحیح دانسته و در إرواء الغلیل می‌گوید: طیالسی آن را در مسند خود و ابن عساکر و ابونعیم در «حلیه» و بیهقی در سنن خود آن را آورده‌اند. و حدیث علی ﷺ این گونه شروع می‌شود: امامان از قریشند، نیکان آنها امیر نیکان و بدکاران آنها امیر بدانسان هستند ... سیوطی می‌گوید: بیهقی و حاکم آن را تخریج کرده‌اند.

البانی گفته: این روایت در مستدرک: ۷۵/۴-۷۶، معجم الصغیر طبرانی: ص: ۸۵، معجم الزوائد: ۱۹۲/۵ و جاهای دیگری آمده است. همچنین نزد البانی صحیح است. حدیث ابوبرزه در مسند، چاپ حلبی (۴۲۱/۴-۴۲۲) و البانی نیز آن را در السنة ابن ابی عاصم شماره‌های: (۱۰۲۸، ۱۰۲۹) آورده است.

گروهی از مردم مثل کرامیه جایز دانسته‌اند در صورت نیاز هم علی و هم معاویه امام مردم باشند. و در باره‌ی زمان ابن زبیر و یزید هم چنین گفته‌اند، چون مردم را بر یک امام متفق ندیدند قائل به چنین نظری شدند.

و امام احمدبن حنبل که آگاه‌ترین عالم زمان خود به حدیث بود برای امامت علی به حدیثی استدلال کرده است که به این مضمون در سنن آمده: «خلافت بر منهج نبوت سی سال طول می‌کشد و سپس به پادشاهی تبدیل خواهد شد^۱». برخی این حدیث را ضعیف دانسته‌اند، ولی امام احمد رحمته آن را ثابت می‌داند.

این بود معتمدترین نصوصی که پیرامون خلافت علی بدان استدلال می‌کنند و اگر شیعه به حدیثی مسند یا مرسل موافق با این مسأله دست می‌یافتند قطعاً بدان شاد گشته و افتخار می‌کردند.

بنابراین معلوم گردید آنچه روافض به عنوان نص مدعی آن هستند از جمله چیزهایی است که هیچ کدام از علمای حدیث، چه در قدیم و چه در جدید آنها را نشنیده‌اند. و علمای حدیث دروغ بودن این روایات را همچون سایر روایت‌های دروغین به خوبی می‌دانند.

دلیل دیگر اینکه مسأله‌ی حکمیت در زمان علی اتفاق افتاد و اکثر مردم با علی بودند، ولی هیچ کدام از مسلمانان، چه آنان که یاور علی بودند و چه غیر آنها، با وجود کثرت

۱- این حدیث در سنن ابی‌داود: ۲۹۳/۴، کتاب السنة، باب فی الخلفاء، سنن ترمذی: ۳۴۱/۳، کتاب الفتن، باب ماجاء فی الخلافة آمده و ترمذی می‌گوید: این حدیثی حسن است: که چندین نفر از سعیدبن جهمان روایت کرده‌اند که او را فقط با حدیثش در المستدرک حاکم (۷۱/۳) می‌شناسیم.

استاد محب‌الدین خطیب در کتاب المنتقی من منهج الاعتدال: ص ۵۷، در خصوص سند حدیث سخن گفته و ضعف آن را آشکار نموده است. و به عدم تصحیح آن توسط ابن عربی در کتاب العواصم من القواصم: ص ۲۰۱) اشاره کرده است.

ولی البانی این حدیث را تصحیح و در صحیح الجامع الصغیر: ج ۳، ص ۱۱۸، آورده است.

پیروان علی چنین نصی را مطرح نکرده و بدان استدلال ننمودند. حال آنکه در چنان موقعیتی همه شرایط و اسباب و انگیزه‌ها برای اظهار چنین حقیقتی فراهم و مهیا بود^۱. بدیهی است اگر نصی نزد شیعیان علی معروف و مشهور بود، عادت معروف ایشان مقتضی بود که یکی از آنها بگوید: این نص رسول خدا ﷺ در مورد خلافت علی است و باید بر اساس آن علی را بر معاویه مقدم داریم.

و ابوموسی که خود از برگزیدگان اسلام بود، اگر می‌دانست که پیامبر ﷺ پیرامون خلافت علی چیزی گفته است هرگز عزل او را جایز نمی‌دانست. و یا هنگامی که او را عزل کرد، کسی او را از این کار منع می‌کرد و می‌گفت: چگونه کسی را عزل می‌کنی که پیامبر ﷺ با نص صریح او را به خلافت برگزیده است.

گاهی به این فرموده‌ی پیامبر ﷺ استدلال می‌کنند که فرمود: «تُقْتَلُ عَمَّارًا الْفِئَةُ الْبَاغِيَّةُ». عمار به دست فرقه‌ای باغی و طغیان‌گر کشته می‌شود. ولی این حدیث خبر یک یا دو یا سه نفر و یا از این قبیل بوده و به حد تواتر نرسیده است^۲، و نص نزد کسانی که آن را حجت می‌دانند باید متواتر باشد. و جای تعجب است که چگونه استدلال شیعه‌ی علی به این حدیث قابل قبول واقع شده در حالی که هیچ کدام از آنها به نص استدلال نکرده‌اند.

۱- برای اطلاع از حقیقت «تحکیم» به کتاب العواصم من القواصم ابن عربی، چاپ دارالکتب السلفية، قاهره، ۱۴۰۵ هـ ق (ص ۱۷۵-۱۸۲) مراجعه کنید.

۲- صحیح بخاری: ۸۳/۱، ۴، ۲۱، مسلم: ۲۲۳۵/۴-۲۲۳۶، مسند، چاپ المعارف، شماره‌های (۶۴۹۹، ۶۵۰۰، ۶۵۳۸، ۶۹۲۶، ۶۹۲۷). استاد احمد شاکر تمامی این احادیث را صحیح دانسته و درباره آنها سخن گفته است.

فصل سوم

تردید بر کسی که مدعی است خبر دادن خداوند از تکمیل دین و اتمام نعمت، بر امامت علی دلالت دارد

رافضی می‌گوید: برهان سوم برای اثبات امامت علی علیه السلام این فرموده‌ی خداوند است:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳].

«امروز دینتان را کامل گردانیده و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین و آئین خداپسند برای شما برگزیدم».

ابونعیم با سند خود از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله مردم را به غدیر خم فرا خواند و دستور داد تا خارهای زیر درخت را از میان بردارند، سپس به پا خواسته و علی را فراخواند و بازوان وی را گرفت و بالا برد تا جایی که مردم سفیدی زیر بغل‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله را مشاهده کردند. هنوز مردم پراکنده نشده بودند که آیات مذکور (مائدة: ۳) نازل شد. پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: الله اکبر برای کامل شدن دین و اتمام نعمت و رضایت پروردگار به رسالت من و ولایت علی. سپس فرمود: هر کس من مولای اویم علی مولای اوست. پروردگارا، دوست بدار هر که او را دوست بدارد، و دشمن او را، دشمن بدار و هر که او را یاری کرد یاری‌اش کن و هر که با او درافتاد شکستش بده.^۱

۱- حدیث موالات صحیح است، ولی این عبارت که: «دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که با او درآویزد» اساس درستی ندارد. علامه البانی پیرامون احادیث موالات سخن گفته و آنها را در سلسله‌ی احادیث

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

نخست: اینکه برای استدلال به حدیث، لازم است صحت آن بیان شود و به اتفاق علمای شیعه و سنی، صرف نسبت دادن روایت به ابونعیم به معنای صحت آن حدیث نیست؛ زیرا به اتفاق علمای حدیث، اعم از شیعه و سنی بسیاری از احادیثی که ابونعیم روایت کرده ضعیف یا موضوع هستند و اگرچه حافظ بوده و احادیث و روایات زیادی دارد، ولی او نیز مانند سایر محدثین، مجموع روایات مربوط به یک موضوع را به منظور شناخت آن موضوع، روایت کرده در حالی که تنها به برخی از آنها می‌توان استدلال کرد نه به همه.

علماء در کتاب‌هایشان شیوه‌های مختلفی دارند: برخی، از کسانی که می‌داند دروغ می‌گویند روایت نمی‌کند؛ مثل امام مالک، شعبه، یحیی بن سعید، عبدالرحمن بن مهدی، احمد بن حنبل، این افراد از شخصی که مورد اعتمادشان نیست روایت نمی‌کنند، همچنین روایتی که دروغ بودن آن معلوم شود و احادیث دروغگویانی که معروف به دروغ بستن عمدی به پیامبر ﷺ هستند، و از این قبیل روایت‌ها را روایت نمی‌کنند. ولی گاهی روایت کسی را می‌آوردن که ممکن است آن شخص دچار اشتباه شده باشد.

گاه امام احمد، اسحاق و دیگران احادیثی را روایت کرده‌اند که نزد آنها به دلیل متهم بودن راویان آنها به سوء حافظه، ضعیف تلقی می‌شوند، با این وجود به خاطر استشهاد آن روایات را می‌آورند؛ زیرا ممکن است گاهی شاهی برای محفوظ بودن آن حدیث باشد، یا شاهی بر اشتباه بودن آن وجود داشته باشد. یا ممکن است راوی آن مشهور به دروغگویی نباشد ولی باطناً آن را دروغ گفته باشد گرچه احادیث فراوانی را که درست هستند روایت کرده باشد.

هر آنچه را که انسان فاسق و ناعادل روایت کرده؛ نمی‌تواند دروغ باشد، بلکه باید خبر او را تبیین کنیم همان گونه که خداوند می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ [الحجرات: ۶].

«ای کسانی که ایمان آوردید، اگر شخص فاسقی خبری نزد شما آورد (صحت و سقم) خبر او را بررسی و تبیین کنید.»

پس باید به سایر شواهد نگریست که آیا دلالت بر صدق آن روایت یا دروغ بودن آن می‌کنند یا خیر؟. ولی برای بسیاری از مصنفین تشخیص درست بودن خبر، سخت و دشوار است و از آن احساس عجز می‌کند و همان گونه که شنیده آن را روایت می‌کند و فهم و تشخیص آن را بر عهده دیگران می‌گذارد نه خود، ولی اهل علم به رجال و سند حدیث می‌نگرند.

پاسخ دوم: به اتفاق کسانی که از احادیث موضوع آگاهی دارند این روایت، موضوع است و علمای حدیث هم این امر را می‌دانند و باید به آنها مراجعه کرد، بدین سبب این حدیث در هیچ کدام از کتاب‌های مرجع اهل علم حدیث یافت نمی‌شود.

پاسخ سوم: در کتاب‌های صحاح و مسانید ثابت شده که این آیه هنگامی که پیامبر ﷺ در عرفه ایستاده بود بر ایشان نازل شد. شخصی از یهودیان به عمر بن خطاب ﷺ گفت: ای امیرالمؤمنین، آیه‌ای در کتاب خداست و شما آن را قرائت می‌کنید، اگر بر ما گروه یهود نازل می‌شد روز نزول آن را عید می‌گرفتیم، عمر ﷺ گفت: کدام آیه است؟ گفت این فرموده خداوند:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ [المائدة: ۳].

«امروز دینتان را کامل گردانیده و نعمتم را بر شما تمام کردم و اسلام را به عنوان دین خداپسند برای شما برگزیدم».

پس عمر فاروق ﷺ در پاسخ گفت: من می‌دانم در چه روزی و در کدام مکان نازل شد، در روز عرفه و در عرفات، در حالی که پیامبر ﷺ در عرفه ایستاده بود نازل شده است. و از طریق دیگر این مسأله مشهور شده و در کتاب‌های مسلمانان مثل: صحاح، مسانید، جوامع، سیره، تفسیر و غیره نقل گردیده است.^۱

۱- این حدیث با وجود اختلاف در الفاظ آن- از عمر فاروق ﷺ در صحیح بخاری: ۱۴/۱، کتاب الایمان، باب زیادة الایمان و نقصانه، (ج ۶، ص ۵۰) کتاب التفسیر، سورة المائدة، و در صحیح مسلم: ۲۳۱۲/۴-۲۳۱۳، کتاب التفسیر، احادیث شماره: (۳، ۴، ۵) و در سنن ترمذی (۳۱۶/۴) کتاب التفسیر، سورة المائدة، در سنن نسائی: ۱۰۰/۸، کتاب الایمان و شرائعه، باب زیادة الایمان، در مسند احمد: ۲۳۷/۱ و در تفسیر ابن کثیر: ۲۴/۳، روایت شده است.

این روز نُه روز قبل از غدیر خم در روز جمعه نهم ذی‌الحجه بود. پس چگونه می‌توان گفت که در روز غدیر خم نازل شده است.

پاسخ چهارم: به هیچ وجه چیزی در این آیه وجود ندارد که دال بر امامت علی باشد، بلکه در آن به تکمیل دین و تمام کردن نعمت بر مؤمنین و رضایت الله به دین اسلام اشاره شده است، بنابراین ادعای اینکه قرآن دلالت بر امامت علی می‌کند از این جهت دروغی آشکار است. اگر گفته شود که حدیث دلالت بر آن دارد، در آن صورت اگر حدیث صحیح باشد، پس از طریق حدیث امامت او ثابت می‌گردد نه از طریق قرآن. و اگر حدیث صحیح نباشد (که قطعاً نیست) امامت او از هیچ وجه ثابت نمی‌شود.

پس بنابر هر دو تقدیر، آیه بر امامت علی دلالت ندارد و ادعای این چیزی است که دروغ بودن روایت را روشن می‌کند مبنی بر این که ادعای نزول آیه به این سبب در حالی که هیچ دلیلی نیز وجود ندارد، تناقض است.

پاسخ پنجم: به اتفاق کسانی که از علم حدیث آگاهند این لفظ «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَأَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَآخِذْ مَنْ خَذَلَهُ». یعنی: «خداوندا، دوست بدار دوستدار و دشمن بدار، دشمن او را، یاری کن یاری کننده‌اش را و شکست بده آن کسی را که همراه وی به مبارزه برخیزد» دروغ است.^۱ ولی پیرامون اینکه «هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست» علما دو قول دارند که به خواست خداوند در جای خود آن را مورد بحث قرار خواهیم داد.

پاسخ ششم: دعای پیامبر ﷺ اجابت می‌شود، در حالی که این دعا از جانب خدا پذیرفته نشد. پس معلوم می‌شود که چنین دعایی را پیامبر ﷺ نفرموده است و واضح است که در هنگام امامت علی مسلمانان سه گروه بودند: عده‌ای در رکاب وی و همکار او، گروهی علیه وی و دسته‌ی سوم نیز بی‌طرف بودند و بیشتر پیشگامان نخست در اسلام بی‌طرف بودند و حتی گفته شده که برخی از پیشگامان نخستین با او جنگیدند و ابن حزم آورده است که عمار بن یاسر به دست ابوالغادیه که از پیشگامان و اهل بیعت

۱- سخن شیخ الإسلام ابن تیمیه به طور مطلق درست نیست، بلکه بسیاری از محدثین در خصوص آن با وی مخالفت کرده‌اند که به طور مفصل در فصل دوم و باب دوم پیرامون آن سخن خواهیم گفت.

رضوان بود به قتل رسید، و این افراد کسانی بودند که در خبر صحیح عدم دخول آنها به جهنم ثابت شده است. در صحیح مسلم و دیگر کتاب‌ها، جابر رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمودند: هر کس که زیر درخت رضوان بیعت کرد داخل جهنم نمی‌شود.^۱

در خبر صحیح آمده است که غلام حاطب بن ابولتعه به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: حاطب داخل جهنم می‌شود، پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب فرمود: دروغ گفتمی، زیرا او در بدر و حدیبیه حضور یافت.^۲ و حاطب همان شخصی بود که در نامه‌ای اخبار پیامبر صلی الله علیه و آله برای اهل مکه نوشت، لذا آیه‌ی اول سوره ممتحنه پیرامون وی نازل شد:

﴿يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ ثَلُقُونَ إِلَيْهِم بِالْمُؤَدَّةِ﴾
[الممتحنه: ۱].

«ای کسانی که ایمان آوردید، دشمن من و دشمنان را به دوستی نگیرید شما نسبت به آنان مودت می‌ورزید».

به سبب این عمل در سرزمین خود بدنام شد و غلام وی نیز به همین جهت آن سخن بر زبان آورد و پیامبر صلی الله علیه و آله به دلیل این که حاتم در جنگ بدر و صلح حدیبیه حضور داشته بود سخن غلام را تکذیب نمود.

برخی از کسانی که در بیعت رضوان بودند مثل طلحه و زبیر، با علی جنگیدند و اگر قاتل عمار را نیز از آنها بدانیم مسأله روشن است، کسانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله زیر درخت رضوان بیعت کردند حدود هزار و چهار صد نفر بودند و همان‌ها بودند که خداوند به وسیله آنان خیبر را فتح کرد. و خداوند در سوره فتح به آنان وعده داده بود و اراضی خیبر را پیامبر صلی الله علیه و آله در بین آنها به هیجده سهم تقسیم نمود، زیرا ۲۰۰ نفر از آنها سواره بودند و برای هر سواره سه سهم در نظر گرفته شده سهمی برای سوارکار و دو سهم برای اسب یا وسیله سواریش.

۱- این حدیث با همین الفاظ در مسند، چاپ حلبی: ۳/۳۵۰، جز اینکه در آن: «احد ممن بايع» آمده است.

از ام مشر رضی الله عنه در صحیح مسلم: ۴/۱۹۴۲، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل اصحاب الشجرة این حدیث روایت شده است. از حفصه نیز در سنن ابن ماجه: ۲/۱۴۳۱، کتاب الزهد، باب ذکر البعث آمده است. امام احمد نیز روایت مسلم را در سند خود (۴۲۰/۶) آورده است. دو روایت دیگر را نیز با الفاظ نزدیک به هم آورده است.

۲- این حدیث -با وجود اختلاف اندکی در الفاظ آن- از جابر بن عبدالله رضی الله عنه در صحیح مسلم: ۴/۱۹۴۲، کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل اهل بدر رضی الله عنه و قصه حاطب بن ابی بلتعنه، و مسند احمد: ج ۶، ص ۳۲۶، روایت شده است.

بنابراین ششصد سهم برای سواران، و برای جنگجویان پیاده هزار و دویست سهم در نظر گرفت، این چیزی است که در احادیث صحیح آمده است و بیشتر علما مثل: مالک، شافعی، احمد و غیره بر این نظرند. ولی از نظر برخی، پیامبر ﷺ برای سوارکار دو سهم در نظر گرفت، زیرا وسیله سواری سیصد رأس بود، این نظر اصحاب ابوحنیفه است.

بی‌تردید عده‌ای از پیشگامان نخستین اصحاب پیامبر ﷺ همراه علی بودند و در رکاب وی جنگیدند از جمله سهل بن حنیف و عمار بن یاسر. ولی کسانی که در صف وی نبودند به لحاظ درجه برتر از آنها بودند. مثل سعد بن ابی وقاص، هیچ کدام از اصحاب بعد از علی بالاتر از او نبودند. همچنین محمد بن مسلمه که از انصار بود، در حدیثی آمده است که: «فتنه به وی آسیب نمی‌رساند»^۱.

علی و کسانی که همراه او بودند نسبت به معاویه و طرفدارانش بر حق تر بودند، همان گونه که از پیامبر ﷺ ثابت شده که فرمودند: «گمراهی بر یکی از بهترین فرقه‌های مسلمان رخنه خواهد کرد و شایسته‌ترین گروه نسبت به حق با آنها خواهند جنگید»^۲.

زیرا علی در هنگام دو دستگی مسلمانان علیه خوارج جنگید، در حالی که گروهی یاور او بودند و در رکاب او جنگیدند و گروهی نیز علیه وی مبارزه می‌کردند. سپس کسانی که علیه او جنگیدند نه تنها شکست نخوردند، بلکه همواره پیروز بودند و سرزمین‌های بسیاری را فتح کردند و کافران زیادی را کشتند. در صحیح از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمودند: همیشه گروهی از امت من بر حق بوده و چیره خواهد شد و تا روز قیامت مخالفت و مبارزه دیگران نمی‌تواند ضرری را متوجه آنها کند.^۳

۱- این حدیث در سنن ابوداود: ۳۰۰/۴، کتاب السنة، باب النهی عن سب اصحاب رسول الله ﷺ آمده است.

۲- این حدیث از ابوسعید خدری ﷺ در صحیح مسلم: ۷۴۵-۷۴۶، کتاب الزکاة، باب ذکر الخوارج وصفاتهم و در سنن ابوداود: ۳۰۰/۴، کتاب السنة، باب ما یدل علی ترک الکلام فی الفتنه. و مسند احمد: ۳/۳۳، ۴۸، روایت شده است.

۳- این حدیث با وجود اختلاف در الفاظ آن از مغیره بن شعبه، عتبه بن عامر، ثوبان، جابر بن عبدالله، معاویه بن ابی سفیان و دیگران ﷺ در چهار جای صحیح بخاری از جمله: (۸۵/۴) کتاب فرض الخمس، (۲۰۷/۴) کتاب المناقب، باب حدثنی محمد بن المثنی و (۱۳۶/۹) کتاب التوحید و در صحیح مسلم: ۱۳۷/۱، کتاب الایمان، باب نزول عیسی بن مریم، سنن ابوداود (۸/۳) کتاب الجهاد و (۱۳۸/۴-۱۳۹) کتاب الفتن ... و سنن ترمذی: ۳۴۲/۳، کتاب الفتن، باب ما جاء فی الأئمة المضلین و سنن ابن ماجه، دارمی و جاهای زیادی از مسند امام احمد آمده است.

معاذبن جبل رضی الله عنه می‌گوید: آنها (گروه برحق) در شام هستند. در صحیح مسلم ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کند که فرمودند: «لَا يَزَالُ أَهْلُ الْمَغْرِبِ ظَاهِرِينَ عَلَى الْحَقِّ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ»^۱. «تا به پا خواستن قیامت اهل مغرب زمین برحق خواهند بود». امام احمد بن حنبل و دیگران گفته‌اند: اهل غرب همان مردم شام هستند. آنچه مدنظر بوده غرب شهر مدینه است که فرات، بیره^۲ و مناطق دیگر به سمت مدینه را شامل می‌شود. همانگونه که حران^۳، رقه^۴، سُمیساط^۵ و مناطق دیگر در جهت مکه قرار دارند. به همین جهت گفته‌اند قبله در این مناطق راست‌تر از دیگر مناطق است. به این معنا که شما پشت به قطب شمال کرده و کعبه رو در روی شما قرار می‌گیرد، پس سرزمین‌های غرب فرات تا انتهای آن سرزمین، غرب مدینه محسوب شده، و اهل شام نیز نزدیکترین اهل غرب به مدینه هستند.

و ارتشی که در رکاب معاویه رضی الله عنه می‌جنگیدند، هرگز حتی در جنگ علیه علی رضی الله عنه هم شکست نخوردند، پس چگونه ممکن است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده باشد: که خدایا، شکست بده آن را که با علی درافتاد و یاری رسان آن کس را که به علی یاری رساند. و کسانی که با علی بودند بر اینها پیروز نشدند. حتی شیعه که گمان می‌کند از طرفداران ویژه علی هستند؛ همیشه محکوم به شکست بوده و اگر پیروزی هم به دست

۱- این حدیث از سعدبن ابی‌وقاص در صحیح مسلم: (۱۵۲۵/۳)، کتاب الإمامة، باب لاتزال طائفة ... روایت شده است و نووی در شرح خود بر صحیح مسلم: ۶۸/۱۴، می‌گوید: «... معاذ گفت: آنها در شام هستند و در حدیث دیگری آمده است که آنها در بیت‌المقدس هستند و برخی هم گفته‌اند آنها اهل شام و اطراف آن هستند».

۲- یاقوت در «معجم البلدان» می‌گوید: نام بیره به مکان‌های متعددی گفته شده که از جمله شهری است در نزدیکی سُمیساط بین شهر حلب و مرزهای روم و آن قلعه محکمی است.

۳- یاقوت حموی در معجم البلدان می‌گوید: آن شهر بزرگ و شهریست در جزیره آفور و مرکز سرزمین مصر است که بین آن و رها و یک روز و رقه دو روز فاصله است.

۴- یاقوت می‌گوید: رقه شهری مشهور در کنار فرات است. که بین آن تا حران سه روز فاصله است. از جمله شهرهای معدود در سرزمین‌های جزیره است؛ زیرا در جانب فرات شرقی قرار گرفته است.

۵- یاقوت می‌گوید: سُمیساط با ضم حرف اول و فتح دوم و یای ساکن و بعد از الف طای مهمله، شهری است در ساحل فرات در جانب غرب فرات به سمت سرزمین‌های روم.

آورده باشند یا با همکاری مسلمانان دیگر بوده یا با کمک و یاری کافران^۱، در حالی که آنها مدعی یآوری و نصرت علی هستند، پس پیروزی خداوند برای یاری کنندگان علی کجاست؟ این دلیل هم مانند سایر دلایل بیانگر این است که این روایت مورد استناد آنها دروغ است.

۱- و با یک نظر سریع به کتاب‌های تاریخ در می‌یابیم که شیعه همیشه بر علیه مسلمانان با کفار و اشغالگران همکاری نموده اند، ابن علقمی و خواجه نصیر طوسی هلاکو خان و چنگیزی‌ها را بر علیه مسلمانان کمک کردند، و فعلا نیز روافض در عراق و افغانستان دست و بازوی اشغالگران آمریکائی هستند. [مصحح]

فصل چهارم

پاسخ بر ادعای روایت حدیث از ابن عباس مبنی بر سقوط ستاره‌ای در منزل علی

برهان چهارم مصنف شیعی برای اثبات امامت علی، این آیه است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ۝ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۝﴾ [النجم: ۱-۲].

«سوگند به ستاره هنگامی که غروب می‌کند. یار شما گمراه نشده و به کژراهه نرفته است.»

فقیه ابن مغزلی شافعی ابا سند خود از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: من با عده‌ای از نوجوانان بنی‌هاشم نزد پیامبر ﷺ نشسته بودیم که ناگهان ستاره‌ای فرود آمد. پیامبر ﷺ فرمودند: این ستاره در منزل هر کس فرود آید او پس از من جانشین من است. پس نوجوانان بنی‌هاشم به برخاستند و آن ستاره را می‌نگریستند که ناگهان در منزل علی فرود آمد. گفتند: ای رسول خدا در دوستی علی به بیراهه رفته و فریب خورده‌ای. پس خداوند آیه ﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ۝ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۝﴾ [النجم: ۱-۲]. را نازل فرمود.

از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت:

نخست این که از شما می‌خواهیم همان‌گونه که قبلاً گفتیم صحت حدیث را اثبات کنید؛ زیرا سخن بدون علم طبق نص قرآن و اجماع حرام است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾ [الإسراء: ۳۶].

«در آنچه بدان علم نداری پیروی مکن».

و فرموده است:

﴿قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: ۳۳].

«بگو خداوند حرام کرده است کارهای نابهنجار را چه آشکارا انجام گیرد، چه پوشیده. و بزهکاری و ستمکاری را که به هیچ وجه درست نیست و اینکه چیزی را شریک خدا کنید بدون دلیل و برهان واضح که از سوی خدا آمده باشد و به خداوند گفته‌ای نسبت دهید که نمی‌دانید».

(چیزی در خصوص خداوند بگوئید که بدان علم ندارید).

و فرموده است:

﴿هَآأَنْتُمْ هَآؤُلَآءِ حَآجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَآجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [آل عمران: ۶۶].

«هان! شما گروه (یهود و نصاری) درباره‌ی چیزی که آگاهی و اطلاع دارید مجادله و مناظره کردید ولی چرا درباره‌ی چیزی که اطلاع و آگاهی از آن ندارید مجادله و مناظره می‌کنید، و الله می‌داند و شما نمی‌دانید».

و فرموده است:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّبِعُ كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ﴾ [الحج: ۳].

«از مردم کسانی هستند که بدون علم درباره‌ی خداوند مجادله می‌کنند».

همچنین می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَتْهُمْ كَبْرًا مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ الَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ مُتَكَبِّرٍ جَبَّارٍ﴾ [غافر: ۳۵].

«همانها که در آیات خدا بی‌آنکه دلیلی برایشان آمده باشد به مجادله برمی‌خیزند؛ (این کارشان) خشم عظیمی نزد خداوند و نزد آنان که ایمان آورده‌اند به بار می‌آورد؛ این گونه خداوند بر دل هر متکبر جباری مهر می‌نهد!».

و سلطان همان حجت و دلیلی است که از جانب خداوند برای انسان‌ها آمده است، همان‌گونه که خداوند می‌فرماید:

﴿أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهَوْ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا بِهِ يَشْرِكُونَ﴾ [الروم: ۳۵].

«آیا بدانچه برای خداوند شریک می‌ورزند سلطانی از جانب خود بر آنها نازل کردیم؟»
و می‌فرماید:

﴿أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُّبِينٌ﴾ [۱۵۶] فَاتُّوا بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۵۷﴾ [الصافات: ۱۵۷-۱۵۶].

«آیا برهانی روشن دارید؟ پس اگر راستگو هستید کتابتان را (که آن سلطان مبین در آن است) بیاورید».

و می‌فرماید:

﴿إِنْ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيَّتُوهَا أَنْتُمْ وَعَابَاؤُكُمْ مَّا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ﴾ [النجم: ۲۳].

«اینها فقط نام‌هایست که شما و پدران‌تان بر آنها نهاده‌اند خداوند دلیلی بر آنها نفرستاده است.»

پس پیامبران هر چیزی را از جانب خداوند آورده‌اند سلطان است، قرآن و سنت صحیح سلطان است. لیکن معروف نیست پیامبر ﷺ از جانب خداوند چیزی را آورده باشد جز با نقل صادق و درست از جانب خداوند متعال، پس هر کس که قصد استدلال به روایتی از پیامبر ﷺ را دارد قبل از آنکه به مدلول آن معتقد شود و بدان استدلال نماید، باید صحت نقل نزد وی معلوم گردد. و اگر علیه شخصی به آن احتجاج نمود، بر او واجب است صحت آن را نیز بیان کند، در غیر این صورت سخن و استدلال بدون علم را به زبان آورده است. وقتی معلوم گشت که در کتاب‌های تألیف شده در خصوص فضائل، دروغ نیز وجود دارد، در آن صورت اعتماد به صرف آنچه در آنهاست مثل استشهاد به شهادت فرد فاسق است، که ممکن است با بررسی، تصدیق یا تکذیب شود.

و اگر کذب آنچه در آنهاست معلوم نگشت مادامی که مورد اعتماد بودن راویان آن برای ما معلوم نشود مفید علم نیست.

بین ما و پیامبر ﷺ صدها سال فاصله افتاده است و ما به بداهت می‌دانیم آنچه مردم از پیامبر ﷺ و غیر ایشان روایت کرده‌اند، می‌توانند هم دروغ باشند و هم راست. از پیامبر ﷺ روایت شده است که بر من دروغ خواهند بست اگر این حدیث صحیح باشد پس به ناچار دروغ بر پیامبر ﷺ بسته شده و اگر این حدیث درست نباشد، خود همین روایت گواه بر دروغ بستن به پیامبر ﷺ است. بدین ترتیب هنگامی که در مسائل فرعی جایز نیست قبل از آنکه صحت حدیثی به اثبات رسد بدان استدلال شود، پس چگونه می‌توان در مسائل اصول دین که در آن عیبجویی و مخدوش کردن چهره بهترین افراد دوره اسلامی، و سرشناسان و دست پروردگان پیامبر ﷺ و اولیاء مقرب درگاه ایزدی است، به حدیثی استناد کرد که صحت آن معلوم نیست.

اگر به این شخص مدعی گفته شود: آیا علم به صحت حادثه (افتادن ستاره به منزل علی) داری که چنین ادعایی را سر می‌دهی؟ اگر بگوید آری. بدون شک دروغ می‌گوید؛ زیرا از کجا از وقوع آن آگاهی یافته است؟ باید از او پرسید: از کجا به صدق آن پی بردی حال آنکه ثبوت صدق آن، مشروط به سند درست و آگاهی داشتن از راویان آن می‌باشد؟ اگر بگوید: نمی‌دانم، باید به او گفت: چگونه به چیزی استدلال می‌کنی که صحت آن را نمی‌دانی؟

پاسخ دوم اینکه: به اتفاق علمای حدیث این روایت دروغ است. و مغالزی مثل ابونعیم و امثال او از زمره اهل حدیث محسوب نمی‌شود، و حتی نمی‌توان او را از جمله کسانی به حساب آورد که کتاب‌های حدیثی جامع داشته‌اند که بیشتر احادیث آن کتاب‌ها حق و کمی از آنها باطلند: مانند ثعلبی و امثال او. حتی وی اهل حدیث هم نبوده بلکه فقط از کتاب‌های علما که در فضایل علی نوشته‌اند جمع‌آوری کرده است. همان کاری که اخطاب خوارزم انجام داد، در حالی که هر دوی آنها از حدیث نا آگاه بوده‌اند. و هر دوی آنها احادیثی جمع‌آوری کرده‌اند که برای کسانی که کمترین آگاهی از علم حدیث دارند دروغ و ساختگی بودنشان آشکار است. البته در رابطه با این که هر

کدامشان ممکن است عمداً این روایت‌های دروغین را نقل کرده باشند بر ما معلوم نیست؛ بلکه آنچه بدان یقین داریم دروغ‌های فراوانی است که -به اتفاق اهل علم- در روایت‌های آنها وجود دارد، که قبل از اینکه آنها روایت کنند هم علما آن احادیث را تکذیب کرده‌اند. زیرا آن دو نفر و افرادی نظیر آنها، گاه احادیثی روایت می‌کنند که نمی‌دانند دروغ است و گاهی نیز دروغ بودن آنها را می‌دانند. ولی معلوم نیست که به دروغ بودن آن روایات آگاه بودند و عمداً دروغ بسته‌اند، یا این که مطلع نبودند.

روایت مذکور را شیخ ابوالفرج (ابن جوزی) در «الموضوعات»^۱ به شیوه‌ی دیگر^۲ از محمدبن مروان از کلبی از ابوصالح از ابن عباس روایت کرده است: «هنگامی که خداوند در شب معراج پیامبر ﷺ را به آسمان هفتم برد و شگفتیهایی در آسمان به وی نشان داد، وقت صبح برای مردم پیرامون عجایب^۳ که مشاهده نموده بود سخن گفت. برخی از اهل مکه او را تصدیق و برخی دیگر تکذیبش کردند، در آن هنگام ستاره‌ای از آسمان فرود آمد. سپس پیامبر ﷺ فرمودند: در منزل هر کس این ستاره فرود آید^۴ او پس از من جانشین من خواهد بود. مردم به کاوش پرداختند متوجه شدند که در منزل علی ﷺ سقوط کرده است. اهل مکه گفتند: که محمد گمراه شده و فریب خورده است.^۵

در این حال پیامبر ﷺ نزد اهل بیت^۶ خود آمده و به پسر عمویش علی بن ابیطالب نزدیک شد که این آیات سورهٔ نجم نازل گردید:^۷

﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ۝۱ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۝۲﴾ [النجم: ۱-۲].

۱- موضوعات: ۳۷۲/۱-۳۷۳. ابو عبدالرحمن می‌گوید: به کتاب‌های زیر می‌توان مراجعه کرد: میزان الاعتدال:

۴۴۹/۲ و اللآلی سیوطی: ۳۵۷/۱-۳۵۸.

۲- ابن جوزی این حدیث را با سیاق طولانی به این شیوه شروع کرده است: برای عبدالله بن حسین روایت کرد ... تا آخر.

۳- در کتاب الموضوعات: به جای لفظ «عن» از «من» استفاده کرده است.

۴- «هذا النجم» از اضافات کتاب الموضوعات می‌باشد.

۵- «الموضوعات» .

۶- کتاب «الموضوعات» که به صورت «هوی إلى اهل بئته» آورده است.

۷- الموضوعات این آیات را نیز آورده است: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۝۱ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۝۲﴾ [النجم: ۳-۴].

«سوگند به ستاره هنگامی که غروب کند، یار شما گمراه نشده و به کژراهه نرفته است.»
 شیخ ابوالفرج می‌گوید^۱: بی‌تردید این روایت موضوع و ساختگی است، واضع چقدر خنک و بی‌مزه بوده و چقدر چنین روایتی از حق دور است؛ زیرا در سند آن تاریکی‌هایی وجود دارد از جمله: وجود ابوصالح^۲ و کلبی و محمدبن مروان سدی. و کلبی متهم است. ابوحاتم حیان می‌گوید: کلبی از زمره کسانی است که می‌گویند «علی نمی‌میرد و به دنیا بر می‌گردد» و اگر ابری می‌دیدند می‌گفتند امیرمؤمنان در آن است. پس احتجاج به آن حدیث درست نیست. جای شگفتی^۳ است از غفلت^۴ سازنده این حدیث، که چگونه روایتی ساخته که عقل سلیم^۵ آن را نمی‌پذیرد. چگونه ستاره در منزلی فرود آمد^۶ و آن قدر ثابت ماند که دیده شد^۷.

از جمله سفاهت و حماقت راوی این است که این حدیث ساختگی را از ابن عباس روایت کرده است، در حالی که ابن عباس^۸ در وقت معراج پیامبر ﷺ دو سال سن داشت، چگونه آن حالت را می‌توانست مشاهده کند تا راوی آن باشد؟! اگر این حدیث در تفسیر کعبی از ابن عباس معروف نباشد، پس آن از جمله احادیثی است که بعد از وی ساخته شده است و این امر نزدیکتر به حقیقت است. ابوالفرج^۹ می‌گوید: عده‌ای

۱- بعد از سخن قبلی به صورت مستقیم آمده است.

۲- الموضوعات: ۲۷۳/۱. ابوصالح بازان در سند آن بوده و بسیار دروغگو است.

۳- الموضوعات. مصنف می‌گوید: گفتم: جای شگفتی است.

۴- در الموضوعات هم به صورت «من تفضیل» ذکر شده است.

۵- در الموضوعات با لفظ «العقول» آمده است.

۶- حال آنکه دانشمندان ثابت نموده اند ستاره‌ها اجسام خیلی بزرگی هستند و حتی از زمین خیلی بزرگتر، و ما اگر آن را به اندازه‌ی یک صدم زمین هم بگیریم به مجرد فرود آمدن همه‌ی اهل مکه و مدینه را نابود می‌کرد، معلوم می‌شود جاعل نخست فردی کودن و نافهم بوده و بقیه که در نسل‌های بعدی از او روایت کرده‌اند انسانهای خنگی بوده‌اند. [مصحح]

۷- الموضوعات «و یثبت حتی یری» ثابت بماند تادیده شود.

۸- الموضوعات: عبارت: فی ذمی... آمده است.

۹- بعد از سخن قبلی به طور مستقیم آمده.

این حدیث را سرقت کرده و سند آن را تغییر دادند و با سندی غریب^۱ از طریق ابوبکر بن عطار از سلیمان بن احمد مصری از ابوقضاعه ربیعہ بن محمد روایت کردند، که ثوبان بن ابراهیم از مالک بن غسان نهشلی از انس^۲ نقل می‌کند که گفت: ستاره‌ای در زمان پیامبر ﷺ فرود آمد، سپس پیامبر ﷺ فرمودند: به این ستاره بنگرید، در منزل هر کس سقوط کند وی جانشین^۳ من می‌باشد. گفت: ما نیز نگاه کردیم، ناگهان^۴ ستاره در منزل علی^۵ فرود آمد، عده‌ای از جمعیت^۶ حاضر گفتند: محمد در دوستی علی^۷ به بیراهه رفته و دچار فریب شده است. که خداوند این آیات را نازل کرد:^۸

﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ۝ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۝﴾ [النجم: ۱-۲].

ابوالفرج در ادامه می‌گوید:^۹ این همان حدیث پیشین ۱۰ است که برخی از راویان آن را به سرقت ۱۱ برده و سندش را تغییر ۱۲ داده‌اند. که نشانه بی‌عقلی سازنده روایت این است که آن را به انس نسبت داده است، در صورتی که انس هنگام^{۱۳} معراج و نزول

۱- به جای عبارت «وروه یا اسناد غریب» در الموضوعات با اسناد خود از حمد بن نصر بن احمد ... روایت کرده تا اینکه به ابوالفضل نصر بن محمد بن یعقوب عطار می‌رسد، سپس سند را ادامه می‌دهد.

۲- در الموضوعات می‌گوید: سلیمان بن احمد بن یحیی بن عثمان مصری از ابوقضاعه ربیعہ بن محمد طائی از ثوبان بن ابراهیم مصری از مال بن غسان نهشلی از ثابت بن انس بن مالک برای من روایت کرد.

۳- در کتاب الموضوعات، الخلیفه آمده است.

۴- لفظ «قد» در الموضوعات نیامده است.

۵- در الموضوعات علی بن ابیطالب است.

۶- در الموضوعات، «جماعة من الناس» آمده است.

۷- الموضوعات: علی بن ابیطالب .

۸- در الموضوعات: از «والنجم إذا هوی تا وحی یوحی» آورده است.

۹- بعد از سخن قبلی به طور مستقیم آمده است.

۱۰- الموضوعات: و هذا هو الحدیث المقدم: این همان حدیث از پیش آمده است.

۱۱- الموضوعات: عبارت إنما سرته آمده است.

۱۲- الموضوعات: عبارت فغیروا آمده است.

۱۳- الموضوعات: فی زمن آمده است.

آیات در مکه نبود؛ زیرا معراج یک سال پیش از هجرت اتفاق افتاده، و انس پیامبر ﷺ را در مدینه شناخت.

بنابراین، در سند این روایت ابهاماتی فراوان وجود دارد.

در خصوص مالک نهشلی، ابن حبان می‌گوید: روایاتی را از افراد مورد اعتماد نقل می‌کند که هیچ‌گونه شباهتی با احادیث ثابت شده از آنها ندارد. ثوبان نیز برادر ذوالنون مصری است و در حدیث ضعیف می‌باشد. ابوقضاعه منکر الحدیث و متروک است. ابوبکر عطار^۱ و سلیمان بن احمد هر دو مجهول و ناشناخته هستند.

دلیل و پاسخ سوم: آنچه دروغ بودن روایت مذکور را روشن می‌کند ادعای حضور ابن عباس در هنگام سقوط ستاره در منزل علی و نزول سورهٔ نجم است. زیرا ابن عباس در هنگام وفات پیامبر ﷺ در نوجوانی بود که هنوز به حد احتلام نرسیده بود. و چنین چیزی از او در صحیح مسلم و بخاری ثابت شده است. بنابراین در هنگام نزول این آیه، یا اصلاً متولد نشده، یا کودکی بوده که به سن تمییز نرسیده است. در هنگام هجرت پیامبر ﷺ ابن عباس حدود ۵ ساله بود و نزدیکتر به صواب آن است که هنگام نزول سوره نجم به دنیا نیامده بود؛ زیرا این سوره از سوره‌های اولیه نزول قرآن است.

پاسخ چهارم: هرگز ستاره‌ای در مکه یا مدینه یا هر سرزمین دیگری فرود نیامده است و اگر چه در هنگام مبعوث شدن پیامبر ﷺ شهاب سنگ‌های زیادی مشاهده می‌شد، اما ستاره به سوی زمین فرود نیامده است. و نه تنها چنین اتفاقی غیر عادی در عالم شناخته شده نیست، بلکه شبیه آن نیز در دنیا معلوم نگشته است. چنین روایتی جز از فردی که گستاخ‌ترین و بی‌شرم‌ترین آدم نسبت به دروغ گفتن و کم بهره‌مندترین مردم از شرم و دین است، سر نمی‌زند. و ترویج چنین روایتی از نادان‌ترین، کم‌خردترین، بی‌شناخت‌ترین و بی‌علم‌ترین انسان‌ها ممکن است.

پاسخ پنجم: نزول سورهٔ نجم در آغاز اسلام اتفاق افتاده، علی نیز در آن هنگام بچه بود و اظهر اقوال این است که وی به سن احتلام نرسیده و با فاطمه ازدواج نکرده بود و

۱- در الموضوعات به صورت: و أبو الفضل آمده است.

هنوز نمازهای واجب چهار رکعتی، سه رکعتی، دو رکعتی و زکات واجب و حج خانه خدا، روزه ماه رمضان و دیگر قواعد عمومی اسلام تشریح نشده بود.

اگر فرمان خداوند مبنی بر سفارش پیامبر ﷺ به جانشینی علی حق باشد، در آن صورت بایستی در پایان کار نازل شده باشد - همان طور که در روز غدیر خم مدعی هستند-؟ پس چگونه در آن هنگام (در اوائل) نازل شد.

پاسخ ششم: اتفاق نظر علمای تفسیر بر خلاف این روایت است و نجم (ستاره) که در این سوره بدان قسم یاد شده یا نجوم آسمان است یا نجوم و قسمت‌های قرآن منظور است و کسی نگفته ستاره‌ای در منزل فردی از اهل مکه سقوط کرده است.

پاسخ هفتم: هر کس به پیامبر ﷺ بگوید: گمراه شده‌ای، کافر تلقی می‌شود و پیامبر ﷺ هرگز کفار را قبل از شهادتین و وارد شدن در اسلام به احکام و فروع امر نمی‌کرد.

پاسخ هشتم: اگر ستاره مذکور صاعقه (رعد و برق) بود پس فرود صاعقه در منزل شخصی نشانه کرامت وی نیست و اگر از زمره ستاره‌های آسمان باشد، پس نمی‌توان آسمان را بشکافد و اگر از جمله شهاب سنگ‌ها هم باشد، شهاب سنگ بسوی شیاطین پرتاب می‌شوند و به زمین فرود نمی‌آیند و سقوط نمی‌کنند. و اگر فرض بر این باشد که آن شیطان که شهاب بسوی آن پرتاب شد به منزل علی رسید و در آنجا با اصابت شهاب سوخت، این هم نمی‌تواند بیانگر کرامت علی باشد، اگرچه چنین چیزی هرگز اتفاق نیفتاده است.

فصل پنجم

پاسخ به کسی که مدعی است علی به دلیل پاک و معصوم بودن، امام است

شیعه می گوید: برهان چهارم برای اثبات امامت علی این فرموده خداوند است:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳].

«خداوند قطعاً می خواهد پلیدی را از شما اهل بیت، ببرد و به نیکویی شما را پاک کند».

امام احمد بن حنبل در مسند خود از واثله بن أسقع روایت می کند که گفت: به منزل علی رفتم و او را جويا شدم، فاطمه علیها السلام گفت: او نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رفته است. ناگهان پیامبر صلی الله علیه و آله و علی آمدند و من هم به همراه آنها وارد منزل شدم، سپس علی را در سمت چپ و فاطمه را در دست راست و حسین و حسن را پیش روی خود نشانند و ردایش را روی آنها انداخت و این آیه را تلاوت کرد:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳].

سپس فرمود: پروردگارا! اینان اهل حقیقی من هستند.

از ام سلمه روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله در منزل خود بود، فاطمه به همراه ظرفی که در آن حریره (نوعی حلوا) بود به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه، همسر و دو

فرزندت را نیز دعوت کن. سپس علی و حسن و حسین وارد منزل شده و نشستند و از آن حلوا خوردند.

پیامبر ﷺ به همراه آنها روی بستری نشسته بودند که زیر آن جامه‌ای خیبری بود. ام سلمه گفت: من در حجره اصلی خودم بودم که خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الاحزاب: ۳۳].

گفت: پیامبر ﷺ مقدار اضافی آن رداء را برداشت و آنها را با آن پوشاند، سپس دستانش را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: پروردگارا، اینان اهل بیت من هستند، پس پلیدی را از آنها بزدا و به خوبی پاکشان گردان. و چندین بار این دعا را تکرار کرد. ام سلمه گفت: سرم را داخل کردم و گفتم: من هم با آنها هستم ای رسول خدا، فرمود: شما هم به سوی نیکی هستید.

این آیه دلالت بر عصمت دارد. و با لفظ «إنما» و دخول «الف و لام» بر خبر و اختصاص در خطاب «اهل بیت» و تکرار «یطهرکم» و «تطهیرا» تأکید شده که همگی گویای اهمیت موضوع است. و چون غیر آنها معصوم نیستند، امامت از آن علی است. و در بسیاری از گفته‌های خود مدعی این امر شده، مثل این گفته وی که: به خدا سوگند پسر قحافه (ابوبکر) لباس خلافت را بر تن کرد در حالی که می‌دانست جایگاه من برای خلافت همچون جایگاه محور برای سنگ آسیاب بود. و نفی پلیدی نیز از علی ثابت شده و او راستگو و امام بود.

پاسخ: در مجموع حدیث مورد استناد صحیح است؛ زیرا ثابت شده که پیامبر ﷺ در باره‌ی علی، فاطمه، حسن و حسین فرمود: پروردگارا، اینان اهل بیت من هستند. از اینان پلیدی را بزدا و به نیکویی پاکشان کن.

مسلم آن را از عایشه رضی الله عنها روایت کرد که گفت: رسول خدا ﷺ صبحگاهی از منزل بیرون رفت جامه‌ای بافته شده از موی سیاه داشت. پس حسن بن علی، حسین بن علی، فاطمه و سپس علی آمدند پیامبر ﷺ آنها را یکی پس از دیگر در آن پارچه و قبای

منسوج داخل کرد. سپس این آیه: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الاحزاب: ۳۳]. را قرائت کردند.^۱

و این روایت ام سلمه از روایت‌های احمد و ترمذی ۲ مشهور است، ولی هیچ‌گونه دلالتی بر امامت و عصمت ندارد.

تحقیق این موضوع از دو جهت قابل بررسی است: نخست خداوند می‌فرماید: «خداوند قطعاً می‌خواهد از شما اهل بیت پلیدی را بزدايد و به نیکویی پاکتان کند» (احزاب: ۳۳) این آیه، مثل آیات زیر است که خداوند می‌فرماید:

﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ﴾ [المائدة: ۶].

«خداوند نمی‌خواهد که سختی بر شما قرار دهد».

﴿يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمْ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ﴾ [البقرة: ۱۸۵].

«خداوند بر شما آسانی را می‌خواهد و سختی بر شما نمی‌خواهد».

و همچنین این فرموده‌ی خداوند:

﴿يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ﴾ [النساء: ۲۶-۲۷].

«خداوند می‌خواهد برایتان روشن کند و شما را به راه کسانی رهنمود کند که پیش از شما بوده‌اند و توبه شما را بپذیرد و خداوند آگاه و حکیم است. خداوند می‌خواهد توبه شما را بپذیرد و کسانی که به دنبال شهوات می‌افتند می‌خواهند شما بکلی منحرف شوید».

پس اراده‌ی خداوند در این آیات به این معناست که خداوند به آن مقصودها راضی و خشنود بوده و آنها را دوست دارد، یعنی آن را برای مؤمن تشریح نموده و بدان امر کرده

۱- این حدیث از عایشه رضی الله عنها در صحیح مسلم: ۱۸۸۳/۴، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله روایت شده است.

۲- این حدیث از ام سلمه رضی الله عنها در سنن ترمذی (۳۰/۵)، کتاب التفسیر، سورة احزاب و (۳۲۸/۵)، کتاب المناقب، باب مناقب اهل بیت النبی صلی الله علیه و آله، و در مسند احمد: ۲۹۳/۶، ۲۹۸، ۳۰۴، روایت شده و قسمتی از حدیث طولانی از ابن عباس در مسند: ۲۵/۵-۲۵، آمده است.

است. و این بدان معنا نیست که این مقصودها را خداوند خلق کرده و قضا و قدر خداوند بر آنها تعلق گرفته و یک چیز ضروری و انجام شده است.

به دلیل اینکه پیامبر ﷺ پس از نزول این آیه فرمودند: پروردگارا! اینان اهل بیت من هستند، از آنها پلیدی را بزدا و به نیکویی پاکشان گردان. بنابراین از خداوند خواستار زدودن پلیدی از اهل بیت و پاک شدن آنها شد.

اگر مفهوم آیه خبر دادن از زدودن پلیدی و پاک شدن آنها بود، در آن صورت نیازی به دعا و درخواست نبود و این استدلال آنها به قول قدریه نزدیکتر است که به این توضیح که اراده خداوند در نزد آنها متضمن به وجود آمدن مراد و مقصود نیست، بلکه گاهی خداوند چیزی را اراده می‌کند که به وجود نمی‌آید و گاه چیزی را اراده نمی‌کند و به وجود می‌آید. بنابراین در آیه مذکور اراده تکوینی خداوند مورد نظر نیست، به همین دلیل دلالت بر وقوع نمی‌کند.

با وجود اینکه این شیعه و امثال او قدری هستند، پس چگونه به این آیه برای وقوع آنچه اراده شده استدلال می‌کنند که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿۳۳﴾﴾
[الأحزاب: ۳۳].

چگونه چنین استدلال می‌کنند حال آن‌که خداوند اراده کرده تمام اهل زمین ایمان بیاورند؛ ولی مراد و خواست خداوند به وقوع نپیوسته. ولی از نظر اهل تحقیق و اثبات در خصوص این مسأله، اراده خداوند در قرآن دو نوع است:

اول؛ اراده تشریحی دینی که متضمن دوستی و رضایت خداست. دوم، اراده تکوینی و قدری که به معنی خلقت و آفریدن و تقدیر اوست. اراده تشریحی خداوند؛ مانند آیاتی که قبلاً مطرح شد.

و اراده تکوینی خداوند هم مثل این آیات که می‌فرماید:

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعْدُ فِي السَّمَاءِ﴾ [الأنعام: ۱۲۵].

«آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند سینه‌اش را گشاده برای اسلام می‌کند و آن کس را که خدا بخواهد سرگشته و گمراه سازد سینه‌اش را به گونه ای تنگ می‌سازد که گویی در آسمان بالا می‌رود».

﴿وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ﴾
[هود: ۳۴].

«هر گاه خدا بخواهد شما را هلاک و گمراه کند هر چند که بخواهم شما را اندرز دهم سودی به شما نمی‌رساند. خدا پروردگار شماست و به سوی او برگردانده می‌شوید».

بسیاری از اثباتیه و قدریه اراده را یک نوع دانسته همان گونه که اراده و محبت را یک چیز می‌دانند، پس قدریه اراده خداوند را نفی می‌کنند در آن چه در آیات تقدیر بیان کرده که مراد خدا چنین است، و اثباتیه اراده خداوند را در آنچه روشن است مقصود اراده‌ی تشریعی است، نفی می‌کنند.

بنابراین، نزد آنها هر گاه گفته شود: فلان چیز مراد خداست، باید حتماً به وجود بیاید. خداوند خبر می‌دهد که می‌خواهد توبه‌ی مؤمنین را بپذیرد و آنها را پاک گرداند، ولی عده‌ای توبه می‌کنند و عده‌ای دیگر توبه نمی‌کنند. عده‌ای پاک شده اما برخی دیگر پاک نمی‌شوند. اگر اراده خداوند در آیه مذکور را دال بر وقوع پاکی و از بین رفتن پلیدی در نظر بگیریم، به مجرد آیه این ادعا ثابت نمی‌شود. و آنچه بیانگر مسأله است اینکه زنان پیامبر ﷺ در آیه مطرح شده‌اند و سخن در آیات مذکور پیرامون امر خداوند بر لزوم پاک کردن آنهاست، و به کسانی که فرمان خدا را انجام دهند، وعده اجر و به آنهاپی که فرمانش را ترک کنند، وعده‌ی عذاب داده شده است و آیات قبل آن چنین است:

﴿يُنِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنْكُنَّ بِفَحِشَةٍ مُّبَيَّنَةٍ يُضْلَعُ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا ﴿٣١﴾ وَمَن يَفْعَلْ مِنكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِيهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا ﴿٣٢﴾ يُنِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ إِنْ أَتَقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا ﴿٣٣﴾ وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ

وَأَطَعَنَ اللَّهُ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا ﴿۳۳﴾ [الأحزاب: ۳۰-۳۳].

«ای همسران پیامبر ﷺ شما مثل هیچ کدام از زنان دیگر نیستید. اگر می‌خواهید پرهیزگار باشید صدایتان را نرم و نازک نکنید که بیمار دلان چشم طمع به شما بورزند بلکه شایسته سخن بگویید. و در خانه‌های خود بمانید و همچون جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید. و نماز را برپا داشته، زکات را بدهید و از خدا و پیامبرش ﷺ اطاعت نمایید خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاک سازد».

در این آیات خطاب به زنان پیامبر ﷺ بوده و همراه با امر و نهی، وعده پاداش و وعید عذاب می‌باشد. ولی چون منفعت و بهره (فرمان‌برداری از این فرامین الهی که بهشت است) که در این آیه ذکر شده هم عموم زنان و هم اهل بیت را دربر می‌گیرد، مسأله تطهیر و پاک کردن با این خطاب و شیوه‌های دیگری مطرح شده و این فقط به زنان پیامبر ﷺ اختصاص داده نمی‌شود، بلکه تمام اهل بیت را در بر گرفته و به طور اختصاصی علی، فاطمه، حسن و حسین را نیز شامل می‌شود، به همین جهت پیامبر ﷺ اختصاصی برای آنها دعا کرده است. و نیز مثل این آیه که خداوند فرموده است:

﴿لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ﴾ [التوبة: ۱۰۸].

«اولین مسجدی که بر مبنای تقوی بنا نهاده شد».

که این آیه به سبب مسجد قبا نازل شد، ولی حکم آن هم شامل مسجد قبا و هم شامل سایر مساجدی است که شایسته‌تر بدان هستند، مانند مسجد مدینه. و آنچه این مطلب را تأیید می‌کند این است که در خبر صحیح ثابت شده از پیامبر ﷺ در خصوص مسجدی که بر مبنای تقوا بنا شده پرسیدند؟ در پاسخ فرمود: این مسجد من (مسجد النبی) است و همچنین ثابت شده که پیامبر ﷺ روزهای شنبه پیاده یا سواره به مسجد

۱- این حدیث از ابوسعید خدری رضی الله عنه در سنن ترمذی: ۳۴۴/۴، کتاب تفسیر القرآن، سوره‌ی توبه، حدیث شماره: (۵۰۹۷) با این عبارت آمده است که: دو مرد در خصوص این اولین مسجدی که بر اساس تقوی در روز اول بنا شد دچار کشمکش شدند. یکی می‌گفت: مسجد قباست، و دیگری می‌گفت: مسجد النبی است. پیامبر ﷺ

قبا می‌رفت، روز جمعه در مسجد النبی نماز برپا می‌کرد و روز شنبه به مسجد قبا می‌آمد.^۱ هر دوی آنها بر اساس تقوی بنا نهاده شدند.

به همین سبب همسران پیامبر ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین جملگی از اهل بیت پیامبر ﷺ بوده در صورتی که علی و فاطمه و حسن و حسین اهل بیتی هستند که از همسران پیامبر ﷺ نسبت به وی خاص ترند؛ لذا برای آنها دعا کرد. پیرامون آل محمد نیز مردم دچار اختلاف شده‌اند: برخی، از جمله عده‌ای از یاران ما، امام احمد بن حنبل رحمته الله و غیره کل امت محمد ﷺ را آل ایشان قلمداد کرده‌اند. و برخی هم، اهل تقوا و پرهیزگاری از امت محمد را در نظر گرفته و برای اثبات ادعای خود این حدیث را روایت کرده‌اند: «آل محمد کل مؤمن تقی» «آل محمد هر مؤمن پرهیزگار است»، که «خلال» آن را روایت کرده است.

گروهی از پیروان امام احمد رحمته الله و دیگران به این حدیث استدلال کرده‌اند، در حالی که این حدیث ساختگی است.^۲ و عده‌ای از صوفیه نیز بر مبنای همین حدیث آل محمد را اولیاء خاص خداوند در نظر گرفته‌اند - آن گونه که حکیم ترمذی آن را مطرح نموده است - ولی صحیح این است که آل محمد ﷺ اهل بیت اوست که از شافعی و احمد همین قول نقل شده و شریف ابوجعفر و دیگران نیز همین را برگزیده‌اند.

فرمودند: آن، این مسجد من است. ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن است و از ابوسعید به طریق دیگری نیز روایت شده است. این حدیث در سنن نسائی: ۳۰/۲، کتاب المساجد، باب ذکر المسجد الذی ... در مسند احمد، چاپ حلبی: ۸/۳، ۵، ۱۱۶، ۳۳۱، ۳۳۵، روایت شده است.

۱- این حدیث از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در صحیح بخاری: ۶۱/۲، کتاب فضل الصلاة في مسجد مكة والمدینة، باب «من أتى مسجد قبا كل سبت» با این عبارت آمده است که: پیامبر ﷺ هر روز شنبه پیاده و یا سواره به مسجد قبا می‌آمد و عبدالله نیز همین کار را می‌کرد. این در ضمن حدیثی که طولانی است ذکر شده است. و در صحیح مسلم: ۱۰۱۷/۲) کتاب الحج، باب فضل مسجد قبا ... روایت گردیده است.

۲- سیوطی این حدیث را در الجامع الصغیر، با لفظ «آل محمد کل تقی» آورده و می‌گوید: طبرانی در الأوسط از انس آن را ذکر کرده است. علامه البانی در ضعیف الجامع الصغیر و زیاداته آن را آورده و می‌گوید: این حدیث به شدت ضعیف است.

آیا همسران پیامبر ﷺ از جمله اهل بیت او محسوب می‌شوند؟ در پاسخ به این سؤال دو قول وجود دارد که بر اساس دو روایت از احمد می‌باشد: اول: زنان پیامبر ﷺ از اهل بیت نیستند، این قول از زیدبن ارقم روایت شده است.

دوم: این قول نیز صحیح است که همسران پیامبر ﷺ از اهل بیت او هستند. به دلیل اینکه در صحیح ثابت شده که پیامبر ﷺ روش صلوات فرستادن را با این الفاظ به اصحاب خود یاد می‌داد: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَزُرَيْتِهِ» «خدایا، بر محمد و همسران و فرزندانش درود بفرست». بر طبق دلالت قرآن همسر ابراهیم و لوط از اهل بیت و آل او محسوب شده پس چگونه همسران پیامبر ﷺ آل و اهل بیت وی محسوب نشوند؟ و به خاطر اینکه این آیه دلالت می‌کند بر این‌که زنان پیامبر ﷺ از اهل بیت او هستند در غیر این صورت ذکر آن بی‌معنا است. ولی پرهیزکاران امت محمد ﷺ اولیاء او هستند، همان‌گونه که در حدیث صحیح ثابت شده، پیامبر ﷺ فرمودند: آل بنی‌فلان دوستداران من نیستند. بلکه اولیاء من خدا و مؤمنین نیکوکردارند. پس دوستان وی مؤمنین صالح هستند.

همچنین در حدیث دیگر آمده است که: دوستان من پرهیزگارانند، در هر حال و در هر کجایی که باشند.

و خداوند می‌فرماید:

﴿إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةَ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ ﴿٤١﴾﴾ [التحریم: ۴].

«اگر بر ضد او همدست شوید خداوند و جبرئیل و مؤمنان نیکوکردار یار و پشتیبان و دوستان او هستند.»

در کتب صحاح روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: «وَدِدْتُ أَلِيَّ رَأَيْتُ إِخْوَانَنَا» «دوست داشتم برادرانم را ببینم». اصحاب عرض کردند: آیا ما برادران تو نیستیم؟ فرمود: «بَلْ أَنْتُمْ

أَصْحَابِي، وَإِخْوَانُنَا الَّذِينَ لَمْ يَأْتُوا بَعْدُ» «بلکه شما اصحاب من هستید، برادران من کسانی هستید که به من ایمان می آورند حال آنکه مرا ندیده اند»^۱.

وقتی چنین است پس بین دوستان پرهیزکار پیامبر ﷺ و بین ایشان نزدیکی از طریق دین، ایمان و پرهیزگاری وجود دارد. و این نزدیکی دینی برتر و بزرگ تر از نزدیکی و قربت نسبی است، نزدیکی بین دلها و جانها ارجمندتر از نزدیکی بین جسمهاست. به این سبب بهترین مخلوقات، دوستان پرهیزکار او هستند، ولی در میان نزدیکان نسبی، هم فاجر و هم کافر و هم نیکوکار و مؤمن وجود دارد. و اگر در میان آنها افرادی مثل علی، جعفر، حسن و حسین ﷺ و دیگران برترند به سبب ایمان و پرهیزکاری آنها بوده نه صرفاً به خاطر نسب، و به همین اعتبار دوستان و اولیاء او بودند، پس درجه دوستان او بالاتر از آل اوست. اگر به تبع اسم پیامبر ﷺ به آل ایشان صلوات فرستاده می شود، به معنای بالاتر بودن آنها نسبت به دوستان پیامبر ﷺ نیست و دوستان پیامبر از اهل بیت ایشان بالاترند، گرچه به تبع اسم ایشان در صلوات داخل نشده اند. چنانچه پیامبران و رسولان از آل بیت پیامبر برترند و به آنها صلوات فرستاده نمی شود. گاهی اگر چیزی را به یک امر پایین تر اختصاص می دهیم، به معنی برتری آن نسبت به چیز بالاتر نیست، زیرا همان گونه که در صحیح ثابت شده به زنان ایشان صلوات فرستاده می شود ولی به اتفاق همه علماء، انبیاء از آنها بالاترند.

۱- این حدیث از ابوحمید ساعدی رضی الله عنه در صحیح بخاری: ۱۴۶/۴، کتاب الانبیاء، باب حدثنا موسی بن اسماعیل و با این عبارت آمده است که: آنها گفتند ای رسول خدا ﷺ چگونه بر تو صلوات بفرستیم؟ پیامبر ﷺ فرمودند: بگوئید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَأَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ». در صحیح مسلم: ۳۰۶/۱، کتاب الصلاة، باب الصلاة على النبي و موطاء مالک: ۱۶۵/۱، کتاب قصر الصلاة في السفر، باب ما جاء في الصلاة على النبي، و سنن نسائی: ۴۲/۳، کتاب السهر، باب كيف الصلاة على النبي... نوع آخر) و سنن ابن ماجه: ۲۹۳/۱، کتاب اقامة الصلاة، باب الصلاة على النبي ﷺ آمده است.

اگر گفته شود: به فرض این که قرآن دلالت بر زدودن پلیدی از آنها و پاک کردنشان نداشته باشد، ولی دعای پیامبر ﷺ برای آنها دلالت بر وقوع آن می‌کند، زیرا دعای پیامبر ﷺ اجابت می‌شود.

برخی گفته‌اند: قرآن بر زدوده شدن پلیدی و پاک شدن اهل بیت دلالت نمی‌کند، چه رسد به اینکه بر عصمت و امامت دلالت کند. ولی استدلال کردن به احادیث جایگاه دیگری دارد.

سپس می‌گوییم: فرض بر اینکه قرآن دلالت بر زدوده شدن پلیدی و پاک شدن آنها داشته باشد، زیرا دعایی که اجابت شود به ناچار پاکی و زدوده شدن مدعو محقق خواهد شد، ولی چیزی که دال بر عصمت از خطا و اشتباه باشد در آن وجود ندارد. به دلیل اینکه مقصود خداوند در فرمان خود به همسران پیامبر ﷺ این نیست که هیچ گونه خطایی از آنها سر نزنند، بلکه خطا برای آنها و برای غیر آنها مورد بخشودگی خداوند قرار می‌گیرد. و سیاق آیه دلالت دارد بر اینکه خداوند اراده کرده پلیدی - که گناهان بزرگ و زشت‌اند - را از آنها بزدايد و آنها را از این گناهان آشکار پاک گرداند.

و پاک کردن از گناه بر طبق فرموده خداوند دو جهت دارد:

﴿وَيُثَابِكَ فَطَهَّرَ ۝۱﴾ [المدثر: ۴۰].

«جامه‌ات را پاک دار.»

﴿إِنَّهُمْ أَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ ۝۸۲﴾ [الأعراف: ۸۲].

«آنها مردمانی هستند که می‌خواهند پاک شوند.»

﴿مَنْ يَأْتِ مِنْكُمْ بِفَحِشَةٍ مُّبِينَةٍ يُضَعَفْ لَهَا الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ﴾ [الأحزاب: ۳۰].

«هر کس از شما دچار گناه آشکاری شود دو برابر عذاب خواهد دید.»

پاک شدن گناه یا به این صورت است که گناه نمی‌کند، یا اینکه به وسیله توبه از آن برگردد. همان طور که خداوند می‌فرماید:

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ [التوبة: ۱۰۳].

«از اموال آنها صدقه بگیر تا آنها را پاک کرده و موجب رشد آنها شوی.»

بر این اساس آنچه از پاکی که خداوند در ابتدا، امر و اراده کرده متضمن نهی از گناهان می‌باشد نه متضمن اجازه گناه.

بلکه خداوند -پاک و منزّه- از آن گناه نهی کرده و به کسی که آن را انجام دهد به بازگشت و توبه کردن از آن دستور می‌دهد.

در حدیث صحیح از پیامبر ﷺ روایت شده که فرمودند: خدایا، بین من و خطاهایم دوری بیفکن، همان‌گونه که بین مشرق و مغرب دوری افکندی. و مرا با آب خنک و برف بشوی. پروردگارا، مرا از خطاهایم پاک کن آن‌گونه که لباس سفید از آلودگی پاک می‌شود.^۱

در صحیح مسلم و بخاری آمده است که پیامبر ﷺ در داستان افک قبل از آمدن حکم برائت عایشه رضی الله عنها به وی فرمود: ای عایشه، اگر بی‌گناه باشی خدا تو را تبرئه خواهد کرد و اگر مرتکب گناه شده‌ای از خداوند طلب مغفرت کن و به درگاهش توبه نما، زیرا بنده اگر به گناه خود اعتراف کند سپس توبه نماید، خداوند توبه‌ی او را می‌پذیرد.^۲ خلاصه لفظ «رجس» به معنی آلودگی است و مقصود از آن شرک می‌باشد، مثل این فرموده خداوند:

﴿فَأَجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ﴾ [الحج: ۳۰].

«از پلیدی بت‌ها بپرهیزید.»

و گاهی به معنی خوردنی و نوشیدنی‌های تحریم شده است، مانند:

﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا

مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا﴾ [الأنعام: ۱۴۵].

۱- این حدیث -با وجود اختلاف در الفاظ آن- از ابوهریره در صحیح بخاری: ۱۴۵/۱، کتاب الأذان، باب ما یقول بعد التکبیر؛ صحیح مسلم: ۱۴۹/۱، کتاب المساجد، و مواضع الصلاة؛ سنن ابوداود: ۲۸۸/۱-۲۸۹، کتاب الصلاة؛ سنن نسائی: ۱-۴۵، کتاب الطهارة، باب الوضوء بالثلج، سنن ابن ماجه، دارمی و مسند احمد آمده است.

۲- حدیث افک حدیثی طولانیست که در خصوص عایشه رضی الله عنها وارد شده و در صحیح بخاری: ۱۷۳/۳-۱۷۶، کتاب الشهادات، باب تعدیل النساء بعضهن بعضاً (۱۱۶/۵-۱۲۰)، کتاب المغازی، باب حدیث الإفک: ۷۶-۷۷، کتاب التفسیر سوره یوسف؛ در صحیح مسلم: ۲۱۲۹/۴-۲۱۳۸، کتاب التوبه، باب فی حدیث الإفک؛ و مسند امام احمد: ۱۹۴/۶-۱۹۷، آمده است.

«بگو در آنچه به من وحی شده است چیزی را بر خورنده‌ای حرام نمی‌یابم مگر، مردار و خون روان و گوشت خوک، که همه اینها ناپاک و انجام آنها گناه است».

و:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْحَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾ [المائدة: ۹۰].

«خمر و قماربازی و بتان و تیره‌های بخت‌آزمایی پلید و از عمل شیطان است».

که از بین بردن این گونه آلودگی‌ها در واقع از بین بردن تمام آنهاست و ما می‌دانیم که خداوند شرک و ناپاکی‌ها را از زنان پیامبر ﷺ دور کرده است. لذا لفظ «الرجس» عام و همه‌گونه ناپاکی‌ها را در برمی‌گیرد و پیامبر ﷺ نیز به همین خاطر و برای این دعا کرد. ولی این فرموده اش که «آنها را به نیکویی پاک کن» در اینجا طهارت به طور مطلق مورد درخواست قرار گرفته که برخی گمان می‌کنند اگر یک نوع طهارت انجام شود کافیت، مانند این فرموده خداوند:

﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾ [الحشر: ۲].

«پند گیرید ای صاحبان بصیرت».

در این آیه به آنچه که عبرت گرفتن نام دارد امر شده است. چنانچه اگر به شخصی گفته شود که فلانی را گرامی بدار یعنی آن فعلی را انجام بده که اکرام و گرامی‌داشت محسوب شود. عبرت گرفتن نیز به همین نحو است. و انسان اگر از این داستان عبرت بگیرد ولی از نظیر آن عبرت نگیرد، نمی‌توان به وی نام عبرت‌گیرنده اطلاق کرد. لفظ «طاهر» نیز بدین گونه است که اگر از چیزی پاک باشد و به چیزهای دیگر آلوده باشد، در آن صورت نمی‌توان وی را بطور مطلق طاهر نامید.

و لفظ «طاهر» هم مثل لفظ «طیب» است که در این آیه شریفه آمده است:

﴿وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ﴾ [النور: ۲۶].

«مردان پاک از آن زنان پاک و زنان پاک از آن مردان پاکند».

همان‌گونه که فرموده:

﴿الْحَبِيبَاتُ لِلْحَبِيبِينَ وَالْحَبِيبُونَ لِلْحَبِيبَاتِ﴾ [النور: ۲۶].

«زنان ناپاک از آن مردان ناپاکند، و مردان ناپاک نیز به زنان ناپاک تعلق دارند».

روایت شده که پیامبر ﷺ به عمار فرمودند: به او رخصت دهید، طیب مطیب خوش آمد!

و همچنین طاهر مثل لفظ «متقی» و «مزکی» است که خداوند می فرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا ﴿٩﴾ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا ﴿١٠﴾﴾ [الشمس: ۹-۱۰].

«رستگار شد هر که نفس خود را پاک کرد و زیان دید هر کس آن را تزکیه نکرد و ناامید شد».

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ [التوبة: ۱۰۳].

«از امول آنها صدقه بگیر تا آنها را پاک کرده و رشد دهی».

و فرمود:

﴿وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ، مَا زَكَّيْنَاكُمْ مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي

مَنْ يَشَاءُ﴾ [النور: ۲۱].

«اگر فضل خدا و رحمت او نبود هیچ کدام از شماها پاک نمی گردید ولی خداوند هر که را

بخواهد پاک می گرداند».

شرط متقی بودن این نیست که دچار گناه نشود، یا اینکه از اشتباه و گناه معصوم

باشد در آن صورت در میان امت هیچ متقی ای وجود نداشت، بلکه هر کس از گناهش

توبه کند در زمره متقین داخل می شود و هر کس بعد از گناه عملی نیکی انجام دهد که

کفاره‌ی گناهش قرار گیرد او نیز از متقین است. همان طور که خداوند می فرماید:

﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُمْ مُدْخَلًا

كَرِيمًا﴾ [النساء: ۳۱].

«اگر از گناهان بزرگی که از آنها نهی شده‌اید بپرهیزید ما گناهان کوچک شما را

می بخشیم و شما را به جایگاهی گرامی وارد می کنیم».

۱- این حدیث از علی بن ابیطالب ؑ در سنن ابن ماجه: ۵۲/۱، المقدمة، باب في فضائل اصحاب رسول الله ﷺ،

فضل عمار بن یاسر و مستدرک حاکم: ۱۸۸/۳، آمده که حاکم می گوید: این حدیثی است که سند آن صحیح

ولی کسی آن را تخریح نکرده است. و ذهبی می گوید: صحیح است. همچنین در مصنف ابن ابی شیبه:

۱۱۸/۱۲، آمده است، به حاشیه‌ی محقق مراجعه شود.

پس دعای پیامبر ﷺ مبنی بر پاک کردن آنها مانند این دعای ایشانست که از خداوند درخواست نموده آنها را تزکیه دهد و نیکوکار و متقی گرداند، و یا دعاهایی از این قبیل. بنابراین امور هر کس دیگر هم بر این شیوه باشد داخل این دعا می‌شود. طهارتی که پیامبر ﷺ در حق آنها از خداوند خواست، بزرگتر از درخواستی نیست که در حق خود کرده است. همچنان که فرمود: خداوندا، مرا با برف و آب خنک از خطاهایم پاک گردان. پس هر کس گناهش مورد بخشودگی و پوشش خداوند قرار گیرد، در حقیقت او را پاک گردانیده، ولی هر کس با حالت آلوده به گناه بمیرد، در حال حیات از گناهان پاک نشده است.

شاید بتوان گفت که کمال پاک شدن آنها در این باشد که از صدقه که چرک اموال است پاک شده و صدقه به آنها تعلق نمی‌گرفت. و پیامبر ﷺ هر گاه دعایی می‌کرد، خداوند بر اساس استعداد دعاشونده دعایش را اجابت می‌نمود و هنگامی که برای مردان و زنان مؤمن استغفار می‌کرد، به این معنا نبود که مؤمن گناهکاری وجود نداشت، اگر چنین باشد؛ پس مؤمن نباید در دنیا و آخرت عذاب ببیند. در حالی که این گونه نیست، بلکه برخی را به خاطر توبه و برخی دیگر به خاطر کارهای نیکی که گناهان بسیاری را از بین می‌برد می‌بخشاید.

خلاصه تطهیری که خداوند اراده کرده و پیامبر ﷺ نیز آن را از خداوند طلب نموده است، به اتفاق علما به معنی عصمت از گناه نمی‌باشد؛ زیرا نزد اهل سنت جز پیامبر ﷺ هیچ کس معصوم نیست و از نظر شیعه پیامبر ﷺ و امام، معصوم هستند. پس این قسمت مورد اتفاق شیعه و اهل سنت است که عصمت خاص پیامبر ﷺ و امام شامل هیچ کدام از زنان و دختران پیامبر ﷺ و زنان دیگر نیست.

بر این اساس محال است که تطهیر مورد نظر پیامبر ﷺ در دعای مذکور برای چهار نفر، شامل عصمتی باشد که مختص پیامبر ﷺ - و امامان - از نظر شیعه - است.

در دعای پیامبر ﷺ چیزی که دال بر عصمت علی و یا غیر او باشد وجود ندارد و او برای چهار نفر به طور مشترک دعا کرد، ولی هیچ کدام را به طور اختصاصی در دعایش جدا نکرد. همچنین دعا برای عصمت و پاک شدن از گناهان بر مبنای رأی قدریه محال

است؛ زیرا در اعتقاد آن‌ها خداوند اعمال اختیاری -انجام واجبات و ترک محرمات- را تقدیر نکرده است. و برای خداوند ممکن نیست که بنده را فرمانبردار یا عاصی، پاک یا ناپاک کند. بر اساس اصول آنها محال است که برای کسی از خداوند درخواست شود که او را در انجام واجبات و ترک محرمات بگمارد.

بلکه از نظر آنها آنچه برای خداوند مقدر است این است که فرد را برای انجام خیر و شر آماده سازد، مانند شمشیری که فرد می‌تواند با آن مسلمان یا کافر را به قتل برساند یا مالی که انفاق آن برای فرمانبرداری و معصیت ممکن است، سپس بنده با اختیار خود با آن قدرت که خداوند در او گذاشته است فعل خیر یا فعل شر را انجام می‌دهد.

اصل فوق‌الذکر استدلال آنها را باطل می‌کند، چون حدیث دعای پیامبر ﷺ برای پاکی اهل بیت دلیل بر ابطال این اصل قدریه است.

اگر بگویند مقصود آن است که خداوند آنها را می‌بخشاید و مؤاخذه نمی‌کند این خود دلیل محکم‌تری برای دلالت حدیث به بطلان عصمت است. پس روشن شد که در حدیث به هیچ وجه دلیلی بر اثبات عصمت وجود ندارد. عصمت به طور مطلق -فعل مأمور و ترک آنچه نهی شده است- از نظر آنها برای خداوند مقدر نیست و ممکن نیست خداوند فردی را فاعل اطاعت و تارک معصیت یا گناهی قرار دهد، چه آن فرد نبی ﷺ باشد و چه غیر نبی ﷺ. پس از نظر آنها محال است که فرد با یاری و هدایت خدا اطاعت کند، بلکه با اختیار خودش اطاعت می‌کند. و این بیانگر تناقض گفته آنها در خصوص مسائل عصمت است که قبلاً گذشت. اگر فرض کنیم که عصمت هم ثابت شد، شرط امام، عصمت نیست و همچنین اجماع بر عدم عصمت غیر آنها وجود دارد. لذا دلیل آنها به هر طریقی ابطال می‌شود.

اما این که می‌گویند: «علی بارها ادعای امامت کرده و نفی رجس و پلیدی از او هم اثبات شده، پس او راستگو است».

به چند دلیل می‌توان به این ادعا پاسخ گفت:

اول: ادعای اینکه علی مدعی خلافت بوده!، این غیر قابل قبول است، زیرا ما با بدهت و یقین می‌دانیم که هرگز علی تا قتل عثمان چنین ادعایی را نداشت. گرچه قلباً گرایش به امارت مسلمین داشت، ولی هرگز نگفت من امام یا معصوم هستم یا اینکه پیامبر ﷺ مرا پس از خود به امامت منصوب کرد، یا اینکه مردم را ملزم به تبعیت از خود کند و یا ادعاهایی از این قبیل.

و به طور بدیهی می‌دانیم که نقل چنین چیزهایی از وی دروغ بستن به اوست. و علی بسیار پرهیزگارتر از آن بود که مدعی دروغی آشکار شود که همه اصحاب به دروغ بودن آن واقف بودند.

اما اینکه از وی نقل شده: لباس خلافت را پسر ابوقحافه بر تن کرد حال آنکه می‌دانست جایگاه من در خلافت همچون سنگ آسیاب بود.

باید گفت: اولاً: سند این روایت کجاست؟ کدام راوی معتمد از کسی مثل خود با سند پیوسته آن را نقل کرده است؟ چنین چیزی اصلاً وجود ندارد. چنین روایتی در کتابی مثل: نهج البلاغه و امثال آن روایت شده و اهل علم می‌دانند که اکثر خطبه‌های این کتاب دروغ بستن به علی است. و به خاطر همین امر غالب آنها در کتاب‌های قدیمی موجود نبوده و سند معروفی ندارند. و این روایتی که نقل کرده‌اند از کجا نقل شده است؟ این خطبه‌ها به منزله کسی است که مدعی شود من عباسی یا علوی هستم در حالی که هیچ کدام از گذشتگان وی نه چنین ادعایی را کرده باشند و نه فردی در دفاع از وی ادعایش را تأیید کرده باشد. پس دروغگو بودنش معلوم می‌گردد.

همان گونه که نسب از اصل به فرع با اتصال ثابت می‌شود روایت‌ها نیز به ناچار باید به گونه‌ای باشد، شخصی که از او روایت شده، ثابت و شناخته شده و سند آن متصل باشد. اگر شخصی کتابی را تصنیف کند و خطبه‌های زیادی در آن از پیامبر ﷺ و ابوبکر و عمر و عثمان و علی ﷺ نقل کند و هیچ کس قبل از وی آن خطبه‌ها را با سندی معروف روایت نکرده باشد، به طور قطع به دروغ بودن او پی می‌بریم. در خطبه‌های نهج البلاغه سخنانی وجود دارند که به طور قطع و یقین خلاف آنها از علی ﷺ برای ما ثابت شده است. در اینجا در پی تبیین دروغ بودن این روایت نیستیم، بلکه کافیت که

صحت نقل آن را از راوی بخواهیم. خداوند مردم را به تصدیق چیزی که دلیلی بر راست بودن آن نیست ملزم نکرده است، بلکه این کار محال است. خصوصاً بر مبنای غیرممکن بودن تکلیف خارج از توان؛ زیرا این از زمره بزرگترین تکلیف‌های غیر قابل تحمل و توان است.

چگونه برای این انسان ممکن است که ادعای علی برای خلافت را با حکایتی که در قرن چهارم مطرح شد، اثبات کند. هنگامی که دروغگویان بر علی زیاد شدند و دارای حکومتی شدند که هر آنچه می‌گفتند، چه دروغ و چه راست از آنها قبول می‌کرد و کسی نبود که صحت و درستی روایت‌های آن را بخواهد و این جواب در حقیقت پاسخ اصلی ما در خصوص آنچه بین ما و بین خداست، می‌باشد.

سپس می‌گوییم: فرض کنید علی چنین چیزی را گفته باشد، ولی دلیل شما برای معصوم بودن و ادعای عصمت علی چیست؟ چرا نمی‌گویید شاید مقصود وی این باشد که من از دیگران مستحق‌تر به امامت هستم بر مبنای اعتقاد او که گمان می‌کرد ذاتاً از دیگران شایسته‌تر و سزاوارتر به امامت بوده است. در آن صورت نمی‌توان گفت که خبر از چیزی داده که عملاً مرتکب دروغ شده باشد؛ زیرا در صورت ادعای شایسته‌تر بودن می‌توان سخن وی را حمل بر اجتهاد کرد و در اجتهاد نیز ممکن است به حق اصابت کند یا به خطا رود. به اتفاق علماء نفی پلیدی به معنای معصوم بودن از اشتباه نیست، چون خداوند نخواسته که خطا را از اهل بیت به کلی بزدايد با وجود اینکه از نظر آنها (شیعه و قدریه) برای خداوند این کار مقدور نیست. ولی خطا مورد بخشش خداوند بوده و ارتکاب آن ضرری نمی‌رساند. و همچنین عموم پلیدی در خطا داخل نمی‌شود و کسی که به خطای خود اعتراف کند معصوم محسوب نمی‌شود جز پیامبر ﷺ، در حالی که شیعه این را به امامان بعد از پیامبر ﷺ نیز اختصاص می‌دهد. و در از بین بردن پلیدی علی، فاطمه و دیگر اهل بیت به طور مشترک برخوردارند.

و ما می‌دانیم که علی پرهیزگارتر از آن بود که دروغ بگوید؛ ابوبکر و عمر و عثمان و غیره نیز همین طور.

ولی اگر به استدلال‌کننده این آیه گفته شود که تو دلیلی بر اینکه دروغ از زمره پلیدی‌هاست نیاورده‌ای، و اگر دلیلی بر آن نیاوری از بین بردن پلیدی لازمه آن نیست که حتی یک دروغ هم نگویند، اگر فرض بر این باشد که پلیدی از بین رفته است. و حالانکه او از زمره‌ی کسانی است که به قرآن استدلال می‌کند و در قرآن چیزی که دالّ بر از بین بردن پلیدی و اینکه خطا و دروغ از جمله پلیدی است وجود ندارد. و علی نیز چنین نگفته است و اگر از این مسائل چیزی هم درست باشد، صحت آن به مقدماتی است که در قرآن نیامده است؛ زیرا کدام دلایل اند که در قرآن در خصوص امامت آمده باشند؟ و جز کسی که شایسته و برازنده رسوایی و پشیمانی است، چنین ادعایی را نمی‌کند!

فصل ششم

پاسخ به ادعای کسی که می‌گوید: بیت علی در زمره‌ی بیوت انبیاء محسوب می‌شود

مصنف رافضی می‌گوید: دلیل ششم برای اثبات امامت علی این آیه قرآن است که می‌فرماید:

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا أَسْمُهُ وَ يُسَبَّحَ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴿٣٦﴾
رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ
يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ ﴿٣٧﴾﴾ [النور: ٣٦-٣٧].

«در خانه‌هایی که در آنها اجازه داده شده نام خداوند برده شود. در آنها سحرگاهان و شامگاهان به تقدیس و تنزیه یزدان می‌پردازند. مردانی که بازرگانی و معامله آنان را از یاد خدا و نماز خواندن و زکات دادن غافل نمی‌سازد. از روزی می‌ترسند که دل‌ها و چشم‌ها در آن دگرگون و پریشان می‌گردند.»

ثعلبی با اسنادش از انس و بریده روایت نموده که گفتند: پیامبر ﷺ این آیه را تلاوت کردند، شخصی ایستاد و گفت: منظور کدام خانه‌ها است ای رسول خدا؟ فرمودند: خانه‌های پیامبران. سپس ابوبکر ایستاده و گفت: یا رسول الله! آیا این خانه نیز در ضمن آنها داخل است؟ منظورش خانه‌ی علی و فاطمه بود. فرمودند: بلی، (و این خانه) از

بهترین آنها است. و خداوند به طور خصوص از مردان (رجال) یادآوری کرد، تا به برتری آنها دلالت کند پس علی امام است و الا تقدیم کهنتر بر مهتر لازم می‌آید.

از چند جهت می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

نخست اینکه طبق روال گذشته صحت این نقل را باید از استدلال‌کننده بخواهیم و صرف نسبت دادن روایت به ثعلبی به اتفاق اهل سنت و شیعه نمی‌تواند حجت باشد. نه تنها یک خبر که یک نفر از جمهور آن را روایت کرده نمی‌توان در نزد جمهور حجت قلمداد کرد، بلکه جمهور علما اتفاق نظر دارند که آنچه ثعلبی و امثال او روایت می‌کنند، چه در فضیلت ابوبکر و عمر و چه در اثبات حکمی از احکام دیگر، غیر قابل احتجاج است مگر این که ثبوت آن به روشی دیگر معلوم گردد.

شایسته نیست کسی بگوید برای شما به احادیثی که فردی از جمهور روایت کرده احتجاج و استدلال می‌کنیم، زیرا به منزله‌ی این است که فردی بگوید من علیه شما به شهادت یک نفر حکم می‌کنم. آیا احدی از علمای جمهور گفته‌اند که شهادت تک تک آنها عدل و صحیح است و یا هر کدام از آنها اگر حدیثی روایت کنند آن حدیث صحیح است؟ علاوه بر این جمهور علما متفقند که ثعلبی و امثال او هم احادیث صحیح و هم ضعیف را روایت کرده‌اند. و همچنین اتفاق نظر دارند که صرف روایت آنها موجب تبعیت از آنها نمی‌شود. به همین خاطر در خصوص ثعلبی و امثال او گفته‌اند: همچون هیزم جمع‌کن شب هستند که هر آنچه حدیث صحیح و ناصحیح به دست آورده‌اند، همگی را جمع‌آوری کرده‌اند.

در تفسیر ثعلبی گرچه بیشتر احادیث دروغ و موضوع نیز یافت می‌شود، بدین سبب هنگامی که ابومحمد حسین بن مسعود بغوی آن را مختصر کرد چون در فقه و حدیث آگاه‌تر از ثعلبی بود، احادیث موضوعی که در تفسیر روایت شده بود در مختصر خود نیاورد. و فقط احادیث صحیحی که به بخاری و دیگران نسبت داده، آورده است، اما در اقوال مفسرین که ثعلبی از او آگاه‌تر بود. همچنین اقوال نحوی‌ها و داستان انبیاء بغوی از تفسیر وی استفاده کرده و در مختصر خود آورده است.

بغوی در حدیث مؤلف کتاب «شرح السنة» و «مصاییح» است و آنچه در صحیح مسلم و بخاری و سنن است در مختصر خود آورده است ولی احادیثی که موضوع بودن آنها برای علما روشن است چیزی در آن ذکر نکرده است بر خلاف مفسرین دیگر مثل واحدی، همدم ثعلبی که در عربی آگاه‌تر از ثعلبی بود. و یا زمخشری و دیگر مفسرین، احادیثی در تفاسیر خود آورده‌اند که برای اهل حدیث موضوع بودن آن معلوم گردیده است.

پاسخ دوم: حدیث مورد استناد از نظر علمای حدیث ساختگی است، لذا در کتاب‌های معتبر حدیث مثل صحاح، سنن، مسانید یادی از آن به میان نیامده است. گرچه در برخی از این کتب مذکور احادیثی ضعیف یا دروغ یافت می‌شود، ولی بسیار اندک‌اند و حدیث مورد بحث و امثال آن به حدی دروغ بودن آنها واضح است که در هیچ کدام از کتاب‌های مذکور نیامده است.

پاسخ سوم: باید گفت به اتفاق علما آیه‌ی مذکور در خصوص مساجد است. همان طور که خداوند می‌فرماید:

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيَدُّكَّرَ فِيهَا أَسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾
 ﴿النور: ۳۶﴾.

«در خانه‌هایی که خداوند اجازه داده است در آن نام خداوند برده شود و در آنها شبانگاهان و سحرگاهان به تقدیس و تنزیه خداوند مشغول گردند».

و منزل علی و دیگران به این وصف متصف نبوده است.

پاسخ چهارم: باید گفت منزل پیامبر ﷺ به اتفاق همه مسلمانان بالاتر از منزل علی است با این حال در آیه‌ی مذکور داخل نمی‌شود به دلیل اینکه در منزل پیامبر ﷺ جز خود وی و یکی از همسرانش مرد دیگری نبوده در حالی که مرد (رجال) در آیه به صورت جمع آمده است.

و خداوند هر جا در خصوص منزل پیامبر ﷺ چیزی گفته به این شیوه فرموده است که:

﴿لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ﴾ [الأحزاب: ۵۳].

«داخل منزل پیامبر ﷺ نشوید».

یا:

﴿وَأَذْكُرَنَّ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ﴾ [الأحزاب: ۳۴].

«به یاد بیاورید آنچه در منزل‌هایتان تلاوت می‌شود».

پاسخ پنجم: این گفته که مقصود منازل انبیاء است، دروغ می‌باشد، زیرا اگر چنین

بود مؤمنان سهمی از آن آیه ندارند در صورتی که خداوند می‌فرماید:

﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا ﴿٤١﴾ وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿٤٢﴾﴾

[النور: ۳۶-۳۷].

«شبانگاهان و سحرگاهان به تنزیه و تسبیح او هستند. مردانی که بازرگانی و تجارت

آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد».

هر کس که متصف به این صفات باشد او را دربرمی‌گیرد.

پاسخ ششم: خداوند می‌فرماید:

﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾ [النور: ۳۶].

نکره موصوفه بوده و نمی‌توان مدلول آن را معین در نظر گرفت و اگر مقصود آن را

فقط به مساجد اختصاص ندهیم در آن صورت منازل بیشتر مؤمنین که متصف به این

صفت هستند را در برمی‌گیرد. لذا می‌توان فقط به منازل انبیاء اختصاص داد. و اگر

مقصود آن اختصاص مساجد به یاد خدا در نمازهای پنجگانه و دیگر مواردی که به

مساجد اختصاص دارد باشد در آن صورت گرچه منازل انبیاء به دلیل سکونت آنها در

آن دارای فضیلت است ولی خصوصیت مساجد را ندارد.

پاسخ هفتم: اگر مقصود از منازل انبیاء آن مکانی باشد که پیامبر ﷺ در آن سکنی

گزیده است در آن صورت در مدینه منازل از انبیاء، جز منازل زنان پیامبر ﷺ نیست.

بنابراین منزل علی مشمول آیه نمی‌شود. ولی اگر مقصود منازلی باشد که انبیاء در آن

داخل شده‌اند. در آن صورت پیامبر ﷺ در منازل بسیاری از اصحاب داخل شده است.

هر چیزی هم در حدیث به تقدیر گرفته شود، باز نمی‌توان فقط منزل علی را از زمره

منازل انبیاء برشمرد و برای منزل ابوبکر و عمر و عثمان و غیره این ویژگی را قائل نشد.

بنابراین فقط به منزل علی اختصاص ندارد و «الرجال» مشترک بین منزل او و منزل غیر اوست.

پاسخ هشتم: مردان مذکور در آیه به این شیوه توصیف شده‌اند که تجارت و خرید و فروش، آنها را از یاد خدا باز نمی‌دارد در آیه چیزی که دالّ بر فضیلت توصیف‌شدگان بر غیرشان باشد و همچنین چیزی که خداوند از نیکوئی‌ها به آنها وعده داده، چیزی به میان نیامده است و آیه مذکور فقط آنها را ستوده است و این بدان معنا نیست که هر کس مورد ستایش قرار گرفته و یا به او وعده بهشت داده، برتر از دیگران است. و لازمه‌اش این نیست که هر فرد توصیف‌شده‌ای در آن آیه از انبیاء برتر باشد.

پاسخ نهم: اگر فرض بر این باشد که توصیف مذکور دلالت بر برتری آنها نسبت به دیگرانی که این گونه نیستند، کند در آن صورت چرا این صفت را فقط به علی اختصاص دادید؟ زیرا هر کس که تجارت و معامله او را از یاد خدا و بر پا داشتن نماز و پرداختن زکات و ترس از قیامت باز ندارد او متصف به این صفت است. پس چگونه می‌توان گفت: که فقط علی متصف به این صفت است؟ در حالی که لفظ آیه دلالت می‌کند که آنها مردانی هستند نه یک مرد تنها. و همین دلیل است بر اینکه آن صفت مختص علی نیست بلکه علی و دیگران در آن صفت مشترکند و هیچ چیزی دلالت بر برتری علی نسبت به دیگران که در آن صفت با وی مشترکند ندارد.

پاسخ دهم: به فرض اگر پذیرفته شود که علی در این صفت از دیگران برتر است، اما چگونه می‌توان گفت که این برتری به معنای امامت است؟ ولی اینکه ممکن نیست فردی در درجه‌ی پایین‌تر از فضیلت قرار دارد بر فرد بالاتر مقدم شود، در صورتی است که در تمامی صفات متناسب با امامت این برتری او تحقق یابد در غیر این صورت برتری فردی در یک خصلت نیکو موجب استحقاق وی برای امامت نمی‌شود. زیرا در بین اصحاب رضی الله عنهم کسانی بودند که بیشتر از علی کافران را کشتند، برخی پیش از علی از مال خود در راه خدا بخشیدند و یا برخی بیشتر از علی نماز خوانده و روزه می‌گرفتند. و در میان آنها کسانی بودند که در راه خدا بیش از علی مورد اذیت و آزار قرار گرفتند. برخی از آنها عالم‌تر و مُسن‌تر از علی بودند. خلاصه هیچ کدام از انبیاء در تمامی جهات

مثل یکدیگر نبودند اصحاب پیامبر ﷺ نیز هیچ کدام در تمامی خصوصیات کاملاً شبیه همدیگر نبودند بلکه در شخصی که در فضیلت پایین‌تری بود ممکن است خصلتی باشد که با آن خصوصیت از شخص دیگر که برتر از اوست برتر و ممتاز باشد. پس آنچه در برتری معتبر و ملاک است در مجموعه‌ی خصال است نه در یک خصلت و ویژگی خاص.

فصل هفتم

**پاسخ به کسی که مدعیست امامت مختص علی است به این دلیل
که خداوند او را به خاطر اینکه دوست داشتن وی بر همگان واجب
است برتر از دیگران قرار داده است**

دلیل هفتم شیعه برای اثبات امامت علی این فرموده خداوند است که:

﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الشوری: ۲۳].

«بگو از شما پاداشی نمی‌خواهم جز عشق و علاقه به نزدیکی خداوند».

امام احمد بن حنبل در مسند خود از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: وقتی آیه‌ی مذکور نازل شد، عده‌ای گفتند ای رسول خدا! نزدیکان که دوست داشتن آنها بر ما واجب است چه کسانی هستند؟ فرمود: علی، فاطمه و پسران آن دو. در تفسیر ثعلبی و صحیح مسلم و صحیح بخاری نیز بر همین نحو آمده است. به غیر از علی و سه نفر دیگر (فاطمه و حسن و حسین) دوست داشتن دیگران واجب نیست بنابراین علی برتر بوده و امام است. زیرا مخالفت با وی با دوست داشتن او منافات داشته و تنها با فرمانبرداری از او امر او دوستی‌اش حاصل می‌شود، بنابراین اطاعت از او واجب بوده و معنی امامت همین است.

از چند ناحیه می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

نخست اینکه صحت سند حدیث باید روشن شود و نسبت دادن آن به مسند امام احمد بن حنبل دروغی آشکار است، زیرا مسند احمد بن حنبل فراوان موجود است ولی چنین

حدیثی در آن نیست و دروغی واضح‌تر از آن، اینکه ادعای وجود آنها در صحیح مسلم و بخاری کرده است. در حالی که چه در صحیح بخاری و چه در مسلم و مسند امام احمد احادیثی وجود دارد که مخالف با حدیث مذکورند. بی‌تردید این مرد شیعی (مصنف) و افرادی نظیر او از کتاب‌های اهل علم ناآگاه بوده و آنها را مطالعه نکرده و آنچه در آن کتب است را نمی‌دانند و برخی از آنها را دیده‌ام که کتابی برای خود در احادیث از کتاب‌های پراکنده جمع‌آوری کرده‌اند که گاه به صحیح مسلم و گاهی هم به صحیح بخاری و مسند احمد و نیز به خطیب خوارزم و ثعلبی و دیگران نسبت داده‌اند. و آن را «الطرائف فی الرد علی الطوائف» نامیده‌اند. و دیگری کتابی تحت عنوان «العمدة» که اسم مصنف آن ابن بطریق می‌باشد جمع‌آوری کرده است.

شیعه با وجود دروغ‌های فراوانی که در کتب مذکور است احادیث آنها را روایت می‌کنند. آنها بیشتر شبیه افرادی مثل ابوجعفر محمدبن علی که کتاب‌هایی برایشان تصنیف کرده، هستند.

و احادیثی را روایت کرده‌اند که برای نادان‌ترین مردم دروغ بودن آنها پوشیده نیست. دیدم بسیاری از استنادات و نسبت‌هایی که در آنها به سند و صحیح و دیگر کتاب‌ها داده‌اند، نادرست و بی‌اساس هستند. حدیثی را به مسند احمد نسبت می‌دهند که هیچ‌گونه اثری در مسند ندارد. در حالی که احمدبن حنبل کتابی در خصوص فضائل ابوبکر، عمر، عثمان و علی و دیگران تصنیف نموده که گاه روایت‌هایی در آن کتاب آمده که در مسند روایت نشده است و هر آنچه که امام احمد در مسند خود روایت کرده نزد او حجت نیست بلکه آنچه اهل علم روایت کرده‌اند، او نیز روایت می‌کند.

شرط وی در مسند بر این است که از افراد معروف به دروغ‌گویی روایت نمی‌کند گرچه در مسند او احادیث ضعیف نیز وجود دارد و شرط او در مسند همان شرط ابوداود در سنن خود است. ولی در کتب فضائل، نویسنده هر آنچه از شیخ خود شنیده چه صحیح باشد چه غیر صحیح و ضعیف روایت می‌کند. و در پی آن نیست که فقط آنچه ثابت شده همان را روایت کند که به دنبال آن احمد و ابوبکر قطعی چیزهایی به احادیث آن افزوده است.

و در افزوده‌های قطیعی بر کتب فضائل، احادیث دروغ و ساختگی زیادی موجود است. و آن جاهل (رافضی) گمان کرده که آن روایت امام احمد در مسند خود است و این اشتباهی ناپسند است، زیرا استادان قطیعی همگی پس از امام احمد بوده و از ایشان روایت کرده‌اند نه اینکه احمد از آنها روایت کرده باشد.

اینک مسند امام احمد موجود بوده و تمامی کتب آن از جمله کتاب زهد، کتاب ناسخ و منسوخ و کتاب تفسیر و دیگر کتب او موجودند، که در آن از وکیع، عبدالرحمن بن مهدی، سفیان، عبدالرزاق روایت شده است و گاهی نیز در آن کتب از ابوعمر قطیعی، علی بن جعد، ابونصر تمار روایت شده که این روایات را عبدالله افزوده است نه احمد بن حنبل. کتاب امام احمد در فضائل صحابه نیز به همین نحو، هم از عبدالله و هم از خود امام احمد روایت کرده‌اند و زیاداتی از قطیعی نیز در آن موجود است که از عبدالله حیار صوفی و امثال او روایت کرده که در طبقه راویان آن مثل عبدالله بن احمد است بیشترین تلاش عبدالله بن احمد این است که از احمد بن حنبل روایت کند.

زیرا امام احمد در اواخر عمر خود به خاطر درخواست خلیفه از او مبنی بر اقامتش نزد خلیفه و گفتن حدیث برای او و فرزندش به سبب ترس از فریب دنیا و درامان ماندن از آن به کلی روایت حدیث را ترک گفت. و چون قبل از ترک حدیث توسط احمد بن عبدالله احادیثی را گفته بود لذا بعد از اساتید خود حدیث احمد را نیز به یاد می‌آورد و نمی‌گفت که فلان شخص این حدیث را به من گفت اگر به این شیوه از وی می‌شنیدند خوشحال می‌شوند. قطیعی نیز از اساتید خود بسیار روایت می‌کرد که غالب آنها دروغ و ساختگی بود. روافض به این کتاب دلخوش کردند ولی در خصوص فضائل اصحاب دیگر در آن نمی‌نگرند بلکه فقط بر آنچه در فضائل علی است بسنده کردند. و هر حدیثی که در زیادت مسند بود گمان کردند که احمد بن حنبل آن را گفته است در حالی که رجال و طبقات حدیث را نمی‌شناسند. و اساتید قطیعی مانع می‌شوند از اینکه احمد از آنها حدیث روایت کند.

بنابراین رافضیه از فرط نادانی خود کتابی به غیر از مسند را نشنیده بودند و هر آنچه را که قطیعی در مسند روایت کرده بود گمان کردند که امام احمد آن را آورده است. این

در حالی است که اگر قطعی آنها را نمی‌افزود آنها نیز روایت نمی‌کردند؛ زیرا در نزد شیعه (رافضه) دروغ گفتن چارچوب ندارد. بدین ترتیب صاحب «الطرائف» و صاحب «العمدة» احادیثی را به امام احمد نسبت داده‌اند که وی در هیچ جا آنها را روایت نکرده است و هیچ کس هرگز آنها را نشنیده است. و بهترین وضعیت برای آنها این است که آن روایات را قطعی روایت کرده باشد و آنچه قطعی روایت کرده در آن، احادیث موضوع وجود دارد که ناپسندی و ساختگی آنها برای اهل علم پوشیده نیست. و نمی‌دانم نقل روایت این رافضی (حلی) از افرادی مثل صاحب کتاب عمده و الطرائف از خود صاحبان کتاب است یا از شخص دیگری. زیرا هر کس کمترین شناخت داشته باشد از نسبت دادن این حدیث به مسند و صحیح شرم می‌کند.

نسخه‌های صحیح مسلم و صحیح بخاری و مسند امام احمد بن حنبل به فراوانی در روی زمین موجود و پراکنده‌اند ولی این حدیث در هیچ کدام آنها نیست. و در کتاب‌های علمی قابل اعتماد هیچ گونه اساسی ندارد. و فقط افرادی که هیزم جمع‌کن شب هستند مثل ثعلبی و نظیر او که چاق و لاغر را از هم تشخیص نمی‌دهند چنین روایتی را نقل کرده‌اند.

پاسخ دوم: این حدیث به اتفاق اهل علم حدیث که در این علم مرجع محسوب می‌شوند، ساختگی است و در هیچ کدام از کتاب‌های مرجع حدیثی یافت نمی‌شود.^۱

پاسخ سوم: آیه‌ی مورد استناد در سوره شوری واقع شده و این سوره به اتفاق اهل سنت مکی است. و تمامی سوره‌هایی که با حروف مقطعه «حم و طس» شروع می‌شوند مکی‌اند. واضح است که علی بعد از جنگ بدر، در مدینه با فاطمه ازدواج کرد و حسن در سال سوم و حسین سال چهارم بعد از هجرت متولد شدند در حالی که این آیه چندین سال قبل از تولد آنها نازل شده است. بنابراین چگونه پیامبر ﷺ آن آیه را به وجوب دوست داشتن نزدیکان خود که هنوز شناخته نشده و به دنیا نیامده‌اند تفسیر می‌کند؟!!

۱- این حدیث جایی یافت نشد.

پاسخ چهارم: تفسیری که ابن عباس در صحیح بخاری و مسلم از این آیه ارائه می‌دهد با ادعای آنها متناقض است در صحیح بخاری و مسلم از سعیدبن جبیر روایت شده است که گفت: در نزد ابن عباس در خصوص آیه‌ی ۲۳ شوری (آیه مورد استناد) گفته شده که مقصود این است، محمد را با اذیت نزدیکانش نیازارید. ابن عباس به آن فرد گفت: عجله کردی؛ زیرا در میان قریش کسی نیست که با پیامبر ﷺ نزدیکی و خویشاوندی نداشته باشند. سپس گفت: یعنی از شما اجری نمی‌خواهم بلکه از شما می‌خواهم قرباتی که بین من و شماست را حفظ کنید و از هم مگسلید.^۱

این هم ابن عباس که مفسر قرآن و آگاه‌ترین اهل بیت پیامبر ﷺ بعد از علی بود می‌گوید معنای آیه دوست داشتن نزدیکان نیست بلکه معنایش این است که ای جماعت عرب و قریش، چیزی از شما بابت دعوت خود نمی‌خواهم جز اینکه نزدیکی و قربت بین من و خود را حفظ کنید. بنابراین او از مردمی که به نزد آنها فرستاده شده بود درخواست کرد قربت و صلہ رحم را حفظ کرده و به وی فرصت دهند که رسالت پروردگارش را برساند.^۲

پاسخ پنجم: اینکه خداوند به پیامبر ﷺ می‌فرماید که بگو: از شما پاداشی جز دوستی در نزدیکی نمی‌خواهم. نفرمودند جز دوستی برای نزدیکان یا دوستی برای نزدیکی. اگر

۱- این حدیث با وجود اختلاف در الفاظ آن از سعیدبن جبیر ﷺ در صحیح بخاری: ۱۷۸/۴-۱۷۹، کتاب المناقب، باب ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ...﴾ و (۱۲۹/۶)، کتاب التفسیر، سوره شوری، و در مسند امام احمد: ۳۲۰/۳-۳۲۱، (۲۰۵/۴) روایت شده است.

۲- ابن الجوزی در زادالمسیر: ۲۸۴/۷-۲۸۵، می‌گوید: در خصوص نزدیکان پیامبر ﷺ دو قول وجود دارد: اول؛ مراد، علی فاطمه و فرزندان آنها که این را به صورت موضوع از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند. که محقق این کتاب در حاشیه آن می‌گوید: سیوطی در کتاب الدر (۷/۶) گفته است: این روایت را ابن منذر، ابن ابی حاتم، طبرانی، ابن مردویه با سند ضعیف از طریق سعیدبن جبیر از ابن عباس تخریح کرده‌اند. هنگامی که آیی: ﴿لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا...﴾ نازل شد اصحاب گفتند: این نزدیکان تو چه کسانی هستند که دوست داشتن آنها واجب است؟ فرمود: علی، فاطمه و فرزندانشان. حافظ ابن حجر آن را در تخریح الکشف آورده می‌گوید: در سند آن، حسین اشقر ضعیف و ساقط است. و حدیث دیگری با آن تعارض دارد. که آن حدیث بهتر و برتر از آن می‌باشد که در صحیح بخاری از روایت طاووس از ابن عباس آمده که ایشان از این آیه مورد سؤال واقع شد. سعیدبن جبیر گفت: نزدیکان، آل محمد ﷺ هستند. ابن عباس گفت: زود قضاوت کردی، زیرا طایفه‌ای در قریش نیست که با پیامبر قربت نداشته باشد.

مقصود دوستی برای نزدیکان بود به همین عبارت می‌آورد با حروف اضافی «فی» همان طور که در این آیات می‌فرماید:

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِّن شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَالرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الأنفال: ۴۱].

«بدانید آنچه از غنیمت بهره‌مند شدید یک پنجم آن، از آن خدا و پیامبر ﷺ و نزدیکان و خویشاوندان است».

و:

﴿مَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَالرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ﴾ [الحشر: ۷].

«چیزهایی را که خداوند از اهالی این آبادی‌ها به پیغمبرش ارمغان داشته است متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان است».

و همچنین می‌فرماید:

﴿فَقَاتِلْ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ﴾ [الروم: ۳۸].

«به خویشاوندان و تهیدست و در راه مانده حق او را پرداز».

و:

﴿وَأَتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ﴾ [البقرة: ۱۷۷].

«مال را با وجود دوست داشتن آن به خویشاوندان می‌دهد».

و جاهای دیگری که به این شیوه آمده است. در جای جای قرآن که بر حقوق نزدیکان پیامبر ﷺ و نزدیکان هر انسانی مطرح شده با لفظ «ذوی القربی» آمده است نه «فی القربی» و همین که در این آیه نزدیکان به صورت مصدر آمده است نه اسم، گویای این است که دوستی نزدیکان مقصود نمی‌باشد.

پاسخ ششم: اگر دوستی نزدیکان پیامبر ﷺ مدنظر بود در آن صورت می‌فرمود:

«المودة لذوی القربی» و نمی‌گفت: «فی القربی» پیامبر ﷺ وقتی دوستی شخصی را از مردم می‌خواست، نمی‌فرمود که از شما دوست داشتن در فلانی یا در نزدیکان فلانی را می‌خواهم، بلکه می‌فرمود: دوست به فلانی یا محبت کردن به فلان شخص را از شما می‌خواهم. بنابراین وقتی دوست داشتن با حروف «فی» آمده است معلوم می‌گردد که دوستی نزدیکان مقصود نبوده است.

پاسخ هفتم: مسلم است که پیامبر ﷺ برای ابلاغ رسالت پروردگارش پاداشی را از مردم نمی‌خواست بلکه اجر و پاداش او طبق این آیات بر عهده خداوند است. خداوند می‌فرماید:

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ [ص: ۸۶].
«بگو از شما پاداش نمی‌خواهم و از زمره مدعیان دروغین پیامبری نیستم».

و:

﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا فَهُمْ مِّن مَّعْرَمٍ مُّثْقَلُونَ﴾ [الطور: ۴۰].

«یا تو از آنها پاداشی می‌خواهی و همچون بار گرانی بر دوش آنها سنگینی می‌کند؟».

﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِّنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ﴾ [سبأ: ۴۷].

«بگو آنچه از پاداش و مزد که از شما خواستم آن برای شماست و من فقط پاداشم را از خداوند می‌خواهم و پاداش من بر خداوند است».

ولی در آیه‌ی مورد بحث، استثناء منقطع است مثل این آیه:

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَن شَاءَ أَن يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا﴾ [الفرقان: ۵۷].

«بگو من در برابر ابلاغ این آیین هیچ پاداشی از شما مطالبه نمی‌کنم تنها پاداش من این است که کسی راه به سوی پروردگارش در پیش گیرد».

بی‌تردید محبت اهل بیت پیامبر ﷺ واجب است. ولی با این آیه وجوب آن ثابت نمی‌شود و نه دوستی و محبت آنها پاداش ابلاغ رسالت نبی ﷺ محسوب می‌شود بلکه آن مثل سایر عبادات خداوند ما را بدان مأمور کرده است.

و در خبری صحیح آمده است که پیامبر ﷺ در غدیر خم -محللی در بین مکه و مدینه- برای مردم سخن می‌گفت. دو بار فرمودند: شما را از خدا در خصوص اهل بیتم می‌ترسانم. و در سنن نیز از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمود: سوگند به کسی که جانم در دست اوست داخل بهشت نمی‌شوند تا اینکه اهل بیت را به خاطر خدا و به

خاطر نزدیکی به من دوست بدارند^۱. بنابراین هر کس محبت اهل بیت را پاداش تمام و کامل ابلاغ رسالت پیامبر ﷺ قرار دهد دچار اشتباهی بسیار بزرگ شده است. و اگر محبت اهل بیت پاداش او باشد پس ما به او پاداش دادیم به خاطر اینکه پاداشی را که پیامبر ﷺ به خاطر ابلاغ رسالت دریافت کرد به او دادیم. آیا مسلمانی چنین چیزی را ادعا کند؟!.

پاسخ هشتم: لفظ «قربی» با لام تعریف، معرفه شده است پس به ناچار باید برای مخاطبینی که خداوند در آیه مذکور آنها را بدان امر کرده شناخته شده باشند:

﴿قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ﴾ [سبأ: ۴۷].

ولی یادآور شدیم که در زمان نزول آیه نه فاطمه با علی ازدواج کرده بود و نه حسن و حسین به دنیا آمده بودند. بنابراین «قربانی» که مخاطبین آیه می شناختند، محال است که این باشد بلکه آن نزدیک و قرابتی مدنظر است که بین پیامبر ﷺ و مخاطبین آیه بوده و همگی آن را می شناختند. همان طوری که مثلاً شما می گوئید: از تو چیزی جز دوستی در خویشاوندی که بین ماست را نمی خواهم، یا از تو فقط عدلی که بین ما و شماست را می خواهم. یا از تو جز اینکه از خدا بترسی در قبال این کار چیزی نمی خواهم.

پاسخ نهم: ما می پذیریم که دوستی و محبت علی بی آنکه به این آیه استدلال شود واجب است. ولی از وجوب دوستی و محبت او نمی توان این را که امامت و برتری نیز به او اختصاص دارد، فهمید (وجوب دوستی و محبت او مستلزم وجوب اختصاص وی به امامت و فضیلت نسبت به سایرین نمی باشد).

ولی این گفته مدعی که «سه نفر دوستی آنها واجب نیست» ممنوع است بلکه دوستی و محبت آنها (خلفای سه گانه به غیر از علی) نیز واجب است و ثابت شده است که

۱- این حدیث را با این لفظ پیدا نکردم ولی از ابن عباس بن عبدالمطلب ﷺ در سنن ترمذی: ۲۱۷/۵-۳۱۸، کتاب المناقب، باب مناقب ابی الفضل ... همان عبدالمطلب و در مسند امام احمد: ۲۰۷-۲۰۶/۶-۲۱۰. و همچنین با الفاظی نزدیک به هم در سنن ابن ماجه: ۵۰/۱، المقدمه، باب فی فضائل اصحاب رسول الله ﷺ ... فضل عباس بن عبدالمطلب آمده است که البانی در ضعیف الجامع الصغیر: ۴۶/۶، حدیث ترمذی را ضعیف دانسته ولی به طریق دیگر آن را مرجع دانسته است.

خداوند آنها را دوست دارد و هر کس را که خداوند دوست می‌دارد بر ما نیز دوست داشتن او واجب است؛ زیرا دوست داشتن و دوست نداشتن به خاطر خداوند واجب بوده و این مطمئن‌ترین چیزی است که نمایانگر ایمان است.

و همچنین آنها بزرگترین دوستان پرهیزگار خداوند هستند و خداوند دوستی آنها را که به نص قرآن ثابت شده بر ما واجب گردانیده است که خداوند از آنها خشنود و آنها نیز از خداوند راضی و خشنودند. و هر کس که خداوند از او خشنود باشد او را دوست دارد و خداوند پرهیزگاران و نیکوکاران و عدالت‌پیشگان و صابران را دوست دارد. و اینها برترین افرادی هستند که بعد از پیامبر ﷺ مشمول این آیه می‌شوند.

در صحیح از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمودند: مؤمنین در دوست داشتن و مهربانی و حُسنِ هم‌نوعی نسبت به یکدیگر مانند اعضای جسمی واحد هستند. که اگر عضوی از آن به درد آید بی‌خوابی و ناآرامی سایر اعضا را نیز دربرمی‌گیرد.^۱ و پیامبر ﷺ به ما خبر می‌دهد که مؤمنین در دوستی و مهرورزی و حسن همدردی مانند اعضای یک جسم هستند. آنان ایمانشان به نصوص و اجماع ثابت شده، همان گونه که ایمان علی ثابت شده است و با مخدوش کردن و عیبجویی از ایمان آنها نمی‌توان ایمان علی را اثبات کرد بلکه هر روشی که دلالت بر ایمان علی کند به ایمان آنها بیشتر دلالت می‌کند. و هر طریق که به وسیله‌ی آن موجب جرح و مخدوش کردن آنها شوند به آن پاسخ گفته می‌شود همان گونه که در خصوص جرح علی محکوم و پاسخ داده شده هستند. بنابراین شیعه‌ای که از آنها عیبجویی می‌کند و برای علی تعصب به خرج می‌دهد، هیچ گونه حجتی ندارد و همانند یهودیان و مسیحیان هستند که نبوت را برای عیسی و موسی ثابت می‌کنند ولی بر نبوت محمد ﷺ ایراد و جرح وارد می‌کنند.

۱- این حدیث با لفظ نزدیک به هم از نعمان بن بشیر رضی الله عنه در صحیح مسلم: ۴/۱۹۹۹-۲۰۰۰، کتاب البر والصفة والآداب، باب تراحم المؤمنین وتعاطفهم وتوادهم و با الفاظ دیگری نیز از او روایت شده است.

در صحیح بخاری: ۱۰/۸، کتاب الآداب، باب رحمة الناس والبهائم که در ابتدا این گونه آغاز شده است: «تری المؤمنین فی تراحمهم» در مسند احمد، چاپ حلبی: ۴/۲۷۰، نیز آمده است. علامه البانی در سلسلة الأحادیث الصحیحة: ۳/۷۱، شماره (۱۰۸۳) پیرامون آن حدیث، سخن گفته است.

بدین ترتیب ممکن نیست که شیعه علیه نواصب، خوارج و دیگران که نسبت به علی کینه‌توزند و ایمان او را مورد طعنه و عیبجویی قرار می‌دهند دلیل ارائه دهد؛ زیرا اگر از وی بپرسند که به چه دلیلی دانستی که علی مؤمن و دوست خداست؟ اگر در پاسخ بگوید: از طریق روایت‌های متواتر که در خصوص اسلام آوردن و نیکوکاری‌های او پی بردم به او گفته می‌شود: چنین روایت‌هایی در خصوص ابوبکر، عمر، عثمان و دیگر اصحاب پیامبر ﷺ نیز وجود دارد و حتی روایت‌های متواتر در خصوص نیکی‌های آنها که بدون هر گونه معارض باشد بیشتر از آنکه در حق علی باشد، روایت شده است. اگر بگوید: که قرآن دلالت بر ایمان علی می‌کند.

در پاسخ گفته می‌شود که قرآن با اسم‌های عام دلالت می‌کند، مثل:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الفتح: ۱۸].

«خداوند از مؤمنین راضی و خشنود شده است».

و از این قبیل آیات. در حالی که شیعه بزرگان اصحاب را از این عمومیت خارج می‌کند. و اگر یکی را خارج می‌کرد آسان تر بود از اینکه همه را خارج کند و فقط یکی از آنها را برگزیند که علی باشد.

و اگر بگوید با احادیثی که بر فضائل او دلالت دارند با نزول قرآن در خصوص علی پی به امامت علی بردم. باید گفت: احادیث در خصوص آنها (ابوبکر و عمر و عثمان و غیره) بیشتر و صحیح‌ترند ولی شیعه بر آنها عیب و طعنه می‌زند. و احادیثی که در خصوص فضائل علی هستند همان اصحابی که شیعه بر آنها خدشه وارد می‌کند روایت کرده‌اند.

اگر عیبجویی بر آنها درست باشد پس نقل و روایت آنها باطل است و اگر نقل آنها صحیح باشد عیبجویی آنها باطل است و اگر شیعه مدعی شود که از طریق خود به تواتر اثبات شده است.

باید گفت: که هیچ کدام از رافضه در میان اصحاب نبودند در صورتی که بر همه‌ی آنها عیب و خدشه وارد می‌کنند و چند نفر انگشت شمار از اصحاب را قبول دارند. پس همان چند نفر انگشت شمار با هم تبانی کرده‌اند و این منقولات را روایت کرده‌اند پس

کسی که بر روایت‌های جمهور عیب می‌گیرد چگونه اثبات روایت چند نفر اندک برای وی ممکن و مقدور خواهد بود (و این مسأله در جای مفصل بحث خواهیم کرد).

و این گفته که: غیر از علی دوستی سه نفر دیگر (ابوبکر و عمر و عثمان) واجب نیست، در نزد جمهور سخنی است باطل. بلکه در نزد اهل سنت دوستی آنها واجب‌تر از دوستی علی است؛ زیرا وجوب محبت و دوستی به میزان فضل افراد بوده و هر فردی که بهتر و برتر باشد دوست داشتن او نیز باید بیشتر باشد. خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ [مریم: ۹۶].

«کسانی که ایمان می‌آورند و عمل صالح انجام می‌دهند خداوند آنها را دوست داشته و محبت آنها را در دل‌ها می‌افکند».

یعنی خداوند آنها را دوست دارد و دوستی آنها را در دل دیگران می‌افکند و آن افراد (ابوبکر، عمر و عثمان) از هر کسی که ایمان آورده و عمل صالح انجام دهد بعد از پیامبر ﷺ برترند.

همان طور که خداوند می‌فرماید:

﴿تُحَمَّدُ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾ [الفتح: ۲۹].

«محمد ﷺ فرستاده خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سخت گیر و نسبت به همدیگر مهربانند. آنها را در رکوع و سجود می‌بینی دائماً جویای فضل و خشنودی خدا هستند. در چهره‌هایشان نشانه‌های سجود نمایان است».

در صحیحین آمده است که از پیامبر ﷺ پرسیده شد کدام مردم نزد تو دوست‌داشتنی‌ترند؟ فرمودند: عایشه. پس پرسیده شد از مردان؟ فرمودند: پدر عایشه^۱.

در خبر صحیح روایت شده که عمر ﷺ در روز سقیفه به ابوبکر ﷺ گفت: تو سرور ما و بهترین و دوست‌داشتنی‌ترین ما در نزد رسول خدا ﷺ هستی^۱.

۱- این حدیث از عمرو بن عاص ﷺ در صحیح بخاری: ۵/۵، فضائل اصحاب النبی ﷺ، لو کنت متخذاً خلیلاً... و در مسلم: ۱۸۵۶/۴، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل ابوبکر... و سنن ترمذی: ۳۶۵/۵، کتاب المناقب، باب من فضل عایشه و مسند احمد چاپ حلبی: ۲۰۳/۴، آمده است.

و آنچه خبر فوق را تصدیق می‌کند این است که در کتب صحاح بدون هر گونه ابهام مشهور است که پیامبر ﷺ فرمودند: اگر من در میان اهل زمین دوست صمیمی برمی‌گزیدم حتماً ابوبکر را انتخاب می‌کردم ولی دوستی ما به خاطر اسلام است. و این روایت بیانگر آن است که بر روی زمین شایسته‌تر و دوست‌داشتنی‌تر از ابوبکر در نزد پیامبر ﷺ کسی نبود و هر کس که نزد رسول خدا ﷺ دوست‌داشتنی‌تر باشد نزد خدا نیز محبوبیت او بیشتر است. و کسی هم که نزد خدا و رسولش ﷺ محبوب‌تر باشد شایسته است که نزد مؤمنین نیز دوست‌داشتنی‌تر باشد.

و مؤمنین کسانی هستند که آن چیزی را دوست می‌دارند که نزد خدا و رسول خدا ﷺ محبوب‌تر است.

گذشته از اینکه استدلال آنها (شیعه) مبنی بر اینکه فردی با درجه پایین‌تر و فضیلت کمتر محبت و دوست داشتن آن واجب است ولی بالاتر واجب نیست خود دلیلی علیه آنهاست. دلایلی که دال بر شایسته‌گی و محبوب بیشتر ابوبکر نسبت به دیگران وجود دارد بسیار زیادند.

و اما این گفته‌ی شیعه که «مخالفت با علی با دوست داشتن وی منافات داشته و فرمانبرداری از دستورات وی دوست داشتن اوست بدین ترتیب اطاعت از او واجب بوده و معنی امامت همین است».

به این ادعا از چند نظر می‌توان پاسخ گفت:

اول: اینکه اگر دوستی موجب اطاعت می‌شود در آن صورت چون دوستی نزدیکان و خویشاوندان پیامبر ﷺ واجب است پس اطاعت از آنها هم واجب بوده و فاطمه نیز باید امام باشد لذا این اگر باطل باشد مقدمه قبل نیز باطل است.

دوم: مودت و دوست داشتن همزمان با وجوب مستلزم امامت نیست و کسی که دوست داشتن وی واجب شده در همان زمان امام نبوده. به دلیل اینکه حسن و حسین

۱- این حدیث در صحیح بخاری: ۷/۵، کتاب فضائل الصحاب النبوی ﷺ، باب مناقب ابی‌بکر الصدیق و (۱۶۸/۸-

(۱۷۱)، کتاب الحدود، باب رجم العیلى، و در مسند امام احمد: ۳۲۳/۱-۳۲۷، آمده است.

مودت آنها قبل از امام شدن واجب و علی نیز در زمان پیامبر ﷺ مودتش واجب شده در حالی که امام نبود بلکه موضوع امامت وی بعد از شهادت عثمان پیش آمد.

سوم: اگر واجب بودن مودت لازمه‌اش امامت باشد در آن صورت اگر امامت منتفی شود مودت نیز به تبع آن منتفی خواهد شد. پس مودت کسی جز امام معصوم واجب نیست. بنابراین خداوند هیچ کدام از مؤمنان را دوست ندارد و محبت و مودت هیچ کدام از آنها هنگامی که امام نباشند، واجب نیست. چه از شیعیان علی باشند چه نباشند در حالی که این گفته خلاف اجماع و مخالف آن چیزی است که از ضروریات دین اسلام محسوب می‌شوند.

چهارم: این گفته که «مخالفت با علی با دوستی او منافات دارد» باید گفت چه وقت چنین چیزی درست است؟ آیا در مواردی که باید از او اطاعت شود، مقصود است. یا خیر به طور مطلق مخالفت با او با مودت و محبت وی منافات دارد؟ اگر به طور مطلق مدنظر باشد، این قول ممنوع و باطل است در غیر این صورت اگر فردی چیزی را بر دیگری واجب کند که خداوندت بر وی واجب نکرده است اگر با او مخالفت ورزد پس دوستدار او محسوب نمی‌شود، لذا یک مؤمن دوستدار مؤمن دیگر نیست مگر اینکه به وجوب اطاعت از او معتقد باشد. چنین گفته‌ای نادرست بودنش معلوم است.

ولی در خصوص مواردی که باید از علی اطاعت شود باید گفت: در این صورت مخالفت خدشه‌ای بر محبت وارد نمی‌کند مگر اینکه مورد مخالفت شده از زمره مسائلی باشد که اطاعت از آن واجب است. بنابراین اول می‌بایست موردی که واجب است اطاعت شود، معلوم گردد تا بتوانیم مخالف با آن مورد را از زمره کسانی محسوب کنیم که بر مودت خدشه وارد کرده است.

وقتی ثابت شد که وجوب اطاعت به صرف وجوب مودت و دوست داشتن باطل است و این یک دَوْر ممتنع است، در آن صورت نمی‌توان دانست که مخالف بر مودت خدشه وارد کرده است تا وجوب اطاعت نیز معلوم گردد. و وجوب اطاعت معلوم نمی‌شود مگر اینکه امام بودن فرد مشخص گردد. و نمی‌توان پی برد که شخص امام است تا اینکه معلوم شود مخالفت با او بر محبتش خدشه وارد می‌کند.

پنجم: باید پرسید: مخالفت با امام در کدام دو حالت بر محبت و مودت فرد نسبت به او خدشه وارد می‌کند؟ در حالت اینکه به اطاعت از فرمان او امر شده باشیم یا خیر امر نشده باشیم؟

به طور بدیهی دومی منتفی است (یعنی اگر بر اطاعت او امر نشده باشیم مخالفت با او به منزله مخدوش شدن مودت ما نسبت به او نیست) ولی در حالت اول باید گفت: که ما می‌دانیم علی در طول خلافت ابوبکر و عمر و عثمان، مردم را به اطاعت از خودش امر نکرده است.

ششم: باید گفت: چنین استدلالی را عیناً می‌توان در خصوص ابوبکر و عمر و عثمان نیز مطرح کرد. پس مودت و محبت و دوستی آنها نیز همان طور که گذشت واجب است و مخالفت با آنها نیز مثل مخالفت با علی است.

هفتم: سخن اهل سنت غالب و راجح است. زیرا مردم را به دوستی و طاعت ابوبکر و عمر و عثمان دعوت می‌کنند. ولی شیعیان امامت آنها را رها کردند در حالی که خداوند اطاعت از آنها را واجب و مخالفت با آنها را موجب مخدوش شدن دوستی آنها و حتی خدشه وارد شدن بر محبت خدا و رسول خدا ﷺ قلمداد کرده است.

بی‌تردید اولین کسی که رفض -رد و عدم قبول بدون دلیل- ابداع نمود نه تنها دوستدار خدا و رسولش ﷺ نبود بلکه دشمن خدا بود. و این قوم (شیعه) نسبت به اهل سنت به منزله مسیحیان با مسلمانان، است. مسیحیان، مسیح را اله قرار داده و ابراهیم و موسی و محمد ﷺ را کمتر از حواریون عیسی به شمار می‌آورند. و شیعیان نیز علی را امام معصوم یا نبی یا اله قرار داده و خلفای چهارگانه را حتی از مالک اشتر نخعی و افرادی نظیر او که همراه علی جنگیدند کمتر در نظر می‌گیرند.

بنابراین نادانی آنها بیش از آن است که قابل وصف باشد و به روایت‌های دروغین و الفاظ متشابه و قیاس‌های فاسد چنگ می‌زنند و ادعا می‌کنند که این روایت‌ها درست و حتی متواترند و نصوص نیز به گمان آنها آشکار و معقولات هم صحیح و شفاف هستند!!

فصل هشتم

پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این دلیل که وی در میان دیگر صحابه به فداکاری و از خودگذشتگی برای پیامبر ﷺ منحصر به فرد بود (و هیچ کدام از دیگران این ویژگی را نداشتند)

شیعه می‌گوید دلیل هشتم ما برای اثبات امامت علی ﷺ این فرموده خداوند است که می‌فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۰۷].

«و از مردم کسانی هستند که جان خود را به منظور رضای خداوند می‌فروشند.»

ثعلبی می‌گوید: رسول خدا ﷺ هنگامی که قصد هجرت کرد علی بن ابیطالب را به منظور پرداخت بدهی‌ها و بازگرداندن امانت‌های مردم که نزد او بود جانشین خود کرد. و در شبی که مشرکین منزل او را محاصره کرده بودند از منزل به سوی غار ثور خارج شد به علی دستور داد که در بستر وی بخوابد و فرمود: ای علی، خودت را با قبای سبز حضرمی من بپوشان و بر بستر من بخواب و انشاءالله از جانب آنها آسیبی به تو نخواهد رسید. و وی نیز اطاعت کرد پس خداوند بر جبرئیل و میکائیل وحی فرستاد که من بین شما برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شما را طولانی‌تر از دیگری قرار دادم پس کدام یک از شما برادر یا صاحبش را در زنده ماندن بر خود ترجیح می‌دهد؟ هر دو، زنده ماندن را انتخاب کردند. خداوند به آنها وحی فرستاد که آیا شما نمی‌توانید مثل علی بن

ابیطالب باشید که بین او و محمد -علیه الصلاة والسلام- برادری برقرار کردم و علی در بستر او خوابید و زنده بودن پیامبر ﷺ را بر خود ترجیح داد؟ پس به زمین فرود آید و او را از دشمنش حفظ کنید، پس فرود آمده و جبرئیل بر فراز سر او و میکائیل نیز نزد پاهایش بود. جبرئیل گفت: آفرین بر شخصی مثل تو! ای ابن ابیطالب، خداوند نزد فرشتگان خود به تو مباحات می‌کند. در حالی که پیامبر ﷺ راهی مدینه بود خداوند این آیه را در منزلت علی نازل کرد:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ أُتْبَعَاءَ مَرَضَاتِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۰۷].

ابن عباس می‌گوید: هنگامی که پیامبر ﷺ از مشرکین مکه به سوی غار ثور گریخت، این آیه در خصوص علی نازل شد، و این فضیلتی است که برای غیر علی ثابت نشده است و دلالت بر برتری علی نسبت به تمام صحابه دارد. بنابراین وی امام است.

از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت:

پاسخ اول: اینکه طبق معمول صحت روایت باید معلوم شود و تنها نقل و روایات ثعلبی و امثال او، به اتفاق اهل سنت و شیعه حجت محسوب نمی‌شود. این حدیث نیز مرسل متأخر است و سند آن مذکور نیست، و در نقل این گونه اسرائیلیات و احادیث اسلامی مسائلی وجود دارد که باطل بودن آنها معلوم است اگرچه او عمداً دروغ نگفته باشد.

پاسخ دوم: حدیثی که مصنف شیعه به این طریق نقل کرده به اتفاق اهل حدیث و سیره و به استناد کتاب‌های مرجع در این خصوص دروغ است.^۱

پاسخ سوم: هنگامی که پیامبر ﷺ همراه ابوبکر صدیق رضی الله عنه به مدینه هجرت کردند، هدف مشرکین علی نبود، بلکه هدف اصلی آنها پیامبر ﷺ و ابوبکر بودند. و همان طور که در روایات صحیحی که اهل علم در صحت آن شکی ندارند، جایزه‌ی دستگیری هر کدام از این دو نفر خون بهای یک نفر در نظر گرفته بودند.^۲ و پیامبر ﷺ علی را بدان

۱- این حدیث موضوع را در کتاب‌های حدیث و سیره نیافتیم. به آنچه در صفات بعد خواهد آمد بنگرید.

۲- این حدیث از عایشه رضی الله عنها در صحیح بخاری: ۵۸/۵-۶۰، کتاب مناقب الأنصار، باب هجرة النبي ﷺ و أصحابه إلى المدينة روایت شده است.

خاطر در بستر خود گذاشت که مشرکین گمان کنند پیامبر ﷺ در منزل است، تا او را تعقیب نکنند. هنگامی که مشرکین وقت صبح علی را در بستر پیامبر ﷺ یافتند و نا امید شدند، به علی آزاری نرسانیدند. بلکه از او در خصوص پیامبر ﷺ سؤال کردند و او نیز اظهار بی اطلاعی کرد. علی از کسی نمی ترسید بلکه ترس او به خاطر پیامبر ﷺ و یار صدیق او بود. و اگر مقصود مشرکین علی بود هنگامی که او را در بستر پیامبر ﷺ می دیدند به وی حمله ور می شدند. پس عدم تعرض بر علی دالّ بر این است که به دنبال او نبودند. پس او چه ایثار و از خودگذشتگی را انجام داده است؟

بی تردید کسی که خودش را فدا کرد و با جان خود از پیامبر ﷺ دفاع کرد و ضرر خود را بر ضرر پیامبر ﷺ ترجیح داد، ابوبکر صدیق بود، هرگاه آن حضرت از تعقیب خویش توسط دیگران می هراسید ابوبکر صدیق را پشت سر می دید، و هرگاه متوجه خبر یا صدای مشکوکی می شد، بلافاصله ابوبکر را پیش روی خود می دید که جلو می رفت و خبر کشف می کرد. و اگر خطری در کار بود دوست داشت ضرر متوجه خودش شود نه پیامبر ﷺ.

و بسیاری از اصحاب در مواقع جنگ خودشان را فدا می کردند، برخی در پیشگاه پیامبر ﷺ کشته شدند و برخی دیگر دستشان فلج شد، مثل طلحه بن عبیدالله رضی الله عنه. و این جان فدایی بر همه مؤمنان واجب است. اگر فرض بر این باشد که علی در آنجا جان خود را فدای پیامبر ﷺ کرد، این فضلی است مشترک بین او و سایر اصحاب، پس چگونه همگان نادیده گرفته شوند، در حالی که آنجا ترس و خطری متوجه علی نبود؟

ابن اسحاق در سیره -با وجود اینکه خود از دوستان و متمایلین به علی بود- وقتی از خروج پیامبر ﷺ از منزل خود و برگزیدن علی به جای خود در شب توطئه مشرکین و کفار علیه پیامبر ﷺ یاد می کند، می گوید: جبرئیل نزد پیامبر ﷺ آمد و گفت: امشب را در بستر خوابی که شب های دیگر را در آن می خوابی سپری مکن. گفت وقتی که شب فرا رسید؛ مشرکین وقت خواب پیامبر ﷺ در زیر نظر گرفتند تا در وقت مقرر

۱- برای مقایسه ی متن اصلی با ترجمه به سیره ابن هشام: ۱۲۶/۲-۱۲۸، مراجعه شود.

۲- در سیره ابن هشام، اُتی جبرئیل رضی الله عنه آمده است.

بر ایشان حمله‌ور شوند، هنگامی که رسول خدا ﷺ این وضعیت آنها را دید، به علی^۱ فرمود: در بستر من بخواب و خودت را با این (عبا) پارچه سبز حضرمی من بپوشان^۲ و در آن بخواب، از جانب آنها به تو آسیبی نخواهد رسید.

از محمدبن کعب قرظی^۳ روایت شده که گفت: هنگامی که مشرکین بر او جمع شدند، ابوجهل^۴ نیز در میان آنان بود و همگی بر منزل پیامبر ﷺ تجمع کرده بودند. ابوجهل به آنها گفت: محمد ﷺ گمان می‌کند اگر در این امر از وی پیروی کنید پادشاه عرب و غیر عرب خواهید شد. و پس از مرگتان زنده می‌شوید و باغ‌هایی همچون باغ‌های پر درخت اردن ۵ به شما داده خواهد شد و اگر اطاعت نکنید کشته خواهید شد و پس از مرگ برانگیخته شده و در آتشی که آماده شده^۶ خواهید سوخت.

ابن اسحاق گفت: رسول خدا ﷺ از منزل خارج شد^۷ و دو مشت خاک برداشته و گفت: آری ۸ من همین را می‌گویم. و تو نیز یکی از افراد اهل آتش هستی. ناخودآگاه خداوند بینایی آنها را نسبت به پیامبر ﷺ گرفت به طوری که او را نمی‌دیدند^۹. و آن خاک‌ها را بر سر همه پاشید، سپس پیامبر ﷺ به جهتی که مورد خواست ایشان بود رفت. یکی از مشرکین که با محاصره‌کنندگان نبود نزد آنها آمد و گفت: اینجا منتظر چه هستید؟ گفتند: در انتظار محمد ﷺ هستیم.

۱- ابن هشام: مکانهم قال لعلی بن ابیطالب آمده است.

۲- ابن هشام: و تسح.

۳- ابن هشام: قال ابن اسحق فحدثنی

۴- ابن هشام: ابوجهل بن هشام.

۵- ابن هشام: جنان کجنان . . .

۶- ابن هشام: ثم جعلت . . .

۷- ابن هشام: و خرج علیهم رسول الله ﷺ.

۸- بلی: در سیره ابن هشام نیست.

۹- بعد از عبارت «فلان یرونه» سه سطر در سیره ابن هشام است که شیخ الإسلام ابن تیمیه آن را مختصر کرده است.

گفت: خداوند شما را نومید کرد، سوگند به خدا، محمد ﷺ از میان شما خارج شد و بر سر همه شما خاک ریخت ۱ و به دنبال کار خود رهسپار گشت. آیا نمی‌بینید بر سر شما خاک ریخته؟

گفت: سپس همه دستشان را روی سر خود گذاشتند و متوجه شدند که خاک روی سرشان افتاده سپس به جستجو پرداخته^۲ و علی را در بستر پیامبر ﷺ دیدند که عبای او را به خود پیچیده بود^۳، گفتند: سوگند به خدا که این محمد ﷺ است و عبایش را بر خود پیچیده و خوابیده است. تا صبح آنجا باقی ماندند. علی از بستر برخاست. مشرکین گفتند: آن کس که به ما خبر داد راست گفت^۴. و در آن روز ۵ آیات ذیل نازل شد:

﴿وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ ﴿۳۰﴾﴾ [الأنفال: ۳۰].

«هنگامی که کافران درباره تو نقشه می‌کشیدند که تو را به زندان بيفکنند یا بکشند و یا اینکه بیرون کنند، آنان چاره می‌اندیشیدند و نقشه می‌کشیدند و خدا تدبیر و چاره‌سازی می‌کرد. و خداوند بهترین چاره‌ساز است».

و می‌فرماید:

﴿أَمْ يَقُولُونَ شَاعِرٌ نَّتَرَبَّصُ بِهِ ۚ رَيْبَ الْمُنُونِ ﴿۳۰﴾﴾ [الطور: ۳۰].
 «آیا آنان می‌گویند که او شاعر است و ما در انتظار مرگ او هستیم».
 در این هنگام بود که خداوند به پیامبر ﷺ اجازه هجرت^۶ داد.

۱- در سیره ابن هشام: عبارت «إلا وقد وضع علي...» آمده است.

۲- در سیره ابن هشام، با عبارت: ينظلعون آمده است.

۳- در ابن هشام، متسجياً آمده است.

۴- ابن هشام: والله لقد كان صدقنا الذي حدثنا: سوگند به خدا برای ما راست گفته بود آنچه گفت.

۵- سیره ابن هشام: (۱۲۸/۲) ابن اسحاق می‌گوید: از جمله چیزهایی بود که خداوند در آن روز نازل فرمود ولی همگان بر آن اجماع نداشتند.

۶- ابن هشام: آیه ۳۱ سوره طور را هم آورده است و سه سطر در سیره خود در خصوص آن نوشته که ابن تیمیه آن را مختصر کرده است. و ابن هشام می‌گوید: ابن اسحاق گفته است: خداوند به پیامبر ﷺ اجازه (هجرت) داد.

۷- در سیره ابن هشام با عبارت «عند ذلك في الهجرة» آمده است.

و این داستان بیانگر آن است که مشرکین اساساً به دنبال علی نبوده و به او هیچ کاری نداشتند. و نیز پیامبر ﷺ به وی فرمود: خودت را در این جامه سبز من بپوش و در آن بخواب، هیچ گونه آسیبی متوجه تو نخواهند کرد. و پیامبر ﷺ این وعده را به وی داد و در وعده‌اش صادق بود. و در حقیقت آرامش علی به خاطر این فرموده پیامبر ﷺ بود که آنها ضرری به تو نخواهند رساند.

چگونه خداوند در مورد آن دو فرشته می‌فرماید کدام یک از شما دیگری را در حیات بر خود ترجیح می‌دهد؟

پاسخ چهارم: روایت برادری فرشتگان هیچ اساسی ندارد و در مورد فرشتگان چنین ادعاهای باطل گفته نمی‌شود و این باطل سزاوار آنها نیست، هیچ‌کدام از آنها گرسنه نمی‌شود تا دیگری نسبت به او ایثار و جان‌فدایی کند و غذایش را به او بدهد، هیچ‌کدام از ایشان در موقعیت خطر قرار نمی‌گیرد که لازم باشد دیگری امنیت خود را فدای او کند، پس چگونه خداوند می‌فرماید: کدام یک از شما زندگی را برای برادرش ترجیح می‌دهد، عقد برادری بین فرشتگان هم بی‌اساس است، بلکه جبرئیل وظیفه‌ی مخصوص خود را داشته که جدای از وظیفه‌ی میکائیل است و بالعکس.

و هر کدام وظیفه‌ی خاص خود را دارند، همان طور که در احادیث آمده است که وحی و یاری رساندن (به مؤمنان و ...) وظیفه‌ی جبرئیل و روزی و امور مربوط به باران از آن میکائیل است.

علاوه بر آن، اگر تقدیر خداوند بر این باشد که عمر یکی از آن دو از عمر دیگری طولانی‌تر باشد، پس این چیزی است که تمام شده و نزد خداوند مقرر است. و اگر تقدیر الهی بر این باشد که عمر یکی از آن دو طولانی‌تر باشد و از آن دو بخواهد که با هم در خصوص اینکه کدام یک عمر طولانی‌تر را انتخاب می‌کند به توافق برسند، یکی از آنها برای انتخاب عمر طولانی، دیگری را بر خود ترجیح دهد و هر دو بدان راضی هستند و این جای بحث و حرفی نیست، ولی اگر هر دو نپسندند آن را پس چگونه شایسته حکمت و رحمت خداست که آنها را نسبت به هم تحریک کرده و در بین آن دو دشمنی ایجاد کند؟ و اگر چنین چیزی حق باشد -خداوند بلندمرتبه‌تر از آن است-

با وجود باطل بودن این فرضیه، پس چرا خداوند آن را در هنگام خلقت آن دو که قبل از آدم بوده؛ تا وقت هجرت پیامبر ﷺ به تأخیر انداخت؟

پاسخ پنجم: پیامبر ﷺ عقد برادری را بین علی دیگران قرار نداده و هر چه در این خصوص روایت شده دروغ است. و روایت عقد برادری علی با پیامبر ﷺ - با وجود ضعف و بطلان که دارد - فقط در مدینه صورت گرفته که ترمذی به این شکل نقل کرده است.^۱ ولی در مکه با هر فرض و تقدیری باطل است. و معلوم گشت که به اتفاق علمای حدیث جان‌فدایی و از خودگذشتگی (در آن داستان) در کار نبوده است.

پاسخ ششم: فرود آمدن جبرئیل و میکائیل برای حفظ یک نفر از مردم یکی از بزرگترین مجهولات و ناشناخته‌هاست، زیرا خداوند بدون نیاز به این کار هر کدام از مخلوقاتش را که بخواهد حفظ می‌کند. و فقط فرود آمدن آنها در روز جنگ بدر روایت شده است، آن هم برای یک امر بزرگ، و اگر برای حفظ فردی از افراد مردم نازل می‌شدند حتماً این کار را برای حفظ پیامبر ﷺ و ابوبکر انجام می‌دادند که دشمنان از هر جهت آنها را دنبال می‌کردند و برای کشتن هر کدام از آنها خون‌بهای یک نفر (صد شتر) پاداش را تعیین کرده بودند و بر ضد آنها به شدت گستاخ و سیاه‌دل شده بودند.

پاسخ هفتم: آیه مورد استناد در سوره بقره قرار دارد که این سوره به اتفاق آراء در مدینه و بعد از هجرت پیامبر ﷺ به مدینه نازل شد نه در هنگام هجرت. ولی گفته شده که هنگام هجرت صهیب رومی، وقتی مشرکین او را دنبال کردند، او مالش را به آنها بخشید تا راهش را تخلیه کنند و به مدینه رفت، که این آیه نازل شد و پیامبر ﷺ فرمودند: ابایحیی (کنیه صهیب) در معامله سود برد. و این داستان در تفسیر آیه مشهور بوده و چندین نفر آن را روایت کرده‌اند.^۲

۱- ترمذی: ۳۰۰/۵، کتاب المناقب، مناقب علی بن ابیطالب باب (۸۵)، البانی آن را در ضعیف جامع الصغیر:

۱۴/۲، آورده است. و سیوطی نیز آورده که ترمذی و حاکم از ابن عمر روایت کرده‌اند و البانی می‌گوید: به

شدت ضعیف است. در کتاب مشکاة المصابیح تبریزی: (۳/۲۴۳-۲۴۴)، این حدیث آمده است.

۲- در مستدرک حاکم: ۳۹۸/۳، آمده است. حاکم می‌گوید: به شرط مسلم صحیح است ولی آن را تخریح نکرده است.

و روایت مربوط به صهیب ممکن است، چون صهیب از مکه به مدینه هجرت کرد و ابن جریر می‌گوید: ^۱ مفسرین در مورد اینکه این آیه در خصوص چه کسی نازل شده دچار اختلاف ^۲ شده‌اند. برخی گفته‌اند در شأن مهاجرین و انصار نازل شده و در آن مجاهدان در راه خدا مورد نظر می‌باشند و این گفته را با سند خودش نقل کرده است ^۳. از قتاده روایت شده است که گفت: برخی گفته‌اند در مورد گروه خاصی نازل شده است ^۴ از قاسم روایت شده که گفت: حسین از حجاج ^۵ از ابن جریج ^۶ از عکرمه ^۷ برای ما روایت کرده و گفت: در خصوص صهیب و ابوذر جناب ^۸ نازل شده که خانواده و نزدیکان ابوذر او را گرفتند، سپس او از دست ایشان فرار کرده و به نزد پیامبر ﷺ آمد ^۹ و هنگامی که به نزد قوم خود برگشت، از او جلوگیری به عمل آوردند و در میان خود نگه داشتند، ولی دوباره از دست آنها فرار کرده و نزد پیامبر ﷺ آمد. و خویشاوندان صهیب نیز او را گرفتند، ولی با بخشش مال خود از دست آنها رهایی یافت. سپس به قصد هجرت حرکت کرد. قنفذ بن عمیر بن جدعان ^{۱۰} در راه به او رسید، بقیه مالش را به او داده ^{۱۱} و او نیز رهایش کرد ^{۱۲}.

و طبری در تفسیر خود این سخن را به عمر بن خطاب رضی الله عنه نسبت داده است و گفت در شأن صهیب نازل شده است. این کثیر هم در تفسیر خود این گونه آورده است. وی بعد از آن می‌گوید: ابن مردویه گفته و با سند او نیز آورده است و خبر هجرت صهیب رضی الله عنه را آورده و می‌گوید: به مدینه آمده و به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: صهیب سود برد و بهره‌مند گشت. دوبار تکرار کرد. و در زادالمسیر ابن جوزی نیز آمده است.

۱- تفسیر طبری، چاپ المعارف (۲۴۲/۴-۲۴۸).

۲- تفسیر طبری.

۳- تفسیر طبری: ۲۴۷/۴.

۴- تفسیر طبری: در شأن مردانی از مهاجرین نازل شده است.

۵- در تفسیر طبری به صورت حدیثی حجاج آمده است.

۶- تفسیر طبری: از ابن جریج.

۷- بعد از عکرمه امام طبری آیه را آورده است.

۸- تفسیر طبری: در خصوص صهیب بن سنان و ابوذر غفاری و جندب بن سکن آمده.

۹- تفسیر طبری: تا اینکه به پیامبر صلی الله علیه و آله رسید.

۱۰- استاد محمود شاکر: در حاشیه خود (۲۴۸/۴) آورده است.

۱۱- تفسیر طبری: و خلی آمده است.

۱۲- ابن تیمیه ۹ سطر از تفسیر طبری بعد از کلمه سبیله را حذف کرده است.

و برخی گفته‌اند: مقصود در آیه^۱ مذکور هر فردی است که جان خود را در طاعت خدا و جهاد در راه او و امر^۲ به معروف ببخشد. و این گفته را به عمر و حتی ابن عباس نسبت داده‌اند که صهیب سبب نزول آیه^۳ است.

پاسخ هشتم: لفظ آیه مطلق بوده و تخصیصی در آن وجود ندارد و هر کس جان خود را به منظور جستن رضای خدا بدهد در آن آیه داخل می‌شود و شایسته‌ترین افراد مشمول آیه پیامبر ﷺ و ابوبکر صدیق هستند، زیرا آن دو جان خود را در پی جستن رضای خدا فروختند و در راه خدا مهاجرت کردند در حالی که دشمن از هر طریق در طلب آنها بود.

پاسخ نهم: این گفته مصنف (رافضی) که «این فضیلتی است که برای غیر علی دست نداده و ثابت نشده است و بر فضیلت او دلالت دارد، پس او امام است»؛ در پاسخ باید گفت: بی‌تردید فضیلتی را که ابوبکر در جریان هجرت با پیامبر ﷺ به دست آورد و با کتاب و سنت و اجماع نیز ثابت شده است برای دیگر اصحاب حاصل نگردیده است و این برتری نیز فقط برای او ثابت شده نه عمر و عثمان و علی و دیگر اصحاب پیامبر ﷺ. لذا او امام است. این آیه که دلیل صدق است و دروغ بدان راه نمی‌یابد، دلیل بزرگواری و برتری ابوبکر است:

﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰].

«اگر پیامبر ﷺ را یاری نکنید خدا او را یاری کرد بدانگاه که کافران او را بیرون کردند در حالی که او دومین نفر بود هنگامی که آن دو در غار داخل شدند در این هنگام پیامبر ﷺ به رفیقش گفت که غم مخور خداوند با ماست.»

به طور قطع و یقین چنین فضیلتی برای غیر ابوبکر حاصل نشده است، بر خلاف دفاع و حمایت از جان پیامبر ﷺ، و اگر داستان علی درست باشد چندین نفر از اصحاب

۱- تفسیر طبری.

۲- تفسیر طبری.

۳- تفسیر طبری: ۲۵۰/۴-۲۵۱.

پیامبر ﷺ از جان وی حفاظت و حمایت کردند و او را بر خود برتری دادند و این بر هر مؤمنی واجب است، و مختص فضائل بزرگان اصحاب نیست. و برتری فقط با ویژگی‌های خاص ثابت می‌شود نه ویژگی‌های مشترک بین افراد. آنچه موضوع را روشن می‌کند این است که هیچ فردی روایت نکرده است که علی در آن شب در بستر پیامبر ﷺ مورد اذیت و آزار قرار گرفته است، ولی غیر او در حمایت از پیامبر ﷺ دچار آزار فراوان شدند که گاهی با زدن و شکنجه و مجروح شدن و گاهی نیز با قتل مورد اذیت واقع شده‌اند؛ بنابراین کسی که از خودگذشتگی کرده و مورد اذیت واقع شده، برتر از کسی است که از خودگذشتگی کرده ولی مورد اذیت و آزار قرار نگرفته است. علما گفته‌اند: فضائل صحیح علی بین او و دیگران مشترک است. برخلاف ابوبکر که بیشتر فضائل او مختص اوست و دیگران در آن مشترک نیستند که این در جای خود قابل بسط و تفصیل است.

فصل نهم

پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که وی با پیامبر ﷺ مساوی است؛ زیرا پیامبر ﷺ برای مباحثه با مسیحیان او را تعیین کرد

رافضی مدعی است که دلیل نهم برای اثبات امامت علی این آیه قرآن کریم است که:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ [آل عمران: ۶۱].

«هر گاه بعد از علم و دانشی که به تو رسیده است کسانی با تو به ستیز برخیزند، بدیشان بگو: بیاید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم شما هم فرزندان خود را فراخوانید و ما خود را آماده می‌سازیم و شما هم خود را آماده سازید سپس به سوی خداوند دعا کرده و نفرین خدا را برای دروغگویان تقاضا می‌کنیم».

جمهور مجموعاً روایت کرده‌اند که «أبناءنا» اشاره به حسن و حسین و «نساءنا» اشاره به فاطمه و «وأنفسنا» اشاره به علی دارد. و این آیه به دلیل اینکه خداوند تعالی، علی را نفس رسول ﷺ قلمداد کرده است دال بر ثبوت امامت برای اوست. و اتحاد و وحدت وجود علی و پیامبر ﷺ محال است، پس این باقی می‌ماند که مراد از مساوات ولایت است. علاوه بر آن اگر غیر از علی و حسن و حسین و فاطمه با آنها مساوی

بودند و برای استجابت دعا از آنها برتر بودند در آن صورت خداوند به پیامبر ﷺ دستور می‌داد که کسانی دیگر را هم همراه علی در کنار خود قرار دهد، چون مورد نیاز بود. و اگر آنها برتر بودند امامت در بین آنها معین می‌گردید. آیا دلالت آیه بر آنچه ذکر شد جز بر کسی که شیطان بر او چیره شده و تمام قلبش را دربر گرفته و دنیا بر او محبوب گشته؛ نیایی که فقط از طریق ممانعت از حق اهل حق می‌تواند بدان دست یابد، پوشیده است؟

در پاسخ به این استدلال باید گفت:

اینکه پیامبر ﷺ علی و حسن و حسین و فاطمه ﷺ را برای مباحله برگزید حدیثی صحیح است که امام مسلم از سعدبن ابی‌وقاص ﷺ روایت کرده که در حدیثی طولانی گفت:^۱ هنگامی که این آیه نازل شد ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ﴾ [آل عمران: ۶۱].^۲ پیامبر ﷺ علی و فاطمه حسن و حسین را فراخواند و فرمود: پروردگارا، اینان اهل من هستند.

ولیکن این گفته هیچ گونه دلالتی بر برتری و امامت ندارد. و این ادعا که خداوند او را نفس رسول خدا ﷺ قرار داده و چون اتحاد آن دو محال است پس این باقی می‌ماند که با ایشان مساوی باشد و چون پیامبر ﷺ ولایت عامه داشت پس علی هم چنین است. در جواب باید گفت: نمی‌توان پذیرفت که جز مساوات پیامبر ﷺ با علی چیزی باقی نمی‌ماند، چون نه تنها دلیلی بر آن نیست بلکه حمل آن بر مساوات غیر ممکن بوده و هیچ کس نه علی و نه غیر او با پیامبر ﷺ برابری نمی‌کنند.

و این لفظ در زبان عربی به معنی مساوات نیست، خداوند در خصوص داستان افک می‌فرماید:

﴿لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا﴾ [النور: ۱۲].

۱- این حدیث از سعدبن ابی‌وقاص ﷺ در صحیح مسلم: ۱۸۷۱/۴، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل علی بن ابیطالب ﷺ روایت شده است و این حدیث طولانی است که این گونه شروع می‌شود: معاویه بن ابی‌سفیان به سعد دستور داد و گفت: چه چیزی مانع شد که ابوتراب را دشنام دهی؟ و سخن ابن تیمیه در آخر حدیث آمده است.

۲- در صحیح مسلم فقط قسمتی از آیه تا «أبناءکم» آمده است.

«چرا هنگامی که این تهمت را شنیدید مردان و زنان مؤمن نسبت به خود گمان نیک بودن را نیندیشند».

این آیه لازمه‌اش این نیست که زنان مؤمن و مردان مؤمن برابر باشند. و خداوند در داستان بنی اسرائیل می‌فرماید:

﴿فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ ۗ﴾
[البقره: ۵۴].

«به سوی پروردگارتان توبه کنید و نفس‌های مشرکتان را بکشید و این برای شما نزد خداوند بهتر است».

که در اینجا «انفس» مستلزم مساوی بودن آنها نیست و نیز مستلزم آن نیست که گوساله‌پرست برابر با کسی باشد که گوساله‌پرست نیست. و در خصوص این آیات هم چنین گفته شده است که می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ [النساء: ۲۹].
«برخی از شما بعضی دیگر را نکشد».

و خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۱].

«برخی از شما برخی دیگر را با اشاره و کنایه طعنه نزنید».

و از همه مؤمنان نهی شده که بعضی از آنها از بعضی دیگر عیبجویی نکرده و طعنه نزنند، با وجود اینکه چه در احکام و چه در فضیلت با هم مساوی نیستند و ظالم و مظلوم و امام و مأموم باهم برابر نیستند.

و در این باب این فرموده‌ی خداوند را نیز می‌توان ملاک قرار داد:

﴿مَنْ أَنْتُمْ هَٰؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ﴾ [البقره: ۸۵].

«اما این شما هستید که یکدیگر را می‌کشید».

اگر لفظ «انفسنا» در فرموده: ﴿وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ [آل عمران: ۶۱]. مانند آن در فرموده

﴿وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۱]. و آیه‌ی مورد استناد سوره نور و از این قبیل آیات

باشد با وجود اینکه تساوی در آیات اخیر نه تنها واجب نیست بلکه ممتنع است، در آیه مورد استناد نیز این امر شدیدتر است. و لفظ آیات اخیر دلالت بر مساوات و مشابهت افراد دارد و

تجانس و تشابه در برخی امور مشترک هستند مثل اشتراک در ایمان، که مؤمنان در ایمان برادر هستند که مراد از آیات ۱۲ سوره نور و ۱۱ سوره حجرات هم همین است. و گاهی در دین اشتراک دارند گرچه منافق هم در بین آنهاست مثل اشتراک مسلمانان در اسلام ظاهری و اگر همراه دین اشتراک نسب هم باشد، این مساوات مؤکدتر می‌شود و در مورد قوم موسی هم به این اعتبار «أنفسنا» گفته شده است. و آیه‌ی:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ [آل عمران: ۶۱].

«بیایید فرزندان خود و فرزندان شما، زنان خود و زنان شما و انفس خود و انفس شما را فرا بخوانیم».

یعنی مردان ما و مردان شما، یعنی آن مردانی که در دین و نسب از جنس ما هستند و آن مردانی که از جنس شما هستند. یا مقصود از تجانس در قرابت باشد؛ زیرا می‌فرماید:

﴿أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ [آل عمران: ۶۱].

چون فرزندان و زنان و مردان را مطرح کرده، پس معلوم می‌گردد که مقصود نزدیکان نسبی مرد و زن از فرزندان و خویشاوندان می‌باشد. به این دلیل حسن و حسین را از میان پسران و فاطمه را از میان زنان و علی را از مردان فراخواند و به لحاظ نسب هیچ کس نزدیک‌تر از اینها به پیامبر ﷺ نبود و آنها را زیر جامه خود قرار داد (مسأله کساء مد نظر است). و مباحله فقط با نزدیکان نسبی پیامبر ﷺ حاصل می‌شد و اگر پیامبر ﷺ خویشاوندان نسبی دورتر خود را فرا می‌خواند، مقصود حاصل نمی‌شد اگر چه نزد خدا برتر و بافضیلت‌تر هم باشند، زیرا مقصود این بود که آنها نزدیکان نسبی خود را فراخواند همان گونه که پیامبر ﷺ نزدیک‌ترین افراد به خود را فرامی‌خواند و انسان آن‌گونه که نسبت به نزدیکان خود نگران است و محبت می‌ورزد نسبت به دیگران چنین نیست. و آنها (مسیحیان) می‌دانستند که محمد ﷺ رسول خداست و اگر با او مباحله کنند، خود و نزدیکانشان دچار عذاب می‌شوند، بنابراین ترس و نگرانی در مورد خود و نزدیکانشان در آنها جمع شد که موجب امتناع و سرپیچی آنها از مباحله گردید، زیرا انسان گاه مرگ

خود را بر زنده بودن فرزندش برمی‌گزیند و انسان که نسال گاهی مرگ را برمی‌گزیند تا نزدیکانش صاحب مال و نعمت باشند و این در میان انسان‌ها فراوان وجود دارد.

و چون پیامبر ﷺ از آنها درخواست کردند برای مباحله، فرزندان، زنان و مردان یا نزدیکان هر دو طرف حاضر شوند، آن دسته از نزدیکان خود را هم برای خود فراخواند. آیه مباحله سال دهم هنگامی نازل شد که گروه مسیحیان نجران نزد پیامبر ﷺ آمدند و هیچ کدام از عموهای پیامبر ﷺ در قید حیات نبودند و عباس نیز از پیشگامان نخستین اسلام نبود و مثل علی به پیامبر ﷺ وابسته نبود و در میان پسر عموهایش هم مثل علی کسی نبود و جعفر هم در سال هشتم در جنگ مؤته شهید شده بود، پس علی انتخاب شد. و این به خاطر آن بود که در میان نزدیکان کسی نمی‌توانست جایگزین او شود، ولی این به معنای مساوی بودن وی با پیامبر ﷺ در همه چیز، یا به معنای بالاتر بودن وی نسبت به سایر اصحاب نیست، بلکه مباحله یک نوع فضیلت برای وی محسوب می‌شد و این فضیلت بین او و فاطمه و حسن و حسین مشترک است و از ویژگی‌های امامت به حساب نمی‌آید؛ چون زن از ویژگی‌های امامت برخوردار نیست. و این بدان معنا نیست که هر کس با پیامبر ﷺ در مباحله شرکت جست از دیگر اصحاب برتر است همان طور که نمی‌تواند به معنای برتری فاطمه و حسن و حسین نسبت به همه اصحاب باشد. در پاسخ به این گفته‌ی رافضی: «اگر غیر اینان با آنها مساوی بودند یا در استجاب دعا برتر از آنها بودند، در آن صورت خداوند به پیامبر ﷺ دستور می‌داد که دیگران نیز همراه او باشند؛ زیرا نیاز به آن محسوس بود».

باید گفت: در این موضوع اجابت دعا مورد نظر نبوده است؛ زیرا دعای پیامبر ﷺ به تنهایی کافی است. اگر مقصود از کسانی که در مباحله با پیامبر ﷺ شرکت داشتند استجاب دعایشان بود، در آن صورت از همه مؤمنان تقاضا می‌کرد که همراه پیامبر ﷺ دعا کنند، همان گونه که در طلب باران همگان را فرا می‌خواند. و یا همان گونه که پیامبر ﷺ از بینوایان مهاجر کمک می‌طلبید و می‌فرمود: آیا جز این است که به وسیله‌ی دعا و نماز و

اخلاص ضعفاتان یاری شده‌اید و روزی می‌خورید؟^۱؟

بدیهی است که حضور اینان اگر به منظور اجابت دعایشان بود، در آن صورت دعای بیشتر از کثرت افراد بهتر بود. ولی مقصود پیامبر ﷺ از فراخواندن آنها اجابت دعایشان نبود، بلکه به خاطر مقابله اهل خود و اهل طرف مقابل بود. و به طور بدیهی روشن است که اگر پیامبر ﷺ ابوبکر، عمر، عثمان و طلحه، زبیر، ابن مسعود و ابی بن کعب، معاذبن جبل و غیره را برای مباحله فرامی‌خواند که از بزرگترین مردمان در پذیرش دعوت پیامبر ﷺ بودند، و دعای این عده و دیگر اصحاب در اجابت دعا شایسته‌تر و رساتر بود. ولی خداوند وی را به این امر دستور نداد آن‌ها را همراه خود کند، چون مقصود مباحله حاصل نمی‌شد؛ زیرا مقصود این بود که مسیحیان کسانی را با خود بیاورند که به طور طبیعی به نسبت آنها مهرورزی و دلسوزی داشتند مثل فرزندان و زنان و مردانی که از دیگران به آنها نزدیکتر بودند، اگر پیامبر ﷺ غیر از نزدیکان نسبی را فرامی‌خواند آنها نیز همین کار را می‌کردند چون اگر بر افراد دورتر بلایی نازل می‌شد بر آنها سخت و دشوار نمی‌آمد آن گونه که برای نزدیکان بر آنها سخت و دشوار بود؛ زیرا سرشت بشر آن گونه که برای نزدیکان خود نگران است برای اجانب نگران نیست.

لذا به پیامبر ﷺ دستور داده شد که از نزدیکان نسبی‌اش دعوت کند تا آنان نیز نزدیکان نسبی خود را به مباحله دعوت نمایند.

۱- این حدیث از مصعب بن سعد از پدرش سعد بن ابی وقاص ﷺ در صحیح بخاری: ۳۶/۴-۳۷، کتاب الجهاد، باب «من استعان بالضعفاء والصالحین فی الحرب» با این عبارت روایت شده گفت: سعد دید که نسبت به دیگران برتری دارد، پس پیامبر ﷺ فرمودند: آیا جز به سبب ضعفاتان یاری و روزی داده می‌شوید؟ با الفاظ نزدیک به هم در سنن نسائی: ۳۷/۶-۳۸، کتاب الجهاد، باب «الاستتصار بالضعیف» و مسند احمد: ۵۱/۳، آمده است. استاد احمد شاکر در حاشیه‌ی خود می‌گوید: سند آن به دلیل منقطع بودن ضعیف است. ابن حجر در فتح الباری: ۸۸/۶-۸۹، می‌گوید: شکل این سیاق مرسل است مصعب دوران این حدیث را درک نکرده ولی ممکن است که از پدر خود شنیده باشد. که اسماعیلی احادیثی که مصعب از پدر خود روایت نموده اشاره کرده است و نسائی هم آن را تخریح نموده است. و حدیث دیگری نیز با الفاظی نزدیک به این حدیث از ابودرداء ﷺ در سنن ابوداود (۳۲/۳)، کتاب الجهاد، باب «الاستتصار بؤذ الخیل والضعفة» و مسند امام احمد، چاپ حلبی (۱۹۸/۵) آورده است.

مردم در هنگام مقابله به یکدیگر می‌گویند: فرزندان و زنان خودتان را در نزد ما گرو بگذارید و اگر یکی از دو طرف فرد بیگانه‌ای گرو بگذارد طرف مقابل راضی نمی‌شود. به همین ترتیب پیامبر ﷺ نیز اگر دیگران را فرامی‌خواند، طرف مقابل ایشان راضی نمی‌شدند. و لازم نیست شخصی که در مقابل افراد طرف مقابل به مباحله فراخوانده می‌شود نزد خدا از همه برتر باشد.

پس روشن شد که آیه‌ی مذکور به هیچ وجه بر مطلوب رافضی دلالت ندارد، ولی مصنف شیعی و امثال او از جمله کسانی هستند که در قلب آنها کژوی و انحراف وجود دارد، مانند مسیحیانی که الفاظ و جملات مجمل را دستاویز خود قرار می‌دهند و نصوص شفاف و صریح را رها می‌کنند، علاوه بر این که این رافضی با ادعای دروغین خود از بهترین افراد محمد ﷺ عیبجویی می‌کند. و گمان می‌کند «أنفس» یعنی مساوی بودن، در حالی که چنین چیزی در زبان عربی کاربرد نداشته و استعمال نگردیده است.

از جمله چیزهایی که باطل بودن ادعایش را آشکارتر می‌کند، این که لفظ «نساء» فقط به فاطمه اختصاص ندارد، بلکه همه دخترانش را شامل می‌شود که فراخواند. ولی چون در آن هنگام فاطمه زنده بود و ام‌کلثوم و رقیه و زینب قبل از او فوت کرده بودند، فاطمه را به این کار اختصاص داد. همچنین لفظ «أنفسنا» مختص به علی نیست و مانند «أبنائنا» با صیغه جمع آمده است و لفظ «أبناءنا» نیز جمع به کار رفته، ولی چون به غیر از حسن و حسین نزدیکان نسبی فرزندی نداشت، لذا آن دو را فراخواند و اگر چه در آن موقع پسرش ابراهیم هم زنده بوده باشد، به علت این که کودک بوده فراخوانده نمی‌شد، ابراهیم فرزند ماریه قبطیه بود که مقوقس پادشاه مصر به پیامبر ﷺ هدیه نمود. پادشاه مذکور، ماریه‌ی قبطیه و سیرین را به پیامبر ﷺ هدیه کرد که این اتفاق بعد از صلح حدیبیه یا جنگ حنین بود و پیامبر ﷺ سیرین را به حسان بن ثابت بخشید و ماریه را برای خود برگزیده که ابراهیم از او متولد شد

و ده ماه و چند روز زیست، سپس از دنیا رفت. و پیامبر ﷺ فرمودند: او مادر شیردهنده‌ای در بهشت دارد که دوران شیردهی او را کامل خواهد کرد.^۱

۱- این حدیث نزدیک به این لفظ - از براء بن عازب رضی الله عنه در مسند امام احمد، چاپ حلبی (۲۸۳/۴، ۲۸۴، ۲۹۷، ۳۰۴) آمده است و حدیث نزدیک به آن از انس بن مالک رضی الله عنه در صحیح مسلم: ۱۸۰۸/۸، کتاب الفضائل، باب رحمته ﷺ الصبیان و العیال و تواضعه و فضل ذلک... آمده که این گونه شروع می‌شود: کسی را مهربان‌تر از پیامبر ﷺ نسبت به فرزندان خود ندیده‌ام ... عمرو بن سعید می‌گوید: هنگامی که ابراهیم وفات یافت، پیامبر ﷺ فرمودند: ابراهیم فرزند من است و در شیرخوارگی از دنیا رفت دو دایه دارد که در بهشت دوران شیردهی اش را کامل می‌کنند. این حدیث در مسند احمد: ۱۱۲/۴، و دو حدیث ضعیف در سنن ابن ماجه: ۸۴/۱، کتاب الجنائز، باب ماجاء فی الصلاة علی ابن رسول الله ﷺ آمده است.

فصل دهم

پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به دلیل این که برای توسل جستن به او با پیامبر ﷺ برابر است

دلیل دهم رافضی برای اثبات امامت علی این فرموده خداوند است که می‌فرماید:

﴿فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ﴾ [البقرة: ۳۷].

«و سپس آدم از پروردگار خود کلماتی را دریافت داشت پس خداوند توبه او را پذیرفت.»

فقیه ابن مغزلی شافعی^۱ با سند خود از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: از پیامبر ﷺ در مورد کلماتی که آدم از پروردگار خویش دریافت کرد و با آن توبه نمود، سؤال شد، در پاسخ فرمود: از خداوند خواست تا به حق محمد ﷺ، علی، فاطمه، حسن و حسین از او درگذرد و خداوند نیز توبه‌ی او را پذیرفت. و این فضیلتی است که هیچ کدام از اصحاب پیامبر ﷺ شایستگی آن را نداشتند، پس او امام است به سبب مساوی بودنش با پیامبر ﷺ در توسل جستن به او نزد خداوند بلندمرتبه.

از چند نظر به این استدلال می‌توان پاسخ گفت:

پاسخ اول: باید صحت این روایت بررسی شود؛ زیرا روشن شد که به اتفاق علما، صرف روایت ابن مغزلی نمی‌تواند مجوز استدلال به آن باشد.

پاسخ دوم: به اتفاق علما این حدیث دروغ و ساختگی است و ابوالفرج ابن الجوزی آن را در کتاب «الموضوعات» از طریق دارقطنی^۱ نقل کرده است که دارقطنی کتابی در رابطه با راویان فرد و روایات غریب^۲ دارد. دارقطنی می‌گوید: این حدیث را تنها عمروبن ثابت از پدرش و او نیز از ابومقدم روایت کرده است. و جز حسن اشقر از کسی دیگر از عمروبن ثابت روایت نکرده است. یحیی بن معین می‌گوید: عمروبن ثابت معتمد و قابل اطمینان نیست. و ابن حبان می‌گوید: وی موضوعات را از به افراد ثابت و معتمد نسبت می‌دهد.

پاسخ سوم: کلماتی که آدم از خداوند تلقی کرد در این آیه قرآن بیان شده است که می‌فرماید:

﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^(۲۳)
[الأعراف: ۲۳].

«پروردگارا، به خود ظلم کردیم و اگر ما را نبخشی و به ما رحم نکنی قطعاً از زیان‌دیدگان خواهیم بود».

که از گذشتگان هم شبیه این، روایت شده است^۳.
و آنچه رافضی بدان استناد کرده در هیچ کدام از روایت‌های ثابت شده از گذشتگان وجود ندارد.

پاسخ چهارم: بدیهی است که اگر کافران و فاسقان هر کدام به سوی خداوند برگردند و توبه کنند، خداوند از آنان درمی‌گذرد و توبه آنان را می‌پذیرد، اگرچه خداوند را به کسی قسم ندهند. پس چگونه آدم علیه السلام در توبه خود نیازمند چیزی می‌شود که

۱- ابو عبدالرحمن می‌گوید: نتوانستم این حدیث موضوع را در کتاب الموضوعات ابن جوزی بیابم. به کتاب‌های زیر می‌توان مراجعه کرد:

اللائی سیوطی: ۲۱۰/۱، تنزیه الشریعة: ۹۹۵/۱، الفوائد المجموعه شوکانی: ۳۹۴.

۲- سزکین در کتاب‌های خطی دارقطنی، کتاب الفوائد الأفراد و کتاب الفوائد المنتفاه الغرائب الحسان را آورده است. سزکین م ۱، ج ۱، ص (۴۲۲)

۳- در این خصوص به کتاب‌های زادالمسیر ابن جوزی (۶۹/۱) و تفسیر ابن کثیر، چاپ الشعب مراجعه شود.

هیچ کدام از گناهکاران بدان نیازی ندارند، چه مؤمن باشند چه کافر؟! و عده‌ای روایت کرده‌اند که آدم به پیامبر ﷺ توسل کرد و توبه‌اش پذیرفته شد و این دروغ است. و چنین چیزی از امام مالک در خطاب به منصور عباسی روایت شده در حالی که چنین چیز دروغ بستن به مالک است، اگرچه قاضی عیاض در کتاب «الشفاء» آن را آورده است.

پاسخ پنجم: پیامبر ﷺ به هیچ کس چه برای توبه و چه غیر توبه به دعایی دستور نداده است. و برای امتش تشریح نکرده که با توسل به مخلوق خداوند او را قسم دهند و اگر چنین دعایی مشروع بود حتماً به آنها امر می‌فرمود.

پاسخ ششم: قسم دادن خداوند با توسل به فرشتگان و انبیاء عملی است که در کتاب و سنت نیامده است و حتی از علمای زیادی مثل امام ابوحنیفه و ابویوسف و غیره به تصریح نقل شده که قسم دادن خداوند با توسل به مخلوق جایز نیست که در این خصوص سخن فراوان گفتیم.

پاسخ هفتم: اگر چنین چیزی مشروع باشد چگونه آدم ﷺ که پیامبر بزرگواری است به کسی نزد خداوند توسل می‌جوید که خودش از آن شخص نزد خدا گرامی‌تر است؟ بی‌تردید پیامبر ﷺ از آدم بالاتر است ولی آدم از علی و فاطمه و حسن و حسین برتر است.

پاسخ هشتم: باید گفت: این موضوع نمی‌تواند از ویژگی‌های امامان باشد، زیرا برای فاطمه هم این ویژگی ثابت شده در حالی که ویژگی‌های امامت برای زنان ثابت نمی‌شود. آنچه که از خصلت‌ها و ویژگی‌های امامان محسوب شود، موجب امامان آنها نیز نمی‌تواند باشد و به ناچار دلیل امامت باید با آن باشد و با وجود آن دلیل امامت محقق گردد. و اگر این مسأله را دلیل امامت فرض کنیم، آنگاه هر کس که متصف بدان باشد باید مستحق امامت باشد در حالی که به استناد نص و اجماع زن نمی‌تواند امام باشد.

فصل یازدهم

پاسخ به کسی که از ابن مسعود با این مضمون حدیث روایت کرده است که پیامبر ﷺ فرمودند: دعوت به من و علی منتهی شده است

دلیل یازدهم رافضی بدین شرح است که می‌گوید: خداوند می‌فرماید:

﴿قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ [البقرة: ۱۲۴].

«خداوند فرمود) من تو را به امامت برگزیدم، (ابراهیم) گفت: از سلاله من ...».

فقیه ابن مغزلی شافعی^۱ از ابن مسعود رضی الله عنه روایت می‌کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: دعوت به من و علی پایان می‌یابد، زیرا هیچ کدام از ما دو نفر، هرگز برای بت سجده نبردیم، پس خداوند مرا به پیامبری و علی را به جانشینی من برگزید و این نص برای اثبات مسأله‌ی امامت علی است.

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

اول: طبق معمول صحت حدیث باید بررسی شود.

دوم: این حدیث به اتفاق علمای حدیث دروغ و ساختگی است.^۲

۱- مناقب الامام علی، ص (۲۷۷) (م).

۲- این حدیث موضوع را نیافتیم. به این کتاب‌ها مراجعه کنید: تفسیر ابن کثیر: ۲۳۷/۱-۲۴۲، که در تفسیر خود پیرامون آیه: ﴿قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي...﴾ می‌گوید: هنگامی که خداوند ابراهیم را پیشوا قرار داد، وی از خداوند خواست که از فرزندان او نیز پیشوایانی برگزیند، از خداوند پاسخ شنید که از فرزندان تو افرادی ظالم خواهند

سوم: این سخن که دعوت به ما پایان پذیرفت، جایز نیست که به پیامبر ﷺ نسبت داده شود؛ زیرا اگر مقصود پیامبر ﷺ این باشد که دعوت قبل از ما به درستی انجام نشد، چنین سخنی غیر ممکن است زیرا فرزندان صالح ابراهیم در این دعوت داخل می‌شوند (یعنی آنها هم این دعوت را ابلاغ کردند) خداوند می‌فرماید: ﴿وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً ۗ وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ ﴿۷۲﴾ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَبِيدِينَ ﴿۷۳﴾ [الأنبياء: ۷۲-۷۳]. «ما به ابراهیم، اسحاق و یعقوب را به عنوان ارمانی عطا کردیم و همه را مردانی شایسته و بایسته نمودیم، ما آنان را پیشوایانی نمودیم که برابر دستور ما رهبری می‌کردند و انجام خوبی‌ها و اقامه نماز و دادن زکات را بدیشان وحی کردیم و آنان تنها مرا می‌پرستیدند».

و فرمود:

﴿وَأَتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ﴾ [الإسراء: ۲].

«و به موسی کتاب دادیم و او را هدایتگر بنی اسرائیل قرار دادیم».

و در خصوص بنی اسرائیل می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا ۗ وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ ﴿۲۴﴾﴾ [السجده: ۲۴].

«و از میان بنی اسرائیل پیشوایانی برگزیدیم که به فرمان ما راهنمایی می‌نمودند بدانگاه که بنی اسرائیل شکیبایی ورزیدند و به آیات ما ایمان کامل پیدا کردند».

و فرموده است:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ ۚ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿۵﴾ وَنَمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ [القصص: ۵-۶].

«می‌خواهیم که به ضعیفان و ناتوانان تفضل نماییم و ایشان را پیشوایان و وارثان سازیم و آنان را در سرزمین مستقر سازیم».

تعدادی نص صریح از قرآن را ذکر نمودیم، و در خصوص این است که خداوند امامانی از فرزندان ابراهیم برای دعوت این دین قبل از ما فرستاده است.

بود بنابراین پیمان خداوند به آنها نخواهد رسید و پیشوا نخواهند شد مورد اقتدا واقع نمی‌شوند. به زادالمسیر:

۱۳۹/۱-۱۴۱، الدر المنثور سیوطی: ۱/۱۱۸، مراجعه شود.

ولی اگر مقصود از سخن مذکور (دعوت به ما پایان می‌پذیرد) این باشد که بعد از ما (علی و محمد ﷺ) امامی نیست، لازمه‌اش این می‌شود که حسن و حسین و دیگر امامان شیعه امام نبوده‌اند، در حالی که شیعه آنان را امام می‌دانند؛ پس استدلال به اینکه آنها برای بُت سجده نکرده‌اند، این علت در خصوص دیگر مسلمانان بعد از آنها نیز صدق می‌کند.

چهارم: اینکه فردی برای بت سجده نکرده باشد فضیلتی است که تمام کسانی که در اسلام متولد شدند در آن مشارکت دارند. در حالی که پیشگامان نخستین اسلام برتر از آنها هستند. پس چگونه برای این افراد که در درجه پایین‌تر قرار دارند استحقاق امامت قائل شویم ولی افرادی که برتر و بالاترند، از این حق محروم باشند؟

پنجم: اگر گفته شود: به دلیل اینکه علی قبل از بلوغ اسلام آورد، به همین جهت برای بت سجده نبرده، بعد از اسلام آوردن هم به همان صورت. پس همه مسلمانان از چنین حالتی برخوردارند و کودک مکلف نیست. و اگر گفته شود که علی قبل از اسلام سجده نکرد این نفی سجده از او معلوم نیست و گوینده آن نیز از جمله کسانی نیست که قابل اعتماد باشد. همچنین باید گفت: هر کسی که کفر نورزیده و مرتکب گناهی بزرگ نشده باشد، به طور مطلق بالاتر از کسی نیست که از کفر و گناه توبه کرده است، بلکه گناه توبه‌کننده از فسق و کفر برتر از کسی است که هرگز مرتکب کفر و گناه نشده است، که کتاب خداوند نیز بر این امر دلالت دارد. خداوند کسانی را که قبل از فتح مکه مال خود را انفاق کرده و در راه خدا جهاد کردند بالاتر از کسانی که بعد از فتح این اعمال را انجام دادند قرار داده است، و آنها همگی بعد از کفر اسلام آوردند. و این عده نیز در میانشان کسانی بودند که در هنگام اسلام آوردن پدرانشان متولد شدند.

الله متعال پیشگامان نخستین اسلام را بر کسانی که به نیکویی از آنها پیروی می‌کنند برتری داده و آنها کسانی بودند که بعد از کفر ایمان آوردند و بیشتر تابعین در حالت اسلام متولد شدند. خداوند در قرآن بیان نموده است که لوط به ابراهیم ایمان آورده ولی او را هم به پیامبری برگزید.

و از زبان شعیب می‌فرماید:

﴿قَدْ أَفْتَرْنَا عَلَى اللَّهِ كَذِبًا إِنْ عُدْنَا فِي مِلَّتِكُمْ بَعْدَ إِذْ جَعَلْنَا اللَّهَ مِنْهَا وَمَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَعُودَ فِيهَا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّنَا﴾ [الأعراف: ۸۹].

«اگر به دین شما برگردیدم بر خداوند دروغ بسته‌ایم بعد از آنکه خداوند ما را از دین شما نجات داد و شایسته ما نیست که به دین شما برگردیم مگر اینکه پروردگاران بخواهد.»
و می‌فرماید:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذَنَّ فِي مِلَّتِنَا﴾ [ابراهیم: ۱۳].

«کافران به فرستادگان خدا برای آنها گفتند: یا به دین ما برگردید یا اینکه شما را از سرزمین خود بیرون می‌کنیم.»

خداوند در قرآن کریم از برادران یوسف خبر داده و آنها را بعد از بازگشت و توبه آگاه گردانید و آنها اسباط بودند که ما در سوره‌های بقره، آل عمران و نساء مأمور به ایمان آوردن به آنچه از سوی خدا آورده اند، هستیم.

و از آنجا که در میان فرزندان ابراهیم کسانی بودند که به پیامبری مبعوث شدند، معلوم است که انبیاء از دیگران برترند و این مسأله مورد منازعه شیعه و دیگران است. شیعه می‌گویند کسی که گناهی مرتکب شد پیامبر نمی‌شود و این نزاع برای کسی که اسلام آورده بیشتر می‌شود.

ولی آنچه معتبر است چیزی است که کتاب و سنت بر آن دلالت کند. دلیل اساسی کسانی که گناه را مانع پیامبر شدن می‌دانند این است که شخصی که از گناه توبه می‌کند چون ناقص و قابل سرزنش است، مستحق نبوت نیست گرچه از عابدترین مردم باشد. و این همان اصلی است که در مورد آن نزاع می‌کنیم و سنت و اجماع بر باطل بودن گفتارشان دلالت دارد.

فصل دوازدهم

پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این دلیل که خداوند فقط او را به طور ویژه دوست داشت، نه دیگر اصحاب را

دلیل دوازدهم شیعه برای اثبات امامت علی عبارت است از اینکه خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ [مریم: ۹۶].

«بی‌گمان کسانی که ایمان آورده و اعمال پسندیده انجام دهند خداوند آنها را دوست داشته و محبت آنها را در دل‌ها می‌افکند».

حافظ ابونعیم اصفهانی با سند خود از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: آیه‌ی فوق در شأن علی نازل شده است. «وُد» در آیه مذکور به معنی محبت در قلب‌های مؤمنان است. و در تفسیر ثعلبی از براء بن عازب روایت شده که گفت: پیامبر ﷺ به علی فرمودند: «ای علی، بگو: پروردگارا، برای من در نزد خود پیمانی قرار ده و دوستی مرا در سینه‌های مؤمنان بیافکن». پس خداوند آیه‌ی فوق را نازل کرد. و این ویژگی برای غیرعلی ثابت نشده، در نتیجه او امام است.

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

پاسخ اول: باید برای صحت حدیث دلیل اقامه شود در غیر این صورت به اتفاق علما استدلال به چیزی که مقدمات آن ثابت نشده باشد باطل است. و در واقع سخن گفتن

بدون علم و پیروی از چیزی بدون آگاهی به آن است. همچنین به اتفاق شیعه و اهل سنت اسناد با آن شیوه در حدیث مذکور به معنای ثبوت آن نیست.

پاسخ دوم: به اتفاق علمای حدیث‌شناس هر دو روایت دروغ‌اند.^۱

پاسخ سوم: فرموده خداوند در آیه‌ی: ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ

لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا ﴿۹۶﴾ [مریم: ۹۶].

عام بوده و جمیع مؤمنین را دربرمی‌گیرد و جایز نیست که فقط به علی تخصیص دهیم بلکه هم علی و هم غیر او را دربرمی‌گیرد.^۲ به دلیل اینکه حسن، حسین و دیگر مؤمنین که شیعه آنها را تعظیم می‌کند، در این آیه داخل می‌شوند و به اجماع معلوم شده که به علی اختصاص ندارد.

ولی این گفته رافضی که «برای غیر علی از اصحاب پیامبر ﷺ چنین ویژگی‌ای ثابت نشده است»- همان گونه که گذشت- چنین گفته‌ای بی اساس است؛ زیرا دوران آنها بهترین دورانهاست و کسانی که در آن دوران ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند از سایرین که در دوران‌های دیگر بودند برترند. و اهل ایمان و اعمال صالح در میان اصحاب پیامبر ﷺ به نسبت همین دوره بیشتر از اهل ایمان و اعمال صالح در قرون دیگر است.

پاسخ چهارم: خداوند خبر داده است که برای کسانی که ایمان آورده و عمل صالح

انجام داده‌اند محبتی ویژه قرار خواهد داد.

و این وعده راستین خداست. و معلوم است که خداوند برای اصحاب، محبتی ویژه در قلب هر مسلمانی قرار داده و خصوصاً برای خلفا^۳ به ویژه ابوبکر و عمر، که

۱- این دو حدیث را نیافتیم و ابن جوزی در زادالمسیر: ۲۶۶/۵، آورده: گفته شده: ابن عباس گفته است که این آیه در شأن علی نازل شده، ولی آن را شرح نکرده است.

۲- به تفسیر ابن کثیر در خصوص این آیه مراجعه کنید و همچنین حدیث صحیحی که در تفسیر آیه آورده است و آن از ابوهریره از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمودند: هر گاه خداوند بنده‌ای را دوست داشته باشد به جبرئیل می‌فرماید: من فلانی را دوست دارم پس جبرئیل نیز او را دوست داشته و در آسمان ندا می‌زند سپس محبت او را در میان اهل زمین گسترش می‌دهد. پس این تفسیر فرموده خداوند است که ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...﴾. ابن کثیر می‌گوید: امام مسلم و ترمذی از عبدالله از قتیبه از دروردی روایت کرده‌اند و ترمذی می‌گوید: حسن صحیح است.

عموم اصحاب و تابعین آنان دو را دوست می‌داشتند و آنها بهترین انسان‌ها در تمام دوران‌ها بودند.

و لیکن علی این گونه نبود؛ زیرا بسیاری از اصحاب و تابعین نسبت به او بغض ورزیده و او را ناسزا می‌گفتند و با او می‌جنگیدند. و روافض، نصیری، غالیه و اسماعیلیه نسبت به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما بغض ورزیده و آنها را دشنام می‌دهند. و معلوم است کسانی که آن دو نفر (ابوبکر و عمر رضی الله عنهما) را دوست داشتند برتر و بیشترند و کسانی که نسبت به آنها بغض و دشمنی ورزیدند از اسلام دورتر و تعدادشان نیز کمتر است. برخلاف علی، کسانی که با او دشمنی ورزیدند و جنگیدند بهتر از کسانی بودند که با ابوبکر و عمر دشمنی کردند.

و حتی پیروان عثمان رضی الله عنه که او را دوست می‌داشتند با علی رضی الله عنه دشمنی ورزیدند گرچه بدعتگزار و ظالم بودند و پیروان علی که او را دوست داشته و با عثمان دشمنی ورزیدند نسبت به طرفداران عثمان از نظر علم و دین ناقص‌تر و جاهل‌تر و ظالم‌تر بودند. پس روشن شد که دوستی سه نفر اول بالاتر و برتر است. اگر گفته شود که در خصوص علی ادعای الوهیت و نبوت شد، در پاسخ گفته می‌شود که در برابر، خوارج او را تکفیر کردند و مروانیه نسبت به او دشمنی ورزیدند. و خوارج و مروانیه از شیعه بهترند که ابوبکر و عمر را دشنام می‌دهند، چه رسد به غالیه و شیعیان افراطی.

فصل سیزدهم

**پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است با استدلال به این مقوله:
ای علی، به وسیله‌ی تو هدایت‌شوندگان هدایت می‌شوند**

دلیل سیزدهم شیعه برای اثبات امامت علی به این شرح است که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ [الرعد: ۷].

«قطعاً تو ترساننده‌ای و برای هر قومی هدایتگری است».

در کتاب «الفردوس» از ابن عباس روایت شده است که گفت: پیامبر ﷺ فرمودند: «من ترساننده و علی هدایت‌کننده است، ای علی! به وسیله‌ی تو هدایت‌شوندگان هدایت می‌شوند. چنین چیزی را ابونعیم نیز روایت کرده است. و این در ثبوت امامت و ولایت علی واضح و روشن است».

می‌توان به استدلال فوق از چند نظر پاسخ گفت:

پاسخ اول: اینکه دلیلی برای صحت این روایت اقامه نشده است. پس استدلال به آن نیز جایز نیست و کتاب «الفردوس» که از دیلمی^۱ می‌باشد در آن احادیث ساختگی فراوانی وجود دارد.

۱- ابوشجاع شیرویه بن شهردار بن فنا خسرو دیلمی همدانی، مؤرخ، محدث، متولد سال ۴۴۵ و متوفی سال ۵۰۹. کتابی بزرگی تحت عنوان فردوس الأخیار در حدیث دارد که ابن شهردار آن را مختصر کرده و سپس ابن حجر

علمای حدیث اجماع دارند بر اینکه صرف نقل روایت بر صحت آن دلالت نمی‌کند و همچنین روایت ابونعیم دال بر صحت حدیث نیست.

پاسخ دوم: این حدیث به اتفاق علمای حدیث^۱ دروغ و ساختگی است، لذا می‌بایست تکذیب و رد شود.

پاسخ سوم: جایز نیست این سخن را به پیامبر ﷺ نسبت دهیم. این گفته که «من ترساننده هستم و ای علی به وسیله‌ی تو هدایت‌شوندگان هدایت می‌شوند»، ظاهر آن می‌رساند که هدایت‌شوندگان به وسیله‌ی تو هدایت می‌شوند نه بوسیله‌ی من و چنین سخنی را هیچ مسلمانی نمی‌گوید؛ زیرا ظاهر آن بدان معناست که ترساندن و هدایت بین پیامبر ﷺ و علی تقسیم شده است. بنابراین پیامبر ﷺ ترساننده بوده ولی به وسیله‌ی او هدایت حاصل نمی‌شد، بلکه علی هدایت‌کننده است و چنین سخنی را هیچ مسلمانی نمی‌گوید.

عسقلانی آن مختصر را اختصار کرده است. برای شرح حال وی به این کتاب‌ها مراجعه کنید: طبقات الشافعیة: ۱۱۱/۷-۱۱۲، الأعلام: ۲۶۸/۳، معجم المؤلفین: ۳۱۳/۴، کشف الظنون: ۱۲۵۴.

۱- طبری این حدیث ساختگی را در تفسیر خود (۳۵۷/۱۶) آورده است. و می‌گوید: احمد بن یحیی صوفی از حسن بن حسین انصاری، از معاذ بن مسلم بیاع هروی از عطاء بن سائب از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت کرده است که می‌گوید: هنگامی که آیه: ﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ...﴾ نازل شد پیامبر ﷺ دست خود بر سینه نهاد و گفت: من منذر (ترساننده) هستم و برای هر قومی هدایتگری است و با دست خود بر شانه‌ی علی زد و گفت: و تو نیز ای علی! هدایت‌کننده هستی. و به وسیله‌ی تو هدایت‌شوندگان بعد از من هدایت می‌شوند.

استاد محمود شاکر در حاشیه‌ی خود بر این حدیث ساختگی می‌گوید: حسن بن حسین انصاری عرنی، گویا علت اینکه به او عرنی می‌گویند این باشد که در مسجد حبة العرنی می‌ماند و از رؤسای شیعه بود، راستگو و قابل احتجاج نیست. ابن حبان می‌گوید: روایت‌های به هم بافته و مقلوب نموده و احادیث منکری را روایت کرده است. شرح حال وی در این کتاب‌ها آمده است: ابن ابی حاتم: ۱-۲-۶، میزان الاعتدال: ۲۲۵/۱، لسان المیزان: ۱۹۸/۲. و معاذ بن مسلم بیاع هروی با این صفت جز در تفسیر نیامده است. و هروی ثیابی است منسوب به هرات. در نسخ چاپی: حدثنا الهروی آمده است که سند آن به شدت باطل است.

و معاذ بن مسلم نیز مجهول است در خصوص وی ابن ابی حاتم نیز چنین گفته است. شرح حال وی در این کتاب‌ها آمده است: ابن ابی حاتم (۲۴۸/۱/۴)، میزان الاعتدال: ۱۷۸/۳، لسان التمزین: ۵۵/۶. این خبر از جوانب مختلف مخدوش است که ذهبی و ابن حجر در شرح حال حسن بن حسین انصاری گفته‌اند: معاذ شناخته شده نیست و عصمت اصلی ضعف حدیث اوست. احمد شاکر علت ضعف را از هر دو می‌داند معاذ و حسن.

پاسخ چهارم: خداوند طبق این آیه محمد ﷺ را راهنما و هدایتگر مردم قرار داده است:

﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٢﴾﴾ [الشوری: ۵۲].

«تو به راه راست هدایت می کنی».

پس چگونه کسی که در قرآن به هدایتگری توصیف شده هدایتگر تلقی نشود، ولی کسی که توصیف نشده هدایتگر قرار داده شود؟!

پاسخ پنجم: این سخن که به وسیله‌ی تو هدایت‌شوندگان هدایت می‌شوند ظاهرش بدین معناست که هر فردی از امت محمد ﷺ که هدایت شود به وسیله علی هدایت می‌شود و این دروغی است آشکار؛ چون مردمان بسیاری به پیامبر ﷺ ایمان آوردند و به وسیله‌ی او هدایت یافته و داخل بهشت شدند در حالی که یک کلمه از علی نشنیدند. و بیشتر کسانی که به پیامبر ﷺ ایمان آوردند و به وسیله‌ی او هدایت یافتند، علی در هدایت آنها نقش نداشت، همچنین هنگامی که سرزمین‌ها به وسیله‌ی مسلمانان گشوده شدند، مردم آن مناطق به وسیله‌ی اصحاب و دیگرانی که در آن مناطق سکونت داشتند ایمان آورده و هدایت یافتند و توده‌های مؤمنین از علی چیزی نشنیدند، پس چگونه جایز است گفته شود: «وسیله‌ی تو هدایت‌شوندگان هدایت شوند؟!».

پاسخ ششم: در خصوص معنای «هاد» در آیه مذکور گفته شده: ای محمد ﷺ تو ترساننده هستی و برای هر ملتی هدایتگری است و آن هدایتگر خداوند تعالی است، این گفته ضعیف است. و همچنین گفته کسی که می‌گوید: مقصود این است که ای محمد ﷺ تو ترساننده و هدایتگر همه اقوام هستی این گفته نیز ضعیف است. معنای صحیح آیه این است که تو همانند ترسانندگان قبل از تو فقط ترساننده یا بیم‌دهنده هستی. و برای هر ملتی بیم‌دهنده‌ای است که آنها را هدایت می‌کند، یعنی دعوتشان می‌دهد. همان‌گونه که خداوند در جایی می‌فرماید:

﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ ﴿٢٤﴾﴾ [فاطر: ۲۴].

«هیچ امتی نیست که در آن بیم‌دهنده‌ای نیامده باشد».

این گفته‌ی جماعتی از مفسرین از جمله قتاده، عکرمه، ابوضحی و عبدالرحمن بن

زید است.

ابن جریر طبری^۱ می‌گوید: بشر از یزید^۲ از سعید از قتاده از ابوکریب^۳ از وکیع از سفیان^۴ از سدی از عکرمه و منصور و آن دو نیز از ابوضحی روایت کرده‌اند که: تفسیر آیه این است که ای محمد ﷺ تو بیم‌دهنده و هدایت‌کننده هستی.

همچنین از یونس^۵ از ابن وهب^۶ از ابن زید روایت شده است که گفت: برای هر قومی پیامبری^۷ است و بیم‌دهنده^۸ و هدایت‌کننده^۹ همان پیامبر است. و این آیات را قرائت کرد:

﴿وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ﴾ [فاطر: ۲۴] ۱۰.

«هیچ امتی نیست که در آن بیم‌دهنده‌ای نیامده باشد».

﴿هَذَا نَذِيرٌ مِنَ الْنَذْرِ الْأُولَى﴾ [النجم: ۵۶].

«این بیم‌دهنده‌ای از بیم‌دهندگان پیشین است».

گفت: پیامبری از پیامبران است. طبری می‌گوید: «بشار از ابوعاصم از سفیان از لیث از مجاهد روایت می‌کنند که گفت: مقصود از بیم‌دهنده محمد ﷺ: و برای هر قومی هدایت‌کننده است یعنی پیامبری است. و فرموده‌ی خداوند:

﴿يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَايِسٍ بِأَمْرِهِمْ﴾ [الإسراء: ۷۱].

«روزی که همه انسان‌ها را به امامانشان فرامی‌خوانیم».

بنابراین امام همان کسی است که به او اقتدا می‌شود. یا گفته شده مقصود خداوند است که انسان‌ها را هدایت می‌کند ولی اولی صحیح‌تر است. ولی تفسیر آیه به علی باطل است؛ زیرا خداوند می‌فرماید:

۱- تفسیر طبری: ۳۵۳/۱۶-۳۵۴.

۲- تفسیر طبری: ... بشر گفت.

۳- ابن تیمیه دو سند را با هم آورده است: (۲۰۱۳۸-۲۰۱۳۹).

۴- در تفسیر طبری: گفت: وکیع از سفیان برایم روایت کرده است.

۵- این عبارت و بعد از آن در تفسیر طبری: ۳۵۶/۱۶، با لفظ «حدثنی یونس» آمده است.

۶- تفسیر طبری: گفت: ابن وهب به من خبر داد.

۷- تفسیر طبری: ابن زید گفت: این گفته: ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ گفت: برای هر قومی نبی است.

۸- تفسیر طبری: النبی ﷺ.

۹- تفسیر طبری: النبی ﷺ.

۱۰- تفسیر طبری.

﴿إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ [الرعد: ۷].

«قطعاً تو ترساننده‌ای و برای هر قومی هدایتگری است».

یعنی هدایتگر یک قوم غیر از هدایتگر قوم دیگر است. هدایت‌کنندگان متعدّدند، پس چگونه می‌توان علی را هدایتگر اقوام پیشین و پسین قرار داد؟!.

پاسخ هفتم: هدایت‌یافتن به وسیله‌ی یک شخص گاهی به علت فرمانروایی و رهبری هدایت‌گر بر هدایت‌شوندگان نیست همان گونه که از یک عالم پیروی می‌شود. مثل حدیث پیامبر ﷺ که فرمود: «اصحاب من همچون ستارگانند که بر هر کدام اقتدا کنید هدایت می‌یابید»^۱ و این بر طور صریح به امامت دلالت نمی‌کند آن گونه که مصنف شیعی افتراء کننده ادعا می‌کند.

پاسخ هشتم: هدایتگر در آیه: ﴿وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ﴾ نکره است و در سیاق و روند اثبات است و دلالت بر شخص معین نمی‌کند و ادعای دلالت قرآن بر علی باطل است. و استدلال به حدیث با وجود اینکه آن حدیث نیز باطل است نمی‌تواند استدلال به قرآن محسوب شود.

پاسخ نهم: «کل قوم» از صیغه‌های عموم است و اگر مقصود یک هدایت‌کننده برای جمیع مردم باشد در آن صورت باید گفت: برای جمیع مردم هدایتگریست نه اینکه برای هر قومی هدایتگری است. بنابراین قوم با آن قوم دیگر فرق دارد. و خداوند فرموده «لکل قوم» (برای هر قوم). و چنین چیزی را نمی‌توان گفت؛ بلکه کل را به نکره اضافه نموده نه به معرفه.

وقتی گفته می‌شود همه مردم، و مردم به صورت معرفه به کار می‌رود، معلوم است که اینجا اقوام متعدّد مردم مدنظر بوده و هر قومی نیز دارای هدایتگری است غیر از قوم قبلی دیگر. و گفته شخصی که در آیه مذکور خداوند را هدایتگر می‌داند، باطل می‌کند.

۱- استاد ناصرالدین البانی در سخن خود پیرامون این حدیث در سلسله احادیث ضعیف و موضوع (۷۸/۱-۷۹) حدیث شماره: (۵۸) می‌گوید: این حدیث ساختگی است و سخن ابن عبدالبر و ابن حزم را در این خصوص آورده است. به این احادیث: (۵۹-۶۰-۶۱-۶۲) مراجعه شود؛ زیرا در معنا نزدیک به هم هستند و همگی از احادیث موضوع می‌باشند.

و همچنین باطل بودن ادعای کسی که علی را در آنجا هدایتگر می‌داند را روشن‌تر می‌کند (به طریق اولی بر بطلان گفته‌ی این قوم نیز دلالت دارد).

فصل چهاردهم

پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که امت اسلامی از ولایت و دوستی او سؤال خواهند شد

استدلال چهاردهم رافضی بر امامت علی بدین شرح است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَقَفُّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾ [الصافات: ۲۴].

«آنها را نگاه دارید که باید بازپرسی شوند».

که از طریق ابونعیم از شعبی و از ابن عباس روایت شده است که آیه در خصوص ولایت علی است. و همچنین در کتاب «الفردوس» از ابوسعید خدری رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که هرگاه مردم از ولایت علی سؤال شدند باید بر آن ثابت باشند. و این ویژگی برای سایر اصحاب ثابت نشده بنابراین امام است.

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

پاسخ اول: اینکه صحت نقل روایت باید بررسی شود و صرف اسناد آن به «الفردوس» و به ابونعیم، به اتفاق علما نمی‌تواند مورد احتجاج واقع شود.

پاسخ دوم: این حدیث به اتفاق علمای حدیث ساختگی است.^۱

۱- در مختصر التحفة الاثنی عشریة آمده است که ... و این روایت در فردوس دیلمی آمده که جامع احادیث ضعیف و خیالی است، با وجود آن در سند آن افراد ضعیف و مجهولی وجود دارند. ابوعبدالرحمن می‌گوید: ابن حجر رحمه الله این روایت موضوع را در شرح حال علی بن حاتم ابومعایه در لسان المیزان (۲۱۱/۴-۲۱۲) شرح

پاسخ سوم: خداوند می‌فرماید:

﴿بَلْ عَجِبْتَ وَيَسْخَرُونَ ﴿۱۲﴾ وَإِذَا ذُكِّرُوا لَا يَذْكُرُونَ ﴿۱۳﴾ وَإِذَا رَأَوْا آيَةً يَسْتَسْخِرُونَ ﴿۱۴﴾ وَقَالُوا إِنَّا هَذَا لِأَلَا سِحْرٍ مُّبِينٍ ﴿۱۵﴾ أَعِزَّا مِثْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظْمًا أَعِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ﴿۱۶﴾ أَوْ آبَاؤُنَا الْأَوْلُونَ ﴿۱۷﴾ قُلْ نَعَمْ وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ ﴿۱۸﴾ فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ ﴿۱۹﴾ وَقَالُوا يَوَيْلَنَا هَذَا يَوْمُ الدِّينِ ﴿۲۰﴾ هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِء تَكْذِبُونَ ﴿۲۱﴾ أَحْسَرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَأَرْوَجَهُمْ وَمَا كَانُوا يَعْبُدُونَ ﴿۲۲﴾ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَاهْدُوهُمْ إِلَى صِرَاطِ الْجَحِيمِ ﴿۲۳﴾ وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ ﴿۲۴﴾ مَا لَكُمْ لَا تَنْصَرُونَ ﴿۲۵﴾ بَلْ هُمْ الْيَوْمَ مُسْتَسْلِمُونَ ﴿۲۶﴾ وَأَقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ ﴿۲۷﴾ قَالُوا إِنَّكُمْ كُنْتُمْ تَأْتُونَنَا عَنِ الْيَمِينِ ﴿۲۸﴾ قَالُوا بَلْ لَمْ تَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿۲۹﴾ وَمَا كَانَ لَنَا عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بَلْ كُنْتُمْ قَوْمًا طَٰغِينَ ﴿۳۰﴾ فَحَقَّ عَلَيْنَا قَوْلُ رَبِّنَا إِنَّا لَذَائِقُونَ ﴿۳۱﴾ فَأَغْوَيْنَاكُمْ إِنَّا كُنَّا غٰوِينَ ﴿۳۲﴾ فَإِنَّهُمْ يَوْمَئِذٍ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿۳۳﴾ إِنَّا كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ﴿۳۴﴾ إِنَّهُمْ كَانُوا إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ ﴿۳۵﴾ وَيَقُولُونَ إِنَّا لَنَارِكُوا إِلَهَيْنَا لِشَاعِرٍ مُّجْنُونٍ ﴿۳۶﴾ بَلْ جَاءَ بِالْحَقِّ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ ﴿۳۷﴾﴾ [الصافات: ۱۲-۳۷].

«تو از انکارشان تعجب می‌کنی، ولی آنها مسخره می‌کنند! هنگامی که بدانها قدرت خدا و ادله قیامت تذکر داده شد، متذکر و پندپذیر نمی‌شوند و هر گاه معجزه یا دلیلی نازل شود دیگران را به مسخره کردن فرامی‌خوانند. و خواهند گفت: این جادوی آشکار و روشن است آیا هنگامی که مُردیم و خاک و استخوان شدیم دوباره زنده می‌شویم؟ آیا پدران و نیاکان گذشته ما نیز زنده می‌گردند؟ بگو بلی در حالی که خوار و پست خواهید بود. تنها

حال شماره: (۵۵۹) آورده است: علی بن ابی حاتم فرد جاهلی بوده و گفته‌های خیلی منکری دارد، از جمله: عبیدالله بن موسی از اسرائیل از ابن ابی نجیح روایت کرده که مجاهد گفته است: و آنها را نگه دارید که باید از ولایت علی باز پرسی شوند.

همچنین امام ذهبی این روایت را در میزان الاعتدال: ۱۱۸/۳، شرح حال شماره: (۵۸۰۲) آورده است. و جای شگفتی است که محمد باقر محمودی شیعی در حاشیه خود بر کتابی که به دروغ و بهتان به ابونعیم اصفهانی منسوب است به نام النور المشتعل من کتاب ما نزل من القرآن فی علی علیه السلام، چاپ وزارت ارشاد ایران سال: ۱۴۰۶، ص (۱۹۹) آورده است که این روایت موضوع در لسان المیزان و میزان الاعتدال موجود می‌باشد در حالی که گفته ابن حجر و ذهبی را پیرامون این روایت نیاورده است. و این عادت همیشگی شیعه در فریبکاری است.

یک صدا خواهد بود و به ناگاه آنان می‌نگرند و خواهند گفت: ای وای بر ما این روز جزاست، این روز داوری و حسابرسی است. همان روزی که در دنیا دروغش می‌نامیدند. کسانی را که به خود ستم کرده‌اند همراه با همسران آنان به همراه آنچه می‌پرستیدند غیر خدا جمع‌آوری کنید. آنگاه آنها را به راه دوزخ راهنمایی کنید. آنان را نگاه دارید که باید بازپرسی شوند. ای مشرکان چرا همدیگر را یاری نمی‌دهید؟ بلکه امروز کاملاً مطیع و تسلیم هستید. بعضی رو به بعضی کرده همدیگر را بازخواست می‌کنند. می‌گویند شما از روی خیرخواهی به سوی ما می‌آمدید. می‌گویند: بلکه خودتان بی‌ایمان و بی‌باور بودید. ما که هیچ گونه قدرت و سلطه‌ای بر شما نداشتیم بلکه خودتان مردمان سرکش و نافرمانی بودید؛ پس عذاب پروردگاران گریبانگیرمان شد و ما باید آن را بچشیم، ما خودمان گمراه بودیم و شما را هم گمراه کردیم در نتیجه آنان در عذاب، با یکدیگر و مشترکند. ما این گونه با بزهکاران رفتار می‌کنیم. وقتی که به آنها گفته می‌شد جز خدا معبودی نیست بزرگی می‌نمودند و می‌گفتند: آیا ما برای (سخن) چکامه‌سرای دیوانه‌ای، معبودهای خویش را رها سازیم؟ در حالی که او حق را آورده و پیامبران را تصدیق کرده است».

و این آیات خطابی است از مشرکین در روز قیامت که اینان از یگانگی خداوند و ایمان به پیامبران و روز آخرت سؤال می‌شوند. آیا جایی برای ورود دوست داشتن علی در سؤال از اینها وجود دارد؟ اگر هم علی را دوست می‌داشتند آیا با این کفر و شرک که مرتکب شدند دوستی علی سودی به آنها می‌رساند؟ و اگر هم به علی دشمنی می‌ورزیدند، دشمنی آنها با علی کجا، و دشمنی آنها با انبیاء و کتاب‌ها و دین آسمانی کجا؟ یقیناً جز انسان از دین برگشته و کافر کسی دیگر قرآن را این‌گونه تفسیر نمی‌کند و به پیامبر ﷺ نسبت نمی‌دهد. یا کسی که دین را بازیچه دست خود قرار داده و بر دین اسلام عیب جویی کرده و بی‌نهایت جاهل است و نمی‌داند چه می‌گوید. چه فرقی است بین دوست داشتن علی و دوست داشتن طلحه و زبیر و سعد و ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم؟! اگر کسی می‌گفت که کافران از حب ابوبکر سؤال می‌شوند از گفته مذکور در خصوص علی بعیدتر نبود.

و در آیه چیزی که دلالت بر آن کند و بتوان آن را ترجیح داد وجود ندارد بلکه دلالت آیه بر ثبوت آن دو و انتفاء آنها برابر است. و دلایلی که بر وجوب دوست داشتن ابوبکر وجود دارند قوی‌ترند.

پاسخ چهارم: لفظ «مسئولون» در آیه مطلق بوده و ضمیری که آن را به یک چیزی تخصیص دهد وجود ندارد و در روند آیه نیز یادی از حب و دوست داشتن علی علیه السلام نشده و ادعای مدعی مبنی بر سؤال آنها از دوستی علی از دروغها و افتراءات بزرگ است.

پاسخ پنجم: اگر فردی مدعی شود که مردم از حب ابوبکر و عمر پرسیده می‌شوند، بی‌تردید ادعایش باطل می‌شود و در خصوص علی به طریق اولی، باطل است.

* * *

فصل پانزدهم

پاسخ به کسی که از ابوسعید خدری بغض (دشمنی) با علی را روایت کرده است

دلیل پانزدهم شیعه برای اثبات امامت علی این فرموده خداوند است که:

﴿وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ﴾ [محمد: ۳۰].

«تو قطعاً آنها را در نحوه بیان و گفتار می‌شناسی».

ابونعیم با سند خود از ابوسعید خدری روایت می‌کند که مقصود آیه این است که از لحن گفتار آنها دشمنی ایشان نسبت به علی را می‌شناسی. و این برای اصحاب دیگر ثابت نشده، پس علی علیه السلام از آنها برتر است و امام می‌باشد.

پاسخ اول: اینکه صحت این روایت باید ثابت و بررسی گردد.

پاسخ دوم: از نظر اهل حدیث این روایت به ابوسعید دروغ بسته شده است.^۱

پاسخ سوم: اگر ثابت شود که ابوسعید خدری آن را گفته است سخن او سخن یک صحابه است و گفته‌ی یک صحابه اگر با سخن صحابه‌های دیگر مخالفت داشته باشد،

۱- این حدیث موضوع را جایی نیافتیم. ابن کثیر در تفسیر آیه مذکور می‌گوید: یعنی آنچه از سخنانشان که دلالت بر اهداف آنهاست آشکار می‌شود؛ یعنی از مبانی و مدلول کلام متکلم می‌توان فهمید و مراد از لحن قول یعنی همین. همان طور که عثمان بن عفان رضی الله عنه می‌گوید: هر نیتی که فرد در درون خود کتمان می‌کند خداوند آن را در صفحات چهره‌اش نمایان کرده و به زبان خواهد آورد. زاد المسیر: ۴۱۱/۷.

به اتفاق علما حجت نیست. اصحاب تنقیص‌های زیادی بر علی وارد کرده‌اند که برای پاسخ به آنها باید از قرآن و سنت استفاده کرد نه قول اصحاب.

پاسخ چهارم: به طور بدیهی می‌دانیم که عموم منافقین به گونه‌ای نبوده‌اند که بتوان از لحن آنها به نفاقشان پی برد، بنابراین تفسیر قرآن به اینکه لحن سخنشان مقصود دشمنی با علی است، دروغی آشکار است.

پاسخ پنجم: علی علیه السلام در شدت دشمنی‌اش نسبت به کافران و منافقان از عمر فاروق رضی الله عنه پیش قدم‌تر نبود و آن گونه که آنها از عمر اذیت و آزار دیدند، از علی ندیدند و کسانی که از علی اذیت دیدند دشمنی آنها نسبت به عمر بیشتر از علی بود.

پاسخ ششم: در روایت صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمودند: نشانه‌ی ایمان دوست داشتن انصار و نشانه‌ی نفاق کینه‌توزی نسبت به آنهاست^۱. همچنین فرمودند: کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد، نسبت به انصار کینه و دشمنی نمی‌ورزد^۲. بنابراین اگر شناخت منافقین را با نحوه گفتارشان در نظر بگیریم، بنابراین منافقین با دشمنی انصار بهتر از لحن سخنشان شناخته می‌شوند.

این احادیث صحیح‌تر از روایتهایی هستند که از علی نقل شده‌اند که گفت: «ایمان پیامبر صلی الله علیه و آله بر من این بود که فقط مؤمن مرا دوست می‌دارد و فقط منافق نسبت به من بغض و کینه دارد». این احادیث فقط مسلم روایت کرده که عدی بن ثابت از زر بن حبیش از علی روایت کرده است^۳ ولی بخاری از این روایت روی گردانده است، بر

۱- این حدیث از انس بن مالک رضی الله عنه در صحیح بخاری (۳۲/۵)، کتاب مناقب الأنصار، باب حب الأنصار و صحیح مسلم: ۸۵/۱، کتاب الإیمان، باب الدلیل علی أن حب الانصار ... و در مسند امام احمد: ۱۳۰/۳-۱۳۴-۲۴۹، آمده است.

۲- این حدیث از ابوهریره و ابوسعید خدری و ابن عباس رضی الله عنهم در صحیح مسلم: ۶۸/۱، کتاب الإیمان، باب الدلیل علی أن حب الانصار ... و سنن ترمذی: ۳۸۳/۵، کتاب المناقب، باب فی فضل الانصار و قریش، و در مسند امام احمد: ۲۹۳/۴ و (۱۱۴/۱۸) و جاهای دیگر آن روایت شده است.

۳- این حدیث از علی بن ابیطالب در صحیح مسلم: ۶۸/۱، کتاب الإیمان، باب الدلیل علی أن حب الأنصار ... و سنن ترمذی: ۳۰۶/۵، کتاب المناقب، باب مناقب علی و سنن ابن ماجه: ۴۲/۱، المقدمه، باب فی فضائل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله ... فصل علی و در مسند احمد: ۵۷/۲، و در جاهای دیگری از مسند روایت شده است.

خلاف احادیث انصار که همه اهل حدیث بر آن اتفاق نظر دارند، هم بخاری و هم غیر بخاری. و علمای حدیث به طور علم و یقین می‌دانند که پیامبر ﷺ آن را فرموده است، ولی در مورد حدیث علی برخی از علما شک کرده‌اند.

پاسخ هفتم: نشانه‌های نفاق فراوانند همان گونه که در صحیح مسلم و بخاری ثابت شده که پیامبر ﷺ فرمودند: نشانه‌های منافق سه تا هستند که عبارتند از این‌که: هنگام سخن گفتن دروغ می‌گوید، چون وعده دهد خلاف کند و اگر امین گرفته شود خیانت ورزد!

این موارد علامت‌های ظاهری منافق هستند. پس معلوم شد که نشانه‌های نفاق به دوست داشتن یا دوست نداشتن شخص یا گروه اختصاص ندارد، اگرچه این نیز از علامات آن باشد. بی‌تردید هر کس علی را به خاطر رضای خدا و به جهت اینکه از جانب خدا مستحق محبت است دوست بدارد؛ دلیل بر ایمان اوست، همچنین هر کس انصار و یاری دهندگان پیامبر ﷺ را دوست بدارد، این نشانه‌ی ایمان فرد است؛ زیرا آنها خدا و رسول ﷺ را یاری کردند و هر کس نسبت به علی و انصار به خاطر آنچه از ایمان به خدا و رسول خدا ﷺ و جهاد در راه خدا در آنهاست، دشمنی ورزد و کینه‌توزی کند، منافق است.

ولی اگر کسی انصار یا علی یا هر فرد دیگری را به خاطر یک امر طبیعی مثل خویشاوندی بین آنها دوست بدارد مانند دوستی ابوطالب نسبت به پیامبر ﷺ، نزد خداوند سودی به او نمی‌رساند. هر کس در حق انصار یا علی با مسیح یا پیامبر ﷺ غلو و زیاده‌روی کند و آنها را دوست داشته و بالاتر از جایگاه آنها در مورد ایشان معتقد باشد، در حقیقت آنها را دوست ندارد، بلکه چیزی را دوست داشته که وجود خارجی ندارد، مثل دوست داشتن مسیحیان نسبت به عیسی، و مسیح بالاتر از علی است. و این گونه محبت‌ها سودی به آنها نمی‌بخشد؛ زیرا دوستی اگر برای خدا باشد سودمند است، نه

۱- این حدیث از ابوهیریر ﷺ در صحیح بخاری (۱۲/۱)، کتاب الایمان، باب علامة المنافق و (۱۸۰/۳)، کتاب الشهادات باب من امر بانجاز الوعد، و در مسلم (۷۸/۱-۷۹)، کتاب الایمان، بیان خصال المنافق ... از چهار طریق که بر دو طریق آخر این عبارت نیز اضافه شده است که: اگر روزه گرفت و نماز خواند و پنداشت که مسلمان است و در سنن ترمذی: ۱۳۰/۴، کتاب الایمان، باب فی علامة المنافق روایت شده است که ترمذی می‌گوید: در این باب از عبدالله بن مسعود و انس و جابر نیز روایت شده است.

اینکه در کنار خدا یا با خدا باشد. خداوند در قرآن می‌فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا﴾ [البقرة: ۱۶۵].

«برخی از مردم به غیر از خدا همتیانی را برای خدا می‌گیرند و آنها را همانند خداوند دوست می‌دارند و کسانی که ایمان آورده‌اند به شدت خداوند را دوست می‌دارند».

بنابراین هر کس فرض کند که از برخی انصار چیزی شنیده است که موجب دشمنی وی شده و به خاطر آن با آنها دشمنی ورزد گمراه و خطاکار است و به خاطر آن منافق نمی‌شود. همچنین کسی در خصوص برخی اصحاب اعتقادی خلاف واقع داشته باشد و به گمان اینکه او کافر یا فاسق است به او کینه ورزد، جاهل و ظالم محسوب می‌شود نه منافق.

این چیزی که بیان می‌دارد، از جمله چیزهایی است که بیانگر دروغ بودن روایاتی است که از برخی اصحاب مثل جابر روایت شده است؛ زیرا وی گفته در زمان پیامبر ﷺ منافقین را فقط به سبب کینه‌توزی آنها نسبت به علی بن ابیطالب می‌شناختیم^۱ و این نفی واضح‌ترین امور دروغین است و بی‌اساس بودن آن بر تک تک مردم روشن است چه رسد به اینکه برای افرادی مثل جابر و امثال او پوشیده باشد.

خداوند در سوره توبه و دیگر سوره‌ها نشانه‌ها و صفات منافقین را امور متعدد برشمرده

است که در هیچ کدام اشاره به بغض و دشمنی با علی نیامده است مثل این آیات:

﴿وَمِنْهُمْ مَّن يَقُولُ أُوذِنَ لِي وَلَا تَفْتِنِي أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا﴾ [التوبة: ۴۹].

«عضی از آنها می‌گویند: «به ما اجازه ده (تا در جهاد شرکت نکنیم)، و ما را به فتنه نیفکن!» آگاه باشید آنها (هم اکنون) در فتنه سقوط کرده‌اند».

و می‌فرماید:

﴿وَمِنْهُمْ مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْحَطُونَ﴾ [التوبة: ۵۸].

۱- الموضوعات: ابن جوزی: ۳۷۰/۱، تنزیه الشریعة ابن عراق: ۳۵۵/۱، الفوائد المجموعة شوکانی: ۳۶۷، مراجعه شود.

«از آنها کسانی هستند که در تقسیم زکات از تو عیب‌جویی می‌کنند. اگر چیزی به آنها داده شود بدان خوشنود شوند و اگر چیزی از آن به آنها داده نشود هر چه زودتر خشم می‌گیرند».

و می‌فرماید:

﴿وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ﴾ [التوبة: ۶۱].

«در میان منافقان کسانی هستند که موجب اذیت پیامبر ﷺ شده و می‌گویند او سراپا گوش است بگو: سراپا گوش بودن او به نفع شماست او به خدا ایمان دارد».

﴿وَمِنْهُمْ مَن عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنِ آتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَلَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾^{۷۵}
 ﴿فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُعْرِضُونَ﴾^{۷۶} ﴿فَاعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾^{۷۷} [التوبة: ۷۵-۷۷].

«در میان آنها کسانی هستند که با خدا پیمان می‌بندند که اگر از فضل خود ما را بی‌نیاز کند بدون شک صدقه و احسان می‌پردازیم و از زمره شایستگان خواهیم بود. هنگامی که خداوند از فضل خود بدانان بخشید بخل ورزیده سرپیچی کردند و روی برگرداندند. خداوند نفاق را در دل‌هایشان پدیدار کرد تا آن روزی که خدا را در آن ملاقات می‌کنند. این به خاطر آن است که پیمان خدا را شکستند و همچنین دروغ گفتند».

و امثال این صفات که منافقین با آن توصیه شده‌اند و نشانه‌ها و اسباب موجب نفاق را نیز برشمرده است.

و هر آنچه موجب نفاق شود همان دلیل و نشانه‌ی نفاق است. چگونه برازنده‌ی انسان عاقل است که بگوید: منافقین نشانه‌ای برای شناخته شدن جز بغض علی نداشتند؟ و از جمله نشانه‌های آنها بازماندن از جماعت مسلمین است که در صحیح مسلم از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که گفت: «ای مردم، از نمازهای پنجگانه‌ی خود در هر مکانی که به آنها فراخوانده شدید، محافظت کنید؛ زیرا حفظ نمازهای پنجگانه از روش‌های هدایت است و خداوند برای پیامبرش ﷺ روش‌های هدایت را تشریح نموده و اگر شما مثل فردی که در منزل خود نماز می‌خواند و در جماعت شرکت نمی‌کند، باشید سنت پیامبرتان را ترک کرده‌اید. و اگر سنت پیامبرتان را ترک کنید گمراه می‌شوید، خودتان مشاهده کردید که فقط

شخصی که نفاق او معلوم بود در نماز جماعت تخلف می‌کرد. گاهی شخصی در میان دو نفر به کمک آن‌ها آورده می‌شد تا در صف جماعت قرار می‌گرفت.^۱

نشانه‌های عمومی و اسباب نفاق در هیچ کدام از گروه‌های امت اسلامی واضح‌تر و آشکارتر از شیعه دیده نمی‌شود و در میان آنها به حدی نفاق شدید و آشکار است که در میان غیر آنها آن اندازه دیده نمی‌شود و شعار دین آنها تقیه است، بدین معنا که چیزی را با زبان می‌گویند که در قلبشان نیست و این نشانه‌ی نفاق است، همان گونه که خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا أَصْبَكُمْ يَوْمَ التَّقَىٰ أَلْجَمَعَانِ فَيَاذَنِ اللَّهُ وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۳۷﴾ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَا تَبْعَنَكُم ۗ هُمْ لِلْكَفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ ۗ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ ﴿۱۳۸﴾﴾ [آل عمران: ۱۶۶-۱۶۷].

«و آنچه در روزی که دو دسته با هم نبرد کردند به شما رسید به فرمان خدا بود و برای این بود که خداوند ایمان مؤمنان را بنمایاند. و نیز برای این بود که منافقان را ظاهر گرداند منافقانی که چون بدیشان گفته شد بیایید در راه خدا بجنگید یا برای دفاع (از خود) برزمید گفتند اگر می‌دانستیم که چنین واقع خواهد شد بی‌گمان از شما پیروی می‌کردیم. آنان در آن روز به کفر نزدیکتر بودند تا به ایمان. ایشان با دهان چیزی می‌گویند که در دل‌هایشان نیست. و خداوند داناتر بدان چیزی است که پنهانش می‌دارند».

و می‌فرماید:

﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ أُولُو قُلُوبٍ غَافِلُونَ ﴿۷۴﴾﴾ [التوبة: ۷۴].

۱- این اثر از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در صحیح مسلم: (۴۳/۱)، کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب صلاة الجماعة ... دو بار به شماره‌های (۲۵۶-۲۵۷) آمده است که بار دوم آن طولانی بود و این گونه آغاز می‌شود: هر کس شاد و خرسند است که خداوند را در فردای قیامت بر مسلمانی ملاقات کند پس باید که این نمازها را حفظ کند، در هر جایی که بدانها ندا داده شود. در سنن ابوداود: ۳۷۳/۱، کتاب الصلاة، باب فی التشدید فی ترک الجماعة و سنن نسائی: ۸۴/۲، کتاب الإمامة، باب المحافظة علی الصلوات حیث ینادی بهن. سنن ابن ماجه: ۲۵۵/۱-۲۵۶، کتاب المساجد والجماعات، باب المشی إلى الصلاة و مسند امام احمد، چاپ حلی: ۳۸۲/۱-۴۱۴-۴۱۵-۴۱۹-۴۵۵، آمده است.

«منافقان به خدا سوگند می‌خورند که نگفته‌اند در حالی که قطعاً سخنان کفرآمیز گفته‌اند و پس از ایمان آوردن به کفر برگشته‌اند و قصد انجام کاری کرده‌اند که بدان نرسیده‌اند».

و می‌فرماید:

﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿١٠﴾﴾
[البقرة: ۱۰].

«در دل‌های ایشان بیماری است و خداوند بیماری ایشان را فزونی می‌بخشد و عذاب دردناکی به سبب دروغ‌گویی و انکارشان در انتظارشان می‌باشد».

در آیه اخیر دو قرائت وجود دارد **يَكْذِبُونَ** و **يُكْذِبُونَ** ۱ و خلاصه نشانه‌های نفاق مثل: دروغ، خیانت، خلاف وعده و پیمان‌شکنی در هیچ گروهی به اندازه شیعه وجود ندارد. و این صفات همیشگی آنها بوده و حتی آنها با علی، حسن و حسین علیهم‌السلام نیز پیمان‌شکنی کردند. در صحیحین از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که فرمودند: چهار خصلت در هر فردی باشد منافق خالص است و هر کس یکی از این خصلت‌ها در او باشد در حقیقت دارای یکی از خصلت‌های نفاق است تا اینکه آنها را ترک می‌کند: هرگاه صحبت کند دروغ می‌گوید، و هرگاه وعده دهد خلاف وعده عمل می‌کند، در عهد پیمان غدیر و خیانت کند و هنگام دشمنی مرتکب جرم و جنایت شود. ۲. این مسأله در جای دیگر به طور مفصل بحث شده است.

مقصود از بیان این موضوع این است که ممتنع است گفته شود نفاق جز دشمنی با علی نشانه‌ای ندارد و چنین چیزی را هیچ کدام از اصحاب نگفته‌اند و آنچه در این خصوص می‌توان گفت این است که بغض و دشمنی علی یکی از نشانه‌های نفاق است همان گونه که در حدیث مرفوع آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «جز منافق کسی به من

۱- تفسیر طبری: ۲۸۵/۱.

۲- این حدیث از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما در صحیح بخاری: ۱۲/۱، کتاب الإیمان، باب علامة المنافق و (۱۰۲/۴)، کتاب الجزية والمعاهدة، باب اثم من عاهد ثم غدر. و در صحیح مسلم: ۷۸/۱، کتاب الإیمان، باب بیان خصال المنافق، سنن ابوداود (۳۰۵/۴-۳۰۶)، کتاب السنة، باب الدلیل علی زیاده الإیمان و نقصانه آمده است.

کینه نمی‌ورزد»^۱. نکته قابل توجه این که هر کس ایمان به خدا و رسول خدا ﷺ و جهاد در راه خدا را از علی ﷺ مشاهده کرد و نسبت به آن آگاه بود، سپس بر آن کارها او را مبعوض داشت و نسبت به او دشمنی ورزید، او منافق است و نفاق کسی که با انصار دشمنی ورزد آشکارتر و بیشتر است؛ زیرا انصار قبیله‌ی بزرگی بودند و مدینه از آن آنها بود و آنها بودند که منزل و ایمان خود را برای مهاجرین آماده کردند و با هجرت مهاجرین به سرزمینشان اسلام عزت یافت و اهل ایمان آشکار شدند و چنان نقشی در یاری خدا و رسول خدا ﷺ ایفا کردند که اهل هیچ شهر و قبیله دیگری نداشت. پس جز منافق کسی با آنها دشمنی و کینه‌توزی نمی‌کند.

با این توصیف از مهاجرین بالاتر نبودند، بلکه مهاجرین از آنها برترند. بنابراین معلوم گشت که اگر بغض داشتن نسبت به یک شخص از علامات نفاق بود موجب آن نیست که آن فرد از دیگران برتر باشد.

بدون شک هر کس از احوال اصحاب آگاه باشد شکی ندارد که عمر ﷺ با کافران و منافقین دشمنی شدیدتر و سخت‌تری نسبت به علی داشت. و تأثیر او در پیروزی و عزت اسلام و ذلت کفار و منافقین خیلی بیشتر از تأثیر علی بود و کفار و منافقین و دشمنان پیامبر ﷺ او را بیشتر از علی مورد بغض و نفرت خود می‌داشتند و با او دشمنی می‌ورزیدند. و لذا کسی که عمر را به قتل رساند کافر بوده و نسبت به دین اسلام دشمنی می‌ورزید. و آن شخص به خاطر کینه‌توزی با پیامبر ﷺ و دین و امتش داشت عمر فاروق ﷺ به قتل رساند. ولی کسی که علی را به قتل رساند نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت و قرآن قرائت می‌کرد. و علی را به این اعتقاد که خدا و رسولش ﷺ از این کار خشنود هستند به قتل رساند. و این عمل را به گمان خود به خاطر محبت به خدا و رسولش ﷺ انجام داد گرچه در این کار گمراه و بدعت‌گزار بود.

خلاصه اینکه نفاق در دشمنی بر عمر آشکارتر است از آن در دشمنی با علی. بنابراین از آنجایی که شیعه در میان فرقه‌ها بیشترین نفاق را دارند، عمر ﷺ را فرعون

۱- اول حدیث: این عهد پیامبر امی ﷺ است که فقط مؤمن مرا دوست خواهد داشت و صرف منافق ... ، این روایت قبلا گذشت.

امت محمد ﷺ می‌نامند و ابولؤلؤ که کافرترین انسان‌ها و بزرگ‌ترین دشمن خدا و رسول ﷺ خداست دوست می‌دارند.

فصل شانزدهم

پاسخ به کسی که مدعیست علی فضیلت پیشگامی در پذیرش دعوت پیامبر ﷺ را دارد و برای هیچ کدام از اصحاب این فضیلت ثابت نشده است

دلیل شانزدهم شیعه برای اثبات امامت علی این فرموده خداوند است که:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿١٧﴾ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ ﴿١١﴾﴾ [الواقعه: ۱۰-۱۱].

«پیشی گیرندگان، پیشی گیرندگان، آنان هستند که نزدیکان درگاه خداوند هستند».

ابونعیم از ابن عباس در خصوص این آیه روایت می‌کند که پیشگام‌ترین فرد در این امت علی بن ابیطالب است.

فقیه ابن مغازلی شافعی از مجاهد از ابن عباس در خصوص آیت واقعه نقل کرده که گفت: یوشع بن نون بر موسی و موسی نیز بر هارون و صاحب یاسین بر عیسی و علی نیز به سوی محمد ﷺ از دیگران پیشی می‌گیرند و چون این فضیلت برای اصحاب دیگر ثابت نشده پس او امام است.

پاسخ به این استدلال نیز به چند وجه ممکن است:

پاسخ اول: اینکه صحت حدیث باید بررسی شود و دروغ‌های بسیاری این و آن روایت کرده‌اند.

پاسخ دوم: چنین سخنی از ابن عباس بی‌اساس است و اگر هم از او صحیح باشد

اگر فردی قوی‌تر با آن مخالفت کرده باشد حجت محسوب نمی‌شود.^۱

پاسخ سوم: خداوند می‌فرماید:

﴿وَالسَّيْقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«پیشگامان نخستین از مهاجرین و انصار و کسانی که به نیکی از آنها تبعیت کردند خداوند از آنها راضی و آنها نیز از خداوند خشنود هستند و برای آنها باغ‌هایی که در زیر نهرها جاری است آماده کرده است.»

﴿ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ إِذْنِ اللَّهِ﴾ [فاطر: ۳۲].

«سپس کتاب را به بندگان برگزیده خود عطاء کردیم برخی از آنان به خویشتن ستم می‌کنند و گروهی از ایشان میانه‌روند و دسته‌ای از ایشان در پرتو توفیقات الهی در انجام نیکی‌ها پیشتازند. این واقعاً فضیلت بزرگی است.»

و پیشگامان نخستین همان کسانی هستند که قبل از فتح مکه مال خود را انفاق کرده و در راه خدا جنگیدند. همان کسانی که از افرادی که بعد از فتح انفاق کرده و جنگیدند

۱- شاه عبدالعزیز در مختصر التحفة الاثنی عشریة، ص (۱۵۸-۱۵۹) می‌گوید: محور این روایت ابوالحسن الاشقر می‌باشد در حالی که به اجماع او ضعیف است. عقیلی می‌گوید: وی شیعه و متروک الحدیث است و بعید نیست که این روایت ساختگی باشد؛ زیرا در آن نشانه‌های وضع موجود است، چون صاحب یاسین اولین کسی نبود که به عیسی ایمان آورد بلکه به فرستادگان عیسی ایمان آورد که عبارت قرآن نیز بدان دلالت دارد. ابوعبدالرحمن می‌گوید: او ابن الحسن الاشقر است و آن گونه که دهلوی گفته نیست. این روایت ضعیف را علامه ناصرالدین البانی در سلسله الأحادیث الضعیفة والموضوعة: ۳۶۰/۱-۳۶۱، آورده است. او می‌گوید: این روایت به شدت ضعیف است. طبرانی نیز (۲/۱۱۱/۳) از حسین بن ابی اسری عسقلانی از حسین اشقر از سفیان بن عیینه از ابن ابی نجیح از مجاهد از ابن عباس به طور مرفوع آورده است. محقق: این سند اگر موضوع نباشد به شدت ضعیف است؛ زیرا حسین اشقر همان ابن حسن کوفی شیعه افراطی است که بخاری به شدت او را ضعیف دانسته و در تاریخ الصغیر: «۲۳۰، می‌گوید: نزد او احادیث منکر فراوانی است. عقیلی در الضعفاء: ۹۰، از امام بخاری روایت نموده که در این روایت نظر است. در الکامل ابن عدی: ۹۷/۱، آمده: سعدی گفته: او از غلوکنندگان بود و بهترین امت را دشنام می‌داد. حافظ ابن کثیر در تفسیر خود (۵۷۰/۳) می‌گوید: این حدیث منکر است که فقط از طریق حسین اشقر شناخته شده است و او شیعه‌ای متروک است. مناوی از عقیلی مانند این قول را آورده است و حافظ ابن حجر هم در تهذیب التهذیب از عقیلی روایت کرده که او گفت: این سخن از ابن عیینه اصلی ندارد.

برتر بودند و اهل بیعت رضوان نیز از زمره آنان هستند که بیش از هزار و چهارصد نفر بودند، پس چگونه می‌توان گفت که پیشگام این امت یک نفر بود.

پاسخ چهارم: این سخن که «این فضیلت برای اصحاب دیگر ثابت نشده است» غیرقابل قبول است گرچه در خصوص اول کسی که ایمان آورد علماء اختلاف کرده‌اند، برخی گفته‌اند: ابوبکر صدیق رضی الله عنه اولین کسی بود که اسلام آورد و پیش از علی رضی الله عنه اسلام را پذیرفت. و برخی هم گفته‌اند: علی پیشتر اسلام آورد اما علی کودک بود و در خصوص اسلام کودک بین علما نزاع است، ولی در اینکه اسلام ابوبکر سودمندتر و کامل‌تر بوده اختلافی نیست. پس او کامل‌ترین مسلمانی است که به اتفاق در اسلام آوردن پیشگام بود و به طور مطلق اگر قول دیگر در نظر گرفته شود، باز هم پیشگام‌ترین فرد به اسلام بود. بنابراین چگونه می‌توان گفت که علی پیشتر از ابوبکر ایمان آورد آن هم بدون دلیلی که بر آن دلالت کند.

پاسخ پنجم: این آیه پیشگامان نخستین را برتری داده، ولی دلالت بر این ندارد که هر کس پیشتر از دیگران اسلام آورد از دیگران برتر است، بلکه دلالت می‌کند بر اینکه پیشگامان بر اسلام برترند خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتْلَ أَوْلِيَّتِكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ﴾ [الحديد: ۱۰].

«کسانی از شما را که قبل از فتح انفاق کرده و مبارزه نمودند، با آنهایی که بعد از فتح انفاق و جهاد کردند برابر نیستند پیشگامان برترند از نظر درجه ولی خداوند به هر دوی آنها وعده نیکی داده است.»

پس کسانی که قبل از صلح حدیبیه در انفاق و جنگ پیشی گرفتند از کسانی که بعد از آنها این کار را کردند برترند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فتح (ذکر شده در آیه را) را به صلح حدیبیه تفسیر کرد. بنابراین اگر در میان آن پیشگامان نخستین برخی نسبت به برخی دیگر پیشتر اسلام آوردند، در دو آیه مذکور چیزی که دال بر برتری آنها باشد وجود ندارد، بلکه گاه فردی در پذیرفتن اسلام پیشی می‌گیرد در حالی که فرد دیگری در انفاق

و جنگ از او پیشی می‌گیرد. لذا عمر رضی الله عنه از جمله کسانی بوده که پس از (۳۹) نفر اسلام آورد در حالی که طبق نصوص صحیح و اجماع صحابه و تابعین برتر از اکثر ایشان بوده است و هرگز کسی ندانسته فردی گفته باشد زییر و امثال او از عمر برترند، در حالی که زییر قبل از عمر اسلام آورد. و هیچ کدام از اهل علم معروف نگفته که عثمان از عمر برتر است، در حالی که عثمان قبل از وی اسلام آورد. و اگر فضیلت پیشگامی در انفاق مال و جنگ باشد، معلوم است که ابوبکر از همه خاص تر به این ویژگی بود؛ زیرا قبل از وی کسی نه با زبان و نه با دست مبارزه نکرده است، بلکه وی از زمانی که به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد، مالش را انفاق کرده و بر حسب امکان جهاد می‌کرد و چندین نفر از بردگانی را که در راه خدا شکنجه می‌شدند خریداری و آزاد کرد و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از دستور به جنگ و بعد از آن مجاهدت کرده اند همان گونه که خداوند می‌فرماید:

﴿وَجَاهِدْهُمْ بِهِءِ جِهَادًا كَبِيرًا﴾ [الفرقان: ۵۲].

«با آنها با تمام وجود جهاد کن».

پس پیشگام‌ترین و کامل‌ترین مردم در انواع جهاد جانی و مالی ابوبکر بود. بنابراین پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیث صحیح می‌فرمایند: «کسی که بیش از همه در مصاحبت و همراهی و دست‌گشادگی و صرف مال بر من منت دارد ابوبکر بود.» پس پیامبر صلی الله علیه و آله خبر داده شخصی که بیشتر از همه مردم بر وی در جان و مال منت داشت ابوبکر رضی الله عنه بود.

فصل هفدهم

پاسخ به کسی که مدعی امامت برای علی است به دلیل اینکه فضیلت ایمان و هجرت و جهاد به او اختصاص داشت نه به غیر او

دلیل هفدهم شیعه برای اثبات امامت علی این فرموده خداوند است:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۲۰].

«کسانی که ایمان آورده و هجرت و جهاد کردند در راه خدا با اموال و جانهای خود، در نزد خداوند درجه‌ی بزرگ‌تری دارند».

رزین بن معاویه در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» روایت می‌کند که آیه مذکور هنگامی که طلحه بن شیبه و عباس به خود مباحثات کردند در حق علی نازل گردید.

به این ادعا از چند نظر می‌توان پاسخ گفت:

پاسخ اول: صحت حدیث مذکور باید بررسی شود و رزین^۱ در کتاب خود چیزهایی آورده است که در کتاب‌های ششگانه حدیث صحیح اهل سنت وجود ندارد.

۱- ابوالحسن رزین بن معاویه بن عمار عبدیری سرقطی اندلسی، متوفی به سال ۵۳۵ که از زمره‌ی محدثین بود و از جمله تصنیفات وی از کتاب التجرید للصحاح الستة می‌توان نام برد. شرح حال وی در کتاب‌های: شذرات الذهب: ۱۰۶/۴، روضات الجنات ص (۲۸۶)، معجم المؤلفی: (۴/۱۵۵-۱۵۶)، الأعلام: ۴۶/۳، آمده است.

پاسخ دوم: حدیثی که در صحیح است آن نیست که رزین آورده است، بلکه روایتی که در صحیح است آن است که نعمان بن بشیر می‌گوید: من در کنار منبر رسول خدا ﷺ بودم که مردی گفت: باکی ندارم از اینکه بعد از اسلام عمل دیگری جز آب دادن حجاج انجام دهم (فقط همین عمل را انجام دهم) و دیگری گفت: بعد از اسلام به عملی جز آب دادن مسجد الحرام توجهی ندارم. و شخص سوم نیز گفت: جهاد در راه خدا از آنچه گفتید برتر است. عمر رضی الله عنهما آنها را سرزنش کرد و فرمود: صدایتان را در نزد منبر پیامبر ﷺ بلند نکنید - در حالی که آن روز، روز جمعه بود - وقتی نماز جمعه اقامه شد شخصی بر رسول خدا ﷺ وارد شد و در خصوص آنچه اختلاف کردند پرسید که خداوند این آیه را نازل کرد:

﴿أَجْعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ﴾ [التوبة: ۱۹].

که مسلم آن را تخریح کرده است^۱.

معنی حدیث این است که گفته‌ی علی مبنی بر اینکه جهاد را بر آب دان و خدمت به حجاج ترجیح داده صحیح‌تر است از گفته‌ی کسی که آب دادن و خدمت کردن را ترجیح می‌دهد. و علی نسبت به این مسأله از کسی که با او منازعه می‌کرد، نسبت به حق آگاه‌تر بود، و این صحیح است.

و عمر فاروق رضی الله عنهما در موارد متعدد رأی داده که خداوند قرآن را موافق آن نازل فرموده است. به پیامبر ﷺ می‌گفت: چه می‌شد مقام ابراهیم را محل نماز قرار می‌دادی که این آیه نازل شد:

﴿وَاتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ [البقرة: ۱۲۵].

«مقام ابراهیم را محل نماز انتخاب کنید».

و گفت: ای رسول خدا، بر زنان تو انسان‌های نیک و بد داخل می‌شوند و چه می‌شد آنها را امر به حجاب می‌کردی، و خطاب به همسران رسول خدا گفت: چه بسا اگر شما را طلاق

۱- این حدیث از نعمان بن بشیر رضی الله عنهما در صحیح مسلم: ۱۴۴۹/۳، کتاب الإمارة، باب فضل الشهادة فی سبیل الله تعالی و در مسند احمد، چاپ حلبی: ۲۶۹/۴، و تفسیر طبری: ۲۵/۱۴-۲۶، آمده است.

می داد خداوند زمانی بهتر از شما را برای او در نظر می گرفت که مسلمان و مؤمن و فرمان‌پذیر و توبه‌کننده باشند.^۱ و امثال این مسائل زیاد بوده است. و همه این موارد در اخبار صحیح ثابت شده است و این خیلی بزرگتر از تأیید و تصویب رأی علی در یک مسأله است.

و اما برتری به خاطر ایمان و هجرت با پیامبر ﷺ و جهاد برای تمامی یاران پیامبر ﷺ که ایمان آورده و هجرت کردند ثابت شده است، ولی در اینجا فضیلتی که مختص علی باشد وجود ندارد، که گفته شود این فضیلت برای غیر علی ثابت نشده است.

پاسخ سوم: اگر فرض بر این باشد که علی بر یک مزیت خاصی اختصاص یافته نمی‌توان این مزیت خاص را از ویژگی امامت او دانست. همچنین نمی‌توان آن را ملاک برتری بی‌چون و چرای وی تلقی کرد؛ زیرا خضر که داستان آن در سوره کهف بیان شده سه مسأله را می‌دانست که موسی از آن آگاهی نداشت، ولی نمی‌توان گفت که به طور مطلق برتر از موسی است. و هدهد به سلیمان گفت:

﴿أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ﴾ [النمل: ۲۲].

«به چیزی احاطه و آگاهی یافتم که تو بدان احاطه نداری.»

ولی با این وصف به طور مطلق آگاه‌تر از سلیمان نبود.

پاسخ چهارم: اگر علی این مسأله را می‌دانست، پس از کجا می‌توان پی برد که دیگر اصحاب پیامبر ﷺ آن را نمی‌دانستند؟ پس ادعای اختصاص علم آن به علی باطل است و به فرض هر دو صورت اختصاص علم و امامت به علی باطل است. و به تواتر معلوم گردیده که جهاد ابوبکر با مال بزرگتر از جهاد مالی علی بود؛ زیرا ابوبکر دارا و ثروتمند بود. پیامبر ﷺ در خصوص وی می‌فرماید: «هیچ مالی همچون مال ابوبکر به من سود نرسانید». در حالی که علی فقیر بود.

۱- این حدیث با وجود اینکه در الفاظ آن اختلاف هست - از انس ابن مالک رضی الله عنه در صحیح بخاری: ۸۵/۱، کتاب الصلاة، باب ما جاء فی القبلة (۲۰/۵)، کتاب التفسیر، سوره بقره، باب قوله: ﴿وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَلًّى﴾ و مسند امام احمد چاپ المعارف (۲۶۳-۳۲۳/۱) و در کتاب فضائل الصحابة شماره‌های: (۲۳۴-۴۳۵-۴۳۷-۴۹۳-۴۹۵-۶۸۲) آمده است.

و نیز جهاد ابوبکر با جان خود نیز بسیار بزرگتر از جهاد علی است که به خواست
پروردگار یادآور خواهیم شد.

فصل هیجدهم

**پاسخ به کسی که مدعی است تنها علی مالش را به عنوان صدقه
بخشید و هیچ مسلمانی دیگر چنین عملی را انجام نداده است**

دلیل هیجدهم روافض برای اثبات امامت علی این فرموده خداوند است:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ جُؤَلَكُمُ صَدَقَةٌ﴾
[المجادلة: ۱۲].

«ای کسانی که ایمان آوردید، هر گاه با پیامبر ﷺ به نجوی پرداختید قبل از انجام آن صدقه پردازید».

از طریق حافظ ابونعیم از ابن عباس روایت شده است که گفت: خداوند سخن گفتن یاران رسول الله را با ایشان حرام گردانید مگر اینکه قبل از سخن گفتن صدقه بدهند. دیگران بخل ورزیدند و قبل از سخن با پیامبر ﷺ صدقه ندادند، علی این کار را انجام داد و هیچ کدام از مسلمین این کار را نکردند.

و در تفسیر ثعلبی آمده است که ابن عمر گفت: علی سه ویژگی داشت که اگر من به یکی از آنها مفتخر می‌گشتم برایم از شتران سرخ موی، دوست‌داشتنی‌تر بود که عبارتند از: ازدواج با فاطمه، دریافت پرچم در جنگ خیبر و آیه نجوی (همین آیه مورد بحث فوق). رزین بن معاویه در کتاب «الجمع بین الصحاح الستة» از علی روایت می‌کند که گفت: غیر از من کسی

به این آیه عمل نکرده است. پس به وسیله‌ی من خداوند برای امت تخفیف قائل شد. و این دلالت بر برتری علی بر دیگران داشته و او شایسته‌ترین فرد به امر امامت است.

در پاسخ به این ادعا باید گفت:

چیزی که ثابت شده این است که علی علیه السلام نجوا کرده و صدقه داده، ولی قبل از اینکه دیگران به آن عمل کنند نسخ گردید. و آیه، صدقه‌ای را برای آنها واجب نمی‌کند، بلکه به آنها دستور داده است که هر گاه با پیامبر صلی الله علیه و آله درگوشی سخن گفتند صدقه بدهند. و اگر نجوا نکردند صدقه‌ای هم واجب نمی‌شود. پس وقتب نجوا واجب نباشد، شخصی که آن را ترک کرده سزاوار سرزنش نیست. و هر کس از پرداخت صدقه ناتوان بوده باشد، اگر به فرض اینکه نجوا کرد، بنابر نیتش پاداش می‌گیرد. و اگر شخصی ناچار نشد با پیامبر صلی الله علیه و آله درگوشی سخن بگوید ناقص تلقی نمی‌شود. ولی به دلیل بخل آن را ترک کند، این شخص در حقیقت مستحبی را ترک کرده است.

ممکن نیست کسی علیه خلفای راشدین گواهی دهد که از زمره بخل‌ورزندگان بودند و همچنین معلوم نیست که خلفای سه‌گانه در هنگام نزول این آیه آنجا حضور داشتند یا خیر، بلکه ممکن است برخی غایب بوده باشند، یا ممکن است سبب نجوای آنها فراهم نبوده باشد، یا به دلیل نیازمندی صدقه نداده باشند و ممکن است انگیزه‌ای برای مناجات با پیامبر صلی الله علیه و آله نداشته باشند.

علاوه بر آن زمان عدم نسخ حکم چندان طول نکشید تا دانسته شود که در آن زمان طولانی نیازی به نجوا و سخن گفتن بوده و سبب آن فراهم آمده باشد. و به فرض اینکه یکی از اصحاب مستحبی را ترک گفته باشد، بارها بیان کرده‌ایم که اگر شخصی مستحبی را انجام دهد، دلیل بر برتری وی به طور مطلق نسبت به دیگران نیست. در

۱- حافظ ابن کثیر در تفسیر آیت ۱۲ سوره مجادله می‌گوید: گفته شده که قبل از نسخ این آیه کسی جز علی بن ابیطالب بدان عمل نکرده سپس می‌گوید: عوفی از ابن عباس در تفسیر ای آیه مبارکه: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَجَيَّئْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ حُجُوبِكُمْ صَدَقَةٌ﴾ [المجادلة: ۱۲]. آورده است: مسلمانان قبل از نجوا کردن با پیامبر صلی الله علیه و آله صدقه می‌دادند که با نزول آیات زکات نسخ گردید.

حدیث صحیح از پیامبر ﷺ ثابت شده است که به اصحاب خود فرمود: چه کسی از میان شما امروز را با روزه سپری کرد؟ ابوبکر پاسخ مثبت داد. سپس پیامبر ﷺ پرسید: چه کسی امروز از میان شما در تشییع جنازه‌ای شرکت کرد؟ ابوبکر ﷺ دوباره پاسخ مثبت داد. سپس پرسید: چه کسی امروز بیماری را عیادت کرد؟ ابوبکر صدیق گفت: من، پیامبر ﷺ فرمود: آیا امروز در میان کسی شما صدقه داده است؟ باز هم ابوبکر پاسخ مثبت داد. پیامبر ﷺ فرمودند: بنده‌ای که این خصلت‌ها و ویژگی‌ها در او جمع شده باشد از اهل بهشت است.^۱

چنین خصال چهارگانه‌ای برای هیچ کس چه علی و چه غیر او ثابت نشده است. در صحیح مسلم و بخاری روایت شده است که پیامبر ﷺ فرمودند: هر کس به دو زوج در راه خدا انفاق کند از تمام درهای بهشت فراخوانده می‌شود که ای بنده خدا، این نیکوتر است پس اگر نمازگزار بود از در نماز و اگر مجاهد بود از در جهاد و اگر اهل صدقه بود از در صدقه به او ندا داده می‌شود. هر کس به هر خصلتی متصف بود، برای همان خصلت دری از بهشت به روی او گشوده می‌شود و بدان فراخوانده می‌شود.

پس ابوبکر گفت: ای رسول خدا، پس حال کسی که از تمامی آن درها فراخوانده می‌شود چگونه است؟ آیا شخصی هست که از تمام آن درها فراخوانده شود؟ فرمود: آری، امیدوارم که تو از زمره آنها باشی.^۲ و چنین ویژگی‌هایی فقط در حق ابوبکر روایت شده است.

در صحیحین از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمودند: مردی گاوی را می‌راند در حالی که بر آن بار حمل کرده بود. گاو رو به مرد کرده گفت: من برای این کار خلق

۱- این حدیث با وجود اختلاف در لفظ آن از ابهریره در صحیح مسلم: ۷۱۳/۲، کتاب الزکاة، باب من جمع الصدقة و اعمال البر آمده است.

۲- این حدیث نیز از ابهریره در صحیح بخاری: ۲۴/۳، کتاب الصوم، باب الریان للصائمین و (۲۶/۴)، کتاب الجهاد، باب فضل النفقة فی سبیل الله (۱۱۹/۴)، کتاب بدء الخلق، باب صفة ابواب الجنة (۶/۵)، کتاب فضائل اصحاب النبی، باب حدثنا الحمیدی.

و در صحیح مسلم: ۷۱۱/۲-۷۱۳، کتاب الزکاة، باب من جمع الصدقة و اعمال البر و سنن ترمذی: ۲۷۶/۵-۲۷۷، کتاب المناقب، مناقب ابی بکر، باب ۶۰ و سنن درامی - نسائی - موطاء امام مالک، و مسند امام احمد روایت شده است.

نشده‌ام، بلکه برای کشاورزی آفریده شده‌ام. مردم گفتند: سبحان الله (پاک و منزّه است خداوند)!! گاوی سخن می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: من و ابوبکر و عمر به آن ایمان می‌آوریم و آن را تصدیق می‌کنیم در حالی که آن دو آنجا نبودند.

ابوهریره می‌گوید: رسول خدا ﷺ فرمودند: روزی چوپانی با گوسفندانش بود که ناگاه گرگی بر آنها حمله کرده و گوسفندی را گرفت. چوپان در پی گرگ رفته و گوسفند را از دست آن نجات داد. سپس گرگ رو به چوپان کرده گفت: چه کسی آن در روز سخت که همه چیز رها می‌شود و جز من چوپانی ندارد آن را حفظ خواهد کرد؟ مردم گفتند: سبحان الله (پاک و منزّه است خداوند)!!

پس پیامبر ﷺ فرمودند: من با ابوبکر و عمر آن را تصدیق می‌کنیم و آن دو نفر آنجا نبودند.^۱

پیامبر ﷺ فرموده است: هیچ مالی همچون مال ابوبکر به من سود نرساند.^۲ روشن و آشکار است که این خصلت ویژه ابوبکر بوده و هیچ کس دیگری چه علی و چه غیر علی با وی در این ویژگی مشارکت نداشت. همچنین پیامبر ﷺ در صحیحین می‌فرماید: «کسی که بیش از همه در همراهی و همکاری با من با مال و با جان بر من منت دارد ابوبکر است و اگر من دوستی صمیمی به غیر از پروردگار می‌گرفتم حتماً ابوبکر بود ولی برادری و محبت اسلامی را با هم داریم. تمام درهای مسجد بسته شود جز در ابوبکر».^۳

۱- این حدیث با هر دو قسمت آن - با وجود اختلاف در الفاظ آن - از ابوهریره رضی الله عنه در صحیح بخاری: ۱۰۳/۳-۱۰۴، کتاب الوکالة، باب استعمال البقر للحراثة (۱۷۴/۴)، کتاب الأنبياء، باب حدثنا ابوالیمان (۵/۵-۶)، کتاب فضائل النبی، باب حدثنا الحمیدی و در صحیح مسلم (۴/۱۸۵۷-۱۸۵۸)، کتاب فضائل الصحابة...، باب ابی بکر صدیق، و سنن ترمذی: ۲۷۹/۵، کتاب المناقب، مناقب ابی بکر...، باب شماره: (۶۴)، مسند امام احمد: ۷۱/۱۳، آمده است.

۲- قبلاً این حدیث مطرح شده است.

۳- قبلاً پیرامون این حدیث سخن گفته شده است.

در سنن ابوداود روایت شده که پیامبر ﷺ به ابوبکر فرمودند: ای ابوبکر، تو اولین کس از امت من هستی که وارد بهشت می شوی.^۱ در سنن ترمذی و ابوداود از عمر رضی الله عنه روایت شده است که گفت: از سوی پیامبر ﷺ مأمور شدیم که صدقه بدهیم. مال مناسبی برایم فراهم شد، پس گفتم: امروز از ابوبکر در مسابقه پیشی می گیرم، نصف مالم را برداشتم و نزد پیامبر ﷺ آوردم. آن حضرت فرمود: چقدر برای خانوادهات نگه داشتی؟ گفتم: به اندازه‌ای که آوردم، سپس ابوبکر هر آنچه داشت آورد، پس پیامبر ﷺ فرمودند: ای ابوبکر، چه چیز برای خودت باقی گذاشتی؟ گفت: خدا و رسول خدا ﷺ را. من گفتم: هرگز در هیچ چیزی از او پیشی نمی گیرم.^۲

در صحیح بخاری از ابودرداء روایت شده که گفت: نزد پیامبر ﷺ نشسته بودم که ناگهان ابوبکر به نزد پیامبر ﷺ آمده و دامن لباس پیامبر ﷺ را گرفت تا جایی که زانوی وی آشکار شد. پس پیامبر ﷺ فرمودند: یار شما (ابوبکر) خشمگین به نظر می رسد. ابوبکر گفت: ای رسول خدا، بین من و ابن خطاب مسأله‌ای بود که من شتاب کردم، سپس پشیمان شده و از او درخواستم مرا ببخشد ولی نپذیرفت، لذا به شما روی آوردم. پس پیامبر ﷺ سه بار فرمودند: خداوند تو را ببخشد ای ابابکر. در پی آن عمر نیز پشیمان شده به منزل ابوبکر آمد. و گفت: ابوبکر در منزل است؟ گفتند: خیر. به نزد پیامبر ﷺ آمده و سلام کرد. پیامبر ﷺ از وی ناراحت بود. تا اینکه ابوبکر بر وی اشفاق نمود و بر روی دو زانویش نشست و گفت: ای رسول خدا! والله که گناه از من بود (دوبار گفت) پس پیامبر ﷺ فرمودند: «خداوند مرا به سوی شما برانگیخت، همه گفتید دروغ گفتی و ابوبکر

۱- این حدیث از ابوهیره رضی الله عنه در سنن ابوداود: ۲۹۵/۴، کتاب السنة، باب فی الخلفاء و در مستدرک حاکم: ۷۳/۳، آمده است. حاکم می گوید: این حدیث با شرط مسلم و بخاری صحیح است ولی آن را نیاورده اند. البانی در کتاب ضعیف الجامع الصغیر: ۷۱/۱، این حدیث را ضعیف دانسته است.

۲- بخاری: ۱۱۲/۲، کتاب التهجد، باب لا صدقة إلا عن ظهر غنی آورده است که ابوبکر تمام مالش را بخشید. و ابوداود: ۱۷۳/۲-۱۷۴، کتاب الزکاة، باب فی الرخصة فی ذلك آورده است که حدیثی است درست از زیدبن اسلم از پدرش که گفت: از عمر بن خطاب رضی الله عنه شنیدم می گفت: رسول خدا ﷺ به ما دستور داد: ... و در سنن ترمذی: ۲۷۷/۵، (کتاب المناقب، باب منه) ص (۱۰۵) آورده است. ترمذی می گوید: حدیثی است حسن صحیح. و این حدیث در سنن دارمی (۳۹۱/۱-۳۹۲)، کتاب الزکاة، باب الرجل بتصدق بجمع ماعنده ... آورده است.

مرا تصدیق کرد. و مرا با مال و جان خود یاری کرد. آیا یار مرا برای من رها می‌کنید و دوبار این گفته را تکرار کرد. بعد از این ابوبکر هرگز مورد آزار قرار نگرفت».

حدیث مذکور با لفظ دیگری نیز بدین شرح آمده است که پیامبر ﷺ فرمودند: «ای مردم، من رسول خدا ﷺ به سوی همه‌ی شما هستم، شما گفتید دروغ می‌گوی، ولی ابوبکر گفت: راست می‌گوی!»^۱.

و در روایتی مرفوع از ترمذی آمده است که پیامبر ﷺ فرمودند: «شایسته نیست برای گروهی که ابوبکر در میانشان باشد کسی دیگر را به امامت برگزینند»^۲.

و هزار شتری که عثمان در اختیار پیامبر ﷺ گذاشت بسیار بیشتر از صدقه‌ی علی است، انفاق در جهاد فرض است بر خلاف صدقه در هنگام نجوا نزد پیامبر ﷺ زیرا صدقه دادن مشروط است به مناجات با پیامبر ﷺ و کسی که قصد سخن گفتن برای پیامبر ﷺ داشت باید صدقه بدهد نه کسی که نمی‌خواست و اصلاً نجوایی در کار نبود.

خداوند در خصوص برخی از انصار چنین می‌فرماید:

﴿وَيُؤْتُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹].

«دیگران را بر خود ترجیح می‌دهند هر چند که خود به شدت نیازمند باشند».

در صحیح بخاری و صحیح مسلم از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که گفت: مردی نزد پیامبر ﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا، من گرسنه و درمانده‌ام.

پس پیامبر ﷺ فردی را نزد همسرش فرستاد تا چیزی به او بدهند؛ همسر رسول خدا ﷺ گفت: قسم به کسی که تو را به حق فرستاد جز آب چیزی نداریم. سپس نزد همسر دیگر پیامبر ﷺ رفت او نیز مثل قبلی پاسخ داد، تا اینکه همه‌ی همسران پیامبر ﷺ همان گفته‌ی اول را تکرار کردند. پیامبر ﷺ رو به اصحاب کرده فرمودند: چه کسی این مرد را برای امشب میهمان می‌کند خداوند او را رحم کند؟ (تا مشمول رحمت خداوند شود)

۱- این حدیث از ابودرداء رضی الله عنه در صحیح بخاری: ۵/۵، کتاب فضائل اصحاب النبی، باب حدثنا الحمیدی و

(۶۰/۶) کتاب التفسیر، سوره اعراف، باب قل یا ایها الناس الی رسول الله ﷺ که قبلاً پیرامون حدیث سخن رفت.

۲- حدیث از عائشه در سنن ترمذی ۲۷۶/۵ کتاب المناقب باب شماره: (۵۹) و ترمذی گفته: این حدیث غریب

است و سیوطی آن را در الفتح الکبیر: ۳۷۳/ روایت نموده است.

مردی از انصار به پا خواست و گفت: من ای رسول خدا! سپس او را به منزل خود برده به همسرش گفت: آیا چیزی داریم؟ گفت: خیر، فقط یک وعده غذای کودکانمان را داریم. گفت: کودکان را با چیزی سرگرم کن هر گاه میهمان ما داخل منزل شد چراغ را خاموش کرده تا غذا بخوریم. هنگامی که تصمیم گرفتند غذا بخورند همسرش به پا خواسته و چراغ را خاموش کرد. گفت: بنشینید، سپس میهمان از آن غذا خورد. هنگامی که صبح روز بعد فرارسید، پیامبر ﷺ فرمودند: خداوند از آنچه در حق میهمان دیشب انجام دادی خوشایند شد. و در روایتی هم آمده است که آیت ۹ سوره حشر که گذشت نازل شد^۱. و خلاصه در خصوص انفاق در راه خدا برای بسیاری از مهاجرین و انصار فضائی است که برای علی چنین فضائی ثابت نشده؛ زیرا علی فقیر بوده و در عهد پیامبر ﷺ مالی نداشت که ببخشد.

* * *

۱- این حدیث از عایشه رضی الله عنها در سنن ترمذی: ۲۷۶/۵، کتاب المناقب، مناقب ابوبکر، باب شماره: (۵۹) آمده است. ترمذی می گوید: حدیث غریبی است. سیوطی در الفتح الکبیر: ۳/۳۷۳، آن را آورده و می گوید: آن در سنن ترمذی از عایشه روایت شده است. علامه البانی در ضعیف الجامع الصغیر و زیاده (۹۶/۶) می گوید: به شدت ضعیف است.

فصل نوزدهم

پاسخ به کسی که مدعیست انبیاء به منظور اقرار به ولایت علی برانگیخته شده‌اند

دلیل نوزدهم روافض مبنی بر ولایت و امامت علی این فرموده‌ی خداوند است:

﴿وَسَّئِلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا﴾ [الزخرف: ۴۵].

ابن عبدالبر و ابونعیم روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ که به «اسراء» برده شد، خداوند متعال او و سایر انبیاء را جمع کرده و به محمد ﷺ گفت: ای محمد ﷺ از آنها بپرس برای چه مبعوث شده‌اند؟ در پاسخ گفتند: ما به منظور شهادت به کلمه‌ی توحید لا إله إلا الله و اقرار به نبوت تو و ولایت علی مبعوث شده‌ایم. و این در اثبات امامت علی روشن و آشکار است.

از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت:

پاسخ اول: صحت و عدم صحت این حدیث قابل بررسی است و باید از مدعی آن پرسیده شود. و سخن ما در خصوص این روایت دروغ و زشت و امثال آن در درجه‌ی اول این است که باید ابتدا صحت آن بررسی شود.

بی‌تردید این روایت از زشت‌ترین و گستاخ‌ترین نوع دروغ است، ولی به منظور کوتاه آمدن در مناظره و هم چنین اگر قطعاً ندانیم که این روایت دروغ است، تا هنگام ثابت شدن صدقش استدلال بدان جایز نیست باید گفت: استناد و احتجاج به چیزی که

صحت آن معلوم نگردیده به اتفاق اهل علم جایز نیست؛ زیرا این کار سخن گفتن بدون علم است و سخن بدون علم به استناد قرآن و سنت و اجماع حرام است.

پاسخ دوم: این روایت از جمله احادیثی است که علمای حدیث بر دروغ و ساختگی بودن آن اتفاق نظر دارند.

پاسخ سوم: این روایت از جمله روایت‌هایی است که هر کس دین و آگاهی داشته باشد می‌داند که دروغ و بی‌اساس بوده و صاحب دین و عقل آن را تأیید و تصدیق نمی‌کند و چنین روایاتی را جز انسان‌های گستاخ و بی‌شرم جعل نمی‌کنند؛ زیرا پیامبران علیهم‌السلام چگونه از چیزی سؤال می‌شوند که در اصل ایمان جایی ندارد؟ و مسلمانان اتفاق نظر دارند بر اینکه اگر شخصی به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ایمان آورد و از او اطاعت کند و در زندگی خود قبل از آنکه بداند خداوند ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی‌الله‌عنهم را خلق کرده بمیرد، این عدم آگاهی ضرری را به ایمان او نمی‌رساند و مانع دخول بهشت نمی‌شود. وقتی در امت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم این گونه است، پس چگونه می‌توان گفت که بر پیامبران لازم است به یکی از اصحاب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مانند علی ایمان بیاورند؟! خداوند از انبیاء علیهم‌السلام عهد پیمان را گرفت که هر گاه محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم برانگیخته شد و آنها هم زنده بودند، به او ایمان آورده و او را یاری نمایند. که ابن عباس و دیگران نیز همین را گفته‌اند.^۱

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِءَ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨١﴾﴾ [آل عمران: ۸۱].

«و (به خاطر بیاورید) هنگامی را که خداوند، از پیامبران (و پیروان آنها)، پیمان مؤکد گرفت، که هرگاه کتاب و دانش به شما دادم، سپس پیامبری به سوی شما آمد که آنچه را با شماست تصدیق می‌کند، به او ایمان بیاورید و او را یاری کنید! بعدا (خداوند) به آنها گفت: «آیا به این موضوع، اقرار دارید؟ و بر آن، پیمان مؤکد بستید؟» گفتند: «آری» اقرار داریم!» (خداوند به آنها) گفت: «پس گواه باشید! و من نیز با شما از گواهانم».

۱- این اثر، مضمونش از علی بن ابیطالب و از ابن عباس در تفسیر طبری: ۵۵۵/۶-۵۵۷ و تفسیر ابن کثیر: ۵۶/۲ و زاد المسیر: ۴۱۴/۱-۴۱۵، آمده است.

ایمان به صورت تفصیلی بدانچه محمد ﷺ بدان مبعوث شده از پیامبران قبلی انتظار نرفته، پس چگونه برای ولایت و دوستی یکی از اصحاب پیامبر ﷺ مؤمنین مؤاخذه می‌شوند؟!.

پاسخ چهارم: لفظ این آیه:

﴿وَسَّأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ﴾ [الزخرف: ۴۵].

«از رسولانی که پیش از تو فرستادیم بپرس: آیا غیر از خداوند رحمان معبودانی برای پرستش قرار دادیم؟!».

هیچگونه دلالتی بر سؤال از علت بعثت انبیاء در این آیه وجود ندارد.

پاسخ پنجم: اگر مقصود این ادعا که انبیاء به این سه چیز برانگیخته شدند، این باشد که فقط به همان سه امر مبعوث شده‌اند، این دروغی می‌باشد که علیه پیامبران بسته شده است. و اگر مقصود این باشد که آنها اصولی هستند که بر آن مبعوث شده‌اند، این هم دروغ است؛ زیرا اصول دینی که انبیاء بدان خاطر برانگیخته شده‌اند عبارت است از: ایمان به خدا و روز آخرت و اصول شریعت‌ها.

و ایمان به یکی از اصحاب پیامبر ﷺ نه تنها جزء اصول ادیان محسوب نمی‌شود، بلکه اقرار به نبوت محمد ﷺ نیز جزء اصول دیانت آنها محسوب نشده و تنها اقرار به نبوت محمد ﷺ به طور اجمالی بر آنها فرض شده بود همان گونه که اقرار به نبوت انبیای سابق به صورت مجمل بر ما فرض است. ولی در خبر صحیح آمده که هر فردی انبیای گذشته را درک کرده باشد، واجب است به طور تفصیل به شریعت آنها ایمان بیاورد همان گونه که بر ما فرض است به طور تفصیلی بدانچه پیامبر ما از جانب خداوند آورده است ایمان بیاوریم.

و ایمان به شریعت انبیاء گذشته به صورت تفصیلی برای امت‌های خودشان واجب بوده است، پس چگونه آنچه را که بر امت‌هایشان واجب است ترک می‌کنند و چیزی را مطرح می‌کنند که واجب محسوب نمی‌شود؟

پاسخ ششم: شب اسراء مدتی قبل از هجرت پیامبر ﷺ از مکه به مدینه اتفاق افتاده است. برخی گفته‌اند یک سال و نیم قبل از هجرت و برخی گفته‌اند پنج سال. و اقوال

دیگری نیز پیرامون مسأله مطرح است، در حالی که علی در شب معراج نوجوان بود و هنوز هجرت و جهاد و چیزی که انبیاء آن را مطرح کنند برای او اتفاق نیفتاده بود و انبیاء در کتاب‌های خود هیچ یادی از علی نکرده‌اند. اینک کتاب‌های انبیاء موجود و در دسترس همگان است و آنچه در خصوص پیامبر ﷺ در آنها مطرح شده علماء درآورده‌اند، ولی در آنها یادی از علی نشده است، بلکه آورده‌اند در تابوتی که نزد مقوقس بوده در آن تصاویر انبیاء بوده است که تصویر ابوبکر و عمر همراه با تصویر پیامبر ﷺ نیز در آن وجود داشته که خداوند بدان وسیله امر خود را برپا می‌کند و کسانی از اهل کتاب که اسلام را پذیرفته‌اند یادآور نشده‌اند که علی در کتاب‌های آنها مطرح شده باشد. پس چگونه می‌توان گفت که تمام انبیاء به منظور اقرار به امامت علی برانگیخته شده‌اند، در حالی که آن را برای امت‌های خود یادآور نشده و هیچ کدام از امت‌هایشان هم این مسأله را نقل نکرده‌اند؟

* * *

فصل بیستم

پاسخ به کسی که مدعی اثبات امامت علی است به گمان اینکه او گوش شنوایی است که در قرآن آمده نه غیر او

دلیل بیستم شیعه برای اثبات امامت علی این آیهی قرآن است:

﴿لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكَرَةً وَنَعِيهَا أذُنًا وَعِیَّةً﴾ [الحاقه: ۱۲].

«و گوش‌های شنوا آن (قرآن، هدایت) را فراگیرند و به خاطر بسپارند».

در تفسیر ثعلبی گفته است که رسول خدا ﷺ فرمود: ای علی، از خداوند ﷻ درخواست کردم که گوش تو را گوش فراگیرنده قرار دهد. از طریق ابونعیم ۱ نیز روایت شده که پیامبر ﷺ فرمودند: ای علی، خداوند به من دستور داد به تو نزدیک شده و به تو آموزش دهم که حفظ کنی و به خاطر بسپاری. و این آیه بر من نازل شده است:

﴿لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكَرَةً وَنَعِيهَا أذُنًا وَعِیَّةً﴾ [الحاقه: ۱۲].

۱- حلیة الأولیاء: ج ۱، ص ۶۷ و ابونعیم در معرفة الصحابه، ج ۱، ص ۳۰۶ با لفظ دیگری از مکحول از علی در خصوص این فرموده‌ی خداوند: ﴿وَنَعِيهَا أذُنًا وَعِیَّةً﴾ که علی گوید: پیامبر ﷺ فرمودند: ای علی، از خداوند خواستم تا آن را در گوش‌هایت قرار دهد. و هیشمی در مجمع الزوائد: ج ۱، ص ۱۳۱ روایت دیگری با لفظ نزدیک به آن از ابورافع آورده است که رسول خدا ﷺ به علی بن ابی طالب فرمودند: خداوند به من دستور داده تا به تو پیاموزم و جفا نکنم و به تو نزدیکی جویم و دور نشوم. پس بر من حق است که به تو پیاموزم و بر تو حق است که فراگیری. در ادامه می‌گوید: بزار روایت کرده و در آن محمدبن عبیدالله بن رافع وجود دارد که منکر الحدیث است و عبادبن یعقوب، رافضی است.

«و گوش‌های شنوا آن (قرآن، هدایت) را فراگیرند و به خاطر بسپارند».

پس تو گوش شنوا هستی، و این فضیلت برای هیچ کس دیگری به دست نیامده است. بنابراین علی امام است.

به این استدلال نیز از چند نظر می‌توان پاسخ گفت:

پاسخ اول: صحت سند حدیث باید روشن شود. ثعلبی و ابونعیم احادیثی روایت کرده‌اند که به اجماع علماء قابل استناد نیست.

پاسخ دوم: به اتفاق علمای حدیث این روایت ساختگی است.^۱

پاسخ سوم: در فرموده خداوند:

﴿إِنَّا لَمَّا طَغَا الْمَاءُ حَمَلْنَاكُمْ فِي الْجَارِيَةِ ﴿١١﴾ لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً وَتَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ ﴿١٢﴾﴾ [الحاقة: ۱۱-۱۲].

«بدانگاه که آب طغیان کرد شما را سوار کشتی کردیم تا آن مایه اندرزی برای شما بوده و گوش‌های شنوا آن را فرگیرند و به خاطر بسپارند».

مراد از آن فقط گوش یک شخص نیست، بلکه خطاب به همه فرزندان آدم است. حمل فرزندان آدم بر کشتی یکی از بزرگترین نشانه‌های خداوند است همچنان که خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَيُّهَا لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ ﴿٤١﴾ وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ ﴿٤٢﴾﴾ [یس: ۴۱-۴۲].

«ما آدمی زادگان را در کشتی مملو حمل می‌کنیم، و برای ایشان همسان کشتی چیزهایی را آفریده‌ایم که بر آن سوار می‌شوند».

و می‌فرماید:

۱- ابن کثیر در تفسیر خود بر آیه ۱۲ سوره حاقه، حدیث اول را از روایت ابن ابی حاتم آورده و می‌گوید: و این چنین ابن جریر از علی بن سهل از ولید بن مسلم از علی بن حوشب از مکحول روایت کرده است در حالی که مرسل است. همچنین حدیث دوم را از روایت ابن ابی حاتم آورده می‌گوید: جریر از محمد بن خلف از بشر بن آدم روایت کرده است. سپس ابن جریر به طریق دیگری از داود الأعمی از بریده به وسیله آن آورده که صحیح نیست. به زادالمسیر: ۳۴۸/۸، مراجعه شود.

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ﴾ [لقمان: ۳۱].

«آیا نمی‌بینی که کشتی بر روی آب، به نعمت و لطف خداوند جاری می‌شود تا خداوند نشانه‌هایش را به شما نشان دهد. به راستی که در آن نشانه‌هایی است برای هر صبرکننده شکرگذاری».

چگونه همه اینها ممکن است برای آن باشد که فقط یک نفر از مردم گوش شنوا داشته باشد و به نیکی بشنود؟! آری، گوش علی از جمله گوش‌های شنواست همان گونه که گوش شنوای ابوبکر، عمر و عثمان و غیره آن چنان بود. در آن صورت نمی‌توان فقط به علی اختصاص داد و به طور بدیهی روشن است که گوش شنوا فقط گوش علی نیست. آیا به نظر شما گوش رسول خدا ﷺ شنوا نیست؟! و همچنین گوش‌های حسن و حسین و عمار، ابوذر، مقداد، سلمان فارسی، سهل بن حنیف و دیگران که بر فضیلت و ایمان آنها توافق دارید گوش‌های شنوای کامل نیستند؟!.

بنابراین وقتی گوش شنوا هم برای علی و هم برای غیر اوست، در آن صورت نمی‌توان گفت که این فضیلت برای غیر او حاصل نشده است. و بی‌تردید این رافضی نادان و ستمکار ادعای خود را بر مقدمات باطل بنا می‌کند؛ زیرا در میان فرقه‌های اهل بدعت فرقه‌ای سست بنیان‌تر و ضعیف‌تر از شیعه به لحاظ استدلال شناخته نشده است. بر خلاف معتزله و دیگر فرقه‌ها که دارای دلایل چنان پیچیده‌ای هستند که گاه علما را هم با مشکل مواجه می‌کند. ولی شیعه هرگز دلیل و حجتی ارائه نکرده است مگر اینکه با امیال افراد جاهل و اهل هواهای نفسانی سازگار است که آنچه مطابق میل و هوایشان باشد برمی‌گزینند و آنچه نبود رها می‌کنند، چه باطل باشد، چه حق. و به همین سبب باید درباره آنها گفت: عقل، نقل و دین صحیح ندارند و در دنیا نیز پیروزمند نیستند. و عده‌ای از علما گفته‌اند: اگر حکمی را به جاهل‌ترین مردم معلق کنند، بی‌گمان شیعه را دربرخواهد گرفت. مثلاً شخصی سوگند بخورد که من با نادان‌ترین مردم دشمنی می‌ورزم، شیعه را شامل می‌شود. و از این قبیل احکام. ولی اگر چیزی را برای نادان‌ترین مردم وصیت کند صحیح نیست، چون وصیت قربت است و اگر برای عده‌ای وصیت

کند که در میان آنها کافر هم وجود داشته باشد جایز است، ولی اگر کفر و جهل را شرط و جهت در استحقاق وصیت قرار دهد جایز نیست.

سپس این شیعه در مورد چیزی ادعا می‌کند از فضایل علی است که اصلاً چنین نیست و بعد از آن مدعی می‌شود که آن فضیلت مختص علی بوده و برای غیر او نیست در حالی که گاهی این فضایل مشترکند، زیرا فضایلی که برای علی ثابت شده عموم آنها بین وی و دیگران مشترک است.

بر خلاف فضایل عمر و ابوبکر رضی الله عنهما، که عموماً فضایلی دارند که مختص و ویژه‌ی آنهاست و شخص دیگری با آنها مشترک نیست، علاوه بر این شیعه مدعی است که آن فضیلت موجب امامت علی است، ولی روشن و بدیهی است که فضیلت جزئی در امری از امور مستلزم فضیلت به طور مطلق و امامت نیست و نمی‌توان گفت که آن فضیلت مختص امام بوده، بلکه برای امام و غیر او ثابت می‌شود و برای فردی که به طور مطلق برتر است و غیر او این فضایل ثابت می‌شود.

بنابراین مصنف شیعه، کار خود را بر این مقدمات سه‌گانه بنا نهاده در حالی که هر سه باطلند، سپس مقدمهٔ چهارمی را بدان می‌افزاید که جای گفتگو و بحث است که ما در آن منازعه نمی‌کنیم بلکه می‌پذیریم که هر کس برتر باشد امام است ولی شیعه برای اثبات آن دلیلی ندارد.

* * *

فصل بیست و یکم

پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به استناد فضایی که از سوره انسان اخذ می‌شود و دال بر اثبات امامت است

دلیل بیست و یکم شیعه برای اثبات امامت علی سوره «هل آتی» (سوره‌ی انسان) است که در تفسیر ثعلبی به طرق مختلف آمده است که می‌گوید: حسن و حسین بیمار شدند. رسول خدا ﷺ و عموم عرب به عیادت آن دو رفتند. پس به علی گفتند ای ابالحسن، کاش برای فرزندان نذری می‌کردی! وی سه روز روزه گرفت، فاطمه، مادر آن دو (حسن و حسین) و «فضه»، کنیزشان نیز روزه گرفتند. پس آن دو از بیماری شفا یافتند، آل محمد ﷺ چیزی برای خوردن نداشتند. علی سه پیمانه جو قرض کرد و فاطمه یک پیمانه از آن را آرد کرد و پنج قرص نان از آن پخت، برای هر کدام یک نان. علی همراه پیامبر ﷺ نماز مغرب به جای آورد، سپس به منزل برگشت و غذا را پیش کشیدند که تناول کنند که ناگهان بینوایی سر رسید و گفت: سلام بر شما اهل بیت محمد، من بینوایی مسلمان هستم، به من طعام دهید خداوند از سفرهٔ بهشت به شما طعام دهد. علی درخواست را شنیده و دستور داد که به او غذا دهند، پس تمام غذای حاضر را به او دادند و آن روز و شب را فقط با آب خالص گذراندند. در روز دوم نیز فاطمه یک پیمانه از آن نان پخت و علی همراه پیامبر ﷺ نماز را به جای آورد و سپس به منزل برگشت و غذا را پیش روی گذاشتند، ناگهان یتیمی به منزل آنها آمد و بر در منزلشان ایستاد و گفت: سلام بر اهل بیت

رسول خدا، من یتیمی از فرزندان مهاجرین هستم که پدرم در روز عقبه به شهادت رسیده، به من غذا دهید، خداوند شما را از سفره‌های بهشتی غذا دهد. علی آن را شنیده و دستور داد تا غذا را به او بدهند، پس تمام غذا را به او دادند و دو شبانه‌روز را فقط با آب خالص گذراندند. در روز سوم فاطمه پیمانه سوم را نیز تبدیل به آرد و نان کرد. علی با پیامبر ﷺ نماز خواند و به منزل برگشت و غذا را پیش روی وی گذاشتند. ناگهان اسیری آمد و گفت: آیا مرا به اسارت گرفته و آواره‌ام می‌کنید و به من غذا نمی‌دهید؟ طعامی به من بدهید که من اسیر محمد هستم خداوند شما را از کمک‌های بهشتی بهره‌مند کند! هنگامی که روز چهارم شد، به نذرهایشان وفا کرده و علی، حسن را با دست راست و حسین را با دست چپ خود گرفته به نزد پیامبر ﷺ آمدند در حالی که آنها از شدت گرسنگی می‌لرزیدند. هنگامی که پیامبر ﷺ آنها را دید فرمود: چقدر سخت است بر من آنچه برایم اتفاق افتاده است و آنچه از وضعیت شما می‌بینم. به منزل دخترم، فاطمه برویم. پس به سوی وی رفتند در حالی که در حجره خود بود و از شدت گرسنگی شکمش بر پشت چسبیده و چشمانش به گودی رفته بود. هنگامی که پیامبر ﷺ او را دید، فرمودند: پناه بر خدا که اهل بیت پیامبر ﷺ از گرسنگی بمیرند. پس جبرئیل امین نزد پیامبر ﷺ فرود آمد و گفت: ای محمد، بگیر آنچه را که خداوند در خصوص اهل بیت، تو را به آن دلشاد کرد. پیامبر ﷺ فرمود: چه چیزی را بگیرم ای جبرئیل؟ پس این را بر او خواند:

﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا ۝﴾ [الانسان: ۱].

«بر انسان مدت اندکی از زمان گذشته است که چیز قابل ذکری نبود (و ناچیز بود و قدرت و توانی نداشت)».

پس سوره انسان دلالت بر فضائل فراوانی دارد که برای هیچ کس داشتن چنین فضائلی حاصل نشده و هیچ کس بدان دست نیافته جز علی بن ابیطالب، پس علی از دیگران برتر و امام است.

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

پاسخ اول: طبق روال گذشته صحت روایت باید بررسی شود. به اتفاق اهل سنت و شیعه صرف روایت ثعلبی و واحدی دال بر صحت آن روایت نیست. اگر دو شخص در مسأله‌ای

از مسائل احکام یا فضائل به نزاع و کشمکش پردازند و یکی از آنان به روایتی استناد کند که دلیلی بر صحت آن وجود ندارد، جز همان روایت شخص واحد از این مفسرین که در تفسیرشان روایت شده، صرف آمدن آن روایات در این کتاب‌ها دلیل بر صحت آنها نیست و به اتفاق علما نمی‌توان آنها را در موضوع مورد مناقشه حجت قلمداد کرد.

عادت این مفسرین بر آن است که آنچه دیگران روایت کرده‌اند آنها نیز روایت کنند و بسیاری از روایت‌هایی که نقل می‌کنند از صحت و ضعف آنها آگاهی ندارند. گاهی احادیث اسرائیلیات را روایت می‌کنند که دیگران نمی‌دانند این روایات در اساس و اصل باطل هستند؛ زیرا آنان فقط هر چه روایت شده همان را می‌آورند یا حکایات موجود بر زبان مردم را روایت می‌کنند.

گرچه بسیاری از این دو مورد باطل و بی‌اساسند و چه بسا در خصوص صحت و ضعف برخی روایت‌ها سخن می‌گویند ولی نه آنها را به کلی رها کرده و نه در عمل به آنها ملتزم می‌شوند.

پاسخ دوم: از نظر دانشمندان و پیشوایان رشته حدیث که گفته‌ی آنها در این خصوص قابل استناد و معتبر است این روایت موضوع و ساختگی می‌باشد، و آن‌ها در هیچ کدام از کتاب‌های مرجع و قابل استناد^۱ مثل کتب صحیح و مسانید و جوامع و سنن این روایت را نقل نکرده‌اند و مصنفینی که در خصوص فضائل نوشته‌اند گرچه در روایت احادیث ضعیف سهل‌انگاری نموده‌اند نیز آن را روایت نکرده‌اند مانند نسائی که در خصوص فضائل علی تصنیف کرده و تعدادی احادیث ضعیف نیز در آنها آورده‌است. چنین افرادی نیز حدیث مورد بحث را نیاورده‌اند.^۲

همچنین ابونعیم در کتاب الخصائص^۳ و خیثمه بن سلیمان^۱ و ترمذی در کتاب

۱- این حدیث را نیافتیم.

۲- سزکین در مجلد ۱، ج ۲، ص ۳۳۰، این کتاب و نسخه‌ی خطی آن را ذکر کرده، و در قاهره به سال ۱۳۰۸ هـ به چاپ رسیده است.

۳- ابونعیم احمد بن عبدالله بن احمد اصفهانی، حافظ، مؤرخ که به سال ۳۲۶ در اصفهان به دنیا آمد و در سال ۴۳۰ وفات یافت. کتاب‌های حلیة الأولیاء، طبقات الأصفیاء، دلائل النبوة و طبقات المحدثین والروایات از تصنیفات

«جامع» خود احادیث زیادی در فضائل علی آورده‌اند که بیشتر آنها ضعیف است، ولی این افراد حدیث مورد بحث را به خاطر آشکار بودن دروغ آن نیاورده‌اند. و نویسنده کتاب‌های سیره مثل ابن اسحاق و دیگران در فضائل علی چیزهای ضعیفی ذکر کرده‌اند ولی چنین حدیثی را نیاورده‌اند، زیرا به اتفاق دانشمندان حدیث‌شناس و امامان تفسیر، کسانی که روایت‌ها را با سندهای معروف نقل می‌کنند مثل تفسیر ابن جریر و سعیدبن ابی‌عروبه، عبدالرزاق، عبدالله بن حمید، اسحاق، تفسیر بقی بن مخلد، ابن جریر طبری، محمدبن اسلم طوسی، ابن ابی‌حاتم، ابوبکر بن منذر و دیگر علمای بزرگ که نام نیکی در اسلام از خود به جای گذاشتند و تفسیرهایشان حاوی روایت‌های قابل اعتماد است، این حدیث ساختگی می‌باشد.

پاسخ سوم: دلایل فراوانی دال بر دروغ بودن روایت مذکور هستند از جمله: علی با فاطمه در مدینه عقد شده و بعد از جنگ بدر با او عروسی کرد همان گونه که در اخبار صحیح ثابت شده است. و حسن و حسین بعد از آن در سال سوم و چهارم متولد شدند. و مؤرخین متفقند که علی با فاطمه در مدینه ازدواج کرد. و فرزندان علی فقط در مدینه متولد شدند. و این از علم عمومی و متواتر است و هر کس اندکی از این قبیل مسائل آگاهی داشته باشد این مسأله را می‌داند. و سوره «هل أتى» به اتفاق علمای تفسیر و حدیث مکی است و هیچ کس از علماء نگفته است که مدنی است. این سوره در بیان اصول مشترک دین میان انبیاء، ایمان به خدا و روز آخرت و یادآوری آفرینش و برانگیخته شدن، به روش سوره‌های مکی است. به همین سبب گفته شده که پیامبر ﷺ

اوست. برای شرح حال وی می‌توان به این کتاب‌ها مراجعه کرد: وفیات الأعیان: ۷۵/۱، میزان الاعتدال: ۱۱۱/۱،

لسان المیزان: ۲۰۱/۱، طبقات الشافعیه: ۱۸/۴-۲۵، الأعلام: ۱۵۰/۱.

۱- ابوالحسن خیشمه بن سلیمان بن حیدره، قرشی طرابلسی، متولد سال ۲۵۰ و متوفی سال ۳۴۳ از حافظان حدیث بوده و کتاب بزرگی در فضائل الصحابه دارد. کتابی نیز در فضائل الصدیق به رشته تحریر درآورده است که سزکین آورده: نسخه‌ی خطی آن دو کتاب در قاهره مصر موجود است.

برای شرح حال او می‌توان به کتاب‌های ذیل مراجعه نمود: شذرات الذهب: ۳۶۵/۲، لسان المیزان: ۴۱۱/۲-۴۱۲،

الأعلام: ۳۷۴/۲، معجم المؤلفین: ۱۳۱/۴، سزکین: م ۱، ج ۱، ص ۳۶۸-۳۶۹.

این سوره را با سوره سجده^۱ در صبح روز جمعه قرائت می‌کردند؛ زیرا خلقت آدم و دخول به بهشت و رستاخیز و قیامت در آن لحظه اتفاق می‌افتد. و این دو سوره دربرگیرنده مفاهیمی چون ابتدای خلقت آسمان‌ها و زمین و خلقت انسان تا ورود عده‌ای به بهشت و عده‌ای در جهنم می‌باشند. و وقتی که سوره در مکه و قبل از ازدواج علی با فاطمه نازل شده باشد، دروغ بودن این روایت که آیه‌ی مذکور بعد از بیماری حسن و حسین نازل شده از دروغ‌های روشن و آشکار محسوب می‌شود.

پاسخ چهارم: ساختار این روایت و الفاظ آن از ساخته‌های دروغگویان نادان است. از جمله اینکه جد آن دو و عموم عرب، آن دو را عیادت کردند، در حالی که عموم عرب در مدینه نبودند و عرب‌های کافر هم به منظور عیادت به نزد آن دو نمی‌آمدند. همچنین این گفته که: «ای ابالحسن، چرا برای دو فرزندت نذر نمی‌کنی!» سخنی جاهلانه است؛ زیرا علی دین را از عرب‌ها نمی‌گرفت، بلکه از پیامبر ﷺ می‌گرفت. و اگر این امر آنها به منظور اطاعت از آن بوده، پس پیامبر ﷺ از آن عرب‌هایی که در آنجا بودند بر حق‌تر به این بود که به علی دستور دهد و اگر اطاعت محسوب نشود، پس علی هم ملزم نبود که آنچه آنها امر می‌کنند انجام دهد. سپس چگونه چنین چیزی را علی از آنها بدون اینکه به پیامبر ﷺ مراجعه کند قبول می‌کرد؟!.

پاسخ پنجم: در صحیح مسلم و بخاری از پیامبر ﷺ روایت شده که از نذر نهی کرده و فرمودند: خیری را به دنبال ندارد، بلکه فقط از بخیل چیزی را اخراج می‌کند.^۲ و به طریق دیگر روایت شده که فرمود: «نذر انسان را به تقدیر خداوند برمی‌گرداند و برای نذر چیزی داده می‌شود که برای غیر آن داده نمی‌شود».^۳ بنابراین پیامبر ﷺ از نذر نهی

۱- سوره‌ی سجده یا سوره (الم - تنزیل).

۲- این حدیث -با- وجود اختلاف در الفاظ آن -از ابن عمر رضی الله عنهما در صحیح بخاری (۱۲۴/۸-۱۲۵)، کتاب القدر، باب القاء العبد النذر إلى القدر و در صحیح ۳/۱۲۶۰-۱۲۶۱)، کتاب القدر، باب النهی عن القدر وأنه لا یرد شیئاً که در آن سه روایت به شماره‌های: (۲، ۳، ۴) آمده است و از جمله آنها در روایتی است که شیخ الإسلام ابن تیمیه آورده است. این حدیث همچنین در سنن ابوداود و نسائی و ابن ماجه و دارمی و بیهقی و مسند امام احمد روایت شده است که البانی در ارواء الغلیل: ۲۰۸/۸-۲۰۹، به شماره: (۲۵۵) آورده است.

۳- این حدیث را جایی نیافتیم.

می‌کرد و می‌گفت: نذر خیری به دنبال ندارد بلکه بنی‌آدم را به تقدیر الهی برمی‌گرداند و اگر علی و فاطمه و دیگران چنین چیزی را نمی‌دانستند در حالی که عموم امت آن را می‌دانند، پس این بر علم آنها خدشه وارد می‌کند. مدعی عصمت آنها کجاست؟ و اگر آن را می‌دانستند کاری را انجام دادند که در آن اطاعت خدا و رسول خدا ﷺ نیست و برای آنها فائده‌ای ندارد و حتی از آن کار نهی شده بود که این نهی یا تحریمی است یا تنزیهی است که آن کار بر دین یا عقل یا علم آنها اشکال وارد کرده است و از آنها صدور چنین کاری عیب است. و چنین چیزهایی که در فضائل آنها روایت می‌کنند نشان جهل و نادانی است؛ زیرا به جای ستایش، آنها را مخدوش و معیوب می‌کند. و به جای اینکه آنها را بالا ببرد ارزش آنها را پایین می‌آورد و به جای مدح، آنها را ذم می‌کند. و به همین سبب برخی از اهل بیت خطاب به شیعه چیزی با این مضمون گفته‌اند: که محبت شما نسبت به ما موجب رسوایی ما گشته است. و یا در ضرب‌المثل است که دشمن دانا به از دوست نادان.

خداوند کسانی را که به نذر خود وفا کنند ستوده است نه اینکه عقد نذر کاری پسندیده باشد. مرد ازظهار همسرش نهی شده است و اگر مرتکبظهار شود باید کفاره آن را بپردازد، و اگر از گفته‌ی خود برگشت به خاطر انجام فعلی واجب ستوده می‌شود که آن هم پرداخت کفاره‌ی آن است نه به خاطر خود فعلظهار. همچنین اگر زنش را طلاق داد و به نیکی از او جدا شد، به خاطر آن فعلی که برای طلاق لازم است ستایش می‌شود نه خود طلاق که ناپسند دانسته شده است. و همچنین کسی که چیزی را می‌فروشد و یا کالایی را می‌خرد وقتی آنچه بر عهده اوست را به طرف مقابل ببخشد، به خاطر آن ستوده می‌شود یعنی آنچه که عقد مستلزم آن است به خاطر آن ستوده می‌شود نه به خاطر خود عقد. که نظیر این مسأله بسیارند.

پاسخ ششم: علی و فاطمه کنیزی به نام فضه نداشتند و حتی هیچ کدام از نزدیکان پیامبر ﷺ کنیزی با این نام نداشتند و در مدینه کنیزی که نام او فضه باشد شناخته شده نیست و هیچ کس از اهل علم و کسانی که احوال کنیزان را به دقت نظر مورد بررسی و تفحص قرار می‌دهند، یادی از کنیزی به نام فضه نکرده‌اند. ولی فضه مذکور در اینجا

بیشتر شبیه نام «ابن عقب» است که گفته می‌شود: معلم حسن و حسین بوده که سببی به آنها داد در آن علم حوادث آینده بود. و دروغ‌هایی از این دست که در این مردمان نادان منتشر شده است.

در حالی که علماء اجماع دارند حسن و حسین معلمی نداشتند و در میان اصحاب نیز کسی تحت عنوان «ابن عقب» وجود نداشته است.

این گونه داستان‌های به هم بافته شده منسوب به «ابن عقب» از ساخته‌های برخی از رافضه (شیعه) نادان متأخر است که در زمان نورالدین و صلاح‌الدین، هنگامی که بسیاری از مناطق شام در دست مسیحیان بود و مصر نیز به دست قرامطه از دین برگشته از بقایای بنی عبیده افتاد فرصت پیدا کردند تا داستان‌هایی که مناسب آن زمان است را جاهلانه به نظم عامی درآوردند.

مسأله کنیزی به نام فضه نیز از این قبیل است. در صحیح بخاری از علی ثابت شده است که فاطمه از پیامبر ﷺ خادمی را تقاضا کرد. پس پیامبر ﷺ به وی آموخت که در هنگام خوابیدن سی و سه مرتبه تسبیح خدا و همان تعداد تکبیر و سی و چهار مرتبه حمد خدا را بگوید و فرمود: این برای تو بهتر از خادم است. علی ﷺ می‌گوید: از وقتی که آن کلمات را از پیامبر ﷺ شنیدم هرگز آنها را ترک نکردم. به او گفته شد: حتی در شب جنگ صفین هم ترک نکردی؟ در پاسخ گفت: حتی در شب جنگ صفین هم آنها را ترک نگفتم. و این به اتفاق علمای حدیث صحیح است.^۱ و این بدان معناست که پیامبر ﷺ خادمی به فاطمه نداد و ممکن است آن دو نفر (علی و فاطمه علیهما السلام) بعد از آن، خادمی را به دست آورده باشند، ولی بی‌تردید نام خادم آنها فضه نبوده است.

۱- این حدیث - با وجود اختلاف اندکی در الفاظ آن - از علی بن ابیطالب رضی الله عنه در صحیح بخاری: ۱۹/۵، کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب علی بن ابیطالب (۶۵/۳)، باب خادم المرأة، و در صحیح مسلم: ۲۰۹۱/۴ - ۲۰۹۲، کتاب الذکر والدعاء... باب التسبیح أول النهار وعند النوم. سنن ابوداود: ۴۳۰/۴، کتاب الأدب، باب فی التسبیح عند النوم و سنن ترمذی: ۱۴۲/۵، کتاب الدعوات، باب ماجاء فی التسبیح و التکبیر و التحمید عند النوم روایت شده است.

پاسخ هفتم: در حدیث صحیح ثابت شده است که برخی از انصار مهمان خود را در هنگام صرف شام بر خانواده خود ترجیح داد و دختر بچه‌ی خود را به خواب کرده و خود و همسرش شب را با گرسنگی به صبح رسانیدند. پس خداوند آیه ۹، سوره حشر را نازل کرد:

﴿وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ﴾ [الحشر: ۹].^۱

«دیگران را بر خود ترجیح می‌دهند گرچه به شدت نیازمند باشند».

این مدح و ثنا که در آیه فوق بیان شده بسیار بزرگتر از این آیه سوره انسان است که می‌فرماید:

﴿وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا﴾ [الانسان: ۸].

«غذا را با وجود دوست داشتن آن به مسکین و یتیم و اسیر می‌دهند».

زیرا مثل این فرموده خداوند است که می‌فرماید:

﴿وَعَائِيَ الْمَالِ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ﴾ [البقره: ۱۷۷].

«و مال را با وصف دوست داشتن آن به نزدیکان و یتیمان و تهیدستان می‌دهد».

در صحیح مسلم و بخاری از پیامبر ﷺ روایت شده است که از وی پرسیده شد: کدام صدقه بالاتر و برتر است؟ فرمودند: «مالت را ببخشی در حالی که سالم و حریص به آن مال هستی و آرزوی ماندن داری و از فقر و تنگ دستی در هراس هستی. و سستی نکن تا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد، در آن هنگام بگویی: فلان چیز برای فلان شخص و فلان چیز برای شخص دیگر. یا در حالی که فلان چیز برای فلان شخص بوده است»^۲.

خداوند می‌فرماید:

﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّىٰ تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾ [آل عمران: ۹۲].

«به نیکی (مطلوب) نمی‌رسید تا اینکه آنچه را که دوست دارید ببخشید».

۱- توضیح این حدیث قبلاً گذشت و در ص (۱۸۳) کتاب، پیرامون آن سخن رفت.

۲- این حدیث با وجود اختلاف در الفاظ آن از ابوهیره رضی الله عنه در صحیح مسلم: ۷۱۶/۲، کتاب الزکاة، سنن نسائی: ۵۱/۵، کتاب الزکاة، باب آی صدقه افضل، و (۱۹۸/۶)، کتاب الوصایا، الکراهیه فی تأخیر الوصیه، سنن ابن ماجه: ۹۰۳/۲، کتاب الوصایا، باب النهی عن امساک فی الحیاة والتبذیر عند الموت، و در مسند امام احمد شماره‌های: (۷۱۵۹، ۷۴۰۱، ۹۳۶۷، ۹۷۶۷) روایت شده است.

بنابراین بخشش و صدقه دادن از آنچه که انسان آن را دوست دارد؛ اسم جنس است که انواع کثیری تحت شمول آن قرار می‌گیرد. و ترجیح دیگران بر خود با وجود نیاز و حرص شدید؛ خیلی کامل‌تر از مجرد بخشش از روی محبت است؛ زیرا هر بخشنده‌ای دوستدار و ایثارگر نیست و هر بخشنده‌ای نمی‌تواند حریص و محتاج باشد، بلکه گاهی چیزی را که دوست دارد می‌بخشد و به برخی از آن بسنده می‌کند همراه محبتی که به حد نیاز مبرم نمی‌رسد.

بنابراین اگر خداوند انصار را به خاطر ترجیح مهمان بر خود در یک شب این‌گونه می‌ستاید در حالی که ایثار مذکور در داستان اهل بیت بسیار بزرگتر از آن است، پس شایسته بود که اهل بیت را هم بیشتر بستاید؛ اگر این از زمره چیزهایی باشد که شایسته ستایش است. ولی اگر از چیزی قابل ستایش نباشد، در آن صورت در مناقب آنها داخل نمی‌شود.

پاسخ هشتم: در این داستان چیزی است که شایسته نیست آن را به علی و فاطمه علیهما السلام نسبت دهیم؛ زیرا گرسنه نگه داشتن فرزندان به مدت سه شبانه‌روز و نیز سه شبانه‌روز روزه گرفتن بدون افطاری کاری نامشروع است؛ زیرا چنین گرسنگی گاهی عقل و جسم و دین را به فساد می‌کشاند و این مثل داستان مرد انصاری نیست، به دلیل اینکه وی خانواده‌اش را یک شب گرسنه نگه داشت و چنین چیزی در خصوص کودکان امکان دارد، بر خلاف سه شبانه‌روز که از نگاه عقل امکان ندارد.

پاسخ نهم: در داستان فوق ذکر شده که یتیم گفت: پدرم در روز عقبه به شهادت رسید و این دروغی آشکار است؛ زیرا در شب عقبه هیچ جنگی اتفاق نیفتاده است، بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله با انصار در شب عقبه قبل از هجرت بیعت کرد و این قبل از آن بود که پیامبر صلی الله علیه و آله مأمور به جنگ شود و این دال بر آن است که نه تنها روایت مذکور دروغ است، بلکه دروغی است که از نادان‌ترین انسان‌ها نسبت به احوال پیامبر صلی الله علیه و آله ساخته شده است. اگر می‌گفت: پدرم در روز احد به شهادت رسیده به حقیقت نزدیکتر بود.

پاسخ دهم: باید گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله هزینه و مخارج فرزندان کسانی را که در رکاب وی به شهادت رسیدند بر عهده می‌گرفت، به همین سبب وقتی فاطمه از او خادمی را تقاضا

کرد به او فرمود: یتیمان بدر را رها نمی‌کنم تا به تو خادمی بدهم. پس اینکه یتیم مذکور از فرزندان مجاهدین بدر بود که پیامبر ﷺ خرج و سرپرستی‌اش را برعهده نگرفته بود دروغی علیه پیامبر ﷺ و خدشه وارد کردن بر ایشانست.

پاسخ یازدهم: هرگز در مدینه اسیری وجود نداشته که از مردم درخواست کمک کند، بلکه مسلمانان نیاز اسیرانی را که خود می‌گرفتند برآورده می‌کردند. پس ادعای اینکه اسیران نیاز به درخواست از مردم بودند دروغ بستن بر اصحاب و عیب‌جویی از آنهاست. افراد زیادی در روز جنگ بدر و قبل از ازدواج علی و فاطمه به اسارت درآمدند و بعد از آن تاریخ کمتر اتفاق افتاده که افراد به اسارت درآیند.

پاسخ دوازدهم: اگر چنین داستانی صحیح هم باشد، اما این به منزله آن نیست که صاحب آن برترین مردم است، یا فقط او امام باشد نه غیر او. جعفر بن ابیطالب بیش از همه به فقرا غذا می‌داد تا جایی که پیامبر ﷺ به او فرمودند: «در خِلقَت و اخلاق شبیه من هستی» و ابوهریره می‌گوید: کسی بعد از پیامبر ﷺ در پیروی از پیامبر ﷺ بهتر از جعفر نبود، یعنی در نیکوکاری و بخشش در حق تهیدستان و دیگر فضائل، با وجود این، از علی و دیگران برتر نبود چه رسد به اینکه مستحق امامت شود.

پاسخ سیزدهم: معلوم است که بخشش اموال ابوبکر صدیق رضی الله عنه بزرگتر و دوست‌داشتنی‌تر بود نزد خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله، زیرا اطعام افراد گرسنه از جنس صدقه مطلق است که هر کسی می‌تواند تا روز قیامت آن را انجام دهد. بلکه همه امت اسلامی گرسنگان مسلمان و غیر مسلمان را اطعام می‌کنند، گرچه غیر مسلمان به وسیله آن به خدا نزدیک نمی‌شوند، ولی مؤمنین آن کار را به خاطر رضای خدا انجام می‌دهند. و با همین ویژگی از غیر مسلمانان متمایز می‌شوند. همان طور که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا﴾ [الانسان: ۹].

«فقط برای رضای خداوند به شما طعام می‌دهیم و از شما پاداش و قدردانی نمی‌خواهیم.»

اما اتفاق ابوبکر صدیق و امثال او در ابتدای دعوت اسلام و به منظور رهایی اهل ایمان بود، در حالی که کفار او را مورد آزار قرار داده و در پی قتل او بودند. مثلاً با مال خود هفت

نفر را که در راه خدا شکنجه می‌شدند خرید و آزاد کرد که بلال حبشی از جمله آن افراد بود. تا جایی که عمر رضی الله عنه گفت: ابوبکر سرور ماست و سرور ما بلال را آزاد کرد^۱.
 انفاق ابوبکر رضی الله عنه بر نیازمندان اهل ایمان و در جهت یاری اسلام بود به گونه‌ای که همه اهل زمین دشمن اسلام بودند. و انفاقی نظیر انفاق ابوبکر دیگر نخواهد بود. به همین سبب پیامبر صلی الله علیه و آله در حدیثی که انفاق در صحت آن است می‌فرماید: «اصحاب مرا دشنام ندهید سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر هر کدام از شما به اندازه‌ی کوه احد طلا انفاق کنید ارزش آن به یک پیمانه انفاق آنها نمی‌رسد». و این در خصوص نفقه‌ای که آنها بدان اختصاص یافته بودند ولی جنس اطعام گرسنه به طور مطلق انجام آن مشترک بوده و تا روز قیامت ممکن و مقدور است.

۱- ابونعیم این اثر را در حلیة الأولیاء: ۴۷/۱، آورده است.

فصل بیست و دوم

پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به دلیل اینکه وی به فضیلت راستگویی اختصاص یافته نه غیر او

دلیل بیست دوم شیعه برای اثبات امامت علی این است که خداوند می‌فرماید:

﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ [الزمر: ۳۳].

«کسی که حقیقت و صداقت را با خود آورده و کسی که آن را تصدیق کرده، آنان متقیان (پرهیزگاران) هستند».

از طریق ابونعیم از مجاهد روایت شده است که منظور از فرموده خداوند:

﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ﴾ محمد ﷺ است و منظور از ﴿وَصَدَّقَ بِهِ﴾ علی بن ابیطالب است، «یعنی محمد صدق را آورد و علی صدق را تصدیق کرد» و از طریق فقیه شافعی^۱ از مجاهد روایت شده است که در رابطه با ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ﴾ [الزمر: ۳۳] گفت: محمد ﷺ صدق را آورد و علی آن را تصدیق کرد. و این فضیلتی است که علی بدان اختصاص یافته بنابراین او امام است.

به این استدلال نیز از چند نظر می‌توان پاسخ گفت:

پاسخ اول: این روایت از پیامبر ﷺ نقل نشده است و گفته‌ی مجاهد به تنهایی برای

پیروی مسلمانان از آن، حجت نیست، البته اگر این نقل از مجاهد صحیح باشد. ولی اگر این روایت از مجاهد ثابت نشود چگونه خواهد بود؟

آنچه از مجاهد ثابت^۱ شده بر خلاف این روایت است و آن اینکه «صدق» قرآن است و کسی هم که آن را تصدیق کرد هر مؤمنی است که به آن عمل کند. پس مجاهد آن را عام در نظر گرفته است. طبری و دیگران از مجاهد روایت کرده‌اند که گفت: ^۲ آنها اهل قرآن هستند که قرآن را روز قیامت می‌آورند و می‌گویند: این آن چیزی است که شما برای ما آوردید و ما نیز از آنچه در آن بود پیروی کردیم ^۳.

پاسخ دوم: این روایت با آنچه نزد علمای تفسیر مشهورتر از آن است در تعارض می‌باشد و آن اینکه آن کس که صدق را آورد محمد ﷺ بود و کسی که آن را تصدیق نمود ابوبکر بود. این مطلب را گروهی از اهل تفسیر گفته‌اند و طبری نیز با سند خود از علی آورده است که گفت: محمد ﷺ صدق را آورد و ابوبکر تصدیق کرد. در این خصوص حکایتی است که برخی آن را آورده‌اند. این حکایت از ابوبکر عبدالعزیز بن جعفر، غلام ابوبکر خلال نقل شده است که سؤال‌کننده‌ای از او در خصوص این آیه پرسید. پس به او گفت -یا برخی از حاضرین به او گفتند- در شأن ابوبکر نازل شده است. سؤال‌کننده پرسید در شأن علی نازل شده است؟ ابوبکر بن جعفر گفت: آیه بعدی را بخوان:

﴿لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَٰلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ ﴿۳۴﴾ لِيُكَفِّرَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَسْوَأَ الَّذِي عَمِلُوا وَيَجْزِيَهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۳۵﴾﴾ [الزمر: ۳۴-۳۵].

۱- ابوالحجاج مجاهد بن جبرالمکی، تابعی، مفسر اهل مکه، در سال ۲۱ تولد شده و در سال ۱۰۴ از دنیا رفت. ذهبی در سیر أعلام النبلاء می‌گوید: امام، استاد قاریان و مفسران ابوبکر بن عیاش می‌گوید: به اعمش گفتم: چرا از تفسیر مجاهد پرهیز می‌کنی؟ گفت: آنها می‌دیدند که وی از اهل کتاب سؤال می‌کرد. ابن خراش می‌گوید: احادیث مجاهد از علی و عایشه مرسل هستند. برای شرح حال وی می‌توان به این کتاب‌ها مراجعه کرد: سیر أعلام النبلاء: ۴۴۴۹-۴۴۵۷، چاپ مؤسسة الرسالة، بیروت ۱۴۰۱ هـ میزان الاعتدال: ۴۳۹/۳-۴۴۰، حلیة الأولیاء: ۲۷۹/۳-۳۱۰، الأعلام: ۱۶۱/۶.

۲- تفسیر طبری، چاپ بولاق، ج ۱، ص ۲۴.

۳- تفسیر طبری: عبارت یقولون آمده است.

«آنان پرهیزگاران واقعی هستند، هرچه بخواهند برایشان در پیشگاه پروردگارشان آماده است این پاداش نیکوکاران است. خداوند (چنین تفضلی در حق ایشان می فرماید) تا بدترین کارهای ایشان را ببخشاید و آنان را برابر نیکوترین کارهایشان پاداش عطاء کند».

پس سؤال کننده مات و مبهوت شد.

پاسخ سوم: لفظ آیه عام و مطلق بوده و به علی یا ابوبکر گفته نمی شود بلکه شامل هرکس می شود که در عمومیت حکم آن داخل شود. بی تردید ابوبکر و عمر و عثمان و علی شایسته ترین امت نسبت به مدلول لفظ این آیه هستند، ولی فقط به آنها اختصاص نمی یابد. خداوند می فرماید:

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُهُ الْبَيِّنَاتُ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ ﴿٣٢﴾ وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ ﴿٣٣﴾﴾ [الزمر: ۳۲-۳۳].

«پس چه کسی ستمکارتر است از آن کسی که بر خدا دروغ ببندد و سخن راست را هنگامی که به سراغ او آمده تکذیب کند؟! آیا در جهنم جایگاهی برای کافران نیست؟! پس هر کس که صدق را آورد و آن کس که آن را تصدیق کرد آنان پرهیزگاران واقعی هستند».

خداوند پاک و منزّه و بلندمرتبه کسی که بر خدا دروغ ببندد را نکوهش کرده و دروغ پندارنده صدق و تکذیب کننده آن را مذمت کرده است و این مذمت و نکوهش عام است.

شیعه از همه بدعتگذاران بیشتر در این وصف مذموم داخل می شود، زیرا آنها دروغگوترین گروهها نسبت به خداوند هستند. و از بزرگترین دروغ پنداران و تکذیب کنندگان راستی و راستگویان که به نزدشان می آید هستند. و از همه گروهها نسبت به تصدیق حق و گفتن و آوردن آن دورترند.

و اهل سنت خالص پیامبر ﷺ نزدیکترین گروه به حقند، زیرا راست می گویند و حق را از هر جایی که باشد تصدیق می کنند و میل و کششی جز به سوی حق ندارند. خداوند بلندمرتبه فرد راستگو را به خاطر آنچه می آورد و کسی که حق را تصدیق می کند می ستاید. پس این آیه نیز در ستایش پیامبر ﷺ و هرکس که به او و آنچه با خود آورده است ایمان می آورند، آمده است.

خداوند نفرمود: کسی که صدق را آورد و کسی که صدق را تصدیق کرد تا آنها را دو صنف و گروه توصیف کند، بلکه آنها را در یک صف قرار داده؛ زیرا مقصود این است که یک نوع که آورنده صدق و تصدیق کننده آن است ستوده شود؛ بنابراین، این نوع به خاطر اجتماع دو وصف مورد ستایش و تمجید خداوند قرار گرفته است که شأن و منزلت چنین نوع انسانی این است که هم صدق را می آورد و هم صدق را تصدیق می کند. و این فرموده خداوند: ﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ﴾ اسم جنس برای هر نوع صدقی است، گرچه اهل قرآن شایسته تر از دیگران مشمول آن می شود. به همین سبب تصدیق صدق، یعنی هر صدقی که تحت شمول صدق باشد و گاه صدقی را که مورد تصدیق قرار داده عین همان صدقی نیست که آورده است.

همان طور که گفته می شود فلانی حق را می شنود و حق می گوید و حق را می پذیرد، یا به حق امر می کند و خود بدان عمل می کند. یعنی شخص موصوف به این است که برای دیگران حق را بگوید و حق را از دیگران نیز بپذیرد و بین امر به عدل و عمل به آن جمع می کند، گرچه ممکن است بسیاری از اعمالی که دیگران را بدان امر می کند، عین همان عمل نباشد که خود بدان عمل می نماید.

وقتی خداوند شخصی را که متصف به دو وصف دروغگویی و تکذیب حق است مورد نکوهش قرار داد، هر کس از این دو وصف دوری کرده و خویشتن را پاک کرد، ستایش نمود. و او آن کسی است که راستی می آورد نه دروغ را، با وجود این؛ حق را نیز تصدیق می کند، نه اینکه وقتی حق به او گفته شود؛ آن را تصدیق نکند. برخی از مردم، خود راست می گویند و دروغ نمی گویند بلکه به خاطر حسادت و رقابت با دیگران ناپسند می دارند که دیگران در راستگویی از آنان سبقت بگیرند. به همین سبب دیگران را در آنچه راست می گوید تکذیب کرده و از آنها روی می گرداند. برخی هم گروه دیگر را در آنچه می گویند تصدیق می کنند قبل از اینکه صدق یا کذب سخن آنها معلوم گردد. و عده ای دیگر هم سخن دیگران را گرچه صادق هم باشند تصدیق نمی کنند، بلکه خود را مخیر کرده که یا آن را تصدیق کنند یا از آن روی بگردانند.

این ویژگی‌ها در بین عموم اهل بدعت موجود است. می‌بینی بسیاری از آنها در آنچه می‌گویند راستگو هستند، ولی از آنچه از غیر گروه خود نقل شده باشد روی می‌گرداند، چنین افرادی شایسته نکوهشند نه ستایش؛ زیرا حقی که برای آنها آمده است تصدیق نکردند.

خداوند متعال هم شخص دروغگو و هم تکذیب‌کننده حق را مورد ذم و نکوهش قرار داده است و می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ﴾ [العنکبوت: ۶۸].

«چه کسی گمراه‌تر از آن کسی است که بر خداوند دروغ می‌بندد و حقی را که برای او آورده می‌شود تکذیب می‌کند».

و می‌فرماید:

﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ﴾ [الأنعام: ۲۱].

«چه کسی گمراه‌تر از آن کسی است که بر خداوند دروغ می‌بندد و آیات خداوند را تکذیب می‌کند».

به همین سبب وقتی که خداوند پیامبران را با آوردن صدق و راستی و تصدیق آن توصیف می‌کند، آنها شایسته‌ترین مردم به این وصف نیکو هستند، آنها صدق و راستی آوردند و هرگز دروغ نمی‌گفتند. و همگی هم خود راستگو بودند و هم راستی را تصدیق می‌کردند. و از آنجایی که در فرموده خداوند واژه «الذی» یکی از اصناف است و یک صنف معین مقصود نمی‌باشد، به همین سبب ضمیر با صیغه جمع آورده و فرمود است:

﴿وَالَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَصَدَّقَ بِهِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ﴾ [الزمر: ۳۳].

«آن کسی که صدق را آورد و آن کس که آن را تصدیق کرد همانان پرهیزگاران واقعی هستند».

می‌بینی بسیاری از کسانی که منتسب به علم و دین هستند در آنچه می‌گویند مرتکب دروغ نمی‌شوند، بلکه فقط صدق و راستی را می‌گویند. ولی صدق و راستی و حقیقت دیگران را نمی‌پذیرند، بلکه هواهای نفسانی و نادانی آنها را به تکذیب دیگران وامی‌دارد؛ حتی اگر آن‌چه دیگران می‌گویند حق و راستی باشد، چه آن چیزی که تکذیب می‌کند نظیر مذهب خودش باشد و چه از نوع دیدگاه فرقه یا گروه دیگر باشد.

و خود تکذیب کردن فرد راستگو دروغ محسوب می‌شود به همین خاطر خداوند تکذیب‌کننده صدق را در کنار کسی که به خدا دروغ می‌بندد آورده و می‌فرماید:

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللَّهِ وَكَذَبَ بِالصِّدْقِ إِذْ جَاءَهُ وَ﴾ [الزمر: ۳۲].

«چه کسی ظالم‌تر از آن کسی است که بر خداوند دروغ می‌بندد و صدقی که بر او آمده تکذیب می‌کند».

پس هر دوی آنها دروغ‌گو هستند، یکی در آنچه از خداوند خیر می‌دهد، و دیگر خبر راست و درستی که از سوی خدا به واسطه شخص دیگری به او رسیده است را تکذیب می‌کند. در میان مسیحیان افرادی که به خداوند دروغ می‌بندند فراوان اند و در میان یهودیان نیز افرادی که سخن حق را تکذیب می‌کنند به کثرت دیده می‌شوند. خداوند - پاک و منزّه - تکذیب‌کننده‌ی صدق نوع دوم شمرده است؛ زیرا خداوند جمیع انواع دروغ را یادآور نشده، بلکه فقط دروغ بستن بر خدا را یادآور شده است. و اگر در این مسأله تدبیر نمائی و بدانی که هر دو نوع چه دروغ بستن به خدا و چه تکذیب کردن، ظلم و گناه بزرگی است و سزاوار مدح و ستایش نیست، و جز کسی که صدق آورده و آن را هم تصدیق می‌کند خواهی دانست که این از زمره چیزهایی است که خداوند بدان وسیله بندگانش را به شاهراه مستقیم هدایت می‌کند.

با تأمل در این مسأله روشن می‌شود که بسیاری از بدی‌ها از یکی از این دو گروه سرمی‌زند؛ بنابراین یکی از دو گروه یا دو نفر را می‌بینی که در آنچه می‌گویند دروغ نمی‌گویند، بلکه آنچه گروه دیگری بگوید اگر حق هم باشد نمی‌پذیرد. و چه بسا کسانی که هر دو صفت دروغ بستن بر خدا و تکذیب کردن سخن حق را در خود جمع کرده‌اند. این صفت گرچه ممکن است عموم فرقه‌ها هم مقداری از آن برخوردار باشند، ولی هیچ کدام به اندازه شیعه مشمول این صفت نمی‌شود؛ زیرا آنها دروغ‌گوترین فرقه‌ها در دروغ بستن به خدا و رسول خدا ﷺ و اصحاب و نزدیکان رسول خدا ﷺ هستند. همچنین در تکذیب کردن سخن راست و قیح‌ترین فرقه هستند که سخن درست و ثابت و معلوم و صحیح و معقول و آشکار را تکذیب می‌کنند.

بنابراین آیه مذکور - به فضل خدا - هر مدح و ستایشی در برداشته باشد؛ شامل همان اصحابی می‌شود که شیعه بر آنها دروغ بسته و در حق آنها ظلم کرده اند؛ زیرا اصحاب ﷺ

هم سخن راست گفته و هم سخن راست را تصدیق کرده اند و در واقع بزرگترین مردمان اهل زمین در مدلول آیه مذکور هستند که علی نیز یکی از آنهاست. نکوهشی که در ادامه آیات مطرح شده شیعه مستحق‌ترین افراد برای آن هستند و این آیات از هر دو جهت علیه آنها حجت است. و در آن آیه دلیلی بر اختصاص آن به علی و خلفای سه‌گانه وجود ندارد، بلکه از هر جهت علیه شیعه حجت است و به هیچ‌وجه به نفع آنها نیست.

فصل بیست و سوم

پاسخ به کسی که امامت برای علی را به استناد اینکه فقط او به فضیلت تأیید پیامبر ﷺ اختصاص داشته نه دیگر اصحاب، ثابت می‌کند

دلیل بیست و سوم شیعه برای اثبات امامت علی از این فرموده خداوند است:

﴿هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِبَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۶۲].

«او کسی است که تو را با یاری خود و مؤمنان تأیید کرد.»

از طریق ابونعیم از ابوهریره روایت شده است که گفت: بر عرش خداوند نوشته شده است که هیچ معبود بر حق جز خدای یگانه نیست و او را شریکی نباشد و محمد ﷺ بنده و فرستاده من است که او را با علی بن ابوطالب تأیید کردم، و این سخن اوست که:

﴿هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِبَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۶۲].

یعنی او را به علی تأیید کرد^۱. و این از بزرگترین ویژگی‌های منحصر به فرد علی است و هیچ کدام از اصحاب از این فضیلت بهره‌مند نبودند، پس علی امام است.

۱- ابو عبدالرحمن می‌گوید: ابونعیم در حلیة الأولیاء: ۲۷/۳، با لفظ دیگری آورده است: از ابو حمراء صحابی رسول‌الله روایت شده که ایشان گفتند: در شب اسراء دیدم بر ساق عرش نوشته شده است: من جنت عدن را غرس نموده‌ام، و محمد ﷺ برگزیده‌ی خلق من است، او را به علی مؤید نموده‌ام. ابونعیم گفته است: این روایت از حدیث یونس از سعید بن جبیر غریب است، و آن را غیر از این وجه ننوشته‌ایم.

این ادعا را نیز می‌توان به این نحو پاسخ گفت:

پاسخ اول: صحت روایت باید بررسی شود و صرف نسبت دادن آن به ابونعیم به اتفاق علماء حجت محسوب نمی‌شود. و ابونعیم کتابی مشهور در فضائل صحابه^۱ دارد. قسمتی از فضائل را در ابتدای کتاب «حُلّیه» آورده است که اساس و ستون بنای شیعه را در هم می‌ریزد و اگر آنچه وی روایت کرده برای آنها غیر قابل اعتماد است در آن صورت آنچه آنها روایت کرده‌اند را به اهل علم حدیث و روش‌هایی که صدق و کذب حدیث به وسیله‌ی آن معلوم می‌شود ارجاع می‌دهیم، با این توضیح که در سند و رجال آنها دقت کرده و معتمد بودن یا نبودن آن را بررسی می‌کنیم، به شواهد حدیث توجه می‌کنیم تا آنچه بر صدق و کذب بودن آن دلالت می‌کند معلوم گردد و از نظر ما تفاوتی نیست که در فضائل علی باشد یا غیر علی. آنچه صدق آن ثابت شود آن را تصدیق و آنچه کذب آن معلوم گردد آن را تکذیب می‌کنیم. ما سخن راست می‌گوییم و سخن راست دیگران را نیز تصدیق می‌کنیم، نه دروغ می‌گوییم و نه سخن راست دیگران را تکذیب می‌کنیم. و این در میان امامان اهل سنت معروف است، ولی هر کس بر خدا دروغ بندد و حق را تکذیب کند، بر ماست که او را در دروغی که مرتکب شده و حقی که تکذیب کرده، تکذیب کنیم. مثل پیروان مسیلمه کذاب که آنچه را پیامبر ﷺ آورده بود تکذیب کردند؛ همان چیزی که مؤمنان و خصوصاً ابوبکر صدیق آن را تصدیق کرده و از آن تبعیت نمودند.

پاسخ دوم: بنابراین باید گفت: حدیث مورد بحث به اتفاق علمای حدیث دروغ و ساختگی است. این روایت -و امثال آن- را که به دروغ بودنش قطع و یقین داریم، گواهی می‌دهیم که دروغ و ساختگی است و -سوگند به خدایی که معبود بر حقی جز

و هیشمی نیز آن را در مجمع الزوائد: ۱۳۱/۹، ولی با لفظ نزدیک به آن روایت نموده و گفته: طبرانی آن را روایت کرده است که در سند آن عمرو بن ثابت وجود دارد که متروک است. همچنین ابن الجوزی در العلیل الممتناهیه: ج ۱، ص (۲۳۷) می‌گوید: این حدیث غیر صحیح است. ابن حبان می‌گوید: احمد بن حسن کوفی حدیث وضع می‌کرد. دارقطنی گوید: متروک است.

۱- ابو عبدالرحمن می‌گوید: او کتابی به نام معرفة الصحابه دارد که در ۳ جلد به تحقیق دکتر محمد راضی بن حاج عثمان، در مکتبه الدار - مدینه منوره به سال ۱۴۰۸ هـ به چاپ رسیده است.

او نیست- با علم ضروری که در دل‌های ماست می‌دانیم و برای ما قابل رد کردن نیست که این روایت دروغ بوده و ابوهیره چنین چیزی را نگفته است و همچنین در مورد امثال این حدیث که در باره‌ی آنها چنین نظری داریم.

پاسخ سوم: خداوند می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾ وَأَلْفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلْفَتْ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلْفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٣﴾﴾

[الأنفال: ۶۲-۶۳].

«خداوند همان ذاتی است که تو را (پیامبر ﷺ) به یاری خود و مؤمنان تأیید نمود و بین دل‌های مؤمنان الفت ایجاد کرد که اگر تو ای پیامبر ﷺ، آنچه در زمین است همه را یکجا جمع می‌کردی تا بین دل‌های آنان الفت ایجاد کنی نمی‌توانستی ولی خداوند در دل‌های آنان الفت ایجاد کرد، چرا که او عزیز و حکیم است.»

این نص بیانگر آن است که مؤمنین متشکل از افرادی هستند که بین دل‌های آنها الفت ایجاد شده است، در حالی که علی یکی از آنهاست و دل‌های فراوانی ندارد تا بین آنها الفت ایجاد شود. و مؤمنین با صیغه‌ی جمع آمده است و این نص صریح است و این احتمال را بر نمی‌دارد که مقصود فرد معین باشد، پس چگونه می‌توان گفت: که مراد فقط علی است؟!.

پاسخ چهارم: باید گفت به طور ضروری و تواتر معلوم است که به پا داشتن دین پیامبر ﷺ فقط با موافقت علی نبوده است؛ زیرا علی یکی از کسانی بود که اسلام آورد و اسلام در ابتداء ضعیف بود و اگر خداوند دیگران را به ایمان و هجرت و نصرت هدایت نمی‌کرد، فقط با علی تأیید و نصرت حاصل نمی‌شد و ایمان مردم و هجرت و نصرت آنها با دست علی نبوده است.

علی نه در مکه و نه در مدینه به منظور دعوت مردم به ایمان از سوی پیامبر ﷺ منتصب و گماشته نشده بود همان گونه که ابوبکر به این کار گماشته شده بود. روایت نشده که فردی از پیشگامان نخستین چه مهاجرین و چه انصار به دست علی اسلام آورده باشد و حتی فردی از اصحاب را نمی‌شناسیم که بر دست علی اسلام آورده باشد. و

هنگامی که پیامبر ﷺ او را به یمن فرستاد اگر عده‌ای توسط او اسلام آورده باشند و اگر چنین چیزی نیز واقع شده است آنها از اصحاب پیامبر ﷺ نبودند در حالی که بزرگان اسلام به دست ابوبکر اسلام آوردند. علی مشرکین را دعوت نمی‌داد و با آنها به گفتگو و مناظره نمی‌پرداخت آن‌گونه که ابوبکر آنها را به اسلام دعوت داده و با آنها مناظره می‌کرد. و همچنین مشرکین آن‌گونه که از ابوبکر و عمر بیم و هراس داشتند از علی نمی‌ترسیدند. در کتب صحیح و مسانید و مغازی ثابت شده و مورد اتفاق علماست که در روز جنگ احد که مسلمانان دچار شکست شدند؛ ابوسفیان از کوه بالا رفته گفت: آیا محمد ﷺ در میان شماست؟ آیا محمد ﷺ در میان شماست؟ پیامبر ﷺ فرمودند: جوابش ندهید. دوبار گفت: آیا در میان شما ابن ابی‌قحافه است؟ دوباره تکرار کرد پیامبر ﷺ فرمودند: جوابش ندهید.

سپس گفت: آیا ابن خطاب در میان شماست؟ پیامبر ﷺ فرمود: جوابش ندهید. ابوسفیان به یاران خود گفت: آیا نبودن اینها برای شما کافی نیست؟ عمر فاروق رضی الله عنه نتوانست خود را کنترل کند و گفت: دروغ می‌گویی دشمن خدا. کسانی که برشمردی همه زنده‌اند. و همان کسانی که تو از آنها بدت می‌آید زنده‌اند. ابوسفیان گفت: شکست ما در بدر به این شکست شما. عمر رضی الله عنه گفت: برابر نیست؛ زیرا کشته‌های ما به بهشت و کشته‌های شما در جهنم هستند. سپس ابوسفیان شروع به رجز خواندن کرد و گفت:

أعل هبل... أعل هبل

سرفراز باد هبل، سرفراز! پیامبر ﷺ فرمودند: آیا به او پاسخ نمی‌دهید؟ اصحاب گفتند: چه بگوییم: ای رسول خدا؟ فرمود: بگویید خداوند بالاتر و ارجمندتر است. ابوسفیان گفت: عزی از آن ماست و شما غزّی ندارید. پیامبر ﷺ فرمودند: آیا به او جواب نمی‌دهید؟ اصحاب گفتند: چه جواب دهیم؟ فرمود: بگویید خداوند یار و یاور ماست و شما یار و یآوری ندارید. ابوسفیان گفت: در میان کشته‌گان برخی را مثله خواهید یافت من به آن دستور نداده‌ام و نه از آن ناراحت هستم^۱.

۱- این حدیث از روایت براء بن عازب رضی الله عنه در صحیح بخاری: ۶۵/۴-۶۶، کتاب الجهاد السیر، باب یکره من التنازع و الاختلاف فی الحرب: ۹۴/۵، کتاب المغازی، باب غزوة احد، و مسند امام احمد چاپ حلبی (۲۹۳/۴) روایت شده است. ولی در مسلم این حدیث را نیافتیم و در جامع الأصول ابن اثیر (۱۷۶/۹-۱۷۸) آمده است.

این لشکر مشرکین بود که در آن موقع فقط از پیامبر ﷺ و عمر و ابوبکر می پرسید. اگر مشرکین از علی یا عثمان یا طلحه و زبیر یا افرادی نظیر آنها می ترسیدند، یا اینکه تأیید و تقویت پیامبر ﷺ از طریق این افراد بود همان گونه که با ابوبکر و عمر تأیید شد، چنانچه از ابوبکر و عمر جویا شدند آنها را نیز جویا می شدند؛ زیرا مقتضای درخواست آنها موجود بود. وقایعی هم در میان نبود و با وجود قدرت و انگیزه و نبودن هر گونه مانع وجود فعل تحقق می یافت.

پاسخ پنجم: هر اثر نیکی که علی در اسلام از خود به جای گذاشته، دیگر اصحاب نیز نظیر آن را به جای گذاشته اند و حتی برخی، آثاری بیشتر از علی از خود به جای گذاشتند. و این مطلب برای کسی که از سیره صحیح ثابت آگاهی دارد معلوم و واضح است. ولی کسی که روایات و احادیث دروغگویان و رجال را دست مایه خود قرار دهد، باب دروغ نیز باز می شود و این دروغها از نوع دروغ بستن به خداست که در آیه ۶۸ سوره ی عنکبوت گذشت.

مجموع غزوه های که در آنها جنگ با پیامبر ﷺ بود نه غزوه بود، و کل غزوات به بیست و چند غزوه رسید، ولی لشکرکشی ها به قولی بالغ بر هفتادمورد بوده است^۱. و مجموع کشته های کفار در غزوات حدود هزار نفر یا کمتر یا بیشتر بوده است که از این تعداد یک دهم و حتی نصف یک دهم توسط علی به قتل نرسیدند، و او در اکثر لشکرکشی ها (سریه ها) نیز حضور نداشت و بعد از پیامبر ﷺ علی و طلحه و زبیر در هیچ کدام از فتوحات حضور نیافتند مگر اینکه با عمر رضی الله عنه به شام خارج شده باشند. و اما زبیر در فتح مصر حاضر بود و سعد نیز در فتح قادسیه حضور داشت و ابو عبیده در فتح شام. با چنین وضعیتی چگونه تأیید پیامبر ﷺ فقط با یک نفر از صحابه صورت گرفته باشد و دیگران نقشی نداشته باشند؟! و کجاست تأیید پیامبر ﷺ توسط تمام مؤمنین، از پیشگامان نخستین مهاجرین و انصار و کسانی که زیر درخت رضوان با

۱- برای تعداد غزوات پیامبر ﷺ و گروه هایی نظامی که اعزام کرده اند به این کتابها مراجعه کنید:

زاد المعاد (۱/۱۲۹-۱۳۰)، جوامع السیره (ص ۱۶-۲۱)، صحیح مسلم (۳/۱۴۴۷-۱۴۴۸)، کتاب الجهاد والسیره

باب غزوات النبی ﷺ.

ایشان بیعت کردند و همچنین کسانی که به نیکویی از آنها تبعیت و پیروی کردند؟ مسلمانان در جنگ بدر سیصد و سیزده نفر و در جنگ احد هفتصد نفر و در جنگ خندق بیش از هزار نفر یا نزدیک به آن بودند و در بیعت رضوان هزار و چهار صد تن و هم آنها در فتح خیبر حاضر شدند. و در روز فتح مکه ده هزار نفر و در جنگ حنین دوازده هزار نفر بودند که از این تعداد ده هزار نفر شرکت کننده در فتح مکه و دو هزار نفر هم از آزاد شده های فتح مکه به آنها پیوستند.

در جنگ تبوک شرکت کنندگان خیلی زیاد و حتی بیش از سی هزار نفر بوده اند، و اما در حجة الوداع کسانی با پیامبر ﷺ کسانی که با پیامبر شریک شده بودند از شمارش بیرون بوده اند و در دوران پیامبر ﷺ تعداد کثیری او را دیده و از زمره اصحاب ایشان بودند که خداوند، پیامبر را به وسیله آنها یاری کرد و اینها مؤمنانی بودند که خداوند به وسیله آنها پیامبرش را تأیید کرد. و حتی هر کس که ایمان آورد و تلاش کند تا روز قیامت مشمول این معنا می شود.

فصل بیست و چهارم

پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که او به فضیلت پیروی از پیامبر ﷺ اختصاص یافته و غیر او این فضیلت را ندارند

دلیل بیست و چهارم رافضی برای اثبات امامت علی این است که خداوند می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۶۴].

«ای پیامبر ﷺ، خداوند برای تو و مؤمنانی که از تو تبعیت می کنند کافیهست.»

از طریق ابونعیم روایت شده که گفت در شأن علی نازل شده و چنین فضیلتی برای اصحاب دیگر حاصل نشده پس او امام است.

پاسخ از چند نظر ممکن است:

پاسخ اول: صحت حدیث ثابت نشده است.

پاسخ دوم: این گفته حجت محسوب نمی شود.

پاسخ سوم: این سخن بزرگترین دروغ بر خدا و رسول خداست ﷺ. به دلیل اینکه خداوند می فرماید:

﴿حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۶۴].

«خداوند برای تو و برای مؤمنانی که از تو تبعیت می کنند کافی است.»

پس خداوند برای تو و مؤمنانی که با تو هستند کافی است. این مثل گفته‌ی عرب است که برای تو و زید یک درهم کافیهست. و از جمله شاعر می گوید: برای تو و ضحاک یک

شمشیر هندی کافی است. توضیح اینکه «حَسْبُ» مصدر بوده و هنگامی که اضافه شود شایسته نیست چیزی به آن عطف شود مگر اینکه حرف جرّ را بر مضاف الیه آن برگردانیم، زیرا عطف بدون آن گرچه بنابر دو قول جایز است، ولی کم اتفاق می‌افتد. و برگرداندن اعراب معطوف به مضاف الیه، بهتر و فصیح‌تر است، پس به معنی عطف می‌شود و مضاف الیه در معنای منصوب است، پس معنی این گفته «فحسبك والضحك» به این نحو است که کفایت می‌کند برای تو و ضحاک. مصدر عمل فعل را انجام می‌دهد، ولی هرگاه اضافه شود در غیر مضاف الیه عمل می‌کند، بنابراین اگر بر فاعل اضافه شود، مفعول منصوب می‌شود و هر گاه بر مفعول اضافه شود فاعل را مرفوع می‌کند. پس می‌گویی: «أعجبنى دق القصار الثوب» «کوبیدن لباس توسط شوینده مرا به شگفتی واداشت». که توجیه اصلی کلام همین است. برخی از علمای نحو می‌گویند: عمل کردن مصدر به صورت نکره، بهتر از عمل کردن آن به صورت مضاف است، زیرا با اضافه شدن شباهت آن را به اسم‌ها تقویت می‌کند ولی درست این است که اضافه شدن آن به یکی از دو معمول و اعمال آن در دیگری بهتر از نکره شدن و اعمال آن در هر دو معمول است؛ پس این گفته که «کوبیدن شوینده لباس مرا به شگفتی واداشت»، بهتر است از این گفته که «کوبیدن لباس به وسیله‌ی شوینده مرا به شگفتی واداشت». همچنین نکره از ویژگی‌های اسم است و اضافه خفیف‌تر است؛ زیرا مصدر اسم بوده و اصلی در اسم اضافه شده و عمل نکره است، ولی چون اضافه کردن آن، هم به فاعل و هم به مفعول، دشوار و غیر ممکن است، لذا به یکی از آن دو اضافه می‌شود و در دیگری عمل می‌کند. در چیزهایی که معطوف می‌شوند نیز چنین است. اگر اضافه کردن آن به تمامی آنها ممکن باشد، مثل اضافه کردن ظاهری چند اسم، پس این بهتر است. مثل این فرموده پیامبر ﷺ: «خداوند حرام گردانید معامله خمر، گوشت مردار، خون، خوک و بت‌ها را» که هر گاه غیر ممکن بود شایسته نیست اضافه

۱- قسمتی از حدیث جابر بن عبدالله است در صحیح بخاری: ۸۴/۳، کتاب البیوع که با این عبارت آغاز شده: خداوند خرید و فروش خمر، گوشت مردار و خوک و بت‌ها ... را حرام کرده است، و در صحیح مسلم: ۱۲۰۷/۳، کتاب المساقاة، باب تحریم الخمر، سنن ابن ماجه: ۷۳۲/۲، کتاب التجارات، باب ما لایحل بیعه، مسند امام احمد: ۳۲۴/۳-۳۲۶، آمده است.

شوند. مثل این گفته: برای تو و زید یک درهم کافی است و شبیه آن این فرموده خداوند است:

﴿وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا﴾ [الأنعام: ۹۶].

«شب را مایه آرامش و خورشید و ماه را وسیله حساب قرار داده است».

که اسم فاعل مانند مصدر است که گاه مضاف واقع شده و گاهی نیز عمل می‌کند.^۱ برخی به غلط گمان کرده‌اند که معنی آیه این است که خداوند و مؤمنین برای تو کفایت می‌کنند، در آن صورت «مَنْ اتَّبَعَكَ» رفع بوده و به خداوند عطف می‌شود که این اشتباهی بزرگ است و لازمه‌ی آن کفر است؛ زیرا خداوند به تنهایی برای تمام مخلوقات کافی است همان گونه که خداوند می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا

حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ [آل عمران: ۱۷۳].

«کسانی که مردم به آنها گفتند: مردم برای شما جمع شده‌اند پس بترسید از آنها سپس بر ایمان آنها افزوده شد و گفتند خداوند برای ما کافی است و او بهترین کارساز است».

یعنی خداوند به تنهایی برای همه ما کفایت می‌کند. در صحیح بخاری از ابن عباس در خصوص این سخن روایت شده است که ابراهیم رضی الله عنه وقتی در آتش افکنده شد آن سخن را به زبان آورد و محمد صلی الله علیه و آله نیز هنگامی که مردم به آنها گفتند: مردم علیه شما جمع شده‌اند پس بترسید از آنها بر ایمانشان افزوده شد و گفتند خدا برای ما کافیست و او بهترین مدافعان و کارسازان است.^۲

۱- در تفسیر طبری: ۵۵۶/۱۱-۵۵۷، آمده است که: در خصوص فرموده‌ی: ﴿وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا﴾ اهل قرائت در آن اختلاف کرده‌اند بیشتر قاریان اهل حجاز و مدینه و برخی از بصری‌ها به صورت جاعل اللیل و به خاطر عطف بر فاعل با اعراب رفع جاعل و جر اللیل به خاطر اضافه شدن جاعل بر آن و نصب الشمس والقمر به خاطر عطف بر محل اللیل قرائت کرده‌اند. زیرا اگرچه لیل لفظا مضاف الیه است ولی محلاً به خاطر اینکه مفعول جاعل است منصوب می‌باشد. بنابراین خوب است که آن (شمس و قمر) را به معنای اللیل عطف کنیم نه لفظش به سبب اینکه سکناً بین آن و لیل آمده است و عموم قاریان کوفه به این شیوه قرائت کرده‌اند: و جعل اللیل سکناً والشمس.

۲- این اثر از ابن عباس در صحیح بخاری (۳۹/۶)، کتاب التفسیر، سورة آل عمران، باب ان الناس قد جمعوا لكم آمده است. به تفسیر ابن کثیر (۱۴۷/۲) مراجعه شود.

همه انبیاء گفتند: خداوند برای ما کافی است و برای خدا شریکی از جهت اینکه برای آنها در کنار خدا کفایت کند قائل نشده اند پس دلالت می‌کند بر اینکه الله به تنهایی برای آنها کافیهست و با او کس دیگری نیست. و از جمله فرموده‌های خداوند این است که می‌فرماید:

﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ﴾ [الزمر: ۳۶].

«آیا خداوند برای بنده‌اش کافی نیست».

و می‌فرماید:

﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ﴾ [التوبة: ۵۹].

«چه می‌شد که آنها خشنود می‌شدند به آنچه خداوند و رسولش به آنها داده است و می‌گفتند

خداوند برای ما کافیهست. خداوند به ما از روی فضلش خواهد داد و رسولش ﷺ نیز».

این آیه آنها را فرا می‌خواند که بر آنچه خدا و رسول خدا ﷺ به آنها داده است خشنود

باشند و بگویند: خدا برای ما کافیهست نه اینکه خدا و رسول خدا ﷺ برای ما کافیهست؛ زیرا

فقط دادن (دنیایی) به اذن رسول ﷺ بوده است همان گونه که خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷].

«آنچه را پیامبر ﷺ به شما داده بگیرید و آنچه که شما را از آن نهی کرده انجام ندهید».

و رغبت و میل نیز باید به خداوند باشد که می‌فرماید:

﴿فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ ۖ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَب ۗ﴾ [الشرح: ۷-۸].

«هنگامی که (از کارت) فارغ شدی (برای آغاز کار دیگری) رنج ببر و به سوی

پروردگارت با تمام وجود بگرای».

بنابراین کفایت که همان توکل کردن است مختص خداست و به مردم امر شده‌اند که

بگویند: خداوند برای ما کافیهست، نه اینکه خدا و رسول خدا ﷺ برای ما کافی هستند.

وقتی که جایز نباشد کسی بگوید خدا و رسول خدا ﷺ برای مؤمن کافیهست، پس

چگونه می‌توان جایز دانست که گفته شود: خداوند و مؤمنان برای رسول خدا ﷺ کافی

هستند؟!.

همچنین مؤمنان محتاج و نیازمند خداوند هستند همان گونه که رسول ﷺ به خدا محتاج است. پس لابد باید همه به خداوند اکتفا کنند و جایز نیست که یاری و قوت آنها از رسول ﷺ باشد که خود پیامبر از آنها قوت گرفته است؛ زیرا این مستلزم دور می شود. بلکه قوت مؤمنان و رسول ﷺ هر دو از خداست. و خداوند تنها قوت و قدرت مؤمنان را می آفریند و به تنهایی قوت رسول الله ﷺ را خلق می کند. همان گونه که می فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٦﴾ وَاللَّفَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ﴾ [الأنفال: ۶۲-۶۳].

«او ذاتی است که تو را و دیگر مؤمنان را با یاری خود تأیید کرد و در بین شما الفت ایجاد نمود».

که خداوند به تنهایی مؤید و پشتیبان پیامبر ﷺ است با دو چیز: اول با نصر و یاری خود که به پیامبر ﷺ یاری می رساند. دوم: از طریق مؤمنانی که خود آنها را به وجود آورده است.

به همین سبب خداوند فرموده است: خداوند برای تو کافی است و نفرمود یاری خدا؛ زیرا یاری خدا نیز از اوست همان گونه که مؤمنین نیز، آفریده های خداوند هستند. پس هر دو چیز را که هر کدام به نوعی از اوست به هم عطف کرده است، ولی برای خداوند - پاک و منزّه - شریکی در به وجود آوردن اشیاء نیست. بلکه او به تنهایی آفریدگار همه چیز است و در خلقت آفریده ها به هیچ کس احتیاج ندارد.

هنگامی که این روشن شد معلوم است که شیعه دچار جهل اندر جهل شده و خود را در تاریکی های متداخل گرفتار کرده اند، و بر این گمانند که معنی ﴿حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنْ أَتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٦﴾﴾ [الأنفال: ۶۴]. این است که خداوند متعال به همراه مؤمنانی که از تو تبعیت کرده اند برای تو کافی هستند، سپس معنی مؤمنان پیرو پیامبر را به علی بن ابیطالب اختصاص داده اند.

نادانی آنها در اینجا آشکارتر از اول است؛ زیرا مورد اول گاه برخی از مردم را به اشتباه می اندازد، اما این مورد بر هیچ عاقلی پوشیده نیست، زیرا علی به تنهایی در میان آفریده ها برای رسول خدا ﷺ کفایت نمی کند و اگر تنها علی با پیامبر ﷺ بود هرگز دین ایشان برپا نمی شد. همین علی با وجود اینکه بیشتر لشکریان با او بودند در جنگ با

معاویه که اهل شام او را همراهی می‌کردند نتوانست از دیگران بی‌نیاز باشد. و معاویه در برابر او مقاومت و پایداری کرد و پیروز شد چه با نیروی جنگ و چه با مکر و حيله، زیرا جنگ فریب و خدعه است. ترجمه شعر:

تدبیر و نظر قبل از شجاعت دلیران است

یعنی در ابتدا تدبیر، و شجاعت در مکان دوم است

«که هر گاه هر دو یکباره در فردی جمع شوند، به بالاترین مکان‌ها می‌رسد»^۱.

پس وقتی که علی بعد از ظهور اسلام با وجود تبعیت اکثر مردم نتوانست از آنها بی‌نیاز شود، چگونه می‌توانست به تنهایی برای پیامبر ﷺ کافی باشد و او را از دیگران بی‌نیاز کند در حالی که همه اهل زمین دشمن او بودند؟! و اگر گفته شود که عدم غلبه علی بر معاویه و طرفداران وی بدین سبب بود که لشکریانش از او اطاعت نکرده و دچار اختلاف شدند، در پاسخ می‌توان گفت: هنگامی که افراد مسلمان که با او بودند از او اطاعت نکردند پس چگونه کفاری که پیامبر ﷺ و علی را رد کردند، از او اطاعت می‌کردند؟! روافض به دلیل نادانی و ظلم فراوان خود بین دو نقیض جمع می‌کنند و علی را کامل‌ترین و شجاع‌ترین و قدرتمندترین مردم قلمداد می‌کنند؛ به اندازه‌ای که او را برپا دارنده دین پیامبر ﷺ تلقی کرده و پیامبر ﷺ را محتاج او می‌دانند. و سخن کفر را بر زبان می‌آورند که او را در برپا داشتن دین محمد ﷺ شریک خدا قرار می‌دهند. سپس او را به نهایت عجز و ناتوانی و سستی و تقیه توصیف می‌کنند. آن هم بعد از ظهور و قدرتمندی اسلام که مردم گروه گروه داخل آن می‌شدند. و به طور قطع معلوم است که مردم بعد از دخول در دیانت اسلام بیشتر تابع اسلام حق بودند نسبت به قبل از دخول در آن. پس کسی که با خداوند در برپا داشتن دین محمد ﷺ مشارکت داشت؛ تا جایی که کافران را شکست داده و مردم را هم به اسلام آوردن واداشته باشد، چگونه چنین عملی را با گروهی که بر او ستم روا داشتند و از کافران موجود در زمان پیامبر ﷺ نیز کمتر بوده و قدرت کمتری داشتند و از آنها نزدیکتر به حق بودند نتوانست انجام دهد؟!

۱- این دو بیت از متنی است که در بیت اول قصیده، سیف‌الدوله را در هنگام برگشتن از سرزمین روم در سال ۳۴۵ مدح گفته است. به شرح دیوان متنبی (۳۰۷/۴) به شرح استاد عبدالرحمن البرقوفی، چاپ درالکتاب العربی، بیروت مراجعه شود.

زیرا کفار در هنگام بعثت پیامبر ﷺ بیشتر از کسانی بودند که با علی به نزاع و درگیری برخواستند و از حق نیز دورتر بودند.

اهل حجاز، شام، یمن، مصر، عراق، خراسان و مغرب همگی مشرک، اهل کتاب، مجوسی و ستاره پرست بودند. در هنگام وفات پیامبر ﷺ در جزیره عرب اسلام سیطره داشت و هنگامی که عثمان رضی الله عنه کشته شد اسلام بر شام و مصر و عراق و خراسان و مغرب چیره شده بود. دشمنان پیامبر ﷺ در هنگام وفات پیامبر ﷺ کمتر و ضعیف تر از زمان ایشان بودند، و دشمنی آنها نیز کم رنگ تر از هنگام بعثت پیامبر ﷺ بود. همچنین در هنگام قتل عثمان تعداد آنها کمتر و قدرتشان ضعیف تر بود. تمام چیزهایی که علی به خاطر آن می جنگید جزئی از حق بود که پیامبر ﷺ برای آن مبارزه می کرد. هر کس حقی را که محمد ﷺ بدان مبعوث شده بود تکذیب کرد و برای آن جنگید، آنچه را که علی برای آن مبارزه می کرد تکذیب کرد. پس وقتی که علی در این حال نسبت به یاری حق و از بین بردن باطل ضعیف و ناتوان بود، وضعیت او در هنگامی که ضعیف تر و ناتوان تر بود و دشمنان حق نیز بزرگتر و بیشترشان با شدت بیشتری دشمنی می ورزیدند، چگونه بود؟! مثل رافضیه در اینجا مثل مسیحیان است که در خصوص مسیح مدعی الوهیت شده و گفتند او صاحب و مالک هر چیز است و بر هر چیزی قادر است. سپس می گویند دشمنان عیسی به او سیلی زده و خار بر سر او نهاده و او را به صلیب زدند، او نیز شروع کرد به طلب یاری، ولی به او کمک نکردند. بدین ترتیب مسیحیت نه با آن ادعای قدرت قاهره ای که به عیسی نسبت می دادند پیروز شدند و نه با اثبات ذلت کامل به پیروزی دست یافتند.

اگر گفتند مورد اخیر به رضایت عیسی بوده است. باید گفت: که پروردگار فقط به این راضی می شود که از او اطاعت شود نه این که از او نافرمانی شود. و اگر کشته شدن و صلیب کشیده شدنش به رضای او بود، پس آن بندگی و اطاعت خداست. بنابراین یهودیانی که او را به صلیب کشیدند در واقع خدا را بندگی کرده و از امر خداوند اطاعت کردند؛ لذا به خاطر آن کار، شایسته مدح و ستایشند نه نکوهش. که این از بزرگترین نوع کفر و نادانی است. لذا هر کس شباهتی با مسیحیان و شیعه داشته باشد، مانند اهل غلو و بزرگانسان، در نهایت ادعا و انتهای ناتوانی قرار دارند. همان گونه که پیامبر ﷺ در حدیث صحیح می فرماید:

«سه نفر هستند که خداوند روز قیامت با آنها سخن نمی‌گوید و به آنها نمی‌نگرد و آنها را پاک نمی‌کند و عذاب دردناکی دارند: پیرمرد زناکار، پادشاه دروغگو و فقیر متکبر. و در لفظ دیگری آمده است: عائله‌مند خودپسند. و در لفظ دیگری فقیر مستکبر^۱.

پیشوایان دعاوی و انحرافات نیز این چنین هستند. یکی از آنها مدعی الوهیت می‌شود و یا مدعی چیزی بالاتر از نبوت می‌شود و پروردگار را از مقام ربوبیت و پیامبر ﷺ را از رسالت برکنار می‌کند، سپس او را در مقامی پایین‌تر از مقام گدا قرار می‌دهد که از دیگران درخواست حفظ و دفاع می‌کند، یا مانند ترسویی که از ظالم برای دفع ظلم کمک می‌گیرد و به یک لقمه نیازمند بوده و از زخمی شدن می‌ترسد. پس این فقر و ذلت کجا و آن ادعای ربوبیت که متضمن بی‌نیازی و عزت است کجا؟!^۲.

این وضعیت مشرکانی است که خداوند در خصوص آنها می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ [الحج: ۳۱].

«کسی که برای خدا انبازی قرار دهد انگار از آسمان فروافتاده است و پرندگان او را می‌ربایند یا اینکه تندباد او را به مکانی بسیار دوری پرتاب می‌کند».

و می‌فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْأُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ [العنكبوت: ۴۱].

«مثل کسانی که به غیر خداوند سرپرستانی برمی‌گزینند مانند عنکبوتی است که خانه‌ای برای خود درست کرده است ولی سست بنیادترین خانه‌ها، خانه‌ی عنکبوت است اگر می‌دانستند».

۱- این حدیث از ابوهریره رضی الله عنه در صحیح بخاری: ۱۷۸/۲، کتاب الشهادات، باب الیمین روایت شده است. همچنین از ابوهریره در صحیح بخاری: ۱۱۰/۳-۱۱۱، کتاب الشرب والمساقات، باب اثم من منع ابن السبیل من السماء (۷۹/۹)، کتاب الأحکام، باب من بايع رجلاً لا يبايع الا للدنيا و در مسلم: ۱۰۳/۱، کتاب الایمان، باب بیان غلظ تحریم إسبال الإزار... و سنن نسائی: ۲۱۷/۷، کتاب البيوع، باب الحلف الواجب للخبذيع في البيع و در مسند امام احمد، چاپ المعارف (۱۸۰/۱۳) روایت شده است.

۲- ابو عبدالرحمن می‌گوید: هر کس از کتاب‌های صوفیه به ویژه کتاب الطبقات شعرانی مطلع باشد شگفتی‌هایی از کرامات صوفیه را که مدعی کرامت هستند، می‌یابد چیزهایی که برای انبیاء علیهم السلام هم اتفاق نیفتاده است که برخی از آنها را جمع کرده و به خواست خداوند در مسأله‌ای کوتاه خواهم آورد.

و می فرماید:

﴿سَلِّقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ بِمَا أَشْرَكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ سُلْطَانًا﴾
[آل عمران: ۱۵۱].

«در دل‌های کسانی که برای خداوند بدون دلیل روشن که از سوی او آمده باشد شریک قائل می‌شوند ترس می‌افکنیم».

در میان مسیحیان نیز شرک آشکاری وجود دارد چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۱].

«پیشوایان و روحانیون خود را به غیر خداوند به خدایی گرفته‌اند و همچنین مسیح پسر مریم را در حالی که فقط به این امر شده بودند که خداوند یگانه را پرستش کنند که هیچ معبود بر حق جز او نیست و او پاک و منزّه است از آنچه برای وی شریک قائل می‌شوند».

همچنین غالیان شیعه و گوشه‌گیران و ریاضت‌کشان در شرک و غلو شبیه مسیحیان هستند

و یهودیان نیز متکبر بودند و این تکبر نتیجه‌اش ذلت و خواری است. خداوند می‌فرماید:

﴿ضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الدِّلَّةَ أَيْنَ مَا تَقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَبَاءُوا وَبَغَضَ مِنَ اللَّهِ وَضَرَبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةَ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَيَقْتُلُونَ الْأَنْبِيَاءَ بِغَيْرِ حَقِّ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ﴾ [آل عمران: ۱۱۲].

«ایشان هر جا باشند مهر خواری و ذلت بر ایشان خورده است مگر با پیمان خدا و پیمان مردم و آنان شایسته خشم خدا شده و مهر بیچارگی و ذلت بر آنها خورده است. چرا که به آیات خدا کفر ورزیده و پیامبران را به ناحق می‌کشتند. و این به سبب سرکشی و تجاوز می‌باشد».

یا می‌فرماید:

﴿أَفَلَمْآ جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ أَسْتَكْبِرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ﴾ [البقرة: ۸۷].

«هر زمان پیامبری بر خلاف میل شما چیزی آورد خود بزرگ‌بینی کرده در نتیجه عده‌ای را تکذیب کرده و عده‌ای دیگر را به قتل رسانیدند».

و تکذیب و کشتن انبیاء به دلیل استکبار یهود بود. و شیعه از جهتی شبیه یهود و از جهت دیگر همانند مسیحیان است. از جهت شرک و غلو و تصدیق دروغ و باطل، شبیه مسیحیان و از جهت بزدلی و کبر و حسد و تکذیب حق شبیه یهود هستند.

به همین ترتیب، در میان غیر شیعه، کسانی که اهل هواهای نفسانی و بدعت‌اند می‌توان نوعی از گمراهی و ستمگری و شرک و اغراق را یافت. ولی شیعه از دیگران در گمراهی و بدعت پیشی گرفته‌اند، به همین سبب از همه فرقه‌ها بیشتر خانه‌های خدا را تعطیل کرده^۱ و مساجد و نماز جماعت را ترک گفتند، نماز جماعتی که دوست‌داشتنی‌ترین اجتماعات در نزد خداست. و همچنین آنان با کفار و دشمنان دین نمی‌جنگند و بسیاری از آنها با کفار رابطه دوستی برقرار کرده و با ایشان علیه مسلمانان همدست شده و دشمنی می‌ورزند.^۲ پس با دوستان خدا دشمنی می‌کنند و با دشمنان خدا از مشرک و اهل کتاب رابطه دوستی برقرار می‌کنند. همان‌گونه که با بهترین انسان‌ها از جمله مهاجرین و انصار و تابعین نیک ایشان دشمنی ورزیده و با کافرترین انسان‌ها از جمله فرقه نصیریه و دیگر مرتدین ارتباط دوستانه دارند. گرچه می‌گویند آنها کافرند ولی دل و جانشان به آنها بیشتر گرایش دارند تا مهاجرین و انصار و تابعین و دیگر مسلمانان.

تمام اهل بدعت، حتی آنانی که به علم کلام و فقه و حدیث و تصوف منتسب هستند، بخشی از این اوصاف را دارا هستند، همان‌گونه که بخشی از آن در میان اهل هواهای نفسانی از پادشاهان و وزیران و نویسندگان و تجار نیز وجود دارد؛ ولی شیعه از تمام گروه‌های اهل بدعت ستمگرت‌تر و گمراه‌تر است.

* * *

۱- نمونه‌ی بارز آن در این عصر تخریب مسجد جامع شیخ فیض در مشهد و مسجد و مدرسه‌ی امام ابوحنیفه - سراوان. [مصحح]

۲- از عراق و افغانستان می‌توان بطور نمونه یادآوری کرد و همکاری روافض با اشغالگران و قتل اهل سنت توسط آنها را در این دو کشور مشاهده نمود. [مصحح]

فصل بیست و پنجم

پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که وی از سایر اصحاب برتر است چون به فضیلت حبّ خدا اختصاص یافته است

دلیل بیست و پنجم رافضی برای اثبات امامت علی این فرموده‌ی خداوند است که می‌فرماید:

﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ [المائدة: ۵۴].

«خداوند قومی را خواهد آورد که خدا آنها را دوست دارد و آنها نیز خداوند را دوست می‌دارند».

ثعلبی می‌گوید: «در شأن علی نازل شده و این دالّ بر برتری اوست، پس علی امام می‌باشد».

از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت:

پاسخ اول: این حدیث را به دروغ به ثعلبی نسبت داده‌اند؛ زیرا در تفسیر خود در خصوص این آیه می‌گوید: علی و قتاده و حسن گفته‌اند که آنها ابوبکر و یاران او هستند و مجاهد می‌گوید: آنها اهل یمن هستند و حدیث عیاض بن غنم آورده است که آنها اهل یمن هستند. و در آن حدیث آمده است که اهل یمن نزد شما می‌آیند. و ثعلبی نقل کرده است که علی این آیه را به ابوبکر و یاران او تفسیر کرده است.

ولی از نظر بزرگان علم تفسیر از جمله طبری^۱ از مثنی از عبدالله بن هاشم^۲ از سیف بن عمر از ابوروق از ضحاک از ابویوب از علی در خصوص این آیه روایت می‌کند:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ﴾ [المائدة: ۵۴].

گفت: خداوند از مؤمنان آگاه است و معنای بد ارتداد در خصوص افراد فرومایه‌ای از منافقین که در میان مؤمنان بودند و کسانی که ارتداد آنها در علم خدا بود تحقق یافت. پس خداوند می‌فرماید:

﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ﴾ [المائدة: ۵۴].

«در زمان آنها از دین برگشته‌اند».

و در ادامه می‌فرماید:

﴿يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ [المائدة: ۵۴].

«خداوند آنها را دوست دارد و آنها نیز خداوند را دوست دارند».

یعنی به وسیله‌ی ابوبکر و اصحابش رضی الله عنهم.

و این قول را با سند خود از قتاده، حسن و ضحاک و ابن جریج^۳ آورده است و از عده‌ای نقل کرده که آن قوم انصار هستند^۴.

و عده‌ای دیگر هم گفته‌اند که آنها اهل یمن‌اند^۵، که طبری همین قول اخیر را ترجیح داده است که آنها گروه ابوموسی بودند^۶.

طبری^۷ می‌گوید: اگر روایت صحیح از پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره نیامده بود که مورد اخیر را تأیید کند، در مورد مصداق آیه همان رأی را برمی‌گزیدم که در باره‌ی مراد آیه ابوبکر

۱- تفسیر طبری: ۴۱۳/۱۰-۴۱۴.

۲- تفسیر طبری: المثنی گفت: اسحاق از عبدالله بن هشام روایت کرده است.

۳- تفسیر طبری: ۴۱۱/۱۰-۴۱۳.

۴- تفسیر طبری: ۴۱۷/۱۰-۴۱۸.

۵- تفسیر طبری: ۴۱۶/۱۰-۴۱۷.

۶- تفسیر طبری: ۴۱۹/۱۰.

۷- تفسیر طبری: ۴۱۹/۱۰.

و یاران او را ذکر^۱ کرده است. و می‌گویند: هنگامی که عده‌ای مرتد شدند، خداوند این قوم را در زمان عمر^{رضی الله عنه} به صحنه آورد^۲.

پاسخ دوم: این سخن بدون صحت و دلیل است و قبول آن لازم نیست.

پاسخ سوم: این روایت با آنچه مشهورتر و آشکارتر است، در تعارض می‌باشد و آن اینکه در حق ابوبکر و یاران او نازل شده است. همان کسانی که مرتدین با آنها جنگیدند و این در بین علماء همان‌گونه که قبلاً گذشت، معروف و مشهور است. ولی این دروغگویان فضائلی که در حق ابوبکر آمده برای علی قرار می‌دهند و این از جمله حیل‌های پلیدی است که فقط اهل خود را در برمی‌گیرد.

یکی از افراد مطمئن یاران ما گفت: با مردی که دیندار و پرهیزگار و دارای احوال نیک بود برخورد کردم، ولی او به تشیع گرایش داشت. گفت: نزد وی کتابی بود که آن را بزرگ می‌داشت و مدعی بود که آن کتاب از اسرار بوده و آن را از گنجینه خلفاء گرفته است و بسیار در توصیف آن زیاده‌روی کرد. هنگامی که آن را به حضور من آورد؛ دیدم کتابی است با خط زیبا نوشته شده و احادیثی که در مسلم و بخاری در فضائل ابوبکر و عمر و دیگران آمده است برای علی قرار داده است. و شاید این کتاب از گنجینه‌های بنی‌عبید مصر تهیه شده باشد که سرانشان زندیق و از دین برگشته بوده و هدفشان تحریف و دگرگونی اسلام بود. احادیث دروغینی را می‌ساختند تا به وسیله‌ی آنها دین را نقض کنند و فقط خدا می‌دانست که چه احادیثی بود.

نظیر این افراد نادان گمان می‌کنند احادیثی که در بخاری و مسلم آمده از خود بخاری و مسلم گرفته شده است، همان‌گونه که ابن طیب و امثال او که حقیقت مطلب را نمی‌دانند، گمان می‌کنند که احادیث غلط و نادرست توسط بخاری و مسلم نشر و گسترش یافته است و عمداً احادیث دروغین را رواج داده‌اند. در حالی که نمی‌دانند وقتی می‌گوییم بخاری و مسلم فلان حدیث را روایت کرده‌اند یعنی اینکه روایت آنها نشانه‌ی ثبوت صحت آن روایت است و صحت آن نیز به خاطر این نیست که بخاری و

۱- تفسیر طبری: ۴۱۹/۱۰.

۲- تفسیر طبری: ۴۲۰/۱۰.

مسلم روایت کرده‌اند، بلکه احادیث بخاری و مسلم را علمای دیگر حدیث که تعداد آنها را فقط خداوند می‌داند نیز روایت کرده‌اند. آن دو نفر تنها آن احادیث را نیاورده‌اند، بلکه هیچ حدیثی نیست مگر اینکه قبل از آنها و هم در دوران آنها و هم بعد از آنها گروه‌های زیادی آن را روایت کرده‌اند. اگر افرادی مثل بخاری و مسلم به صحنه نمی‌آمدند هیچ نقضی بر دین وارد نمی‌شد؛ زیرا آن احادیث با سندهایشان موجود بودند و مقصود و فراتر از مقصود هم حاصل می‌گشت.

وقتی گفته می‌شود بخاری و مسلم روایت کرده‌اند مثل این است که گفته شود قاریان هفتگانه، قرآن را قرائت کرده‌اند. در حالی که قرآن با تواتر نقل شده است و نقل قرآن به این قاریان هفتگانه اختصاص ندارد. در تصحیح حدیث نیز امامان حدیث از بخاری و مسلم تقلید نکرده‌اند، بلکه بیشتر احادیثی که بخاری و مسلم آنها را صحیح دانسته‌اند قبل از آنها نزد علمای حدیث، صحیح و مورد قبول بوده است. همچنین در دوره‌ی خودشان و در دوران‌های بعد از آنها علمای حدیث در کتاب‌های آنها به دقت نظر کرده و در تصحیح آنچه که آن دو نفر تصحیح کرده‌اند جز در موارد بسیار اندک در حدود بیست حدیث که غالب آن در مسلم است با آنها موافق بوده‌اند.

و عده‌ای از حافظان حدیث که بر آنها انتقاد کرده‌اند، بیشتر این انتقادات بر صحیح مسلم است که گروهی از اهل حدیث از آنها دفاع کرده و گروهی نیز انتقادات را تأیید و تصویب نموده‌اند.

بی‌تردید رأی درست این است که جاهایی از صحیح مسلم قابل انتقاد و بررسی است، مثل حدیث ام‌حبیبه، حدیث آفرینش موجودات در روز شنبه و حدیث نماز کسوف با سه رکوع یا بیشتر.

و جاهایی در صحیح مسلم که قابل انتقاد است، در صحیح بخاری بر آن موارد نمی‌توان انتقاد کرد؛ زیرا صحیح بخاری از انتقاد دورتر است و شاید هر لفظی را که بر آن انتقاد وارد باشد، لفظ دیگری آن را روشن و تبیین کند. و هر لفظی که در صحیح مسلم قابل انتقاد باشد، در صحیح بخاری مورد نقد آن روشن و تبیین شده است. و خلاصه کسی که هفت هزار درهم را بررسی کند، انتظار نمی‌رود که جز در اندکی دچار اشتباه

شده باشد، با وجود این اگر اندکی ناخالصی در آنها باشد نمی‌توان مجموع هفت هزار درهم را ناخالص و تقلبی محسوب کرد؛ زیرا فرد بررسی‌کننده در فن خود استاد است. در کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم هفت هزار و اندی حدیث وجود دارد و مقصود اینکه احادیث بخاری و مسلم از طرف امامان چیره‌دست حدیث چه قبل از آنها و چه بعد از آنها مورد نقد و بررسی قرار گرفته و افراد زیادی که تعداد آنها را فقط خداوند می‌داند آن احادیث را روایت کرده‌اند و آن دو نفر به تنهایی نه در روایت و نه در تصحیح نقش نداشتند. خداوند -پاک و منزّه- خود حفظ این دین را ضمانت کرده و می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٩﴾﴾ [الحجر: ۹].

«ما قرآن را نازل کردیم و ما نیز آن را محافظت می‌کنیم.»

و این مسئله نیز همچون بسیاری از مسائل دیگری که در کتاب‌های تصنیف شده در مذاهب امامان مثل «القدوری، التنبیه، الخرقی و الجلاب» آمده می‌باشد، بطور مثال هر گاه گفته شود: فلان شخص آن را آورده معلوم می‌گردد که آن گفته مذهب همان امام است که دیگر پیروان او نیز هم آن را نقل کرده‌اند و آنها تعدادشان بسیار است و مذهب امام خود را به تواتر نقل می‌کنند. در این کتاب‌ها مسائلی است که فقط رأی یکی از علمای آن مذهب است و برخی مسائل هم مورد اختلاف است، ولی غالب مسائل مطرح شده در آنها رأی طرفداران همان مذهب است، اما صحیح بخاری و مسلم و بسیاری از احادیث که در آنهاست، علمای حدیث در خصوص آنها اتفاق نظر دارند، علمایی که بسیار به الفاظ پیامبر ﷺ توجه و دقت می‌کنند و در حفظ و شناخت الفاظ حدیث خیلی بیشتر از پیروان امامان مذاهب کوشش می‌کردند. همچنین علمای حدیث بسیار آگاه‌تر به مقاصد پیامبر ﷺ در الفاظ حدیث نسبت به پیروان امامان مذاهب به مقاصد الفاظ امامان خود بودند و اختلاف در بین علمای حدیث در خصوص الفاظ مقاصد حدیث بسیار کمتر از پیروان مذاهب بوده است.

شیعه به سبب جهل و نادانی گمان می‌کنند اگر در یک نسخه حدیثی را دگرگون کنند و فضائل ابوبکر صدیق را برای علی قرار دهند، این مسأله برای اهل علم که خداوند دین را به وسیله‌ی آنها حفظ کرده است، پوشیده خواهد ماند.

پاسخ چهارم: باید گفت: آنچه در بین مردم به تواتر رسید این است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه با اهل رده و از دین برگشتگان جنگید. با مسیلمه کذاب مدعی پیامبری و پیروانش از بنی حنیفه و اهل یمامه جنگید، که گفته می‌شود صد هزار نفر یا بیشتر بودند و با طلیحه اسدی که در نجد ادعای پیامبری کرده بود و قبایل زیادی از قبیل اسد و تمیم و غطفان از او پیروی می‌کردند. و با سجاح کذاب جنگید که همسر مسیلمه کذاب بود و ادعای پیامبری کرد.

همچنین در میان عرب‌ها عده‌ای از اسلام برگشتند اگرچه از پیامبران دروغین تبعیت نکرده بودند و عده‌ای از آنان نیز به شهادتین اقرار کردند ولی از احکام سرباز زدند مثل آن دسته که از پرداخت زکات سرباز زدند. و داستان این عده مشهور بوده و به تواتر رسیده است. و هر کس کمترین شناختی به این مسائل داشته باشد این را می‌داند.

و کسانی که با مرتدین جنگیدند همان کسانی هستند که خداوند آنها را دوست داشت و آنها نیز خداوند را دوست دارند. و آنها شایسته‌ترین افراد در مصداق آیت مذکور هستند. همچنین کسانی که با سایر کفار روم و فارس جنگیدند، ابوبکر و عمر و جمعی از اهل یمن و پیروان آنها بودند. به همین سبب روایت شده هنگامی که این آیه نازل شد از پیامبر صلی الله علیه و آله در باره افرادی که مصداق آیه هستند سؤال شد، پس به ابوموسی اشعری اشاره کرده و فرمودند: آنها قوم این مرد هستند!

به تواتر و به طور ضروری شناخته شده است کسانی که دین اسلام را در هنگام مرتد شدن جمع کثیری در جزیره‌العرب به پا داشتند و بر آن ثابت‌قدم بودند و با کفار و مرتدین جنگیدند در این آیه داخل می‌شوند:

﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ [المائدة: ۵۴].

«پس قومی خواهند آمد که خداوند آنها را دوست داشته و آنها نیز خدا را دوست دارند در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران عزتمند هستند در راه خدا مبارزه کرده و از ملامت هیچ سرزنشگری نمی‌هراسند».

اما علی علیه السلام هم بی‌تردید از جمله کسانی بود که خداوند او را دوست داشت و او نیز خدا را دوست داشت، ولی در این صفت از ابوبکر و عمر و عثمان شایسته‌تر نبود و جهاد او با کفار و مرتدین نیز بزرگ‌تر از جهاد این افراد محسوب نمی‌شود و مصلحت دینی که به وسیله او به دست آمد بزرگ‌تر از مصلحتی که این افراد حاصل کردند، نبود، بلکه هر کدام از آنها تلاشی درخور پاداش و اعمال نیک و آثار صالحه‌ای از خود به جای گذاشتند و خداوند نیز پاداش آنان را به بهترین نحو خواهد داد؛ زیرا آنان خلفای راشد و امامان هدایت یافته‌ای بودند که به حق حکم کرده و به وسیله‌ی آن عدالت برقرار می‌کردند.

ولی اگر شخصی در صدد این باشد که پیشوایانی را که دارای بزرگ‌ترین نفع دینی و دنیوی بودند کافر و فاسق و ظالم قلمداد کند و شخص دیگری را که خیرات و نیکی‌هایش به اندازه نفع هیچ کدام از آنها نیست شریک خدا، یا شریک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جلوه دهد و تنها کسی را مؤمن بداند که به معصوم بودن او به طریق نص ایمان داشته باشد و هر کس را که چنین فکر نکند کافر تلقی کند و کفار و مرتدینی را که با خلفای راشدین جنگیدند مسلمان محسوب کند و مسلمانانی را که نمازهای پنجگانه را ادا کرده و ماه رمضان را روزه می‌گیرند و حج خانه‌ی خدا را به جای آورده و به قرآن ایمان داشتند، به دلیل درگیر شدن با علی کافر بداند، بر عمل چنین شخصی جز نادانی و دروغ و ستم و کفر در دین نام دیگری نمی‌توان نهاد. و این عمل او، عمل کسی است که عقل و دین و ایمان ندارد.

علماء همواره یادآور شده‌اند که اولین شخصی که اعتقاد به «رفض» را پدید آورد شخصی کافر و از دین برگشته‌ای بود که هدف او به فساد کشانیدن دین اسلام بود. بنا براین «رفض» شیعه‌گری پناهگاهی برای کافران و از دین برگشتگانی همچون غالیه، معطله، نصیری، اسماعیلیه و غیره شد. «اول اندیشه بعد عمل» بنا براین اول کسی که رفض را پدید آورد هدفش به فساد کشیدن دین اسلام و معیوب نمودن آن و نهایتاً هم

از ریشه برکندن اساس و ستون دین بود. ولی هر چه تلاش کرد نتوانست کاری از پیش ببرد، زیرا خداوند هرگز چنین اجازه‌ای را به کسی نمی‌دهد و خداوند نور هدایت خود را به تمام و کمال می‌رساند گرچه برای کافران خوشایند نباشد.

و چنین اعمالی از عبدالله بن سباء و پیروان او معروف و مشهور است و او کسی بود که مدعی منصوص بودن امامت علی شد و ابتدا معصوم بودن علی را مطرح کرد. پس شیعیان امامیه پیروان و غلام دین‌ستیزان و وارث منافقین هستند نه سردمداران و برگزیدگان مرتدین و ملحدین.

پاسخ پنجم: باید گفت: به فرض اینکه آیه در شأن علی نازل شده باشد، آیا می‌توان گفت: که فقط به او اختصاص دارد در حالی که لفظ آن با صراحت به صورت جمع آمده است؟ خداوند در آیه ۵۴ سوره‌ی مائده (که آیه مورد بحث ماست) به صراحت می‌فرماید:

﴿مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ﴾ [المائدة: ۵۴].

«ای کسانی که ایمان آورده اید، هر کس از شما از آیین خود بازگردد خداوند گروهی را خواهد آورد که خداوند آنها را دوست دارد و آنان نیز خداوند را دوست دارند. در برابر مؤمنان فروتن و در برابر کافران عزتمند. در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای نمی‌هراسند.»

یک فرد در زبان عرب قوم نامیده نمی‌شود چه به طور مجازی و چه به صورت حقیقی. اگر بگویید: مقصود علی و پیروان اوست، در پاسخ باید گفت: اگر در آیه به همراه علی کسی دیگری را نیز داخل کنیم، بی‌تردید آنهایی را که با کافران و مرتدین جنگیدند مستحق‌تر از افرادی هستند که با مسلمانان و اهل قبله جنگیدند، پس بدون شک اهل یمن و کسانی که در رکاب ابوبکر و عمر و عثمان مبارزه کردند از شیعیان مستحق‌تر به دخول در مصداق آیه هستند، زیرا اینان (شیعیان) با یهود و نصاری و مشرکین رابطه‌ی دوستی داشته و با پیشگامان نخستین اسلام دشمنی می‌ورزند.

اگر گفته شود افرادی که در رکاب علی می‌جنگیدند بیشترشان اهل یمن بودند، در پاسخ باید گفت: کسانی که با او جنگیدند نیز بیشترشان اهل یمن بودند. در هر دو لشکر

علی و معاویه بسیاری از افراد یمنی و قیسی بودند و بیشتر سران و پادشاهان قبایل یمن مثل ذی کلاع، ذی رعین و امثال آنها با معاویه بودند؛ همان کسانی که به «ذوین» معروف بودند «پادشاهان یمن»؛ چنانچه شاعر می‌گوید: مقصود من از آن، کوچکتران نیست بلکه مقصود من بزرگان یا سران است.

پاسخ ششم: خداوند می‌فرماید:

﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾ [المائدة: ۵۴].

«خداوند قومی را خواهد آورد که آنها خدا را دوست دارند و خداوند نیز آنها را دوست دارد».

لفظ مطلق است و شخص معینی مدنظر نمی‌باشد. و لفظ آیه هر فردی که این صفات را داشته باشد دربر می‌گیرد نه به ابوبکر اختصاص دارد و نه به علی. هنگامی که به هیچ کدام از آنها اختصاص ندارد، پس این از ویژگی‌های فردی آنها محسوب می‌شود؛ بنابراین برتری دادن یکی از آنها در این صفات مشترک باطل است چه رسد به اینکه امامت به وسیله‌ی آن ثابت شود.

این آیه دلالت می‌کند بر اینکه تا روز قیامت هر گاه عده‌ای از اسلام برگشتند، خداوند قومی را برخواهد انگیخت که آنها را دوست دارد و آنها نیز خداوند را دوست دارند، برای مؤمنان فروتن و علیه کافران عزتمندند، ولی با مرتدین مبارزه می‌کنند. ارتداد گاه از اصل دین است مثل اهل غلو از جمله نصیری، اسماعیلیه که به اتفاق اهل سنت و شیعه مرتد هستند و مانند عباسیه^۱، و گاهی نیز ارتداد از قسمتی از دین است مثل اهل بدعت،

۱- مقصود شیخ الإسلام ابن تیمیه در اینجا راوندیه است که پیروان ابن راوندی هستند. وی در ابتدا از پیشوایان معتزله بود که سپس از آنها جدا شده و به مذهب آنها حمله کرده و ملحد و کافر شد. راوندیه فرقه‌ای از فرقه‌های کیسانیه هستند. ابن نوبختی در کتاب فرق الشیعة، ص (۵۷) می‌گوید: کیسانیه همگی بدون امام هستند جز عباسیه که امامت را در فرزندان عباس بن عبدالمطلب ثابت می‌دانند که تا به امروز رهبری آنها را برعهده دارند. ابن نوبختی قبل از آن در صفحه ۴۵ می‌گوید: فرقه‌ای می‌گویند که عبدالله بن محمد بن حنفیه به محمد بن علی بن عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب به عنوان جانشین خود سفارش کرد؛ زیرا در نزد آنها در سرزمین شام وفات یافت و او نیز وصیت عبدالله را به پدرش علی بن عبدالله بن عباس برگرداند. زیرا محمد بن علی در هنگام وفات ابوهاشم کودک بود پس به او دستور داد که هرگاه بالغ شد (امامت) وصیت را به وی بسپارد پس او امام و خداوند صاحب جلال و

شیعه و غیره. و خداوند بلند مرتبه - قومی را برمی‌انگیزاند که آنها را دوست داشته و آنها نیز خدا را دوست دارند و با کسانی که از کل دین یا از قسمتی از آن برگشته باشند، مبارزه می‌کنند. همان گونه که عده‌ای در تمامی دوران‌ها علیه شیعه که از دین برگشته‌اند یا از قسمتی از دین روی‌گردان شده‌اند مبارزه می‌کنند. از خداوند پاک و منزّه می‌خواهیم که ما را از زمره کسانی قرار دهد که خداوند را دوست دارند و خداوند نیز آنها را دوست می‌دارد؛ و علیه مرتدین و پیروان آنها مبارزه کرده و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی‌هراسند.

شکوه است و بر هر چیزی آگاهی دارد و هر کس او را شناخت هر کاری می‌تواند انجام دهد. اینها اهل غلو راوندیه هستند. و به سخن ابن حزم در الفصل (۱۵۴/۵) می‌توان مراجعه کرد که می‌گوید: گروهی گفتند که خلافت جز در فرزندان عباس بن عبدالمطلب جایز نیست و آنها راوندیه هستند. کتاب اصول الدین، ص (۲۸۱).

فصل بیست و ششم

پاسخ به کسی که از امام احمد حدیث «راستگویان سه نفرند» را روایت کرده است

دلیل بیست و ششم روافض برای اثبات امامت علی این آیه قرآن است که می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ ۖ أُولَٰئِكَ هُمُ الصَّٰدِقُونَ ۖ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾
[الحدید: ۱۹].

«کسانی که به خدا ایمان آوردند آنان راستگویان و شاهدان در نزد خداوند هستند».

احمد بن حنبل با سند خود از ابن ابی لیلی و او نیز از پدرش روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمودند: راستگویان سه نفر هستند؛ حبیب بن موسی نجار، مؤمن آل یاسین، کسی که گفت: ای قوم من، از فرستادگان تبعیت کنید و حزقیل مؤمن آل فرعون، همان فردی که گفت: آیا مردی را به جرم اینکه می‌گوید پروردگار من الله است می‌کشید؟ و سومی هم علی بن ابیطالب است که برتر از آن دو نفر است.

و شبیه این روایت را ابن مغزلی فقیه شافعی^۱، و صاحب کتاب «الفردوس»^۲ نیز روایت کرده‌اند. و این فضیلت دلالت بر امامت علی دارد.

۱- مناقب الإمام علی: ص ۲۴۶.

۲- الفردوس: ج ۲، ص ۴۲۱. این روایت ساختگی را ابونعیم نیز در معرفة الصحابه: ج ۱، ص ۳۰۲ و خطیب در تاریخ بغداد: ج ۱۴، ص ۱۵۵، در شرح حال یحیی بن حسین مدائنی شماره: (۷۴۶۸) آورده‌اند که در سند آن

به این استدلال از چند نظر می‌توان پاسخ گفت:

پاسخ اول: صحت حدیث باید بررسی شود و این حدیث در مسند امام احمد وجود ندارد و صرف روایت او در فضائل، اگر روایت هم کرده باشد دالّ بر صحت آن حدیث نزد وی نیست. و این مورد اتفاق علمای حدیث است، زیرا او حدیثی را روایت می‌کند که دیگران روایت کرده‌اند گرچه صحت آن ثابت نشده باشد.

و هر کس که با علم حدیث آشنایی داشته باشد می‌داند که هر حدیثی را احمد ابن حنبل رحمته در فضائل یا چیزهایی از این دست روایت کرده باشد مدعی صحت آن نیست و حتی احادیثی که در مسند روایت شده‌اند، گاه در برخی از آنها علتی که دالّ بر ضعف حتی بطلان آنهاست، وجود دارد.

ولی بیشتر و اکثر احادیث آن خوب و قابل استناد هستند و از احادیث سنن ابوداود بهتر است.

گاهی معلوم می‌شود که در یک حدیث محدث اشتباه کرده یا بدون اینکه از محدث آن آگاه باشیم با دلایلی دیگر دروغ بودن حدیث معلوم می‌گردد.

اهل کوفه دروغ و راست را درهم آمیخته‌اند که گاه دروغ یا اشتباه آنها برای متأخرین پوشیده می‌ماند، ولی باید با دلایلی دیگری به صدق و کذب آنها پی برد.

پس حدیث مذکور چگونه خواهد بود که امام احمد آن را در مسند و در کتاب فضائل روایت نکرده است؟

این حدیث از زیادات قطیعی^۱ است که از محمد بن یونس^۱ قرشی از محمد انصاری^۲ از عمرو بن جمیع از ابن ابی لیلی^۳ از برادرش و او نیز از عبدالرحمن از ابن ابی لیلی^۴ از پدرش روایت کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله این مسأله را فرمودند، تا آخر حدیث^۵.

عبدالله بن لهیعه آمده که از ضعفا و متروکین می‌باشد. همچنین علامه البانی در سلسله احادیث الضعیفة والموضوعة: ج ۱، ص ۳۵۸، شماره: ۳۵۵، آن را آورده است و می‌گوید: موضوع است.

۱- ابوبکر احمد بن جعفر حمدان بن مالک قطیعی صاحب زیادات بر کتاب فضائل الصحابة در سال ۲۷۳ هـ ق متولد شد و به سال ۳۶۸ وفات یافت. برای شرح حال وی می‌توان به این کتاب‌ها مراجعه کرد: طبقات الحنابلة:

۷-۶/۲، تاریخ بغداد: ۷۴-۷۳/۴، الأعلام: ۱۰۳/۱.

و قطعی به طریق دیگری^۶ نیز آن را روایت کرده و می‌گوید: عبدالله بن غنم کوفی^۷ برای ما نامه نوشت و در آن یادآور شده بود که حسن بن عبدالرحمن بن لیلی نابینا، برای آنها روایت کرده و گفت^۸: عمرو بن جمیع از محمد بن ابی لیلی از عیسی^۹ آن حدیث را روایت کرده است، سپس متن حدیث را آورد^{۱۰}.

در حالی که عمرو بن جمیع از جمله کسانی است که روایت او غیر قابل استناد بود. و ابن عدی می‌گوید: وی متهم به جعل حدیث است. یحیی می‌گوید: دروغگوی فرومایه‌ای است. دارقطنی و نسائی می‌گویند: متروک است. ابن حبان می‌گوید: احادیث ساختگی را از اثبات و احادیث منکر را از علمای مشهور حدیث روایت می‌کند، استفاده از کتاب‌های حدیثی او جز به منظور پند و عبرت گرفتن جایز نیست^{۱۱}.

پاسخ دوم: این حدیث دروغ بستن به پیامبر ﷺ است.

۱- کتاب فضائل الصحابة: ۶۲۷/۲-۶۲۸، شماره (۱۰۷۲).

۲- فضائل الصحابة: حدثنا محمد، حدثنا الحسن بن عبدالرحمن الأنصاري.

۳- فضائل الصحابة: قال: أخبرنا عمرو بن جمیع عن ابن ابی لیلی.

۴- فضائل الصحابة: از برادرش عیسی بن عبدالرحمن بن ابی لیلی.

۵- دکتر وصی الله بن محمد عباس در حاشیه‌ی خود می‌گوید: به دلیل، عمرو بن جمیع ابی المنذر موضوع است و گفته‌اند: ابوعثمان متروک بوده و ابن معین او را تکذیب کرده است. نسائی و دارقطنی می‌گویند: متروک است.

ابن عدی می‌گوید: متهم به وضع در حدیث است.

۶- فضائل الصحابة، ۶۵۵/۲-۶۵۶، شماره: ۱۱۱۷.

۷- فضائل الصحابة، فیما كتب البنا .. الی آخر.

۸- فضائل الصحابة، أنا.

۹- فضائل الصحابة: ابن جمیع البصری از محمد بن ابی لیلی از عیسی بن عبدالرحمن از عبدالرحمن بن ابی لیلی از پدرش ابولیلی روایت نموده که رسول الله ﷺ فرمودند..

۱۰- دکتر وصی الله می‌گوید: موضوع است.

۱۱- دکتر وصی الله می‌گوید: در الضعفاء نسائی: ص ۲۲۹، المجروحین: ۷۷/۲، المیزان: ۲۵۱/۳، اللسان: ۳۵۸/۳.

ابوعبدالرحمن می‌گوید: به این کتاب‌ها مراجعه کنید: تاریخ بغداد: ۱۹۲/۱۲، المغنی فی الضعفاء ذهبی: ۴۸۲/۲، شماره: (۴۶۳۹) المؤتلف والمختلف دارقطنی: ۴۰۵/۱، الضعفاء والمتروکین، ص (۳۰۳) شرح حال شماره:

(۳۷۸)، المجروحین ابن حبان (۷۷/۲) و گفته: او از جمله کسانی بود که موضوعات را از اثبات و احادیث منکر را از مشاهیر روایت می‌کرد نوشتن حدیث او و یاد آوری از نامش جز برای عبرت روا نیست. برای تفصیل حال او به کتاب‌های: تاریخ ابن معین، کتاب الکنی از دولابی و کتاب الکامل ابن عدی مراجعه شود.

پاسخ سوم: در خبرهای صحیح تسمیه‌ی صدیق برای غیر علی به کار برده شده است؛ مثل تسمیه ابوبکر رضی الله عنه به صدیق، پس چگونه می‌توان گفت که راستگویان سه نفرند؟ در صحیح از انس روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و آله همراه ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم از کوه احد بالا رفتند، پس کوه زیر پای آنها لرزید. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «ای احد! ثابت شو که یک پیامبر صلی الله علیه و آله و یک صدیق و دو شهید بر روی تو قرار دارند». امام احمد از یحیی بن سعید از قتاده از انس^۱ روایت نموده. و در روایتی دیگر آمده است که احد به حرکت درآمد^۲.

و خبر صحیح از ابن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که فرمودند: «پایند به راستگویی باشید که راستگویی انسان را به نیکوکاری رهنمود می‌کند و نیکوکاری هم به بهشت. انسانی که همواره راست می‌گوید و برای راستگویی تلاش می‌کند، نهایتاً نزد خداوند به عنوان صدیق نوشته می‌شوند. و از دروغگویی برحذر باشید؛ زیرا دروغگویی انسان را به سوی بدکاری و بدکاری نیز به سوی جهنم سوق می‌دهد و مردی که برای مدتی دروغ می‌گوید و در پی دروغگویی است نزد خداوند نامش به عنوان کذاب نوشته می‌شود»^۳.

پاسخ چهارم: خداوند مریم را صدیقه نامیده است، پس چگونه می‌توان گفت که راستگویان سه نفر هستند؟!.

۱- در مسند، چاپ حلبی، (۱۱۲/۳) ... و در صحیح بخاری: ۱۵/۵، کتاب فضائل الصحاب النبوی صلی الله علیه و آله، باب فضائل عثمان ... و در آن احد به جای حرا آمده است. علامه البانی به طور مفصل در خصوص این حدیث و الفاظ و راویان آن در سلسله الأحادیث الضعیفة: ۴۵۸-۴۵/۲ شماره: (۸۷۵) سخن گفته است.

۲- این روایت در مسند امام احمد، (۳۳۱/۵) آمده است.

۳- این حدیث با الفاظ نزدیک به هم از عبدالله بن مسعود در صحیح بخاری ۲۵/۸ (کتاب الأدب، باب قول الله تعالی: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹]. صحیح مسلم: ۲۰۱۳/۴ (کتاب البر، باب قبح الكذب وحسن الصدق وفضله)، سنن ترمذی: ۲۲۴-۲۲۵ (کتاب البر، باب ما جاء في الصدق والكذب)، سنن ابی داود: ۴۰۷/۴ (کتاب الأدب، باب التشديد في الكذب) وأوله: إياكم والكذب ... و این حدیث با اختلاف در الفاظ در سنن ابن ماجه ۱۸/۱ (مقدمه، باب اجتناب البدع والجدل)، سنن دارمی: ۲۹۹-۳۰۰ (کتاب الرقاق، باب فی الكذب)، مسند امام احمد (طبع المعارف): ۲۳۱/۵، ۲۷۵، ۳۴۳ و در چند جای دیگر از جزء ششم آن.

پاسخ پنجم: اگر مقصود مدعی از اینکه راستگویان سه نفر هستند این باشد که فقط همین سه نفر راستگویند، پس این سخن دروغ و بر خلاف قرآن و سنت پیامبر ﷺ و اجماع مسلمانان است. و اگر منظور این باشد که راستگویی کامل مختص این سه نفر است، این نیز اشتباه است؛ زیرا امت ما بهترین امتی است که خداوند برای راهنمایی مردم انتخاب کرده است، پس چگونه ممکن است که تصدیق‌کننده‌ی موسی و تصدیق‌کننده‌ی فرستادگان عیسی بهتر از تصدیق‌کنندگان محمد ﷺ باشند؟!.

خداوند مؤمن آل فرعون و صاحب آل یاسین را صدیق نامیده است، بلکه آنها رسولان را تصدیق نمودند و تصدیق‌کنندگان محمد ﷺ از آنها برترند. خداوند متعال پیامبرانش را صدیق نامیده است، چنانکه در این آیات آمده:

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا﴾ [مریم: ۴۱].

«در کتاب، ابراهیم را به یاد بیاور که بسیار راستگو و پیامبر بود.»

خداوند می‌فرماید:

﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا﴾ [مریم: ۵۶].

«در کتاب، ادريس را به یاد بیاور که بسیار راستگو و پیامبر بود.»

و در خصوص یوسف می‌فرماید:

﴿أَيُّهَا الصِّدِّيقُ﴾ [یوسف: ۴۶].

«ای بسیار راستگو.»

پاسخ ششم: خداوند می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصِّدِّيقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾

[الحديد: ۱۹].

«کسانی که ایمان به خدا و پیامبرانش آورده، آنان همان راستگویان هستند و شاهدان نزد خداوند هستند.»

این آیه بدان معناست که هر مؤمنی که به خدا و فرستادگان او ایمان بیاورد صدیق است.

پاسخ هفتم: اگر استحقاق امامت با صدیق بودن باشد پس شایسته‌ترین مردم برای

صدیق بودن ابوبکر صدیق رضی الله عنه است، زیرا او کسی است که این اسم با دلایل فراوان و با

خبر متواتر و حتمی‌تر و خاص و عام برای وی ثابت شده است و حتی دشمنان اسلام نیز این مسأله را می‌دانند. بنابراین او مستحق امامت است و اگر صدیق بودن او مستلزم امامت نباشد پس حجت شما نیز باطل است.

فصل بیست و هفتم

پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به استناد اینکه به فضیلت بخشش و انفاق شبانه‌روز و پنهان و آشکار اختصاص یافته و دیگران از این ویژگی بی‌بهره‌اند

دلیل بیست و هفتم روافض برای اثبات امامت علی این آیه قرآن است:

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً﴾ [البقرة: ۲۷۴].

«آنانی که اموالشان را شبانه‌روز آشکارا و پنهانی انفاق می‌کنند».

از طریق ابونعیم با سندش از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در شأن علی نازل شده است. او چهار درهم داشت که یک درهم را در شب، یک درهم در روز، یک درهم به طور پنهانی و یک درهم را هم به طور آشکارا بخشید. و ثعلبی آن حدیث را روایت کرده است. چون برای غیر او این فضیلت حاصل نشده است، بنابراین او برتر و امام است.

به این ادعا نیز از چند نظر می‌توان پاسخ گفت:

پاسخ اول: روایت ابونعیم و ثعلبی دلالت بر صحت نقل نیست لذا صحت این روایت باید بررسی شود.

پاسخ دوم: این روایت دروغ بوده و ثابت نشده است.^۱

پاسخ سوم: آیه عمومیت دارد و هر فردی که در شبانه‌روز و بطور پنهان و آشکار انفاق کند مشمول آن می‌شود؛ چه علی باشد و چه غیر او. و ممکن نیست که فقط یک شخص معین مورد نظر باشد.

پاسخ چهارم: آنچه در روایت ساختگی آمده با مفهوم آیه در تعارض است، زیرا آیه دلالت بر انفاق در دو زمانی که همه اوقات را در برمی‌گیرد و دو حالتی که همه حالات را در بر می‌گیرد، دارد. بنابراین هر کاری باید در زمان انجام شود که این زمان هم یا شب است، یا روز. و هر کاری نیز یا به طور آشکارا انجام می‌شود، یا پنهانی و در خفا. و انسان هرگاه در شب به پنهانی انفاق کند، در واقع شبانه و پنهانی انفاق کرده است و هر گاه به طور آشکار در روز انفاق کند در حقیقت آشکارا و در روز انفاق کرده است. و انفاق به طور آشکار و پنهان خارج از انفاق در شب و روز نیست. و هر کس بگوید که مقصود این است: یک درهم را در شب و یک درهم را در روز و یک درهم را به طور آشکار و یک درهم را پنهانی انفاق کند، چنین فردی جاهل است؛ زیرا کسی که مال را پنهان و آشکارا انفاق کند، در واقع آن را یا در شب یا در روز انفاق کرده است. و کسی که آن را شبانه و روزانه انفاق می‌کند، دیگر آشکار و پنهان چه معنی ای دارد؟ پس لزومی نیست که مراد چهار صفت باشد. ولی این گونه تفاسیر بی‌اساس را بسیاری از نادانان می‌گویند، همان‌گونه که در تفسیر این آیه آخر سوره فتح که می‌فرماید:

۱- به تفسیر حافظ ابن کثیر، آیت ۲۷۴ سوره بقره و احادیث و آثاری مبنی بر اینکه این آیه در مورد صاحبان اسب و یا کسانی که اسب‌ها را علوفه می‌دهند نازل شده است، مراجعه شود. سپس حافظ ابن کثیر روایتی از مجاهد موافق روایتی که ابن مطهر رافضی آورده و آنرا به ابن ابی حاتم نسبت داده ذکر کرده، و گفته است: و هم چنین ابن جریر آنرا از طریق عبدالوهاب بن مجاهد آورده و او ضعیف است، اما ابن مردویه آن را از طریق دیگر از ابن عباس آورده که این آیه در شأن علی بن ابیطالب نازل شده است.

ابوعبدالرحمن گفته: هیشمی آن را در مجمع الزوائد ۶/۳۲۴ ذکر کرده و گفته است: طبرانی آنرا روایت نموده و در سند آن عبدالرحمن بن مجاهد آمده و او ضعیف است.

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا﴾ [الفتح: ۹].

گفته‌اند: کسی که با محمد ﷺ است ابوبکر و آن کس که بر کافران سختگیر است عمر و آن کس که رحم و مهربانی دارد عثمان و علی نیز دائماً در رکوع و سجده است. در عین این‌که این صفات را برای موصوف‌های متعدد قرار می‌دهند، آنها را برای این چهار نفر هم به طور خاص تعیین می‌کنند.

ولی آیه در ابطال و بی‌اساس کردن هر دو رأی واضح و شفاف است؛ زیرا آیه به طور صریح دلالت می‌کند که همه این صفات برای افرادی است که متصف به این صفات هستند و آنها یک نفر نبودند، بلکه جمع کثیری هستند و بی‌تردید چهار شخص مذکور از همه برترند. و هر کدام از آنان موصوف به تمام این صفات هستند گرچه ممکن است این صفات در برخی نسبت به بعضی دیگر قوی‌تر باشد. و شگفت‌انگیزتر اینکه برخی از جاهلان اهل تفسیر در مورد این آیات:

﴿وَالَّتَيْنِ وَالزَّيْتُونِ ۝۱ وَطُورِ سَيْنِينَ ۝۲ وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ۝۳﴾ [التین: ۱-۳].

می‌گویند مقصود چهار نفر است (ابوبکر، عمر، عثمان و علی) در حالی که این تفسیر مخالف عقل و نقل است. بلکه خداوند به سه مکانی که سه کتاب خود را در آنجا نازل کرد قسم یاد کرده است، تورات و انجیل و قرآن و موسی و عیسی و محمد ﷺ در آن مکان‌ها ظاهر شدند. همان‌طور که در تورات می‌گوید: خداوند از طور سینا آمد و از ساعین درخشید و در کوه‌های فاران آشکار شد.

بنابراین تین و زیتون، یعنی سرزمینی که عیسی در آن مبعوث شدند و بسیار اتفاق می‌افتد که زمین را بدانچه که روی آن می‌روید نام می‌نهند. مثلاً گفته می‌شود که فلانی به انگور یا زیتون یا انار رفت، مقصود این است که به سرزمینی که این میوه‌ها در آن می‌رویند رفت. چون زمین آن را دربرگرفته است، به همین سبب جزئی از زمین محسوب شده و از همان جزء به کل زمین تعبیر می‌شود. و طور سینین مکانی است که خداوند با موسی سخن گفت، و ﴿وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ۝۳﴾ [التین: ۳] مکه است که محمد ﷺ

در آن مبعوث شد. و کسی که به معنی آیه مورد بحث قبلی جاهل است گمان کرده کسی که در خفا و آشکارا انفاق می‌کند غیر از کسی است که در شب و روز انفاق می‌کند و می‌گوید: در شأن کسی نازل شده که چهار درهم را انفاق کرد چه علی و چه غیر علی؛ ولی خداوند می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً﴾ [البقره: ۲۷۴].

بین نهار و سرّ «واو» عطف نیاورده است، زیرا این دو (سر و علانیه) در شب و روز داخل می‌شوند. چه گفته شود که به عنوان مصدر منصوب شده‌اند چون دو نوع از انفاق هستند، یا گفته شود به عنوان حال منصوب هستند. چه به صورت سرّاً و علانیه و چه با تقدیر مسراً و معلناً، روشن می‌گردد که دروغی که مدعی گفت بیانگر جهل او به دلالت قرآن است. و جهل در تشیع ناشناخته نیست.

پاسخ پنجم: اگر فرض کنیم که علی چنین کاری را انجام داده و آیه نیز در شأن او نازل شده است، آیا غیر از این است که در اینجا چهار درهم در چهار حالت مختلف انفاق شده و دروازه این عمل تا روز قیامت باز است. و کسانی که این عمل را انجام می‌دهند غیر قابل شمارشند. و هر فردی که اهل خیر و نیکی است حتماً یا در شب انفاق می‌کند یا روز، یا پنهانی و یا آشکارا آن را انجام می‌دهد. و این را نمی‌توان از ویژگی‌های فردی برشمرد و هیچ‌گونه دلالتی بر فضیلت امامت نمی‌کند.

فصل بیست و هشتم

پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که خداوند در قرآن تمامی اصحاب پیامبر ﷺ را مورد سرزنش و عتاب قرار داده جز علی

دلیل بیست و هشتم شیعه برای اثبات امامت علی این است که: احمد بن حنبل از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: هر آیه‌ای در قرآن ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا﴾ در آن بود، علی ﷺ در رأس آن قرار دارد و امیر و شریف آن آیه است. خداوند اصحاب محمد ﷺ را در قرآن مورد سرزنش قرار داده است، ولی از علی جز به نیکی یاد نکرده است و این دلالت بر برتری او دارد پس او امام است.

به این استدلال نیز از چند نظر می‌توان پاسخ گفت:

پاسخ اول: صحت حدیث باید بررسی شود و این حدیث در مسند نیامده است. و صرف روایت او - اگر روایت کرده باشد - در خصوص فضائل، دلالت بر صدق آن نمی‌کند. و امام احمد رحمته آن را نه در مسند و نه در فضائل روایت نکرده است. بلکه آن در زیادات قطعی آمده که وی^۱ آن را از ابراهیم، از شریک کوفی از زکریا بن عیسی کسائی از عیسی^۲ از علی بن بذیمه از عکرمه از ابن عباس روایت کرده است. چنین

۱- در کتاب فضائل الصحابة: ۶۵۴/۲، شماره: (۱۱۱۴).

۲- فضائل الصحابة: حدثنا ابراهيم بن شريك الكوفي حدثنا زكريا بن يحيى الكسائي حدثنا عيسى.

اسنادی به اتفاق علما قابل استدلال نیست؛ زیرا یحیی در خصوص زکریا بن یحیی کسائی، می‌گوید: «مرد بدی است احادیثی را گفته که به خاطر آن سزاوار است که چاهی کنده شود و در آن افکنده شود». و دارقطنی می‌گوید: متروک است. ابن عدی نیز می‌گوید: احادیثی در عیب‌جویی اصحاب رضی الله عنهم روایت می‌کرد.^۱

پاسخ دوم: این روایت به دروغ بر ابن عباس ساخته است و آنچه از ابن عباس به تواتر رسیده این است که ابوبکر و عمر را بر علی برتری داده و انتقاداتی را از علی داشته و در برخی از امور بر او خرده می‌گیرد. و حتی هنگامی که علی مرتدینی را در آتش انداخت که وی را به الوهیت گرفته بودند ابن عباس گفت: اگر من جای او بودم آنها را نمی‌سوزاندم، به دلیل اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله از شکنجه و اذیت با آنچه خدا با آن عذاب می‌دهد، نهی کرده است، بلکه به جای سوزاندن گردنشان را می‌زدم به دلیل آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هر کس دینش را تغییر دهد او را بکشید» که بخاری و دیگران روایت کرده‌اند.^۲ وقتی این گفته ابن عباس به علی رسید، گفت: وای به حال مادر ابن عباس! و از ابن عباس ثابت شده است که وی -در صورت نبودن نص- به گفته‌ی ابوبکر و عمر فتوا می‌داد. این تبعیت او از ابوبکر و عمر و آن هم مخالفت او با علی.

چند نفر از جمله زبیر بن بکار روایت کرده‌اند که علی در مورد مالی که ابن عباس از مردم بصره گرفته بود ابن عباس را مورد انتقاد قرار داده و نامه‌ای شدید‌الحن برایش فرستاد، سپس علی نامه‌ای به او پاسخ داد و مطالبی را با این موضوع نوشت: آنچه من انجام دادم کمتر از آن چیزی است که تو انجام دادی و آن هم ریختن خون‌های مسلمانان برای سردمداری و مسائلی مادی از این قبیل بود.

پاسخ سوم: در این سخن، علی مدح نشده است؛ زیرا خداوند بسیاری اوقات به منظور عتاب و سرزنش مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد، مثل این فرموده‌ی خداوند:

۱- دکتر وصی‌الله در حاشیه خود می‌گوید: سند آن به سبب زکریا بن یحیی کسائی به شدت ضعیف است.
 ۲- این حدیث از عکرمه رضی الله عنه در صحیح بخاری: ۱۵/۹، کتاب استناب المردتین، باب حکم المرتد والمردتة روایت شده است.

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۳﴾ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ ﴿۴﴾﴾ [الصف: ۲-۳].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، برای چه چیزی را می‌گویید که بدان عمل نمی‌کنید بسیار گناه بزرگی است نزد خدا که چیزی را بگویید و بدان عمل نکنید.»
اگر علی علیه السلام در رأس این آیه باشد پس این عملی که خداوند آن را ناپسند داشته و نکوهش کرده از علی سر زده است. و خداوند می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ ءَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ﴾ [الممتحنه: ۱].

«ای مؤمنان، دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید که شما نسبت به ایشان محبت می‌کنید و مودت می‌ورزید.»
در کتب صحاح ثابت شده که این آیه در خصوص حاطب بن ابولتعه نازل شده که برای مشرکین مکه نامه نوشت. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله علی و زبیر را فرستاد تا زن حامل نامه را بیاورند و علی از گناه حاطب به دور بود، پس چگونه او در رأس مخاطبین نکوهیده شده این گناه قلمداد شود؟!.

خداوند می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ ءَلْفَىٰ إِلَيْكُمْ ءَلَسَلَّمَ لَسَلَّمَ مَوْلَانَا﴾ [النساء: ۹۴].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که در راه خدا به مسافرت رفتید تحقیق کنید و به کسی که به شما سلام کرد، نگویید تو مؤمن نیستی.»
این آیه در مورد کسانی نازل شد که مردی را در کنار گوسفندانی که داشت یافتند آن مرد گفت من مسلمان هستم، او را تصدیق نکرده و گوسفندهایش را گرفتند. پس خداوند به آنها دستور داد که تحقیق و بررسی کنند و سریع تصمیم نگیرند و آنها را نهی کرد از اینکه به خاطر طمع در مال شخص، ادعای مسلمان بودن او را تکذیب کنند، علی علیه السلام از گناه این افراد مبراء و به دور بود، پس چگونه می‌توان گفت که او در رأس آنهاست؟!
امثال این موارد در قرآن فراوان است.

پاسخ چهارم: علی از جمله کسانی است که خطاب آیه شامل آن‌ها می‌شود اگرچه سبب خطاب آیه او نبوده باشد، چون بدون تردید همان‌گونه که لفظ آیه دیگران را در بر می‌گیرد او را نیز شامل می‌شود و لفظ آیه هیچ‌گونه جدایی و تفاوتی بین مؤمنی با مؤمن دیگر وجود ندارد.

پاسخ پنجم: این سخن که علی سردمدار و شریف و سرور آیات مذکور قرار گرفته، حقیقت ندارد. اگر مقصود این باشد که علی اولین مخاطب آیات است، این خلاف حقیقت است؛ زیرا خطاب آیه همزمان همه مخاطبین را به یکباره شامل می‌شود و هیچ کدام در شمول آیات مقدم نیست. و اگر گفته شود او اولین کسی است که به آن آیات عمل می‌کند، باز هم خلاف واقعیت است؛ زیرا در میان آن آیات، آیاتی وجود دارند که صحابه‌ی کرام قبل از علی به آنها عمل نموده‌اند و آیاتی نیز هستند که نیازی نبود علی بدان عمل کند. و اگر گفته شود: شمول آیات برای غیر علی یا عمل کردن به آنها مشروط به علی است، مانند وجود امام در نماز جمعه، این گفته به هیچ وجه صحیح نیست، زیرا دربرگرفتن خطاب نسبت به برخی مشروط به شمول آن برای دیگران نیست. و واجب بودن عمل بر بعضی مشروط به این نیست که آن عمل بر برخی دیگر نیز واجب بوده باشد. اگر گفته شود علی برترین کسی است که مورد نظر آیات هستند، بر این مبنا که او بهترین مردم است اگر افضل بودن علی ثابت شود نیازی به استدلال این آیه نیست. و اگر ثابت نشود استدلال به این آیات جایز نیست، پس استدلال به این آیات با هر دو فرض باطل است.

و نهایت چیزی که می‌توانید یادآور شوید این است که ابن عباس علی را برترین می‌دانست در صورتی که این دروغ بستن به ابن عباس است، چون خلاف این ادعا از ابن عباس معلوم گردید. و اگر فرض بر این باشد که ابن عباس با وجود مخالفت جمهور صحابه چنین چیزی را گفته باشد، با وجود مخالفت جمهور صحابه گفته‌ی او حجت تلقی نمی‌شود.

پاسخ ششم: این گفته که خداوند در قرآن اصحاب محمد ﷺ را مورد سرزنش قرار داده و از علی جز به نیکی یاد نکرده است دروغیست آشکار؛ زیرا شناخته نشده است که خداوند در قرآن ابوبکر را سرزنش کند و حتی بدی در حق پیامبر ﷺ کرده باشد،

بلکه از پیامبر ﷺ روایت شده که در خطبه خود فرمودند: «ای مردم، حق ابوبکر را بشناسید؛ زیرا هرگز بدی در حق من روا نداشته است»^۱.

احادیث صحیح و ثابت دلالت می‌کنند بر این که پیامبر ﷺ از مردم می‌خواست ابوبکر را یاری کنند و از مخالفت با او مردم را منع می‌نمود و روایت نشده که در حق پیامبر ﷺ بدی کرده باشد، بر خلاف دیگران. علی هنگامی که از دختر ابوجهل خواستگاری کرد، پیامبر ﷺ خطبه معروفی^۲ را ایراد نمود که مثل آن در حق ابوبکر هرگز اتفاق نیفتاده است.

همچنین علی هرگز همراه پیامبر ﷺ در امور عمومی وارد نمی‌شد آن‌گونه که ابوبکر همراه ایشان وارد می‌شد؛ مثلاً در مشورت عمومی در مورد ایالت‌ها و جنگ‌ها و بخشش و دیگر موارد، با او مشورت می‌کرد؛ زیرا ابوبکر و عمر برای پیامبر ﷺ همچون دو وزیری بودند که در خصوص اسیران بدر و چگونگی رفتار با آنها پیامبر ﷺ با آن دو مشورت کرد. و همچنین در خصوص گروه بنی‌تمیم که چه کسی را بر آنها بگمارد با آن دو مشورت کرد و دیگر امور عمومی که پیامبر ﷺ با آنها مشورت کرده و آن دو نفر را شورای خاص خود قرار داده بود. و در روایت صحیح از علی روایت شده هنگامی که عمر رضی الله عنه وفات یافت به وی گفت: به خدا سوگند امیدوارم که خداوند تو را همراه دو یارت روز قیامت حشر کند؛ زیرا بسیار از رسول خدا ﷺ می‌شنیدم که می‌گفت: «من و ابوبکر و عمر داخل شدیم، من و ابوبکر و عمر خارج شدیم و من و ابوبکر رفتیم». و ایشان در امور جنگی که پیش می‌آمد با ابوبکر مشورت می‌کرد همان‌گونه که در داستان افک و تهمت به مادر مؤمنان (عائشه) صدیقه رضی الله عنها با او مشورت کرد، همچنان که از اسامه بن زید مشورت گرفت و از بریره سؤال کرد. و این کار ویژگی او بود. هنگامی که در مسأله عایشه رضی الله عنها دچار تردید شد که

۱- این حدیث را نیافتیم.

۲- این حدیث از مسور بن مخرمه رضی الله عنه در صحیح بخاری (۱۹۰/۳)، کتاب الشروط، باب الشروط فی المهر عند عقدة النکاح: ۲۲/۵-۲۳، (کتاب فضائل أصحاب النبی ... باب ذکر أصحاب النبی رضی الله عنهم منهم ابوالعاص بن ربیع) و (۳۷/۷)، کتاب النکاح، باب ذب الرجل عن ابنته فی الغیبة والإنصاف ... و در مسلم: ۱۹۰۲/۴-۱۹۰۴، کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل فاطمه، و سنن ابوداود: ۳۰۴/۲-۳۰۵، کتاب النکاح، باب ما یکره أن یجمع بینهن من النساء، و سنن ترمذی: ۳۵۹/۵-۳۶۰، کتاب المناقب، باب ما جاء فضل فاطمة رضی الله عنها سنن ابن ماجه: ۶۴۳/۱-۶۴۴، کتاب النکاح، باب الغیبة، و در مسند امام احمد: ۵/۴، ۳۲۸، آمده است.

او را طلاق دهد یا نگه دارد؟ از بریره در خصوص باطن کار عایشه سؤال کرد و با علی نیز در خصوص آن مشاوره کرد. اسامه گفت: اهل و خانواده‌ی توست و ما جز خیر چیزی نمی‌دانیم. علی گفت: خداوند بر تو تنگ نکرده و سخت نگرفته است و زن غیر از او فراوان است. با وجود این، قرآن برای برائت عایشه و باقی ماندن او در نکاح پیامبر ﷺ بنا بر آنچه اسامه بن زید بدان اشاره کرده بود نازل شد.^۱

و عمر ﷺ در چنین شوری وارد می‌شد و در کارهای خاص پیامبر ﷺ با زنانش سخن می‌گفت تا اینکه ام سلمه به او گفت: ای عمر، در همه چیز وارد شدی و حتی در کارهایی که بین پیامبر ﷺ و زنان اوست نیز دخالت کردی. در امور عمومی کلی که تمام مسلمانان را در برمی‌گرفت اگر وحی خاص در خصوص آن نبود پیامبر ﷺ با ابوبکر و عمر مشورت می‌کرد. گرچه فرد دیگری هم در شورا داخل می‌شد ولی آن دو نفر اصل شورا بودند و گاه قرآن موافق نظر عمر نازل می‌شد و گاهی نیز حق بر خلاف نظر او روشن می‌گردید، پس از نظر خود برمی‌گشت. دانسته نشده که پیامبر ﷺ چیزی را از ابوبکر ناپسند داشته باشد^۲ (موجب رنجش خاطر پیامبر ﷺ شود). ابوبکر ﷺ در هیچ کاری پیشدستی نمی‌کرد جز اینکه او و عمر در خصوص اینکه چه کسی به فرماندهی و سرپرستی بنی تمیم گمارده شود با یکدیگر به نزاع پرداختند تا اینکه صدایشان بلند شد پس خداوند این آیه را نازل کرد:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ
بِالْقَوْلِ﴾ [الحجرات: ۲].

۱- حدیث افک: حدیث طولانی است که از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که ابتدای آن این لفظ بخاری: ۱۱۶/۵، می‌باشد عایشه گفت: رسول خدا ﷺ هر گاه قصد سفر می‌کرد بین همسران خود قرعه می‌انداخت هر کدام که قرعه به نام او بود همراه با رسول خدا ﷺ می‌رفت. این حدیث در صحیح بخاری: ۱۷۳/۳-۱۷۶، کتاب الشهادات، باب تعدیل النساء بعضهن بعضاً (۱۱۶/۵-۱۲۰)، کتاب المغازی، باب حدیث الإفک: ۷۷-۷۶/۶، کتاب التفسیر، سورة یوسف، و صحیح مسلم: ۲۱۲۹/۴-۲۱۳۸، کتاب التوبة، باب حدیث فی حدیث الإفک و در مسند امام احمد: ۱۹۴/۶-۱۹۷، آمده است.

۲- یعنی شناخته نشده است که پیامبر ﷺ چیزی را از ابوبکر رضی الله عنه ناپسند دارد و فعلی از او سر بزند که برای پیامبر ﷺ ناخوشایند باشد.

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، صدای‌هایتان را بیشتر از صدای پیامبر ﷺ بلند نکنید و در حضور وی بلند سخن نگویند».

که اذیت پیامبر ﷺ در این داستان بیشتر از اذیت او در داستان فاطمه نبود. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ﴾ [الأحزاب: ۵۳].

«شایسته نیست برای شما که فرستاده خدا را اذیت کنید».

و خداوند در شأن علی این آیه را نازل کرد:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَى﴾ [النساء: ۴۳].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حالت مستی نزدیک نماز نشوید».

هنگامی که نماز خواند و قرآن را اشتباه قرائت کرد، پیامبر ﷺ فرمودند: انسان در بیشتر چیزها اهل مجادله است. هنگامی که به علی و فاطمه گفت آیا نماز نمی‌خوانید، پس گفتند: جان‌های ما فقط در دست خداوند پاک و متعال است^۲ (یعنی او اختیار ما را دارد و حق امر و نهی دارد. مترجم)

۱- حافظ ابن کثیر در تفسیر خود بر ابتدای آیه ۴۳ سوره نساء آورده است که ابن ابی حاتم با سند خود از علی بن ابیطالب

روایت می‌کند که گفت: عبدالرحمن بن عوف طعمای برای ما فراهم کرده و به ما خمر نوشاند و خمر ما را گرفت.

وقت نماز فرارسید پس یکی را به عنوان امام پیش فرستادند گفت: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ لَا أَعْبُدُ مَا

تَعْبُدُونَ ﴿۱﴾ و در ادامه گفت: نحن نعبد ما تعبدون: ما آنچه شما می‌پرستید می‌پرستیم. که خداوند آیه مذکور

را نازل کرد. ابن کثیر می‌گوید: ابن ابی حاتم نیز این چنین روایت کرده است. همچنین ترمذی از عبداللہ بن

حمید از عبدالرحمن دشتکی به وسیله او گفت این حدیث حسن صحیح است. سپس ابن کثیر حدیث دیگری

که ابن جریر طبری آن را روایت کرده می‌آورد که در آن آمده است: امام آنها عبدالرحمن بن عوف بود و سپس

ابن کثیر می‌گوید: ابوداود و نسائی از حدیث ثوری نیز این چنین روایت کرده است. و ابن کثیر حدیث سوم را

که طبری روایت کرده بود آورده است که در آن نماز، علی بن ابیطالب امام جماعت بود. و حدیث چهارم آورده

که امام، عبدالرحمن بود. مراجعه شود به تفسیر طبری: ۳۷۶/۸، الآثار: ۹۵۲۴-۹۵۲۵، سنن ترمذی: ۳۰۵/۴،

وسنن ابوداود: ۴۴۵/۳، کتاب الأشربة باب تحريم الخمر.

۲- این حدیث از علی ﷺ در صحیح بخاری: ۸۸/۶، کتاب التفسیر، سوره کهف و (۵۰/۲)، کتاب التهجید، باب

تحريض النبي ﷺ علی صلاة اللیل ... و در مسند امام احمد، چاپ المعارف (۸۹/۲-۱۷۲) روایت شده است.

فصل بیست و نهم

پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که وی

افضل آل محمد ﷺ است

دلیل بیست و نهم شیعه برای اثبات امامت علی این فرموده‌ی خداوند است:

﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [الأحزاب: ٥٦].

«خداوند و فرشتگان او بر پیامبر ﷺ درود می‌فرستند. ای کسانی که ایمان آوردید، (شما هم) بر او درود بفرستید و چنان که شایسته است سلام بفرستید».

در صحیح بخاری از کعب بن عجره روایت شده است که گفت: از پیامبر ﷺ سؤال کردیم: ای رسول خدا، درود بر شما اهل بیت چگونه است؟ زیرا خداوند به ما آموخته است که چگونه سلام بفرستیم؟ پیامبر ﷺ فرمود: بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ».

در صحیح مسلم آمده است که گفتیم: ای رسول خدا، با چگونگی سلام کردن به تو آشنا شده‌ایم، پس درود فرستادن بر تو چگونه است؟ فرمود: بگویید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ» و بی‌تردید علی بالاترین فرد آل محمد ﷺ است، پس به امامت شایسته‌تر است.

پاسخ: شکی نیست که این حدیث صحیح و مورد اتفاق مسلم و بخاری است و علی

نیز از جمله‌ی آل محمد ﷺ است، ولی این از ویژگی‌های خاص او نیست؛ زیرا تمامی

بنی‌هاشم در آن داخل می‌شوند، مثل عباس و فرزندان‌ش، دختران پیامبر ﷺ؛ دو همسر عثمان، رقیه و ام‌کلثوم و دخترش فاطمه و همچنین همسران پیامبر ﷺ همان طور که در صحیحین از ایشان روایت شده که فرمودند: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَىٰ أَزْوَاجِهِ وَذُرِّيَّتِهِ» و حتی سایر اهل بیت ایشان تا قیامت در آن داخل می‌شوند و برادران علی مثل جعفر و عقیل مشمول آن می‌شوند. و معلوم است که دخول این افراد در سلام و درود، دلالت بر برتری افراد مشمول آن صیغه بر غیر خود نمی‌کند. و با شامل بودن این درود شایستگی امامت را پیدا نمی‌کنند، چه رسد به اینکه آن را مختص امامت بدانیم. آیا نمی‌بینی که عمار، یاسر، مقداد، ابوذر و دیگران که شیعه و اهل سنت بر فضل آنها اتفاق دارند در درود فرستادن بر آل محمد ﷺ داخل نمی‌شوند، در حالی که عقیل و عباس و فرزندان‌ش مشمول آن می‌شوند. حال آنکه به اتفاق اهل سنت و شیعه آنها از اینها برترند. همچنین عایشه و دیگر زنان پیامبر ﷺ داخل صیغه درود هستند ولی زن برای امامت شایسته نیست و به اتفاق اهل سنت و شیعه زن افضل مردم محسوب نمی‌شود، پس این فضیلت مشترک بین علی و دیگران است و هر کس به آن متصف باشد برتر از دیگری که بدان متصف نیست، نمی‌باشد. و در صحیحین از پیامبر ﷺ روایت شده است که فرمودند: «بهترین دوران‌ها دوره‌ی من است، سپس کسانی که به دنبال مردمان این دوره می‌آیند...». بنابراین تابعین از افراد قرن سوم بهترند. برتری دادن جمع یا کلی بر جمع دیگر مستلزم آن نیست که تک تک افراد جمع اول بر تک تک افراد جمع دوم برتر باشند؛ زیرا در قرن سوم و چهارم افرادی بودند که از بسیاری که اصحاب پیامبر ﷺ را دیده‌اند بهتر و برتر بودند؛ مثل اشتر نخعی و امثال او که اهل فتنه و آشوب بودند و مختار بن ابوعبید و امثال او از دروغگویان و اهل افتراء، و حجاج بن یوسف و نظیر او که اهل ظلم بودند!

۱- افراد نامبرده اگر چه اصحاب پیامبر را دیده بودند اما کسانی دیگر وجود داشتند که بعد از اینها آمده و اصحاب را

ندیده بودند اما از اینها بهتر بودند [مصحح].

علی بالاترین فرد اهل بیت نیست، بلکه برترین اهل بیت، خود پیامبر ﷺ بودند، چنان که رسول الله ﷺ به حسن فرمودند: آیا نمی دانستی که ما اهل بیت صدقه نمی گیریم^۱ و این سخن، هم متکلم و هم همراهانش را دربرمی گیرد. همان گونه که فرشتگان می گویند:

﴿رَحِمْتُ اللَّهَ وَبَرَكَتُهُ وَعَلَيْكُمْ أَهْلُ الْبَيْتِ﴾ [هود: ۷۳].

«رحمت و برکات خداوند بر شما اهل بیت باد!».

پیامبر ﷺ می فرماید: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ». «خداوندا، به محمد و آل محمد درود بفرست همان گونه که به ابراهیم و آل ابراهیم درود فرستادی» و ابراهیم نیز داخل اهل بیت خود بود. همچنین می فرماید:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا إِلَّا آلَ لُوطٍ نَّجَّيْنَاهُمْ بِسَحَرٍ﴾ [القمر: ۳۴].

«ما بر آنها تندبادی که ریگها را به حرکت درمی آورد فرستادیم (و همه را هلاک کردیم)، جز خاندان لوط را که سحرگاهان نجاتشان دادیم!».

که لوط عليه السلام هم در آل لوط داخل می شود:

﴿إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَعَالَ إِبْرَاهِيمَ وَعَالَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ﴾ [آل عمران: ۳].

«خداوند آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را در میان مردمان عالم برگزید.»

که ابراهیم عليه السلام نیز داخل در آل است:

﴿سَلَّمَ عَلَى آلِ يَاسِينَ﴾ [الصافات: ۱۳۰].

که یاسین در سلام داخل است.

۲- این حدیث را با این لفظ جایی نیافتم ولی لفظ حدیث در صحیح بخاری: ۷۴/۴، کتاب الجهاد، باب من تکلم بالفارسیة والرطانة از ابوهریره رضی الله عنه آمده است: که حسن بن علی یک خرما از خرماهای صدقه برداشت و آن را در دهان خود گذاشت

پیامبر ﷺ فرمود: کخ کخ آیا نمی دانی که ما صدقه نمی خوریم. در مسلم: ۷۵۱/۲، کتاب الزکاة، باب تحریم الزکاة علی رسول الله ﷺ وعلی آله ... و به طریق دیگری با لفظ: برای ما صدقه حلال نیست آمده است. احادیث دیگری در صحیح مسلم به همین معنا و در همین باب آمده است و شبیه آن در سنن ابوداود: ۸۳/۲-۸۴ و سنن ترمذی: ۱۶۵/۲-۱۶۷، روایت شده است.

پس در فرموده پیامبر ﷺ: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى»^۱. که ابواوفی نیز در آن داخل می‌شود و نیز در خصوص ابوموسی می‌فرماید: به این مرد، مزماری از مزامیر آل داود، داده شده است.^۲ اگر علی رضی الله عنه بعد از پیامبر ﷺ برترین اهل بیت است، به معنای افضل بودن او از همه مردم بعد از پیامبر ﷺ نیست، زیرا بنی‌هاشم از دیگران برتر هستند؛ چون پیامبر ﷺ از آنهاست و اگر از آنها خارج شود لزومی ندارد که برترین آنها بعد از پیامبر ﷺ، از غیر آنها برتر باشد؛ همان گونه که اگر تابعین، برتر از تابع تابعین هستند و در میان آنها یکی برتر بود لزومی ندارد که نفر دوم تابعین برتر از برترین فرد تابع تابعین باشد. بلکه اگر جماعتی بر جماعت دیگر برتری داده شد و برتر آنها از برتر دومی نیز برتر بود و آنچه بعد از آن است، باید برای اثبات این برتری دلیل اقامه گردد؛ بلکه گاهی گفته می‌شود: لازم نیست که برترین گروه اول، برتر از فاضل گروه دوم یا گروه‌های دیگر باشد مگر اینکه دلیل اقامه شود.

در صحیح مسلم از پیامبر ﷺ نقل شده که فرمود: «همانا خداوند متعال از پسران اسماعیل کنانه را برگزید و قریش را از نسل کنانه برگزید، و از نسل قریش بنی‌هاشم را برگزید»^(۳) و اینکه قریش به صورت عموم از دیگران برتر هستند، به این معنی نیست که تک تک آنان از دیگران برتر هستند، بلکه در میان عرب و غیر عرب هم مؤمنانی هستند

۱- این حدیث از ابن ابی‌اوفی رضی الله عنه در صحیح بخاری: ۷۷/۸، کتاب الدعوات، باب هل یصلی علی غیر النبی و در سنن ابوداود: ۱۴۲/۲، کتاب الزکاة، باب دعاء المصدق لأهل الصدقة، و در سنن نسائی: ۲۲/۵، کتاب الزکاة، باب صلاة الإمام علی صاحب الصدقة و سنن ابن ماجه (۵۷۲/۱)، کتاب الزکاة، باب ما یقال عند اخراج الزکاة و در مسند امام احمد، چاپ حلبی (۳۵۳/۴-۳۵۵-۳۸۱-۳۸۳) روایت شده است.

۲- این حدیث -با وجود اختلاف در لفظ آن- از ابوموسی اشعری در صحیح بخاری: ج (۶)، ص (۱۹۵)، کتاب فضائل القرآن باب حسن الصوت بالقراءة با این عبارت آمده که: ای ابوموسی، مزماری از مزامیر آل داود به تو داده شده است. و در صحیح مسلم: ۵۴۶/۱ و ترمذی: ۳۵۵/۵-۳۵۶، کتاب المناقب، باب مناقب ابی موسی اشعری و در سنن ترمذی، سنن ابن ماجه و مسند احمد نیز روایت شده است.

۳- این حدیث با تغییراتی در لفظ آن از واثله بن الاسقع رضی الله عنه در کتاب: مسلم: ۱۷۸۲/۴ (کتاب الفضائل، باب فضل نسب النبی صلی الله علیه و آله و سلم و در سنن ترمذی: ۲۴۳/۵ (کتاب المناقب، باب ماجاء فی فضل النبی صلی الله علیه و آله و سلم) و در المسند: ۱۰۷/۴ روایت شده است.

که از اکثر قریش برتر و فاضل‌ترند، کسانی از قریش که جزو سابقین اول هستند افراد انگشت‌شماری اند، و اکثرشان در سال فتح مکه به اسلام روی آوردند که لقب «طُلُقَاء» یعنی آزاد شدگان بر آنان اطلاق شد.

و همه مهاجرین از طایفه‌ی قریش نیستند، بلکه مهاجرین هم قریشی و هم از غیر قریش بوده‌اند، مانند: ابن مسعود هُذَلی، عمران بن حصین خزاعی، مقداد بن الأسود کندی، که آنان و دیگران از اهل بدر از بیشترین بنی هاشم برتر و فاضل‌ترند. سابقین از میان بنی هاشم عبارتند از: حمزه، علی، جعفر، عبیده بن حارث فقط چهار نفر. در حالیکه اهل بدر تعدادشان سیصد و سیزده نفر بودند که از میان آنان تنها سه نفر از بنی هاشم بودند، پس سائر اهل بدر از سائر بنی هاشم برترند.

این توضیحات همه بنابر این است که درود و سلام فرستادن بر آل محمد ﷺ و اهل بیت ایشان مقتضی این است که آنان از سایر اهل بیت برتر هستند که این نظریه مذهب اهل سنت و جماعت می‌باشد که می‌گویند: بنی هاشم بزرگان قریش هستند و قریش هم بزرگترین و برترین اهل عرب هستند، و عرب نیز برترین بنی آدم هستند.

این چیزی است که از ائمه‌ی اهل سنت نقل شده است، همانطور که «حرب کرمانی» از مشایخ خود مثل: امام احمد و اسحاق و سعید بن منصور و عبدالله بن زبیر حمیدی و غیره آن را ذکر می‌نماید. بعضی هم این برتری را بنا به این دلیل قبول ندارند مانند: قاضی ابوبکر، و قاضی ابو یعلی در کتاب «المعتمد» آن را ذکر کرده‌اند و غیر آنان هم بعضی دیگر بر این باورند.

اما گفته‌ی اول صحیح‌تر است، چون در حدیث از پیامبر ﷺ ثابت و نقل شده که فرموده: «خداوند کنانه را از نسل اسماعیل برگزیده و قریش را هم از کنانه برگزیده و هاشم را از قریش برگزیده و من را هم از بنی هاشم برگزیده». و نیز روایت شده که فرموده اند: «خداوند اولاد اسماعیل را برگزیده» که این روایت در غیر از اینجا هم زیاد ذکر شده است.

فصل سی ام

ردّ و پاسخ کسی که تفسیر ابن عباس را در مورد آیت «مرج البحرين» روایت می کند

رافضی می گوید: دلیل سی ام، این آیه شریفه است که می فرماید:

﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿١٩﴾ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ﴿٢٠﴾﴾ [الرحمن: ۱۹-۲۰].

«دو دریا را [به گونه ای] روان کرد [که] با هم برخورد می کنند. میان آن دو حد فاصلی است که به هم تجاوز نمی کنند».

از تفسیر ثعلبی و از طریق ابی نعیم از ابن عباس روایت شده که گفت: ﴿مَرَجَ

الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿١٩﴾ منظور علی و فاطمه می باشد ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ﴿٢٠﴾﴾ منظور پیامبر ﷺ می باشد.

﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ ﴿٢٢﴾﴾ [الرحمن: ۲۲]. «از هر دو دریا مروارید و مرجان

برآید» منظور حسن و حسین می باشد، و این فضیلت و جایگاه برای هیچ کدام از صحابه حاصل نشده پس او از همه برای امامت شایسته تر است.

پاسخ این گفته: این نوع تفسیر و امثال آن طرز تفکر مفسری است که خود

نمی فهمد چه می گوید؛ زیرا این تفسیر به یاوه گوئی بیشتر شبیه است تا به تفسیر قرآن.

این تعبیر از نوع تفسیر بی‌دینان و قرامطه^(۱) در قرآن است؛ بلکه بسیار بدتر هم از تفسیر آنان می‌باشد. این نوع تفسیر کردن راه را برای بی‌دینان می‌گشاید تا قرآن را مورد انتقاد قرار دهند. تازه تفسیر قرآن به این شکل بزرگترین اشکال و ایراد را بر قرآن وارد می‌نماید.

ناگفته نماند بعضی نادانان منتسب به اهل سنت تفاسیری در مورد چهار خلیفه دارند که این تفاسیر هم مثل تفاسیر رافضی‌ها باطل است، مثل تفاسیری که می‌گویند منظور از کلمه‌ی ﴿الصَّابِرِينَ﴾: محمد ﷺ ﴿وَالصَّادِقِينَ﴾: ابوبکر، ﴿وَالْقَنَاتِينَ﴾: عمر، ﴿وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ﴾^(۱۷) علی است. و یا در باره‌ی این آیه گفته‌اند:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ منظور: ابوبکر، و ﴿أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ﴾: عمر و ﴿رُحَمَاءَ بَيْنَهُمْ﴾: عثمان و ﴿تَرْتَهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا﴾: علی می‌باشد.

و یا می‌گویند مقصود از ﴿وَالَّذِينَ﴾: ابوبکر و از ﴿وَالرَّيْتُونَ﴾^(۱): عمر، و از ﴿وَوُطِرُوا سِينِينَ﴾^(۲): عثمان، و از ﴿وَهَذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ﴾^(۳): علی می‌باشد. و یا در مورد سوره‌ی عصر که خداوند می‌فرماید:

﴿وَالْعَصْرِ﴾^(۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ ﴿۲﴾ إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا ﴿۳﴾ منظور ابوبکر و از ﴿وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾: عمر و از ﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ﴾: عثمان و از ﴿وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾^(۴): علی می‌باشد. این نوع تفاسیر از جنس همان تفاسیر شیعیان می‌باشد و با کفر و الحاد شیعیان شباهت دارد. همانگونه که در تفسیر این آیه:

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾^(۱۳) [یس: ۱۲].

«و هر چیزی را در کارنامه‌ای روشن برشمرده‌ایم.»

می‌گویند منظور از کلمه‌ی امام، علی می‌باشد. و یا در تفسیر آیه:

﴿وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِّ حَكِيمٌ﴾^(۴) [الزخرف: ۴].

«و همانا که آن در کتاب اصلی [لوح محفوظ] به نزد ما سخت والا و پر حکمت است.»

۱- قرامطه: فرقه‌ای از اسماعیلیه پیروان حمدان بن اشعب ملقب به قرمط.

می‌گویند: منظور علی پسر ابی طالب است. و در مورد شجره‌ی ملعونه در این آیه می‌گویند:

﴿وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ﴾ [الإسراء: ۶۰].

«و آن درخت لعنت‌شده در قرآن».

منظور بنی‌امیه است.

و نمونه‌ی این گفته‌ها نزد آنان زیاد است که اگر کسی کمی از خدا شرم بکند و یا ایمان به خدا و کتابش داشته باشد این گفته‌ها را بر زبان نمی‌آورد. همانطور است این گفته که در تفسیر این آیه:

﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿١٩﴾﴾ [الرحمن: ۱۹].

«دو دریا را [به گونه‌ای] روان کرد [که] با هم برخورد کنند».

رافضی می‌گوید: مقصود علی و فاطمه می‌باشد و یا در تفسیر ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا

يَبْغِيَانِ ﴿٢٠﴾﴾ [الرحمن: ۲۰]. گفته: منظور از آن برزخ و فاصله پیامبر ﷺ می‌باشد. و در

مورد ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْزُ وَالْمَرْجَانُ ﴿٢٢﴾﴾ [الرحمن: ۲۲]. «از هر دو [دریا] مروارید و

مرجان برآید» گفته: منظور از مروارید و مرجان حسن و حسین می‌باشد. کسی که

کمترین علم و آگاهی داشته باشد، خوب می‌داند که این تفسیر چقدر باطل است و

شکی نیست که ابن عباس این را نگفته و از این گفته‌های بیهوده میرا است. این تفسیر

فقط می‌تواند از نوع تفسیر ثعلبی باشد که همراه با سند روایت می‌کند، اما راویان نا

مشخص و ناپیدا هستند و از سفیان ثوری هم روایت می‌کند، که این خود دروغ بزرگی

است نسبت به او. روایت به این شرح است: ثعلبی گفت: حسن پسر محمد دینوری مرا

خبر داد که موسی پسر محمد پسر علی پسر عبدالله گفت: پدرم در کتابش که برای ابی

محمد پسر حسن پسر علویه القطان می‌خواند من هم گوش می‌دادم که بعضی از

یارانمان برایمان نقل کرده‌اند که مردی در مصر به نام «طسم» معروف بود و او هم از ابو

حذیفه او هم از پدرش و او هم از سفیان ثوری نقل می‌کند که در مورد این آیات:

﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿١٩﴾﴾ ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ﴿٢٠﴾﴾ [الرحمن: ۱۹-۲۰]. می‌گوید:

منظور فاطمه و علی می‌باشند، ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ [الرحمن: ۲۲]. حسن و حسین می‌باشند. این سند تاریکی بر تاریکی است که هیچ چیزی را اثبات نمی‌کند.

برای روشن کردن این دروغ چند راه وجود دارد:

اول: این آیات در سوره الرحمن هستند، این سوره هم به اجماع مسلمانان در مکه مکرّمه نازل شده است در حالیکه حسن و حسین در مدینه متولد شده اند.

دوم: اینکه نامگذاری فاطمه و علی به بحرین «دو دریا» و حسن به مروارید و حسین به مرجان و نکاح علی و فاطمه به در هم آمیختن دو دریا اصطلاحی است که در فرهنگ و زبان و قواعد عرب به هیچ وجه قابل توجیه نیست، نه در معنی حقیقی و نه در مجازی، بلکه همانطوری که دروغ و افتراء است بر خدا و قرآن مجید، به همان شیوه بر لغت و زبان قواعد عرب هم دروغ است^(۱).

سوم: اینکه در خلقت آنها چیزی زیادتیر از خلقت باقی بنی‌آدم دیده نمی‌شود چون هر کسی که ازدواج کند و دارای دو بچه شود از همان جنس می‌باشد. پس در ذکر

۱- حافظ ابن کثیر در تفسیر این آیات می‌گوید: (مَرْجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ۱۹) که ابن عباس گفته: یعنی آنها را رها کرده و در مورد «یلتقیان» ابن زید گفته یعنی: خداوند آنها را منع کرده که مخلوط شوند. بسبب پرده‌ای که غیر مرئی است و مانع بهم رسیدن آنها می‌باشد.

منظور از کلمه‌ی (بحرین) یعنی شور و شیرین، شیرین آنست که در بین مردم روان است و از آن استفاده می‌نمایند. در سوره‌ی فرقان در مورد آیه: ﴿وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا﴾ [الفرقان: ۵۳]. «و اوست کسی که دو دریا را موج‌زنان به سوی هم روان کرد این یکی شیرین [و] گوارا و آن یکی شور [و] تلخ است و میان آن دو مانع و حریمی استوار قرار داد». بر این موضوع صحبت کردیم. ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ یعنی «در بین آنها پرده‌ای قرار داده که هیچکدام نمی‌تواند به دیگری غالب گردد» ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ یعنی: از مجموع آنان اگر این لؤلؤ مرجان از یکی شان بوجود بیاید کفایت می‌کند. لؤلؤ یعنی مروارید که معروف است و اما مرجان گفته شده که به معنی مروارید کوچک می‌باشد. به این منابع نگاه کنید: ۱- تفسیر طبری ۲- زادالمسیر ابن جوزی ۳- الدرالمنثور: سیوطی.

خلقت ایشان بدین صورت چیز عجیبی دیده نمی‌شود که سبب نشان دادن عظمت و قدرت خداوند گردد (البته در خلق انسان نهایت عظمت و قدرت خداوند دیده می‌شود) مگر همان چیزی که در بقیه بنی آدم دیده می‌شود. پس خلق آنان موجب تخصیص نمی‌باشد. و اگر هم به دلیل جایگاه و مقام زن و شوهر (علی و فاطمه) و دو تا بچه (حسن و حسین) باشد پس جایگاه ابراهیم و اسحاق و یعقوب و منزلتشان از جایگاه علی بزرگتر و برتر است. در حدیث صحیح آمده که از پیامبر ﷺ سوال شد: چه کسی از همه گرامی‌تر است؟ فرمود: کسی که تقوایش بیشتر باشد. عرض کردند: ما در این باره از شما سؤال نکردیم، پس فرمود: یوسف پیامبر خدا پسر یعقوب پیامبر خدا پسر اسحاق پیامبر خدا پسر ابراهیم دوست خدا^(۱).

و همچنین خاندان ابراهیم علیهم‌السلام که خداوند ما را مأمور ساخته در نماز همانند مقام آنها برای آل پیامبرمان بطلبیم جایگاهشان بالاتر از خاندان علی است اما لازم است بگوییم که مرتبه‌ی محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از ابراهیم بالاتر است.

چهارم: خداوند در آیت دیگری از سوره‌ی فرقان می‌فرماید که خودش این دو دریا را با هم مخلوط کرده:

﴿وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا ﴿۵۳﴾﴾ [الفرقان: ۵۳].

«و اوست ذاتی که دو دریا را موج‌زنان به سوی هم روان کرد این یکی شیرین و گوارا و آن یکی شور و تلخ است و میان آن دو مانع و حریمی استوار قرار داد.»
اگر منظور از این کار علی و فاطمه بود این خود برای یکی از ایشان دم تلقی می‌شود و این هم با اجماع تمام اهل سنت و تشیع باطل است.

پنجم: اینکه خداوند فرموده: ﴿بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ﴿۲۰﴾﴾ [الرحمن: ۲۰]. اگر منظور علی و فاطمه بود باید برزخ و پرده‌ای که مانع شده که آنان به یکدیگر تجاوز نمایند

۱- این حدیث از ابی هریره رضی الله عنه در صحیح بخاری ۱۴۰/۴ (کتاب الأنبياء) باب قوله تعالى: ﴿وَأَنذَرْتُكَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ﴿۱۵﴾﴾ و ۱۴۹/۴۰ (کتاب الأنبياء) باب قول الله تعالى: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ ءَايَاتٌ لِّلسَّالِطِينَ ﴿۱۷﴾﴾ روایت شده است.

پیامبر ﷺ باشد-به گمان ایشان- و یا غیر او باشد که مانع باشد یکی از ایشان به دیگری تجاوز نماید و این به جای مدح بیشتر به ذمّ شباهت دارد.

ششم: تمامی مفسرین بر خلاف این نظریه متفق هستند، همانطور که ابن جریر و غیره ذکر می‌کنند که ابن عباس گفته: دریای آسمان و دریای زمین هر سال به هم می‌رسند. و حسن گفته: مرج البحرين، یعنی دریای فارس و روم، بینهما برزخ، یعنی جزیره‌ها^(۱) و این آیه: ﴿يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللَّوْؤُ وَالْمَرْجَانُ﴾ [الرحمن: ۲۲]. زجاج گفته: چیزی که از دریا خارج می‌شود نمک است و جمع کردن این دو دریا به خاطر این است اگر از هر کدام چیزی خارج شود و در واقع از دیگری هم همینطور چون با هم هستند، همانگونه که می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا وَجَعَلَ الشَّمْسُ سِرَاجًا﴾ [نوح: ۱۶].

اما در مورد «لؤلؤ و مرجان» دو رأی هست، یکی اینکه مرجان یعنی مروارید ریز و کوچک و لؤلؤ یعنی مروارید بزرگ. این گفته ابن عباس و قتاده و فراء و ضحاک است. زجاج می‌گوید: «لؤلؤ» نامی است برای تمامی دانه‌هایی که از دریا خارج می‌شود و مرجان هم یعنی کوچکترین این دانه‌ها. قول دوم: لؤلؤ به معنای کوچک و مرجان به معنای بزرگ آمده. این را مجاهد و سدی و مقاتل گفته‌اند. ابن عباس گفته: هنگامی که از آسمان باران می‌بارد و صدفها دهانشان را باز می‌کنند، هر چیزی که داخل آنها شود لؤلؤاست، اما ابن جریر می‌گوید: اگر قطره‌ای داخل آنان شود لؤلؤ می‌شود. ابن مسعود گفته: مرجان به معنی صدفهای سرخ می‌باشد.

زجاج گفته: که مرجان بسیار سفید است. از ابی یعلی حکایت شده که مرجان نوعی

از لؤلؤ است^۲.

* * *

۱- به تفسیر طبری (چاپ بولاق) ۷۴/۲۷-۷۶، و تفسیر زاد المسیر: ۱۱۲/۸ نگاه کنید.

۲- به تفسیر طبری (چاپ بولاق) ۷۶/۲۷-۷۸، و زادالمسیر: ۱۱۳/۸، نگاه کنید.

فصل سی و یکم

پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است و می‌گوید که فقط علی بر علم الکتاب آگاهی دارد

روافض می‌گویند: دلیل سی و یکم بر امامت علی این آیه از قرآن می‌باشد که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ [الرعد: ۴۳].

از طریق ابی نعیم از ابن حنفیه روایت شده گفته: او علی بن ابی طالب است. و از تفسیر ثعلبی از عبدالله بن سلام روایت شده که گفته: گفتم چه کسی است که علم الکتاب نزد اوست؟ گفت: علی بن ابی طالب، و این خود دلیلی است بر برتری و بزرگواری او، پس او شایسته‌ی امامت است.

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

اول: اینکه طبق معمول صحت روایت از ابن سلام و ابن حنفیه بررسی شود.

دوم: به فرض صحت آن، به علت مخالفت با قول جمهور حجت نیست.

سوم: این روایت دروغ است بر زبان آنها ساخته شد است.

چهارم: این تأویل و تفسیر از اساس باطل است؛ زیرا وقتی که خداوند می‌فرماید:

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ

عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ [الرعد: ۴۳].

«بگو کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است میان من و شما گواه باشد».

اگر منظور از ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ (۱۳) علی بود پس در واقع پیامبر ﷺ برای ادعای نبوتش پسر عمویش علی را به عنوان شاهد معرفی می‌کرد. و نتیجتاً شهادتش هیچ نفعی برای رسول خدا ﷺ نداشت و این شهادت حجتی بر مردم نبود و این شهادت برهان مستدلی نمی‌بود، و به این شهادت هیچ کس تسلیم نمی‌شود و مردم می‌گفتند که علی با محمد ﷺ یکی است، در نتیجه محمد شاهد بر نفس خود است و شاید گفته می‌شد: علی پسر عموی محمد ﷺ و از کسانی است که در اولین مرحله به او ایمان آوردند به همین دلیل گمان می‌رفت که علی برای طرفداری و فریب دادن شهادت می‌دهد.

پس شهادتش مورد قبول نمی‌بود و حکم به شهادتش داده نمی‌شد. تازه اگر کسانی مثل ابوبکر و عمر به صدق نبوتش شهادت می‌دادند برای رسول خدا ﷺ سودبخش‌تر بود، چون آنان از این تهمتها دورتر بودند. چون می‌گفتند اینان شاید از اهل کتاب (یهود و نصاری) و یا غیب‌گویان چیزهایی در مورد محمد ﷺ شنیده باشند نه محمد، بعکس علی چون در آن هنگام کوچک بوده و دشمنان می‌گفتند او به غیر از چیزی که با چشم دیده هیچ نمی‌داند. و اما اگر اهل کتاب به نبوت پیامبر ﷺ شهادت می‌دادند به دلیل این‌که از پیامبران خودشان اوصاف محمد ﷺ را شنیده بودند این شهادت مفیدتر بود، چون به منزله‌ی این بود که انبیاء حاضر باشند و شهادت بدهند چون ثابت بودن نقلی که به حد تواتر رسیده باشد به منزله‌ی شهادت خودشان است.

به همین دلیل ما بر امت‌ها شهادت می‌دهیم با آنچه از پیامبر ﷺ درباره‌ی آنها شنیده‌ایم، همانطور که خداوند تعالی می‌فرماید:

﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ [البقره: ۱۴۳].

«و بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد.»

این آدم جاهل که مفهوم این آیه ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾ (۱۴) را فضیلتی برای علی می‌داند و به علی بر می‌گرداند، بزرگترین اشکال را به علی و بر پیامبر ﷺ که علی توسط ایشان مسلمان شد وارد می‌نماید. و نیز همه دلایلی را که بر حقانیت این دین دلالت می‌نمایند زیر سوال برده است. و این را جز کافر یا جاهلی نمی‌گوید که عمیقاً در

جهل فرو رفته باشد.

فَإِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِي - مَصِيْبَةٌ وَإِنْ كُنْتَ تَدْرِي فَاَلْمَصِيْبَةُ أَعْظَمُ
اگر از رروی نادانی چنین می‌گویی این خود مصیبت است، و اگر از روی عمد چیزی بدون واقعیت را بگویی این مصیبت بزرگ‌تری است.
پنجم: خداوند سبحان در چندین آیه از قرآن مجید اهل کتاب را شاهد می‌آورد، به طور مثال می‌فرماید:

﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ﴾ [فصلت: ۵۲].

«بگو به من خبر دهید اگر [قرآن] از نزد خدا [آمده] باشد و آن را انکار کرده باشید چه کسی گمراه‌تر از آن کس خواهد بود که به مخالفتی دور و دراز [دچار] آمده باشد».
﴿وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ﴾ [الأحقاف: ۱۰].
«و شاهدی از فرزندان اسرائیل به مشابعت آن [با تورات] گواهی داده است».

و می‌ماید:

﴿فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِّمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَأُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ﴾
[یونس: ۹۴].

«اگر از آنچه به سوی تو نازل کرده‌ایم در تردیدی از کسانی که پیش از تو کتاب (آسمانی) می‌خواندند پرس».

آیا علی از کسانی بوده که کتابهای آسمانی را قبل از پیامبر ﷺ خوانده؟
و فرموده:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ﴾ [یوسف: ۱۰۹].

«و ما پیش از تو پیغمبرانی نفرستاده‌ایم، مگر این که مردانی بودند که بدیشان وحی کرده‌ایم».

﴿فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ [النحل: ۴۳].

«از آگاهان (از کتابهای آسمانی همچون تورات و انجیل) بپرسید، اگر (این را) نمی‌دانید».

ششم: فرض کنیم که علی شاهد هم باشد، این به معنی بزرگی و فضیلت علی نیست همانطور که اهل کتاب مثل عبدالله بن سلام و سلمان و کعب الاحبار و غیره بر صدق نبوتش شهادت می‌دادند و این به معنی بزرگی آنان نسبت به سابقین اولین از مهاجرین

و انصار مانند: ابوبکر و عمر و عثمان و جعفر و غیر آنان نمی‌باشد.^۱

۱- طبری در تفسیرش (چاپ - المعارف) ۵۰۷-۵۰۰/۱۶ در مورد ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ﴾ چنین می‌گوید: آنانکه علم کتاب را داشتند کسانی بودند که از کتابهای قبل از قرآن مثل: تورا و انجیل آگاهی داشتند، و مفسرین دیگر هم چنین گفته اند. سپس طبری آثاری می‌آورد (۲۰۵۳۵-۲۰۵۴۱) مبنی بر اینکه مراد عبدالله بن سلام می‌باشد. و آثار دیگری وارد می‌کند که آنها گروهی از اهل کتاب از جمله: عبدالله بن سلام و سلمان فارسی و تمیم داری می‌باشند. حافظ ابن کثیر در تفسیر این آیه می‌گوید: ... گفته شده این آیت در مورد عبدالله بن سلام نازل شده که مجاهد آن را گفته است، و این قول غریبی است؛ چون این آیه در مکه نازل شده و عبدالله بن سلام در هنگام هجرت پیامبر صلی الله علیه و سلم به مدینه مسلمان شد. اما از همه بهتر در این مورد قول عوفی از ابن عباس است که می‌گوید: آنانیکه علم کتاب داشته اند از یهود و نصاری می‌باشند. علامه قرطبی هم در تفسیر این آیه می‌گوید: قاضی ابوبکر ابن العربی گفته: کسی که گفته منظور علی بن ابی طالب است تکیه گاهش این دو دلیل است: یا به خاطر این که در نزد وی علی از همه مؤمنان عالم تر است، که اینطوری نیست بلکه ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم از او عالم تر هستند. و یا بنا به فرموده‌ی پیامبر صلی الله علیه و آله که می‌فرماید: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا» «من شهر علم هستم و علی در آن» که این هم فرموده‌ی ایشان نیست و باطل است.

فصل سی و دوم

پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به ادعای این که علی از ابراهیم علیه السلام و محمدص و الاثر است چون او در وسط و آنها در کنارند!

روافض می گویند: دلیل سی و دوم این آیه است که می فرماید:

﴿يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ﴾ [التحریم: ۸].

«در آن روز خدا پیامبر [خود] و کسانی را که با او ایمان آورده اند را خوار نمی گرداند».

ابن نعیم از طریق ابن عباس مرفوعاً روایت کرده که گفته: اولین کسی که خود را به لباس اهل بهشت می پوشاند ابراهیم علیه السلام است سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ چون او برگزیده‌ی خداست، پس علی در وسط آنان داخل بهشت می شود، سپس ابن عباس این آیه را تلاوت نمود:

﴿يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ﴾ [التحریم: ۸]. گفت: یعنی علی و یاران

او. و این دلالت بر این دارد که علی از همه برتر است؛ پس شایسته‌ی امامت است.

از چند نظر می توان به این ادعا پاسخ گفت:

پاسخ اول: اینکه طبق معمول صحت روایت باید معلوم شود، مخصوصاً در این مورد که هیچ واقعیتی ندارد.

دوم: به اتفاق علمای اهل حدیث این روایت یک دروغ ساخته شده است.^۱

سوم: این گفته باطل است چون این به معنی این است که علی از ابراهیم علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله برتر است، چون علی در وسط آنان قرار گرفته و آنان در اطراف و جانب او هستند، در حالی که ابراهیم و محمد برترین مخلوق خدا هستند کسی که او را بر آنان برتری می‌دهد از یهود و نصاری کافرتر است.

چهارم: در صحیحین از پیامبر صلی الله علیه و آله ثابت گردیده که فرموده: «اولین کسی که روز قیامت لباس بر تن می‌پوشد ابراهیم است»^۲. در این حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام یاد نشده. قبل از همه بر تن ابراهیم لباس پوشانیده می‌شود، و این بدین معنی نیست که ابراهیم از محمد صلی الله علیه و آله بزرگتر است و بر او برتری دارد، خیر اصلاً، همانگونه که در روایتی می‌فرماید: «در روز قیامت مردم همه بیهوش می‌شوند، اولین کسی که به هوش می‌آید من هستم، در آن هنگام موسی علیه السلام را می‌بینم که عرش را گرفته، نمی‌دانم آیا قبل از من به هوش آمده یا نه از زمره‌ی کسانی است که خدا او را استثناء نموده است»^۳. به فرض اینکه پیش از پیامبر صلی الله علیه و آله موسی به هوش آمده باشد، یا اصلاً بیهوش نشده باشد، به این معنی نیست که موسی علیه السلام از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بزرگتر است.

اما اگر این ترجیح و برتری بر وجه چشم پوشی از نقص مفضول باشد، از آن نهی

۱- این حدیث موضوع را در هیچ جایی ندیده‌ام.

۲- حدیث از ابن عباس رضی الله عنهما در صحیح بخاری: ۱۳۹/۴ کتاب الأنبياء، باب قول الله تعالی: ﴿وَأَتَّخِذُ اللَّهُ بُرَاهِيمَ خَلِيلًا﴾ (۱۶۸/۴) (کتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها باب فناء الدنيا وبيان الحشر يوم القيامة)، سنن ترمذی: ۴/۵ (کتاب التفسیر، سورة الأنبياء) آن هم در ترمذی در جاهای دیگر و باز هم حدیث در نسائی و دارمی و مسند امام احمد یافت می‌شود.

۳- حدیث از ابو هریره رضی الله عنه روایت شده و در صحیح بخاری در چند جایی آمده که آخرش در ۱۳۹/۹ (کتاب التوحید، باب المشية والإرادة) ابتدای حدیث از این قرار است: (یک نفر مسلمان و یک نفر یهودی یکدیگر را دشنام دادند و پیامبر صلی الله علیه و آله این جریان را دید و فرمود: مرا بر موسی ترجیح ندهید چون مردم در روز قیامت همه بیهوش می‌شوند و اولین کسی که به هوش می‌آید من هستم در آن هنگام دیدم که موسی عرش را محکم گرفته و نمی‌دانم که او از کسانی بوده که بیهوش شده و قبل از من به هوش آمده و یا خداوند او را استثناء نموده است. این حدیث با کمی اختلاف در لفظ آن در صحیح مسلم: ۱۸۴۴/۴-۱۸۴۵ کتاب الفضائل، سنن ابی داود: ۳۰۱-۳۰۲ کتاب السنه، مسند امام (ط-المعارف) ۲۰/۱۴-۲۲ (شماره: ۷۵۷۶) آمده است.

شده است، همان‌گونه که در این حدیث از برتری دادن خودش بر موسی نهی فرموده، یا مانند این‌که در جواب کسی که گفت: «یا خیر البریه» یعنی ای برترین انسان‌ها. فرمودند: آن ابراهیم علیه السلام است.^۱

و در حدیث صحیح فرمود: «أنا سيد ولد آدم ولا فخر، آدم فمن دونه تحت لوأی یوم القيامة ولا فخر».^۲ یعنی: «من بزرگ‌ترین اولاد آدم هستم و این فخرفروشی نیست، آدم و باقی اولاد او در روز قیامت زیر پرچم من است و این فخرفروشی نیست».

بحث و گفتگو در مورد برتری دادن صحابه رضی الله عنهم هم به همان صورت است که باید رتبه و مقام هر کدام حفظ شود بدون این‌که با هوا و هوس و دروغ افترا در موردشان سخن گفته شود. مانند روش شیعه و ناصبی‌هایی که این کار را انجام می‌کنند و حق و حقوق بعضی از صحابه کرام را نقص می‌کنند.

پنجم: این آیه که می‌فرماید:

﴿يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَىٰ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [التحریم: ۸].

«در آن روز خدا پیامبر [خود] و کسانی را که با او ایمان آورده بودند خوار نمی‌گرداند،

۱- این حدیث از انس بن مالک رضی الله عنه در کتاب الفضائل باب فضائل ابراهیم خلیل علیه السلام ذکر شده که نص آن از این قرار است: که شخصی پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا خیر البریه. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: او ابراهیم علیه السلام است. و حدیث در کتاب سنن ترمذی: ۱۱۶/۵ (کتاب التفسیر سورة لم یکن...)، مسند امام احمد (طبع حلبی) ۱۸۴/۳، ۱۷۸. امام نووی در شرحش بر صحیح مسلم در صفحه ۱۲۱/۱۵، ۱۲۲ گفته که علماء گفته‌اند: اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: او ابراهیم است به خاطر تواضع و احترام ایشان است نسبت به ابراهیم علیه السلام در جهت دوستی و پدریش و الا مقام و جایگاه پیامبر صلی الله علیه و آله از همه بالاتر است، همانطور که فرموده: من برترین اولاد آدم هستم، و منظورش افتخار و اظهار قدرت نسبت به پیامبران پیشین نبوده بلکه به خاطر این است که خداوند دستور بیان و تبلیغش به او داده. به همین منظور است که که فرموده (ولا فخر) برای رفع سوء تفاهم که پیامبر صلی الله علیه و آله هدفش فخر و غرور نیست.

۲- این عبارات در حدیث طولانی از مجموع احادیث مربوط به شفاعت آمده، و از ابن عباس و ابی سعید الخدری و انس بن مالک رضی الله عنهم در سنن ترمذی: ۳۷۰/۴-۳۷۱ (کتاب تفسیر القرآن، سورة الإسراء) آمده و ترمذی گفته: این حدیث حسن است. و برخی این حدیث را از ابونضره از ابن عباس روایت نموده، این حدیث هم چنین در سنن ترمذی: ۲۴۷/۵ (کتاب المناقب، باب ما جاء فی فضل النبی صلی الله علیه و آله)، حدیث شماره: ۳۶۹۳، سنن ابن ماجه: ۲/۱۴۴۰ (کتاب الزهد، باب ذکر الشفاعه)، مسند امام احمد (ط. المعارف) حدیث شماره: ۲۵۴۶، ۲۶۹۲.

نورشان از پیشاپیش آنان و سمت راستشان روان است، می‌گویند پروردگارا نور ما را برای ما کامل گردان و بر ما ببخشای که تو بر هر چیز توانایی.»

و همچنین:

﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ بُشْرَانُكُمْ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [الحديد: ۱۲].

«آن روز که مردان و زنان مؤمن را می‌بینی که نورشان پیشاپیش‌شان و به جانب راستشان دوان است [به آنان گویند] امروز شما را مژده باد به باغهایی که از زیر [درختان] آن نهرها روان است در آنها جاودانید این است همان کامیابی بزرگ است.»

این آیه‌ها نص عام است که شامل تمام کسانی است که با پیامبر ﷺ هستند و سیاق کلام

دلالت بر عمومیت آن دارد و آثار روایت شده در این مورد دلالت بر عمومیت دارد.

ابن عباس رضی الله عنهما گفته: هر مسلمانی در روز قیامت از طرف خداوند به او نوری داده می‌شود، اما انسان منافق در روز قیامت نورش خاموش می‌شود، انسان مؤمن هنگامی که می‌بیند منافق نورش خاموش می‌شود می‌ترسد و می‌گوید: ﴿يَقُولُونَ رَبَّنَا آتِنَا نُورَنَا﴾ [التحریم: ۸]. عمومیت در این آیه معلوم و مشخص است، نه اینکه منظور تنها علی رضی الله عنه باشد.

فصل سی و سوم

پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که وی

خیر البریه (بهترین انسان‌ها) است!

رافضی مدعی است که دلیل سی و سوم برای اثبات امامت علی این آیت قرآن کریم است که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ۗ﴾ [البینة: ۷].

«بی‌گمان کسانی که مؤمنند و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند، آنان مسلماً خوبترین انسانها هستند.»

حافظ ابو نعیم در روایتی که سندش را به ابن عباس نسبت می‌دهد می‌گوید: هنگامی که این آیه نازل شد پیامبر ﷺ به علی فرمود: ای علی تو و گروه تو در روز قیامت می‌آیید در حالی که راضی و مورد رضایت هستید و دشمنانت آورده می‌شوند در حالیکه خشمگین و در مانده‌اند، پس وقتی که «خیر البریه» باشد، او شایسته‌ی امامت است.

از چند نظر به این استدلال می‌توان پاسخ گفت:

پاسخ اول: باید صحت این روایت بررسی شود، اگر چه ما در کذب این روایت شکی نداریم اما طلب اثبات صحت روایت را جز انسان ستیزه‌جو همه قبول دارند. و همه می‌دانیم که به اتفاق تمامی طایفه‌های مسلمان تنها نسبت روایت به ابی نعیم نمی‌تواند دلیل باشد.

دوم: به اتفاق علمای اهل حدیث این روایت دروغ و ساختگی محض است

سوّم: این با دیدگاه کسانی مانند خوارج و غیره در تعارض و تناقض است که می‌گویند: آنان که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده‌اند ناصبی‌ها بوده و هر کس با علی محبت داشته کافر است و در زمره‌ی اهل ایمان و عمل صالح داخل نمی‌شود. در حالی که آنان در این قضیه آیت زیر را مورد استدلال قرار می‌دهند که می‌گوید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ [المائدة: ۴۴].

می‌گویند: هر که غیر از خدا را به عنوان حاکم قرار دهد در دین خدا در واقع به غیر از آنچه که از سوی خدا نازل شده حکم کرده پس او کافر است و هر کس هم کافر را دوست بدارد و او را ولی قرار بدهد کافر است.

به این دلیل که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ﴾ [المائدة: ۵۱]. «هرکس از شما با ایشان دوستی ورزد (و آنان را به سرپرستی بپذیرد) بیگمان او از زمره‌ی ایشان به شمار می‌رود».

و می‌گویند: علی و عثمان و هر کس ولایت و دوستی آنان را داشته باشد مرتد هستند، به دلیل حدیث پیامبر ﷺ که می‌فرماید: «جماعتی از حوض من دور انداخته می‌شوند، مانند شتر گم شده، می‌گویم خداوند آنان اصحاب من هستند، گفته می‌شود: شما بی‌خبر هستید و نمی‌دانید که آنان بعد از شما چه کرده‌اند، آنان از همان زمانی که شما از آنان جدا شدید مرتد شده‌اند»^۱.

۱- این بخشی است از حدیثی طولانی از ابوهریره رضی الله عنه در صحیح مسلم: ۲۱۸/۱ (کتاب الطهارة باب استحباب إطالة الغرة...) ابتدایش چنین است: «رسول خداه به گورستان رفت و فرمود: سلام بر شما ای قوم مؤمن... دلم می‌خواهد برادرانم را ببینم. عرض کردند: مگر ما برادر تو نیستیم ای رسول خدا... در همان حدیث آمده است که فرمود: همانا افراد امت من در قیامت با دست پا و پیشانی سفید بر اثر آثار وضو به محشر می‌آیند و من قبل از بر سر حوض کوثر حاضر می‌شوم، آگاه باشید که افرادی را از حوض من دور رانده می‌شوند همانگونه که شتر گمشده دور رانده می‌شود، من ایشان را صدا می‌کنم و می‌گویم: بیایید، گفته می‌شود: واقعاً ایشان بعد از تو دگرگون شدند، می‌گویم: دور باشند، دور باشند».

این حدیث - باوجود اختلاف در مورد الفاظ آن - در الموطأ ۲۸/۱ - ۳۰ (کتاب الطهارة باب جامع الوضوء)، سنن ابن ماجه: ۱۴۳۹/۲ - ۱۴۴۰ (کتاب الزهد، باب ذکر الحوض) و حدیث به صورت خلاصه در صحیح مسلم و با الفاظ مختلف در ۲۱۷/۱ (شماره ۳۷) آمده است.

گفتند آنها کسانی هستند که بدون حکم شریعت و تنها با رأی خود در خون و اموال مردم حکم می‌نمایند. به دلیل فرمودهٔ پیامبر ﷺ که فرمود «بعد از من کافر نشوید و به جان همدیگر نیافتید که بعضی گردن بعضی دیگر را بزنید!»^۱ گفته‌اند: آنانکه بعد از پیامبر ﷺ به جان همدیگر افتادند، کافر و مرتد شده‌اند.

این نمونه و امثال آن از دلایل خوارج هستند، اگر چه بی تردید دلیل باطلی است، اما دلیل شیعه باطل‌تر از آن است و خوارج عاقل‌تر و راست‌گوترند و ظاهراً و باطناً بیشتر از شیعه تابع حق و راستی و اهل دین هستند. اما گمراه و جاهل از دین خارج شده هستند همچون تیری که از شکار خارج می‌شود، لیکن شیعه جاهل و دروغ و هوای نفسانی بر شعور و دینشان غالب شده، و بسیاری از رهبران و افرادشان کافر و بی‌دین هستند و هیچ هدفی در علم و دین ندارند، بلکه: ﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الْأَنْفُسُ وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ رَبِّهِمُ الْهُدَىٰ﴾ [النجم: ۲۳].

«آنان جز از گمانهای بی‌اساس و از هواهای نفس پیروی نمی‌کنند در حالی که هدایت و رهنمود از سوی پروردگارشان برای ایشان آمده است».

مروانیه که با علی جنگیدند اگر چه او را تکفیر نکردند؛ اما دلیلشان از شیعیان قوی‌تر است. جاحظ کتابی را در مورد مروانیه تألیف کرده و دلایل آنان را ذکر نموده، تا جایی که شیعه نمی‌تواند آن را نقض نماید، بلکه زیدیه هم نمی‌تواند آن را نقض کنند چه رسد به شیعه! و اما اهل سنت به دلیل اینکه جماعتی معتدل و میانه‌رو هستند شیعه به بعضی از گفته‌هایشان حق ایشان در مورد علی ﷺ استدلال می‌نمایند، لیکن اهل سنت هنگامی که در مورد علی چیزی را می‌گویند در فضل و بزرگی هر چهار خلیفه و دیگر صحابه‌ی کرام سخن گفته‌اند، نه در نزد اهل سنت و نه غیر آنان دلیلی یافت نمی‌شود که

۱- حدیث از جریر بن عبدالله و عبدالله بن عمر و ابن عباس رضی الله عنهم در صحیح بخاری: ۳۱/۱ (کتاب العلم، باب الانصاف للعلماء) ذکر شده است و در صحیح مسلم: ۸۱/۱-۸۲ (کتاب الایمان، باب قول النبی ﷺ «لَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفْرًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ» و در سنن ابی داود: ۳۵/۴ (کتاب السنة باب الدلیل علی زیادة الایمان و نقصانه) و در سنن ترمذی: ۳۲۹/۳ (کتاب الفتن باب تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفْرًا) و در سنن دارمی: ۶۹/۲ (کتاب المناسک، باب فی حرمة المسلم، و در المسند (ط المعارف) ۳۱۶/۷ و ۳۱۷ و در جاهای دیگر المسند یافت می‌شود.

علی را به مدح و ستایش اختصاص دهد و دیگران را مذموم معرفی کند. این کار ممتنع است مگر به دروغ و افتراء آن را ادعا کنند.

چهارم: در جواب استدلال به این آیه:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ۗ﴾ [البینه: ۷].

باید گفت:

این فرموده عام است و شامل هر کسی که متصف به ایمان و عمل صالح باشد می‌شود، چه چیزی باعث شده این آیه مبارکه به شیعیان تخصیص داده شود؟!.

اگر گفته شود: چون غیر شیعه کافر هستند. گفته می‌شود: اگر کفر دیگران به دلیل ثابت شده، این شما را از تطویل بی‌نیاز می‌کند، در غیر این صورت این دلیل هیچ سودی به شما نخواهد بخشید چون این دلیل از جهت نقل ثابت نمی‌شود، اگر ممکن است ادعای خویش را با دلیل منفصل و جداگانه ثابت کنید، پس دیگر تکیه بر آن دلیل می‌شود نه بر آیه مبارکه.

پنجم: در پاسخ باید گفته شود: معلوم و متواتر است که ابن مسعود رضی الله عنه بیشتر با طرفداران غیر علی رضی الله عنه دوست بوده تا طرفداران و شیعیان علی حتی با خوارج نشستها و گفتگوهای داشته و برایشان فتوایی داده است. اگر معتقد بود که آنان که ایمان و عمل صالح دارند تنها شیعیان هستند، و غیر آنان کافر هستند، هرگز این کار را نمی‌کرد همچنین برخورد ابن عباس با بنی‌امیه از بارزترین دلایل است بر این که آنها به اعتقاد ابن عباس مؤمن بوده‌اند نه کافر.

اگر گفته شود: ما نمی‌گوییم غیر از شیعه دیگران کافر هستند، بلکه می‌گوییم شیعه «خیر البریه» (خوبترین مردم) هستند. در جواب گفته می‌شود: مفهوم آیه این است کسانی که ایمان و عمل صالح دارند بهترین مردم هستند. اگر بگویید این آیه جز شامل حال شیعه نمی‌شود پس یا می‌گویید غیر شیعه کافر است یا فاسق، بطوری که از زمره‌ی کسانی نیستند که اهل ایمان و عمل صالح باشند، اگر چه اسمشان داخل در ایمان باشد و گر نه هر کس که مؤمن باشد فاسق نیست، پس این آیه شامل حالش می‌باشد.

اگر بگویید غیر شیعه فاسق است، به شما گفته می‌شود اگر فسقشان ثابت شده دیگر لازم به ذکر دلیل نیست و این برای شما کافی است. و اگر هم فسق آنان ثابت نشده برایتان این ادعا هیچ نفعی ندارد، و اگر شما طایفه‌ای را به فسق متهم می‌کنید؛ همان طایفه برای شما اثبات می‌کنند که شما از خیلی از آن‌ها فاسق‌ترید. پس هیچ دلیل صحیحی پیدا نمی‌کنید که با آن از خود دفاع نمایید، و اگر به خودتان نگاه کنید؛ غالباً فاسق هستید، به دلیل دروغ زیاد و فحشاء و ظلمی که انجام می‌دهید، که در خوارج و باقی دشمنان شما کمتر به چشم می‌خورد. حتی ظلم و ستم و دروغ و فواحش بنوامیه از ظلم و ستم و دروغ و فواحش شیعیان بسیار کمتر است، اگر چه در بعضی از شیعیان راستی و زهد هم به چشم می‌خورد، اما در تمام طوائف دیگر این نمونه‌ها از شیعیان زیادتر است. به عنوان مثال همین خوارج که رسول خدا ﷺ در توصیف ایشان فرمود: «هر یک از شما نمازش را در مقایسه با نماز آن‌ها تحقیر می‌کند، روزه خود را در مقابل روزه آن‌ها و قرائت خود را در برابر قرائت ایشان ناچیز می‌دانید»^۱.

ششم: در جواب باید گفت قبل از این آیه خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أُولَئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ﴾ [البينة: ۶].

«مسئلاً کافران اهل کتاب، و مشرکان، جاودانه در میان آتش دوزخ خواهند ماند! آنان بدون شک بدترین انسانها هستند».

سپس می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ [البينة: ۷].

«(اما) کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند، بهترین مخلوقات (خدا)یند!».

۱- آنچه شیخ الإسلام ابن تیمیه در این جا ذکر کرده بخشی از حدیثی است با اختلاف در الفاظ آن از علی و ابی سعید خدری و جابر بن عبدالله ... در صحیح بخاری ۲۰۰۲۰۱/۴ (کتاب المناقب باب علامات النبوة) و صحیح مسلم: ۲/ ۷۴۰-۷۴۷ کتاب الزکاة باب ذکر الخوارج وصفاتهم، باب التحریض علی قتل الخوارج. برای تفصیل بیشتر به: جامع الأصول از ابن اثیر: ۱۰/ ۴۳۶-۴۴۰، سنن ابوداود ۴/ ۳۳۶ کتاب السنة، باب فی قتال الخوارج، سنن ابن ماجه: ۱/ ۶۰-۶۱ المقدمة، باب فی ذکر الخوارج، مسند امام احمد: (ط. الحلبي) ۳/ ۶۵، ۶۸، ۷۳، ۳۵۳، ۳۵۴-۳۵۵ مراجعه شود.

و این بیان‌گر آن است که اینان غیر از مشرکان و اهل کتاب هستند. در قرآن در جاهای بسیاری جمله‌ی ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ﴾ ذکر شده که همگی معنای عام دارند. پس چه چیزی موجب شده که فقط این مختص شما باشد بدون نظائر آن در آیات دیگر. این تنها ادعای شیعیان نیست، بلکه غیر آنها هم از سایر طایفه‌های اهل بدعت و کافران هم این ادعا را دارند، مثل خوارج و بسیاری از معتزله و جهمیه که ادعا می‌کنند تنها آنان اهل ایمان و عمل صالح هستند و دیگران از این اوصاف محرومند. و مانند گفته‌ی یهود و نصاری:

﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۱۱﴾ بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۱۱۲﴾﴾ [البقرة: ۱۱۱-۱۱۲].

«و گویند: جز کسی که یهودی یا مسیحی باشد هرگز (کس دیگری) به بهشت در نمی‌آید. این آرزو و دلخوشیهای ایشان است. بگو: اگر راست می‌گویید دلیل خویش را بیاورید. آری، کسی که روی خود را تسلیم خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او نزد پروردگارش ثابت است؛ نه ترسی بر آنهاست و نه غمگین می‌شوند. (بنابر این، بهشت خدا در انحصار هیچ گروهی نیست)».

بلکه این آیه عام است و هر کس را شامل می‌شود که خالصانه آن‌چه را خداوند به او فرمان داده انجام دهد. پس عمل کارهایی است که به آن مأمور شده ایم، و تسلیم کردن رو، به خدا خالصانه قصد کردن خدا و رضایت اوست.

فصل سی و چهارم

پاسخ به کسی که مدعی امامت علی علیه السلام است به دلیل این که او ویژگی دامادی پیامبر صلی الله علیه و آله را دارد

رافضی می گوید: دلیل سی و چهارم این آیه است که خداوند می فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ﴿٥٤﴾﴾
[الفرقان: ۵۴].

«و او ذاتی است که از آب انسانها را آفریده است و ایشان را به (دو گروه) ذکور و اناث تبدیل کرده است، و پروردگار تو همواره (بر انجام هر چه بخواهد) توانا بوده (و هست)». در تفسیر ثعلبی از ابن سیرین روایت شده که گفته: این آیه در شأن پیامبر صلی الله علیه و آله و علی بن ابی طالب نازل گردیده که پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه را به عقد علی در آورده و خدا ذاتی است که از آب «نطفه» انسانی را آفرید و او را سبب خویشاوندی حاصل از ازدواج و دامادی قرار داده است. و این امتیاز برای غیر او ثابت نشده است، پس علی علیه السلام از همه بزرگوارتر است، بنابراین او امام است».

از چند نظر می توان به این استدلال پاسخ گفت:

اول: طبق معمول صحت حدیث باید بررسی شود.

دوم: بدون تردید این دروغ و افتراست که به ابن سیرین نسبت داده شده است.

سوم: سخن ابن سیرین نمی تواند به تنهایی دلیل باشد، در حالی که بسیاری با او

مخالفت می‌کنند.

چهارم: باید گفته شود که این آیه در سوره‌ی فرقان واقع شده که مکی است، این آیات هم مکی هستند و به اتفاق مردم قبل از ازدواج علی با فاطمه بوده پس چطور منظور و سبب نزول آن علی و فاطمه می‌باشد؟

پنجم: این آیه مطلق است و شامل تمام خویشاوندان حاصل از ازدواج می‌باشد. نه این که بطور اختصاصی شامل افرادی باشد، چون بی‌تردید همانطور که شامل حال خویشاوندی علی با پیامبر ﷺ می‌شود دو بار هم شامل عثمان رضی الله عنه می‌شود، همانطور که شامل ابوبکر و عمر رضی الله عنهما می‌شود به دلیل این که با پیامبر ﷺ خویشاوندی ازدواج داشتند؛ زیرا پیامبر ﷺ با عایشه صدیقه دختر ابوبکر و حفصه دختر عمر رضی الله عنهما ازدواج نمود و هر دو دخترش با نام‌های رقیه و ام کلثوم را به عقد ازدواج عثمان در آورده، پس مصاهره و خویشاوندی ازدواج بین پیامبر ﷺ و هر چهار خلیفه ثابت شده و حتی روایت شده که فرمود: اگر دختر دیگری هم داشتم آن را به نکاح عثمان در می‌آوردم، حال مصاهره و خویشاوندی ناشی از ازدواج بین علی و غیر او مشترک است و مخصوص او نبوده چه رسد به این که دلیل افضلیت و ثبوت امامت وی باشد.

ششم: به فرض این که منظور از این آیه دامادی علی هم باشد، به اتفاق اهل سنت و شیعه تنها مصاهره به معنایی که ذکر شد دلالت بر افضلیت و برتری نمی‌کند، چون مصاهره برای هر چهار خلیفه دیگر هم ثابت شد. با این که بعضی از آنان بر بعضی برتری دارند، پس اگر مصاهره موجب برتری بود مستلزم تناقض است.

۱- حافظ ابن کثیر در تفسیر این آیه: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا﴾ می‌گوید: یعنی خداوند انسان را از نطفه‌ی ضعیف آفریده، سپس او را سر و سامان داده و او را معتدل القامه کرده، سپس بعد از این مراحل او را کامل الخلقه آفریده بصورت نر و ماده کمایشاء ﴿فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا﴾ او در ابتدا بچه است و سپس ازدواج می‌کند داماد می‌شود در نتیجه خویشاوند و غیره پیدا می‌شود از چند قطره آب پست به همین خاطر است که می‌فرماید:

فصل سی و پنجم

پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به دلیل این که عصمت و صدیق بودن ویژه اوست، نه دیگر اصحاب

رافضی می گوید: دلیل سی و پنجم فرموده‌ی خداوند است که می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹].

«ای مؤمنان! از خدا بترسید و همگام با راستان باشید».

خداوند در این آیه بر ما واجب نموده با راستگویان باشیم. و چنین کسی باید معصوم باشد، چون اگر معصوم نباشد ممکن است کاذب باشد. پس چنین کسی فقط علی است. چون در بین چهار خلیفه او معصوم است و در حدیثی که ابو نعیم از ابن عباس روایت نموده این آیه در مورد علی نازل شده است.

می توان به استدلال فوق از چند نظر پاسخ گفت:

اول: اینکه صدیق صیغه مبالغه صادق است، پس هر صدیقی می تواند صادق باشد، اما هر صادقی صدیق نیست و به دلایل زیادی ثابت شده که ابوبکر رضی الله عنه صدیق است، پس باید این آیه شامل او باشد. حتی شمولیت این آیه نسبت به ابوبکر بیش از سایر صحابه است و هنگامی که ما به خلافت او اقرار می نماییم درست نیست بگوییم علی امام است و بس، پس آیه بر ضد چیزی که آنان می خواهند دلالت می کند.

دوم: باید گفته شود علی یا صدیق است، یا نیست، اگر صدیق نیست، پس ابوبکر

صدیق است و همراه شدن با صادق صدیق از بودن با صادقی که به درجه‌ی صدیق نرسیده باشد واجب‌تر است.

و اگر هم صدیق باشد، پس عمر و عثمان هم صدیق هستند، در نتیجه اگر هر چهار نفر صدیق باشند، پس صدیقیت تنها مخصوص علی نیست. و همچنین صادقیت هم به او اختصاص ندارد. پس اگر هم صادق باشد نباید با یکی باشید و بقیه را رها کنید. و اگر هم فرض کنیم که تعارضی در کار است، سه نفر برای همراهی کردن بیش از یک نفر اولویت دارند، چون آنان از حیث عدد بیشتر هستند مخصوصاً که از لحاظ صداقت کامل‌ترند.

سوم: باید گفته شود که این آیه شأن نزولش داستان و جریان کعب بن مالک است هنگامی که در غزوه تبوک تخلف نمود و با راستگویی تمام خدمت پیامبر ﷺ رسید و گفت که بدون هیچ عذری تخلف نموده، پس خداوند به برکت راستگویی توبه را از او پذیرفت، در حالی که جماعتی از کسانی که در این غزوه تخلف نمودند به او اشاره می‌نمودند که معذرت بیاورد و دروغ گوید، همان طور که غیر او از منافقین معذرت خواهی کردند و دروغ گفتند. این موضوع در کتاب‌های صحیح و اسنادهای معتبر و کتاب‌های تفسیر ثبت شده است و مردم در این مورد متفق هستند.^۱

مشخص است که این داستان هیچ اختصاصی به علی ندارد، بلکه کعب بن مالک گفته: پس از این ماجرا طلحه به سرعت بسویم آمد و مرا در آغوش گرفت و جز او - به خدا سوگند- هیچ‌کدام از مهاجرین بسویم نیامدند و هیچ وقت کعب این حالت تلخ را فراموش نمی‌کرد. وقتی که جریان چنین است پس حمل آن فقط بر علی باطل است.

چهارم: قطعاً این آیه در این قصه نازل شده و کسی نگفته که او معصوم است، نه

علی و نه غیر او، معلوم شد که خداوند وقتی که فرمود ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^(۱۱۹) معصوم بودن را شرط قرار نداده است.

پنجم: او فرموده «مع الصادقین» این کلمه از حیث لغوی جمع است و علی مفرد است، پس فقط او مراد نیست.

ششم: در آیه ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾^(۱۱۹) یا منظور خداوند این است که در

۱- این دو آیه: ۱۱۸-۱۱۹، سوره‌ی توبه را و دیگر روایاتی مختلف که در مورد کعب بن مالک آمده در تفسیر ابن کثیر نگاه کنید.

راستگویی و توابع آن با صادقین باشید و مانند راستگویان صداقت پیشه باشید و با دروغگویان نباشید. همان گونه که می فرماید: ﴿وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّكِيعِينَ﴾ [البقرة: ۴۳]. «و با رکوع کنندگان رکوع کنید».

و مانند این آیه:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾ [النساء: ۶۹].

«و کسی که از خدا و پیغمبر اطاعت کند، او هم نشین کسانی خواهد بود که خداوند بدیشان نعمت داده است از پیغمبران و راستروان و شهیدان و شایستگان، و آنان چه اندازه دوستان خوبی هستند!».

و یا این آیه که می فرماید:

﴿فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَسَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا﴾ [النساء: ۱۴۶].

«پس آنان از زمره‌ی مؤمنان خواهند بود (و پاداش مؤمنان را خواهند داشت) و خداوند به مؤمنان پاداش بزرگ خواهد داد».

و یا مراد این است که با راستگویان باشید در همه چیز اگر چه این چیزها به صدق هم تعلق نداشته باشد.

منظور دوم باطل است، چون واجب نیست انسان در مباحات و امثال آن با صادقین باشد، پس اگر منظور اول صحیح باشد در این آیه امر نشده که همراه یک نفر معلوم و مشخص باشیم، بلکه منظور این است که صادق باشید نه دروغگو.

همانطور که پیامبر ﷺ در حدیث صحیح می فرماید: «عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ، فَإِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ، وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ، وَمَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَصْدُقُ وَيَتَحَرَّى الصِّدْقَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ صِدْقًا، وَإِيَّاكُمْ وَالْكَذِبَ، فَإِنَّ الْكَذِبَ يَهْدِي إِلَى الْفُجُورِ، وَإِنَّ الْفُجُورَ يَهْدِي إِلَى النَّارِ، وَمَا يَزَالُ الرَّجُلُ يَكْذِبُ وَيَتَحَرَّى الْكَذِبَ حَتَّى يُكْتَبَ عِنْدَ اللَّهِ كَذَابًا».

یعنی: «پایند به راستگویی باشید، زیرا صداقت بسوی نیکی رهنمود می کند و نیکی بسوی بهشت، انسان وقتی بصورت پیوسته راست می گوید و دنبال راستی است، نزد خدا نامش به عنوان صدیق ثبت می گردد، و از دروغ برحذر باشید؛ زیرا دروغ به سوی گناه انسان را سوق

می‌دهد و فرجام گناه هم بسوی دوزخ است، وقتی کسی همیشه به دنبال دروغ و ناراستی است تا این که نزد خدا نامش به کذاب نوشته می‌شود».

همان‌گونه که گفته می‌شود: همراه مؤمنان باش، با نیکان باش، یعنی در این اوصاف با آنان همراه باش، منظور این نیست که بر شما واجب است در همه چیز از آنان اطاعت نمایی.

هفتم: گفته می‌شود: اگر منظور آیه این باشد که بطور مطلق با صادقین باشید، به این خاطر است که صدق مستلزم دیگر کارهای خوب می‌باشد، همانطور که پیامبر ﷺ فرمود: «عَلَيْكُمْ بِالصِّدْقِ، فَإِنَّ الصِّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ، وَإِنَّ الْبِرَّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ، و...». در این هنگام این وصفی است برای هرکس که متصف به آن باشد ثابت می‌شود.

هشتم: گفته می‌شود: خداوند در این آیه به ما دستور داده که با صادقین باشیم و نفرموده با کسانی که صدق در آنان معلوم است، همان طور که می‌فرماید:

﴿وَأَشْهِدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ﴾ [الطلاق: ۲].

«و بر (نگاهداری و یا جدائی) آنان دو مرد عادل از میان خودتان گواه کنید».

نفرموده کسی که دانستید در بین شما آنها صاحب عدالت هستند. و یا در جایی دیگر می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا﴾ [النساء: ۵۸].

«خدا به شما فرمان می‌دهد که سپرده‌ها را به صاحبان آنها رد کنید» نفرموده به کسی که اگر دانستید که او اهلس هست. و یا این که فرموده:

﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ [النساء: ۵۸].

«و چون میان مردم داوری می‌کنید به عدالت داوری کنید».

نفرموده حکم به چیزی که دانستید عادل است، بلکه حکم را به وصف معلق کرده است. بر ما لازم است که به اندازه‌ی امکان در مورد شناخت صدق و عدالت و اهل امانت و عدل اجتهاد کنیم نه اینکه در این مورد مکلف باشیم به علم غیب، همانطور که به پیامبر ﷺ دستور داده شده به عدالت حکم نماید.

پیامبر ﷺ هم فرموده: «وَإِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ، وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ الْحَنَ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ فَأَقْضِي لَهُ عَلَىٰ نَحْوِ مَا أَسْمَعُ مِنْهُ، فَمَنْ قَضَيْتَ لَهُ بِشَيْءٍ مِنْ حَقِّ أَخِيهِ فَلَا يَأْخُذْهُ،

فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ» یعنی: «شما برای رفع خصومت و منازعه پیش من می‌آید، شاید بعضی از شما دلایل را بهتر ارائه دهد، و من به همان صورت که به منازعه شما گوش فرا می‌دهم حکم صادر می‌کنم، پس اگر کسی بنا به دلایلی که مطرح می‌نماید و در آن حق برادرش را پایمال می‌گرداند هیچ چیزی را بر ندارد، چون چیزی را که از برادرش به ناحق می‌گیرد به قطعه ای از آتش برایش تمام می‌شود»^۱.

نهم: فرض کنید که منظور کسانی است که معلوم است راستگو هستند. اما این علم و دانستن مثل علم و دانستنی است که در این آیه بیان شده: ﴿فَإِنْ عَلِمْتُمُوهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ﴾ [الممتحنة: ۱۰]. در حالی که ایمان از صدق هم مخفی‌تر است.

دهم: در نظر بگیرید که صدق او برایمان معلوم شده، اما باید گفته شود که صداقت ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم هم معلوم و شناخته شده است، و هرگز آنان بر دروغ تکیه نکرده‌اند، اگرچه ممکن است دارای خطا و بعضی از گناه هم بوده باشند، دروغ از خطا و گناه هم بدتر است، به همین لحاظ است که شهادت دادن شاهی که یک بار هم دروغ گفته باشد بنابه یکی از دو قول علماء مردود است و این یکی از دو روایت از امام احمد است و در این مورد حدیث مرسلی روایت شده. ما بطور یقین می‌دانیم که آنان هرگز نه به زبان پیامبر صلی الله علیه و آله و نه غیر از آن عمداً دروغ نگفته‌اند. و این را هم قبول نداریم که جز شخص معصوم کسی نمی‌تواند اهل دروغ نباشد، چون در بین مردم کسانی هستند که اگر ایشان را بیازمایی با یقین می‌دانی که دروغ نمی‌گوید، اگر چه اهل خطا و گناهان دیگر هم باشد. و باز هم قبول نداریم که هر کس معصوم نباشد عمداً دروغ می‌گوید. این خلاف واقعیت است، چون اعتماد بر دروغ بستن کار بدترین مردم است، و اصحاب بزرگوار رضی الله عنهم هیچ کدام از کسانی نیستند که بر پیامبر صلی الله علیه و آله دروغ ببندند. اهل علم

۱- حدیث از ام سلمه رضی الله عنها روایت شده در صحیح بخاری: ۱۸۰/۳ (کتاب الشهادات باب من اقام البینه بعد الیمین) ۲۵/۹ (کتاب ترک الحیل، باب حدثنا بن کثیر) ۶۹/۹ (کتاب الأحکام، باب موعظة الإمام للخصوم)، در صحیح مسلم: ۱۳۳۷/۳-۱۳۳۸ (کتاب الأفضیة باب المحکم بالظاهر واللحن بالحجة)، در سنن ابی داود: ۴۱۰/۳ (کتاب الأفضیة باب فی قضاء القاضی اذا أخطأ) و در المسند (ط. الحلبي ۳۲۰/۳) و این حدیث در سنن ترمذی والنسائی وابن ماجه والموطا و جاهای دیگر از مسند پیدا می‌شود.

خوب می‌دانند که کسانی مثل: امام مالک و شعبه و یحیی بن سعید ثوری و شافعی و احمد و امثال آنان از کسانی نیستند که بر پیامبر ﷺ دروغ ببندند، بلکه به غیر از پیامبر ﷺ هم دروغ نمی‌بندند، حالا کسانی بالاتر از آنان مثل ابن عمر و ابن عباس و ابی سعید و غیره چطور؟!.

یازدهم: اگر به فرض هم بگوئیم که منظور از این آیه شخص معصوم است، این را قبول نداریم که معصوم فقط علی است و این صفت در غیر علی منتفی است، چون همانطور که قبلاً ذکر شد، بسیاری از مردم که از شیعه به مراتب بهترند همین ادعای شیعه را سر می‌دهند، اگر چه آن را با عبارات دیگر هم بیان کنند، و اگر علی معصوم باشد، ما نمی‌پذیریم که عصمت سایر اصحاب منتفی باشد، بلکه یا اینکه معصوم بودن همه آنها منتفی است و یا همه معصوم هستند.

فصل سی و ششم

پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این استدلال که او به این فضیلت اختصاص دارد که قبل از همه نماز خوانده و همراه پیامبر ﷺ رکوع نموده است

رافضی می گوید: دلیل سی و ششم این آیه است که می فرماید:

﴿وَأَرْكَعُوا مَعَ الرَّكْعَيْنِ﴾ [البقرة: ۴۳].

از طریق ابن نعیم از ابن عباس روایت شده که: این آیه به صورت اختصاصی در مورد پیامبر ﷺ و علی نازل گردیده و اینان اولین کسانی هستند که نماز خوانده‌اند و به رکوع رفته‌اند.^۱ این دلالت بر فضیلت علی دارد و ثابت می‌کند که او شایسته‌ی امامت می‌باشد.

۱- ابو عبدالرحمن می گوید: امام نسائی در خصائص امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ در ص ۲۱ دو روایت را ذکر می‌نماید اولی را با سند ضعیفی و دومی را با سند صحیح که امیر المؤمنین ﷺ اولین کسی بوده در بین مسلمانان که نماز را خوانده روایت اول: از سلمه بن کهیل روایت شده که میگوید از حبه العرنی شنیدم که گفت: از علی ﷺ شنیدم که گفت: من اولین کسی بوده‌ام که با پیامبر ﷺ نماز خوانده‌ام. روایت دوم عمرو بن مره از ابی حمزه از زید بن ارقم روایت می‌کند که گفته: اولین کسی که با پیامبر ﷺ نماز خوانده علی است. اما محقق الخصائص شیخ احمد میرین در مورد این دو حدیث تعلیقاتی دارد که در مورد اولی این چنین می‌گوید: سندش ضعیف است راویان به غیر از حبه بن جوین العرنی از کسانی هستند که مورد اعتماد هستند. امام احمد و عجللی او را توثیق نموده‌اند. و نسائی گفته: قوی نیست. ذهبی می‌گوید: او از شیعیان اهل غلو می‌باشد و کسی

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

پاسخ اول: اینکه صحت نقل روایت باید بررسی شود و هیچ دلیلی را بر صحت آن ارائه ننموده است.

دوم: این روایت به اتفاق اهل حدیث ساختگی و موضوع است.

سوم: این آیه در سوره بقره قرار دارد که به تفاهت مسلمانان مدنی است و سیاق آن خطاب با بنی اسرائیل است، فرق ندارد خطاب آن با بنی اسرائیل باشد یا با مسلمانان، خطابی است که بعد از هجرت نازل گردیده که تعداد نمازگزاران و رکوع‌کنندگان زیاد

است که می‌گوید: در صفین ۸۰ مرد بدری علی را همراهی کرده اند در حالیکه این محال است. حافظ ابن کثیر می‌گوید: حبه با حبه‌ای (دانه‌ای) مساوی نیست. حافظ ابن حجر می‌گوید: او صدوق است اما غلط‌هایی دارد اغلب در مسائل تشیع (ت ۷۶) المیزان: (۴۵۵۰/۱) البداية والنهاية: (۳۴۴/۷) التهذيب: ۱۷۶/۲، می‌گویم: معروف است که حبه اهل غلو در تشیع می‌باشد، روایتش قبول نمی‌باشد چون بدعتش زیاد است همانطور که حافظ ابن را در کتاب نزهة النظر در ص ۵۰-۵۱ بیان نموده. ابن سعد این حدیث را از طبقات کبری در آورده (۲۱/۳) و ابن ابی شیبیه در کتابش (۶۵/۱۲) و امام احمد در المسند: ۱۴۱/۱، و در فضائل صحابه، شماره: (۹۹۹-۱۰۰۲)، و ابن قتیبه در المعارف ص ۱۶۹، و ابن ابی عاصم در «الآحاد والمثانی» ق ۱۵/أ و در «الأوائل» (۶۸)، و بغوی در معجم الصحابه (ق-۱۴۸)، و خطیب در تاریخ: ۲۳۳/۴، و خوارزمی در المناقب (۲۱)، و ابن عساکر در تاریخ دمشق (۱۲: ۶۳، ۶۴) در رقم ۸۴ از طریق سلمه بن کهیل در مورد حبه. و در مورد حدیث دوم می‌گوید: صحیح است و رجالش اهل ثقه و از رجال شیخین هستند بغیر از ابی حمزه که اسمش طلحه بن یزید است که او تنها از رجال بخاری است. طیالسی در مسندش به شماره: (۶۷۸) و امام احمد در المسند (۴: ۳۶۸، ۳۷۰) و در الفضائل: (۱۰۰۴) و بلاذری در «أنساب الأشراف»: (۱۱۲: ۱) و قطعی در «زوائد فضائل الصحابة» در شماره: (۱۰۴۰)، و ابن جریر در تاریخ: ۱: ۱۹۸، و بیهقی در السنن الکبری: ۶: ۲۰۶، و ابن عبدالبر در الإستیعاب: ۳: ۳۲، و ابن المغازلی در مناقب علی (۱۴) و خوارزمی در «المناقب» (۲۰) و ابن عساکر (۱۰۶) از طریق شعبه از عمرو بن مره اخراج نموده اند. امام احمد و بغوی و طبرانی و بیهقی اضافه نمودند که عمرو گفته: این را برای ابراهیم نخعی نقل کرده ام، او این روایت را انکار کرد و گفت: که ابوبکر اولین کسی بوده که مسلمان شده است.

۱- و در تفسیر طبری (ط. المعارف) ۵۷۲/۱ در مورد این آیه: ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ [البقرة: ۴۳]. «و نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و با رکوع‌کنندگان رکوع کنید». ابو جعفر گفته: بعضی از پیشوایان یهود و منافقین به مردم دستور می‌دادند که نماز بخوانند و زکات بدهند، خداوند هم آنان را دستور داد که با مسلمانانی که محمد ﷺ را تصدیق نموده اند نماز بخوانند و زکات اموالشان را به آنان بدهند و اینکه برای خدا خضوع کنند. به تفسیر حافظ ابن کثیر در مورد این آیه ص ۵۷۵/۱ مراجعه نمایید..

شده است، در اوائل اسلام نازل نگردیده که گفته شود این آیه مخصوص کسی است که اولین بار نماز خوانده و رکوع برده است.

چهارم: این آیه ﴿مَعَ الرَّكْعَيْنِ﴾^(۴۳) از حیث قواعد جمع است و اگر منظور از آنان پیامبر ﷺ و علی بود گفته می‌شد: ﴿مَعَ الرَّكْعَيْنِ﴾^(۴۳) با صیغه‌ی مثنی، چون صیغه‌ی جمع به اتفاق بر دو دلالت نمی‌کند، بلکه حداقل بر سه نفر و از سه نفر بالاتر دلالت می‌کند، اما اینکه منظور از صیغه‌ی جمع مثنی باشد، خلاف اجماع است.

پنجم: خداوند خطاب به مریم فرموده:

﴿يَمْرِيْمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاَسْجُدِي وَاَرْكَعِي مَعَ الرَّكْعَيْنِ﴾^(۴۳) [آل عمران: ۴۳].

«ای مریم فرمانبر پروردگار خود باش و سجده کن و با رکوع‌کنندگان رکوع نما».

و مریم هم قبل از اسلام زیسته، پس معلوم است که قبل از اسلام هم «راکعون» وجود داشته‌اند که علی در میان آنان نبوده است، پس چطور ممکن است «راکعون» در اول اسلام بوده باشند و علی هم در میان آنان نباشد، و صیغه‌ی مثنی واحد باشد.

ششم: آیه مطلق است و در مورد شخص معینی نمی‌باشد، بلکه به انسان مسلمان دستور داده شده که با نمازگران نماز بگذارد و با رکوع‌کنندگان رکوع برد.

هفتم: اگر منظور فقط رکوع بردن با آنان (پیامبر ﷺ و علی) بود بعد از وفات آنان این حکم قطع می‌شد و هیچ کس مأمور نبود با رکوع‌کنندگان رکوع نماید.

هشتم: این قول که علی اولین کسی بوده که با پیامبر ﷺ نماز خوانده ممنوع است، بلکه رأی اکثر مردم مسلمان بر خلاف این است و می‌گویند ابوبکر صدیق اولین کسی بوده که قبل از علی با پیامبر ﷺ نماز خوانده است.

۹- اگر در این آیه امر به رکوع بردن با پیامبر ﷺ بود، دلیل بر این نیست که اولین کسی که با او رکوع برده امام است، چون -به فرض صحت- در این نماز علی امام نبوده، بلکه با پیامبر ﷺ رکوع برده است.

فصل سی و هفتم

پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است با استدلال به روایت ابن عباس مبنی بر این که رسول خدا ﷺ گفته: خدایا وزیری را از اهل م برایم قرار ده

روافض می گویند: دلیل سی و هفتم این فرموده‌ی خداوند است که می فرماید:

﴿وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي﴾ [طه: ۲۹].

از طریق ابو نعیم از ابن عباس روایت شده که گفت: ما در مکه بودیم، پیامبر ﷺ دست من و علی را گرفت و چهار رکعت نماز خواند و دستش را به سوی آسمان بلند کرد و فرمود: (خداوندا موسی بن عمران از تو خواست من هم محمد پیامبر تو، از تو می خواهم که: سینه‌ام را بگشای و گره از زبانم باز کن تا سخنانم را بفهمند و وزیری از خاندانم را برایم قرار بده که برادرم علی بن ابی طالب است و بوسیله‌ی او پشت مرا استوار گردان او را در کار (رسالت و تبلیغ) من شریک گردان. ابن عباس گفته که: صدایی را شنیدم می گفت: ای احمد چیزی را که درخواست کردی به شما داده شد. و این روایت در این باب نص صریح است.

از چند نظر می توان به این استدلال پاسخ گفت:

نخست: اینکه برای استدلال به حدیث، لازم است صحت آن بیان شود و به اتفاق علمای شیعه و سنی، صرف نسبت دادن روایت به ابونعیم به معنای صحت آن حدیث

نیست.

دوّم: به اتفاق علمای حدیث این حدیث دروغ و ساختگی است^۱، بلکه آنان می‌دانند که این روایت از زشت‌ترین دروغ‌هایی است که به پیامبر ﷺ نسبت داده شده است.

سوّم: در بیشترین وقتی که پیامبر ﷺ در مکه بود ابن عباس به دنیا نیامده بود، بلکه ابن عباس هنگامی که بنی‌هاشم در شعب ابی طالب محاصره شده بودند به دنیا آمد و هنگامی که پیامبر ﷺ بسوی مدینه هجرت نمود ابن عباس به سن «تمییز» نرسیده بود و از کسانی نبوده که وضو گرفته باشد و با پیامبر ﷺ به نماز ایستاده باشد، پیامبر ﷺ وفات یافت و ابن عباس هنوز به سن بلوغ نرسیده بود و در هنگام هجرت پنج ساله و شاید کمتر از پنج سال بود که بچه در این سن و سال به وضو گرفتن و نماز خواندن دستور داده نمی‌شود، چون پیامبر ﷺ در حدیثی فرمود: «از هفت سالگی به فرزندان تان دستور دهید نماز بخوانند و در ده سالگی آنان را بر ترک نماز تنبیه بدنی کنید و رختخواب آنان را از هم جدا کنید^۲. کسی که در این سن و سال باشد عقل نماز خواندن را ندارد و نمی‌تواند این دعا را حفظ کند مگر اینکه به او تلقین شود و به محض شنیدن نمی‌تواند آن را به خاطر بسپارد.

چهارم: آنان قبل از این در آیهی ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ﴾ [المائدة: ۵۵]. و در حدیث بخشیدن انگشتر در نماز ادعا کردند پیامبر ﷺ این دعا را خوانده و در اینجا می‌گویند این دعا را در مکه قبل از این واقعه به چند سالی خوانده است، این آیت در

۱- هیچ‌کسی را نیافته‌ام که این را ذکر کرده باشد، اما سیوطی در کتاب الدر المنثور: ۲۹۵/۴ حدیثی به این معنا آورده که گفته: سلفی در کتاب «الطیوریات» به سند ضعیف و پوچی آن را خارج نموده از ابو جعفر محمد بن علی که گفته: هنگامیکه این آیه: ﴿وَأَجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِ﴾ هارون اخی اشدد به ازری) پیامبر ﷺ بر بالای کوهی بود سپس به حضور خدا دست به دعا کرد و فرمود: (اللهم اشدد ازری، بأخی علی) خداوند هم دعای او را مستجاب نمود.

۲- حدیث از عمرو بن شعیب از پدرش «عبدالله بن عمرو بن عاصب» روایت شده، در کتاب سنن ابی داود: ۱۹۳/۱ (کتاب الصلاة باب متى يؤمر الغلام بالصلاة) در المسند (ط المعارف) ۲۱۷/۱۰ (به تعلیقات محقق رحمته بر این حدیث و قولش که اسنادش صحیح است و اینکه گفته که این حدیث در مستدرک: (۱۹۷/۱) موجود می‌باشد نگاه کنید.

سوره‌ی مائده است که نزولش در اواخر نزول قرآن بوده و این یکی در مکه، پس وقتی که اولین دعا را در مکه خوانده باشد و دعای او مستجاب شده، چه نیازی به تکرار این دعا در مدینه و چند سال بعد داشته است؟!.

پنجم: ما قبلاً از چند راه متعدد بطلان این روایت را بیان نمودیم، چون این کلام دروغی است از راه‌های زیادی به پیامبر ﷺ نسبت داده شده است، اما در اینجا چیزهایی به آنان اضافه نمودند که قبلاً آن را نگفته بودند و آن جمله ﴿وَأَشْرِكُ فِي أَمْرِي﴾ [طه: ۳۲]. است که اینجا تصریح نمودند علی در امر رسالت با پیامبر ﷺ شریک است، همان‌گونه که هارون با موسی شریک بود، و این گفته کسی است که به نبوتش اقرار می‌نماید، این هم کفر صریح است و قول امامیه نیست، بلکه ادعای که اهل غلو و افراط می‌باشند.

شریک در امر بمعنی خلیفه شدن بعد از او نیست، چون آنان ادعای امامت بعد از وفات او و مشارکت او در امر رسالت پیامبر ﷺ در حال حیاتش را دارند، و امامیه اگر چه کسانی که قائل به مشارکت در نبوت باشد را تکفیر می‌نمایند، اما سیاهی لشکر و اقوال و گفته‌هایشان را با کسانی افزایش می‌دهند که معتقد به کفر و گمراهی ایشان هستند، و اقوالی را وارد دینشان می‌کنند که می‌دانند کفر و گمراهی است؛ زیرا با افراط شدید دین اسلام را دور انداخته و شدیداً با جماعت مسلمین مخالفت می‌ورزند و با اولیای پرهیزگار و دوستان خدا دشمنی دارند، و ایشان را مرتد و از دین برگشته قلمداد می‌کنند، پس مصداق این ضرب المثل اند که می‌گوید: «مرا به داشتن دردی متهم می‌کند که خود بدان مبتلا گشته است».

این رافضی دروغگو می‌گوید: این نص است در این باب. باید در جوابش گفته شود: ای سبک‌مغز یعنی علی در حال حیات پیامبر ﷺ در امر نبوت شریک او بود همان‌گونه که هارون شریک موسی بود؟! آیا به موجب این نص صریح اعتقاد داری، یا از استدلال به دروغ‌های ساختگی و افتراءات و ترهات هم کیشان اهل گمراهی و باطل برمی‌گردی؟!.

فصل سی و هشتم

پاسخ به کسی که مدعی امامت علی است به این دلیل که به او به برادری پیامبر ﷺ برگزیده شده است

مصنف شیعی می‌گوید: دلیل سی و هشتم بر امامت علی این آیه است که می‌فرماید:

﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾ [الحجر: ۴۷].

در مسند امام احمد که سندش به زید بن ابی اوفی بر می‌گردد، گفته: در مسجد النبی به خدمت پیامبر ﷺ رسیدم. در مورد عقد اخوت و برادری پیامبر ﷺ یادآور شد، علی گفت: از ناراحتی این که تنها مانده بودم نزدیک بود روح از جسمم جدا شود و توان حرکت کردن را نداشتم و رو به پیامبر ﷺ کردم و گفتم: اگر این کار از روی خشمگینی خدا بر من است که من تنها مانده‌ام و شما این کار را با اصحاب کرده‌ای، پس تو صاحب دنیا و آخرت هستی.

سپس پیامبر ﷺ فرمود: قسم به خدایی که مرا به پیامبری برگزید؛ تو را تنها برای خودم انتخاب نمودم، چون تو نسبت به من به منزله‌ی هارون نسبت به موسی هستی، جز این که بعد از من پیامبری نیست و تو برادر و وارث من هستی، و در بهشت همراه با فاطمه دخترم در قصر من هستید، تو برادر و رفیق من هستی. سپس پیامبر ﷺ این آیه را تلاوت نمود: ﴿وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ﴾ [الحجر: ۴۷]. یعنی کسانی که بنخاطر خدا همدیگر را دوست دارند بر سر بالشهای مخصوصی به

همدیگر نگاه می‌کنند، پس برادری مستدعی مناسبت و مشابهت است. پس هنگامی که علی به برادری پیامبر ﷺ برگزیده شد به این معنی است که او امام است.

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

نخست: اینکه برای استدلال به حدیث، لازم است صحت آن بیان شود. این حدیث نه در مسند امام احمد رحمته الله است و امام احمد هرگز در مسند و در الفضائل و حتی پسرش هیچ وقت آن را روایت نکرده اند. ادعای این رافضی مبنی بر ای که: در «مسند امام احمد» روایت شده دروغ و افترا است بر «المسند» بلکه این از زیاداتی است که قطعی به اتفاق علمای اهل حدیث اضافه کرده و دروغ محض و ساختگی است. قطعی^۱ از عبدالله بن محمد بن عبدالعزیز بغوی روایت کرده که محمد ذراع برایمان روایت کرد، عبدالمؤمن بن عباد برایمان روایت کرد، یزید بن معن برایمان روایت کرد، او هم از عبدالله بن شرحبیل از زید بن ابی‌وفی روایت کرده^۲ است. این رافضی به صورت کاملی آن را تمام نکرد و در جایی که به این جمله می‌رسد که تو برادر و وارث من هستی، گفت: چه چیزی را از شما به ارث می‌برم ای رسول الله؟

فرمود: چیزی که انبیاء قبل از من به ارث بردند. او هم عرض نمود انبیاء چه چیزی را به ارث برده اند؟ فرمود: کتاب خدا و سنت پیامبرانشان^۳.

این اسناد تاریک است، عبدالمؤمن بن عباد یکی از مجروحین است و روایتش مردود می‌باشد و ابو حاتم قول یزید بن معن را ضعیف می‌شمارد^۴ و نمی‌داند او

۱- حدیث در «فضائل صحابه» ۶۳۸/۲-۶۳۹ شماره: (۱۰۸۵) ذکر شده است.

۲- محقق کتاب «فضائل الصحابه» بر این مسند ۵۲۵/۱ (حدیث شماره ۸۷۱)، سپس در نوع تعلیقه زدن بر این حدیث گفته: اسناد آن ضعیف است به خاطر عبدالمؤمن بن عباد، و قبل از آن در ۵۲۵/۱ گفته: ابوحاتم عبدالمؤمن بن عباد عبدی را ضعیف دانسته و بخاری در مورد او فرموده: «حدیث او متابعت نمی‌شود» ساجی و ابن الجارود در کتاب الضعفاء و ابن حبا در الثقات او را ذکر کرده‌اند. تاریخ الكبير: ۱۱۷/۲/۳، الديوان ص ۲۰۲ المیزان: ۶۷۰/۲، اللسان: ۷۶/۴.

۳- نگا: فضائل صحابه: ۶۳۹/۲.

۴- ترجمه‌ی عبدالمؤمن بن عباد در «الجرح والتعديل» م ۳ ق ۱ ص ۶۶ آمده و ابو حاتم در مورد او گفته: «ضعیف الحدیث است».

کیست؟ شاید او کسی باشد که به دروغ از عبدالله بن شرحبیل نقل می‌کند، و او مجهول است از مردی از قریش از زید بن ابی‌اوفی.

دوم: به اتفاق اهل معرفت این یک دروغ و افتراء ساخته شده است.

سوم: احادیث وارده در مورد مؤاخات و برادری بین مهاجرین با هم و انصاری‌ها با هم مجموعاً دروغ است و پیامبر ﷺ هم با علی برادری به این شیوه نکرده است. و در بین ابوبکر و عمر هم این کار را نکرده، ولی در بین مهاجرین و انصار پیوند مؤاخات و برادری را برقرار کرده همانطور که بین عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ربیع، و بین سلمان فارسی و ابی‌درداء، و بنی‌علی و سهل بن حنیف رضی الله عنهما برادری برقرار نموده است و این برادری برقرار کردن در خانه‌های بنی‌نجار بوده همانطور که انس در حدیث صحیحی از آن خبر می‌دهد و در مسجد پیامبر ﷺ نبوده؛ همانگونه که در این حدیث ساختگی گفته شده، بلکه در خانه‌ای که مربوط به بعضی از بنی‌نجار بود برقرار شده. این عقد مؤاخات و برادری است که صحیحین از عاصم بن سلیمان احول روایت می‌کند که گفت: به انس گفته آیا خبر داری که پیامبر ﷺ فرموده: «لا حلف فی الإسلام» «هم‌پیمانی در اسلام نیست». انس گفت پیامبر ﷺ بین قریش و انصار در خانه‌ی من پیمان برادری را بست!

چهارم: این که در این حدیث گفته: شما برادر و وارث من هستی، نزد اهل سنت و شیعه باطل است، چون اگر منظور میراث مال باشد قولشان باطل است، چون فاطمه وارث ایشان است، و چطور عمویش عباس در قید حیات باشد ارث به پسر عمویش علی می‌رسد. یا چه چیزی او را تخصیص داده در بین این همه پسر عموها که در یک سطح خویشاوندی قرار دارند فقط او وارث باشد؟ و اگر منظور وارث بودن از علم و ولایت باشد، دلیلشان باطل است به فرموده‌ی خدا:

۱- حدیث از انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده در بخاری ۹۶/۳ (کتاب الکفالة) باب قول الله تعالی: ﴿وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ﴾ و نص حدیث از این قرار است: عاصم به ما خبر داد: به انس رضی الله عنه گفتم: آیا به شما رسیده که پیامبر ﷺ فرموده: لا حلف فی الإسلام؟ پس گفت: چطور پیامبر ﷺ خود بین قریش و انصار در خانه‌ی من حلف و برادری را برقرار کرده (این حدیث باز هم در صحیح مسلم ۱۹۶/۴ (کتاب فضائل الصحابة، باب مؤاخات النبی صلى الله عليه وسلم بین أصحابه) و در سنن ابی‌داوود ۷۸/۳ (کتاب الفرائض باب فی الحلف) و در جاهای دیگر کتاب‌های حدیث یافت می‌شود.

﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَنُ دَاوُدَ﴾ [النمل: ۱۶]. «سلیمان وارث (پدرش) داود شد».

همچنین ﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا﴾ [مریم: ۵]. «پس از فضل خویش جانشینی به من ببخش».

چون لفظ ارث اگر احتمال بر این معنی داشته باشد، به همین خاطر امکان دارد آن انبیاء ارث برده باشند همانطور که علی از پیامبر ﷺ ارث برده است، اما اهل سنت این را به خوبی می‌دانند چیزی که پیامبر ﷺ از علم به ارث گذاشته، مخصوص علی نمی‌باشد، بلکه مربوط به تمام اصحاب بود و هر یک به اندازه و سهم خود از آن ارث برده است. علم مانند مال نیست، هر کسی می‌تواند آن را به ارث ببرد و هیچ کس مزاحم دیگری نمی‌شود، چون علم و دانشی را که کسی به ارث می‌برد؛ در همان حال کسی دیگر هم می‌تواند یاد بگیرد و مانعی نیست که کسی دیگر هم آن را بداند، مثل مال نیست که اگر کسی آن را برداشت کسی دیگری نتواند از آن بهرمنند شود.

پنجم: پیامبر ﷺ اخوت و برادری را برای غیر علی ثابت نموده همانطور که در صحیحین آمده که به زید فرمود: «تو مولا و برادر ما هستی». و هنگامی که پیامبر ﷺ دختر ابوبکر را خواستگاری کرد به وی عرض کرد آیا شما برادر من نیستی؟ فرمود: من برادرت هستم و دخترت هم حلال من است! در صحیح آمده که در حق ابوبکر فرمود منظور برادری و اخوتی است که اسلام آن را به وجود آورده است. باز هم در حدیث صحیح آمده که فرمود: «دوست داشتم که برادرانم را ببینم». عرض کردند: مگر ما برادران شما نیستیم ای پیامبر ﷺ خدا؟ فرمود: «نه شما اصحاب و یاران من هستید، برادرانم کسانی هستند که بعد از من می‌آیند، به من ایمان می‌آورند در حالی مرا نمی‌بینند». و فرمود: شما امتیازتان از برادری بیشتر است و آن صحابه بودن و رفاقت است، اما آنان تنها برادر هستند.

خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ [الحجرات: ۱۰].

و پیامبر ﷺ فرمود: «با هم قطع رابطه نکنید، و از هم روگردان نشوید و با هم کینه

۱- این حدیث از عروه بن زید روایت شده: در بخاری: ۵/۷ (کتاب النکاح، باب تزویج الصغار من الکبار) نص آن عبارت است از اینکه پیامبر ﷺ برای خواستگاری عائشه نزد ابوبکر رفت، ابوبکر گفت: من برادر شما هستم پیامبر ﷺ در جواب فرمود: شما در دین خدا و کتابش با من برادرید و عائشه هم برایم حلال است.

نداشته باشید، به هم حسد نورزید و با هم به صورت بندگان خدا و برادران دینی رفتار کنید» صحیحین^۱.

و فرموده: «الْمُسْلِمُ أَخُو الْمُسْلِمِ لَا يَظْلِمُهُ وَلَا يُسْلِمُهُ»^۲.

و فرموده: «والذي نفسي بيده لا يؤمن أحدكم حتى يحب لأخيه من الخير مما يحب لنفسه»^۳. «قسم به کسی که جانم در دست اوست ایمانتان کامل نمی‌گردد تا آنچه را برای خود می‌خواهید برای دیگران هم نخواهید».

این احادیث و امثال آنها در کتاب‌های معتبر زیاند، پس برادری موجب نمی‌شود که از هر رو مساوی شوند، بلکه از بعضی جهات است، پس چرا گفته شده که اگر عقد برادری علی با پیامبر ﷺ صحیح باشد موجب می‌شود علی از دیگران برتر و شایسته امامت باشد. با وجود این که برادری مشترک است و در کتب صحاح ثابت شده که پیامبر ﷺ در چند حالت جداگانه فرموده: «اگر در میان اهل زمین می‌شد که دوست صمیمی و خلیل را انتخاب نمایم ابوبکر را بر می‌گزیدم، اما همراه شما (پیامبر ﷺ) رفیق خلیل و

۱- این روایت با اختلاف در لفظ آن از انس بن مالک روایت شده در کتاب صحیح بخاری: ۱۹،۲۰/۸ (کتاب الأدب، باب ما ینهی عن التحاسد والتدابیر، باب الهجره وقول رسول الله ﷺ: لَا يَحِلُّ لِرَجُلٍ أَنْ يَهْجُرَ أَخَاهُ فَوْقَ ثَلَاثٍ» و در صحیح مسلم: ج ۴/۱۹۸۳ (کتاب البر والصلة والأداب، باب تحريم التحاسد والتباغض).

حدیثی دیگر به این معنا از ابی هریره ؓ روایت شده در صحیح بخاری ۱۹/۸ (موضع قبلی) و در صحیح مسلم: ۴/۱۹۸۵ و ۴/۱۹۸۶ کتاب البر ... باب تحريم الظن والتجسس و حدیث از انس ؓ در سنن ابی داود: ۳۸۳۴ (کتاب الادب، باب فیمن هجر أخاه المسلم) و در ترمذی و ابن ماجه مسند و موطاء هم یافت می‌شود.

۲- این حدیث به همان لفظ از عبدالله بن عمر ؓ روایت شده در بخاری: ۲۲/۹ (کتاب الاکراه، باب یمین الرجل لأصحابه أنه أخوه ...)، در صحیح مسلم: ۴/۱۹۹۶ (کتاب البر، باب تحريم الظلم)، در سنن ابی داود: ۴/۳۷۶ (کتاب الادب باب المؤاخاة) و در المسند (چاپ- المعارف) ۴۶/۸.

۳- این حدیث با اختلاف در لفظ آن از انس بن مالک ؓ در صحیح بخاری ۱۲/۱ (کتاب الإیمان، باب من الإیمان أن یحب لأخیه ما یحب لنفسه) ابتدای این حدیث با جمله‌ی: «لا یؤمن أحدکم ...» آغاز شده است در مسلم ۶۷/۱-۶۸ (کتاب الإیمان باب الدلیل علی أن من خصال الإیمان)، در سنن ابن ماجه ۱/۲۶ (المقدمة، باب الإیمان) و در مسند (ط- الحلبي) ۳/۱۷۶-۲۰۶-۲۵۱ ذکر شده است.

دوست صمیمی خداست، هیچ دریچه‌ای را در بین مسجد و خانه‌ها باز نگذارید جز دریچهٔ خانهٔ ابوبکر، آن‌که بیش از همه در بخشش مال و رفاقت بر من منت دارد ابوبکر است».

در این حدیث امتیازاتی برای ابوبکر رضی الله عنه در نظر گرفته شده که غیر از او این امتیاز را ندارند و با صراحت بیان شده که در میان تمام مردم سرزمین هیچ کس نزد پیامبر محبوب‌تر از ابوبکر نیست و از جایگاه بالاتر و منزلت رفیع‌تر برخوردار نیست و بیش از او به ایشان اختصاص ندارد.

همان‌گونه که در صحیحین آمده که به پیامبر صلی الله علیه و آله عرض شد: چه کسی نزد تو از همه محبوب‌تر است؟ فرمود: عائشه. عرض کردند در میان مردان. فرمود: پدرش. باز در صحیحین از عمر روایت شده که به ابوبکر گفت: شما از ما نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بزرگوarter و خوب‌تر و محبوب‌تر هستی.

این احادیث که به اتفاق علمای اهل حدیث، صحیح و مقبول می‌باشد و کسی نتوانسته به آنها اشکال وارد کند، جملگی این را مشخص می‌کنند که ابوبکر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله از همه محبوب‌تر و جایگاهش از همه مردم بلندتر بوده است.

پس اگر برادری و پائین‌تر از آن مرتبه باشد که برای ابوبکر بوده؛ تعارضی در کار نیست و اگر بالاتر از برادری ابوبکر باشد، این احادیث صحیح دلالت می‌کند که احادیث مربوط به برادری مجموعاً جعل شده و دروغ هستند اگر چه ما می‌دانیم که بدون تعارض هم جز احادیث برادری پیامبر صلی الله علیه و آله با ابوبکر بقیه دروغ هستند.

هدف اصلی این است که این احادیث صحیح مشخص می‌نمایند که ابوبکر نزد پیامبر صلی الله علیه و آله از علی محبوب‌تر است و قدر و منزلتش نزد او از علی و غیر علی بالاتر بوده، و برای این ادعا شواهد زیاد است. در حدود هشتاد و چند نفر از علی روایت کرده‌اند که فرموده: «بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله، برترین این امت ابوبکر است سپس عمر». این روایت را بخاری در صحیح از علی رضی الله عنه نقل می‌کند. علی شایسته‌ی چنین دیدگاه و بینشی است نسبت به ابوبکر و عمر که از بزرگان صحابه هستند و او جایگاهش را در دین از همه بهتر درک کرده و تأثیر و نقش تعیین‌کننده آنان در دین را شناخته است، تا جایی که آرزو می‌کند در حالی به ملاقات خدا برود که همانند اعمال و کارهای عمر را داشته باشد.

ترمذی و غیره مرفوعاً از علی رضی الله عنه روایت کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این دو، (ابوبکر و عمر) سرور بزرگسالان اهل بهشتند، از امت‌های اول و آخر، اما این بشارت را به آنها مگو ای علی! ^۱

این حدیث و امثال آن اگر با حدیث پیوند برادری و حدیث «طیر» و غیره مقایسه گردند، به اتفاق تمام مسلمین از آنها صحیحتر می‌باشد. اگر احادیثی که شک در صحت آنها نیست به این‌ها افزوده شود چگونه است؟ علاوه بر دلایل روشن و قوی و متعدد که برای هر کس آن‌ها را به خوبی درک کند ضرورتاً و بداهتاً می‌داند که ابوبکر نزد پیامبر محبوبترین صحابه بوده است. و از عمر و علی و عثمان بلند مرتبه تر بود. هر کس که آشنایی به سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله داشته باشد این را خوبتر درک می‌کند. کسی در آن شک و گمان دارد که فرق میان احادیث ضعیف و صحیح را نمی‌داند. یا باید همه را قبول نماید یا در همه توقف نماید.

و اما علمای حدیث‌شناس و متخصصان علم حدیث این را خوب می‌دانند. و بدون تردید هر کس در میان این امت زبان صدق و راستگویی داشته باشد، می‌داند که علماء و اهل عبادت و پرهیزگاری متفق هستند بر این که درجه و منزلت ابوبکر و عمر از علی و سائر صحابه بالاتر است همانطور که بی‌هقی از شافعی رحمته الله علیه نقل می‌کند که می‌گفت: کسی از صحابه و تابعین در باره برتری ابوبکر و عمر و مقدم بودنشان بر سایرین اختلاف ندارد. همچنین از علمای اسلام کسی در این مورد مخالفت نورزیده است همان‌گونه که این قول

۱- ترمذی این حدیث را در باب الفاظ به هم نزدیک روایت کرده ۲۷۲/۵-۲۷۳ (کتاب المناقب باب ۵۳) ترمذی بار اول گفته: این حدیث غریب است و ولید بن محمد موقری آن را ضعیف می‌داند بار دوم ترمذی این حدیث را از انس رضی الله عنه در (۲۷۲/۵ - ۲۷۳) ذکر می‌کند و می‌گوید: این حدیث حسن غریب و امام احمد آن را در مسندش آورده (چاپ المعارف) ۲/ ۳۷-۳۸ (شماره ۶۰۲) احمد شاکر می‌گوید: اسنادش صحیح می‌باشد. سپس گفت: حدیث را همچنین ترمذی (۳۱۰/۴) و ابن ماجه ۱/ ۲۵-۲۶ با دو اسناد دیگر ضعیف روایت کرده‌اند، و این حدیث و حدیث قبل از زیادات عبدالله بن أحمد است.

و این حدیث - با وجود اختلاف در الفاظ - از عون بن ابی جحیفه از پدرش در سنن ابن ماجه ۱/ ۳۸ (المقدمه باب فضائل أصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله)، فضل ابی بکر صدیق رضی الله عنه و صحیح البانی حدیث در صحیح الجامع الصغیر: ۷۵/۶، آمده و به مجمع الزوائد هیشمی: ۵۳/۹، نگاه کن.

مالک و اصحابش و ابی حنیفه و اصحاب او و احمد و یارانش و ثوری و یارانش و لیث و یارانش و اوزاعی و یارانش و ابن جریر و یارانش و ابی ثور یارانش است.

همچنین این رأی تمام علمای مشهور است مگر کسی که به او توجه نمی‌شود.

کسی را در بین آنان که این را روایت می‌کنند پیدا نمی‌کنم که نزاع و مخالفتی در این باره داشته باشد مگر این روایتی که از حسن بن صالح بن حی نقل شده که علی را ترجیح و برتری می‌داد و گفته شده که این دروغی است بر او بسته شده است. و اگر چنین چیزی صحیح هم باشد به نقل اجماع از سوی شافعی اشکال وارد نمی‌کند، چون حسن بن صالح نه از صحابه و نه از تابعین بوده است. شافعی هم اجماع صحابه و تابعین را در مورد برتری ابوبکر بر علی و سایر اصحاب ذکر کرده، اگر چه حسن آن را گفته باشد، پس اگر یکی از صد هزار امام و یا زیادتر خطاء کنند، امری منکر نیست.

در میان بزرگان و شیوخ روافض کسی یافت نمی‌شود که در چیزی از علوم اسلامی و حدیث و فقه و تفسیر و قرآن آگاه باشد، بلکه بزرگان و علمای شیعه یا نادان هستند و یا زندیق (کسی که در باطن کافر باشد و تظاهر به ایمان کند) مثل علمای اهل کتاب.

علاوه بر آن، در میان سابقین اول و امامان سنت و اهل حدیث همگی اتفاق نظر دارند بر مقدم بودن عثمان بر علی رضی الله عنه. با وجود این که آنان با رغبت یا تهدید بر این رأی جمع نشده‌اند، با این که دارای آراء و علوم و سلیقه‌های مختلف بوده‌اند و در غیر این موضوع و در مسائل علمی اختلاف آراء داشتند. ائمه صحابه و تابعین رضی الله عنهم بر این قضیه متفق هستند سپس کسانی که بعد از آنان آمدند مانند مالک بن انس، ابن ابی ذئب و عبدالعزیز بن الماجشون و غیره از علمای مدینه.

امام مالک از از تمامی کسانی که دیده و آنان را ملاقات کرده اجماع حکایت می‌کند و می‌گوید: که هیچ کدام اختلاف نظر ندارند بر این که ابوبکر و عمر بر سایر صحابه مقدم ترند. ابن جریر و ابن عیینه و سعد بن سالم و مسلم بن خالد و غیر آنان هم از علماء مکه و ابوحنیفه و ثوری و شریک بن عبدالله و ابن ابی لیلی و غیر آنان هم از علمای کوفه، -که کوفه مرکز شیعیان بوده- و حتی ثوری می‌گوید که هر کس علی را

بر ابوبکر مقدم قرار دهد به نظرم عمل او به آسمان و به سوی خدا برده نمی‌شود. [ابوداود در سنن خود این را روایت کرده است].^۱

و حماد بن زید و حماد بن سلمه و سعید بن ابی عروبہ و امثال آنان از علمای بصره، و سعید بن عبدالعزیز و اوزاعی و غیره از علمای شام و لیث و عمرو بن حارث ابن وهب و دیگران از علماء مصر. سپس کسانی مثل عبدالله بن مبارک و وکیع ابن جراح و عبدالرحمن ابن مهدی و امام ابی یوسف و امام محمد بن حسن و مانند امام شافعی و امام احمد ابن حنبل و اسحاق بن ابراهیم و ابی عبید و مانند امام بخاری و ابی داود و ابراهیم الحریبی و مانند فضیل بن عیاض و ابی سلیمان الدارنی و معروف الکرخی و سری سقطی و جنید و سهل بن عبدالله التستری و... که فقط خدا تعدادشان را می‌داند، از کسانی که در اسلام زبان صدق دارند و خوش‌آوازه هستند و همه با عزم جازم معتقد بودند که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما فاضل‌تر و برتر می‌باشند. همانطور که معتقد به امامت آن دو می‌باشند. با این که آنها باتمام وجودشان تابع پیامبر صلی الله علیه و آله بودند و ایشان را دوست داشتند. آیا این بدین معنا نیست که می‌دانستند پیامبر صلی الله علیه و آله، ابوبکر و عمر را بر علی رضی الله عنه مقدم داشته و آن دو را با محبت، ذکر خیر، مشاورت با آنها و غیره بر علی برتری داده است.

* * *

۱- این روایت در سنن ابی داود: ۲۸۸ / ۴ (کتاب السنة، باب فی التفضیل) است. نص آن به این عبارت است: «من زعم أن علياً رضی الله عنه كان أحق بالولاية منهما خطأً أبابكر وعمر والمهاجرين والأنصار، وما أراه أن يرتفع له مع هذا عمل إلى السماء».

فصل سی و نهم

پاسخ به کسی که مدعی امامت علیس است به ادعای این که او امیر تمام بنی آدم است

مصنف شیعی می گوید: دلیل سی و نهم این آیه می باشد که می فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ۖ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَن تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ ﴿١٧٢﴾﴾ [الأعراف: ١٧٢].

«یعنی (ای پیغمبر ﷺ برای مردم بیان کن) هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان (در طول اعصار و قرون) پدیدار کرد، ایشان را بر خودشان گواه گرفته و خطاب به آنان فرموده است): که آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفته اند: آری گواهی می دهیم تا روز قیامت نگوئید ما از این غافل و بی خبر بودیم».

در کتاب «الفردوس» که مؤلفش ابن شیرویه^۱ است مرفوعاً از حذیفه بن یمان روایت می کند که گفته پیامبر ﷺ فرموده: اگر مردم می دانستند از چه زمانی علی به عنوان امیر نامگذاری شده است، فضل و برتری او را انکار نمی کردند. او در حالی که آدم بین روح و جسد بوده امیر المؤمنین نامیده شد. خداوند می فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ ۖ﴾ [الأعراف: ١٧٢].

«و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت، و آنها را گواه بر خویشتن ساخت، (و فرمود:): «آیا من پروردگار شما نیستم؟» ملائکه گفتند: بله چرا؟ پس خداوند تبارک و تعالی فرمود: من پروردگار شما هستم، و محمد پیامبر شما و علی امیر شماست. و این جریان در این باب صریح است. از چند نظر می توان به این استدلال پاسخ گفت:

نخست: اینکه برای استدلال به حدیث، لازم است صحت آن بیان شود و به اتفاق علمای شیعه و سنی، صرف نسبت دادن روایت به «الفردوس» به معنای صحت آن حدیث نیست. ابن شیریوه دیلمی همدانی احادیث بسیاری را آورده اعم از صحیح و حسن و موضوع، اگر چه او صاحب علم و دین بوده و کسی نبوده که عمداً دروغ پردازی کند، اما احادیث را از کتب مردم نقل کرده که کتب هم حاوی صدق و کذب هستند. و او کاری را انجام داده که بقیه انجام داده اند که جمع آوری احادیث با اسناد و بدون اسناد است.

دوم: به اتفاق علمای اهل حدیث این روایت کذب و موضوع است. سوم: اینکه خداوند در قرآن فرموده: ﴿الَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾ [الاعراف: ۱۷۲]. در این آیه ذکر پیامبر ﷺ و علی ﷺ به میان نیامده است. چون خداوند به دنبال آن می فرماید: ﴿أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِنْ بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ ﴿۷۳﴾﴾ [الاعراف: ۱۷۳].

«یا بگویند: «پدرانمان پیش از ما مشرک بودند، ما هم فرزندانمان بعد از آنها بودیم، (و چاره‌ای جز پیروی از آنان نداشتیم) آیا ما را به آنچه باطل گرایان انجام دادند مجازات می کنی؟!» این دلالت بر پیمان و میثاق توحید دارد به خصوص نه پیمان نبوت. چه رسد به پایین تر از درجه نبوت!»،

چهارم: در احادیث معروف در این مورد که در المسند و الموطأ و کتاب‌های تفسیر و غیره قرار دارند چیزی در این باره ذکر نشده است. و اگر در اصل چیزی در این باره گفته شده بود، مردم همه را اهمال نمی کردند و تنها فردی آن را ذکر نمی کرد که صدقش معلوم نیست، بلکه معروف به دروغ‌گویی است.

پنجم: این پیمان از تمام ذریه‌ی آدم گرفته شده، پس به ادعای شما- باید علی امیر انبیاء و پیامبران هم باشد از نوح عليه السلام گرفته تا محمد رسول خدا صلى الله عليه وآله و این گفته‌ی دیوانگان است، چون آنان قبل از این که علی به دنیا آید وفات یافتند، پس چگونه علی امیر آنها است؟ نهایت چیزی که ممکن است این که علی بر اهل زمان حیاتش امیر باشد، اما امارت او بر پیشینیان دروغی است که هر کس گفته خود هم معنی سخنش را نفهمیده و نادان و بی‌خرد بوده، و از گفته‌ی خود شرم و حیا نداشته است.

از همه شگفت‌انگیزتر این که این الاغ شیعه که از عقلاء یهود خرتر است؛ آنانیکه قرآن درباره‌ی شان می‌فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ حُمِلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَارًا بِئْسَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿٥﴾﴾ [الجمعه: ٥].

«کسانی که مکلف به تورات شدند ولی حق آن را ادا نکردند، مانند درازگوشی هستند که کتابهایی حمل می‌کند، (آن را بر دوش می‌کشد اما چیزی از آن نمی‌فهمد)! گروهی که آیات خدا را انکار کردند مثال بدی دارند، و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی‌کند.»

عموم مردم معذورند از این که بگویند: شیعه خر یهودی است. چون عقلاء و خردمندان یهود با اینکه به درازگوش تشبیه شده‌اند، می‌دانند که چنین ادعایی از جهت عقلی و شرعی ممتنع و محال است و مانند این است که گفته شود: سقف خانه از زیر بر آن‌ها فروریخت، در جواب گفته می‌شود: عقل و قرآن این استدلال را قبول ندارد.

همچنین که علی امیر ذریه‌ی آدم باشد در حالیکه علی هزاران سال بعد از وفات آدم به دنیا آمده و اینکه علی امیر پیامبرانی باشد که قبل از او آمده‌اند و از جهت زمان و مرتبه و منزلت بالاتر از او هستند، اینها از جنس گفته ابن عربی طائی و امثال او از بی‌دینان متصوفه است که می‌گویند: انبیاء از چراغ‌دان خاتم الأولیاء استفاده علمی کردند که حدود ۶۰۰ سال بعد از رسول خدا محمد صلى الله عليه وآله به وجود آمده است.^۱

۱- ابن تیمیة رحمته الله با این کلام اشاره به کلام ابن عربی اشاره دارد که ادعا می‌کرد که خاتم اولیاست، آنجا که گفت: من ختم ولایتم بدون شك، برای ارث هاشمی و مسیح. و ابن عربی (متوفی سال ۶۶۹) در کتاب خود فصوص الحکم ۶۲/۱.... و این بالاترین درجه‌ی علم و دانش در باره‌ی خداست، و چنین علمی جز برای خاتم رسولان و

ادعای آنها در مورد امامت از جنس ادعای آن متصوفه در مورد ولایت است و کار هر دوی آنان بر دروغ و غلو و اغراق و شرک و ادعای باطل و مخالفت با قرآن و سنت و اجماع سلف صالح امت اسلام بنا شده است.

سپس این احمق رافضی می‌گوید: که این موضوع «و آن در این باب صریح است» آیا این نظریه نزد هیچ یک از صاحب خردان می‌تواند دلیل باشد؟ یا این که می‌تواند نزد کسانی که اهلیت سخن گفتن داشته باشند مورد استدلال قرار گیرد؟! چه رسد به این که در مورد فاسق و نادان و کافر معرفی کردن بهترین و برترین مردان این امت به آن دلیل آورده شود؟.

اگر آن متجاوز ظالم تا این حد بر بهترین دوستان خدا، و سروران اهل زمین؛ برترین مردم بعد از پیامبران تجاوز نکرده بود؛ تجاوزی که دین اسلام را زیر سؤال می‌برد و باعث تسلط کفار و منافقین شده و شبهه و ضعف اعتقاد در بین مؤمنین در این مورد درست می‌کند ضرورتی نبود که ما پرده را از راز و اسرار او برداریم و هتک حرمتش کنیم. خداوند برای او و همدستانش در قیامت کافی است.



خاتم اولیاء نیست، و جز چراغدان پیامبر خاتم کسی آن را ندیده، و کسی از اولیاء آن را نمی‌بیند جز از چراغدان ولی خاتم، حتی پیامبران هم - وقتی که آن را ببینند جز از چراغدان خاتم اولیاء آن را نمی‌بینند. و نگاه کن به جامع الرسائل ابن تیمیة با تحقیق من (۲۰۵/۱-۲۰۶).

فصل چهارم

پاسخ به کسی که مدعی است علیس به دلیل این که «صالح المؤمنین» است، امام است

رافضی می گوید: دلیل چهارم این آیه می باشد که خداوند می فرماید:

﴿إِن تَتُوبَا إِلَى اللَّهِ فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيْلُ وَصَلِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةَ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيْرٌ﴾ [التحریم: ۴].

«اگر به سوی خدا برگردید و توبه کنید (خداوند برگشت و توبه‌ی شما را می‌پذیرد) چرا که دل‌هایتان (از حفظ سرّ که پیغمبر دوست می‌داشت) منحرف گشته است. و اگر بر ضدّ او همدست شوید (و برای آزارش بکوشید، باکی نیست) خدا یاور او است، و علاوه از خدا، جبرئیل، و مؤمنان خوب و شایسته، و فرشتگان پشتیبان او هستند.»

به اجماع مفسرین علی صالح المؤمنین می‌باشد.

ابو نعیم این حدیث را روایت می‌کند که اسنادش را به أسماء بنت عمیس برمی‌گرداند که گفته: شنیدم که پیامبر ﷺ این آیه را تلاوت کرد و فرمود: «صالح المؤمنین» علی بن ابی طالب است. و این دلیل بر این است که علی از همه افضل و برتر است، پس سزاوار امامت است. و آیات در مورد این معنی بسیارند، به علت اختصار به همین مقدار بسنده کردیم.

از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت:

اول: این که گفت اجماع مفسرین بر این است که «صالح المؤمنین» علی است یک دروغ آشکار است، چون نه اجماع مفسرین بر چنین ادعایی است و نه هیچ کس این اجماع را نقل کرده است، نه علمای حدیث و نه غیر آن‌ها. ما از او می‌خواهیم محل این نقل اجماع را به ما نشان دهد؟.

دوم: باید گفته شود کتب تفسیر سرشار از مطالبی است که این ادعا را نقض و باطل می‌کند. ابن مسعود و ضحاک و عکرمه و مجاهد و غیر آنان گفته‌اند: صالح المؤمنین ابوبکر و عمر هستند، این را جماعتی از مفسرین مانند ابن جریر و طبری و غیره نقل کرده‌اند. و به گفته‌ی مکحول که از ابی امامه روایت کرده: ابوبکر است.

و به گفته‌ی سعید بن جبیر و مجاهد: عمر است. و به گفته‌ی ربیع بن انس: مؤمنان برگزیده هستند. و به گفته‌ی قتاده و علاء بن زیاد و سفیان آنان پیامبران هستند. و نیز گفته شده که علی بن ابی طالب است، ماوردی این را حکایت کرده، اما راوی را نام نبرده است شاید او هم شیعه بوده باشد^۱.

سوم: باید گفته شود: از کسانی که سخنشان حجت است ثابت نشده که صالح المؤمنین رابه علی رضی الله عنه اختصاص داده باشد و این روایت که ذکر گردیده دروغ و موضوع است و هیچ دلایلی بر صحت آن دلالت نمی‌کند و روایت ابی نعیم به تنهایی بر این دلالت نمی‌کند. چهارم: باید گفته شود جمله‌ی «وَصَلِحَ الْمُؤْمِنِينَ^ط» اسمی است عام و شامل تمام مؤمنین صالح می‌شود. همانطور که در صحیحین از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرموده: به مجرد اینکه فلانی از خانواده و خاندان ابی فلان هستند دوست من نیستند، بلکه دوست و ولی من خدا و صالح مؤمنین هستند.

۱- این شش قول را ابن جوزی در «زادالمسیر» ۳۱۰/۸-۳۱۱ ذکر کرده. و در تفسیر طبری ۱۰۵/۲۸ (ط بولاق) بعضی از این اقوال ذکر شده، همچنین سعید بن جبیر و عکرمه و مقاتل بن حیان و ضحاک و دیگران هم گفته‌اند: منظور از (صالح المؤمنین): ابوبکر و عمر می‌باشد. حسن بصری عثمان را هم به آنان اضافه نموده و لیث بن ابی سلیم از مجاهد روایت میکند که صالح المؤمنین علی بن ابی طالب است. و ابن ابی حاتم گفته که: «حدثنا علی بن الحسین، حدثنا محمد بن ابی عمر، محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین برای ما گفت: فردی ثقه از علی برایم روایت نمود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: قول: وصالح المؤمنین علی بن ابی طالب است. اسناد این حدیث بسیار ضعیف است.

پنجم: باید گفته شود خداوند در این آیه مؤمنان شایسته را یاوران پیامبر ﷺ قرار داده است همان‌گونه خبر داده که خدا یاور اوست، پس هر کسی که از مؤمنان صالح باشد یقیناً جزء یاوران پیامبر ﷺ است. چون اگر از دوستان و یاوران او نباشد، از جمله صالح المؤمنین نیست. و گاهی ممکن است کسی دوست و یاور پیامبر ﷺ باشد اگر چه از مؤمنین صالح هم نباشد، اما نمی‌توان این را دوستی کامل نامید، اما مؤمن صالح دوست و یاور اوست به صورت کامل و تمام و وافی، چون به محض اینکه صالح باشد، چیزی را که خدا و رسولش ﷺ دوست داشته باشند او هم دوست دارد و هر چیزی را که خدا و رسولش مبعوض دارند او هم آن را دوست ندارد و دشمن آن است و هر چیزی خدا و رسولش ﷺ از آن نهی کرده باشند، او هم از آن نهی می‌کند. این یعنی موالات و دوستی واقعی.

پیامبر ﷺ به ابن عمر فرمود: «إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ رَجُلٌ صَالِحٌ لَوْ كَانَ يُصَلِّي مِنَ اللَّيْلِ»^۱.
«عبدالله جزو صالحین است اگر نماز تهجد بخواند».

و در مورد أسامه بن زید فرمود: «إِنَّهُ مِنْ صَالِحِيكُمْ، فَاسْتَوْصُوا بِهِ خَيْرًا»^۲. او از صالحین شما است او را به خیر سفارش کنید.

و اما اینکه گفت آیات در این مورد و مفهوم بسیارند، نهایتش این است که این آیات هم از این نوع آیه باشند و این چیزی را که ذکر کرده خلاصه‌ای از آن باشد. ولی دروازه دروغ بسته نمی‌شود. بهمین خاطر است که بعضی در مقابل این همه دروغ و افترای آنان قد علم

۱- این جزئی است از حدیث مفصلی که از ابن عمر رضی الله عنهما در چند جایی از بخاری آمده یکی از آنها ۴۰،۴۱/۹ (کتاب التعبير - باب الامن و ذهاب الروح باب الأخذ علی اليمين فی النوم) ابتدای آن از کتاب اول «چند کسی از اصحاب رسول ﷺ در عهد پیامبر ﷺ خواب می‌دیدند و برای پیامبر ﷺ تعریف می‌کردند. و این حدیث باز هم در بخاری با الفاظ دیگری و روش دیگری آمده. ۶۹/۲ (کتاب التهجد، باب فضل من تعار من الیل فصلی) و در مسلم: ۱۹۲۷/۴-۱۹۲۸ (کتاب فضائل الصحابة، باب من فضل عبدالله بن عمر) آمده اولش از آن جا شروع می‌شود که فرمود: (سنن ابن ماجه ۱۲۹۱/۲) کتاب تعبیر رؤیا، المسند (چاپ المعارف) ۱۴۱/۹ - ۱۵۰) رقم: (۶۳۳۰).

۲- این حدیث سالم از پدرش ابن عمر رضی الله عنهما روایت می‌کند او در صحیح مسلم آمده ۱۸۸۴/۴-۱۸۸۵ (کتاب فضائل الصحابة، باب فضائل زید بن حارثة و أسامة بن زید..) ونصه: «إن تعطنوا فی إمارته - یرید أسامة بن زید. فقد طعنتم فی إماره أیبه من قبل، وأیم الله إن کان خلیقاً لها. وأیم الله إن کان لأحب الناس إلی، وأیم الله إن هذا لها خلیق - یرید أسامة بن زید - وأیم الله إن کان لأحبهم إلی من بعده، فأوصیکم به فإنه من صالحیکم».

کرده و با قدرت تمام جواب آنها را می‌دهند، اما خداوند متعال با حق و راستی باطل را می‌کوبد و باطل از بین می‌رود. و افراد بسیار دروغگو هم عذاب جهنم در انتظارشان است. و این که گفت که منظور از صالح المؤمنین علی است، اگر گفته می‌شود منظور به صالح المؤمنین ابوبکر و عمر و عثمان است از گفته ایشان دورتر و غریب‌تر نیست، بلکه این گفته بر گفته‌ی آنان ترجیح داده می‌شود، به خصوص در جاهای متعدد.

و اگر بگویید: این را کسی نگفته، بر خلاف سخن ما.

پاسخ آن از دو طریق می‌باشد:

نخست: ادعای این که کسی نگفته صالح المؤمنین ابوبکر و عمر و عثمان هستند، ممنوع است، بلکه بعضی از مردم ابوبکر و عمر را به برخی از مضمون آیه و غیر آن اختصاص داده‌اند.

دوم: کسی که می‌گوید: این آیه به یکی از اصحاب اختصاص دارد. باید در جوابش گفت: اگر ممکن باشد به کس دیگری اختصاص داده شود و حجت آن هم از جنس حجت تو باشد، این دلیل بر فساد و باطل بودن دلیل اوست. و اگر هم نگفته باشد، انسان هنگامی که دروغی را مرتکب می‌شود ممکن نیست با دروغی دیگر با او مقابله کرد، همانطور دفع آن را نمی‌توان کرد جز با چیزی که آن را دفع نماید. پس یا باید هر دو را تصدیق کرد، و یا هر دو را تکذیب کرد.

این موضوع مثل این حکایت مشهور است که از قاسم بن ذکریا المطرز^۱ نقل شده که گفت: روزی پیش یکی از شیعیان رفتم -می‌گویند او عباد بن یعقوب بود^۲- به من

۱- او یکی از رجال حافظ و معتمد و قاری بوده که نامش ابوبکر قاسم بن ذکریا بن یحیی بغدادی است. ذہبی در تذکرة الحفاظ: ۷۱۷/۲: در رابطه با او می‌گوید: او از اهل حدیث و صدق می‌باشد. ترجمه او را نگاه کنید: سیر اعلام النبلاء: ۱۴۹/۱۴، تاریخ بغداد: ۴۴۱/۱۲، المنتظم: ۱۴۶/۶، البداية والنهاية: ۱۲۸/۱۱ (م).

۲- او ابو سعید عباد بن یعقوب الرواجنی است، او رافضی است که در دین و عقیده اش متهم است بسیار در شیعه‌گری غلو کرده بود، و به مقام صحابه کرام اهانت می‌نمود و حتی به عثمان و طلحه و زبیر رضی الله عنہم دشنام می‌داد. ابن حبان در مورد او می‌گوید: نام برده یکی از داعیان شیعه بوده و با وجود این هم همیشه منکرات را از مشاهیر روایت کرده است، ترجمه‌ی او را در تهذیب التهذیب: ۱۱۰/۵، الضعفاء لابن جوزی: ۷۷/۲، الکشف

گفت: چه کسی دریا را حفر کرده است؟ گفتم: الله تعالی. گفت: تو بگو چه کس آن را حفر کرده؟ گفتم چه کسی آن را حفر کرده؟ گفت: علی ابن ابی طالب.. گفت: چه کسی به آن آب ریخته است؟ گفتم: خدا. گفت: تو بگو بگو چه کسی درون آن آب ریخته است؟ گفتم: چه کسی درون آن آب ریخته؟ گفت: حسن. سپس گفت: هنگامی که تصمیم گرفتم بروم. گفت: چه کسی دریا را شکافته؟ گفتم: معاویه، گفت: پس چه کسی آب را توی آن ریخته؟ گفتم: یزید. از این ناراحت شد و به حالتی از خشم و غضب برخاست!

الحیث عن زومی بوضع الحدیث لعلی: (۱۴۶-۱۴۷)، المجروحین لابن حبان: ۱۷۲/۲، الجرح والتعدیل: ۸۸/۶، المیزان: ۳۷۹/۲، نگاه کنید. (م).

۱- ابو عبدالرحمن می گوید: (شیخ الاسلام ابن تیمیه این حکایت را به صورت مختصر نقل کرده. برای اینکه اعتقاد این رافض برای همه روشن و کشف شود این روایت را برای خوانندگان گرامی به صورت کامل بیان می کنیم) محمد بن مظفر می گوید: (از قاسم بن ذکریا المطرز شنیدم می گفت: (به کوفه رفتم و در مورد بزرگان آنجا هر کدام چیزی نوشتم به غیر از عباد بن یعقوب، بعد از اینکه تمام شدم پیش وی رفتم دیدم هر کس به او گوش میکند امتحان می کرد، به من گفت: چه کسی دریا را حفر کرده؟ گفتم: خداوند دریا را درست کرده.

گفت: درست است اما چه کسی آن را کنده؟ گفتم: شیخ خواهد گفت!!!

گفت: علی بن ابی طالب آن را حفر کرده. سپس گفت: چه کسی آن را جاری و روان کرده؟ گفتم: خداوند جاری کننده رودها و چشمه ها است. گفت: این درست است اما چه کسی آب دریا را به جریان انداخته؟ گفتم: باید شیخ در این مورد به من استفاده برساند. سپس گفت: حسین بن علی آن را جاری کرده. گفت: عباد کور بود، اما دیدم در خانه ی عباد شمشیری با غلافش همراه با وسایل جنگی دیگر به دیوار آویخته شده است.

گفتم: یا شیخ این شمشیر مال چه کسی است؟

گفت: این را آماده کرده ام تا همراه با مهدی به جنگ بروم.

سپس گفت: هنگامی که چیزهایی که خواستم از او بشنوم، شنیدم کارم تمام شد تصمیم گرفتم از شهر خارج شوم و رفتم پیش او. از من پرسید: چه کسی دریا را حفر کرده؟

گفتم: معاویه آن را کنده و عمرو بن عاص آن را جاری و روان نموده. پس با نهایت دشمنی بامن رفتار نمود و پا به فرار گذاشتم و او هم داد میزد که با آن فاسق برسید و کارش را تمام کنی به این دشمن خدا برسید و به قتلش برسانید).

هدف قاسم این بوده که بگوید: ادعای من هم مثل گفته شما است، شما به این گفته ناراحت می‌شوی و آن را دفع و طرد می‌کنی، ادعای تو نیز رد و دفع می‌شود. همچنین آنچه بعضی از مردم برای مبارزه و رد تأویلات فرقه قرامطه (فرقه‌ای از اسماء علیه پیرو حمدان بن اشعث ملقب به قرمط) و رافضه و امثال آنها گفته‌اند. مثلاً در باره آیه: ﴿فَقَاتِلُوا أِيمَةَ الْكُفْرِ﴾ [التوبة: ۱۲]. آنان می‌گویند منظور طلحه و زبیر و ابوبکر و عمر و معاویه می‌باشد. خوارج به شدت به رد این ادعا برخاسته و مخالفت کرده‌اند و می‌گویند: منظور علی و حسن و حسین هستند. ولی هر دو ادعا باطل است، اما هدف این است که خوارج هم با این دو دسته با نوع دلیلی که آنان می‌آوردند جواب می‌دهند. دلیل بر فساد یکی از آن دو رأی هر دو را دو قسم را دربرمی‌گیرد، پس دانسته شد که همه این تأویلات باطل و فاسد است.

* * *

بخش دوّم

فصل اوّل

بیان روایت دروغی مبنی بر جمع آوری چهل نفر از مردان بنی

عبدالطلب از سوی پیامبر ﷺ

مصنف رافضی می گوید: منهج و روش سوم از دلایل قابل استناد، دلایلی هستند که به صورت حدیث از پیامبر ﷺ نقل شده اند.

اوّل: تمام مردم نقل کرده اند هنگامی که این آیه نازل گردید: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴]. پیامبر ﷺ تمام پسران عبدالمطلب را در خانه ابی طالب جمع نمود که تعدادشان بالغ بر چهل مرد بود و دستور داد از یک ران گوسفند و مقداری نان و شیر برایشان غذا تهیه شود. همه این تعداد از این مقدار کم سیر شدند بدون اینکه غذا تمام شود. در حالی که برخی به تنها در جای خود یک گوسفند را می خورد و یک سبو نوشیدنی سر می داد. با دیدن این وضعیت پیامبر ﷺ آنان را شگفت زده کرد و به عنوان نشان پیامبری به آنان توضیح داد و فرمود: «ای پسران عبدالطلب، خداوند مرا به حق برای عموم انسانها و بسوی شما به طور خاص مبعوث کرده و این آیه را تلاوت کرد: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴]. و من شما را بسوی دو کلمه ی ساده و خفیف بر زبان، اما در میزان سنگین دعوت مینمایم، با این دو کلمه مالک عرب و عجم می شوید و تمام مردم جهان منقاد و فرمانبردار شما می شوند و به سبب آن به بهشت وارد می شوید و از آتش جهنم نجات می یابید. این دو

کلمه عبارت است از شهادت دادن به اینکه هیچ خدایی جز الله معبود بر حق نیست و گواهی دادن به این که من رسول خدا هستم، هر کسی در این امر به من جواب مثبت دهد و مرا بر آن پشتیبانی نماید، بعد از من برادر، وزیر، وصی، وارث و جانشین من می شود».

هیچ کس از حاضرین به او جواب نداد، سپس علی گفت: ای رسول خدا، من در این مورد کاملاً از شما پشتیبانی می کنم، فرمود: بنشین پس بار دیگر این سخنان را خطاب به عشیرت خود بازگو نمود همگی ساکت و بی صدا شدند. علی گفت: بلند شدم و سخن اوّل را تکرار کردم. پس فرمود: بنشین، پس برای بار سوم سخنش را تکرار نمود، هیچ کدام از آنها حرفی را بر لب جاری نکرد. بلند شدم و گفتم: ای رسول خدا، من بر امر رسالت از شما پشتیبانی می کنم پس فرمود: تو ای علی برادر و وزیر و وصی و وارث و جانشین بعد از من هستی. خویشاوندانش همه برخاستند و به ابو طالب گفتند: امروز روز ذلت و ننگی تو است که داخل دین برادر زاده ات شدی، و پسرت (علی) امیر تو می شود.

از چند نظر می توان به این ادعا پاسخ گفت:

پاسخ اول: اینکه طبق معمول صحت روایت باید معلوم شود. این که ادعا می کند همه مردم آن را نقل کرده اند، این از دیدگاه علما و اهل حدیث از روشن ترین دروغها است، چون این حدیث در هیچ یک از کتب معتبر و مورد استفاده مسلمانان یافت نمی شود. نه در صحاح و نه در مسانید و سنن و مغازی و تفسیرهایی که در مورد اسناد قابل حجت بحث می کند.^۱ و اگر این روایت در بعضی از کتب تفسیر که در آنها احادیث صحیح و ضعیف موجود می باشد مانند: تفسیر ثعلبی و واحدی و بغوی حتی تفسیر ابن جریر و ابن ابی حاتم که یک روایت از آنها به اتفاق علماء و اهل علم به تنهایی حجت نیست. چون مشخص شده در این منقولات هم صحیح و هم ضعیف وجود دارد، لازم است که توضیح داده شود این نقل شده مثلاً از نوع صحیح است یا ضعیف.

۱- به گفته ی ابن تیمیه که در صفحات بعدی می آید نگاه کنید که وارد شدن این حدیث موضوع را در تفسیر طبری

ذکر می نماید و می گوید: در هیچ کتاب حدیثی که به آنها مراجعه نمودم این حدیث را پیدا نکردم.

نهایت حد این است که آن حدیث شاید در بعضی از کتب تفسیر ذکر شده باشد که روایات ضعیف و صحیح و حتی بسیاری از روایات موضوع و ساختگی در آن‌ها وجود دارد. ولی تفاسیری که این روایت در آن‌ها ذکر شده مانند تفسیر ابن جریر و ابن ابی حاتم و ثعلبی و بغوی، احادیثی با اسناد صحیح نقل می‌کنند که با این روایت در تضاد هستند. مانند آن دسته از مفسرین که در شأن نزول آیه مذکور آن حدیث را آورده‌اند، با اسناد صحیحی که علمای اهل حدیث بر صحت آن اتفاق دارند احادیثی را ذکر کرده‌اند که حدیث مذکور را نقض می‌کند، اما این مفسران بر اساس عادت خودشان در مورد سبب نزول منقولاتی را ذکر می‌نمایند که هم صحیح و هم ضعیف اند. به همین خاطر است که در مورد سبب نزول آیه‌ای چند قول را ذکر کرده‌اند تا اینکه سخنان مردم و آنچه را در مورد سبب نزول گفته‌اند نقل کنند، اگر چه بعضی از این اقوال و گفته‌ها صحیح و یا بعضی حتی دروغ هم باشد. کسی که در تفسیر آیه‌ای به یکی از این منقولات ضعیف دلیل آورد و روایات متناقض با آن را ترک کند، از فاسدترین روش استدلال استفاده نموده است. مانند کسی که دلیل می‌آورد به گواهی شاهدهی، اما این شاهد نه تنها عادل نیست، بلکه در مورد او اشکالاتی وجود دارد و افراد عادل زیادی علیه او شهادت می‌دهند، یا اینکه به روایت یک نفر دلیل می‌آورد که عدالتش به اثبات نرسیده، بلکه شهادتش باطل است، ولی در همان حال روایات چندین نفر اهل عدالت را رها می‌کند و به جای آن روایت‌هایی متناقض با آنها را می‌آورد.

بلکه اگر فرض کنیم که این حدیث راویانش اهل ثقه و اعتماد و عدالت باشند، جماعتی دیگر از اهل ثقه و عدالت هستند که مخالف آن را روایت می‌کنند، پس در این صورت دقت در این دو روایت واجب می‌شود که کدام راجح‌تر و ثابت شده‌تر است؟ پس اگر اهل علم و روایت متفق باشند بر اینکه روایات متناقض حدیث ذکر شده ثابت و صحیح است چگونه؟

بلکه این حدیث متناقض با معلوم متواتر است و بسیاری از امامان مفسر این روایت را ذکر نکرده‌اند چون خوب دانسته‌اند باطل است.

دوم: ما به یکی از این دو روش از این روایت که به ادعای وی عموم آن را روایت کرده‌اند از او راضی می‌شویم، یا این که باید اسنادی را که ذکر می‌کند از نوعی باشد که اهل علم آن را در مسائل مورد اختلاف و منازعه به عنوان دلیل می‌آورند، اگر چه آن یک مسئله فرعی هم باشد. یا اینکه قول یک نفر معتبر و معتمد اهل حدیث را در مورد صحیح بودن روایتشان ذکر کنند.

چون اگر دو فقیه در مورد یکی از فروع با هم بحث و گفتگو کنند دلیلی در این بحث و گفتگو ثابت نمی‌شود مگر به حدیثی که اسناد آن معتبر و قابل اقامه حجت باشد، یا اینکه کسیکه در این مورد این حدیث به او ارجاع داده شود آن را تصحیح کرده باشد، اما اگر اسناد آن حدیث معلوم نبود، و امامان نقل و روایت آن را به اثبات نرسانده بودند، از کجا معلوم می‌شود آن حدیث صحیح است؟ مخصوصاً در مسائل اصولی که در آن طعنه و ایرادی بر جمهور و سلف امت وارد شود و به واسطه‌ی توسل به آن قاعده یک مسئله مهم منهدم شود؟ در چنین حالی چطور حدیثی قبول می‌شود که اسنادش مشخص نباشد و امامان روایت و نقل و حتی یک عالم آن را اثبات نکرده باشد و صحیح ندانسته باشد.

سوم: نزد کارشناسان اهل حدیث این روایت دروغ محض است و هیچ عالم نیست که در علم حدیث تخصص داشته باشد مگر اینکه می‌داند این حدیث از نوع حدیث دروغ و موضوع است، به همین سبب است که هیچکدام از آنان در کتابهای مرجع خود آن را ذکر نکرده‌اند. چون هر کس مقداری شناخت بر حدیث داشته باشد می‌داند که دروغی بیش نیست.

ابن جریر و بغوی این حدیث را با اسنادی روایت کرده‌اند که در آن عبدالغفار بن قاسم بن فهد ابومریم کوفی^۱ وجود دارد که علماء بر متروک بودن او اتفاق نظر دارند، ابوداود و سماک بن حرب او دروغ‌گو معرفی کرده‌اند و امام احمد رحمته الله می‌گوید: او موثق

۱- طبری در تفسیرش (چاپ بولاق) ۷۴ ۱۹ می‌گوید: محمد بن اسحاق از عبدالغفار بن قاسم، از منهل بن عمرو از عبدالله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبدالمطلب از علی بن ابی طالب برایمان نقل کرد: هنگامی که این آیه نازل شد ...

نیست، تمام احادیثی را که نقل می‌کند باطل و از درجه‌ی اعتبار ساقط هستند. یحیی می‌گوید: او هیچ ارزشی ندارد، ابن‌المدینی می‌گوید: او عمداً روایت جعل می‌کند. نسائی و ابو حاتم می‌گویند: حدیث‌هایی که او روایت کرده همه متروک هستند، و ابن حبان بستی می‌گوید: عبدالغفار بن قاسم باده می‌نوشید تا اینکه مست و بیهوش می‌شد در آن هنگام وبا وجود این حالت اخبار را تغییر می‌داد. پس استدلال به احادیثی که او روایت می‌کند درست نیست، و امام احمد و یحیی هر حدیثی که او آن را روایت کرده مردود می‌دانند.^۱

ابن ابی حاتم آن را روایت کرده، اما در اسنادش عبدالله بن عبدالقدوس است، و او هم ثقة نیست، یحیی بن معین در مورد او می‌گوید: او هیچ آدمی نیست بلکه یک شیعه پلید است. نسائی می‌گوید: ثقة نیست، و دارقطنی می‌گوید: ضعیف است.^۲

اسناد ثعلبی ضعیف‌تر است، چون در آن افراد ناشناخته و راویان ضعیف و متهم هستند که در کمترین و جزئی‌ترین مسئله گفته‌ی آنان قابل استدلال نیست.

چهارم: هنگامی که این آیه نازل شده پسران و نوادگان عبدالمطلب به چهل نفر نرسیده‌اند، چون این آیه در مکه و در ابتدای بعثت نازل شده و حتی در مدت حیات پیامبر ﷺ تعدادشان به چهل نفر نرسیده است و از پسران عبدالمطلب جز چهار نفر به اتفاق تمام مردم، کسی بجا نمانده بود: ابوطالب، حارث، عباس و ابولهب. تمام اولاد عبدالمطلب از این چهار نفر بودند، آنان هم بنو هاشم هستند. و فقط این چهار نفر در

۱- به ترجمه‌ی ابی مریم عبدالغفار بن قاسم در: میزان الاعتدال: ۶۴۰/۲-۶۴۱، لسان‌المیزان: ۴۲/۴-۴۳، نگاه کن. حافظ ابن‌کثیر به نقل از طبری در تفسیرش (ط. الشعب) ۱۸۰/۶ این حدیث موضوع را ذکر می‌نماید و می‌گوید، عبدالغفار بن قاسم ابی مریم به این سیاق این حدیث را به تنهایی آورده و این حدیث متروک است چون او یک کذاب شیعه است، علی بن مدینی و دیگران او را متهم به وضع حدیث نموده، و امامان حدیث رحمة الله علیهم او را تضعیف نموده‌اند.

۲- او عبدالله بن عبدالقدوس تیمی رازی است، ابن ابی حاتم در رابطه با او در کتاب جرح و تعدیل (ق/۲/ص ۱۰۴) گفته: از أعمش و عبید المکتب و عبید الملك بن عمیر و لیث بن أبی سلیم روایت کرده و سعید بن سلیمان از او روایت کرده است. ذهبی در میزان‌الدعتدال (۴۵۷/۲) گفته: اهل کوفه و رافضی است، در ری سکونت داشته از أعمش و غیره روایت کرده. یحیی گفته: چیزی نیست، رافضی پلید است. نسائی و غیر او گفته‌اند: موثق نیست و دارقطنی گفته: أبو معمر گفت: عبدالله بن عبدالقدوس برای ما حدیث نقل کرد در حالی که او پلید است.

زمان بعثت پیامبر ﷺ در قید حیات بوده‌اند، عباس و حمزه و ابوطالب و ابولهب. حمزه و عباس به پیامبر ﷺ ایمان آوردند و ابولهب و ابوطالب کافر بودند، اما ابوطالب ایشان را یاری و پشتیبانی کرد و ابولهب با او دشمنی و از دشمنانش پشتیبانی می‌کرد.

و اما عموها و پسرعموها. ابوطالب چهار پسر داشت به نامهای: طالب، عقیل، جعفر، علی. طالب به اسلام نرسیده بود، اما سه نفر دیگر در زمان اسلام می‌زیسته‌اند. علی و جعفر ایمان آوردند. در ابتدای بعثت جعفر به حبشه هجرت نمود و در سال فتح خیبر به مدینه بازگشت. عقیل هنگامی که بنی هاشم هجرت نمودند بر مال و ثروتشان سیطره یافت و در آن تصرف نمود، به همین خاطر هنگامی که در سفر حج به پیامبر ﷺ گفته شد: «فردا به خانه شما در مکه می‌رویم» فرمود: مگر عقیل خانه‌ای برایمان باقی گذاشته است؟!.

و اما عباس پسرهایش همه کوچک بودند، تا وقتی که در مکه بود هیچ کدام آنها بالغ نشده بودند. اصلاً فرض کنید که همه مرد بودند آنان: عبدالله، عبیدالله، فضل بودند و قثم بعد از آنها به دنیا آمده و بزرگترینشان فضل است که عباس کنیه‌اش «ابوالفضل بوده». عبدالله (بن عباس) هنگامی که در شعب ابوطالب زندگی می‌کردند بعد از نزول این آیه ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴] بدنیآ آمد.

او در هنگام هجرت سه یا چهار ساله بود. عباس در مدت حیات پیامبر ﷺ غیر از فضل و عبدالله و عبیدالله نداشت و سائرین بعد از حیات ایشان بدنیآ آمده‌اند.

و اما حارث بن عبدالمطلب و ابولهب پسرانش کمتر از ابوطالب و عباس هستند. حارث دو پسر داشت: ابوسفیان و ربیع، که هر دو در زمان فتح مکه مسلمان شدند. ابولهب هم سه پسر داشت که دو تای آنان به نامهای عتبه و مغیث در زمان فتح مکه

۱- حدیث از اسامه بن زید رضی الله عنه روایت شده، در صحیح بخاری: ۱۴۷/۲ (کتاب الحج، باب توریث دور مکه و بیعها و شرانها) که عبارت و نص آن این طور است: «انه قال: يا رسول الله ﷺ اين نزل في دارك بمكة؟ فقال: وهل ترك عقيل من رباح او دور؟» عقیل از ابوطالب و طالب ارث برده بود، اما از جعفر و علی هیچ چیزی به ارث نبرده بود چون آنان مسلمان بودند و عقیل و طالب کافر... این حدیث در صحیح مسلم: ۹۸۴/۲-۹۸۵ (کتاب الحج، باب النزول بمكة للحجاج و توریث دورها) و در سنن ابن ماجه ۹۱۲/۲ (کتاب الفرائض، باب میراث أهل الإسلام من أهل الشرك).

مسلمان شدند و عتبه همان است پیامبر ﷺ علیه او دعا کرد که درنده‌ای او را پاره کند، شبی با کاروان در زرقاء شام درنده او را از پای درآورد.^۱

اینها تمام پسران عبدالمطلب بودند که تعدادشان به بیست نفر هم نرسید، پس این چهل نفر کجا هستند؟

پنجم: اینکه هر کدام از آنها یک گوسفند را بخورد، و این همه شیر را بنوشد، این یک دروغ بزرگی بر این جماعت است، چون طائفة بنی‌هاشم به پرخوری مشهور نیستند، و شنیده نشده که در بین آنان کسی باشد که گوسفندی را بخورد و این همه شیر را بنوشد.

ششم: اینکه پیامبر ﷺ رو به این جماعت فرمود: هرکدام از شما بر امر رسالت مرا اجابت نماید و مرا پشتیبانی نماید برادر و وزیر و وصی و جانشین بعد از من خواهد بود، این گفته افتراء است به پیامبر ﷺ، هرگز نسبت دادن این گفته به ایشان درست نیست، چون تنها اجابت آنها به گفتن شهادتین و پشتیبانی بر آن موجب این همه امتیازات نمی‌شود، چون همه مسلمانان این دو کلمه را اجابت کرده‌اند و برای تبلیغ رسالت ایشان را یاری داده‌اند، حتی نفس و مال خود را در این راه بخشیده‌اند، از سرزمین و وطن خود جدا شده‌اند و با برادران و دوستان خود دشمنی کرده‌اند و بر تفرق بعد از الفت و ذلت بعد از عزت و فقر بعد از ثروتمندی و سختی بعد از رفاه صبر نمودند، که در تاریخ سرشار از سروری آنان معروف و مشهور است، با وجود این همه، هیچ کدام از آنان به خاطر این همه از خودگذشتگی خلیفه ایشان نشدند.

۱- این خبر در کتاب «الفصول في اختصار سيرة الرسول» ابن كثير آمده که استاد محقق محمد العيد الخطراوی، و محیی الدین مستوآن را تحقیق کرده‌اند، ص ۲۰۷، ط. بیروت، ۱۳۹۹-۱۴۰۰ که نص حدیث عبارت است از: «دعا علی ابن ابی لهب، فسَلَطَ الیه علیه السَّبْعُ بالشام وفق دعائه علیه السلام» که ابن دو محقق گفته اند: ابن ابی لهب: همان عتبه بن عبدالعزی (ابولهب) است، این حدیث را حاکم و ابن إسحاق با اسناد صحیح روایت کرده اند. به کتاب: نسیم الریاض شرح کتاب الشفاء: ۱۲۶/۳ نگاه کنید. این حدیث را جز در سیره‌ی ابن هشام پیدا نکرده‌ام، این حدیث در المستدرک: حاکم ج ۲ ص ۵۳۹ در تفسیر سوره ابی لهب با این نص و عبارت آمده: «کان لهب بن ابی لهب یسب النبی ﷺ فقال النبی ﷺ: اللّهُمَّ سلّط علیه کلبک فخرج فی قافلة یرید الشام، فنزل منزلاً فقال: إني أخاف دعوة محمد قالوا: كلا، فحطوا متاعهم حوله، وقعدوا یحرسونه، فجاء الأسد، فانترعه، فذهب به. قال الحاکم: صحیح الإسناد ولم یخرجاه ووافقه الذهبي.

و هم چنین اگر پیامبر ﷺ این مهم را به تعداد چهل نفر عرضه کرده، باید که اکثرشان جوابش داده باشند؛ چرا هیچ کدام از این تعداد جانشین بعد از او نشدند؟ آیا یکی را بدون هیچ سببی تعیین نمود؟ یا اینکه در یک زمان همه را خلیفه خود کرده است؟ این همه امتیازات (وصی، خلافت، برادری و وزیر شدن) در گرو کار آسانی باشد که گفتن شهادتین و یاری کردن بر امر رسالت است، پس هر مسلمانی تا روز قیامت از این امتیازات برخوردار است و سهیم است و اگر هر کسی در گفتن شهادتین و یاری اسلام سهیم نباشد منافق است، پس چطور نسبت چنین کلامی به پیامبر عظیم‌الشان ﷺ جاز است؟!.

هفتم: حمزه و جعفر و عبیده بن الحارث به آنچه علی اجابت نمود که شهادتین و یاری نمودن بر امر رسالت و دعوت است، جواب دادند و آنان جزء سابقین اولین هستند و از کسانی بودند که از ابتدای مبعوث شدن پیامبر ﷺ به خدا و رسولش ایمان آورده اند، حتی حمزه قبل از این که تعداد مسلمانان به چهل نفر برسد مسلمان شده بود و پیامبر ﷺ در خانه ارقم بن ابی الارقم بود، و حتی جلسات جمع شدن پیامبر با یاران در خانه ارقم به سبب او بود. و او با پسران عبدالمطلب و خویشاوندان در یک خانه اجتماع نکرده است، چون ابولهب نماد و مظهر دشمنی با پیامبر ﷺ بود، و حتی هنگامی که بنو هاشم در شعب ابوطالب محاصره شده بودند ابولهب با آنان نبود.

هشتم: چیزی که در صحاح در باره سبب نزول این آیه موجود است غیر از این است. در صحیحین از ابن عمر و ابی هریره - لفظ روایت او است - از پیامبر ﷺ روایت شده هنگامی که این آیه نازل شد: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴]. پیامبر ﷺ قریش را فراخواند، همگی از فامیل و غیرفامیل جمع شدند، پس فرمود: ای پسران مرّه بن کعب خودتان را از آتش نجات دهید، ای پسران عبدشمس خودتان را از آتش نجات دهید، ای پسران عبدمناف خود را از آتش نجات دهید، ای پسران هاشم خود را از آتش نجات دهید، ای پسران عبدالمطلب خود را از آتش نجات دهید، ای فاطمه دختر محمد

خودت را از آتش نجات ده، چون نزد خدا هیچ کاری از دست من ساخته نیست غیر از این که من با شما پیوند خویشاوندی دارم.

باز هم در صحیحین از ابوهریره بویات شده هنگامی که این آیه نازل شد، پیامبر ﷺ فرمود: ای جماعت قریش، خود را از خدا بخرید چون من نزد خدا برای شما هیچ کاری از دستم ساخته نیست، ای پسران عبدالمطلب، نزد خدا نمی‌توانم شما را بی نیاز گردانم، ای صفیه که «عمّه» رسول خدا هستی، نزد خدا نمی‌توانم هیچ کاری برای انجام دهم، ای فاطمه دختر محمد ﷺ، نزد خدا هیچ کاری از دستم برای ساخته نیست، هر اندازه که می‌خواهی از مالم بردار.^۲

مسلم آن را از حدیث ابن المخارق و زهیر بن عمرو^۳ روایت نموده است. و از حدیث عایشه رضی الله عنها گفته: که پیامبر هنگام ایراد این سخنان بر کوه صفا ایستاده بود.^۴ و از حدیث قبیصه آمده: آن حضرت روی تپه رفت و بالای صخره قرار گرفت و با صدای بلند فرمود: ای پسران عبدمناف من برای شما ترساننده هستم، مثال من و شما به مانند کسی است که دشمن را دیده که بسویش می‌آید و اوهم نگران خانواده و اهل خویش است و از بیم این که قبل از او برسند با صدای بلند مردم را صدا می‌زند تا به فریادشان برسند.^۵

و در صحیحین از حدیث ابن عباس آمده که گفته: هنگامی که این آیه نازل شد، پیامبر ﷺ از منزل خارج شد تا به کوه صفا بالا رفت، پس با صدای بلند فریاد زد که دورش جمع شوند، مردم گفتند کیست فریاد می‌زند؟ گفتند: محمد است، فوراً بسویش

۱- حدیث از ابی هریره رضی الله عنه در: صحیح بخاری: ۱۱۱/۶-۱۱۲ (کتاب التفسیر، سورة الشعراء)، مسلم ۱۹۲/۱ (کتاب الإیمان، باب فی قوله تعالی: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾)، الممسند (چاپ الحلبي) ۳۳۳/۲، ۳۶۰، ۵۱۹.
 ۲- حدیث از ابی هریره رضی الله عنه در صحیح البخاری: ۷-۶/۴ (کتاب الوصایا، باب هل یدخل النساء والولد فی الأقارب)، ۱۸۵/۴ (کتاب المناقب، باب من انتسب إلى آبائه فی الإسلام والجاهلیة)، ۱۱۲/۶ (کتاب التفسیر، سورة الشعراء)، مسلم: ۱۹۲/۱-۱۹۳ (کتاب الإیمان، باب فی قوله تعالی: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾). و باز در سنن النسائی و دارمی و مسند امام احمد موجود می باشد.

۳- این حدیث در مسلم در جای گذشته ۱۹۳/۱ (رقم ۲۵۳-۲۵۴) آمده است.

۴- این حدیث در صحیح مسلم در جای گذشته ۱۹۲/۱ (رقم: ۳۵۰) آمده است.

۴- این حدیث: حدیث ابن المخارق و زهیر بن عمرو سابق است، و ابن المخارق همان قبیصه بن المخارق است.

رفتند و دورش جمع شدند، او هم مردم را به این لحن صدا زد و فرمود: ای پسران فلانی، ای پسران عبدمناف، و ای پسران عبدالمطلب. در روایتی فرمود: ای پسران و نوادگان فهر، ای پسران و نودگان عدی، ای پسران و نوادگان فلانی، به این عنوان همه را صدا زد، هر کس که می‌توانست می‌رفت و آن که هم نمی‌توانست، یکی را به جای خود می‌فرستاد تا این که بداند محمد برای چه فریاد می‌زند، همه جمع شدند، پس فرمود: «اگر به شما بگویم سواران دشمن از پشت این کوه می‌خواهند حمله کنند، آیا مرا تصدیق می‌کنید؟» در جواب گفتند: تا به حال از تو دروغی نشنیده‌ایم، فرمود: «پس بدانید که من از طرف خداوند شما را از عذاب سختی می‌ترسانم» ابو لهب گفت: هلاک و نابود شوی برای این آن همه داد و فریاد زدی؟ پس بلند شد و مردم هم متفرق شدند. به دنبال آن این سوره نازل شد: ﴿تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ ۝﴾ [المسد: ۱].^۱ و در روایتی دیگر فرمود: چه می‌گویید اگر به شما خبر دهم که دشمن می‌خواهد صبحگاهی به شما حمله کند؟ آیا مرا تصدیق می‌کنید؟ گفتند: بله حتماً.

اگر گفته شود جماعتی از مفسرین و مصنفین مانند: ثعلبی، و بغوی و مغازلی و دیگران در فضائل این حدیث را ذکر کرده‌اند. در پاسخ گفته می‌شود: که تنها روایت آن دسته به اتفاق علمای حدیث موجب ثبوت این حدیث نمی‌شود، چون در کتاب‌های آن دسته به اتفاق علمای اهل حدیث، موضوعات زیادی وجود دارد، و بسیاری از ادله یقینی سمعی و عقلی بر دروغ بودن آن وجود دارد. و حتی چیزهایی در کتب آنها هستند ضروراً باید دروغ دانسته شوند، اگر چه ثعلبی و امثالش از کسانی نیستند که بر دروغ تکیه کنند، بلکه آنان اهل دین و صلاح هستند و این باعث می‌شود که آنان را از دروغ منع نماید، اما متأسفانه هر چیزی را در هر کتابی دیده‌اند نقل نموده‌اند، و هر چیزی را

۱- حدیث از ابن عباس رضی الله عنهما با اختلافی در الفاظ - در: البخاری: ۱۱۱/۶ (کتاب التفسیر، سورة الشعراء)، ۱۲۲/۶ (کتاب التفسیر، سورة سبأ)، ۱۷۹/۶-۱۸۰ (کتاب التفسیر، سورة تبت یدا ابی لهب و تب)، مسلم: ۱۹۳/۱-۱۹۴ (کتاب الإیمان، باب فی قوله تعالی: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ۝﴾، سنن الترمذی: ۱۲۱/۵ (کتاب التفسیر، ومن سورة تبت)، المسند (ط. المعارف) ۱۸۶/۴، ۲۸۶ آمده است.

۲- این روایت جزئی از حدیثی است از ابن عباس رضی الله عنهما که در: کتاب بخاری: ۱۲۲/۶ (کتاب التفسیر، سورة سبأ)، ۱۸۰/۶ (کتاب التفسیر، سورة تبت یدا ابی لهب و تب) آمده است.

که شنیده باشند روایت نموده‌اند، و هیچ کدام از آنان در مورد سند احادیث مهارت لازم برای اهل حدیث را نداشته‌اند، مانند شعبه و یحیی بن سعید القطن و عبدالرحمن بن مهدی و احمد بن حنبل و علی بن المدینی و یحیی بن معین و اسحاق و محمد بن یحیی الذهلی و بخاری و مسلم و ابی داود و نسائی و ابی حاتم و ابی زرعه الرازی و ابی عبدالله بن منده و دارقطنی و امثال اینها از امامان و نقادان و حکم کنندگان و حافظین حدیث، که کاملاً بر احوال پیامبر ﷺ و بر احوال نقل حدیث از پیامبر ﷺ و از صحابه و تابعین بعد از آنان از ناقلان علم شناخت و خبرگی داشته‌اند.

این امامان اهل حدیث کتاب‌های زیادی را در مورد شناخت کسانی که حدیث را نقل کرده‌اند و نام آنها و اخبار آنها از کسانی که از آنان حدیث گرفته‌اند تصنیف کرده‌اند، مانند کتاب «العلل وأسماء الرجال» از یحیی قطن و ابن المدینی، و احمد، و ابن معین و بخاری و مسلم و ابی زرعه و ابی حاتم و نسائی و ترمذی و احمد بن عدی و ابن حبان و ابی الفتح الازدی و دارقطنی و غیره.

اما در تفسیر ثعلبی هم احادیث موضوع و هم صحیح موجود است، احادیث موضوع در آن احادیثی است که در مورد فضائل سوره‌ها یکی بعد از دیگری ذکر شده‌اند. همچنین زمخشری و واحدی این حدیث و احادیث دیگر را آورده‌اند که به اتفاق اهل حدیث دروغ و ساخته شده‌اند.^۱

همچنین واحدی، که شاگرد ثعلبی بوده و بغوی که تفسیرش را بطور اختصار از تفسیر ثعلبی و واحدی گرفته، اما این دو نفر (ثعلبی و واحدی) در مورد اقوال مفسرین از بغوی ماهرتر بوده‌اند، و واحدی از هر دو بر قواعد عربی آگاه‌تر بوده، و بغوی هم از هر دو بیشتر تابع سنت بوده.

همین که کسی از جمهور باشد که معتقد به خلافت سه نفر دیگر (ابوبکر، عمر، عثمان رضی الله عنهم) باشد، بدین معنی نیست که هر چه روایت کرده درست و راست است،

۱- زمخشری معنای این حدیث را مختصراً در تفسیر «الکشاف» ۱۳۱/۳ (چاپ مصطفی الحلبي ۱۳۸۵/۱۹۶۶) عند تفسیر قوله تعالى: ﴿وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ﴾ [الشعراء: ۲۱۴] ذکر نموده است.

همانطور که همین که کسی شیعه باشد به این معنی نیست که هر چه روایت می‌کند دروغ است، بلکه میزان اعتبار در این مورد عدالت و انصاف است.

چون بعضی از مردم بسیاری از احادیث دروغین در باب اصول و احکام و زهد و فضائل از پیامبر ﷺ نقل می‌کنند و نیز در مورد فضائل خلفاء چهارگانه و امیر معاویه بسیار زیاد گفته‌اند. بعضی هم فقط قصدشان این بوده که در باب مورد نظرش حدیث را نقل کند بدون اینکه صحیح و ضعیف را از هم جدا کند همانطور که ابونعیم در مورد فضائل خلفاء و غیر از او در مورد فضائل این کار را کرده‌اند. و مانند آنچه که ابوالفتح بن ابی الفوارس، و ابو علی الاهوازی و غیر از آنان در مورد فضائل معاویه رضی الله عنه جمع نموده‌اند. و مانند آنچه که نسائی در فضائل علی و ابوالقاسم بن عساکر در مورد فضائل علی و غیره جمع نموده‌اند، اینان و امثالشان قصدشان تنها این بوده هر چه بشنوند روایت کنند بدون این که در بین صحیح و ضعیف تمیز قابل باشند. پس نمی‌توان تنها به مجرد روایت یکی از آنان به اتفاق اهل علم حدیث، به صدق آن اذعان نمود، و اما مصنفینی که در باب اصول و فقه و زهد و رقائق حدیث را بدون اسناد ذکر می‌نمایند، بسیاری از این احادیث صحیح هستند و بسیاری هم ضعیف و موضوع، چنانچه در کتاب رقائق و رأی و غیره چنین است.

فصل دوم

بیان این که امامت علی از جمله اموری نبوده که پیامبر ﷺ مأمور به تبلیغ آن بوده باشد

رافضی می‌گوید: دلیل دوم از اثبات امامت علی خیر متواتر از پیامبر ﷺ است هنگامی که آیه: ﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ [المائدة: ۶۷].

نازل شد، پیامبر ﷺ مردم را در غدیر خم مورد خطاب قرار داد و به همه آنها فرمود: ای مردم آیا من از شما نسبت به خودتان برتر نیستم؟ آنها گفتند بله، پیامبر ﷺ فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِي مَنْ عَادَاهُ وَأَنْصُرُ مَنْ نَصَرَهُ وَآخِذُ مَنْ خَذَلَهُ». «هرکس که من دوست و مولای او هستم، پس علی هم دوست و مولای اوست، خدایا دوست بدار هرکس علی را دوست می‌دارد و دشمن بدار هرکس او را دشمن می‌دارد».

بعد عمر گفت: به به! او را دوست و سرور من و همه زن و مرد مؤمن قراردادی!

در اینجا مقصود از مولی کسی است که به تصرف در امور و مسائل مختلف در اولویت است، به دلیل این که پیامبر ﷺ در ابتدا فرمود: «آیا من از شما نسبت به خودتان برتر نیستم؟»

پاسخ به این نوع تفسیر و حدیث قبلا گذشت، و بیان کردیم که این دروغ است. آیه:

﴿بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ مدت زمان درازی قبل از حجة الوداع نازل شد.

روز غدیر خم هجدهم ذی الحجه و بعد از برگشتن پیامبر ﷺ از حج بود و بعد از آن پیامبر ﷺ دو ماه و اندی در قید حیات بود. بدیهی است که آخرین آیت سوره مائده این

آیه بود:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا
فَمَنْ أْضَطَّرَّ فِي مَحْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۳﴾﴾ [المائدة: ۳].

«امروز (احکام) دین شما را برایتان کامل کردم و (با عزت بخشیدن به شما و استوار داشتن گامهایتان) نعمت خود را بر شما تکمیل نمودم و اسلام را به عنوان آئین خداپسند برای شما برگزیدم».

و این آیه نهم ذی الحجه در عرفه در حجة الوداع نازل شد و پیامبر ﷺ در عرفه ایستاده بود، همان‌گونه در صحاح و سنن ثبت شده است و تمام علمای تفسیر و حدیث و غیر آنها آن مطلب را گفته‌اند.

روز غدیر هیجدهم ذی الحجه بعد از بازگشت پیامبر ﷺ به مکه و نه روز بعد از نزول آیه:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا
فَمَنْ أْضَطَّرَّ فِي مَحْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿۳﴾﴾ [المائدة: ۳].
است. پس چطور آیه: ﴿يَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾ [المائدة: ۶۷]. در آن وقت نازل شد، در حالی که میان اهل علم اختلاف نیست که این آیه قبل از آن نازل شده است. هر چند این آیه در سوره مائده است، اما از آیاتی است که اوائل در مدینه نازل شده است. همانطور که تحریم خمر در آن سوره آمده است، در حالیکه بعد از غزوه أُحُد در اوایل هجرت به مدینه شراب حرام شد.

و همچنین داوری میان اهل کتاب در آن آمده است، مانند آیه: ﴿فَإِنْ جَاءُوكَ
فَأَحْكُم بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرَضْ عَنْهُمْ﴾ [المائدة: ۴۲]. «اگر ایشان نزد تو آمدند (و داوری از تو خواستند) در میانشان داوری کن یا از ایشان روی بگردان».

این آیه یا درباره حد زنا کار است وقتی که یهودیان رجم شدند، یا درباره قضاوت میان بنی قریظه و بنی نضیر بوده است هنگامی که نزاع و خصومتشان بر سر خونبها را نزد پیامبر ﷺ اسلام بردند. رجم یهودیان اولین کاری بوده که آن حضرت در مدینه انجام

داد، و نیز قضاوت میان بنی قریظه و بنی نضیر هم در همان اوایل بود؛ زیرا بنی نضیر را قبل از جنگ خندق بیرون راند و به دنبال غزوه خندق بنی قریظه را به قتل رسانید. و به اتفاق مردم جنگ خندق پیش از صلح حدیبیه و فتح خیبر بوده است. همه آنها هم پیش از فتح مکه و جنگ حنین بوده‌اند. و باز آنها هم پیش از حجة الوداع و حجة الوداع هم قبل از خطبه غدیر بوده است. پس کسی که می‌گوید: در سوره مائده چیزهایی در رابطه با غدیر نازل شده است، به اتفاق اهل علم، او دروغگو و افتراگر است. و باز هم خداوند در کتاب خود می‌فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [المائدة: ۶۷].

خداوند سبحان به پیامبر ﷺ ضمانت داده اگر او رسالت الهی را تبلیغ کند او را از مردم حفظ می‌کند تا از آسیب دشمنان در امان باشد، بهمین دلیل از پیامبر ﷺ روایت شده که قبل از نزول این آیه از طرف اصحاب محافظت می‌شد، هنگامی که این آیه نازل شد با اطمینان خاطر نگهبان گذاشتن را ترک کرد.^۱

۱- این حدیث از عائشه رضی الله عنها در: سنن ترمذی: ۴/۳۱۷ (کتاب تفسیر القرآن، باب سورة المائدة) آمده و عبارتन्छ این است: پیامبر ﷺ از سوی اصحاب محافظت می‌شد تا اینکه آیه: ﴿وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ نازل شد. به همین دلیل رسول الله ﷺ سرش را از پنجره بیرون آورد و به آنهایی که از او محافظت می‌کردند فرمود: «یا ایها الناس انصرفوا فقد عصمتی الله» ترمذی گفته است: این حدیث غریب است، و بعضی از روایان این حدیث را از جریری او هم از عبد الله بن شقیق روایت کرده است. عبد الله گفته است: پیامبر ﷺ محافظت می‌شد، و عائشه را در آن ذکر نکرده‌اند. و ابن کثیر این حدیث را در تفسیرش ذکر کرده است و گفته: پسر ابی حاتم آن را از عائشه روایت کرده و سپس روایت ترمذی را آورده و گفته: جریر و حاکم در المستدرک آن را از طریق مسلم بن ابراهیم چنین آورده‌اند، حاکم گفته: اسناد این حدیث صحیح است اما امام بخاری و امام مسلم آن را روایت نکرده‌اند. و هم چنین سعید بن منصور آن را از حارث بن ابی قدامه ایادی از جریری از عبدالله بن شقیق از عائشه روایت کرده است. شیخ أحمد شاکر در «عمدة التفسیر» گفته: از اسناد آن از ابن کثیر: ۴/۱۹۳، صحیح است، و آن هم در ترمذی: ۴/۹۶، و طبری: ۷۶/۱۲۲. و حاکم (۲/۳۱۳) آمده و ذهبی بر صحت آن موافقت کرده است، و بعضی آن را نزد طبری و غیر او مرسل روایت کرده‌اند و ترمذی به آن اشاره کرده است. و این توضیحات دلیل بر صحت موصول نمی‌شود.

همه اینها قبل از تمام شدن تبلیغ رسالت الهی بوده است و در حجة الوداع این تبلیغ به اتمام رسید. پیامبر اسلام در حجة الوداع فرمود: «ألا هل بلغت، ألا هل بلغت؟» آگاه باشید، آیا من پیام الهی را به شما ابلاغ کردم؟ گفتند: بله، پیامبر ﷺ فرمود: «اللهم اشهد، اللهم اشهد» خدایا تو گواه باش، خدایا تو گواه باش. باز به مردم فرمود: «أیها الناس إني تارك فيكم ما إن تمسکتُم به لن تضلوا: کتاب الله. وأنتم تسألون عني فما أنتم قائلون؟» «ای مردم من در میان شما چیزی را ترک نموده‌ام اگر بدان چنگ زنید هرگز گمراه نمی‌شوید و آن کتاب الله است، از شما در باره من سؤال می‌شود، چه می‌گویید؟». مردم در جواب گفتند: ما گواهی می‌دهیم که تو رسالت الهی را أداء کردی و بجا آوردی و خیرخواهی کردی. سپس پیامبر ﷺ انگشتش را به سوی آسمان بلند کرد و آن را به سوی زمین پایین آورد و فرمود: «اللهم اشهد، اللهم اشهد». این لفظ حدیث جابر در صحیح مسلم و غیر آن از احادیث صحیح است.^۱

پیامبر ﷺ فرموده است: «لیبلغ الشاهد الغائب، فربّ مُبلِّغ أوعى من سامع»^۲. باید حاضرین آنچه را که دیده و شنیده‌اند به غائبین برسانند چون بسیاری از کسانی که با ابلاغ دیگران آگاه می‌شوند از حاضرین آگاه‌ترند.

آن مصونیتی که خداوند قبلاً تضمین کرده بود در وقت تبلیغ هم موجود بود، پس این آیه بعد از حجة الوداع نازل نشده است، چون پیامبر ﷺ قبل از آن تبلیغ را بجای آورده بود و از کسی نمی‌ترسید که محافظه‌کاری کند، بلکه همه اهل مکه و مدینه و حوالی آن بعد از حجة الوداع مسلمان و مطیع پیامبر ﷺ بودند. و در میانشان کافری نبود، در حالی که منافقان شکست‌خورده بودند و نفاقشان را پنهان می‌کردند، و کسی نبود که با پیامبر ﷺ مبارزه کند یا پیامبر ﷺ از او بترسد.

۱- این حدیث-با اختلاف الفاظ- از جابر بن عبد الله ﷺ در صحیح مسلم ۸۹۰/۲ (کتاب الحج، باب حجة النبي ﷺ)، و مسند امام احمد (چاپ الحلبي) ۳۶۷/۴ آمده است.

۲- حدیث از ابی بکره ﷺ در: بخاری ۱۷۶/۲-۱۷۷ (کتاب الحج، باب الخطبة أيام منی) و باز بدین معنی در بخاری: ۲۰/۱ (کتاب العلم، باب قول النبي ﷺ: رَبِّ مَبْلِغٌ أَوْعَى مِنْ سَامِعٍ) آمده است.

پس در چنین شرایطی به ایشان گفته نمی‌شود: ﴿يَلْغُ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾ [المائدة: ۶۷].

بنابر این، از آنچه که در روز غدیر خم رخ داد چیز مهمی نبود که پیامبر ﷺ به تبلیغ آن امر شده باشد، همانند آن چیزی که در حجة الوداع تبلیغ کرد؛ زیرا تعداد بسیار زیادی از آن کسانی که با پیامبر ﷺ حج کردند با او به مدینه برگشتند، بلکه اهل مکه به مکه و اهل طائف به طائف و اهل یمن به یمن و صحرا نشینان نزدیک به جایگاه خودشان برگشتند، و تنها اهل مدینه و کسانی که نزدیک آن بودند با پیامبر ﷺ به مدینه برگشتند.

اگر آنچه پیامبر ﷺ در روز غدیر خم ذکر کرد از آن رسالتی بود که پیامبر ﷺ مأمور تبلیغ آن بود مانند آنچه در حج بیان کرد، در حجة الوداع آن را تبلیغ و بیان می‌کرد. پس مادامی در حجة الوداع در رابطه با امامت و امور متعلق به امامت چیزی بیان نکرد و نه با سند صحیح و نه ضعیف از هیچ کس نقل نشده که ذکری از امامت علی به میان آورده باشد و اصلاً در خطبه‌اش نامی از علی نبرده است بلکه آن مجمع عمومی بوده که در آن به مسائل کلی امر شده است، با همه این‌ها معلوم شد که امامت علی جزء رسالت تبلیغی امر شده نبود، همان‌گونه که حدیث موالات و حدیث ثقلین و امثال آن که در رابطه با امامت علی به آنها استدلال می‌شود، هیچ کدام از آن احادیث ذکر شده کوچکترین تعلقی به این موضوع ندارد.

آنچه مسلم روایت کرده این است که پیامبر ﷺ در غدیر خم فرمود: «إني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله» «من در میان شما کتاب الله را جامی گذارم. کتاب الله» را ذکر کرد و بر تمسک و چنگ زدن به آن تشویق کرد، بعد فرمود: «وعترتي أهل بيتي أذكركم الله في أهل بيتي» «سپس عترت و اهل بیت، در باره اهل بیتم خدا را به یاد شما می‌آورم». سه بار این را تکرار کرد. و تنها مسلم این را آورده است.^۱ امام بخاری این را روایت نکرده

۱- مسلم: ۱۸۷۳/۴-۱۸۷۴ (کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی ابن ابی طالب ﷺ).

است. اما ترمذی با عبارت اضافی «وإنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض»^۱ را روایت کرده است. یعنی این دو از هم جدا نمی‌شوند تا وقتی که بر حوض کوثر بر من وارد می‌شوند. جز یک نفر از حافظان حدیث، همه به این زیاده طعنه داده‌اند و گفته‌اند که: این زیاده جزء حدیث نیست و کسانی که به صحت آن اعتقاد دارند گفته‌اند: این قسمت دلالت بر این دارد که مجموع بنی‌هاشم که عترت هستند بر گمراهی متفق نمی‌شوند. این را گروهی از اهل سنت گفته‌اند. و آن از جواب‌های قاضی ابی یعلی و غیر او است. و در آن حدیثی که در صحیح مسلم آمده است که پیامبر ﷺ چنین چیزی گفته است، جز سفارش و توصیه به پیروی از قرآن چیز دیگری نبوده است. و این چیزی است که قبلا در حجة الوداع به آن توصیه شده است. پیامبر ﷺ به پیروی از عترت که همان اهل بیت است امر نکرده، بلکه فرموده: من در رابطه با اهل بیت شما را به خدا یاد آوری می‌کنم. و تذکر به امت در خصوص اهل بیت مقتضی آن است آنچه قبل از غدیر خم نسبت به دادن حقوق و پرهیز از ظلمشان بحثی به میان آمده بود امت را به آن یادآوری کند.

پس معلوم شد که در غدیر خم امر مشروعی که جزء امور تبلیغی امر شده از طرف خدا باشد چیزی در خصوص حق و امامت علی و غیر او نازل نشده است. لازم به ذکر است حدیث موالات که ترمذی و احمد در مسندش از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند، پیامبر ﷺ فقط این جمله را فرموده است: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ» که این را هم جهت رفع آن نگرانی در غدیر خم فرمود، که بین علی ﷺ و لشکرش پیش آمده بود، تا نگرانی‌ها و کدورت دلها برطرف گردد. اما دنباله‌ی آن روایت که عبارت است از: «اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهِ وَ عَادِ مِنْ عَادَاهِ» زیادی بوده و بدون شک دروغ و افترا است.^۲

۲- آن حدیث با الفاظ نزدیک به هم از زید بن أرقم و ابی سعید الخدری و زید بن ثابت ؓ در: سنن ترمذی: ۳۲۸/۵-۳۲۹ (کتاب المناقب، باب مناقب أهل بیت النبی ﷺ مسند (چاپ الحلبي) ۱۴/۳، ۱۷، ۲۶، ۵۹، ۱۸۱/۱۵-۱۸۲، ۱۸۹-۱۹۰. ترمذی گفته است: «این حدیث حسن و غریب است».

۲- ابو عبد الرحمن گفته است که: حق به عکس آن است که امام ابن تیمیة رحمه الله به دنبال آن رفته است، و آن زیادتی که ابن تیمیة ذکر کرده صحیح است. علامه ألبانی در خارج کردن حدیث موالات وارد سخن شده و تمام کلامش را در این خصوص ذکر کرده است تا اینکه طالبان علم از آن نفع ببرند سپس به دنبال کلامش آسان

کاری کرده - با کمال ادب و احترام به فضایل شیخ البانی - این دنباله‌ی شیخ البانی تنها تلاشی است برای اثبات اینکه این تیمیه رحمته در تضعیف روایت حدیث موالاة و زیادتیه که ذکر کرده منفرد نشده است. علامه البانی این حدیث را در سلسله‌ی احادیث صحیح ج ۴ ص ۳۳۰ و بعد از آن، بعد از اینکه حدیث موالاة را می‌آورد گفته است:

از حدیث زید بن أرقم و سعد بن ابی وقاص و برید بن حصیب و علی بن ابی طالب و ابی ایوب أنصاری و براء بن عازب و عبدالله بن عباس و انس بن مالک و ابی سعید و ابی هریره به شرح زیر وارد شده است:

۱- حدیث زید از پنج طریق نقل و روایت شده است:

طریق اول: از ابی طفیل از زید که گفت: موقعی که پیامبر صلی الله علیه و آله از حجة الوداع تمام شد و در برگشتن به غدیر خم رسید، امر کرد که سایبانی بسازند و چنین کردند، سپس فرمود: مثل اینکه من فراخوانده شده‌ام پس من آن را اجابت کردم و من دو چیز را میان شما بجا می‌گذارم، که یکی از این دو از دیگری بزرگتر است: کتاب خدا و عترت که همان اهل بیت است، بدانید که با این چگونگی می‌سازید، چون این دو از هم جدا نمی‌شوند تا اینکه در حوض کوثر بر من وارد شوند، سپس گفت: همانا خداوند سرور من است و من هم سرور همه مؤمنان هستم «إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا وَلِي كُلِّ مُؤْمِنٍ» سپس دست علی را گرفت و فرمود: «مَنْ كُنْتُ وَلِيَهُ، فَهَذَا وَلِيُّهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ» هر کس که من دوست او هستم پس علی هم دوست او هست خدایا کسی که علی را دوست می‌دارد تو هم او را دوست بدار و کسی که با علی دشمنی دارد تو هم با او دشمنی کن.

نسائی در خصائص علی: ص ۱۵ و الحاکم: ۱۰۹/۳ و امام احمد: ۱۱۸/۱ و ابن ابی عاصم: ۱۳۶۵ و طبرانی: ۴۹۶۹-۴۹۷۰، استخراج و از سلیمان أعمش روایت کرده اند که گفته است: حبیب بن ابی ثابت او هم از پدرش برای ما گفته است، و حاکم گفته: بنا بر شرط شیخین صحیح است. ناقد کتاب می‌گوید که:

ذهبی از آن سکوت کرده است همانطور که می‌گوید: ای کاش حبیب مدلس و عنعنه نمی‌بود که در چنین صورتی ذهبی تنها نیست بلکه فطر بن خلیفه از ابی طفیل او را متابعت کرده است. ابی طفیل گفته است که: علی صلی الله علیه و آله مردم را در جای پهناوری جمع کرد سپس به آنها گفت: ای مسلمانان شما را به خدا سوگند اگر کسی از شما در روز غدیر خم چیزی از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده است بلند شود و بگوید: سی نفر از آن جمع مردم، و در روایتی تعداد بسیاری از آنها بلند شدند که شاهد دست گرفتن علی از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله بودند که خطاب به مردم فرمود: «أَتَعْلَمُونَ أُنَى أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؟» مردم در جواب گفتند: بله یا رسول الله، بعد پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ، اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ».

ابی طفیل گفته که خارج شدم مثل اینکه در درونم چیزی بود، به زید بن أرقم رسیدم و به او گفتم: من از علی شنیده‌ام که چنین و چنان می‌گوید: زید گفت که انکار نکنید من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که چنین به او گفت.

احمد: ۳۷/۴، ابن حبان در صحیحش (۲۲۰۵= موارد الظمان) و ابن ابی عاصم: ۱۳۶۷-۱۳۶۸، طبرانی: ۴۹۶۸ و ضیاء در مختار (شماره: ۵۲۷ با تحقیق) استخراج کرده‌اند حاکم گفته که می‌گوییم: بنابر شرط بخاری سندش صحیح است.

هیشمی در مجمع (۱۰۴/۹) گفته: امام احمد آن را روایت کرده است و روایانش بجز فطر بن خلیفه که ثقة است همه صحیحند.

سلمه بن کهیل تابع فطر بن خلیفه شده که گفته: از ابا طفیل شنیدم که ابی سربحه یا زید بن أرقم (در اینجا شعبه شک کرده است) گفته: که از پیامبر ﷺ مختصراً روایت شده است که فرمود: «من کنت مولا، فعلی مولا» (ترمذی-۲۹۸/۲) استخراج کرده و گفته: حدیث حسن و صحیح است.

ناقد می‌گوید که: سندش بر شرط شیخین است. حاکم (۱۰۹/۳-۱۱۰) از طریق محمد بن سلمه بن کهیل از پدرش از ابی طفیل از ابن وائله روایت کرده که با تفصیل از زید بن أرقم شنیده مانند روایت حبیب بدون قول: (اللهم وال ...) و حاکم گفته: بنا بر شرط شیخین صحیح است. ذهبی با قول خود آن را رد کرده و گفته: بخاری و مسلم آن را برای محمد استخراج نکرده اند و سعدی او را ضعیف دانسته است. ناقد می‌گوید: او دو ثقه‌ی قبل از خودش مخالفت کرده است در آن سند ابن وائله را اضافه کرده که این از اوهاش می‌باشد و حکیم بن جبیر که ضعیف است از ابی طفیل تابع او شده. طبرانی (۴۹۷۱) استخراج کرده است.

طریق دوم: از میمون ابی عبدالله مانند حدیث حبیب. احمد (۳۷۲/۴) و طبرانی (۵۰۹۲) از طریق ابی عبید و سپس از طریق شعبه استخراج کرده است و نسائی (ص ۱۶) از طریق عوف هر دو از میمون بدون قول (اللهم وال ...) که شعبه آنرا اضافه کرده استخراج نموده، میمون گفته: بعضی از اقوام از زید برایم گفته‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: (اللهم ...) هیشمی گفته که احمد و بزار آن را روایت کرده اند که در آن میمون أبو عبدالله بصری موجود است، ابن حبان او را ثقه و جماعتی ضعیفش دانسته اند. می‌گوییم: که حاکم برایش تصحیح کرده است (۱۲۵/۳).

طریق سوم: از ابی سلیمان مؤذن گفته: مردم بر من گواهی دادند و سپس گفته: کسی را به خدا قسم که از پیامبر ﷺ شنیده که فرموده است (اللهم من کنت ...) گفت که شانزده مرد بلند شدند و شهادت دادند. امام احمد: ۳۷۰/۳ و أبو قاسم هبة الله بغدادی در أمالی دوم (ق ۲/۲۰) استخراج کرده‌اند.

از ابی اسرائیل ملانی از حکم از او روایت شده، أبو القاسم گفته: این حدیث حسن و متنش صحیح است. هیشمی: ۱۰۷/۹، گفته: احمد روایت کرده و أبو سلیمان در آن است، من او را نمی‌شناسم مگر اینکه بشیر بن سلیمان باشد اگر او باشد پس ثقة است و بقیه روایانش معتبر هستند حافظ بن حجر بر او تعلیق زده بدین قول که أبو سلیمان زید بن وهب است همانطور که نزد طبرانی ثبت شده است.

ناقد می‌گوید: او از روایان معتبر بخاری است، اما نزد ابی القاسم زیادت مؤذن ثبت شده است، که در ترجمه‌ی زید آن را ذکر نکرده‌اند، اگر این کلمه‌ی مؤذن چیزی ثابت بود باید در ترجمه اش می‌آمد. و اما نسبت به أبو اسرائیل که اسمش اسماعیل بن خلیفه است اختلاف وجود دارد، و در تقریب آمده که او صادق و بد حفظ است. ناقد می‌گوید: حدیثش در شواهد حسن است. سپس دریافتیم که: طبرانی: ۴۶۹۶، به همان شیوه که نزدش ثبت شده آن را استخراج کرده است، بعد گفته: که أبو سلیمان مؤذن حجاج اسمش یزید بن عید الله است و از زید بن أرقم روایت می‌کند و حکم بن عتیبه و عثمان بن مغیره ثقفی و مسعر بن کدام از او روایت کرده اند. سپس حدیث را از راه‌های ذکر شده روایت کرده است.

هیشمی می‌گوید: واژه‌ی مؤذن را برای جدا کردن این دو أبو سلیمان ذکر کرده‌ایم.

ناقد می‌گوید: پس در این صورت او ابو سلمان است نه ابو سلیمان، و در نتیجه او زید بن وهب نیست همانطور که حافظ گمان برده بلکه یزید بن عیدالله است همانطور که مزی آن را تأیید کرد، حدیثی که طبرانی در ترجمه‌اش آورده این را تأیید می‌کند (ابو سلمان المؤذن عن زید بن أرقم) و زیر آن سه حدیث را روایت می‌کند که این یکی از آنهاست.

بله نزد طبرانی: ۴۹۸۵، از روایت اسماعیل بن عمرو بجلی ثبت شده است: که ابو اسرائیل ملائی از حکم از سلیمان زید بن وهب از زید بن أرقم ... گفته: و این روایت آن است که حافظ به آن اشاره کرده است و در جزما بر آن اعتماد کرده است که او ابو سلیمان زید بن وهب است، و بر حافظ پوشیده باقی مانده که اسماعیل بن عمرو بجلی که فردی ضعیف در آن است ابو حاتم و دارقطنی او را ضعیف دانسته اند همانطور که خود حافظ آن را در (اللسان) ذکر کرده است.

طریق چهارم: از یحیی بن جعد از زید بن أرقم گفته که: با رسول ﷺ خارج شدیم تا اینکه به غدیر خم رسیدیم ... حدیث به همان طریق اول و در آن آمده: «ای مردم! هیچ پیامبری برگزیده نشده مگر اینکه به اندازهی نصف عمر پیامبر پیش از خودش زندگی کرده است، و نزدیک است که من به سوی پروردگار برگردم، و من در میان شما چیزی را به امانت می‌گذارم بعد از آن گمراه نشوید و آن کتاب خدا است ... و در آن حدیث (اللهم وال ...) نیامده است، و طبرانی (۴۹۸۶) آن را استخراج کرده و روایانش معتبرند.

طریق پنجم: از عطیه عوفی نقل شده که گفته: از زید بن أرقم پرسیدم: او همانطور که شنیده بدون زیادی نقل کرده، به او گفتم: آیا پیامبر ﷺ این را گفته: (اللَّهُمَّ وَالْ مِنْ وَالْاهِ وَعَادَ مِنْ عَادَاهِ)؟ زید گفت: همانطور که شنیده‌ام برایت بازگو می‌کنم. احمد: ۳۶۸/۴ و طبرانی: ۵۰۶۸-۵۰۷۱، استخراج کرده‌اند و روایان حدیث طبرانی معتبر هستند، و روایان حدیث مسلم بغیر از عطیه که ضعیف است همه معتبرند. نزد طبرانی حدیث‌های دیگری هست که از عطیه روایت شده اند و خالی از ضعف نیستند (۴۹۸۳، ۵۰۵۸، ۵۰۵۹).

۲- حدیث سعد بن ابی وقاص که از سه طریق روایت شده است:

طریق اول: از عبدالرحمان بن سابط بصورت مرفوع نسبت به قسمت اولش. ابن ماجه (۱۲۱) استخراجش کرده. و سندش صحیح است.

طریق دوم: از عبدالواحد بن ایمن از پدرش نقل کرده. و نسائی در خصائص (۱۶) استخراج کرده. باز اینهم سندش صحیح است، بدون از ایمن پدر عبدالرحمن بقیه‌ی رجال آن ثقه و از رجال بخاری‌اند. و صاحب التقریب او را نیز ثقه گفته است.

طریق سوم: از خیثمه بن عبدالرحمان با عبارت زیادی نقل شده است. حاکم در (۱۱۶/۳) از طریق مسلم ملائی استخراج و نقل کرده است. ذهبی در تلخیصش گفته: حاکم از تصحیح آن سکوت کرده و مسلم متروک است.

۳- حدیث بریده از سه طریق روایت شده است:

طریق اول: از ابن عباس از بریده روایت شده است که گفته: باعلی به سوی یمن خارج شدم از او یک کم مهری و سختی دیدم، نزد پیامبر ﷺ آمدم و جریان علی را به صورت مذمت برایش گفتم. صورت پیامبر ﷺ تغییر کرد و فرمود: ای بریده! آیا من نسبت به مؤمنان از خودشان برتر نیستم؟ گفتم: بله ای رسول خدا، فرمود: «مَنْ

كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ». نسائی و حاکم در (۱۱۰/۳) و أحمد در (۳۴۷/۵) استخراج و از طریق عبدالملک بن ابی عیینه روایت کرده‌اند که گفته: حکم از سعید بن جبیر از ابن عباس به ما خبر داده است. من می‌گویم: و این اسناد بر شرط شیخین صحیح است و تصحیح کردن حاکم به تنهایی بر شرط مسلم ناتمام است.

طریق دوم: از ابن بریده از پدرش نقل شده از کنار مجلسی رد شد که مهمان علی بودند و غذا می‌خوردند او هم نزدشان ایستاد و بعد گفت: چیزی در درونم نسبت به علی هست و خالد بن ولید همینطور مثل من بود پیامبر ﷺ من را همراه لشکری که علی فرمانده آن بود فرستاد، کسانی را اسیر کردیم که علی جاریه‌ای از خمس را برای خود برگرفت، بعد خالد بن ولید گفت: این کار را نکن، می‌گوید: هنگامی که به حضور پیامبر ﷺ آمدم آنچه که رخ داده بود برایش بازگو کردیم سپس گفتم: که علی جاریه‌ای از خمس را برای خود بر گرفته است و می‌گوید که: من مرد سر به زیری بوده که سرم را که پایین انداخته بودم، و چون به صورت پیامبر متوجه شدم، دیدم که صورت پیامبر ﷺ تغییر کرده است پس فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ».

نسائی و أحمد در (۳۵۰/۵ و ۳۵۸ و ۳۶۱) استخراج کرده‌اند و چگونگی روایتش از طرق مختلف از اعمش از سعد بن عیبده است. سندش بر شرط شیخین یا مسلم صحیح است. فقط ابن حبان (۲۲۰۴) از این صورت مرفوع استخراج کرده است.

طریق سوم: از طاووس از بریده بدون قول (اللهم وال ...) نقل شده است. طبرانی در صغیر (رقم-۱۷۱- الروض) و در اوسط (۳۴۱) استخراج کرده و از دو طریق از عبدالرزاق و با دو سند از او، از طاووس روایت شده است و راویانش معتبرند.

۴- حدیث علی بن ابی طالب که از نه طریق روایت شده است:

طریق اول: از عمرو بن سعید که از علی ﷺ شنیده در رحبه که نام جایی است که مردم را به خدا سوگند می‌داد کیست آن کسی که از رسول الله ﷺ شنیده است می‌فرمود: (من کنت مولاہ فعلی مولاہ) پس آن شش نفر بلند شدند گواهی دادند.

نسائی از طریق هانی بن ایوب از طاووس که اصلش طلحه و از عمر بن سعید که اصلش: سعد است، استخراج کرده است.

و هانی در روایتش گفته: ابن سعد، که در آن ضعف است. ابن حبان در کتاب (الثقات) آن را ذکر کرده است پس هانی از کسانی است که در شواهد و متابعات از او طلب گواهی کرده‌اند.

طریق دوم: از زاذان بن عمر نقل شده که گفته علی ﷺ در رحبه شنیدم همان حدیثی که روایت شده، و آن کسانی که بلند شدند و گواهی دادند سیزده مرد بودند. امام احمد: ۸۴/۱، و ابن ابی عاصم: ۱۳۷۲، از طریق ابی عبدالرحیم کندی روایت استخراج کرده‌اند گفته می‌شود که کندی شناخته شده نیست، هیشمی می‌گوید: در روایت احمد کسانی هست که من آنها را نمی‌شناسم.

طریق سوم و چهارم: از سعید بن وهب از زید بن یشع گفته‌اند: علی در رحبه مردم را مخاطب قرار داده و می‌گفت: شما را به خدا سوگند هر کسی در روز غدیر خم از رسول الله شنیده که حدیث مذکور را فرموده است بلند شود، بعد از طرف سعید شش نفر و از طرف زید هم شش نفر بلند شدند و گواهی دادند که آنها در روز

غدیر خم از رسول الله ﷺ شنیدند که به علی گفت: (أليس الله أولى بالمؤمنين) گفتند: بله پیامبر ﷺ فرمود: (اللَّهُمَّ مِنْ كُنْتُمْ مَوْلَاهُ... تا آخر حدیث.

عبدالله بن احمد در (زوائدالمسند-۱۱۸/۱) استخراج کرده، و ضیاء مقدسی از او در (المختاره-۴۵۶) با تحقیق از طریق شریک از ابی اسحاق روایت کرده است. نسائی (۱۶) از این طریق استخراج کرده، اما سعید بن وهب را در سندش ذکر نکرده است، و در آخرش اضافه کرده که (قال شریک - شریک گفت): به ابی اسحاق گفتم: آیا از براء بن عازب شنیدی که اینطور از پیامبر ﷺ گفته باشد؟ ابی اسحاق گفت: بله.

نسائی گفته: عمران بن أبان واسطی در روایت حدیثش از شریک قوی نیست. ناقد می گوید: که ابن ابی عاصم (۱۳۷۵) از شریک از طریق دیگر روایت کرده است. باز ناقد میگوید: شریک که بد حفظ است پسر عبدالله قاضی است. و حدیثش در شواهد خوب است. و به نظر نسائی (ص ۱۶) شعبه از شریک تبعیت کرده و امام احمد هم در بعضی موارد (۳۶۶/۵) و ضیاء در المختاره (رقم ۴۵۵- با تحقیق) از شریک آورده و غیر اینها هم از شریک پیروی کرده اند.

طریق پنجم: باز هم از شریک از ابی اسحاق از عمرو ذی مر همان روایت قبلی که از سعید و زید نقل شده با این عبارت اضافی (وانصر من نصره، واخذل من خذله) آمده است. باز هم عبدالله آورده و می گوید که: حال شریک و عمرو ذی مر را می شناسم و ابن ابی حاتم (۲۳۲/۱/۳) هیچی از آنها ذکر نکرده است.

طریق ششم: از عبدالرحمان بن ابی لیلی گفته که در رحبه شاهد بودم که علی مردم را به خدا سوگند می داد و همان عبارت اول حدیث قبلی بدون اضافه کردن (وانصر ..) ذکر کرده است. عبدالله بن احمد (۱۱۹/۱) از طریق یزید بن ابی زیاد و سماک بن عبید بن ولید عبسی آورده است. ناقد می گوید: این دو طریق روایت با هم صحیح اند. و از این دو طریق آمده کسانی که در رحبه بلند شدند دوازده نفر بودند.

طریق هفتم و هشتم: از ابی مریم و مردی از مجلس علی بدون زیاده، از علی نقل کرده که پیامبر ﷺ در روز غدیر خم حدیث مذکور را گفته: ... می گوید: که مردم بعد از «وال من والا وعاد من عاداه» چیزهایی را اضافه کرده اند. عبدالله (۱۵۲/۱) از نعیم به حکیم آورده که: ابو مریم و مردی از مجلس علی برایم گفته است. و این سندی است که در متابعات اشکالی ندارد همانطور که در (التقریب) آمده ابو مریم مجهول است.

طریق نهم: از طلحه به مصرف گفته که از مهاجر بن عمیر یا عمیره بن مهاجر شنیدم که می گفت: از علی شنیدم که مردم را به خدا سوگند می داد ... این حدیث هم مثل روایت ابن ابی لیلا آمده است. ابن ابی عاصم (۱۳۷۳) مهاجر بن عمیره را با سند ضعیف آورده است، همانطور که در (الجرح والتعدیل) ذکر شده است. (۲۶۱/۱/۴) از روایت عدی بن ثابت انصاری.

اما نزد ابن حبان (۲۵۶/۳) معتبر است و جرح و تعدیلی نسبت به او مطرح نیست.

۵- حدیث ابو ایوب انصاری که رباح بن حارث از او روایت کرده که گفته: جماعتی در رحبه نزد علی آمدند و گفتند: السلام علیکم ای سرور ما، علی گفت: من چگونه سرور شما هستم در حالی که شما قوم عرب هستید؟ گفتند: روز غدیر خم از پیامبر ﷺ شنیدیم که می فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْهِ مَوْلَاهُ». بدون هیچ گونه عبارت اضافی برایش نقل کردند رباح گفته: هنگامیکه آنها رفتند دنبالشان را گرفتم و پرسیدم آنها که بودند؟ گفتند: گروهی از انصار که ابی ایوب انصاری در میانشان بود.

احمد (۴۱۹/۵) و طبرانی (۴۰۵۲ و ۴۰۵۳) از طریق حنث بن حارث بن لقیط نخعی اشجعی از رباح بن حارث آورده است.

ناقد می‌گوید: این سند خوبی است و راویانش معتبر هستند. و هیشمی گفته که احمد و طبرانی روایت کرده‌اند و راویان احمد معتبرند.

۶- حدیث ابن عازب که عدی بن ثابت از او روایت کرده که گفته ما با پیامبر ﷺ در سفر بودیم و به غدیر خم آمدیم و زیر دو درختی را برای پیامبر ﷺ جارو زده بودند و با (الصلاة جامعة) فریادی در میانمان بر آمد سپس پیامبر ﷺ نماز ظهر را بجای آورد و دست علی را گرفت، مگر نمی‌دانید که من نسبت به هر مؤمنی از خودش برتر هستم؟ ... این روایت مثل روایت فطر بن خلیفه از زید است.

با این عبارت اضافی که آمده و گفته: بعد از آن عمر به علی رسید و به او گفت: ای ابن ابی طالب به مناسبت اینکه سرور هر زن و مرد شده‌ای تبریک می‌گوئیم. احمد و پسرش در (زائده-۳۸۱/۴) و ابن ماجه (۱۱۶) مختصراً از طریق علی بن زید از عدی بن ثابت - که راویانش معتبرند - آورده‌اند راویان مسلم که ابی جدعان در ردیف آنهاست و ضعیف می‌باشد غیر علی بن زید است، همانطور که قبلاً در طریق دوم و سوم از حدیث علی ذکر شد از ابن جدعان از براء بطریق دیگری آمده است.

حدیث ابن عباس، که عمرو بن میمون به صورت مرفوع بدون زیاده از او نقل کرده است: احمد (۳۳۰/۱-۳۳۱) و حاکم از او (۱۳۲/۳-۱۳۴) آورده اند و حاکم گفته که سندش صحیح است و ذهبی با آن موافقت کرده و همانند احمد و حاکم گفته است.

۸ و ۹- حدیث انس بن مالک و أبو سعید و أبوهریره که عمیره بن سعد از آنها نقل کرده و گفته: در حالیکه علی ﷺ بر سر منبر بوده شاهد بودم که علی اصحاب پیامبر ﷺ را بخدا سوگند می‌داد کیست آن کسی که از پیامبر ﷺ حدیث مذکور را شنیده است. برای روایت این حدیث راههای بسیار دیگری موجود است گروه زیادی که هیشمی در میان آنها است در (المجمع: ۱۰۳/۹-۱۰۸) آمده‌اند. ناقد می‌گوید: بعد از تحقیق یقینی بر صحت سند روایت‌های این حدیث آنچه که برایمان آسان و ممکن بود ذکر کرده و آورده‌ام چون برآستی روایت‌های زیادی در خصوص این حدیث وارد شده است. و اما قول راوی در طریق پنجم از حدیث علی ﷺ باعبارت «وانصر من نصره واخذل من خذله» در ثابت بودنش نزد من اشکالی هست چون ضعیف است و چیزی موجود نیست که ضعف آن را جبران کند. و همانطور قول عمر که به علی گفت: به دلیل اینکه سرور مومنین شدی تبریک می‌گویم. بنابراین خلاصه کلام روی حدیث مذکور و صحت آن همانطور که شیخ الاسلام این تمییه بیان کرده قسمت اول حدیث ضعیف و قسمت دومش دروغ است. این نتیجه مبالغه‌گویی کسیست که قبل از بررسی طریق روایتها و دقت نظر در آنها احادیث ضعیف را نقل کرده و آورده است.

اما آنچه که شیعه در این حدیث و غیر آن ذکر می‌کنند که پیامبر ﷺ فرموده: (علی ﷺ جانشین بعد از من است) اصلاً صحیح نیست، بلکه از افتراءات و دروغهای زیاد آنها است که تاریخ شاهد و دال بر کذب آن است. به فرض اینکه پیامبر ﷺ چنین چیزی گفته باشد باید آن طور که گفته در عمل واقع می‌شد، چون وحی بوده (وحی یوحی) (نجم: ۴) و خداوند سبحان خلاف وعده عمل نمی‌کند. ناقد کتاب می‌گوید: که بعضی از احادیث

اثرم در سنن خود از احمد نقل کرده که عباس از حسین اشقر سؤال کرد و او هم دو حدیث را گفته است: یکی اینکه پیامبر ﷺ به علی گفت: همانا تو را از من بری می‌دانند، اما تو از من بری نمی‌شوی. و حدیث دوم اینکه «اللَّهُمَّ وَالِ مِنْ وَالَاهِ وَعَادِ مِنْ عَادَاهِ» أبو عبیدالله به قطعی آن را انکار کرده است و بدون شک این دو حدیث را دروغ دانسته است. و نیز جمله: «أنت اولى بكل مؤمن ومؤمنة» را دروغ می‌داند و اما جمله: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ» در صحاح نیامده، بلکه جزء روایت علماء است و مردم در صحت آن اشکال دارند. از بخاری و ابراهیم حربی و گروهی از اهل علم نقل شده که حدیث مذکور را طعنه زده و آن را ضعیف دانسته‌اند، اما احمد و ترمذی آن را حسن خوانده‌اند و أبو عباس بن عقده با تمام شیوه‌های روایت آن را نوشته است.^۱

ابن حزم^۲ گفته: آنچه از فضایل علی که صحیح و فرموده پیامبر ﷺ است این است: تو نسبت به من مثل هارون نسبت به موسی هستی جز این که بعد از من پیامبری نمی‌آید. همچنین این قول که می‌فرماید: «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ عَدَا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ». «من فردا پرچم را به مردی می‌دهم که خدا و رسول خدا را دوست دارد و خداوند و رسولش هم او را دوست می‌دارند».

این صفت محبت و رزی به خدا و رسولش برای هر مؤمن و مسلمی واجب است. پیامبر ﷺ تضمین داده که علی را فقط مؤمن دوست دارند و جز منافق بغض علی را

روایت شده شیعه را در رابطه با این موضوع در کتاب دیگری به نام (الضعیفه - ۴۹۲۳ و ۴۹۳۲) در ردیف احادیثی که عبدالرحمن در (المراجعات) به آن احتجاج می‌کند آورده ام که همه آنها دروغ و باطل است و عجیب تر از این از زبان امامان اهل سنت نقل کرده است.

أبو عبدالرحمان گفته: که تنها ابن تیمیه قسمت اول حدیث را ضعیف و قسمت دومش را کذب نخوانده است. برای آگاهی بیشتر به کتاب (الکامل - در تضعیف راویان) که تألیف ابن عدی است و کتاب (العلل المتناهية) که تألیف ابن جوزی است بنگرید. حدیث موالات بدون شک جزء متواتر است و عبارت اضافی با سند قوی روایت شده‌اند. و حتی به عکس آنچه است که ابن تیمیه و ابن حزم آورده‌اند، شایسته آن است که حق پیروی شود.

۱- ابو عباس أحمد بن محمد بن سعید بن عقیدة کوفی، در سال ۲۴۹ متولد شده و در سال ۳۳۳ وفات کرده است، و به رأی شیعه تمایل داشته است. به: لسان المیزان (۲۶۳/۱-۲۶۶)، و معجم المؤلفین: ۱۰۶/۲، الأعلام:

۱۹۸/۱، سزکین (م ۱ ج ۱، ص ۳۶۱) بنگرید.

۲- در الفصل فی الملل والأهواء والنحل: ۲۲۴/۴، آمده است.

ندارد، همان‌گونه که عملکرد اصحاب انصار بر این صحنه می‌گذارد که بغض کسی را که به خدا و روز آخرت ایمان دارند نداشته‌اند.

ابن حزم می‌گوید: که اصلاً از طریق راویان معتبر صحیح دانسته نشده است. و اما سایر احادیثی که روافض بر آنها متکی هستند موضوع و ساختگی هستند. هر کسی کم‌ترین آگاهی داشته باشد، با شیوه اخبار و روایت آن احادیث آشنایی پیدا کرده و آنها را می‌شناسد. اگر گفته شود: ابن حزم از آن‌چه در باره‌ی فضایل در صحیحین است این قسمت را ذکر نکرده است: «أنت مني وأنا منك» یعنی «تو از من و من از تو هستم». و حدیث مباحله و کساء را هم ذکر نکرده است.

در جواب گفته می‌شود که: مقصود ابن حزم همان حدیث صحیحی است که جز علی ذکر کسی دیگر در آن نرفته است، در حالی که در احادیث دیگر ذکر غیر علی نیز هست. مانند این که پیامبر ﷺ به جعفر فرموده: «أَشْبَهْتَ خَلْقِي وَخُلُقِي». تو به ظاهر و اخلاق من شباهت داری. و باز هم به زید فرموده: «أنت أخونا ومولانا» تو برادر و دوست ما هستی. در حدیث مباحله و کساء نام علی و فاطمه و حسن و حسین ﷺ ذکر شده‌اند، پس این اعتراض بر ابن حزم وارد نیست.

ما جواب معقول را می‌دهیم و می‌گوییم: اگر پیامبر ﷺ چنین چیزی را نگفته باشد، حرفی نیست و اگر هم گفته باشد، قطعاً منظورش جانشینی حضرت علی بعد از خود نبوده است، چون در لفظ حدیث چیز آنچنانی نیست که بر آن دلالت کند. و از جهت دیگری مسأله‌ای با آن مهمی و بزرگی واجب است بصورت شفاف و آشکار تبلیغ شود. در حدیث چیزی نیست که آشکارا دلالت بر خلافت علی بعد از پیامبر ﷺ کند، چون کلمه‌ی «مولی» مانند ولی است همانطور که خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾ [المائدة: ۵۵].

«تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمایند که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای می‌آورند و زکات مال به در می‌کنند».

و باز می‌فرماید:

﴿وَإِن تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ

ذَلِكَ ظَهِيرٌ﴾ [التحریم: ۴].

«و اگر بر ضدّ او همدست شوید (و برای آزارش بکوشید، باکی نیست) خدا یاور او است، و علاوه از خدا، جبرئیل، و مؤمنان خوب و شایسته، و فرشتگان پشتیبان او هستند.»
پس بیان فرموده که خدا و رسولش دوست مؤمنان هستند و آنها هم دوست خدا و رسولش هستند و مؤمنان هم دوست همدیگرند.

دوستی متضاد دشمنی و جنگ است، و از هر دو طرف ثابت است هرچند یکی از دو دوست بزرگوارتر باشد و دوستیش با احسان و نیکی و دیگری با اطاعت و عبادت باشد، همان‌گونه که خدا مؤمنان را دوست دارد و آنها هم او را دوست دارند. و اما کفار خدا و رسولش را دوست ندارند، بلکه با آنها دشمنی می‌ورزند.
و می‌فرماید:

﴿لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ﴾ [الممتحنه: ۱].

«ای مؤمنان! دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید.»

و در صورت عدم اطاعت از فرمان خدا آنها را مجازات می‌دهد و می‌فرماید:

﴿فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ

لَا تَظْلِمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ ﴿۲۷۹﴾ [البقره: ۲۷۹].

«پس اگر چنین نکردید، بدانید که به جنگ با خدا و پیغمبرش برخاسته‌اید، و اگر توبه کردید (و از رباخواری دست کشیدید و اوامر دین را گردن نهادید) اصل سرمایه‌هایتان از آن شما است، نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید.»

خداوند دوست و سرور مؤمنان است و آنها را از تاریکی‌ها بسوی نور هدایت و راهنمایی می‌کند پس معنای دوستی همین است که خدا و پیامبر ﷺ دوست و سرور مؤمنان هستند و علی هم دوست و مولای آنها می‌باشد آن ولایتی که نقطه مقابل دشمنی است.

مؤمنان خدا و رسولش را مولای خود قرار می‌دهند، آن نوع ولایتی که در مقابل دشمنی است، و این برای هر مؤمنی حکم ثابتی می‌باشد، پس علی ﷺ از زمره آن مؤمنان است که مؤمنان دیگر و علی را هم به دوستی می‌گیرند.

در این حدیث ایمان درونی علی ﷺ ثابت شده و گواهی داده می‌شود که او شایسته دوستی ظاهری و باطنی است. فرموده پیامبر ﷺ چیزهایی که دشمنان علی از خوارج و نواصب در باره‌ی او می‌گفتند را رد می‌کند. اما در حدیث نیامده که مؤمنان جز علی

دوست دیگری ندارند؛ زیرا پیامبر ﷺ و همه مؤمنان صالح مولای مؤمنان هستند، در مقابل علی هم دارای دوست و مولاست که همه مؤمنانی هستند که او را دوست می‌دارند. همچنین پیامبر ﷺ فرموده است: «همانا قبیله‌های اسلم و غفار و مزینه و جهینه و قریش و انصار بجز خدا و رسولش، دوست و مولایی ندارند»^۱. پس آنها را هم مولای رسول خدا ﷺ قرار داده همان‌گونه که مؤمنان شایسته و خدا و رسول الله ﷺ را مولای آنها قرار داده است.

بنابراین در مجموع بین ولی و مولی و والی و مانند آنها تفاوت‌هایی هست. مثلا ولایتی که متضاد عداوت است چیزی است، و ولایت به معنی امارت چیز دیگر است و حدیث مذکور در رابطه با معنای اولی آمده است نه دومی. پیامبر ﷺ فرموده: «من كنت والیه فعلی والیه». بلکه فقط با این الفاظ آن را بیان فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ». و اما ادعای این که مولی به معنای والی است باطل است، چون ولایت و دوستی دو طرفه است، مثلا مؤمنین اولیاء خدا و او هم مولای مؤمنان است. و اما اینکه پیامبر ﷺ نسبت به مؤمنین از خودشان برتر است، یک جانبه است و فقط از طرف پیامبر ﷺ است و این از ویژگیهای نبوت او می‌باشد. اگر فرض بر این باشد که پیامبر ﷺ با این بیان به جانشینی علی بعد از خویش تصریح کرده، این عبارت ایشان موجب نمی‌شود که علی هم نسبت به مؤمنان از خودشان بیشتر در اولویت باشد، همان‌گونه که همسرانش مادر مؤمنان نیستند. اگر مقصودش از آن، جانشین کردن علی بود می‌فرمود: هر کسی که من نسبت به او از خودش برترم. ولی این را نگفته و هیچ کس آن را نقل نکرده است و قطعا چنین معنایی باطل است: چون برتری پیامبر ﷺ نسبت به هر مؤمنی از نفس خودش، چه در حال حیات او و چه بعد از وفات مسأله‌ای ثابت است. و خلافت علی -

۱- با وجود اختلاف در الفاظ، حدیث از ابی هریره و ابی ایوب رضی الله عنهما در: صحیح بخاری: ۴/۱۷۹-۱۸۰، ۱۸۱ (کتاب المناقب، باب مناقب قریش، باب ذکر اسلم و غفار و مزینه و جهینه و أشجع)، مسلم: ۴/۱۹۵۴-۱۹۵۵ (کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل غفار و اسلم...)، سنن الترمذی ۵/۳۸۵ (کتاب المناقب، باب فی غفار و اسلم و جهینه و مزینه)، (چاپ المعارف) ۲۸/۱۵، (چاپ الحلبي) ۲/۳۸۸، ۴۶۷-۴۶۸، ۴۸۱، ۱۹۴/۵ (از زید بن خالد الجهنی رضی الله عنه).

به فرض وجود آن - بعد از پیامبر ﷺ می بود نه در حال حیات او، چون جائز نیست علی ﷺ در حال حیات پیامبر ﷺ خلیفه باشد، چون در آن صورت برتری پیامبر ﷺ نسبت به مؤمنان معنایی نداشت. آنچه که گذشت همه دلالت بر آن می کند که چیزی در خصوص خلاف علی مراد نبوده و اینکه علی دوست و ولی هر مؤمنی است، صفت ثابت او در حیات پیامبر ﷺ می باشد، و حکمش به وفات پیامبر و بعد از آن تأخیر نمی افتد، اما خلافت تا بعد از وفات صورت نمی گیرد. و با این توضیح معلوم شد که این تعریفها با هم متفاوتند.

و اگر پیامبر ﷺ نسبت به مؤمنین در حال حیات و بعد از وفات تا روز قیامت سزاوارتر از خودشان است و اگر کسی را بر بعضی از کارها در حال حیاتش جانشین کرده، یا به فرض این که کسی را برای بعد از وفات خود جانشین کرده و با نص و اجماع خلیفه‌ی ایشان شده است، باز هم پیامبر ﷺ است که نسبت به آن خلافت و نسبت به همه مؤمنان از خودشان در اولویت قرار دارد و هرگز غیر او نسبت به هر مؤمنی به ویژه در حال حیاتش برتری ندارد.

و اما این که علی و غیر او مولای هر مؤمنی هستند صفت ثابتی برای علی در حال حیات پیامبر ﷺ و بعد از ایشان و بعد از وفات علی است. پس علی امروز مولی و دوست هر مؤمنی است نه اینکه متولی امور مردم امروز باشد. همچنین سایر مؤمنین دوست یکدیگرند چه در حال حیات و چه بعد از مرگ.

فصل سوّم

نقض استدلال روافض به حدیث «أنت منی بمنزلة هارون من موسى» تو نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی هستی

مصنف رافضی می‌گوید: دلیل سوّم برای خلافت علی فرموده پیامبر ﷺ است که می‌فرماید: «أنت منی بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي».

پیامبر ﷺ همه منزلت‌های هارون را نسبت به موسی ﷺ به استثناء برای علی ثابت کرده است، از جمله جایگاه هارون این است که جانشین موسی بوده و اگر هارون بعد از موسی می‌زیست جانشین او می‌شد. در غیر این صورت این نقض و باطل کردن است. چون علی در حضور و غیاب پیامبر ﷺ مدت کمی جانشین بوده است و بعد از وفات و در مدت غیاب طولانی پیامبر ﷺ به طریق اولویت جانشین است.

جواب:

این حدیث بدون شک در صحیحین ثبت شده است و پیامبر ﷺ در غزوه‌ی تبوک این را به علی گفت. و هر گاه پیامبر ﷺ راهی غزوه یا سفر عمره یا حج بود، یکی از اصحابش را بر مدینه جانشین می‌کرد. همان‌گونه که در غزوه‌ی ذی‌أمر، عثمان رضی الله عنه را، و

۱- ابن هشام در: السیره ۴۹/۳، گفته: «هنگامی که رسول الله ﷺ از غزوة السویق برگشته است بقیه‌ی ماه ذی الحجّه را در مدینه اقامت داشت سپس به غزوه‌ی نجد رفته و باز با غطفان در غزوه‌ی ذی‌أمر جنگید و در این مدت

در غزوه‌ی بنی قینقاع بشیر بن عبدالمنذر^۱ را جانشین خود بر مدینه کرد. و موقعی که با قریش جنگید ابن‌أم‌مکتوم را جانشین قرار داد^۲. محمد بن سعد^۳ و غیر او آن را ذکر کرده‌اند. بدیهی است که پیامبر ﷺ از مدینه خارج نمی‌شد تا این که جانشینی برای خود قرار می‌داد. مسلمانان هم کسانی را ذکر کرده‌اند که پیامبر ﷺ به عنوان جانشین قرار داده‌است. پیامبر ﷺ برای دو عمره حدیبیه و عمره قضاء و برای حجة الوداع و برای بیش از بیست غزوه از مدینه خارج شده و سفر کرده‌اند. و در همه این حالت‌ها برای خود جانشین قرار داده‌اند. در مدینه مردان زیادی بودند که پیامبر ﷺ آنان را جانشین خود بر مردم قرار داده‌است.

هنگامی که پیامبر ﷺ به غزوه‌ی تبوک رفتند -که آخرین غزوه ایشان بود- و در هیچ غزوه‌ای مانند آن مردم شرکت نکرده بودند و جز زنان و کودکان یا افراد ناتوان و معذور یا منافقین همه در آن شرکت داشتند و جز آن سه نفر که بعداً توبه آنها پذیرفته شد مردان مؤمن در مدینه نبودند مانند دفعات سابق که مردی را بر ایشان جانشین قرار می‌داد. پس جانشینی این دفعه از جانشینی‌های عادی ضعیف‌تر بود، زیرا در مدینه مردان قوی و نیرومند و چابک باقی نمانده بودند، آن‌گونه که در سفرها و غزوه‌های قبلی، در

عثمان بن عفان^۴ جانشین ایشان در مدینه بود برای تفصیل این غزوه به طبقات ابن سعد: ۳۴/۲-۳۵، زاد المعاد: ۱۹۰/۳، السیرة النبویة ابن کثیر: ۳/۳، مراجعه نمایید.

۱- بشیر بن عبدالمنذر همان أبو لبابة بن عبد المنذر^۵ است. ابن حجر در «الإصابة: ۱۶۷/۴» گفته که: در اسمش اختلاف است، موسی بن عقبه گفته: اسمش بشیر است و ابن إسحاق گفته که: اسمش رفاعة است ... و کشف و غیر او در تفسیر انفال گفته که: اسمش مروان است. به ترجمه‌اش در اسد الغابة: ۲۳۲/۱، ۲۶۵/۶-۲۶۷، الاستیعاب: ۱۶۷/۴ بنگرید. و برای خبر غزوات و جانشینی به سیره‌ی ابن هشام: ۵۲/۳، طبقات ابن سعد: ۲۹/۲، إمتاع الأسماع: ۱۰۵/۱، مراجعه شود.

۲- این خبر را در: طبقات ابن سعد: ۳۵/۲-۳۶، إمتاع الأسماع: ۱۰۷/۱، زاد المعاد: ۱۹۰/۳، جوامع السیرة: ص ۱۵۲، سیره ابن هشام: ۴۶/۳، بنگرید و گفته که: «سباع بن عُرْفُطَةَ الغفاری یا ابن أم مکتوم بر مدینه کارگزار و جانشین بوده‌اند».

۳- محمد بن سعد همان أبو عبد الله محمد بن سعد بن منیع زهری صاحب الطبقات است، زمانی با واقدی مؤرخ هم دوره بوده است، در سال ۱۶۸ متولد شده و در سال ۲۳۰ وفات کرده است. به شرح حال او در تهذیب التهذیب: ۱۸۲/۹-۱۸۳، تاریخ بغداد: ۳۲۱/۵-۳۲۲، وفيات الأعیان: ۴۷۳/۳، الأعلام: ۶/۷، بنگرید.

مدینه مردان توانایی از مؤمنین باقی مانده بودند تا این جانشینی را بر اهل مدینه به عهده گیرند. پیامبر ﷺ در همه غزوه‌ها جانشین قرار داده بود، مانند غزوه‌ی بدر کبری و صغری، غزوه‌ی بنی مصطلق، غابه، خیبر، فتح مکه و سایر غزوه‌های که در آنها جنگ اتفاق نیفتاده است. پیامبر ﷺ در حدود بیست غزوه شرکت داشته و جز موارد اندک بر مدینه جانشین گمارده‌اند.

هر بار که راهی جنگ می‌شد در مدینه مردانی بهتر از وقت غزوه‌ی تبوک در مدینه باقی می‌ماندند، پس جانشینی همه کسانی که قبل از علی بر مدینه جانشین شده‌اند از جانشینی علی بهتر بود، به همین علت، علی (وقتی که فهمید جانشین پیامبر ﷺ بر مدینه می‌شود) نزد پیامبر ﷺ آمد و گریه کرد و گفت: آیا من را همراه زنان و کودکان در مدینه ترک می‌کنی؟ و گفته شده: بعضی از منافقان به علی طعنه زدند و گفتند: چون پیامبر ﷺ او را دوست ندارد او را جانشین قرار داده. بعد پیامبر ﷺ برای او بیان کرد که به خاطر امانت داری تو را جانشین قرار داده‌ام، و جانشین کردن نشان عیب و نقص نیست. چگونه این نقص است حال آن‌که موسی هارون را بر قومش جانشین قرار داد. پس اگر این نقص است، چرا موسی با هارون این کار را کرد؟ قلب علی با این توضیح خشنود شد و پیامبر ﷺ بیان فرمود که جنس جانشینی نشان از کرامت و امانت‌داری کسی است که به جانشینی گمارده شده است، نه اینکه تحقیر و خائن معرفی کردن باشد. چون جانشین از دید پیامبر ﷺ پنهان بود ولی همه اصحاب همراه ایشان خارج شدند.

هنگامی که پادشاهان و غیر آنها برای جنگ یا هر جای دیگر خارج شوند کسانی را همراه خود می‌برند که استفاده و همکاری بیشتری برایشان داشته باشند و به مشاوره و زبان و دست و شمشیرشان احتیاج داشته باشند.

کسی که در شهر می‌ماند اگر امور زیادی وجود نداشته باشد که نیاز به سیاست داشته باشد، نیاز به چنین مردانی نیست. بنابراین برخی گمانشان بر این بود که این به خاطر ارزش قائل نشدن برای علی و پایین آوردن جایگاه اوست، چون در موقعیت مهم و تعیین کننده‌ای قرار نگرفته که نیاز به تلاش و جدیت داشته باشد، بلکه او را در جایی قرار داده که به سعی و نظر احتیاجی ندارد.

اما پیامبر ﷺ بیان کرد که جنس جانشینی عیب و نقص نیست، چون اگر چنین بود موسی با هارون این کار را نمی‌کرد. و این جانشینی مثل جانشینی هارون نیست، چون قوم موسی و لشکریان نزد هارون بودند و موسی تنها رفته بود. برعکس جانشینی پیامبر ﷺ که همه سربازان و لشکر با او بودند جز زنان و کودکان و یا افراد معذور و نافرمان کسی در مدینه باقی نمانده بود.

کسی که می‌گوید: این به منزله این است و یا این مثل این است، مانند تشبیه چیزی به چیز دیگر است و این تشبیه وقتی ممکن است که شیوه و روش آن دو چیز به هم نزدیک یا مثل هم باشند بدون در نظر گرفتن مساوات در همه چیز.

آیا نمی‌بینی در حدیثی که در صحیحین آمده هنگامی که پیامبر ﷺ با ابوبکر و عمر رضی الله عنهما در رابطه با اسیران مشورت کرد نظر ابوبکر این بود از آنها فدیة گرفته شود، ولی عمر به قتلشان اشاره کرد. پیامبر ﷺ فرمود: در باره‌ی دو رفیق شما به شما خبر می‌دهم: نمونه‌ی تو ای ابوبکر مانند ابراهیم است که گفت: ﴿فَمَنْ تَبِعَنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [ابراهیم: ۳۶]. «هر که از من پیروی کند، او از من است، و هر کس از من نافرمانی کند تو که بخشاینده مهربانی».

و مانند عیسی است که فرمود: ﴿إِنْ تُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ عَبْدُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [المائدة: ۱۱۸]. «اگر عذابشان کنی آنان بندگان تو اند و اگر بر ایشان ببخشایی تو خود توانا و حکیمی».

و مثال و نمونه‌ی تو ای عمر مانند نوح است که گفت: ﴿رَبِّ لَا تَذَرْ عَلَيَّ الْأَرْضَ مِنَ الْكَافِرِينَ دَيَّارًا﴾ [نوح: ۲۶]. «پروردگارا هیچ کس از کافران را بر روی زمین باقی مگذار».

و مانند موسی هستی که فرمود: ﴿رَبَّنَا أَطْمِسْ عَلَيَّ أَمْوَالَهُمْ وَاشْدُدْ عَلَيَّ قُلُوبَهُمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ﴾ [يونس: ۸۸]. «پروردگارا! اموالشان را نابود کن! و (بجرم گناهانشان) دل‌هایشان را سخت و سنگین ساز، به گونه‌ای که ایمان نیاورند تا عذاب دردناک را ببینند!».

وقتی پیامبر ﷺ به ابوبکر می‌گوید: نمونه‌ی تو مثل ابراهیم و عیسی است و باز هم به عمر گفت: تو مثل نوح و موسی هستی، بزرگتر از این است که به علی فرموده است:

«نسبت تو به من، مانند هارون نسبت به موسی است». چون نوح و ابراهیم و موسی از هر نظر بزرگتر از هارون هستند. پیامبر ﷺ این دو را مثل آنها قرار داده و منظورش این نبوده که آنها در همه چیز مثل آن دو پیامبر هستند، بلکه از جهت شدت و خشونت و رخوت و نرمی مثل آنان هستند.

به همان شیوه تشبیه علی به هارون از آن جهت است که هر دو در غیاب سرورشان جانشین بودند و این جانشین سپردن از طرف پیامبر ﷺ چیزی مخصوص علی نبوده است بلکه پیامبر ﷺ غیر از علی کسانی دیگر را جانشین قرار داده که بیش از علی در غزوه‌ها بوده‌اند و هنگامی که جانشین پیامبر ﷺ قرار می‌گرفتند و علی هم در مدینه همراه آنها بود، این جانشینی آنها عامل و باعث اولیت و برتری آنها بر علی نشده بود، پس چگونه استخلاف در غزوات موجب تفضیلشان بر علی - که جانشین بود - می‌شود؟ پیامبر ﷺ گاهی بیش از یک نفر را بر مدینه جانشین قرار می‌داد و نسبت همه آنها به پیامبر ﷺ مانند نسبت هارون به موسی بوده است از این جهت که مانند علی و هارون در غیاب سرورشان جانشین بودند. البته جانشینی آنها بر کسانی بوده که به مراتب بهتر بودند از افرادی که در غزوه‌ی تبوک در شهر بودند، در موارد قبل به جانشینی قوی و توانا نیاز شدید داشتند چون از دشمن می‌ترسیدند که بر مدینه تسلط یابد. با توجه به شرایط مذکور سال تبوک در واقع سال پر برکتی بود بدین لحاظ که تعداد زیادی از عرب حجاز مسلمان شدند و مسلمانان، مکه را فتح کردند و دین اسلام با عزتی که یافته بود نمایان شد و با این دلیل خداوند به پیامبرش امر کرد که با اهل کتاب شام وارد مبارزه شود، مدینه هم نیازمند کسی نبود که در آن با دشمن بجنگد. به همین دلیل پیامبر ﷺ هیچ‌یک از جنگاوران را نزد علی باقی نگذاشت، بلکه همه را با خود همراه کرد. بر عکس سایر غزوه‌ها که جنگاورانی را در مدینه برای دفاع از آن همراه جانشین باقی می‌گذاشت.

اختصاص دادن علی به بحث و بیان در اینجا از طرف ناقد کتاب، مفهوم لقب است.

لقب دو نوع است:

لقب جنس و لقبی که مانند عَلم و اسم خاص افراد با آن معامله می‌شود: مانند: زید و أنت. این مفهوم ضعیف‌ترین مفاهیم است. به همین دلیل رأی جمهور اهل اصول و فقه

بر آن است که به مفهوم لقب استدلال نمی‌شود، پس اگر گفته شد «محمد رسول الله ﷺ» این به معنی نفی رسالت از غیر او نیست، اما اگر سیاق و روند کلام مقتضی تخصیص باشد، در این صورت - بنا بر قول صحیح - قابل استدلال است. مانند این آیه که خداوند می‌فرماید:

﴿فَفَهَّمْنَهَا سُلَيْمَنَ﴾ [الأنبياء: ۷۹].

و مانند: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾ [المطففين: ۱۵].

اما اگر اختصاص به علت سببی باشد که مقتضی آن است، به اتفاق مردم به آن احتجاج نمی‌شود، مانند ماجرای علی که چون نزد پیامبر ﷺ رفت و گریه کرد و از جانشین شدن بر زنان و کودکان شکوه سر داد و شکایت کرد، او را به این بیانات اختصاص داد.

هر کس دیگری غیر از علی که جانشین قرار گرفته، چون گمان نکرده که جانشینی عیب و نقص است نیاز نبوده که مانند این کلام طولانی از او خبر دهد. اختصاص به علت وجود سببی که موجب و مقتضی بیان و تخصیص به ذکر باشد، اختصاص به حکم محسوب نمی‌شود، پس در حدیث چیزی نیست دلالت بر آن کند که غیر علی نسبتش به پیامبر ﷺ مانند نسبت هارون به موسی نیست. همان‌گونه که وقتی بر شخصی حد باده گساری اجرا می‌کردند و کسی او را نفرین کرد، رسول خدا از لعن و نفرین او نهی کرد و فرمود: «دعه فإنه يحب الله ورسوله» او را به حال خود بگذار، چون او خدا و رسولش را دوست دارد.^۱ این دلیل نیست بر این که غیر او خدا و رسولش را دوست ندارند، بلکه چون نیاز به این بیان بود چنین فرمود.

۱- حدیث از عمر بن خطاب رضی الله عنه در: صحیح بخاری: ۱۵۸/۸ (کتاب الحدود، باب: ما یکره من لعن شارب الخمر وأنه لیس بخارج عن الملة).

و هنگامی که عمر رضی الله عنه برای کشتن حاطب بن ابی بلتعہ از پیامبر اجازه خواست، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دعه فإنه قد شهد بدرا»^۱. و این دلالت بر آن ندارد که غیر او شاهد بدر نبوده است. و این را فرمود تا عمر از او بگذرد.

همچنین وقتی که برای ده نفر به بهشت گواهی داد بدین معنی نیست که غیر آنها داخل بهشت نمی‌شود، ذکر این اختصاص به علت سببی است که مقتضی آن است. همان گونه وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله به حسن و اسامه فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُمَا فَأَجِبَّهُمَا وَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُمَا» «پروردگارا من حسن و اسامه را دوست دارم، تو هم آنها را دوست بدار و کسی را هم دوست بدار که آنها را دوست دارد»^۲. چنین نیست که غیر این دو را دوست نداشته باشد. شاید محبت غیر این دو بزرگتر از محبت آنها باشد.

همچنین هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «لا يدخل النار أحد بايع تحت الشجرة». «هیچ یک از کسانی که زیر درخت رضوان بیعت دادند داخل آتش نمی‌شوند». چنین نیست که غیر آنها داخل آتش می‌شوند.

و نیز هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر را به ابرهیم و عیسی تشبیه کرد مانعی ندارد که در امت و گروه صحابه کسانی پیدا شوند شبیه ابراهیم و عیسی باشند. باز هم هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله عمر را به نوح و موسی تشبیه کرد مانعی ندارد که در امت کسانی پیدا شوند شبیه نوح و موسی باشند.

۱- حدیث از علی بن ابی طالب رضی الله عنه در: البخاری ۵۹/۴ (کتاب الجهاد والسير، باب: الجاسوس)، مسلم: ۱۹۴۱/۴-۱۹۴۲ (کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل أهل بدر رضی الله عنه وقصة حاطب بن ابی بلتعہ)، سنن الترمذی: ۸۴-۸۲/۵ (کتاب التفسیر، سورة الممتحنة) روایت شده است.

۲- در: مسند (چاپ الحلبي) ۲۰۵/۵ از اسامه بن زید رضی الله عنه روایت شده که گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله من را گرفت و بر رانش نشانند و حسن بن علی را بر ران دیگرش نشانند و سپس ما را به آغوش گرفت و فرمود: «اللَّهُمَّ ارْحَمْهُمَا فَإِنِّي أَرْحُمُهُمَا». و در المسند (ط. الحلبي) ۲۱۰/۵ از اسامه بن زید گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله من و حسن را گرفت و سپس فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُمَا فَأَجِبَّهُمَا».

این حدیث در کتاب «فضائل الصحابة» ۷۶۸/۲ (حدیث رقم: ۱۳۵۲) آمده و محقق گفته است: سندش صحیح است.

اگر گفته شود که این دو بهترین کسانِ افراد امت هستند که شبیه آنها هستند. باز هم گفته شده که اختصاص به کمال مانع مشارکت در اصل تشبیه نمی‌شود.

و هنگامی که پیامبر ﷺ در خصوص عروه بن مسعود فرمود: «إِنَّهُ مِثْلُ صَاحِبِ يَاسِينٍ»^۱. او مانند صاحب یاسین است. و به آن دو شخص که نامشان آشعر بود فرمود: «هُم مِثِّي وَأَنَا مِنْهُمْ» «آنها از من و من از آنها هستم»^۲. این مختص آنها نیست، بلکه به علی هم گفته است: «أَنْتَ مِثِّي وَأَنَا مِنْكَ». و پیامبر ﷺ به زید فرمود: «أَنْتَ أَخْوَانَا وَمَوْلَانَا»^۳. «تو برادر و دوست ما هستی». و این مختص زید نیست، بلکه آسامه هم برادر و دوست آنهاست. این گونه مثال و تشبیهات زیاد هستند و موجب شباهت کلی و همه جانبه نمی‌شوند، بلکه در آن قسمت که کلام در مورد آن وارد شده شبیه هم هستند، بلکه ممکن است غیر مشبه هم در آن تشبیه مشارکت داشته باشد.

خداوند می‌فرماید:

﴿مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ﴾ [البقرة: ۲۶۱].

«مثل کسانی که دارائی خود را در راه خدا صرف می‌کنند، همانند دانه‌ای است که هفت خوشه برآرد و در هر خوشه صد دانه باشد».

۱- او عروه بن مسعود بن متعب بن مالک ثقفی است. ابن حجر در «الإصابة» ۴۷۰/۲ گفته: و ذکر عروه بن مسعود در حدیث صحیح در داستان حدیبیه ثبت شده است و دست بالایی برای صلح و آشتی داشت. سپس گفته: در روایت اسحاق آمده او اثر پیامبر ﷺ را دنبال کرد هنگامی که از طائف بر گشت مسلمان شد و اجازه گرفت به سوی قومش برگردد. بعد پیامبر فرمود: (من می‌ترسم که تو را بکشند) عروه گفت: اگر من را در خواب پیدا کنند بیدارم نمی‌کنند. پیامبر ﷺ او را اجازه داد و رفت بعد قومش را به سوی اسلام دعوت و نصیحت کرد، قومش او را نافرمانی کردند بعد مردی از ثقیف او را با تیر زد و کشت، هنگامی که این خبر به پیامبر ﷺ رسید فرمود: عروه مثل صاحب یاسین است، قومش را به سوی خدا دعوت می‌کرد بعد او را کشتند. خبر در سیره ابن هشام: ۱۸۲/۴، زاد المعاد: ۴۹۸/۳، إمتاع الأسماع: ص ۴۸۹-۴۹۰، آمده است.

۲- حدیث از ابی موسی الأشعری ﷺ در: البخاری ۱۳۸/۳ (کتاب الشركة، باب الشركة فی الطعام والنهر...)، مسلم: ۱۹۴۴-۱۹۴۵ (کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل الأشعریین ﷺ).

۳- حدیث در: البخاری ۱۸۴/۳-۱۸۵ (کتاب الصلح، باب کیف یکتب هذا ما صلح فلان بن فلان...) و این حدیث صلح حدیبیه است.

و فرموده:

﴿وَأَضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ إِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ﴾ [یس: ۱۳].

«برای ایشان سرگذشت ساکنان شهر (انطاکیه) را مثال بزن، بدان گاه که فرستادگان (خدا) به سوی آنان آمدند».

﴿مَثَلٌ مَّا يَنْفِقُونَ فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَثَلِ رِيحٍ فِيهَا صِرٌّ﴾ [آل عمران: ۱۱۷].

«مثل آنچه کافران در این جهان بذل و بخشش می‌کنند، همانند سرمای سختی است که به کشتزار قومی اصابت کند که (با کفر و معاصی) بر خود ستم کرده‌اند، و آن را نابود سازد».

گفته شده در قرآن چهل و دو مثل وجود دارد.

در مورد این که می‌گوید: پیامبر ﷺ علی را در همه چیز بجز نبوت به منزله‌ی هارون قرار داده است، این سخن باطل است؛ زیرا قول پیامبر ﷺ که فرمود: «آیا راضی نیستی که نسبت به من مانند هارون به موسی باشی؟ این دلیل بر آن است که پیامبر ﷺ می‌خواست با این سخن علی را شاد کند و جبران خاطری باشد برای آن نگرانی که تصور می‌کرد با جانشینی ساده تحقیر شده و جایگاهش پایین آورده شده است.

و فرموده پیامبر ﷺ که فرمود: «... به منزله‌ی هارون نسبت به موسی» یعنی مانند منزلت و جایگاه او؛ زیرا منزلت هارون نسبت به موسی به شخص هارون تعلق داشت، اما آنچه برای غیر او ثابت می‌شود مشابه آن است، همان‌گونه که گفته می‌شود: این مثل این است. و فرموده‌ی پیامبر ﷺ خطاب به ابوبکر و عمر که فرمود: «مثال تو مانند ابراهیم و عیسی است و مثال تو هم مانند نوح است» یعنی رأی و نظرتان به رأی و نظر آنها شباهت دارد.

چیزی که بیانگر این موضوع است این که جریان این گفته در سال تبوک یعنی سال هشتم هجری بود. سپس بعد از بازگشت از غزوه‌ی تبوک پیامبر ﷺ ابوبکر را به عنوان امیر کاروان مراسم حج در سال هشتم هجری به سوی مکه فرستاد، و بعد علی را دنبال او فرستاد. ابوبکر به علی گفت: تو امیری یا مأمور؟ علی جواب داد: من مأمورم و ابوبکر امیر است و من مانند مأموری همراه امیر هستم. در این سفر حج، علی پشت سر ابوبکر نماز می‌خواند و فرمانبردار او بوده است. و باز هم پشت سر ابوبکر با مردم راه می‌رفت

و فریاد می‌زد: ای مردم آگاه باشید که بعد از امسال هیچ مشرکی حق ندارد حج کند و هیچ کس اجازه ندارد با بدن برهنه کعبه را طواف کند.^۱

پیامبر ﷺ علی را تنها برای این دنبال کاروان حج فرستاد تا عهد و پیمان عرب‌ها را لغو کند، چون از عادات عرب این بود که عهد و پیمان را تنها بزرگ قبیله یا یکی از افراد خانواده‌اش می‌توانست نقض و باطل کند. پس الغا قراردادن عهد و پیمان را جز از مردی از خانواده‌ی پیامبر ﷺ قبول نمی‌کردند.

بدیهی است که اگر پیامبر ﷺ می‌خواست که علی را بعد از خود بر امتش جانشین کند با این شیوه و گفته او را مخاطب قرار نمی‌داد و تأخیر نمی‌کرد که علی با گریه و شکایت از حال خود نزد او بیاید، بلکه این حکمی است که تبلیغ و بیان آن بطور شفاف و واضح برای عموم مردم واجب است.

سپس یکی از نادانی‌های شیعه تناقض‌گویی است؛ زیرا این حدیث دلالت بر آن دارد که جز آن روز که غزوه تبوک بود هرگز رسول خدا ﷺ او را با آن کلام مورد خطاب

۱- حدیث از ابی هریره رضی الله عنه در: صحیح بخاری: ۷۸۱-۷۹ (کتاب الصلاة، باب ما یستر من العورة) و متن آن این است که ابو هریره گفت: ابو بکر در این سفر حج من را با عده‌ای دیگر از اعلام کنندگان فرستاد تا در روز قربان در منی فریاد بزنیم آگاه باشید که نباید مشرکان بعد از امسال به حج بیایند، و طواف بیت با لختی انجام داده نشود. حمید بن عبدالرحمن بن عوف گفته: سپس پیامبر ﷺ علی را دنبال کاروان حج فرستاد به او امر کرده بود که فریاد برائت از مشرکین را اعلام دارد. ابو هریره گفت: علی نیز همراه ما در روز نحر برای اهل منی اعلام کرد: بعد از امسال مشرک و برهنه اطراف خانه‌ی خدا طواف نکنند.

این حدیث در جاهای دیگر در بخاری: ۱۵۳/۲ (کتاب الحج، باب لا یطوف بالبيت عُریان ولا یحج مشرک)، ۱۶۷/۵ (کتاب المغازی، باب حج ابی بکر بالناس سنة تسع)، ۶۴/۶ (کتاب التفسیر، سورة تفسیر التوبة)، ۱۰۲/۴ (کتاب الجزیه، باب کیف ینبذ إلى أهل العهد) آمده است. و هم چنین در: سنن ابی داود ۲۶۴/۲-۲۶۵ (کتاب المناسک، باب یوم الحج الأكبر)؛ سنن النسائی ۱۸۶/۵ (کتاب المناسک، باب قوله تعالی: «خذوا مناسککم عند کل مسجد»)، سنن الدارمی: ۲۳۷/۲ (کتاب السیر، باب فی الوفاء للمشرکین بالعهد)، المسند (چاپ. المعارف) ۱۳۳/۱۵-۱۳۴ نیز ذکر شده است.

احادیث دیگری در رابطه با این موضوع از ابی بکر و علی و غیر آنها از اصحاب رضوان الله علیهم آمده که ابن کثیر در تفسیرش به بعضی از آنها اشاره کرده است (چاپ الشعب) ۴۴/۴-۵۳، و طبری هم به بعضی از آنها اشاره کرده است. تفسیرش را بنگرید (چاپ المعارف) ۹۸/۱۴ و ما بعد آن. و مسند (چاپ المعارف) ۱۵۶/۱، ۳۲/۲.

قرار نداده است، پس اگر علی می‌دانست که بعد از پیامبر ﷺ جانشین او می‌باشد - همانطور که خودشان قبلاً روایت کرده‌اند- علی خاطر جمع می‌شد که واقعا مثل هارون است، چه در حال حیات پیامبر ﷺ و چه بعد از وفات ایشان، و دیگر با گریه بسوی او نمی‌رفت و نمی‌گفت: که آیا من را همراه زنان و کودکان جانشین قرار می‌دهی؟.

اگر علی در کل بطور مطلق مثل هارون بود، کسی بجای او جانشین پیامبر ﷺ نمی‌شد در حالیکه علی در مدینه حضور داشته پیامبر ﷺ غیر او را جانشین قرار می‌داد، همان‌گونه که در سال فتح خیبر غیر علی را بر مدینه جانشین قرار داد با وجود این‌که علی هم در مدینه بود، و پیامبر ﷺ فرمود: «لَأُعْطِينَ الرَّايَةَ عَدَا رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ». یعنی: «من فردا پرچم را به مردی تحویل می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند».

و اما قول رافضی که می‌گوید: چون علی مدت کمی در حالت وجود و حیات پیامبر ﷺ جانشین ایشان بود، پس بعد از وفات پیامبر و در مدتی طولانی‌تر به طریق اولی باید که جانشین ایشان باشد.

جواب قول مذکور این است که با توجه به وجود و غیاب پیامبر ﷺ در حیات، مسؤلیت جانشینی بزرگتری از آنچه که به علی سپرده بود به غیر او داده است. مثلاً بعد از تبوک در حجة الوداع غیر علی را بر مدینه جانشین کرده بود. پس جانشینی علی بعد از وفات پیامبر ﷺ به خاطر این‌که علی بر مدینه جانشین شده نسبت به غیر علی دلیل بر آن نمی‌شود که علی بعد از وفات پیامبر ﷺ به جانشینی شایسته‌تر است. و آخرین جانشینی بر مدینه در حال حیات پیامبر ﷺ سال حجة الوداع بود در حالیکه علی در یمن بود و برای شرکت در مراسم حج خود را به آنجا رساند و با همراهی پیامبر ﷺ شاهد آن مراسم با شکوه بود. اگر اصل بقای جانشینی است، بقای کسی که در حجة الوداع جانشین بوده، بهتر از بقای آنهایی است که قبل از آن جانشین بوده‌اند.

در کل جانشینی بر مدینه خاص علی نبوده و دلیل بر افضلیت و امامت او نیست. اما آن نادان‌ها اولویت‌های عمومی و مشترک میان علی و غیر او را خاص علی کرده‌اند، هر چند که غیر او در آن کاملتر باشد همان‌گونه که از نصوص و حوادث دانسته می‌شود.

نصرانی‌ها هم نسبت به عیسی علیه السلام چنین هستند، آیاتی که به گمانشان بر حلول و اتحاد (وحدت وجود) دلالت می‌کنند، پیامبران دیگر هم در مورد آن مشترک هستند، در حالی که آیاتی که به موسی وحی شده بزرگتر است از آنچه برای مسیح آمده بود، و هیچ سببی در این جا وجود ندارد که این اتحاد را به عیسی مسیح اختصاص دهد هر چند که بدون شک در کل این حلول و اتحاد ممنوع و حرام است. اگر چه با امر ممکن مانند: کسب معرفت خدا و ایمان به او و بهره‌های حاصله از ایمان تفسیر شوند. این قدر مشترک و ممکن است.

شیعه هم امور مشترک بین علی و غیر علی را به او اختصاص می‌دهند، و حتی از این هم فراتر رفته و از امور مشترک نتیجه‌هایی همچون عصمت، امامت و افضلیت و برتری را از آن می‌گیرند، در حالی که هیچکدام از آن برداشت‌ها منتفی است.

هر کس با سیره‌ی رسول و احوال صحابه آگاه باشد و معانی قرآن و حدیث را بداند، می‌داند چیزی نیست که افضلیت و امامت را به علی اختصاص دهد، هر چه هست فضایل مشترک است. مانند اثبات ایمان و دوستی علی، و رد بر نواصب که علی را ناسزا می‌گویند، یا فسق و فجور و کفر را به علی نسبت می‌دادند. در فضایل ثابت علی ردی است بر نواصب، و فضایل سه خلیفه راشد دیگر هم ردی است بر که بر روافض وارد شده است. روافض و خوارج هم در خصوص عثمان رضی الله عنه انتقادهایی وارد می‌کنند، اما طرفداران عثمان معتقد به امامت عثمان هستند و نسبت به امامت علی انتقاد دارند، ولی آن‌ها در بدعتشان از شیعیان علی بهترند. اما زیدیه که ابوبکر و عمر را دوست دارند در آن میان مضطرب هستند.

خلاصه، جانشینی در حال حیات نوعی نیابت است که هر ولی امر به آن نیاز پیدا می‌کند و آن بدین معنا نیست که هر کس شایستگی جانشینی در حیات ولی امر داشت بعد از مرگش هم آن شایستگی را دارد، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله چندین نفر را در حال حیات جانشین خود کرده است که در میان آنها کسانی بودند که شایستگی جانشینی بعد از مرگ رسول را نداشته‌اند مانند: بشیر بن عبدالمنذر و غیره.

پیامبر ﷺ در حیات خود با خواسته هایی روبه رو بود که واجب است به آنها قیام کند مانند رعایت حقوق مردم، سرپرستی و مدیریت امور آنها. اما بعد از وفات چیزی بر ایشان واجب نیست، چون به حقیقت ایشان رسالت را تبلیغ و امانت و وظایفش را ادا کرده و نسبت به امتش دلسوزی و خیرخواهی کرد و تا وقتی که زنده بود خدا را عبادت نمود، ولی در حال حیات واجب بود به جنگ و مبارزه با دشمنان پردازد، غنایم را تقسیم کند، حدود شرعی را اجرا کند و عمال و کارگزاران را به کار گیرد و دیگر کارهایی که بر ولات امور لازم است، اما بعد از وفات هیچ کدام از اینها بر ایشان واجب نمی ماند.

جانشینی در حال حیات ولی امر با جانشینی بعد از مرگ او متفاوت است، مثلاً هنگامی که انسان زنده است کسی را بر کاری یا بر اولادش جانشین خود می کند، این جانشین وکیل محض است و آنچه موکلش به او امر کرده انجام می دهد. اما اگر آن کس را بعد از مرگ بر اولادش جانشین خود کند، جانشین ولی مستقل است نه وکیل شخص مرده و مطابق مصلحت و مطابق فرمان خدا و رسول او عمل می کند.

همچنین ولی امرها هنگامی که یکی از آنها در حال حیات، کسی را جانشین می کند، آنچه که به او فرمان داده و برایش معین می کند انجام می دهد. اما اگر برای بعد از مرگ جانشین کرده، او می تواند که در ولایتش طبق امر خدا و رسولش تصرف کند و دیگر این تصرف به جانشین تعلق دارد، نه به میّت به عکس آنچه که ولی امر در حال حیات بوده است. این کجا و آن کجا؟! هیچ کس از عقلاً نگفته اگر ولی امر کسی را بر بعضی از امور جانشین خود کرد و بعد مدت این جانشینی تمام شد، دلیل این است که بعد از مرگ آن صاحب امر جانشینش بر امور باشد. اما افسوس که شیعه در معقول و منقول نادانترین مردمند.

فصل چهارم

نقض قیاس شیعه مبنی بر قیاس جانشینی بعد از وفات، بر

جانشینی در حال غیبت

شیعه می‌گوید: دلیل چهارم بر خلافت علی این است که پیامبر ﷺ مدت کوتاهی در غیاب خود علی را بر مدینه جانشین قرار داده است، پس واجب است که علی بعد از وفاتش جانشین او باشد. رأی غیر علی اجماع نیست و پیامبر ﷺ او را از جانشینی بر مدینه عزل نکرد، پس جانشینی او بعد از وفاتش در آنجا باقی است و اجماع بر این است که علی بر غیر مدینه هم خلیفه است.

در جواب این دلیل گفته می‌شود که همانا این استدلال و امثال آن از استدلال‌های باطله‌ای است که مانند خانهٔ عنکبوت‌اند. از چند طریق جواب این استدلال داده می‌شود:

اول: بنا بر یکی از دو قول می‌گوییم: پیامبر ﷺ ابوبکر را بعد از وفاتش جانشین کرده و اگر رافضی بگوید: خیر، بنا بر یکی از دو قول می‌گوییم: کسان دیگری هستند که می‌گویند: عباس جانشین شده است، هر کسی که از منقولات ثابت‌ه آگاهی داشته باشد می‌داند که احادیث دال بر جانشینی کسی بعد از وفات پیامبر ﷺ فقط بر جانشینی ابوبکر دلالت می‌کنند، نه جانشینی علی و عباس، بلکه همه احادیث دلالت بر این دارند که این دو جانشین نشده‌اند، پس در این هنگام گفته می‌شود: اگر قرار باشد پیامبر ﷺ کسی را

جانشین خود کرده باشد، جز ابوبکر کسی را جانشین قرار نداده است. و در غیر این صورت نه این است و نه آن.

بنابراین که تعیین جانشینی بر پیامبر ﷺ واجب باشد، جز ابوبکر جانشینی را قرار نمی‌داد؛ زیرا همه اهل علم حدیث و سیره اتفاق نظر دارند که احادیث ثابتۀ بر جانشینی غیر ابوبکر دلالت نمی‌کنند، بلکه هر چه هست تنها به جانشینی ابوبکر اشاره دارند. و این موضوع نزد علمای حدیث از بدیهیات ضروری است.

دوم: می‌گوییم که: شما که قیاس را به عنوان دلیل قبول ندارید، در حالی که این استدلال شما قیاس است، چون جانشینی بعد از وفات را با جانشینی در حال غیاب قیاس کرده‌اید. اگر ما بنا بر یکی از دو قول فرض کنیم، می‌گوییم که: فرق میان این دو جانشینی در این است که پیامبر ﷺ ما را بر آن آگاه ساخته، چون عمر رضی الله عنه را در حیات خود جانشین قرار داده، ولی با وفات پیامبر ﷺ جانشینی عمر متوقف شده چون پیامبر ﷺ در حال حیات شاهد بر امتش بوده، خود یا نائیش مأمور انجام مدیریت آن امت شده‌اند. اما بعد از وفاتش تکلیف از ایشان برداشته شده است. همانطور که مسیح می‌فرماید:

﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ﴾ [المائدة: ۱۱۷].

«و تا آن زمان که در میان آنها بودم شاهد و گواه اعمال آنها بودم ولی هنگامی که مرا از میان آنها باز گرفتی خودت مراقب آنان بودی و تو بر هر چیز گواهی.»

مسیح نگفته که جانشین من شاهد بر آنها بوده است، و این دلیل است بر این که مسیح برای خودش جانشین قرار نداده است، و بر انبیاء هم واجب نبوده است که برای بعد از خود جانشین قرار دهند. و همانطور که از پیامبر ﷺ ثابت شده که فرموده: همین را می‌گوییم که عبد صالح گفت:

﴿وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَّا دُمْتُ فِيهِمْ﴾ [المائدة: ۱۱۷].^۱

۱- حدیث از ابن عباس در صحیح بخاری ۱۶۸/۴ (کتاب الأنبياء، باب واذکر فی الکتاب مریم) اولش این است که می‌فرماید: عریان و پابرهنه حشر می‌شوند... سپس مردانی از اصحابم به راست و چپ برگرفته می‌شوند، و من هم می‌گویم: اصحابم، گفته می‌شود: از آن موقع که از آنها جدا شدی مدام در ارتداد و بی‌دینی به سر بردند، پس می‌گویم: همانطور که عبد صالح عیسی بن مریم گفت: ... (این حدیث در بخاری ۵۵/۶ (کتاب التفسیر،

خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإَيْن مَاتَ أَوْ قُتِلَ أُنْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَن يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴿١٤٤﴾﴾ [آل عمران: ۱۴۴].

«محمد جز پیغمبری نیست و پیش از او پیغمبرانی بوده و رفته‌اند، آیا اگر او (در جنگ) اُخُد کشته می‌شد، یا مثل هر انسان دیگری وقتی) بمیرد یا کشته شود، آیا چرخ می‌زنید و به عقب برمی‌گردید و هرکس به عقب بازگردد هرگز کوچکترین زیانی به خدا نمی‌رساند و خدا به سپاسگزاران پاداش خواهد داد».

پس با مرگ رسول تکلیف از ایشان برداشته شده است، اگر رسول در حیاتش جانشینی قرار می‌داده، واجب نیست آن جانشین معصوم باشد، بلکه کسی مسئولیتی را به عهده می‌گیرد و سپس دروغ و خیانتش آشکار می‌شود و عزل می‌گردد، همان‌گونه که ولید بن عقبه بن ابی‌معیط ولی‌أمر شد، اگر او مردی را جانشین کند، واجب نیست معصوم باشد، یا اینکه بعد از فوتش بر او شاهد باشد و در مقابل آنچه جانشینش انجام می‌دهد، مکلف نیست آن را رد کند، بر عکس جانشینی در حال حیات ولی‌أمر.

سوم: گفته می‌شود: جانشینی در حیات بر هر ولی‌أمری واجب است، هر ولی‌أمری، رسول باشد یا امام، واجب است در غیاب خود جانشینی را برای اجرای امور بگذارد، بر ولی‌أمر لازم است که در صورت امکان، خود یا نائبش مدیریت امور را به خوبی انجام دهند، و مدیریت و سرپرستی کسانی از زیر دستان که در غیاب ولی‌أمر هستند را به کسی بسپارد که آنها را به معروف امر کرده و از منکر باز دارد و از آنها مالیات بگیرد و حدود شرعی را اجرا کند و در قضاوت‌های میان آنها با عدالت رفتار کند. همان‌گونه که پیامبر ﷺ بر همه کسانی که در غیاب ایشان بودند جانشینی گذاشته است، و بر سریه‌هایی که به نقاط مختلف می‌فرستاد امیرانی را گماشته بود که به امامت آنها نماز می‌خواندند و جهاد می‌کردند، امیران را به رعایت امور شهرها مأمور می‌کرد، همانطور

سورة المائدة)، ۹۷/۶ (کتاب التفسیر، سورة الأنبياء)، سنن الترمذی: ۴/۵-۵ (کتاب التفسیر، سورة الأنبياء)

که (عتاب بن اسید) را به مکه و خالد بن سعید بن عاص، و (أبان بن سعید بن عاص) و أبا سفیان بن حرب و معاذ و أباموسی را بر شهرهای عرینه و نجران و یمن مأمور کرد. همچنین پیامبر ﷺ کارگرانی را برای جمع‌آوری زکات تعیین کرده و گماشته بود که زکات را از ثروتمندان زکات می‌گرفتند و آن را به کسانی می‌دادند که واجد شرایط دریافت زکات بودند، و در این راستا هم چندین نفر را به کار گرفته است.

و برای اجرای حدود شرعی کسانی را جانشین خود کرده، همان‌گونه که به انیس فرمود: «يَا أَيُّسُّ عَلَىٰ امْرَأَةٍ هَذَا، فَإِنِ اعْتَرَفَتْ فَأَرْجُمَهَا»^(۱). «ای انیس نزد زن این برو، اگر اعتراف کرد، پس او را رجم کن». وقتی که نزد او رفت اعتراف کرد و انیس حکم رجم را بر او اجرا کرد.

همچنین که پیامبر ﷺ در سال نهم؛ بعد از غزوه‌ی تبوک، ابوبکر صدیق رضی الله عنه را به اقامه‌ی حج فرستاده و او را امیر کاروان قرار داد و علی هم از جمله رعیت و فرمانبرداران ابوبکر بود، پشت سرش نماز اداء می‌کرد و از فرامینش اطاعت می‌کرد، همانطور که پیامبر ﷺ بارها و دفعات زیادی جانشینانی را بر مدینه گماشته است و هرگاه به سوی غزوه‌ای مانند غزوه‌ی: بدر، بنی مصطلق، فتح، حدیبیه، القضاء، و حجة الوداع و غیره خارج شده، یا اینکه به هر منظوری به نقاط مختلف سفر داشته است، کسانی را جانشین قرار داده است. هنگامی که جانشینی در حال حیات بر ولی‌أمر واجب است، هر چند که نبی و رسول نباشد، تعیین جانشین بعد از وفات بر او واجب نیست، چون جانشینی در حیات ولی‌أمر ضروری است که بدون آن هر امر واجبی صورت نمی‌گیرد، به عکس، جانشینی بعد از مرگ که ولی‌أمر امت را ابلاغ کرده که بر آنها واجب است از او اطاعت کنند و بعد از مرگش آنها این امکان را دارند که کسی را برای ولایت امر انتخاب کنند امورشان را اداره کند و از او اطاعت کنند، همانطور که در هر فرض کفایه‌ای که احتیاج به شخص معین

۱- حدیث از: زید بن خالد و ابی هریره رضی الله عنهما در: صحیح بخاری: ۱۰۲/۳ (کتاب الوکالة، باب الوکالة فی الحدود)، ۱۶۷/۸-۱۶۸ (کتاب الحدود، باب الاعتراف بالزنا)، ۱۷۲/۸-۱۷۳ (کتاب الحدود، باب إذا رمی امرأته وامرأة غیره بالزنا..)، ۱۷۶/۸ (کتاب الحدود، باب هل یأمر الإمام رجالاً..)، سنن الترمذی ۴۴۱/۲، ۴۴۳ (کتاب الحدود، باب ما جاء فی التلقین فی الحد، باب ما جاء فی الرجم علی الثیب) وارد شده است.

دارد آن فرد منتخب و تعیین شده ممکن است. پس معلوم شد که از وجوب جانشینی در حال حیات، واجب بودن جانشینی بعد از مرگ لازم نمی‌آید.

چهارم: همانا جانشینی در حیات در پست و مقام‌های مختلف واجب است، همانطور که پیامبر ﷺ بر کسانی که از آنها غایب بود افرادی را جانشین قرار می‌داد تا واجبات را در میانشان اقامه کند، بدیهی است که به اتفاق عاقلان تعیین این نوع جانشینی برای بعد از مرگ واجب نیست. اصلاً چنین چیزی غیر ممکن است. چون محال است ولی‌أمر موجود بتواند بعد از مرگ برای امت تعیین تکلیف و جانشینی کار آمد را متولی‌أمرشان کند، بلکه این مردم هستند که در هر عصر و زمانی برحسب شرایط و مصلحتشان کسی را متولی‌أمر می‌کنند، بدلیل اینکه شایستگی و حال افراد، و تشخیص مصلحت‌ها متفاوت است و گاهی، شخص جانشین شده بعلت عدم شایستگی و لیاقت لازم عزل می‌شود، پس تعیین چنان امری از طرف ولی‌أمر برای بعد از مرگش جزء معذورات و محالات است همچنان‌که ولید بن عقبه و سعد بن عباده در سال «فتح مکه» از طرف پیامبر ﷺ عزل گردیدند و قیس پسر سعد را جایگزین او کرد. و امام جماعتی را عزل کرد چون در حال امامت نماز برای قوم خود، آب دهانش را رو به قبله انداخت. دفعه‌ای دیگر هم مردی را مسؤل انجام اموری کرد که آن را انجام نداد، بعد گفت «آیا نمی‌توانید بعد از این‌که کسی را مسؤل انجام کاری کردم و نتوانست آن را انجام دهد مردی دیگر را برای انجام فرمان من انتخاب کنید؟»^۱.

پیامبر ﷺ عزل کسی را که ناتوان است به خود مردم واگذار کرده است، پس چگونه حق اختیار و انتخاب کسی را به آنها واگذار نمی‌کند که توانا و مسؤلیت‌پذیر و اهل عمل است؟!.

۱- حدیث را با این لفظ پیدا نکردم اما حدیثی با این مفهوم پیدا کرده‌ام در: سنن ابی داود ۵۶/۳ (کتاب الجهاد، باب فی الطاعة) از عقبه بن مالک ؓ با این نص آمده است که گفته: پیامبر ﷺ سریه‌ای را فرستاد و مردی از آنها به شمشیر مسلح شد و هنگامی که برگشت گفت: اگر می‌دیدم پیامبر ﷺ ما را سرزنش نمی‌کرد. حضرت فرمود: آیا عاجز شده‌اید از اینکه مردی از شما را فرستاده‌ام که گوش به فرمان نیست، پس شما کسی را به جای او بگذارید که گوش به فرمان باشد! حدیث در: المسند (چاپ الحلبي) ۱۶۰/۴ آمده است.

هنگامی که در حیات پیامبر ﷺ کسی ولی امر می شد و مسئولیتش را انجام نمی داد، پیامبر ﷺ او را عزل می کرد، یا به عزل او فرمان می داد، پس اگر پیامبر ﷺ کسی را برای بعد از وفاتش والی قرار دهد ولی او مسئولیتش را انجام نمی داد، باید عزل شود، چون اگر مردم خود ولی امر را منصوب یا عزل کنند، برایشان بهتر از آن است که کسی را عزل کنند که پیامبر ﷺ او را ولی امر قرار داده است. و حکمت ترک جانشینی برای بعد از حیات در این است.

پنجم: ترک جانشینی برای بعد از حیات بهتر از خود جانشینی است، همان گونه که خداوند ترک آن را برای پیامبرش ﷺ برگزیده است، چون خداوند جز بهترین امور را برای رسول خود بر نمی گزیند. چون یا گفته می شود: واجب است که پیامبر کسی را جانشین نکند که معصوم نیست چون از بعضی جانشینها منکراتی صادر می شد که او آن را منکر تلقی می کرد و به خاطر آن توییح می شدند و برخی را عزل می کرد، همچنان که که خالد بن ولید را عازم جنگ با بنی جذیمه کرد و او برخی از آنها را قتل کرد و بعد پیامبر ﷺ نصف دیه ی کشته شدگان را به ایشان پرداخت و علی بن ابی طالب را نزد ایشان فرستاد تا که ضمانت خون و اموال ایشان را عهده دار شود حتی قیمت کاسه ای که سگ در آن غذا می خورد را نیز پرداخت کرد. پیامبر ﷺ هم هر دو دستش را به سوی آسمان بلند کرده و می گفت: «پروردگارا من از آنچه خالد کرده بیزاری می جویم».

خالد و عبدالرحمان بن عوف با هم ستیزه کردند تا اینکه پیامبر ﷺ فرمود: «اصحابم را ناسزا نگوئید، سوگند به کسی که نفس من در دست اوست اگر یکی از شما به اندازه ی کوه أحد طلا داشته و انفاق کند به اندازه ی مد یا نصف آنچه که یکی از اصحابم انفاق کرده اند نمی رسد». ولی با این وجود پیامبر ﷺ خالد را عزل و برکنار نکرد. پیامبر ﷺ ولید بن عقبه را برای جمع آوری زکات قومی به کار انداخت. وقتی که برگشت به رسول خبر داد که آن قوم زکات را نمی دهند و به جنگ آمده اند، پس رسول خدا ﷺ تصمیم به جنگ با آنها گرفت، طولی نکشید که این آیه نازل شد:

﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهْلَةٍ﴾ [الحجرات: ۶].

«اگر فاسقی برایتان خبری آورد نیک و ارسی کنید مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و از آنچه کرده‌اید پشیمان شوید».

و روز فتح مکه سعد بن عباد را امیر قسمتی از لشکر قرار داد. هنگامی که به رسول خبر رسید سعد گفته: امروز روز جنگ و کشتار است، روزی که حرام می‌شود، او را عزل کرد و پسرش قیس را جایگزین او کرد و با عمامه‌ی خود که -نشانه عزل سعد بود- قیس را به نزد او فرستاد تا اینکه سعد بداند آن امر از طرف پیامبر ﷺ است.

مردم از دست بعضی از کارداران رسول ﷺ گله داشتند و شکایت را نزد ایشان بردند، ایشان هم به آنچه که خدا امر می‌کرد فرمان می‌داد، همان‌گونه که اهل قُبا از معاذ به علت طولانی کردن نماز جماعت با خواندن سوره‌ی بقره شکایت داشتند، پیامبر ﷺ فرمود: «أَفْتَأَنْتُ يَا مَعَاذُ؟ اقْرَأْ بِسْمِ رَبِّكَ الْأَعْلَى، وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى، وَنَحْوَهَا» «آیا برای دین موجب فتنه شده‌ای ای معاذ؟ سوره‌های کوتاه مانند: اعلی و لیل و غیره را بخوان»^۱. در صحیح آمده که مردی به رسول عرض کرد من به علت طول دادن نماز جماعت فلانی، از نماز صبح تأخیر می‌افتم. پس پیامبر ﷺ فرمود: «إِذَا أَمَّ أَحَدُكُمْ النَّاسَ فَلْيُخَفِّفْ فَإِنَّ فِيهِمُ الصَّغِيرَ وَالْكَبِيرَ وَالضَّعِيفَ وَالْمَرِيضَ وَذَا الْحَاجَةِ وَإِذَا صَلَّى لِنَفْسِهِ فَلْيَطْوِلْ مَا شَاءَ»^۲. «ای مردم! هنگامی که یکی از شما امامت نماز جماعت را بر عهده

۱- با توجه به اختلاف الفاظ، این حدیث از جابر بن عبد الله ﷺ در: صحیح بخاری ۲۶/۸-۲۷ (کتاب الأدب، باب من لم یر إكفار من قال ذلك متولاً أو جاهلاً) و اولش این است که: معاذ بن جبل ﷺ با پیامبر ﷺ نماز می‌خواند سپس نزد قومش آمده و برای آنها نماز جماعت را اقامه می‌کرد و سوره‌ی بقره را خواند. پیامبر ﷺ فرمود: امام باید نماز جماعت را مختصر و با حد اقل واجب بخواند ... حدیث در: مسلم ۳۳۹/۱-۳۴۰ (کتاب الصلاة، باب القراءة في العشاء)، سنن أبی داود: ۲۹۲/۱ (کتاب الصلاة، باب في تخفيف الصلاة)، سنن النسائی: ۷۶/۲-۷۷ (کتاب الإمامة، باب خروج الرجل من صلاة الإمام)، المسند (ط. الحلبي) ۱۲۴/۳، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۶۹ آمده است.

۲- با توجه به اختلاف الفاظ، حدیث از أبی هریره ﷺ در: صحیح بخاری: ۱۳۸/۱ (کتاب الأذان، باب إذا صلى لنفسه فليطوّل ما شاء) و اول حدیث این است که: هنگامی که یکی از شما برای مردم امام نماز را اقامه کرد باید در آن تخفیف حاصل نماید ...

حدیث در: مسلم ۳۴۱/۱ (کتاب الصلاة، باب أمر الأئمة بتخفيف الصلاة في تمام)، سنن الترمذی ۱۵۰/۱-۱۵۱ (کتاب الصلاة، باب ما جاء إذا أم أحدكم الناس فليخفف)، سنن ابن ماجه: ۳۱۵/۱ (کتاب إقامة الصلاة والسنة فيها، باب من أم قوماً فليخفف). المسند (ط. المعارف) ۲۰۱/۱۳، (ط. الحلبي) ۵۰۲/۲، ۵۳۷.

داشت در آن تخفیف کند، چون پشت سر او افراد ضعیف و پیر قرار دارند و هر وقت به تنهایی نماز خواند، هر چه میل دارد طولانی بخواند».

پیامبر ﷺ امام جماعتی را دید که در مسجد رو به قبله آب دهان انداخت، فرمود: «إِنَّكَ آذَيْتَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ»^۱. واقعاً تو با این کارت خدا و رسولش آزار دادی. هر یک از خلفاء و مسؤولین رسول خدا ﷺ هنگامی که چیزی بر آنها مشکل می‌شد نزد پیامبر ﷺ می‌آمدند و از آن سؤال می‌کردند. عادت رسول الله ﷺ بر این بود که آنچه خلفاء و مسؤولینش نمی‌دانستند به آنها یاد می‌داد، هنگامی که آنان منحرف می‌شدند راستشان می‌کرد و اگر نمی‌خواستند بلند شوند عزلشان می‌کرد، چون معصوم نبودند و پیامبر ﷺ می‌دانست بر او واجب نیست کسی را مسؤل کند که معصوم باشد. باز این هم تکلیفی غیر ممکن است، چون خداوند جز رسولش کسی را معصوم خلق نکرده است، اگر بر پیامبر ﷺ تکلیف می‌شد که معصومی را مسؤل یا جانشین کند، چنین تکلیفی از توانا و طاقت ایشان خارج بود و کسی را پیدا نمی‌کرد که مسؤلیتها را بعهده گیرد و احوال مردم در امور دین و دنیا به فساد کشیده می‌شد.

هنگامی که معلوم شد که جائز است - بلکه واجب هم هست - که پیامبر ﷺ در حال حیات کسی را جانشین کند که معصوم نباشد، اگر کسی را برای بعد از خود جانشین می‌کرد همانطور که در حیاتش کرده، باز هم کسی را جانشین می‌کرد که غیر معصوم باشد، و آن هم ممکن نبود که او را آموزش دهد و از انحرافش باز دارد آن‌گونه که در

ترمذی در تعلیقش بر این حدیث گفته: «در این باب از عدی بن حاتم و انس و جابر بن سمرة و مالک بن عبد الله و ابی واقد و عثمان بن العاص و ابی مسعود و جابر بن عبد الله و ابن عباس نیز احادیثی وارد شده است».

۱- حدیث از ابی سهله السائب بن خلاد رضی الله عنه در: سنن ابی داود ۱/۱۸۹ (کتاب الصلاة، باب فی کراهیة التَّبْرَاقِ فی المسجد) و نصش آن است: مردی که امامت قومی را می‌کرد آب دهانش را رو به قبله انداخت در حالی که پیامبر ﷺ او را دید و هنگامی که فارغ شد حضرت فرمود: نباید این مرد برایتان امامت کند) بعد از آن، خواست که برایشان نماز جماعت کند، اما او را منع کردند و به رسول خبر دادند و او هم فرمود: «إِنَّكَ آذَيْتَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ». و حدیث در: المسند (چاپ الحلبي) ۴/۵۶ آمده است.

حال حیات خود می‌کرد، پس در این صورت جانشینی از طرف پیامبر ﷺ برای بعد از وفات بهتر از جانشینی در حال حیاتش نمی‌بود.

پیامبر ﷺ امر و نهی خداوند را به اُمت ابلاغ کرد و آنها هم آن را می‌دانند، پس آنان کسی را برای ولایت‌امور انتخاب می‌کنند که به فرامین خدا و رسولش پایبند باشد و در صورت نیاز برای قیام به مسؤولیت‌ها و اتمام آن و رفع مشکلات، مردم با ولی آمرشان همکاری می‌کنند تا در صورت ممکن هر حقی به صاحبش برسد.

پس معلوم شد که ترک خلافت از طرف رسول اکرم برای بعد از خود در حق رسول کاملترین روش بود و کسی که وجوب خلافت بعد از مرگ را بر وجوب آن در حال حیاتش قیاس کند از نادان‌ترین مردم است.

هنگامی که پیامبر ﷺ دانسته که تنها فلانی در میان اُمت شایستگی خلافت دارد، همانطور که دانست به حقیقت تنها ابوبکر به خلافت شایسته‌تر است. در ضمن این دلالت را به اُمت ارائه می‌دهد که ابوبکر شایسته‌تر است، با توجه به اینکه پیامبر ﷺ دانسته که اُمت بعد از وفات ایشان ابوبکر را به حیث خلیفه برمی‌گزینند، ضامن جانشینی ابوبکر بعد از وفات خویش نبوده است. چون اُمت مسؤولیت آینده را به عهده می‌گیرند و پاداش تعیین خلیفه از طرف اُمت بزرگتر از حاصل شدن مقصود رسول الله ﷺ است.

اما هنگامی که ابوبکر دانست شخصی چون عمر رضی الله عنه در میان اُمت موجود نیست و بیم آن داشت که اگر او را برای جانشینی تعیین نکند مردم او را بخاطر شدت‌تی که داشت انتخاب نکنند، جهت مصلحت اُمت او را برای خلافت بعد از خود پیشنهاد کرد.

پیامبر ﷺ می‌دانست که اُمت اسلام ابوبکر را به ولایت برمی‌گزینند، پس احساس نکرد نیازی به انتخاب او هست، با این‌که اشاره‌وار آنها را راهنمایی کرد که ابوبکر بیش از همه به ولایت سزاوار امر است. ولی ابوبکر نمی‌دانست که اگر عمر را معرفی نکند آیا اُمت بعد از او عمر را جانشین می‌کنند یا خیر. آنچه که پیامبر ﷺ انجام داد تنها شایسته مقام نبوت و فضل علم ایشان است و آنچه ابوبکر صدیق رضی الله عنه انجام داد شایسته مقام او بود که آنچه پیامبر ﷺ می‌دانست او نمی‌دانست.

ششم: گفته می‌شود: فرض کن استخلاف واجب است و پیامبر ﷺ ابوبکر را بر مدینه جانشین قرار داد و او را عزل نکرد، به گفته کسی که می‌گوید: ایشان ابوبکر را خلیفه‌ی خویش قرار داد، و دلالت بر استخلاف او بنا بر قول دیگر نیز دارد.

این که (شیعه) می‌گوید: «علی را از جانشینی مدینه عزل نکرده است».

می‌گوییم: این سخن باطل است، چون همین که پیامبر ﷺ از جایی بر گشته به محض برگشتن، علی و غیره او عزل شده‌اند، بعد از تبوک، پیامبر ﷺ علی را به یمن فرستاد تا اینکه بعداً فرصت فراهم شد و در حجة الوداع خدمت پیامبر ﷺ رسید که در این حال غیر علی بر مدینه جانشین بود.

آیا گمان می‌کنی که پیامبر ﷺ مقیم مدینه و علی در یمن بود، اما با این حال بر مدینه خلیفه نیز بود؟!.

بدون شک این کلام جاهلان‌های نسبت به احوال پیامبر ﷺ است مثل اینکه گمان کرده‌اند که علی پیوسته تا وفات رسول خدا ﷺ بر مدینه خلیفه بوده است. ولی نفهمیده‌اند که بعد از آن پیامبر ﷺ او را دنبال کاروان حج به مکه فرستاد و ابوبکر که امیر موسم حج بود بر او فرمان می‌راند، سپس بعد از بازگشت همراه ابوبکر، پیامبر ﷺ باز هم او را به یمن فرستاده است، همانطور که معاذ و اباموسی را فرستاده است. سپس هنگامی که پیامبر ﷺ آخرین حج را بجا آورد، غیر علی را بر مدینه جانشین کرده بود. و علی از یمن به پیامبر ﷺ ملحق شد، رسول الله ﷺ صد شتر را برای قربانی کردن آورده بود دو سوّم شتران را با دست مبارک خود و بقیه را علی سر برید.

همه اینها نزد اهل علم جزء بدیهیات است و بر آن توافق دارند و اخبار متواتر آن را نقل کرده‌اند، مثل این که با دو چشم خود آنها را دیده باشی.

و کسی که به احوال رسول الله ﷺ توجهی ندارد، نباید در این مسائل اصولی وارد شود و از آن حرف بزند.

خلیفه وقتی خلیفه است که ولی أمرش غایب یا مرده باشد، هرگاه پیامبر ﷺ در مدینه بوده، اجازه نداده که با حضور او کسی جانشین او بر مدینه باشد، همان‌گونه سایر

کسانی که در زمان غیاب پیامبر ﷺ جانشین ایشان بوده‌اند، هنگام رجوع ایشان خلافتشان باطل شده است.

بهمین دلیل شایسته نیست گفته شود: قطعاً خدا کسی را برای پیامبر ﷺ جانشین قرار داده است؛ زیرا خداوند حی و قیوم، شاهد و مدبر بندگانش است، از مرگ و خواب و غیاب بودن منزّه و مبرا است.

بهمین دلیل هنگامیکه به ابوبکر می‌گفتند: «یا خلیفه الله» می‌گفت: من خلیفه خدا نیستم، بلکه خلیفه رسول الله هستم، و این برایم کافیست.

خداوند متعال چنین توصیف می‌شود که جانشین بنده اش است، همان‌گونه که رسول خدا ﷺ فرموده است: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ»^۱. و در حدیث دجال فرموده است: «وَاللَّهِ خَلِيفَتِي عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ»^۲. هر کس که خداوند در قرآن او را با خلافت توصیف کرده است، خلیفه و جانشین مخلوقی است که قبل از او

۱- حدیث با این لفظ قسمت اول از حدیث عبد الله بن سرجس رضی الله عنه در: سنن الترمذی: ۱۶۱/۵ (کتاب الدعوات، باب ما یقول إذا خرج مسافراً) ترمذی گفته است: «این حدیث حسن صحیح است»، و باز قسمتی از حدیث دیگر از عبد الله بن عمر رضی الله عنهما در: سنن الترمذی: ۱۶۵/۵ (کتاب الدعوات، باب ما جاء فیما یقول إذا ركب دابة) و اول حدیث این آیه و دعای قرآنی است: ﴿سُبْحٰنَ الَّذِی سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِیْنَ ﴿۳۳﴾ وَاِنَّا اِلٰی رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُوْنَ ﴿۳۴﴾﴾ سپس فرمود: اللهم انی اسألك فی سفری هذا....

ترمذی گفته: این حدیث حسن است، و حدیث دیگر در: المسند (چاپ المعارف) ۱۳۸/۹-۱۳۹ آمده، قسمت اولش از این عبارات قول پیامبر ﷺ است: «اللَّهُمَّ أَنْتَ الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الْأَهْلِ» در احادیث زیادی آمده، از آن جمله حدیثی از ابن عمر در: مسلم ۹۷۸/۲ (کتاب الحج، باب ما یقول إذا ركب إلى سفر الحج وغيره)، المسند (ط. المعارف) ۱۸۵/۹. از آن جمله حدیثی از ابی هریره در: سنن ترمذی ۱۶۰/۵ (کتاب الدعوات، باب ما یقول إذا خرج مسافراً)، المسند (چاپ المعارف) ۲۱/۱۸-۲۲، (چاپ الحلبي) ۴۳۳/۲. و حدیثی از ابن عباس در: مسند امام أحمد (چاپ. المعارف) ۸۷/۴، ۲۵۵.

۲- این عبارت در ضمن حدیث دجال آمده؛ حدیثی که نواس بن سمعان رضی الله عنه روایت کرده است در: مسلم ۲۲۵۰/۴-۲۲۵۱ (کتاب الفتن وأشراط الساعة، باب ذکر الدجال وصفته وما معه) حدیث رقم: ۱۱۰ و این عبارت در صفحه‌ی ۲۲۵۱ آمده است. و در: سنن ابی داود: ۱۶۶/۴ (کتاب الملاحم، باب خروج الدجال)، سنن الترمذی: ۳۴۶/۳-۳۴۹ (کتاب الفتن، باب ما جاء فی فتنه الدجال)، سنن ابن ماجه: ۱۳۵۶/۲-۱۳۵۹ (کتاب الفتن، باب فتنه الدجال...)، المسند (چاپ الحلبي) ۱۸۱/۴-۱۸۲.

بوده است مانند قول خدا که می فرماید:

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ﴾ [یونس: ۱۴].

«آنگاه شما را پس از آنان در زمین جانشین قرار دادیم تا بنگریم چگونه رفتار می کنید».

﴿وَإِذْ كُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ﴾ [الأعراف: ۶۹].

«و به خاطر آورید زمانی را که شما را پس از قوم نوح جانشینان قرار داد».

﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا

أَسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾ [النور: ۵۵].

«خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند وعده داده است که

حتما آنان را در این سرزمین جانشین قرار دهد همان‌گونه که کسانی را که پیش از آنان

بودند جانشین قرار داد».

و باز هم این که خداوند می فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً ۗ﴾ [البقرة: ۳].

«چون پروردگار تو به فرشتگان گفت من در زمین جانشینی خواهم گماشت».

یعنی شما جانشین مخلوقی قبل از خودتان در این زمین هستید. همان‌گونه که

مفسرین و غیر آنها ذکر کرده‌اند^۱. و اما آنچه که طایفه‌ای از اتحادیه و غیر آنها گمان

کرده‌اند که انسان خلیفه خداست، این جهل و گمراهی است.

۱- به تفسیر ابن کثیر: ۹۹/۱-۱۰۳، و زاد المسیر: ۵۸/۱-۶۰، بنگرید.

فصل پنجم

اثبات این که روایت: «علی برادر و وصی و جانشین و قاضی دین من است» دروغ و ساختگی است

رافضی گفته است: دلیل پنجم برای خلافت علی آن است که جمهور از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند که رسول الله ﷺ به امیرالمؤمنین فرمود:

«أنت أخي ووصي وخليفتي من بعدي وقاضى ديني».

و این حدیث نصی در باب می‌باشد.

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

نخست: اینکه برای استدلال به حدیث، لازم است صحت آن بیان شود، چون این حدیث در هیچ یک از کتاب‌های معتبری که قابل حجت باشد نیامده است، و هیچ یک از امامان حدیث آن را صحیح ندانسته است.

اینکه می‌گویند: جمهور آن را روایت کرده است. اگر مقصودش علمای حدیث است مثل: کتاب بخاری و مسلم و مانند آنها که گفته باشند صحیح است، این دروغی است که بر آنها بسته‌اند. و باز هم اگر مقصود از آن فضائل روایت‌های المغازلی، ابی نعیم و خطیب و مانند آنها باشد، و یا اینکه روایاتی باشد که در کتب فضائل روایت شده، به اتفاق اهل علم این گفته در مسایل فروع حجت نیست، چه رسد به مسأله امامت که به اصول ارتباط دارد؟!.

دوم: به اتفاق اهل علم حدیث، این حدیث موضوع و دروغ است^۱ قبلاً کلام ابن حزم گذشت که گفت سائر این احادیث موضوع است، هر کس که کمترین آگاهی به احادیث داشته باشد می‌داند که این روایات چگونه نقل و روایت شده‌اند.

به حقیقت این گفته ابن حزم درست است، واقعاً کسی که کمترین شناختی در باره‌ی حدیث صحیح و ضعیف داشته باشد می‌داند که این روایت و امثال آن ضعیف و بلکه موضوع و دروغ است. به همین دلیل هیچ یک از اهل حدیث آن را در کتب معتبر نیاورده است، تنها کسانی آن را در کتاب‌هایی که همه نوع حدیث را از درست و نادرست در آنها جمع کرده‌اند. آن کتاب‌هایی که هر عالمی می‌داند در آن کتابها بسیاری از روایت‌های دروغ نیز موجود می‌باشد مثل بسیاری از کتاب‌های تفسیر، مانند: تفسیر ثعلبی و واحدی و غیره و آن کتاب‌هایی که در باب فضایل نوشته شده‌اند و مملوء از ضعیف و درست هستند، بویژه خطیب خوارزم که بیش از همه مردم روایات دروغ را روایت کرده است و نه او و نه مغازلی از اهل علم حدیث نیستند.

أبوالفرج ابن جوزی آنگاه این حدیث^۲ را از طریق محمد بن سهل بن ایوب، از عمّار بن رجاء، از عبید الله بن موسی، از مطر بن میمون الإسکافی، از انس^(۳) روایت نموده که پیامبر ﷺ فرمود: «إن أخى ووزیري وخليفتي من أهلي، وخير من أترك بعدي، يقضي دَينِي، وينجز موعدي: عليّ بن أبي طالب»^(۴). یعنی: «همانا برادر و وزیر و جانشینم از اهل من و بهترین کسی از خود جا گذاشته‌ام، کسی که قرض‌هایم را پرداخت می‌کند و وعده‌هایم را عملی می‌کند، که علی بن ابی طالب است».

گفته: این حدیث موضوع و ساختگی است. ابن حبان گفته: مطر بن میمون احادیث موضوع را از طریق افراد موثق روایت می‌کرده است. پس درست نیست که از او احادیث روایت شود.

۱- برای تفصیل به: الفوائد المجموعة للشوكاني: ص ۳۴۶، تنزیه الشریعة ۳۵۳/۱ مراجعه نمایند.

۲- در: ۳۴۷/۱.

۳- الموضوعات: از انس بن مالک.

۴- الموضوعات: وعودی علی بن ابی طالب ﷺ، و حدیث در «اللائن المصنوعة» ۳۲۶/۱ وارد شده است.

باز هم از طریق احمد بن عدی شبیه این لفظ را روایت نموده است که مدار روایتش عبیدالله بن موسی است از مطر بن میمون، که عبیدالله بن موسی در واقع صادق است و بخاری از او روایت کرده است اما به تشیع معروف است از جهت شیعه‌گری از رویان غیر معتبر آنچه که موافق میل او بوده روایت کرده است همان‌گونه که از مطر بن میمون این را روایت کرده که دروغ است در حالیکه می‌دانسته دروغ است، اما بخاطر هوا و تعصب از کذب آن بحث نکرده است، ولی اگر تحقیق می‌کرد برایش آشکار می‌شد که این حدیث دروغ است، با توجه به لفظی که آن محدثان روایت کرده‌اند در آن لفظ «خلیفتی من بعدی» نیست، بلکه با لفظ «خلیفتی فی اهلی» که خلافت خاص است روایت کرده و آورده‌اند.

اما آن لفظ آخر که ابن عدی روایت کرده گفته: ^۱ «حدثنا ابن أبي سفیان، حدثنا عدی بن سهل، حدثنا عبید الله بن موسی، حدثنا مطر، عن أنس قال: قال رسول الله ﷺ: عليّ أخي وصاحبي وابن عمي وخير من أترك من بعدی، يقضي دینی وینجز موعدي»^۲. بدون شک مطر بن میمون بسیار دروغگو است، هیچ‌کس از علمای کوفه از او روایت نکرده است، با توجه به روایتش از انس، یحیی بن سعید قطان، وکیع، ابومعایه، ابونعیم، یحیی بن آدم و امثال آنها، و بسیار دیگر از افراد شیعه که در کوفه بودند از او روایت نکرده‌اند، با توجه به این که بسیاری از عوام شیعه علی را بر عثمان فضل می‌دادند. اما اهل کتب سته حدیثش را آورده‌اند، حتی ترمذی و ابن ماجه هم از افراد ضعیف روایت کرده‌اند نه از او.

۱- در الموضوعات لابن الجوزی: ۱/۳۷۸.

۲- الموضوعات: إسماعیل بن أحمد از ابن ابی سفیان گفت ...

۳- الموضوعات: علی...

۴- الموضوعات: مطر الإسکاف.

۵- الموضوعات: من أترك بعدی.

۶- ابن جوزی بعد از آن گفته: این حدیث درست نیست: مطر بن میمون متهم است، ابن حبان گفت: موضوعات را از طریق اثبات روایت کرده، پس درست نیست که از او روایت شود.

و تنها عبیدالله بن موسی از او روایت کرده، چون عبیدالله از اهل هوا بوده و به تشیع تمایل داشته است و به همین خاطر از این و از آن هر چند که بسیار دروغگو باشند روایت کرده است. و به همین دلیل احمد از عبیدالله بن موسی ننوشته است، به عکس عبدالرزاق. احمد ذکر کرده است که عبیدالله^۱ هر چه که نزد او بود آشکار کرده است به عکس عبدالرزاق.

و از جمله‌ی آنچه که مطر به دروغ گفته این حدیثی است که ابوبکر خطیب در تاریخش از حدیث عبیدالله بن موسی، از مطر از انس روایت کرده و گفته: نزد پیامبر ﷺ بودم علی را رو به خود دید و فرمود: «من و این حجت خدا در روز قیامت بر اتمم هستیم». ابن جوزی گفته:^۲ این حدیث موضوع و ساختگی است و مطر متهم به جعل آن است. ابو حاتم گفته: مطر حدیث موضوع را از طریق افراد معتبر روایت می‌کند، پس درست نیست از او روایت شود.

سوّم: این که علی قرض پیامبر ﷺ را پس نداده است، بلکه در صحیح آمده که پیامبر ﷺ در حالی وفات یافت که زره‌اش را نزد یک یهودی در مقابل سی وسق از جو که برای خانواده‌اش از او خریده بود به رهن گذاشته بود.^۳

جز این قرض دیگری بر پیامبر ﷺ نبوده است و آن هم زره‌اش را به عنوان رهن نزد آن یهودی گذاشته است. و در صحیح از پیامبر ﷺ آمده که فرموده: ارث من تقسیم

۱- عبیدالله بن موسی عسی کوفی. ذهبی در میزان الاعتدال: ۱۶/۳ گفته: شیخ بخاری، خودش معتبر است اما شیعه‌ی محترق است، در سال ۲۱۳ فوت کرده است.

۲- در موضوعات: ۳۸۳/۱.

۳- حدیث از عائشه رضی الله عنها در: البخاری ۱۴۱/۴ کتاب الجهاد والسير، باب ما قيل في درع النبي.. و نص آن این است که پیامبر ﷺ در حالی فوت کرد که زره اش را نزد یک یهودی در مقابل سی وسق از جو به رهن گذاشته بود، با توجه به اختلاف الفاظ در: بخاری ۱۵/۶ (کتاب المغازی، باب حدثنا قبيصة). وجاء الحديث بمعناه ومع اختلاف في الألفاظ عن ابن عباس و أنس و أسماء بنت يزيد رضی الله عنهن: سنن ترمذی: ۳۴۴/۲ (کتاب البيوع، باب ما جاء في الرخصة في الشراء إلى أجل). سنن النسائی: ۲۶۷/۷ (کتاب البيوع، باب مبايعة أهل الكتاب)، سنن ابن ماجه: ۸۱۵/۲ (کتاب الرهون، باب حدثنا أبو بكر بن أبي شيبة)، المسند (ط. المعارف) الأرقام ۲۱۰۹، ۲۷۲۴، ۲۷۴۳، ۳۴۰۹، (ط. الحلبي) ۱۰۲/۳، ۴۵۳/۶، ۴۵۷.

نمی‌شود، بعد از نفقه همسرانم و کرایه خدمتکاران، بقیه‌ی آن صدقه باشد.^۱
 اگر قرضی بر او می‌بود از ارثش پرداخت می‌شد، در حالی که قرض مقدم بر صدقه
 است، همان‌گونه که این در حدیث صحیح ثابت شده است.

۱ حدیث از ابی هریره رضی الله عنه در: بخاری ۱۲/۴ (کتاب الوصایا، باب نفقة القیم للوقف)، مسلم ۱۳۸۲/۳ (کتاب الجهاد والسير، باب قول النبی ﷺ: لا نورث...)، سنن أبی داود ۱۹۸/۳ (کتاب الخراج والإمارة والقیء، باب فی صفایا رسول الله ﷺ من الأموال)، الموطأ ۹۹۳/۲ (کتاب الکلام، باب ما جاء فی تركة النبی ﷺ، المسند ط). المعارف ۲۵/۱۳-۲۶، ۵۳/۱۷ (ط. الحلبي) ۴۶۴/۲.

فصل ششم

اثبات این که احادیث مربوط به برادری بین علی علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله مجموعاً ساختگی هستند

راضی می‌گوید: ششم، حدیث عقد برادری علی و پیامبر صلی الله علیه و آله را انس روایت می‌کند، مبنی بر این که روز مباحله پیامبر صلی الله علیه و آله میان مهاجرین و انصار پیمان اخوت و برادری را برقرار نمود، در حالی که علی را می‌دید و می‌شناخت که جلو آنها ایستاده بود اما میان او و هیچ‌کس دیگری اخوت و برادری را برقرار نکرد، و علی گریه کنان از آن مکان دور شد، پس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ابوالحسن چه کار کرد؟ گفتند: با چشمانی پر از گریه بیرون رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای بلال برو و او را اینجا بیاور، پس بلال نزد او رفت و علی گریه کنان به منزل خویش برگشت. فاطمه به او گفت: چرا گریه می‌کنی؟ گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله میان مهاجرین و انصار پیمان برادری برقرار کرد و مرا با هیچ یک از آنها به عنوان برادر قرار نداد. فاطمه گفت: خداوند تو را بی‌پشتیبان رها نمی‌کند، احتمالاً تو را برای برادری با خودش باقی گذاشته است. بلال گفت: ای علی! خدمت رسول الله برو، پس علی علیه السلام خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رفت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای علی چه چیزی تو را به گریه واداشت؟ پس علی قضیه را برای ایشان بیان کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو را برای خود باقی گذاشته‌ام، آیا راضی نمی‌شوی اگر به عنوان برادر پیامبرت انتخاب شوی؟ علی علیه السلام گفت: آری دوست دارم، پس پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی را گرفت و همراه او بالای منبر رفت و گفت: خداوندا این [علی] از من است و من از

او هستیم، بدانید که علی برای من به منزله هارون برای موسی می‌باشد، بدانید من مولای هر کس باشم علی نیز مولای او است، سپس برگشت و عمر نیز دنبال او رفت و گفت: به به ای ابو الحسن، به عنوان مولای من و هر مسلمان دیگر قرار گرفتی. عقد برادری بر افضلیت و برتری دلالت می‌کند، پس او به عنوان امام انتخاب می‌شود.

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

نخست: اینکه برای استدلال به حدیث، لازم است صحت آن بیان شود؛ زیرا حدیث را - طبق عادت خویش - به هیچ کتابی نسبت نداده است، هر چند که روافض به کتاب‌هایی استناد می‌کنند که اصلاً قابلیت استدلال ندارند، و در اینجا هم به همان عادت گذشتگان رافضی خویش دروغ را بدون سند نقل می‌کند. ابن المبارک گفته است: ذکر سند از دین محسوب می‌شود، اگر سند ملاک قرار نمی‌گرفت، هر کس هر آنچه دوست می‌داشت می‌گفت، هنگامی که سؤال از سند مطرح شد، (مبتدع) متحیر و سرگشته توقف می‌کند.

دوم: این روایت از دیدگاه اهل احادیث موضوع و ساختگی به حساب می‌آید، هر کس شناختی بر احادیث داشته باشد در مورد ساختگی بودن آن تردید ندارد^۱ و می‌داند که سازنده‌اش جاهل است؛ زیرا دروغ بودنش آشکار و روشن است و هر کس کوچک‌ترین شناختی بر حدیث داشته باشد می‌داند که دروغ است، و در این مورد بیشتر توضیح می‌دهیم.

سوم: مجموعاً احادیث مربوط پیوند برادری پیامبر ﷺ با علی موضوع هستند^۲ و پیامبر ﷺ با هیچ احدی پیوند برادری نبسته است و میان هیچ مهاجری با مهاجر دیگر،

۱- در کتاب‌های حدیث صحیح و موضوع این حدیث موضوع را به این صورت ندیده‌ام، و در کتاب‌های احادیث موضوع چند حدیث ذکر شده که بیانگر برادر خواندگی علی با پیامبر ﷺ می‌باشد، از جمله آنچه چند صفحه قبل با الفاظی متفاوت از شیخ الإسلام ابن تیمیه نقل کردیم.

۲- هیشمی در مجمع الزوائد: ۱۱۱/۹-۱۱۲ حدیثی از ابن عباس رضی الله عنه در مورد عقد برادری پیامبر ﷺ و علی رضی الله عنه ذکر می‌کند سپس می‌گوید: طبرانی در الکبیر و الأوسط: آن را روایت کرده، و حامد بن آدم مروزی که کذاب است در سلسله‌ی راویان آن وجود دارد سپس حدیث دیگر از جابر رضی الله عنه نقل می‌کند و می‌گوید: طبرانی در الأوسط آن را روایت کرده است، و أشعث بن عم حسن بن صالح که ضعیف است و ما آن را نمی‌شناسیم در سلسله‌ی راویان آن وجود دارد، و در «مناقب جماعة من الصحابة رضی الله عنهم» حدیثی در مورد عقد برادری میان اصحاب آمده

حتی میان ابوبکر و عمر و میان هیچ انصاری با انصاری دیگر پیوند برادری برقرار ننموده است. اما در همان ابتدای ورود به مدینه میان مهاجرین و انصار برادری را برقرار نمود.^۱

اما مباحله بعد از سفر هیئت نجران در سال نهم یا دهم هجری به مدینه صورت گرفت.

چهارم: دلایل و نشانه‌های دروغ بر این حدیث واضح و روشن است، از جمله: در روایت آمده: «روز مباحله پیامبر ﷺ میان مهاجرین و انصار اخوت و برادری برقرار نمود». این در حالی است که مباحله بعد از آمدن هیئت نجران به وجود آمد و خداوند سوره‌ی آل عمران را نازل فرمود، و آن هم در سال نهم، یا دهم هجری بود، به اتفاق تمام مردم مباحله قبل از این نبوده است، و پیامبر ﷺ با نصرانی‌ها مباحله نکرد، ولی آنها را به مباحله دعوت نمود، او را منتظر کردند تا با همدیگر مشورت کنند، بعد از مشورت گفتند: او پیامبر است، و هر قومی با پیامبر مباحله کرده باشد، حتما ریشه‌کن شده است، پس پرداخت جزیه (سرانه) را پذیرفتند و از مباحله خودداری کردند و آنها در میان اهل کتاب نخستین کسانی هستند که جزیه را پذیرفتند و تمام مردم اتفاق نظر دارند که پیوند برادری در آن روز نبوده است.

پنجم: پیوند برادری میان مهاجرین و انصار در سال اول هجری در منزل بنی‌نجار واقع شد، و که با مباحله چند سال فاصله دارد.

ششم: پیامبر ﷺ میان مهاجرین و انصار برادری و اخوت را به وجود آورد و پیامبر ﷺ و علی ﷺ هر دو از مهاجرین هستند و عقد برادری مهاجرین با همدیگر به وجود نیامده است، بلکه علی را با سهل بن حنیف برادر قرار داد، پس معلوم شد که پیامبر ﷺ خود را با علی برادر قرار نداده است و این چیزی است که با احادیث صحیحین موافق است که پیامبر ﷺ میان مهاجرین و انصار عقد برادری بست و میان مهاجرین با همدیگر برادری به وجود نیاورد.

است. سپس حدیث سومی از ابی‌امامه ﷺ روایت می‌کند و گفته است: «طبرانی آن را از طریق بشر بن عون که ضعیف است روایت نموده است».

۱- در حدیث بخاری ۶۹/۵ (کتاب مناقب الأنصار، باب کیف آخی النبی ﷺ بین الأصحاب) آمده: و عبد الرحمن بن عوف گفت: بعد از اینکه وارد شهر مدینه شدیم، پیامبر ﷺ مرا با سعد بن ربیع به عنوان برادر قرار داد. و در «سیره ابن هشام: ۱۵۰/۲-۱۵۳، زاد المعاد: ۶۳/۳-۶۵، نیز این روایت را نگاه کن.

هفتم: فرموده‌ی: «آیا راضی نیستی نسبت به من مانند هارون به نسبت موسی باشی؟» پیامبر ﷺ این جمله را یک مرتبه در غزوه‌ی تبوک فرمودند و به اتفاق تمام محدثین بار دیگر این جمله را تکرار نکردند.

و اما حدیث مربوط به موالات «هر کس من مولای او هستم علی نیز مولای اوست»، کسانی که این روایت را نقل کرده‌اند یادآور شده‌اند که پیامبر ﷺ یک بار این عبارت را در غدیر خم فرمودند و در غیر این جلسه آن را تکرار نفرمودند.

هشتم: قبلاً در مورد پیوند برادری سخن گفتیم و بیان کردیم که عمومیت آن روشن است و هرگز بر افضلیت و امامت دلالت نمی‌کند. و یادآوری شدیم که فضیلتی که برای ابوبکر صدیق ﷺ ثابت شده به خودش اختصاص دارد و کسی دیگر در آن مشارکت ندارد، مانند روایت: «اگر کسی از اهل زمین را خلیل خود قرار می‌دادم حتماً ابوبکر را به عنوان دوست صمیمی انتخاب می‌نمودم». و مانند اعلام پیامبر ﷺ به این‌که: ابوبکر محبوب‌ترین مرد نزد او می‌باشد، و گواهی اصحاب به اینکه ابوبکر محبوب‌ترین مرد نزد پیامبر ﷺ می‌باشد. و سایر روایاتی که بیانگر باطل بودن روایات مربوط به پیوند برادری میان پیامبر ﷺ و علی می‌باشد.

نهم: برخی گمان می‌برند که میان بعضی از مهاجرین با بعضی دیگر پیوند برادری به وجود آمد است؛ زیرا در این مورد احادیثی روایت شده، اما سخن حق و قابل اعتماد این است که چنین نیست، و هر آنچه در این باره روایت شده است باطل می‌باشد: یا این که کسانی آن را روایت کرده‌اند که عمداً دروغ می‌گویند، یا در نقل آن اشتباه کرده‌اند، چگونه این روایت صحیح است در حالی که هیچ حدیث صحیحی در این باره گزارش نشده است و اهل احادیث صحیح در این مورد حدیثی را تخریج ننموده‌اند.

هر کس در رابطه با احادیث صحیح و سیره‌ی متواتر و احوال پیامبر ﷺ و سبب برادر خواندگی و فائده و هدف آن آگاهی داشته باشد این مسایل را می‌داند، که آنها به خاطر این برادر خواندگی از یکدیگر ارث می‌بردند، پس پیامبر ﷺ میان مهاجرین و انصار پیوند برادری و اخوت برقرار کرد، همچنان که میان سعد بن ربیع و عبدالرحمن بن عوف و میان سلمان فارسی و ابو درداء اخوت و برادری را به وجود آورد، تا مهاجرین و انصار را با هم پیوند دهد، تا وقتی که خداوند این آیه را نازل فرمود:

﴿وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مِن بَعْدِ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنكُمْ وَأُولَٰئِكَ الْأَرْحَامُ
بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧٥﴾﴾ [الأنفال: ٧٥].

«و کسانی که پس از ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و با شما (ای مهاجران و انصار) جهاد نموده‌اند، آنان از زمره‌ی شما هستند و کسانی که با یکدیگر خویشاوندند برخی برای برخی دیگر سزاوارترند (و حقوق آنان) در کتاب خدا (بیان شده است و حکم خدا بر آن رفته است و) بیگمان خداوند آگاه از هر چیزی است.»

و این همان پیمانی است که خداوند در مورد آن این آیه را نازل فرمود:

﴿وَلِكُلِّ جَعَلْنَا مَوْلَىٰ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَالَّذِينَ عَقَدَتْ أَيْمَانُكُمْ فَأُولَٰئِهِمْ
نَصِيبُهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا ﴿٣٣﴾﴾ [النساء: ٣٣].

«برای هر یک وارثانی تعیین کردیم تا از میراث پدر و مادر و نزدیکان برخوردار شوند و به کسانی که با آنان پیمان بسته‌اید بهره خودشان را بدهید (و بدانید که) بی‌گمان خدا بر هر چیزی حاضر و ناظر بوده است.»^۱

و فقهاء در این مسئله اختلاف نظر داشته‌اند که آیا اگر شخصی بدون نسب باشد این برادر خواندگی موجب گرفتن ارث می‌شود یا اینکه ارث به او داده نمی‌شود؟ دو رأی در این مورد وجود دارد و آن هم دو روایت از امام احمد رحمته است. رأی نخست: مذهب امام ابوحنیفه و دوم: مذهب امام مالک و امام شافعی است.

فصل هفتم

پاسخ به کسی که امامت علی را اثبات می‌کند با ادعای این‌که محبت خدا و رسولش به او اختصاص دارد

شیعه گفته: دلیل هفتم روایتی است که جمهور علماء بطور عموم روایت کرده‌اند که بعد از آن که پیامبر ﷺ بیست و نه شب خیبر را محاصره نمود و پرچم در دست علی بن ابی طالب ﷺ بود، علی چشم‌درد گرفت و توان جنگیدن نداشت، و مرحب (فرمانده‌ی کفار) برای جنگ بیرون آمد، پس پیامبر ﷺ ابوبکر را صدا زد و به او گفت: پرچم را بگیر، ابوبکر در میان گروهی از مهاجرین پرچم را به دست گرفت و به تلاش پرداخت ولی کارش بی‌فایده بود و شکست خورده برگشت، روز بعد عمر برای جنگ به پا خواست، اندکی رفت و برگشت، پیامبر ﷺ فرمود: علی را نزد من بیاورید، به او خبر دادند که علی چشمانش درد گرفته است. پیامبر ﷺ فرمود: او را به من نشان دهید، مردی را به من نشان دهید که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند و هرگز فرار کننده نیست. سپس علی را نزد ایشان آوردند. پیامبر ﷺ کمی از آب دهانش را بر دستانش انداخت و آن را بر چشم و سر علی مالید، پس بهبودی یافت و پرچم را به او داد و خداوند بر دستان علی خیبر را فتح کرد و مرحب یهودی را به قتل رساند، و این توصیفی که پیامبر ﷺ برای علی به کار گرفت دلیل است بر این‌که آن صفت در دیگران وجود ندارد و علی بر دیگران برتری دارد، پس او امام است.

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ گفت:

نخست: اینکه برای استدلال به حدیث، لازم است صحت آن بیان شود. در جواب ایشان که گفت: «جمهور آن را روایت کرده‌اند» باید گفت که افراد موثق و مورد اعتماد آن را اینگونه روایت نکرده‌اند، بلکه در روایت صحیح چنین گزارش شده که علی علیه السلام در جنگ خیبر غائب بود، حاضر نبوده و به علت چشم‌درد از جنگ عقب افتاده بود. سپس عقب افتادن بر او سخت آمد و آنها ملحق شد، اما پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از رسیدن علی فرمود: «پرچم را به کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند و خداوند خیبر را به دست او فتح می‌کند». ولی قبل از علی پرچم را به ابوبکر و عمر رضی الله عنهما نداد و هیچ کدام از آن دو نفر از پرچم نزدیک نشدند، بلکه این از جمله دروغ‌های ایشان است، بدین خاطر عمر گفت: جز آن روز هیچ وقت امارت را دوست نداشته‌ام و همه افراد در آن روز دوست داشتند که پرچم به او داده شود، پس صبح آن روز پیامبر صلی الله علیه و آله علی را صدا زد، به او خبر دادند که علی چشم‌درد دارد، علی آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله آب دهانش را روی چشمان علی گذاشت تا چشمان علی خوب شدند، سپس پرچم را به او داد.»

و علت تخصیص علی پاداشی بود در قبال این‌که با وجود چشم‌درد آمده بود و خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله به این مسئله با وجود اینکه علی در آن جا نبود و هیچ کس منتظر او نبود یکی از کرامات پیامبر صلی الله علیه و آله می‌باشد، پس در حدیث هیچ‌گونه کاهشی برای مقام ابوبکر و عمر وجود ندارد.

دوم: خبر دادن پیامبر صلی الله علیه و آله از این که «علی خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند» حق است و این عبارت ردی است بر ناصیه، اما روافضی که می‌گویند: اصحاب بعد از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله مرتد شدند نمی‌توانند به این روایت استدلال کنند؛ زیرا خوارج به آنها می‌گویند: علی نیز از کسانی است که مرتد شدند، همان‌گونه که بعد از قضیه حکمیت گفتند: ای علی! تو از اسلام مرتد گشته‌ای، پس به اسلام باز آی. اشعری در کتاب (المقالات)^۱ می‌گوید: «خوارج بر کفر علی اتفاق نظر دارند».

اما اهل سنت به دلایل زیادی می‌توانند سخن خوارج را باطل کنند، اما آن دلایل به طور اشتراک بر ایمان هر سه خلیفه دلالت می‌کنند، ولی روافض آن دلایل را رد می‌کنند، پس نمی‌توانند بر خوارج اقامه‌ی حجت کنند که علی مؤمنانه وفات یافته است، بلکه هر دلیلی که ذکر می‌کنند از طرف خوارج باطل گشته و اساساً ریشه‌ی بی‌ارزش شمرده شده‌اند؛ زیرا اساس و پایه‌ی آنها فاسد است.

و این توصیف پیامبر ﷺ برای علی از ویژگی‌های منحصر به فرد آن بزرگوار نیست، بلکه دیگران نیز خدا و رسولش را دوست داشته و دارند، اما این عبارت یک گواهی است برای شخص علی ﷺ چنانکه پیامبر ﷺ برای ده نفر از اصحاب مژده‌ی بهشت را داد و چنانکه مژده‌ی بهشت را به ثابت بن قیس داد، و برای عبدالله بن حمار که چند مرتبه حدود شرعی را بر او اجرا کرده بود گواهی داد که او خدا و رسولش را دوست دارد.

در رابطه با این که رافضی گفت: «و این توصیف پیامبر ﷺ برای علی دلیل است بر این که این صفت در دیگران وجود ندارد».

برای این گفته دو پاسخ وجود دارد:

فخست: اگر درست باشد پیامبر ﷺ فرمود: «پرچم را به کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند و خداوند خبیر را به دست او فتح می‌کند». این مجموعه صفات مخصوص به او است؛ زیرا این فتح بر دستان علی به وقوع پیوست، ولی وقوع آن فتح معین بر دستان علی هرگز بر افضلیت و برتری او دلالت نمی‌کند چه رسد به اینکه مختص به امامتش باشد.

پاسخ دوم: این است که گفته شود: ما نمی‌پذیریم که این بیانات موجب تخصیص شود، چنانکه اگر گفته شود: این مال را به مرد فقیری یا مرد صالحی می‌دهم، و امروز مرد بیمار و صالحی را دعوت می‌کنم، یا این که این پرچم را به مرد شجاعی می‌دهم و ... این الفاظ بیانگر آن نیستند که این اوصاف در دیگران وجود ندارند، بلکه این دلالت می‌کند بر این که آن یک نفر مذکور موصوف به آن صفات بوده است.

بدین خاطر اگر شخصی نذر کند که هزار درهم را به یک مرد صالح یا فقیر بدهد، و این نذر کننده هزار درهم را به یک نفر داد، این به معنی عدم وجود اشخاص دیگر با این صفت

نمی‌باشد، و اگر گفت: این مال را به شخصی بدهید که به نیابت من حج کرده است، پس پول را به مردی دادند، لازم نیست که هیچ کس دیگری به نیابت او حج نکرده باشد.

سوم: اگر بپذیریم که علی در آن روز از سایر اصحاب برتر و فاضل‌تر بوده است، لازم نیست که بعد از آن روز نیز از دیگران فاضل‌تر باشد.

چهارم: اگر افضلیت او را بپذیریم، دلیل نیست که ایشان امامی معصوم و منتخب با نص صریح است، بلکه بسیاری از زیدیه و متأخرین معتزله و دیگران نیز به افضلیت علی اعتقاد دارند و معتقدند که ابوبکر امام است و نزد آنها ولایت کسی که در رتبه‌ی پایین‌تر باشد جایز است، و این نکته‌ای است که بسیاری دیگر نیز آن را جایز دانسته‌اند، از جمله: کسانی که در برتری دادن بعضی از آن چهار نفر بر بعضی دیگر توقف نموده‌اند. همچنین کسانی که اعلام داشته‌اند این مسئله نکته‌ای ظنی است دلیل قاطعی برای فضیلت شخص معینی نیست، هر کس به سنت صحیح آگاهی داشته باشد در این شکی ندارد.

اما ائمه‌ی مشهور در میان مسلمانان اتفاق نظر دارند که ابوبکر و عمر از عثمان رضی الله عنهما برترند و افراد زیادی در این مورد اجماع را نقل کرده‌اند، چنان‌که بیهقی در کتاب «مناقب الشافعی» - به سندی از شافعی - روایت کرده که گفته است: هیچ کدام از اصحاب و تابعین در برتری داشتن ابوبکر و عمر بر سایر اصحاب اختلافی نداشتند^۱.

امام مالک از نافع از ابن عمر روایت کرده که گفته است: ما در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله بعضی را بر بعضی دیگر برتری می‌دادیم و می‌گفتیم: بهترین افراد بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله ابوبکر سپس عمر است^۲.

۱- این عبارت در کتاب «مناقب الشافعی» نوشته‌ی ابوبکر أحمد بن حسین بیهقی، به تحقیق أستاذ سید أحمد صقر (چاپ دار التراث، القاهرة، ۱۳۹۱/۱۹۷۱) ۴۳۴/۱ آمده و بعد از آن چنین بیان شده: «کسانی که اختلاف داشته اند تنها در مورد علی و عثمان اختلاف نموده اند: بعضی علی را بر عثمان و بعضی نیز عثمان را بر علی تفضیل می‌دهند، ولی ما هیچ کدام از اصحاب رسول صلی الله علیه و آله را نسبت به کارهایشان خطاکار معرفی نمی‌کنیم».

۲- حدیث از ابن عمر رضی الله عنهما همراه با اختلافی در الفاظ - در: بخاری ۴/۵ (کتاب فضائل أصحاب النبی صلی الله علیه و آله)، باب مناقب المهاجرین و فضلهم، باب فضل ابي بکر (مکر) آمده و لفظ آن بدین سان است: «ما در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بعضی از اصحاب را بر بعضی دیگر برتری می‌دادیم، ابوبکر سپس عمر بن خطاب سپس عثمان بن عفان رضی الله عنهم را یکی

و قبلا روایت امام بخاری از علی را در همین مورد نقل کردیم.
و شیعه‌هایی که هم صحبت علی بوده‌اند این را نقل کرده‌اند و از هشتاد طریق، این روایت از علی روایت شده است.
و این نکته‌ای است که اهل علم بدان تصریح نموده‌اند و هر کس به احوال پیامبر ﷺ و خلفای راشدین آشنایی داشته باشد این نکته بر او مخفی نیست.

* * *

پس از دیگری تفضیل می‌دادیم»، ۱۴/۵-۱۵ (کتاب فضائل أصحاب النبی، باب مناقب عثمان)، سنن ابی داود ۲۸۷/۴ (کتاب السنة، باب فی التفضیل) از دو طریق که در یکی از آنها این جمله هم اضافه شده است: «سپس برتری دادن میان أصحاب پیامبر ﷺ را ترک می‌کردیم و هیچ کدام را بر دیگری برتری نمی‌دادیم، کتاب فضائل الصحابة، الأرقام ۵۳-۵۸، ۶۱-۶۳، ۴۰۱، مجمع الزوائد ۵۸/۹، المسند (چاپ المعارف) الأرقام ۴۶۲۶، ۴۷۹۷.

فصل هشتم

اثبات این که حدیث پرنده از دروغ‌های ساختگی است

شیعه گفته: دلیل هشتم بر امامت علی روایت پرنده (طائر) است. مجموعاً روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ پرنده‌ای آورد و گفت: «خداوندا! کسی که از همه نزد تو و نزد من محبوب‌تر است پیش من بفرست تا از این پرنده با من بخورد، سپس علی آمد و در را زد. انس گفت: پیامبر ﷺ برای کاری بیرون رفته است. سپس برگشت. سپس پیامبر ﷺ مانند بار اول دعا کرد، بعد علی در را زد، انس گفت: مگر نگفتم که پیامبر برای حاجتی بیرون رفته است؟ پس علی برگشت. پیامبر ﷺ باز هم آن دعا را تکرار کرد و علی به طرف منزل پیامبر باز آمد و این مرتبه شدیدتر از دو مرتبه‌ی قبل در را کوبید. پیامبر ﷺ کوبیدن در را شنید و اجازه‌ی ورود را به او داد و گفت: چرا دیر آمدی؟ گفت: آمدم، ولی انس مرا برگرداند، سپس آمدم و انس مرا برگرداند و باز هم آمدم و برای بار سوم انس مرا برگرداند. پیامبر ﷺ فرمود: ای انس چرا این کار را کردی؟ گفت: دوست داشتم که این دعا برای یکی از انصار اجابت شود، پیامبر ﷺ فرمود: ای انس مگر در میان انصار بهتر از علی یافت می‌شود؟ آیا در میان انصار بزرگتر از علی وجود دارد؟ پس اگر علی از همه کس نزد خداوند محبوب‌تر است واجب است او امام باشد.

از چند نظر می‌توان به این استدلال پاسخ داد:

نخست: اینکه برای استدلال به حدیث، لازم است صحت آن بیان شود. در جواب ایشان که گفت: «جمهور آن را روایت کرده‌اند» باید گفت این دروغی است علیه جمهور ساخته شده است؛ زیرا حدیث طبر (پرنده) را هیچ کدام از اصحاب احادیث صحیح روایت نکرده‌اند و ائمه‌ی حدیث آن را صحیح ندانسته‌اند، بلکه از روایاتی است که بعضی از مردم آن را روایت کرده‌اند، چنانکه شبیه آن را در بیان فضیلت غیر علی روایت کرده‌اند، بلکه در فضایل معاویه احادیث زیادی روایت شده است و کتاب‌هایی در این مورد تصنیف شده است و اهل علم حدیث هیچ کدام از این و آن را صحیح ندانسته‌اند.

دوم: حدیث پرنده (طائر) نزد اهل علم و آگاه به حقایق نقل از احادیث دروغ و موضوع به حساب می‌آید!

۱- أبو عبد الرحمن گفت: شیخ احمد میرین بلوچی حدیث طائر را تخریح کرده و امام نسائی در تحقیق بر کتاب خصائص أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام روش او را پیروی کرده است، و به خاطر ارزشمند بودن آن تخریجش را برای دانشجویان ذکر می‌کنم تا از آن بهره‌مند شوند:

شیخ بلووشی می‌گوید: برای این حدیث که از انس گزارش شده سی طریق وجود دارد -

نخست: طریق سدی از انس.

ترمذی در المناقب (۵: ۳۰۰) و أبو یعلیٰ چنانکه در «المقصد العلی» آمده (ق ۱۲۳/۲) و ابن عدی در «الکامل (۶۹/۳/۲) و ابن المغازلی در «مناقب علی (۱۷۱) و ابن عساکر (۱۲: ۱۲۴، ۱۲۵) و ابن جوزی در «العلل المتناهية (۱: ۲۲۶) و خوارزمی در «المناقب» (۵۹) آن را تخریح کرده‌اند. و ابن عساکر گفته‌ی دارقطنی را «المسند» نقل کرده که: عیسی بن عمر سدی به تنهایی آن را گزارش داده است. می‌گوییم: بلکه حارث بن نبهان از سدی نزد ابن عساکر او را پیروی کرده است، و همچنانکه در «التقريب» آمده حارث متروک است.

دوم: طریق حماد بن مختار از عبد الملک بن عمیر از انس.

طبرانی در «الکبیر: ۲۲۶/۱ و ابن المغازلی: ۱۷۱، و ابن عساکر: ۱۲: ۱۲۵، و ابن الجوزی در «العلل (۱: ۲۲۸) و ابن المؤید جوینی در فرائد السمطین: ۱: ۲۰۹، و حماد بن مختار این را تخریح کرده‌اند، ابن الجوزی از ابن عدی در مورد حماد چنین نقل می‌کند: «شيعه ای مجهول است». و ذهبی در «المغنی گفته است: (۱: ۸۳) «او را نمی‌شناسم».

سوم: از جعفر بن سلیمان از عبد الله بن مثنی از عبد الله بن انس از انس.

أبو یعلیٰ در «المسند» همچنانکه در «المطالب العالیة» آمده (ق ۵۵۶) و ابن عدی (ق ۳۲/۲) و ابن المغازلی: ۱۷۲ و ابن عساکر: ۱۲: ۱۲۲، آن را تخریح کرده اند و جعفر بن سلیمان چنانکه در المیزان: ۱: ۴۰۸، آمده هر چند که فردی معتبر است اما از افراط گرایان روافض می‌باشد، و به علت قوت بدعت و غلو

روایت او قبول شدنی نیست. و عبد الله بن مثنی در التقریب در مورد او چنین گفته: «صدوق است اما اشتباهات فراوانی از او سر می‌زند.

چهارم: ابو هندی از انس.

ابن ساذان در جزئی از مشیخه‌ی خویش (ق ۱۰۲) و خطیب در تاریخ بغداد: ۳: ۱۷۱ و ابن مغزالی: ۱۶۶ و ابن عساکر: ۱۲: ۱۲۴، و ابن الجوزی در العلل: ۱: ۲۲۷، آن را تخریج کرده است. و خطیب در مورد ابو الهندی گفته است: «مجهول می‌باشد و نام او غیر معروف است» و ذهبی نیز در المیزان: آن را گفته است (۴: ۵۸۳).

پنجم: از اسماعیل بن سلمان - به سکون لام - الأزرق از انس.

امام بخاری در التاریخ الکبیر: ۱: ۳۵۸ و بزار در مختصر زوائد مسنده: (ق ۳۶۳) و ابن المغزالی: (۱۶۱) و خوارزمی (۶۵) آن را تخریج کرده است. و ابن نمیر و نسائی در مورد اسماعیل أزرق گفته اند: متروک است، و أبو حاتم و دارقطنی گفته اند: ضعیف است، و ابن معین گفته: چیزی نیست. به المیزان: ۱: ۲۳۲، مراجعه شود.

ششم: از عثمان الطویل از انس.

بخاری در [التاریخ الکبیر: ۲: ۳، و ابن المغزالی: ۱۶۲ و ابن عساکر: ۱۲: ۱۲۳]، آن را تخریج کرده‌اند و عثمان الطویل مجهول الحال است و چنانکه در اللسان: (۴: ۱۵۹) آمده به جز ابن حبان هیچ کس دیگر او را تأیید نکرده است و گفته است: «چه بسا اشتباه کرده باشد» و به خاطر اینکه فردی سهل انگار می‌باشد تأییدات او معتبر نمی‌باشد. و چنانکه بخاری بیان داشته معروف نیست که عثمان از انس شنیده باشد.

هفتم: از محمد بن عیاض از یحیی بن حسان از سلیمان بن بلال، از یحیی بن سعید از انس.

طبرانی در الأوسط: (ق ۱۰۹/۲) و ابن یونس در «تاریخ مصر» چنانکه در «اللسان (۵: ۵۸) آمده و حاکم: ۳: ۱۳۰، آن را تخریج کرده‌اند و حاکم گفته است: «صحیح علی شرط الشیخین» و ذهبی در مورد آن چنین گفته: «ابن عیاض را نمی‌شناسم» و حافظ در اللسان: ۵: ۵۸، گفته: «مجهول است».

هشتم: از اسماعیل بن سلیمان رازی از عبد الملک بن ابی سلیمان از عطاء از او.

طبرانی در «الأوسط همچنانکه در مجمع البحرین: ۳: ۳۴۰، آمده و خطیب در تاریخ خود (۹: ۳۶) و ابن عساکر: ۱۲: ۱۲۵، و ابن جوزی در العلل: ۱: ۲۲۷، آن را تخریج کرده‌اند. و اسماعیل بن سلیمان برادر إسحاق بن سلیمان است. ذهبی «المغنی» گفته: (۱: ۸۲) «افراد زیادی او را تضعیف کرده‌اند، عقیلی گفت: وهم بر احادیث او غلبه کرده است».

نهم: از مسلم بن کیسان از انس.

خطیب در الموضح: ۲: ۳۹۸ و ابن المغزالی (۱۶۸) و ابن الجوزی در العلل: ۱: ۲۳۲، و ابن عساکر (۱۲: ۱۲۳، ۱۲۵) آن را تخریج کرده‌اند. و فلاس در مورد مسلم گفته: متروک الحدیث است، و ابن معین گفته: معتبر نیست، و بخاری گفته: در مورد او سخنانی گفته شده. المیزان (۴: ۱۰۶).

دهم: از ابراهیم بن باب از ثابت بنانی از انس.

عقیلی (۱: ۴۶) و حاکم (۳: ۱۳۱) و ابراهیم بن باب که بصری است آن را تخریج کرده‌اند، ذهبی در المغنی: ۱: ۱۰، در مورد او گفته است: «ضعیف است».

یازدهم: از بشر بن حسین، از زبیر بن عدی از انس.

أبو نعیم در أخبار أصفهان: ۱: ۲۳۲ و ابن المغازلی در مناقب علی: ۱۶۳، و ابن عساکر: ۱۲: ۱۲۴، ابن المؤید جوینی در فرائد السمطين: ۱: ۲۱۲، آن را تخریج کرده اند. و بخاری در مورد بشر بن حسین گفته: «باید در مورد او تحقیق شود، زیرا در مورد او سخنانی موجود است» و أبو حاتم گفت: بر زبیر دروغ می‌گوید. التاریخ الکبیر: ۲: ۱۷، الجرح والتعدیل: ۲: ۳۵۵.

دوازدهم: از عبد الله بن محمد بن عمارة از مالک از إسحاق بن عبد الله از انس.

أبو نعیم در الحلیة: ۶: ۳۳۹، ابن جوزی در العلل: ۱: ۲۲۵، آن را تخریج کرده و ذهبی در المیزان: ۲: ۴۸۹، در مورد ابن عمارة گفته: «گمنام است نه تأیید شده و نه تضعیف» و حافظ در اللسان: ۳: ۳۳۶، در شرح حال او گفته: دارقطنی در «الغرائب» از مالک از إسحاق بن عبد الله از انس حدیث الطیر را گزارش داده است و او فردی منکر است.

سیزدهم: از ابی مکیس دینار از انس.

سهمی در تاریخ جرجان: ص ۱۶۹، خطیب: ۸: ۳۸۲ و ابن جوزی در العلل: ۱: ۲۲۹، آن را تخریج کرده اند. و ذهبی در المغنی: ۱: ۲۲۴، در مورد أبو مکیس گفته: ساقط است. ابن حبان گفت: «روایات موضوع را از انس روایت می‌کند».

چهاردهم: از یغتم بن سالم از انس.

ابن المغازلی: ۱۶۴: ۱۷۱، آن را تخریج کرده. ابن حبان در المجروحین: ۳: ۱۴۵، در مورد یغتم گفته: «شیخی است که بر انس بن مالک حدیث را وضع می‌کند» و ذهبی در المغنی: ۲: ۷۶۰، می‌گوید: - هلاک شده است».

پانزدهم: از علی بن حسن از خلیل بن دعلج، از قتاده از انس.

ابن المغازلی: ۱۶۹ و ابن عساکر: ۱۲: ۱۲۳، آن را تخریج کرده‌اند. و علی بن حسن همان سامی است که ذهبی در المیزان: ۳: ۱۲۰، در مورد او گفته: «او از شمار متروکین [ترك شده‌ها] می‌باشد». و ابن معین و امام أحمد هر دو خلیل بن دعلج را ضعیف معرفی کرده‌اند، و نسائی در مورد او گفته: معتبر نیست، و أبو حاتم گفته: در حدیث محکم و قوی نیست، احادیث منکری را از قتاده نقل کرده است. التهذیب: ۳: ۱۵۸.

شانزدهم: از خالد بن عبید از انس.

ابن المغازلی: ۱۷۳ و ابن جوزی در العلل: ۱: ۲۲۹، آن را تخریج کرده‌اند. و امام بخاری در مورد خالد گفته: حدیث او مشکل دارد و حاکم گفته: احادیث موضوع را از انس گزارش داده است. المیزان: ۱: ۶۳۴.

هفدهم: از عبدالله بن زیاد ابی علاء از علی بن زید از سعید بن المسیب از انس.

ابن عساکر: ۱۲: ۱۲۳، آن را تخریج کرده بخاری در التاریخ: ۵: ۹۵، در مورد عبد الله بن زیاد گفته: «احادیث او منکر است» و علی بن زید همان ابن جدعان است که حافظ در مورد او گفته: «ضعیف است».

هیجدهم: از میمون ابی خلف از انس.

بخاری در التاریخ الکبیر: ۱: ۳۵۸ و عقیلی: ۴: ۱۸۹ و ابن عساکر: ۱۲: ۱۲۳، ۱۲۴، آن را تخریح کرده‌اند. و میمون أبو خلف همان ابن جابر است، و أبو زرعة در مورد او گفته: متروک (رها شده) است، و عقیلی گفت: حدیث او صحیح نیست. لسان المیزان: ۶: ۱۴۰.

نوزدهم: از عبد الله بن میمون از جعفر بن محمد -الصادق- از پدرش از انس.

أبو الشیخ در طبقات المحدثین: ق ۲۲۳ و ابن جوزی در العلل: ۱: ۲۳۲، آن را تخریح کرده‌اند. و عبد الله بن میمون همان قداح است، که حافظ در مورد او گفته است: «احادیث او منکر و متروک (رها شده) است».

بیستم: از محمد بن زکریا بن دؤید از حمید الطویل از انس.

ابن المغازلی: ۱۵۶، آن را تخریح کرده است، و ذهبی در المیزان: ۳: ۵۴۹، در مورد محمد بن زکریا گفته: «از حمید الطویل خیر باطل روایت کرده است. و علی بن صدقة جوهری را که از او روایت می‌کند نمی‌شناسم» می‌گوییم: و او همان راوی طیر از او است.

بیست و یکم: از حسن بن عبد الله ثقفی از نافع از انس.

ابن المغازلی: ۱۶۷، آن را تخریح کرده است. و ذهبی در المیزان: ۱: ۵۰۱، در مورد حسن ثقفی گفته: «احادیث او منکر است» و نافع همان ابن هرمز است و او مردی ضعیف می‌باشد.

بیست و دوم: از محمد بن سلیم از انس.

ابن عساکر: ۱۲: ۱۲۴، آن را تخریح کرده، و محمد بن سلیم مجهول است. حافظ در اللسان: ۵: ۱۹۲، در مورد او گفته: «او را نمی‌شناسم».

بیست و سوم: از عبد الله بن مثنی از ثمامه از انس.

ابن عساکر: ۱۲: ۱۲۲، و ابن جوزی در العلل: ۱: ۲۳۱. و در سند ابن عساکر «عبد السلام بن راشد» وجود دارد. ذهبی در المغنی: ۱: ۳۹۴، در مورد او گفته: «مشخص نیست که او چه کسی باشد» و در سند ابن جوزی، عباس بن بگّار وجود دارد و ذهبی در المغنی: ۱: ۳۲۸، در مورد او گفته: «دارقطنی او را تکذیب کرده است».

بیست و چهارم: از اَبی النضر سالم مولى عمر بن عبید الله از انس.

ابن جوزی در العلل: ۱: ۲۳۰، آن را تخریح کرده و أحمد بن سعید بن فرقد در إسناد او وجود دارد و ذهبی در المیزان: ۱: ۱۰۰، در مورد او گفته: «به اسناد صحیحین حدیث طیر را روایت کرده و او به وضع آن متهم است».

بیست و پنجم: از مفضل بن صالح از حسن بن حکم از انس.

ابن جوزی: ۱: ۲۳۱، آن را تخریح کرده، و بخاری و أبو حاتم در مورد مفضل گفته‌اند: احادیث او منکر است، و ابن حبان گفته: مقلوبات را از افراد معتبر نقل می‌کند پس واجب است که به او استدلال نشود. التهذیب: ۱۰: ۲۷۱.

بیست و ششم: حماد از ابراهیم نخعی از انس.

ابن الأثیر در أسد الغابة: ۴: ۳۰ و در سند ایشان محمد بن إسحاق بن ابراهیم أهوازی وجود دارد و ایشان متهم به وضع است المیزان: ۳: ۴۷۸.

بیست و هفتم: از عبد الملك بن اَبی سلیمان از انس.

بخاری در التاريخ: ۲: ۳ و أبو حسین نرسی در جزئی از حدیث اُبی محمد (ق ۱۳۶) و ابن المغازلی: ۱۵۷، آن را تخریج کرده‌اند و اسناد آن منقطع است، امام بخاری گفته: روایت عبد الملك بن اُبی سلیمان از انس روایاتی مرسل است. و أبو حاتم نیز چنین گفته است. المراسیل: ص ۱۳۲.

بیست هشتم: از یحیی بن اُبی کثیر از انس.

طبرانی در «الأوسط» چنانکه در مجمع البحرین: ۳: ۳۴۰، آمده آن را تخریج کرده. و یحیی تدلیس می‌کند و از انس نشنیده است. المیزان: ۴: ۴۰۲.

بیست و نهم: از خالد بن عبید اُبی عصام از انس.

ابن عدی: ۳: ۸۹۶، آن را تخریج کرده. و حافظ در مورد خالد گفته: «متروک (رها شده) است».

سی ام: از عمر بن عبد الله بن یعلی بن مرة از پدرش از جدش از انس.

خطیب: ۱۱: ۳۷۶، ابن جوزی در العلل: ۱: ۲۳۰، آن را تخریج کرده‌اند. و أحمد و نسائی هر دو عمر بن عبد الله را ضعیف معرفی کرده‌اند، و بخاری گفته: در مورد او سخنانی گفته‌اند، و دارقطنی گفته: متروک (رها شده) است. المیزان: ۳: ۲۱۱، ذهبی در المیزان: ۲: ۵۲۸، در مورد عبد الله بن یعلی گفته است: «بسیاری او را تضعیف کرده‌اند» بخاری گفته: در او نظر است.

این بعضی از آن طرقی بود که به انس وصل می‌شود و توانستم آن را جمع آوری کنم، هر چند که بنا به آنچه حافظ ابن کثیر در البداية والنهاية ط (۷: ۳۵۳) ذکر کرده کمتر از يك سوم طرق حدیث از انس را ذکر نموده‌ام، از ذهبی روایت شده که ایشان يك جزء از طرق این حدیث را تدلیس نموده و گفت: «تعداد کسانی که از انس روایت می‌کنند به نود و اندی رسیده است، قریب ترین آن طرق احادیثی غریب و ضعیف هستند، و فرومایه‌ترین آنها طریق‌هایی گوناگون می‌باشند، و اغلب آنها طرقی ضعیف هستند» سپس نام آنهایی که از انس روایت کرده‌اند به ترتیب ذکر می‌کند.

و باز از حدیث سفینه، و ابن عباس و علی، و یعلی بن مرة روایت شده است.

و برای حدیث سفینه سه طریق وجود دارد:

نخست: از مطیر اُبی خالد از ثابت بجلی از او.

أبو یعلی در «المسند» چنانکه در المطالب العالیة: ق ۵۵۶، آمده، و ابن عساکر: ۱۲: ۱۲۶ و ابن المؤید در فرائد السمطین: ۱: ۲۱۴، آن را تخریج کرده‌اند و أبو حاتم در مورد مطیر گفته: متروک (رها شده) است، و أبو زرعه گفت: ضعیف است. الجرح والتعديل: ۸: ۳۹۴.

دوم: از بریده بن سفیان از او.

بزار چنانکه در مختصر زوائد مسنده: ق ۲۶۳، آمده و ابن المغازلی: ۱۷۵، ابن عساکر: ۱۲: ۱۲۶، آن را تخریج کرده‌اند. و دارقطنی در مورد بریده بن سفیان گفته: متروک است. المغنی: ۱: ۱۰۲.

سوم: از سلیمان بن قَزم، از فطر بن خلیفة از عبد الرحمن بن اُبی نُعیم از او.

در المجروحین: ۱: ۳۳۲، آمده: «رافضی و افراط‌گر است و اخبار را منقلب می‌کند» و ابن حجر گفت: «حافظه‌ی بدی دارد» و ذهبی در المغنی: ۲: ۵۱۶، در مورد فطر بن خلیفة گفته: «شیعه است».

و از حدیث ابن عباس.

عقیلی: ۴: ۸۲-۸۳، طبرانی در الکبیر: ۱۰: ۳۴۳، ابن عدی: ۳: ۸۵۹، ابن المغازلی: ۱۶۴، ابن عساکر: ۱۲: ۱۲۲، خوارزمی در «المناقب» (۵۰) از طریق محمد بن شعیب از داود بن علی بن عبد الله بن عباس، از پدرش از جدش آن را تخریج کرده است. و حافظ در اللسان: ۵: ۱۹۹، در مورد محمد بن شعیب گفته: «مجهول و گمنام است» و سلیمان بن قرم باز در این سند وجود دارد که قبلا در مورد او سخن رانیدیم، و هیشمی در المجموع: ۹: ۱۲۶، از طبرانی روایت می‌کند که گفته: محمد بن شعیب در آن سند وجود دارد در المجموع والمعجم: به طور اشتباه سعید آمده است، سعید شیخی است که سلیمان بن قرم از او روایت می‌کند و من او را نمی‌شناسم، بقیه‌ی رجال را تأیید کرده و در آن ضعف موجود است. ا.هـ.

و از حدیث علی بن ابی طالب.

ابن عساکر: ۱۲: ۱۲۲، از طریق عیسی بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب از پدرش از جدش از علی آن را تخریج کرده. و دارقطنی در مورد عیسی بن عبد الله گفته: «متروک است» چنانکه در «التمغنی» آمده است (۲: ۴۹۸).

و حدیث یعلی بن مره در طریق سی‌ام از انس و از او در مورد آن سخن رانیدیم.

حافظ ابن کثیر در البداية والنهاية: ۷: ۳۵۴، گفته: «از حدیث یعلی ابن مره روایت شده و اسناد به سوی او نا مشخص است، و از حدیث حبشی بن جنادة نیز روایت شده و باز صحیح نیست، و از حدیث ابی رافع شبیه آن روایت شده و صحیح نیست».

و حدیث طیر با وجود اینکه با سندی ضعیف گزارش شده اما با الفاظی متفاوت و متضاد روایت شده، از سه طریق اضطراب در آن مشاهده می‌شود:

فخست: اختلاف در نوع پرند، ابی یعلی، و ابن عدی از انس روایت کرده اند که آن پرند «کبک» بوده است و خطیب از او -منظورم از انس است- و ابن عساکر از علی روایت کرده اند که آن پرند «حباری» بوده است و ابن المغازلی از انس روایت کرده که آن پرند «یعاقیب» بوده و باز ابن المغازلی از انس روایت کرده که آن پرند «مرغ آتشی» بوده و عساکر در روایتی بیان داشته که آن پرند «مرغ خانگی» بوده است.

دوم: اختلاف در تعداد پرندگان، در بعضی روایتها آمده که آن یک پرند یا یک مرغ خانگی یا یک مرغ آتشی بوده، و در بعضی روایتها به صورت جمع «أطیار= پرنده‌ها» و «طوائر = پرنده‌ها» و «نحامات= مرغ‌های آتشی» آمده است.

سوم: اختلاف در مورد کسانی که پرند را به عنوان هدیه برای پیامبر ﷺ آوردند، در روایت عقیلی و طبرانی آن زن «أم ایمن» و در روایت ابن عساکر و ابن المغازلی «زنی از أنصار» بوده است، گزارش شده و أم ایمن أنصاری نیست.

و اضطراب در متن به صحت و حسن بودن حدیث ضربه وارد می‌کند. و جمهور ائمه‌ی حدیث این حدیث را ضعیف معرفی کرده‌اند و بعضی آن را حسن دانسته‌اند و اینک توضیح آن:

عقیلی در الضعفاء: ۱: ۴۶، گفته: روایت در این باب ضعیف است و روایت ثابتی در این باب نمی‌یابیم و محمد بن اسماعیل بخاری در این باب چنین گفته است.

بزار گفته: «از راه‌های زیادی این حدیث از انس روایت شده و تمام کسانی که از او روایت کرده‌اند قوی نیستند». أبو بکر بن ابی داود (ت ۳۱۶) در رد این حدیث و انکار آن مبالغه کرده است، همچنانکه در سیر الأعلام: ۱۳: ۲۳۲، آمده است.

و أبو یعلیٰ خلیلی: ت ۴۴۶، در الإرشاد: ق ۸۲، گفته: «افراد معتبر حدیث طبر را روایت نکرده‌اند. بلکه افراد ضعیف همچون اسماعیل بن سلیمان أزرق و امثال آنها آن را گزارش داده‌اند، و جمیع ائمه‌ی حدیث آن را رد کرده‌اند». و ابن جوزی در العلل: ۱: ۲۳۳، از محمد بن طاهر مقدسی (ت ۵۰۷) اینگونه قول او را نقل می‌کند: «تمامی طرق حدیث طبر باطل و معلول می‌باشند».

و از حافظ محمد بن ناصر سلامی (ت ۵۵۰) روایت شده که گفته: «حدیثی موضوع است، از جانب افراد غیر معتبر اهل کوفه از مشاهیر و مجاهیل از انس و دیگران روایت شده». المنتظم: ۷: ۲۷۵. ابن جوزی (ت ۵۹۷) در العلل: ۱: ۲۳۳، از شانزده طریق آن را گزارش داده و علت هر کدام را بیان داشته و گفته: «ابن مردویه از بیست طریق آن را ذکر کرده که تمام آنها مورد طعنه قرار گرفته‌اند». و شیخ الإسلام ابن تیمیه (ت ۷۲۸) می‌گوید: «حدیث طائر از دروغ‌های موضوع نزد اهل علم و آگاه به حقائق نقل می‌باشد». [منهاج السنة: ۴: ۹۹].

و حافظ ذهبی (ت ۷۴۸) در سیر أعلام النبلاء: ۱۳: ۲۳۳، می‌گوید: «و حدیث طبر با وجود اینکه حدیثی ضعیف می‌باشد، اما از طرق زیادی روایت شده، و آن را در يك جزء مخصوص ذکر کرده که آن جزء باقی نمانده». و چنانکه در البداية والنهاية: ۷: ۳۵۴، آمده أبو بکر باقلانی (ت ۴۰۳) از جمله کسانی است که آن روایت را ضعیف معرفی کرده و در رد و تضعیف آن از نظر متن و سند مجلد بزرگی نوشته است.

و حافظ ابن کثیر در البداية والنهاية: ۷: ۳۵۱، ۳۵۴، گفته است: مردم در مورد این حدیث تصنیفاتی را به رشته‌ی تحریر در آورده‌اند و این حدیث طرق متعددی دارد و هر کدام از آنها اشکالاتی دارد سپس بعضی از آن طرق را ذکر می‌کند و می‌گوید: در کل هر چند که طرق این حدیث متعدد می‌باشد اما این حدیث از نظر صحت اشکالاتی دارد. و کمال الدین دمیری (ت ۸۰۸) در حیاة الحیوان: ۲: ۲۴۰، می‌گوید: طبرانی، أبو یعلیٰ و بزار حدیث طبر را از طریق‌های متعددی روایت کرده‌اند که تمام آنها ضعیف می‌باشند و حاکم آن را صحیح دانسته، و این حدیث از احادیث «المستدرکة علی المستدرک» می‌باشد.

و شوکانی در الفوائد المجموعة: ص ۳۸۲، از مجد محمد بن یعقوب فیروزآبادی (ت ۸۱۷) در «المختصر» در مورد این حدیث چنین بیان داشته: «این حدیث از طریق‌های بسیاری روایت شده که تمام آنها ضعیف هستند».

و شیخ محمد ناصرالدین ألبانی نیز در کتاب مشکاة المصابیح: ۳: ۲۴۵، در تعلیقاتی بر قول ترمذی: که در مورد آن گفته: «این حدیث غریب است» چنین بیان داشته: «یعنی این حدیث ضعیف است».

و از جمله کسانی که حدیث پرنده را قوی دانسته‌اند:

ابو موسی مدینی گفت: حفاظ بسیاری طرق احادیث طیر (پرنده) را جهت اعتبار و شناسایی جمع‌آوری کرده‌اند، از جمله: حاکم نیشابوری، ابو نعیم و ابن مردویه. از حاکم نیشابوری در مورد حدیث طیر سؤال شد، گفت: صحیح نیست. در حالی که حاکم

ابن شاهین (ت ۳۸۵) در آنچه ابن عساکر در تاریخ دمشق: ۱۲: ۱۲۳، از او نقل می‌کند که او از طریق صالح بن عبد الکبیر، از عبد الله بن زیاد اُبی علاء، از علی بن زید، از سعید بن المسیب، از انس، حدیث را تخریح نموده و گفته: و عبد القدوس بن محمد از عمویش صالح بن عبد الکبیر به تنهایی این حدیث را روایت کرده، فکر نمی‌کنم کسی دیگر این حدیث را روایت کرده باشد، و این حدیث حسن است.

می‌گویم: این تحسین جای اشکال است، زیرا صالح بن عبد الکبیر بن شعیب مجهول و گمنام است، و چنانکه در المیزان: ۲: ۲۹۸، آمده غیر از خواهر زاده اش عبد القدوس بن محمد هیچ کس دیگری از او روایت نکرده است. و بخاری در التاریخ الکبیر: ۵: ۹۵، در مورد عبد الله بن زیاد اُبی علاء گفته: «احادیث او منکر است». و علی بن زید همان ابن جدعان است که أحمد در مورد او گفته: ضعیف است، و ابن معین گفته: چیزی نیست، و امام بخاری و اُبو حاتم گفته‌اند: به او استدلال نمی‌شود. المیزان: ۳: ۱۲۸.

و چنانکه در طریق قبلی از انس بیان داشتیم حاکم در «المستدرک» بر شرط شیخین آن را صحیح معرفی نموده، و گفته: «گروهی قریب به سی نفر از اصحابش آن را از انس روایت کرده، سپس روایت از علی، و اُبی سعید خدری، و سفینه را صحیح معرفی کرده است». و حافظ ذهبی بر این قول حاکم (آن را از انس روایت کرده) بهترین تعلیق را نوشته است: آنها را به معتبرینی وصل کن که صحیح باشد به آنها اسناد شود: و در مورد قول دوم حاکم: «روایت از علی، و اُبی سعید الخدری، و سفینه را صحیح معرفی کرده است» گفته: نه به خدا هیچ کدام از آنها صحیح نیستند: البداية و النهاية: ۷: ۳۵.

حافظ ذهبی در السیر: ۱۷: ۱۶۸، تذکرة الحفاظ: ۳: ۱۰۴۲، از اُبی نعیم الحداد از حسن بن أحمد سمرقندی حافظ، از اُبا عبد رحمن شاذیخی حاکم نقل می‌کند که گفته: «در مجلس سید اُبی الحسن نشسته بودیم، از اُبو عبدالله حاکم در مورد حدیث طیر سؤال شد؟ گفت: صحیح نیست و اگر صحیح می‌بود هیچ کسی بعد از پیامبر ﷺ از علی بزرگ‌تر نمی‌بود» سپس ذهبی گفته: «این سخنی قوی است، پس چرا ایشان حدیث طیر را در (المستدرک) تخریح کرده است؟! مثل اینکه اجتهادات ایشان با هم تفاوت دارند».

و قول حافظ ابن حجر نیز در مورد آن حدیث متفاوت است. در لسان المیزان: ۳: ۳۳۶، گفته: «آن روایتی منکر است» و در «الأجوبة عن أحاديث وقعت في مصابيح السنة ووصفت بالوضع» در ضمیمه‌ی پایانی مشكاة المصابيح: ۳: ۳۱۳، آن را حسن معرفی کرده است. گفت: «مسلم احادیث سدی إسماعیل بن عبدالرحمن را تخریح نموده است، و جماعتی از جمله شعبه و سفیان و یحیی القطان او را تأیید کرده‌اند». می‌گویم: در «الخصائص» که در شماره: (۱۰) از آن بحث کردیم به روایت ترمذی و نسائی اشاره می‌کند و در آنجا بیان کرد که سدی موصوف به افراط‌گرایی در تشیع می‌باشد، و افراط‌گر هر چند که معتبر باشد چنانکه حافظ او را تأیید کرده است در چیزی که بدعتِ او را تقویت می‌کند روایتش پذیرفته نمی‌شود.

منسوب به تشیع است و هنگامی که از او درخواست شد در فضایل معاویه رضی الله عنه حدیثی را روایت کند گفت: از قلبم بیرون نمی‌آید، از قلبم بیرون نمی‌آید، و به این خاطر او را کتک زدند ولی باز هم نکرد. حاکم در کتاب «الاربعین» احادیث ضعیف، و حتی احادیثی که در نزد ائمه‌ی حدیث موضوع است روایت می‌کند، مانند گفته‌اش به جنگ بر ضد پیمان‌شکنان و قاسطین و مارقین، اما شیعه‌گری او و امثال او از علمای حدیث مانند نسائی و ابن عبدالبر و امثال آنها هیچ‌گاه به این حد نمی‌رسد که علی را بر ابوبکر و عمر رضی الله عنهما برتری بدهند، لذا در میان علمای حدیث کسی پیدا نمی‌شود که علی را بر آن دو (ابوبکر و عمر) برتری داده باشد، بلکه نهایت شیعه‌گری شان این بوده که برخی از آنها علی را بر عثمان برتری داده‌اند. و یا این که از ذکر محاسن و اوصاف نیکوی مقاتلین و مخالفین او رویگردان بوده‌اند؛ زیرا علمای حدیث بر اثر شناختی که به احادیث صحیح در مورد فضایل ابوبکر و عمر دارند، از سخنان دروغ و نابجا محفوظ بوده‌اند و کسانی که مایل به رافضی‌گری بوده از میان آن دسته که به احادیث اشتغال داشته‌اند مانند ابن عقده و امثال او، تنها کاری که انجام داده‌اند این است که در فضایل علی احادیث دروغ و موضوع را جمع آوری کرده است، و نتوانسته که احادیث مربوط به فضایل ابوبکر و عمر را دور اندازد؛ زیرا به اتفاق علمای حدیث روایات مربوط به فضایل آن دو بیشتر و صحیح تر از احادیث مربوط به فضایل علی می‌باشد.

و امام احمد بن حنبل نگفته است: احادیث صحیح مربوط به فضایل علی بیشتر از احادیث صحیح مربوط به فضایل دیگران می‌باشد، بلکه امام احمد بزرگ‌تر از این است که چنین دروغی را بگوید، بلکه از او روایت شده که گفته است: «پیرامون او روایاتی گزارش شده که درباره‌ی دیگران گزارش نشده است». در حالیکه پیرامون این روایت گفته‌هایی است که مناسب نیست در اینجا ذکر کنیم.

سوم: خوردن پرنده آن قدر مهم نیست که با آمدن محبوب‌ترین مخلوق خداوند برای خوردن متناسب باشد؛ زیرا طعام دادن به افراد خوب و بد چیزی مشروع است، و این فردی که از این پرنده می‌خورد به وسیله‌ی خوردن از این پرنده هیچ تقریبی به

خداوند کسب نمی‌کند، و هیچ گونه مصلحت دینی و دنیوی در آن یافت نمی‌شود، پس چه چیز مهمی اینجا نهفته است تا لازم باشد محبوب‌ترین خلق خدا آن را انجام دهد؟

چهارم: این حدیث با مذهب شیعه تناقض دارد؛ زیرا آنها می‌گویند: پیامبر ﷺ می‌دانست که علی محبوب‌ترین مخلوق خداوند و خلیفه‌ی بعد از او می‌باشد، اما این حدیث بیانگر این است که پیامبر ﷺ ندانسته آن فرد محبوب نزد خداوند چه کسی است.

پنجم: اینکه گفته شود: یا اینکه پیامبر ﷺ می‌دانست که علی محبوب‌ترین خلق نزد خداست، یا ندانسته است. اگر آن را دانسته، برایش این امکان فراهم بوده که کسی را دنبال او بفرستد، به همان صورت که یکی از اصحاب را به حضور می‌طلبید. یا می‌گفت: خداوندا علی را که محبوب‌ترین خلق نزد تو است پیش من بیاور، پس چه نیازی به ابهام در این مسئله داشت؟ و اگر نام علی را ذکر می‌کرد انس نیز از آن امید باطل نجات می‌یافت و در را بر روی علی نمی‌بست.

و اگر پیامبر ﷺ آن را ندانسته، پس ادعای آنها باطل است که اعلام می‌دارند پیامبر ﷺ آن را دانسته است، سپس قول ایشان که گفته: محبوب‌ترین خلق نزد شما و نزد من؛ چگونه او محبوب‌ترین خلق نزد خود را نشناخته است؟!.

ششم: احادیث ثابتی که در صحاح آمده و اهل حدیث بر صحت آن اجماع کرده‌اند و همه آن را مقبول دانسته‌اند با این روایت تناقض دارد. هر کس در قسمت فضایل اصحاب در صحیح مسلم و بخاری بیندیشد این نکته را به خوبی درک می‌کند، همچنان‌که در صحیحین آمده پیامبر فرمود: «اگر در میان اهل زمین یک خلیل و دوست صمیمی را انتخاب می‌کردم حتما ابوبکر را انتخاب می‌کردم». و این حدیث مستفیض و مشهور است، بلکه اهل علم حدیث آن را متواتر دانسته‌اند، زیرا از راه‌های متعدد این حدیث گزارش شده است، از جمله از طریق ابن مسعود، ابی سعید و ابن عباس و ابن زبیر. این حدیث صریح اعلام می‌دارد که در میان افراد کراهی زمین هیچ کس نزد ایشان محبوب‌تر از ابوبکر نیست؛ زیرا خلیل و دوست صمیمی نهایت محبت و دوست داشتن است، و این گونه دوستی باید تنها برای خداوند شایسته است.

و در حدیث صحیح آمده هنگامی که از ایشان سؤال می‌شود چه کسی را از همه بیشتر دوست دارد در جواب فرمودند: عائشه، گفته شد: در میان مردها چه کسی را از همه بیشتر دوست دارید؟ فرمود: پدر عائشه.

و اصحاب می‌گفتند: ای ابوبکر تو بهترین ما و سید و ما و محبوب‌ترین فرد نزد پیامبر ﷺ هستی، سیدنا عمر رضی الله عنه این سخن را در میان مهاجرین و انصار می‌گفت و هیچ کس آن را انکار نمی‌کرد.

همچنین محبت پیامبر ﷺ تابع و پیرو محبت خداوند متعال است و ابوبکر محبوب‌ترین شخص نزد خداوند است، پس نزد پیامبر ﷺ نیز محبوب‌ترین فرد می‌باشد؛ زیرا ابوبکر از همه پرهیزگارترین و گرامی‌ترین بود، و گرامی‌ترین فرد نزد خدا کسی است که در برابر دستورات قرآن و سنت از همه پرهیزگارتر باشد.

و بدین خاطر ایشان متقی‌ترین فرد است زیرا خداوند فرمود:

﴿وَسَيَجْزِيهَا الْأَتَقَى ﴿١٧﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ﴿١٨﴾ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى ﴿١٩﴾ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى ﴿٢٠﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَى ﴿٢١﴾﴾ [اللیل: ۱۷-۲۱].

«و لیکن پرهیزگارترین از آن به دور داشته خواهد شد. آن کسی که دارائی خود را می‌دهد تا خویشتن را پاکیزه بدارد. هیچ کسی بر او حق نعمتی ندارد تا نعمت جزا داده شود. بلکه تنها هدف او جلب رضای ذات پروردگار بزرگوارش می‌باشد. قطعاً راضی خواهد بود و خوشنود خواهد شد»^۱.

و ما همراه با دلیل سخن آنها را بیان می‌داریم می‌گوییم: «اتقی» (باتقواترین) بعضی اوقات نوع و بعضی اوقات شخص می‌باشد، و هرگاه نوع باشد اشخاصی را جمع می‌کند. اگر گفته شود: در میان آنها شخصی «اتقی» وجود ندارد، این سخنی باطل است؛ زیرا بدون شک بعضی از مردم نسبت به بعضی دیگر متقی‌تر هستند، همچنین این قول خلاف نظر اهل سنت و شیعه می‌باشد، زیرا اهل سنت می‌گویند: ابوبکر بعد از پیامبر ﷺ متقی‌ترین فرد این امت است، و شیعه می‌گویند: علی بعد از پیامبر ﷺ متقی‌ترین است و

۱- ابن کثیر در تفسیر این آیه‌ها گفته است: و بسیاری از مفسرین گفته‌اند که این آیات در مورد ابوبکر نازل شده، حتی بعضی از آنها در این باره اجماع مفسرین را بر این مسئله بیان داشته‌اند.

بعضی از مردم گفته‌اند عمر رضی الله عنه بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله متقی‌ترین فرد است، و بعضی از مردم افراد دیگری را ذکر می‌کنند. و کسی که توقف نموده یا در مورد آنها شک داشته، هرگز نگفته که آنها در تقوا مساوی هستند. اگر گفته باشد آنها در فضل مساویند، پس او با اجماع طائفه‌ها مخالفت کرده است، پس این نظریه پذیرفته شد که این متقی‌ترین فرد می‌باشد.

و اگر «اتقی» نام شخص باشد، پس او یا ابوبکر است و یا علی. و هر گاه آن کلمه اسم جنس باشد شامل تمام کسانی می‌شود که در آن داخل می‌شوند و آن نوع است که همان قسم اول می‌باشد، و یا اینکه غیر از آن دو برای آن کلمه معین می‌شود. و به اتفاق شیعه و سنی این قسم در آیه منتفی است، و به کار بردن آن برای علی نیز باطل است؛ زیرا خداوند فرموده است:

﴿وَسَيَجْزِيهَا الْأَتَقَى ﴿١٧﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ﴿١٨﴾ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى ﴿١٩﴾ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى ﴿٢٠﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَى ﴿٢١﴾﴾ [اللیل: ۱۷-۲۱].

«و لیکن پرهیزگارترین از آن به دور داشته خواهد شد. آن کسی که دارائی خود را می‌دهد تا خویشتن را پاکیزه بدارد. هیچ کسی بر او حق نعمتی ندارد تا نعمت جزا داده شود. بلکه تنها هدف او جلب رضای ذات پروردگار بزرگوارش می‌باشد. قطعاً راضی خواهد بود و خوشنود خواهد شد».

و به چند دلیل این اوصاف در علی منتفی هستند:

نخست: به اتفاق علماء این سوره مکی است و در مکه علی فقیر و تحت کفالت پیامبر صلی الله علیه و آله بود و مال و ثروتی در دست نداشت که آن را انفاق کند، بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر خشک‌سالی او را به خانواده خود ضمیمه کرده بود.

دوم: خداوند فرمود:

﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى ﴿١٩﴾﴾ [اللیل: ۱۹].

«هیچ کسی بر او حق نعمتی ندارد تا نعمت جزا داده شود».

و به خاطر اینکه پیامبر صلی الله علیه و آله علی را ضمیمه‌ی خانواده‌اش کرده بود، پس از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله پاداشی برای علی وجود داشته، بر خلاف ابوبکر؛ زیرا ابوبکر هیچ‌گونه پاداش دنیوی را از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله کسب نمی‌کرد، بلکه تنها نعمت دین برای او وجود داشت و پاداش

آن هم بر خداوند است و جز او هیچ کس دیگری توانایی پاداش را ندارد، پس نعمت پیامبر ﷺ برای ابوبکر دینی است نه دریافت اجر، و نعمت پیامبر ﷺ برای علی هم اجر دنیوی است و هم دینی.

و این متقی که هیچ کس را به قصد دریافت پاداش نعمت نمی‌بخشد، صفت ثابت ابوبکر است و نمی‌توان آن را برای علی به کار گرفت.

اگر گفته شود: مراد این است که ایشان به خاطر کسب رضای خدا داده است نه به عنوان پاداش کسی که به او نعمت بخشیده است. و اگر فرض کنیم که به کسی بخشیده که با او نیکی کرده است و چیز دیگری را به خاطر خداوند بخشید، پس این از جمله چیزی است که برای کسی به قصد دریافت پاداش نعمت نبخشیده است.

در پاسخ گفته می‌شود: فرض کن که چنین است، اما علی جز آنچه پیامبر ﷺ به او دستور می‌داد چیز دیگری را انفاق نمی‌کرد و پیامبر ﷺ برای علی نیکی‌هایی کرده و نعمتهایی بخشیده بود، پس پاداش داده شده محسوب می‌گردد، و انفاقات علی مانند بخشش و انفاق ابوبکر خالی از پاداش دنیوی نیست.

علی رضی الله عنه از دیگران متقی‌تر است، اما در صفت پرهیزگاری و تقوا ابوبکر کامل‌تر است، زیرا الفاظ آیه چنان بر او مطابقت می‌کند که هیچ کس با او مساوی در نمی‌آید، چون در میان مهاجرین - عمر، و عثمان و علی و دیگران - قبل از اسلام و بعد از اسلام هیچ کس به اندازه‌ی ابوبکر با مردم نیکی نمی‌کرد، ایشان انیس و محبوب بود و مردم را در مشکلات یاری می‌رساند، همچنان که ابن الدغنه سید قاره در هنگام خروج ابوبکر از مکه در مورد او گفت: شخصی همچون تو بیرون نمی‌رود و نه بیرون رانده می‌شود، زیرا تو درمانده را کمک می‌کنی و مهمان نوازی می‌کنی و در وقت بلاهای سخت به یاری می‌شتابی^۱.

و در صلح حدیبیه وقتی که به عروه بن مسعود گفت: «امصص بظر اللات، أنحن نفرّ عنه

۱- حدیث از عائشه رضی الله عنها روایت شده و در: بخاری ۵۸/۵-۶۱ (این عبارتها در ص ۵۸) (کتاب مناقب الأنصار، باب هجرة النبي ﷺ وأصحابه إلى المدينة) آمده است. و در: سیره ابن هشام ۱۱/۲-۱۳. و در تعلیق محققین نیز آن را نگاه کن: (و اسم ابن دغنة: مالک است. و قسطلانی به فتحی دال و کسر غین و فتح نون مخففة خوانده است، و به ضم دال و نون به صورت مشدد نیز خوانده می‌شود).

وندعه»^۱. برو عورت لات را بمک، ما فرار می کنیم و او را رها می کنیم؟! به ابوبکر گفت: اگر بر من دست منت و بخشش نداشتی که پاداش آن را به تو نداده‌ام حتما پاسخ تو را می‌دام. و قبل از اسلام و بعد از اسلام هرگز مشهور نیست که کسی در دنیا بر ابوبکر خرج کرده باشد، پس ایشان شایسته‌ترین صحابه برای این صفت می‌باشد:

﴿وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ﴾ [اللیل: ۱۹].

ما پیامبر ﷺ نعمتی دنیوی را بر علی ﷺ انفاق کرده بود. در مسند امام احمد آمده: وقتی که شلاق از دست ابوبکر می‌افتاد از هیچ کس نمی‌خواست که آن را برای او بردارد، و می‌گفت: دوست صمیمیم به من دستور داده که هیچ چیزی را از مردم نخواهم.^۲ و در مسند و ترمذی و ابی داود حدیث عمر فاروق ﷺ آمده، ایشان گفت: پیامبر ﷺ به ما دستور داد تا صدقه بدهیم. در آن روز اموالی در دست داشتم، با خود گفتم امروز از ابوبکر پیشی می‌گیرم؛ زیرا هیچ وقت در بخشیدن اموال از او سبقت نگرفته بودم، پس نصف آن را با خود آوردم. پیامبر ﷺ فرمود: چه چیزی را برای خانواده‌ات باقی گذاشته‌ای؟ گفتم: اندازه‌ی آنچه آورده‌ام در منزل جا گذاشته‌ام. سپس ابوبکر با تمام دارائی خویش آمد. پیامبر ﷺ فرمود: چه چیزی را برای خانواده‌ات باقی گذاشته‌ای؟ فرمود: خدا و رسول خدا را برای آنها جا گذاشته‌ام. پس گفتم: هیچ‌گاه از شما پیشی گرفته نمی‌توانم.

۱- حدیث از مسور بن مخرمه و مروان روایت شده که هر دو رفیق او بودند. در بخاری: ۱۹۳/۳-۱۹۸ کتاب الشروط باب شروط جهاد. و این عبارت در ص ۱۹۴ مسند چاپ حلبی ۳۲۳/۴-۳۲۶ و ۳۲۸-۳۳۱ آمده است. ابن حجر در «فتح الباری ۳۴۰/۵» نگاشته: لات نام بت عروه بود، یعنی برو عورت مادرت لات را بمک. چون او فرار و بزدلی را به مسلمانان نسبت داد و در حدیث این نکته برداشت می‌شود که جایز است نسبت به کسی که سزاوار است الفاظ رکیک به کار برده شود.

۲- این حدیث با این معنی در المسند (چاپ المعارف) ۱۸۰/۱-۱۸۱ (رقم ۶۵) از ابن ابی ملیکه آمده که ایشان گفته: بسیاری اوقات شلاق از دست ابوبکر می‌افتاد، روای می‌گوید: ایشان شتر را می‌خواباند و از شتر پایین می‌آمد و خود شلاقش را بر می‌داشت، خدمت او عرض می‌کردند: چرا امر نمی‌فرمودی تا آن را به شما پس بدهیم؟ می‌فرمود: دوست صمیمیم به من دستور داده که هیچ چیزی را از مردم نخواهم. محقق رحمته می‌گوید: «به خاطر وجود انقطاع در این حدیث سند آن ضعیف می‌باشد». و از تعدادی از اصحاب روایت شده که پیامبر ﷺ بدین کار دستور داده‌است. مسلم ۷۲۱/۲ (کتاب الزکاة، باب کراهة المسألة للناس)، المسند (چاپ حلبی) ۱۸۱/۵.

ابوبکر رضی الله عنه تمام اموال خود را آورد، با این حال هم از دست کسی چیزی برای خوردن نمی‌گرفت، بلکه تجارت می‌کرد و از زحمات خویش کسب روزی می‌کرد و هنگامی که سرپرستی مردم را به عهده گرفت و به خاطر کار مسلمانان از تجارت بازماند و دور افتاد و نمی‌توانست مانند گذشته عمل کند، از مال خدا و رسول خدا که برای او مقرر شده بود استفاده می‌کرد و از اموال مردم هیچ‌گونه استفاده‌ای نمی‌کرد.

و پیامبر صلی الله علیه و آله هیچ چیز خاصی را برای ابوبکر در نظر نمی‌گرفت و خصوصی چیزی را به او نمی‌داد، بلکه مانند سایر مردم به او می‌بخشید، و حتی از مال ابوبکر می‌گرفت و بر دیگران انفاق می‌کرد، و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «من به مردانی می‌بخشم و مردانی را رها می‌کنم، اما کسانی که به آنها نمی‌بخشم نزد من از کسانی محبوب‌ترند که به آنها عطا می‌کنم. به کسانی عطا می‌کنم که جزع و هلع را در قلوب آنها مشاهده می‌کنم، و برخی مردم را به استغنائی که در قلب‌های شان وجود دارد سپرده است»^۱.

و هنگامی که به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر دادند که انصار سخنانی گفته‌اند و پیامبر صلی الله علیه و آله در آن مورد از آنها سؤال کرد، در جواب گفتند: ای رسول خدا! افراد بزرگ و برجسته در میان ما چیزی نگفته‌اند، بلکه نوجوانان و تازه‌کاران در میان ما گفته‌اند: خداوند رسولش را بیخشد، به قریش عطا می‌کند و ما را رها می‌کند در حالی که خون از شمشیرهایمان می‌چکد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من به کسانی عطا می‌کنم که تازه از کفر دست برداشته‌اند، آیا شما راضی نیستید که دیگران با اموال و دارایی برگردند و شما همراه با پیامبرتان به منزلگاه برگردید، به خدا سوگند چیزی که شما با آن بر می‌گردید بهتر از آن است که دیگران بر می‌دارند، گفتند: آری ای رسول خدا راضی هستیم. فرمود: «شما در آینده

۱- حدیث با اختلافی کوچک در الفاظ از عمرو بن تغلب رضی الله عنه در: بخاری ۱۰/۲-۱۱ (کتاب الجمعة، باب من قال في الخطبة بعد الثناء: أما بعد)، ۱۵۶/۹ (کتاب التوحيد، باب قول الله تعالى: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا...﴾، المسند (چاپ حلبی) ۶۹/۵ آمده است.

برخوردها و حوادث ناگواری خواهید دید، پس صبر و بردباری پیشه کنید تا به ملاقات خداوند می‌رسید و نزد حوض کوثر با من ملاقات خواهید کرد»، گفتند: صبر می‌کنیم.^۱ و در آیه:

﴿وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ﴿١٧﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ﴿١٨﴾ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَى ﴿١٩﴾ إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى ﴿٢٠﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَى ﴿٢١﴾﴾ [اللیل: ۱۷-۲۱].

«و لیکن پرهیزگارتین از آن به دور داشته خواهد شد. آن کسی که دارائی خود را می‌دهد تا خویشتن را پاکیزه بدارد. هیچ کسی بر او حق نعمتی ندارد تا نعمت جزا داده شود. بلکه تنها هدف او جلب رضای ذات پروردگار بزرگوارش می‌باشد. قطعاً راضی خواهد بود و خوشنود خواهد شد».

استثناء منقطع است و معنی آن این است که تنها به کسانی نمی‌بخشد که نسبت به او نیکی کرده‌اند تا پاداشی برای کار نیک آنها باشد؛ زیرا این کار که در برابر نیکی آنها پاداش داده شود، یک امر رایج در میان مردم است و مانند معامله و معاوضه زندگی روزمره است. و این بر هر کسی واجب است در حق او نیکی کرده‌اند نیکی کند، و اگر کسی با او نیکی نکرده باشد، نیازی به این معاوضه ندارد، پس بخشش ایشان تنها به خاطر کسب رضای خداوند می‌باشد، بر خلاف کسی که با کسانی نیکی می‌کنند که با او نیکی کرده‌اند؛ زیرا ایشان نیاز دارد جهت تلافی نیکی او در حق ایشان نیکی کند. و نیز از آیه فهم می‌شود که برتری صدقه دادن فقط بعد از پرداخت معاوضات و پرداخت حقوق واجب است، چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ﴾ [البقره: ۲۱۹].

«و از تو می‌پرسند چه چیزی انفاق کنند بگو: مازاد را».

۱- این حدیث از انس بن مالک رضی الله عنه در: بخاری ۹۴/۴ (کتاب فرض الخمس باب ما كان النبي صلى الله عليه وسلم يعطى المؤلفه قلوبهم...)، مسلم: ۷۳۳/۲-۷۳۴ (کتاب الزکاة، باب إعطاء المؤلفه قلوبهم على الإسلام...)، المسند (چاپ حلبی) ۱۶۵/۳-۱۶۶، ۲۷۵ آمده است.

پس باید کسی که پرداخت قرضهایی بر او است، باید قبل از هر چیز آن را پرداخت نماید، و صدقه بر انجام این واجبه مقدم قرار نمی‌گیرد، اما اگر آن را انجام داد: فقهاء در مورد آن دو نظر معروف دارند که آیا پذیرفته می‌شود، یا اینکه مردود است.

و کسانی که در آن شرایط صدقه را مردود می‌دانند به این آیه استدلال می‌کنند، زیرا خداوند کسی را می‌ستاید که مال خود را می‌دهد تا پاک شود، و به هیچ کس به قصد دریافت پاداش نعمت نمی‌بخشد، پس اگر بر او واجب بود - قبل از دادن مال خود جهت تزکیه‌ی نفس - پاداش کسی را بدهد، باید آن را اجرا نماید، اما اگر قبل از پاداش دادن کسی که حقی بر او دارد مال خود را جهت تزکیه بخشید، آن شخص ستوده نیست و خداوند او را مدح نمی‌کند و عمل او مردود است؛ زیرا پیامبر ﷺ فرموده است: «مَنْ عَمِلَ عَمَلًا لَيْسَ عَلَيْهِ أَمْرُنَا فَهُوَ رَدٌّ». «هر کس کاری را انجام دهد که ما بدان دستور نداده‌ایم مردود است و پذیرفته نمی‌شود»^۱.

سوم: به سند صحیح از پیامبر ﷺ روایت شده که فرموده است: «مال هیچ کس به اندازه‌ی مال ابوبکر به من سود نرسانده است». و باز فرموده: «ابوبکر از همه بیشتر بر ما منت گذاشته و دارایی خود را برای ما خرج نموده است». بر خلاف علی که پیامبر ﷺ هرگز ذکر نکرده که علی از مال خود خرج کرده است، و مشهور است که ابوبکر رضی الله عنه در ابتدای اسلام - تنها برای کسب رضایت خداوند - هفت نفر از افراد زیر شکنجه را خرید و آنها را آزاد ساخت. و ابوبکر مانند ابوطالب نبود که به خاطر تعصب نسبی و خویشاوندی به پیامبر ﷺ کمک کند نه به خاطر خدا و جهت تقرب جستن.

و اگر قرار باشد که «اتقی» اسم جنس باشد، بدون شک واجب است که متقی‌ترین این امت در آن داخل شود، زیرا اصحاب بزرگوار، بهترین افراد قرن‌ها هستند، پس

۱- این حدیث از عائشه رضی الله عنها به همین لفظ و به لفظ: «مَنْ أَحَدَّثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ» «هر کس در قانون ما چیز تازه‌ای انجام دهد که در آن موجود نباشد آن کار مردود است» روایت شده است. بخاری: ۶۹/۳ (کتاب البیوع، باب النجش)، ۱۸۴/۳ (کتاب الصلح، باب إذا اصطلحو علی صلح جور فهو مردود)، ۱۰۷/۹ (کتاب الاعتصام بالکتاب والسنة، باب إذا اجتهد العامل أو الحاكم فأخطأ...)، مسلم: ۱۳۴۳/۳-۱۳۴۴ (کتاب الأفضیة، باب نقض الأحکام الباطلة، ورد محدثات الأمور) سنن أبی داود: ۲۸۰/۴ (کتاب السنة، باب فی لزوم السنة). و در سنن ابن ماجه و مسند أحمد نیز همین حدیث وجود دارد.

متقی‌ترین این امت هستند و متقی‌ترین این امت یا ابوبکر است، یا علی و یا کسی دیگر. به اجماع تمام امت سومین گزینه متقی است. و اگر گفته شود: علی در آن داخل می‌شود چون بعد از این که ثروتمند شد دارایی خویش را جهت تزکیه نفس انفاق نمود. پس گفته می‌شود: ابوبکر در ابتدای اسلام و موقع نیاز مبرم به مال و دارایی از ثروت خویش انفاق می‌کرد، لذا آن صفت بیشتر بر او تطبیق می‌شود.

و همچنین پیامبر ﷺ در مواردی که امکان مشارکت دیگران نیست ابوبکر را جلو می‌انداخت، مانند جانشین نمودن ابوبکر برای نماز و حج و انتخاب او به عنوان همسفر خویش در هنگام هجرت و صحبت کردن و گفتگوی خصوصی و حکم و داوری و فتوا دادن در حضور ایشان و راضی شدن به فتوای او و دیگر ویژگی‌هایی که توصیف آن طولانی است.

و هر کس در این صفت کامل‌تر باشد نزد خدا هم گرامی‌تر است، پس او بیش از همه مورد محبت خداوند قرار می‌گیرد و به دلایل زیادی ثابت شده که ابوبکر در صدیق بودن گرامی‌ترین صحابه بوده است، که صدیقین بعد از انبیاء بهترین مخلوق هستند و هر کس در آن کامل‌تر باشد از همه بزرگ‌تر است.

همچنین در روایت صحیح از علی بن ابی طالب روایت شده که فرمود: ابوبکر و عمر بعد از پیامبر ﷺ بهترین افراد این امت هستند و این سخن علی مستفیض و متواتر گشت. همچنین کسانی را که او را بر آن دو برتری می‌دادند به شلاق و تازیانه زدن تهدید نمود. و روایت شده که علی ﷺ آن را از پیامبر ﷺ شنیده بود و بدون شک علی آگاهانه روی این مسأله تأکید می‌کرد.

و این مسأله در کتاب‌های زیادی به طور مفصل توضیح داده شده، ولی ما فقط جهت اثبات موضوع بودن حدیث طبر به این توضیح پرداختیم.

فصل نهم

به اتفاق مسلمانها، سید المرسلین و امام المتقین و رهبر کسانی که محل وضویشان منور می‌شود فقط رسول الله ﷺ است

شیعه می‌گوید: «نهم: جمهور روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ به اصحاب دستور داد تا علی را امیر خود قرار دهند و فرمود: علی سید مسلمانان و امام متقیان و رهبر (غیر محجلین) است. و فرمود: او (اشاره به علی) ولی و سرپرست هر مؤمنی است که بعد از من زندگی کند. و در حق او فرمود: علی از من و من از علی هستم و او برای هر زن و مرد مؤمنی از خودشان نسبت به آنها سزاوارتر است». پس فقط علی برای امامت شایسته است. و این روایات در باب جانشینی علی نص صریح هستند.

به این استدلال از چند نظر می‌توان پاسخ گفت:

پاسخ اول: صحت حدیث باید بررسی شود، او طبق عادت خویش آن را به هیچ کتابی نسبت نداده است. اما قولش که گفت: «این را جمهور روایت کرده‌اند» سخنی است دروغ و بی اساس، چون در کتاب‌های معروف حدیث مانند صحاح و مسانید و سنن و غیره روایت نشده است و اگر متساهلین و هیزم جمع کنان شب آن را روایت کرده‌اند دال بر حجت بودن آن نیست تا مسلمانان از آن پیروی کنند.

خداوند دروغ را حرام گردانیده و قدغن کرده که از چیزهای سخن بگوییم که آن را نمی‌دانیم. همچنین رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: هر کس عمدی بر زبان من دروغ گوید

باید جایگاه خودش را در آتش مهیا سازد^۱.

دوم: به اتفاق اهل علم، این روایت موضوع و ساختگی است و هر انسانی با ابتدایی‌ترین علم حدیث به دروغ بودن روایاتی پی می‌برد که در کتاب‌های معتمد حدیث مانند صحاح و مسند و سنن و غیره روایت نشده‌اند.

سوم: هرگز جائز نیست چنین چیزی به پیامبر نسبت داده شود، چون دروغ است و رسول اکرم بزرگ انبیاء و امام متقین و پیشرو امت در قیامت از دروغ مبرا است.

اگر کسی بگوید: بعد از رسول خدا ﷺ علی از همه بزرگ‌تر است، در پاسخ گفته می‌شود: در حدیث چیزی وجود ندارد که دال بر این تأویل باشد، بلکه خلاف این در روایت ذکر شده است، چون بهترین امت اسلامی قرن اول بوده و آن قرن غیر از رسول الله ﷺ هیچ امام و بزرگ و رهبر دیگری نداشتند و پیامبر ﷺ چگونه از چیزی خبر می‌دهد که وجود خارجی نداشته باشد در حالی که مردم نیازمند آن باشند؟

و همچنین امام و پیشرو در روز قیامت محمد ﷺ است، پس علی چه کسانی را رهبری می‌کند؟ همچنین از دیدگاه شیعه، جمهور مسلمانانی که دست پا و محل‌های شسته شده با

آب وضوی آنها می‌درخشد کافر و فاسق هستند، پس علی چه کسانی را رهبری می‌کند؟ در حدیث صحیح روایت شده که پیامبر فرموده: «آرزو داشتم که برادرانم را ببینم»،

عرض شد: ای رسول خدا، مگر ما برادران تو نیستیم؟

فرمود: «شما اصحاب و یارانم هستید، برادرانم هنوز به دنیا نیامده‌اند».

عرض کردند: چگونه آنها را می‌شناسی؟

فرمود: فرمود: «اگر شما مردی را ببینید که اسب‌های فراوانی دارد و بعضی از آنها دارای

پیشانی و دست و پاها سفید باشند آنها را در میان اسب‌های سیاه و تیره نمی‌شناسد»؟

۱- اصحابی مانند زبیر و انس و ابی سعید خدری و ابی هریره حدیث را روایت کرده‌اند (صحیح بخاری کتاب علم، باب اثم من کذب علی النبی)، صحیح مسلم کتب زهد (۴ / ۲۲۹۸ . ۲۲۹۹)، ابن ماجه و ترمذی و دارمی. و در مسند در موارد متعدد از جمله در چاپخانه المعارف شماره‌های ۶۴۸۶، ۶۸۸۸، ۷۰۰۶، و ابن جوزی در مقدمه‌ی کتاب الموضوعات خود در باره‌ی این حدیث گفته: حدود شصت و یک صحابه از رسول خدا ﷺ روایت و من هم از آنها ذکر می‌کنم. شیخ گفت: او را دیدم در غیر این نسخه از نود و هشت نفر روایت کرده از جمله ابوبکر صدیق رضی الله عنه.

گفتند: البته که می‌شناسد.

فرمود: «برادرانم در حالی وارد محشر می‌شوند که پیشانی و دست و پاهایشان بر اثر آثار وضو نورانی و سفید هستند و من بر حوض کوثر میزبان آنها هستم».

این بیان‌گر آن است که هر کس وضو بگیرد و اهل شستن دست و پا و صورت باشد «عُرِّ مُحَمَّدٌ» و چنین چیزی شامل همه مسلمان و در رأس آنها ابوبکر و عمر می‌گردد، اما شیعه که زیر پا و پاشنه را نمی‌شویند، از این نعمت بی‌بهره هستند، پس کسی از «عُرِّ مُحَمَّدٌ» باقی نمی‌ماند تا امام آنها باشد و نمی‌توانند وارد گروه «عُرِّ مُحَمَّدٌ» شوند چون سفیدی دست و پا و پیشانی فقط با شستن پاها به دست می‌آید یعنی همانطور که روشن و سفیدبودن دست موجب پیوستن به گروه «عُرِّ مُحَمَّدٌ» می‌شود، پاها هم در رسیدن به این مقام سهیم هستند.

در حدیث صحیح ثابت شده که پیامبر فرمود: «وای به حال پاشنه و گودی پاهایی (که شسته نمی‌شوند) از آتش دوزخ».

در لغت عرب مشهور است تنها به اسبی می‌گویند «مُحَجَّلٌ» که هم دست و هم پاهایش سفید باشند، پس مُحَجَّلٌ بودن با شستن دست و پا است، اگر کسی آنها را نشوید هرگز از «عُرِّ مُحَمَّدٌ» به حساب نمی‌آید، پس چگونه امام «عُرِّ مُحَمَّدٌ» امام شیعه هم خواهد شد؟ سپس ادعای اینکه بعد از رسول الله ﷺ علی قائل و بزرگ و سید است، با بداهت و علم ضروری دروغ بودنش معلوم و آشکار است. چون رسول خدا ﷺ هرگز چنین چیزی نفرموده، بلکه در بیانات تابناک حضرت خلاف این ثابت می‌شود. رسول اکرم ﷺ ابوبکر و عمر را بدون محابا و پنهان‌کاری بر همه امت برتری داده است و این تفضیل به گونه‌ای شهرت یافته بود که حتی کفار از آن اطلاع یافته بودند.

در جنگ اُحُد وقتی مسلمانان شکست خوردند، ابو سفیان خطاب به مسلمانان گفت:

«آیا محمد میان شماست؟» سه دفعه این جمله را تکرار کرد. پیامبر به مسلمانان

فرمود: جوابش را ندهید.

بعد فریاد زد: فرزند ابو قحافه میان شماست؟ سه بار هم این را تکرار کرد. باز هم

پیامبر ﷺ فرمود: جواب ندهید. بعد ابوسفیان سراغ عمر را گرفت ولی پیامبر ﷺ باز هم

اجازه‌ی جواب نداد.

ابوسفیان خطاب به قومش گفت: شکست خورده‌اند و از شرّشان خلاص شدید. عمر فاروق رضی الله عنه نتوانست خود را کنترل کند و فریاد زد: دروغ می‌گویی ای دشمن خدا، آنان که برشمردی همه زنده‌اند و آنچه تو خوشتم نمی‌آید به جای خود باقی است. تا آخر حدیث. امام بخاری و غیره آن را روایت کرده‌اند.

این پیشرو کفار بود که جز از ابوبکر و عمر سؤال نمی‌کرد، زیرا خاص و عام می‌دانستند که این سه نفر رأی کار هستند و سرپرستی کارها بدون آن سه ممکن نیست. و همچنین دال بر این است که کفار هم می‌دانستند ابوبکر و عمر وزیر رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند و از همه مردم بهتر اند و در اظهار و پشتیبانی اسلام نقش منحصر به فردی ایفاء می‌کنند و دیگران از چنین جایگاهی بهره ندارند. یعنی جایگاه آن دو برای کافران هم معلوم بود چه رسد به مسلمانان. و احادیث متواتری دال بر این موضوع وجود دارد.

در صحیحین (مسلم و بخاری) روایت شده که ابن عباس گفت: وقتی عمر وفات یافت، مردم او را کفن پوشیدند و برایش دعا می‌کردند و به نیکی او را می‌ستودند و بر او نماز می‌خواندند، من هم در این میان بودم. مردی مرا از پشت گرفت، وقتی که نگاه کردم دیدم علی است بر عمر ترخّم می‌کرد و خطاب به عمر گفت:

«کسی را به جای نگذاشته‌ای که دوست داشته باشم با کارهای نیک او به ملاقات خدا بروم، آن‌گونه که آرزو می‌کنم با کارهای شایسته تو به حضور خدا بروم. سوگند به خدا، به نظرم خدا تو را با دو رفیقت (پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر) حشر می‌کند، چون خیلی از پیامبر شنیدم می‌فرمود: من و ابوبکر و عمر آمدیم، یا من و ابوبکر و عمر رفتیم، (ای عمر) امیدوارم خداوند تو را با آنها جمع گرداند»^۱.

برتری ابوبکر و عمر بر علی و دیگران بر کسی پوشیده نبود، بدین علت شیعه‌های گذشته که علی را ملاقات کرده‌بودند ابوبکر و عمر را بر علی ترجیح می‌دادند، مگر کسانی که از تشیع علوی هم منحرف شده بودند، بلکه تنها در ترجیح عثمان و علی بر یکدیگر اختلاف داشتند.

۱- حدیث به روایت ابن عباس است، امام بخاری در کتاب فضائل صحابه باب مناقب عمر و امام مسلم در کتاب فضائل اصحاب باب فضائل عمر آن را روایت کرده‌اند.

همچنین روایت «علی ولی و سرپرست هر مؤمنی است بعد از من» دروغ محض است، چون رسول خدا ﷺ در حال حیات و بعد از وفات دوست و ولی مؤمنان است و هر مؤمنی دوست رسول اکرم ﷺ است. ولایت به معنی دوستی که در مقابل عداوت قرار دارد به زمان اختصاص ندارد.

اما در مورد ولایتی که به معنی سرپرست و امارت است گفته می‌شود: ولی هر مؤمنی است، مثلاً در فقه باب جنائز گفته می‌شود: اگر ولی (نزدیکان) و ولی (امیر و سرپرست) نزد جنازه‌ای جمع شدند، در قول اکثر فقهاء ولی مقدم است و بعضی هم می‌گویند: ولی حق امامت دارد.

پس جمله‌ی «علی بعد از من ولی هر مؤمنی است»، جائز نیست که به پیامبر خدا نسبت داده شود، چون اگر هدف دوستی باشد، نیازمند کلمه‌ی «من بعدی» (بعد از من) نیست و اگر هدف امارت و سرپرستی باشد، باید بگوید: «وال علی کل مؤمن بعدی» نه ولی^۱.

اما روایت «أنت منی وأنا منک» «تو از من و من از تو هستم» در این حدیث صحیح نیست، ثابت شده که پیامبر ﷺ آن را در سال قضیه فرموده که علی و جعفر و زید بن ثابت در مورد سرپرستی و کفالت دختر حمزه اختلاف پیدا کردند. رسول خدا ﷺ او را به خاله‌اش که همسر جعفر بود داد و فرمود: خاله مانند مادر است.

و خطاب به جعفر فرمود: تو در اخلاق و سیرت مانند من هستی. و به علی گفت: من از تو و تو از من هستی. و به زید فرمود: تو برادر و دوست ما هستی.

در صحیحین روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: اگر قبیله‌ی اشعری به سفر بروند یا نفقه‌ی آنها در محل سکونت کم شود، همه چیز خود را در یک جا جمع می‌کنند و آن را میان همدیگر تقسیم می‌نمایند، سپس به اشعری‌ها فرمود: «آنها از من و من از آنها هستم». همان‌گونه که به علی فرمود: «تو از من و من از تو هستم».

و به جلیبب فرمود: «این از من است و من هم از او هستم».

پس روشن شد که این لفظ و عبارت بر امامت دلالت نمی‌کند و حتی اگر خطاب به کسی چنین بفرماید دال بر فضل او بر دیگران نیست.

۱- یعنی بر هر مؤمنی امارت می‌کند.

فصل دهم

سید عترت، رسول الله ﷺ است نه علی ﷺ

شیعه می گوید: دلیل دهم حدیثی است که جمهور آن را روایت کرده اند که رسول خدا ﷺ فرموده:

«أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا: كِتَابُ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلُ بَيْتِي وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». «ای مردم، من در میان شما چیزی را جا گذاشته ام اگر بدان چنگ زنید هرگز گمراه نمی شوید و آن کتاب الله و عترت و اهل بیت من است و از هم جدا نمی شوند تا هر دو بر حوض کوثر نزد من وارد گردند».

یا در روایت دیگر فرموده: اهل بیت مانند کشتی نوح هستند هر کس بر آن سوار شود نجات می یابد و هر کس بر آن پشت کند غرق می گردد.

این دو روایت دلالت می کند بر این که تمسک جستن به اهل بیت ایشان واجب است و علی سید اهل بیت است، پس پیروی از علی واجب می باشد چون علی امام اهل بیت است.

به این استدلال از چند نظر می توان پاسخ گفت:

پاسخ اول: لفظ حدیثی که در صحیح مسلم از زید ابن ارقم آمده این گونه است: «رسول خدا ﷺ در مکانی به نام خم در کنار آبی بین مکه و مدینه به پا ایستاد و به ایراد سخنرانی پرداخت و فرمود ای مردم: من بشر هستم، شاید فرستاده ی خدا نزد من آید و من به او جواب مثبت

دهم، هان آگاه باشید دو چیز سنگین را میان شما جا گذاشتم، یکی کتاب خدا که نور و هدایت است. کتاب خدا را بگیرید و به آن تمسک جویند. مردم را به پیروی از کتاب خدا تشویق کرد، سپس فرمود: «دوم: اهل بیتم، در مورد اهل بیتم خدا را به یاد شما می‌آورم.»^۱

این حدیث دال بر این است که رسول خدا به تمسک و پیروی از قرآن دستور می‌دهد و هر کس پیرو آن باشد گمراه نمی‌شود.

و در احادیث دیگر هم این چنین روایت شده است، مثلاً حدیث مسلم درباره‌ی حجة الوداع می‌فرماید: من دو چیز را میان شما جا گذاشته‌ام و اگر به آنها تمسک جویند هرگز گمراه نخواهی شد، کتاب خدا و سنت رسول، هان آگاه باشید، در روز قیامت در مورد من از شما پرسیده می‌شود شما در جواب چه می‌گویید؟ همه گفتند: شهادت می‌دهیم که رسالت خود را اداء کردی و آن را به مردم ابلاغ کردی و نسبت به امت خیرخواه و دلسوز بودی.

پیامبر با انگشت به آسمان اشاره می‌کرد و می‌فرمود: خداوندا، شاهد باش، خدایا، شاهد باش خدایا شاهد باش.

اما دو جمله‌ی «وَعِثْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي» و «وَإِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ». را امام ترمذی^(۲) روایت کرده است.

در مورد این دو جمله از امام احمد سؤال شد. آنها را تضعیف کرد و علاوه بر او بسیاری از اهل علم این دو جمله را تضعیف کرده‌اند و گفته‌اند: صحیح نیستند.

اما گروه دیگری جواب داده‌اند که اهل بیت ایشان هرگز بر گمراهی اجماع نمی‌کنند و اگر انسان پیرو آنها باشد در هدایت هرگز گمراه نمی‌شود و گفته‌اند که این نظر و دیدگاه اهل سنت هم می‌باشد همانطور که امام قاضی ابو یعلی و دیگران فرموده‌اند.

۱- صحیح مسلم: ۴/۱۸۷۳-۱۸۷۴ (کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل علی بن ابی طالب).

۲- قبلاً بر این حدیث تعلیقه نوشتم، و این روایت با الفاظ نزدیک به هم از روایت ترمذی از زید بن أرقم رضی الله عنه روایت شده. و ترمذی گفته: این حدیث حسن و غریب است. و ترمذی حدیث دیگری را (۳۲۷/۵-۳۲۸) از جابر بن عبدالله با الفاظ نزدیک به هم روایت کرده است و گفته: در این باب از ابی ذر و ابی سعید و زید بن أرقم و حذیفه بن أسید. این حدیث از این وجه غریب حسن است. و سعید بن سلیمان و چند نفری از اهل علم از زید بن حسن روایت کرده‌اند.

اما خوشبختانه اهل بیت هرگز بر خصائص مذهب رافضیه اجماع نکرده‌اند حتی مخالف دیدگاه شیعه از آنها نقل شده است و از آلودگی‌های آنان پاک و مبراء هستند.

اما حدیث «اهل بیت مانند کشتی نوح هستند هر کس بر آن سوار شود نجات می‌یابد و هر کس از آن پشت کند غرق می‌شود» اسناد صحیح ندارد و در کتب معتمد هم روایت نشده است. و اگر متساهلین و هیزم جمع‌کنان شب آن را روایت کرده باشند، از این هم بی‌ارزش‌تر است.

دوم: پیامبر خدا ﷺ در مورد اهل بیتش فرموده: اهل بیت و کتاب هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا به حوض کوثر نرسند.

این کلام پیامبر صادق و تصدیق شده است و بر حجت بودن اجماع اهل بیت دلالت می‌کند. قاضی در کتاب «المعتمد» این دیدگاه را نقل کرده و بیان می‌کند اهل بیت شامل بنی‌هاشم و فرزندان عباس و علی و حارث و سایر فرزندان ابی طالب می‌شود چون تنها علی ﷺ عترت رسول اکرم ﷺ نیست.

سپس قاضی بیان می‌کند که عالمان اهل بیت مانند ابن عباس و غیره پیروی از علی را واجب نمی‌دانستند و حتی هیچ‌کدام از عالمان اهل بیت چنین حقی را برای علی قائل نبودند، بلکه علی را مانند عالمان دیگر قلمداد کرده‌اند.

سوم: اهل بیت بر امامت و فضل علی اجماع نکرده‌اند، بلکه ائمه‌ی ایشان امثال ابن عباس و غیره در امامت و فضل؛ ابوبکر و عمر را بر علی ترجیح داده‌اند، حتی افراد دیگر اهل بیت از بنی‌هاشم و بنی‌عباس و فرزندان جعفر و بیشتر علویان به امامت ابوبکر و عمر اذعان کرده‌اند. همچنین متأخرین آنها مانند امام مالک و ابی‌حنیفه و شافعی و احمد و دیگران، که چندین برابر امامیه بوده‌اند، به امامت ابوبکر و عمر اذعان کرده‌اند.

با نقل متواتر ثابت شده که اکثر عالمان اهل بیت از بنی‌هاشم و تابعین و تابعین تابعین و فرزندان حسین بن علی و حسن، ابوبکر و عمر را دوست داشتند و آنها را بر علی برتری می‌دادند.

امام حافظ ابو حسن دار قطنی کتابی تحت عنوان «ثناء الصحابة على القرابة وثناء القرابة على الصحابة»^۱ تألیف کرده است که در آن کتاب گوشه‌هایی از این مطالب را ذکر فرموده است. همچنین هر کدام از اهل حدیث کتابی در باره‌ی سنت تألیف کرده باشد، در این مورد هم سخنانی ذکر نموده است، مثلاً کتاب «السنة» عبدالله بن احمد و کتاب «السنة» خلال و کتاب السنة ابن بطه و السنة آجری، لالکائی، بیهقی و ابی‌ذر هروی و طلینکی و ابی حفص بن شاهین و کتاب‌های زیادی که شیعه برای اثبات ادعای خود به آنها استدلال می‌کنند، مانند کتاب «فضائل الصحابة» امام آمدی و کتاب ابی‌نعیم و تفسیر ثعلبی، احادیث فراوانی در فضل سه خلیفه دیگر ذکر کرده‌اند که همه علیه شیعه حجت هستند.

چهارم: این روایت معارض دلیل قوی‌تر است چون به دلیل قران و سنت و اجماع، اجماع امت حجت است، ولی عترت بخشی از این امت هستند، پس اجماع امت مستلزم اجماع عترت است و به اجماع ثابت شده که بهترین مردم بعد از رسول خدا ﷺ ابوبکر است. اگر گروهی که اجماع آنها حجت باشد قائل به چنین سخنی باشد، لازم است از آنها پیروی شود.

اگر امامت علی ثابت نشود، پس ثابت می‌شود که ابوبکر امام است، اگر این را قبول نکنند، پس سخن آنها در مورد امامت باطل است که می‌گویند علی امام است، زیرا امامت او ثابت نشده است، پس بنا به قول او جایگاه ابوبکر بعد از پیامبر به نسبت امت، مانند جایگاه علی بعد از رسول خدا ﷺ نسبت به عترت است.

۱- این کتاب را در ضمن سزکین نیافتم، اما او (م ۱ ج ۱ ص ۴۲۴) کتاب فضائل الصحابة را آورده است.

فصل یازدهم

رد کسانی که مدعی امامت علی هستند به استناد حدیث محبت

شیعه می‌گوید: دلیل یازدهم حدیثی است که جمهور آن را در مورد محبت و ولایت علی روایت کرده‌اند.

امام احمد بن حنبل در مسندش روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ دست حسن و حسین را گرفت و فرمود: هر کس این دو تا و پدر و مادرشان را دوست داشته باشد، در بهشت در درجه و مقام من قرار دارد!

۱- این حدیث از علی بن حسن از پدرش از پدر بزرگش در باب فضائل صحابه شماره: ۶۹۳/۲ - ۶۹۴ با الفاظ نزدیک به هم روایت شده است، محقق در مورد حدیث می‌گوید: در سند علی بن جعفر بن محمد صادق وجود دارد که در میان مجروحین و عادلان ذکر نشده ولی بقیه راویان ثقة هستند. ذهبی در میزان الاعتدال: ۱۱۷/۳، در مورد آن راوی می‌گوید: هیچ کس او را تجریح یا تعدیل نکرده ولی حدیثش بسیار منکر است و ترمذی نه او را تصحیح کرده و نه تحسین، سپس این حدیث را ذکر کرده و در کتاب سیر أعلام النبلاء: ۱۰۸/۴، گفته: سند آن ضعیف است و متن آن منکر است و ترمذی آن را تخریج کرده (۶۴۱/۵) و گفته: این حدیثی است حسن و غریب و آن را نمی‌شناسیم جز از حدیث جعفر بن محمد و دیدیم که ذهبی معرفی کردن این روایت به حسن از جانب ترمذی را انکار کرده است. احمد شاکر در تعلیقه بر مسند (۲۵/۲) نوشته: فقط در برخی از نسخه‌های ترمذی تحسین این حدیث ثابت است. و در التهذیب: ۴۳/۱۰، یادآور شده که وقتی که نصر بن علی این حدیث را روایت کرد، خلیفه‌ی وقت متوکل دستور داد هزار تازیانه به او بزنند.

و ابن خالویه از حدیفه روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمود: «هر کس دوست دارد به قصبه یا قوتی که با دست خدا درست شده چنگ زند، علی بن ابی طالب را بعد از من ولی و امیر خود قرار دهد».

و از ابی سعید روایت شده که رسول خدا ﷺ به علی فرمود: دوست داشتن تو ایمان، و بغض و نفرت از تو نفاق است، اولین کسی که وارد بهشت می‌شود محب و دوست دار تو و اولین کسی که وارد جهنم می‌شود، دشمن تو است. و خداوند تو را شایسته‌ی این مقام قرار داده است، تو از من و من از تو هستم.

شقیق بن سلمه از عبد الله روایت کرده که گفت: رسول خدا ﷺ را دیدم که دست علی را گرفته بود و می‌گفت: «این دوست من است و من هم دوست او هستم، هر کس دشمنش باشد من هم دشمن او هستم و هر کس او را دوست داشته باشد من هم او را دوست دارم».

اخطب خوارزم از جابر روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: جبرئیل از طرف خدا با لوح سبز رنگی پیش من آمد که با خطی سفید در آن نوشته بود: «من محبت علی را بر مردم واجب گردانیده‌ام تو هم این را به مردم ابلاغ کن».

روایات فراوان دیگری از طرف مخالفین روایت شده که قابل شمارش نیستند و همه آنها حاکی از برتری علی و استحقاق او برای امامت هستند.

از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت:

پاسخ اول: صحت و عدم صحت حدیث نیاز به بررسی دارد و باید مدعی آن را اثبات کند. در مورد این که می‌گوید: احمد بن حنبل آن را روایت کرده، گفته می‌شود: مسند امام احمد مشهور است ولی کتاب معروفی هم در مورد فضل صحابه تألیف کرده است. اکثر احادیث آن را به علت ضعف و مرسل و بی‌سند بودنشان در مسند ذکر نکرده. سپس قطعی - که مسند را از عبدالله فرزند امام احمد روایت کرده - زیاده‌هایی از اساتیدش روایت کرده و به مسند افزوده، که به اتفاق اهل علم بعضی از آنها موضوع هستند.

این رافضی و امثال او از بزرگان جاهل شیعه، بدون تحقیق و جاهلانه روایت مسند را ذکر کرده به گمان این که هر چه قطعی روایت کرده صحیح است، یا روایات عبدالله

را امام احمد روایت کرده است و بین اساتید امام احمد و اساتید قطعی تفاوت قائل نیستند. سپس گمان می‌کنند که تمام احادیث امام در مسندش قرار دارد و بسیاری اوقات اعلام می‌کنند که حدیث از مسند نقل شده، ولی وقتی به مسند نگاه کنی اثری از این احادیث در آن به چشم نمی‌خورد همان‌گونه که ابن بطریق و نویسنده شیعه «الطرائف» و غیر آن دو به سبب جهل مرتکب این اشتباه شده‌اند. البته این غیر از دروغ و افتراهایی است که ساخته و پرداخته‌اند، چون دروغ در میان شیعه بسیار زیاد و رایج است.

اگر فرض کنیم که امام احمد حدیث را روایت کرده باشد، مجرد روایت احمد دال بر صحت نیست، چون امام بعضی از احادیث را تنها به این خاطر روایت کرده که ضعیف بودن روایت را برای مردم بیان کند. و این کلام امام احمد و سؤال و جوابش آشکارتر و بزرگتر از آن است که نیاز به توضیح داشته باشد خصوصاً در رابطه با این اصل عظیم.

ولی این احادیثی که شیعی به آنها استدلال می‌کند، اولی از زیادات قطعی است^۱، آن را از نصر بن علی جهضمی، از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر^۲ روایت کرده است. و امام ابن جوزی حدیث دوم را در موضوعات ذکر کرده و علت موضوع بودنش را بیان نموده است^۳، اما روایت ابن خالویه به اتفاق اهل علم دلالت نمی‌کند بر این که این حدیث صحیح است. همچنین روایت اخطاب خوارزم یکی از دروغ‌های ساختگی و از زشت‌ترین نوع دروغ و ساخته‌کاری است به اتفاق اهل علم.

۱. حدیث در کتاب فضائل، ۲/ ۶۹۳. ۶۹۴ (شماره: ۱۱۸۵) در روایت از عبدالله ذکر شده است.

۲- فضائل الصحابة: گفت: علی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی به من خبر داد که گفت: برادرم موسی بن جعفر به من خبر داد... تا آخر روایت. قبل از چند صفحه گفته‌ی محقق «فضائل الصحابة» در تعلیقه بر این حدیث را نقل کردم.

۳- ابن جوزی این روایت را انکار کرده که به نام براء و زید بن أرقم ساخته شده است با وجود این که در مورد الفاظ آن اختلاف دارند و در مورد روایت اول گفته: از دی گفته: اسحاق بن ابراهیم حدیث جعل می‌کرد. و در باره‌ی روایت دوم گفته: او عدوی کذاب و دروغگوی حدیث‌ساز است که شاید آن را از نحوی سرقت کرده باشد. و ابن عراق آن را کنانی در تنزیه الشریعة: ۱/ ۳۶۱ حدیث را ذکر کرده، به آنچه در باره‌اش گفته مراجعه کن.

دوم: احادیثی که ابن خالویه روایت کرده است به اتفاق اهل علم همه دروغ و موضوع هستند و اهل حدیث قاطعانه می‌دانند بر زبان رسول خدا ﷺ ساخته شده و در کتب حدیث قابل اعتماد مانند صحیح و مسند و سنن و معجم و غیره نامی از این نوع احادیث برده نشده است.

سوم: اگر انسان با دقت به الفاظ روایت بیندیشد، متوجه می‌شود چنین چیزهای از کوزه‌ی نبوت نمی‌تراوند و جز دروغ و افتراء نیست. مثلاً جمله «شاخه‌ای از یاقوت که با دست خدا ساخته شده است» از خرافات روایت است. گویی وقتی که شنیده‌اند خداوند آدم را با دست خود از گل ساخته و در آن روح خود را دمید و به آن فرمود: «**کُنْ**» بشو، این شاخه را هم بر خلقت آدم قیاس کرده‌اند، ولی این کجا و آن کجا. خلقت آدم را قرآن ثابت کرده، ولی از خاک آفریده شده، سپس خداوند به او فرمان داد که به وجود آید، سپس با دمیدن روح در آن زنده شد.

همچنین آفرینش شاخه با درست کردن کامل شده، و پس از آن در حالتی نبوده که به آن گفته شود «**کن**» تا به وجود آید. و هیچ کس از اهل علم نگفته خداوند شاخه‌ی یاقوت را با دست خود خلق کرده است، بلکه در روایات فراوانی ذکر شده که خداوند تنها سه چیز را با دست خود خلق نموده است: آدم، قلم و بهشت. بقیه چیزها را با فرمان «**کن**» ایجاد کرده است.

از این گذشته مگر در گرفتن خلق یاقوت چه رازی نهفته است تا وعده بزرگی بر آن داده شود؟!.

همچنین جمله «اولین کسی که وارد جهنم می‌شود دشمن علی است». آیا مسلمان می‌تواند بگوید: خوارج قبل از ابوجهل بن هشام و فرعون و ابولهب و دیگر مشرکین امثال آن‌ها وارد جهنم می‌شوند.

همچنین جمله «اولین کسی که وارد بهشت می‌شود، دوستان تو هستند» آیا انسان عاقل می‌تواند بگوید: علت سبقت پیامبران گذشته به بهشت محبت علی بوده نه محبت خدا و پیامبران دیگر، در حالی که محبت خدا و پیامبران در این مورد سبب است. و آیا ارتباط سعادت و بدبختی مردم و ورود ایشان به بهشت، به محبت علی ﷺ بیش از

ارتباط آنها با محبت ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه رضی الله عنهم است؟ پس اگر کسی بگوید:
هر کس عثمان و معاویه را دوست داشته باشد وارد بهشت می شود، و هر کس از آنها
متنفر باشد، وارد دوزخ می گردد، آیا این دین است یا از جنس قول شیعه؟

* * *

فصل دوازدهم

اثبات کذب برخی احادیثی که در مورد محبت علی بر پیامبر ﷺ

ساخته اند

شیعه می‌گویند: دلیل دوازدهم: «اخطب خوارزم با سند خود از ابی ذر غفاری روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرموده: هر کسی خلافت را از علی بگیرد کافر است و با خدا و رسول در افتاده و هر کس در مورد علی شک کند کافر است».

و از انس روایت شده که گفت: نزد رسول خدا بودم، ناگهان علی را دید که به سوی ما می‌آمد فرمود: «من و او در روز قیامت برای مردم حجت هستیم».

«از معاویه بن حیده قشیری روایت است که گفته از رسول خدا شنیدم که به علی می‌فرمود: «هر کس بمیرد و دشمن تو باشد بر دیو یهودی یا نصرانی مرده است».

از چند نظر می‌توان به این ادعا پاسخ گفت:

پاسخ اول: صحت و عدم صحت حدیث نیاز به بررسی دارد. و این را به عنوان تنازل با خصم می‌گوییم، زیرا نقل روایت از خطیب خوارزمی به تنهایی بر صحت حدیث از رسول اکرم ﷺ دلالت نمی‌کند. و این در صورتی است که معلوم نباشد خطیب احادیث دروغ و ساختگی را جمع‌آوری کرده است، اما کسی که کمی در جمع‌آوری این خطیب بیندیشد، قطعاً می‌گوید: سبحان الله! این بهتان بزرگی است!

دوم: هر کسی مقداری به علم الحدیث آشنایی داشته باشد می‌داند که این روایت

افتراء و دروغی است به نام رسول خدا ﷺ ساخته و پرداخته شده است.^۱

سوم: اگر اصحاب و تابعین این حدیث را روایت کرده‌اند؛ چرا میان آنها چنین مسئله‌ای مطرح نشده است؟ چه کسی حدیث را برای ما نقل کرده است؟ در چه کتابی نقل شده؟ هر کس به جریان آگاه باشد می‌داند که حدیث موضوع است و دروغ‌گویان آن را ساخته‌اند.

چهارم: ما می‌دانیم که مهاجرین و انصار مسلمان بودند و خدا و رسول را دوست داشتند و رسول هم آنها را دوست داشته است بیش از علم و اطلاع ما نسبت به صحت این احادیث، و می‌دانیم که ابوبکر بعد از رسول خدا ﷺ امام بود. پس چگونه جایز است چیزی را رد کنیم که با اخبار یقین‌بخش متواتر برای ما ثابت شده، با اخبار و روایاتی که حقیرتر از آن هستند که به آنها روایت آحاد هم گفته شود و معلوم نقل‌کننده صادق داشته باشد، بلکه اهل علم اتفاق نظر دارند بر این که بزرگترین دروغ هستند، برای همین است که هیچ کدام از آنها در کتابهای قابل اعتماد دیده نمی‌شود، بلکه ائمه حدیث بر دروغ بودنش قاطع هستند.

پنجم: قرآن در مواضع متعدد شهادت می‌دهد که خداوند متعال از اصحاب راضی و خوشنود است و ایشان را با مدح زیبا ستوده است، خداوند می‌فرماید:

﴿وَالسَّلِیْقُونَ الْأَوْلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِیْنَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِیْنَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنِ رِضَى اللَّهِ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

۱- روایت در الموضوعات ابن قیم جوزی شماره: ۱/ ۳۸۵ با سند و لفظی دیگر ذکر شده است «هر کس بمیرد و در قلبش مقدار کمی عداوت و بغض به نسبت علی داشته باشد بر کیش یهودی یا نصرانی بمیرد». ابن جوزی می‌گوید: این حدیث موضوع است چون علی بن قرین در سند آن متهم است. عقلی می‌گوید: این حدیث را وضع کرده. یحیی بن معین می‌گوید: دروغ گوی کثیفی است بغوی می‌گوید: دروغ گو بود. و اما حدیث اول را نیافتم، اما سیوطی در کتاب اللالی المصنوعة ۱/ ۳۲۸ حدیث موضوع منسوب به جابر ﷺ را آورده که نص آن از این قرار است: «علی خیر البشر فمن أبی فقد كفر». برای تفصیل بیشتر به کلام سیوطی در این مورد مراجعه کنید.

«پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است».

و می‌فرماید:

﴿وَمَا لَكُمْ أَلَّا تُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَتَّلَ أَوْلِيَّكَ أَعْظَمَ دَرَجَةً مِّنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَتَّلُوا وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ﴾ [الحديد: ۱۰].

«چرا در راه خدا نباید ببخشید و خرج کنید، و حال این که برجای مانده آسمانها و زمین به خدا می‌رسد؟ کسانی از شما که پیش از فتح بخشیده‌اند و جنگیده‌اند، برابر و یکسان نیستند. آنان درجه و مقامشان فراتر و برتر از درجه و مقام کسانی است که بعد از فتح بذل و بخشش نموده‌اند و جنگیده‌اند. اما به هر حال، خداوند به همه، وعده پاداش نیکو می‌دهد».

و می‌فرماید:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ [الفتح: ۲۹].

«محمد فرستاده خدا است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند. ایشان را در حال رکوع و سجود می‌بینی. آنان همواره فضل خدای را می‌جویند و رضای او را می‌طلبند».

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: ۱۸].

«خداوند از مؤمنان راضی گردید همان دم که در زیر درخت با تو بیعت کردند».

به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند از آنان خشنود شد و آنچه در دل‌هایشان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنها پاداش داد.

﴿لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا﴾ [الحشر: ۸].

«همچنین غنائم از آن فقرای مهاجرینی است که از خانه و کاشانه و اموال خود بیرون رانده شده‌اند. آن کسانی که فضل خدا و خوشنودی او را می‌خواهند».

«پس چگونه جایز است چیزهایی را رد کنیم که قرآن قاطعانه بر آن دلالت می‌کند، با این روایات جعلی که ساخته و پرداخته کسانی هستند که نه از مقام پروردگارشان ترس و بیمی داشته‌اند و نه برای خدا عظمت و شکوهی قائل بوده‌اند؟

ششم: این روایت دروغین علی را خدشه‌دار می‌سازد و مستلزم این است که علی خدا و رسول را تکذیب می‌کند و اصحاب رسول همه کافر و مرتد هستند و آن‌های که خلفاء را انتخاب کرده‌اند از دایره دین خارج شده‌اند.

اما در مورد طعن علی علیه السلام، چون به مفاد حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نکرد و تن به خلافت آنها داد و حتی آنها را مسلم و مؤمن می‌دانست و از آنها بدتر خوارج بودند که علیه علی قیام کردند، ولی علی باز هم در حکم علیه آنها کوتاهی کرد و آنها را بر اساس حدیث رسول کافر ندانست، بلکه اموال و اسیرانشان را بر خود حرام کرد و خطاب به آنها می‌گفت: ما شما را از مسجد منع نمی‌کنیم و در فیئ و غنایمی که بدون نبرد به دست می‌آید همانند ما حق دارید. حتی وقتی ابن ملجم علی را شهید کرد علی خطاب به نزدیکانش در مورد ابن ملجم گفت: اگر زنده ماندم خودم خون‌خواه خودم هستم ولی به مرتد بودنش حکم نکرد.

و در مورد اهل جمل به اثبات رسیده که علی علیه السلام از تعقیب و کشتن مجروحان و اسیرانشان نهی کرده است و نگذاشته اموالشان به غنیمت برده شود و زن و بچه‌هایشان اسیر و برده شوند.

اگر بر اساس نص حدیث موضع‌گیری علی را بررسی کنیم، باید علی کافر باشد چون اولین کسی است که رسول خدا را تکذیب کرده است.

همچنین علی بر کشته شده‌های اهل صفین نماز خواند و گفت: برادران ما علیه ما شوریدند و شمشیر آنها را پاک کرد. و اگر آنها را کافر می‌دانست، نباید بر آنها نماز بخواند و آنها را برادر بداند، بلکه حکم کفر را بر آنها صادر می‌نمود.

ما بالضرورة از سیره‌ی علی متوجه این اصل می‌شویم که علی هرگز آن مخالفینش را که علیه او جنگیدند کافر ندانسته و مسلمانان و خلفای راشدین را از دایره‌ی اسلام خارج نکرده است. همچنین حسن و حسین و بعد از آنها علی بن حسین و پدرش

جعفر هیچ کدام از آنها را کافر قلمداد نکرده‌اند. اگر مخالفین کافر باشند و روایت صحیح باشد، اولین کافر علی و اهل بیت هستند، چون او هم می‌توانست مانند خوارج عمل کند و در خارج از دار اسلام کناره‌گیری کند. اگر تاب مقاومت نداشته باشد و نتواند بر اهل سرزمین اسلام حکم کفر و ارتداد صادر کند، همان‌گونه که شیوخ و بزرگان شیعه چنین کردند. و اگر علی می‌دانست که مسلمانان او را قبول ندارند و علیه او قیام می‌کنند و حدیث رسول را رها می‌کنند، بایستی مانند مسیلمه کذاب خود و پیروانش بیرون می‌رفتند و برای خود سرزمین دیگری را تأسیس نمایند.

مگر پیامبر خود و یارانش در مکه در نهایت ضعف به سر نمی‌بردند، با این وجود از کفار دوری می‌کردند و دشمنی و دوری خود را به آنها اعلام می‌کردند، به گونه‌ای که کافر و مسلمان خوب از هم جدا می‌شدند و هر دو دسته مشخص بودند. و نیز جمعی از ایشان به حبشه هجرت کردند و با وجود وضعی که داشتند در آنجا هم از مسیحی‌ها جدا بودند و در نزد آنها با دین خود سخن می‌گفتند.

این بلاد و سرزمین‌های اسلامی است که مملو از مردم یهودی و نصرانی بود که دین خود را آشکار می‌کنند و خود را از مسلمین جدا می‌دانند، آیا علی به اندازه‌ی مسلمانان ضعیف مکه و نصرانی‌های امروزی دل و جرئت نداشت؟

اگر قرار باشد هر کس به خلافت علی و اهل بیت شک کند از اسلام خارج شود و مؤمن تنها کسی باشد که بعد از رسول خدا ﷺ معتقد به امامت و عصمت علی و پیروانش باشد، پس علی اولین کسی است که دین را تغییر داده و مسلمان و کافر را از هم جدا نکرده است.

فرض کن که علی از جنگ علیه آنها عاجز باشد، آیا از مخالفت و عدم بیعت هم عاجز بوده است؟ یعنی از گروهک خوارج هم عاجز تر بود؟! خوارج علیه علی ﷺ قیام کردند و برای خود دار الاسلامی را بنا کردند و یاران علی را کافر قلمداد کردند و یاران خود را مؤمن واقعی می‌دانستند.

یا چگونه جائز است که حسن امارت مسلمانان را به کسی تحویل دهد که مرتد است و از یهودی و مسیحیان هم بدتر باشد- آن‌گونه که در مورد حضرت معاویه ﷺ حکم صادر می‌کنید؟ آیا کسی که مؤمن به خدا و روز قیامت باشد چنین کاری را انجام می‌دهد؟ حسن می‌توانست بر کوفه حکومت کند.

ضمناً معاویه جنگ شروع نکرد ولی در پایان طلب او را به جایی آورد اگر به جای پدرش می‌نشست معاویه با او نمی‌جنگید، چون فضل و بزرگواری حسن و حسین ثابت شده است. پیامبر می‌فرماید:

«این پسر بزرگ و سید است و زود است که الله متعال به سبب او بین دو گروه بزرگ مسلمانان صلح به وجود آورد»^۱.

اگر علی و اهل بیتش - که حسن یکی از آنها است - بگویند: ما تنها بین مسلمین و مرتدین صلح برقرار می‌کنیم، لطمه بزرگی به جد ایشان رسول اکرم ﷺ وارد می‌شود، چون رسول دو فرقه را مسلمان می‌داند ولی رافضیه رسول خدا را تکذیب می‌کنند. بیان شد که رافضه یکی از بزرگ‌ترین دشمنان اهل بیت هستند و حرمت آنها را حفظ نمی‌کنند و با عقائد باطل خود، ساحت آنها را ملوث می‌مایند و سخن‌های بد و ناهنجار را به آنها نسبت می‌دهند، همانگونه که بعضی از آنها را دیدیم - البته این اولین و آخرین بدعت و گمراهی آنها نیست -.

روافض مدعی هستند که امام معصوم لطف خداوند بر بندگان او است تا مردم از او اطاعت کنند و مورد رحمت قرار گیرند، اما در میدان واقعی ما خلاف آن را می‌بینیم و علی برای عالم هیچ که نعمت نبود بلکه بدترین و سخت‌ترین عذاب بود چون دشمنانش مرتد و یارانش ذلیل شدند، با این وجود که موجب کفر مخالفین و ذلت موافقین باشد، چه مصلحت و حکمتی در امامت او وجود دارد؟ چرا باید بگویند بدون خلق علی عالم ناقص می‌شد؟ و سعادت دنیا و آخرت میسر نمی‌گشت؟ چه مصلحتی در امامت و خلق علی برای این جهان به بار آمد؟.

۱- بخاری در کتاب الصلح باب کلام رسول در مورد حسن بن علی و کتاب المناقب باب علامات النبوة، شماره: ۲۶/۵ و کتاب فضائل باب مناقب حسن و حسین شماره: ۵۶/۹-۵۷ و کتاب فتن باب کلام پیامبر در مورد حسن از ابی بکر شماره: ۱۸۶/۳ حدیث را روایت کرده است و لفظ امام بخاری اینگونه است که «لعل الله ان يصلح به بین فئتين عظیمتين»، سنن ابی داود: ۴/۲۹۹-۳۰۰ کتاب السنة باب ترک کلام در مورد فتنه، سنن ترمذی: ۵/۳۲۳ کتاب المناقب باب حدیث محمد بن بشار. سنن النسائی: ۳/۸۷-۸۸ کتاب الجمعة باب سخن گفتن امام بر منبر.

سپس آنها می‌گویند: بر خداوند واجب است که مصلحت دنیا و آخرت را برای بندگانش فراهم سازد، اما خداوند متعال خوارج را با آن همه گمراهی، به اوج شوکت و قدرت و عظمت می‌رساند، اما علی امام و بزرگ مردم و پیروانش از یهود و نصاری و حتی اهل ذمه هم ذلیل‌تر باشند چون اهل ذمه می‌توانند دین و اعتقاد خود را آشکار کنند، ولی علی و سایر ائمه که حجت‌های خدا هستند نتوانند آزادانه دینداری کنند و به تقیه پناه ببرند و مطیع مرتدین باشند و در جامعه‌ی مرتدین با ذلت زندگی کنند؟! این چه لطفی است که خداوند به علی می‌کند؟ چرا بر اساس عقیده‌ی آنها خداوند مصلحت دنیا و آخرت را برای علی که امام و بزرگ مهیا نمی‌سازد؟ چرا گروهی که لطف پروردگار بر زمین هستند و هدایت بدون آنها کامل نمی‌شود و نجات با ایمان به آنها و پیروی از آنها به قطعی می‌رسد و سعادت با اطاعت از آنها به دست می‌آید بیش از چهارده قرن از این امت گمراه شده و گم‌شده‌اند و آنان خود را زیر چتر تاریک تقیه حصار داده‌اند تا کسی از هدایت و رحمت آنها بهره نبرد و هیچ کس از آنها رحمتی نصیبش نشود و حتی به اندازه‌ی یهود و نصاری برای مردم رحمت به بار نیاوردند، چون قدرت و شهامت ظهور نداشتند که مردم از نور و رحمت و لطف آنها بهره جویند؟

این همه سؤال‌های بی‌جواب است که اهل علم را به این سخن وادار کرده که بگویند: شیعه دست کار زندیقان ملحد هستند و هدف نهایی آنها نابود کردن و به فساد کشانیدن دین رحمت خداوند است ولی خداوند نمی‌گذارد دشمنان با دهان ناپاک خود نور دین را خاموش کنند، چون نور دین از این بزرگ‌تر است که با دهان خاموش گردد، نتیجه تلاش مذبحخانه‌ی آنها تکفیر علی و اهل بیت و اصحاب رسول الله ﷺ است.

بدین علت صاحب دعوت باطنیه ملحد، دعوتش را بر چند مرحله مرتب می‌کند و به مراحل خطرناک می‌رسد. در مرحله اول مردم را به تشیع دعوت می‌کند، سپس وقتی مردم به او روی آوردند می‌گویند: آیا علی با این قدرت مثل مردم است؟ مرحله دومش شروع می‌شود که نقد و حمله به رسول الله است و بعد از آن خالق و آفریدگار هستی را انکار می‌کند. و ترتیب کتابش تحت عنوان «البلاغ الاکبر» یا «الناموس الأعظم» بر همین روال است، که نویسنده‌اش آن را به قرامطی خارجی بحرین فرستاد. وقتی بر مکه سیطره یافت به کشتار حجاج بیت الله الحرام پرداخت و حرم الهی را بی‌حرمت کرد و حجر

الاسود را بردند. همچنین حرمت‌ها را ساقط کردند و فرائض و محارم را حلال می‌دانستند که سیره و تاریخ آنها نزد اهل علم مشهور است.

چگونه امکان دارد رسول خدا بفرماید: «هر کس علی را دوست نداشته باشد کافر است و بر کیش یهودی یا نصرانی از دنیا می‌رود» ولی خوارج علی را کافر می‌دانستند و خون او را حلال کردند، اما علی آنها را کافر نمی‌داند و حقوق اسلامی را برای آنها قائل است و آنها را اهل قبله و مؤمن می‌داند و با حکم یهود و نصرانی‌ها بر آنها حکم نمی‌کند. همچنین به نسبت بنی‌امیه و پیروانشان که علی را ناسزا می‌گفتند و او را دوست نمی‌داشتند. چگونه کسی که اهل نماز و روزه و حج است مانند یهود و نصارا است؟ نهایت اشتباه مخالفانش این بوده که خلافت علی علیه السلام برایشان ثابت نشده یا بعد از شناخت کافی او را نافرمانی کرده‌اند.

همه می‌دانند که اهل علم و جمهور با علی عداوتی ندارند و خواهان تکذیب رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیستند و اگر آنها می‌دانستند که رسول خدا صلی الله علیه و آله علی را جانشین کرده، او را تصدیق می‌کردند و به خلافت او تسلیم می‌شدند.

نهایتاً این است که چنین حکمی بر آنها مخفی بوده، پس چگونه چنین کسی مانند یهود و نصاری است و با آنها حشر می‌گردد؟

هدف از این بحث سخن از تکفیر و چگونگی آن نیست، بلکه می‌خواهم هشدار دهم که این احادیث مورد بحث ما به دروغ به نام رسول خدا ساخته شده‌اند و این مانند بدیهیات ضروری، معلوم و روشن است و مخالف اصول دین است و مناقض اساس اسلام و حتی مستلزم تکفیر علی و پیروانش می‌باشد.

هر کس به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد چنین سخنی نمی‌آورد چه رسد به اینکه بگوید کلام رسول خداست. بلکه نسبت دادن چنین سخنی به رسول خدا صلی الله علیه و آله بزرگ‌ترین توهین و طعن به ایشان است. بدون شک هدف زنادقه، افساد اسلام و مسلمین است. لعنت خدا بر دروغ‌گویان باد. در این راستا تهدید رسول اکرم صلی الله علیه و آله کافی است که می‌فرماید:

«هر کس بر من دروغ گوید، باید جایگاه خویش را در جهنم مهیا سازد».

فصل سیزدهم

رد بعضی روایات مورد اعتماد رافضه تا در قیامت علیه ایشان حجتی باشد

شیعه می‌گوید: وقتی که شیعیان امامیه فضل و کمالات علی را به گونه‌ای دیدند که قابل شمارش نبود، که موافق و مخالف از او روایت کرده‌اند. و جمهور، از اصحاب دیگر طعن‌های فراوانی را نقل کرده‌اند، ولی از علی حتی یک طعن هم روایت نشده است. بلکه پیرو او بودند و او را امام خود قرار دادند، به گونه‌ای که موافق و مخالف او را از عیب تبرئه ساختند، ولی اصحاب دیگر را رها نمودند، بطوری که آنان هم که معتقد به امامتش نبودند از او روایت کرده‌اند.

در اینجا کمی از آن موارد را ذکر می‌کنیم که نزد ایشان صحیح و قابل اعتماد است، تا در روز قیامت علیه آنها حجت باشد.

یکی از آنها روایت ابو حسن اندلسی در «الجمع بین الصحاح الستة» از مؤطأ مالک و صحیح بخاری و مسلم و سنن ترمذی و ابی داود و نسائی از ام سلمه همسر رسول ﷺ روایت کرده که فرموده آیه:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾

[الأحزاب: ۳۳].

«خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاک سازد».

در حالی نازل شد که ما در خانه نشسته بودیم. عرض کردم: ای رسول خدا، آیا من اهل بیت هستم؟ فرمود: تو بر خیر و صلاح هستی تو همسر رسول خدا هستی. ام سلمه می‌فرماید: علی و حسن و حسین و فاطمه در خانه بودند، رسول خدا ﷺ همه را با عباى خود پوشانید و فرمود: خداوند اینها اهل بیتم هستند، آلودگی را از آنها بزدا و آنها را پاک گردان.

جواب: واقعاً فضائل ثابت شده برای ابوبکر و عمر از فضائل علی بیشترند و احادیثی را که او ذکر کرده و به کتاب‌های قابل اعتماد اهل سنت نسبت داده، یکی از بزرگترین دروغ‌هاست، چون بیشتر احادیثی که ذکر می‌کند یا ضعیف هستند، یا موضوع و ساختگی و در دین اسلام جایگاهی ندارند و حدیث صحیحی که به آن استدلال می‌کند، به امامت علی اشاره نمی‌کند و دال بر فضل علی بر ابوبکر و عمر نیست، حتی نمی‌توان آن را از خصائص علی هم بر شمرد، چون علی در این فضل و بزرگواری تنها نیست، بلکه دیگران هم در آن با او شریک هستند، ولی ابوبکر و عمر در فضل و بزرگی و صفات پسندیده تنها هستند و هیچ کس با آنها شریک نیست. ضمناً در مقابل طعن و اشکالاتی که از شیعه متوجه آن سه خلیفه می‌کنند، اشکالات بزرگ‌تری هم برای علی مطرح است.

پس روشن شد آن چه در این باره ذکر کرد بزرگ‌ترین باطل است و برای آشکار شدن موضوع، بیشتر توضیح می‌دهیم.

می‌گوید: «او را امام خود قرار دادند به گونه‌ای که موافق و مخالف او را از عیب پاک دانستند و دیگران را رها نمودند و کسی که معتقد به امامت او هم نبوده از او روایت کرده است».

در جواب باید گفت: این کلام دروغ آشکاری است. چون مخالفان او را بی‌عیب ندانسته‌اند، بلکه آنها که بر او طعن زده‌اند طوائف متعدد اند و آنان از طعن‌زنندگان در ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم بهترند، بلکه هم خوارج و هم اصحاب و تابعینی که علیه علی رضی الله عنه جنگیدند از دیدگاه جمهور مسلمین از شیعیان دوازده امامی بهتر اند که معتقد به عصمت علی می‌باشند.

میان امت اسلامی تنها شیعه متعصب به ابوبکر و عمر توهین کرده‌اند و آن خوارج که علی را کافر می‌دانستند، ولایت ابوبکر و عمر را قبول داشتند و از آنها راضی بودند و گروه مروانیه که علی را ظالم قلمداد می‌کنند ابوبکر و عمر را قبول دارند حتی اعتراض آنها بر علی این بود که بر سیره و روش خلفای راشدین حرکت نمی‌کند. چگونه رافضی می‌گوید: علی نزد مخالف و موافق بی عیب و نقص بود بر خلاف سه خلیفه قبل از خودش؟

پس روشن است طرف‌داران ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم از طرف‌داران علی بهترند. و مخالفان علی گروه معروفی بودند که از شیعه داناتر و متدین‌ترند، حتی شیعه در مقابل آنها در علم و دین ناتوان هستند و ممکن نیست رافضه بتواند علیه آنها حجت ایراد کند، با این وجود همراه و یاور علی هم نبودند تا او را یاری کنند.

آنان که علی را مورد انتقاد قرار دادند و او را ظالم می‌دانستند به مرتد معروف نیستند، ولی مخالفین خلفای سه گانه مانند شیعیان افراطی، از نصیرییه که علی را خدا می‌دانند یا اسماعیلیه که از نصیرییه هم بدترند چون علی را پیامبر می‌دانند، مرتد و کافرند و کفر و ارتداد آنها بر کسی پوشیده نیست.

آیا کسی که مقام الوهیت را برای بشر قائل باشد، یا معتقد به پیامبری بعد از محمد صلی الله علیه و آله باشد، یا بگوید جبرئیل در ابلاغ رسالت اشتباه کرده و رسالت حق علی بود مسلمان است و می‌توان او را معتقد به قرآن دانست؟

اما دشمنان علی از خوارج و دیگران که علی را دشنام می‌دادند و او را نفرین می‌کردند، به اصول و شریعت اسلام اذعان داشتند و نماز می‌خواندند و زکات را اداء می‌کردند و روزه می‌گرفتند و به حج می‌رفتند و حرام خدا را حرام و حلالش را حلال می‌دانستند و ظاهراً کافر نیستند، بلکه شعایر اسلامی را به درستی به جا می‌آوردند. البته این مطالب از کفر ابلیس مشهورترست، پس چگونه ادعا می‌شود که همه مخالفان طرف‌دار او بودند؟

اگر افرادی را که دشمن علی و دوست عثمان بودند با افرادی مقایسه کنیم که طرف‌دار علی و دشمن عثمان بودند، می‌بینیم دوستان عثمان از چند جهت از دوستان علی بهتر و متدین‌تر هستند.

معلوم است اصحاب و تابعینی که مخالف علی بودند و او را مورد مذمت قرار دادند از دشمنان و مخالفان عثمان پرهیزگاتر بودند. اگر اهل سنت از دوستی و موالات علی دست بردارند، هرگز پیروان علی تاب مقاومت در مقابل خوارج و مروانیه را ندارند، چون گروه‌های زیادی هستند که پیروان علی توان مقابله با آنها را ندارند.

معلوم است خوارجی که علی را کافر می‌دانستند و خون او را مباح کرده بودند فقط هدفشان تقرب به پروردگار بود، تا جایی که یکی از شاعرانشان می‌گوید:

یا ضربةً من تقیّ ما أَرَادَ بها إلا لیلِغ من ذی العرش رضوانا
انی لأذکره حیناً فأحسبه أوفی البریة عندالله میزاننا

ای انسان متقی که با ضربه زدن به هدفی جز رسیدن به رضایت صاحب عرش نداشتی. من تو را هنگام ضربه زدن به یاد می‌آورم و معتقدم نزد خداوند از همه انسانها میزان نیکی‌هایت سنگین‌تر است.

ولی شاعر اهل سنت در مقابل او می‌گوید:

یا ضربةً من شقیّ ما أَرَادَ بها الا لیلِغ من ذی العرش خسراناً
انی لأذکره حیناً فألعهنه لعناً وألعن عمران بن حطاناً

ای انسان بدبخت و گمراهی که به علی ضربه زدی در حالی که تنها هدفت رسیدن به زیان و بدبختی نزد صاحب عرش بود. من او را در آن هنگام به یاد می‌آورم و نفرینش می‌کنم و بر عمران بن حطان نفرین می‌فرستم.

آن خوارج متشکل از هیجده گروه بودند، مانند ازارقه پیرو نافع بن ازرق^۱، نجدات پیرو نجده حروری^۱، اباضیه پیرو عبدالله بن اباض^۲، مقالات و افکار و سیره و تاریخ این

۱- ازارقه پیرو ابی راشد نافع بن ازرق بن قیس حنفی بکری وائلی هستند اهل بصره بوده، در ابتدا شاگرد ابن عباس بود سپس یکی از شورشیان مخالف عثمان شد و تا رسیدن به حروراء همراه علی بود. فردی ظالم و خون ریز است در سال ۶۵ کشته شد. عثمان و علی و طلحه و زبیر را تکفیر می‌کرد، همانگونه کسانی را تکفیر می‌کنند که همراه آنها نمی‌کنند، و نیز مرتکب گناه کبیره را کافر می‌دانند و معتقدند که آنها برای همیشه در دوزخ می‌مانند، و سرزمین مخالفین را دار الکفر می‌دانستند. نگاه: لسان المیزان: ۱۴۴/۶-۱۴۵، تاریخ الطبری: ۵۲۸/۵-۵۶۵، ۵۶۶-۵۶۸، ۶۱۳، ۶۱۴، الأعلام: ۸۳۱۵-۳۱۶، مقالات الاسلامیین: ۱۵۷/۱-۱۶۲، الممل

گروه‌ها در کتب حدیث و تاریخ و غیره مشهور است و آنها در زمان اصحاب و تابعین به سر می‌بردند و با آنها به مباحثه و مجادله می‌پرداختند، هر چند اصحاب با آنها جنگیدند، ولی نه آنها و نه علی علیه السلام خوارج را تکفیر نمی‌کردند.

اما در مورد غالیه (افراطی‌ها) که پیرو علی بودند، جمهور اصحاب و غیر اصحاب آنها را کافر می‌دانند و علی آنها را به حکم ارتداد در آتش سوزاند و به هر کدام از آنها که دست می‌یافت او را می‌کشت، ولی در مورد خوارج این‌گونه نبود، بلکه با آنها نجنگید، تا این‌که یکی از مسلمانان را کشتند و اموال مسلمین را غارت کردند. پس علی

والنحل: ۱۰۹/۱-۱۱۰، الفرق بین الفرق ص (۵۰۵۲) التبصیر فی الدین: ص ۲۹-۳۰، الفصل فی الملل والنحل: ۲۵/۵-۵۳، الخطط للمقریزی: ۳۵۴/۲.

۱- نجدات یا نجدیه پیرو نجده بن عامر حنفی هستند در سال ۳۶ به دنیا آمد و در سال ۶۹ فوت کرد در ابتداء پیرو نافع بن ازرق بود سپس با او به مخالفت پرداخت و مذهب مستقلی تأسیس نمود در مدت خلافت عبدالله بن زبیر در بحرین به سر می‌برد. در آنجا به امیر المؤمنین معروف بود پنجاه سال آنجا بود تا کشته شد. همانگونه که اشعری می‌گوید: آنها مانند اکثر خوارج نمی‌گفتند که گناه کبیره موجب کفر می‌شود و حتی نمی‌گفتند که گناه کبیره موجب عذاب می‌گردد بلکه می‌گفتند اگر مرتکب گناه صغیره شد و بر آن پافشاری کرد مشرک می‌شود.

لسان المیزان: ۱۴۸/۶، شذرات الذهب: ۷۶/۱، الکامل لابن اثیر: ۷۸/۴-۸۰، الاعلام: ۸/۳۲۴ - ۳۲۵، مقالات الاسلامین: ۱/۱۵۶، ۲۶۲. ۲۶۴، الفرق بین الفرق، الملل والنحل: ۱/۱۱۰-۱۱۲، التبصیر: ص ۳۰. ۳۱، الخطط للمقریزی: ۳۵۴/۲.

۲- اباضیه پیرو عبدالله بن اباض مردی بود که مؤرخین در مورد سیره او اختلاف دارند، بعضی می‌گویند: معاصر امیر معاویه بوده و تا دوران عبد الملک زنده مانده و در سال ۸۶ فوت کرده است.

اباضیه می‌گویند: همه اهل قبله غیر از آنها کافر هستند و دار آنها به جای دار الاسلام دار التوحید است، جز لشکرگاه پادشاه که آنجا دار تجاوزگری است. و متفق هستند بر این که گناه مرتکب گناه کبیره مانند کفران و ناسپاسی نعمت است نه کفر خارج شدن از دین. اباضیه تقسیم می‌شوند به دسته‌های حفصیه، حارثیه و یزیدیه. برای اطلاع بیشتر در باره‌ی عبدالله بن اباض و اباضیه به این منابع مراجعه کن: لسان المیزان: ۳/۲۴۸، الاعلام: ۴/۱۸۴-۱۸۶، مقالت الاسلامین: ۱/۱۷۰-۱۷۶، الملل والنحل: ۱/۱۲۱-۱۲۲، الفرق بین الفرق: ص ۶۱-۶۵، التبصیر فی الدین: ص ۳۴-۳۵، الفصل فی الملل والنحل: ۵/۵۱، الخطط للمقریزی: ۲/۳۵۵، الإباضیه فی موكب التاريخ تألیف علی یحیی معمر (چاپ مکتبه وهبه ۱۳۸۴/۱۹۶۴)، الإباضیه فی دائرة المعارف الإسلامیه اثر موتیلنسکی.

و دیگر اصحاب طرفداران علی را مرتد می‌دانستند، ولی در مورد مخالفان علی نه خود علی و نه دیگر مسلمانان حکم کفر صادر نکردند.

این بیانگر این نکته است که در میان مدعیان طرفداری از علی و دشمنان آن سه خلیفه افرادی فاسد و سرکش وجود داشتند که به اتفاق اصحاب و دیگران میان دشمنان علی مانند خوارج و غیره چنین چیزی دیده نشده است.

اما حدیث عبای رسول خدا ﷺ صحیح است و امام احمد و ترمذی از ام سلمه^۱ آن را روایت کرده‌اند. و امام مسلم در صحیحش از عائشه روایت می‌کند که رسول خدا صبح زودی با عبای از موی سیاه بیرون آمد، حسن بن علی آمد، او را زیر عبا قرار داد، حسین آمد او را هم زیر آن قرار داد، سپس فاطمه آمد او را هم زیر عبا قرار داد و این آیه را تلاوت کرد:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳].

«خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را کاملاً پاک سازد».

در این حدیث فاطمه و حسن و حسین با علی شریک هستند، و تنها ویژگی علی نیست. و برای همه معلوم است که زن شایسته امامت نیست، پس روشن شد که چنین فضیلت مخصوص ائمه نیست، بلکه غیر ائمه هم در آن مشارکت دارند. سپس مضمون حدیث حاکی از این است که رسول خدا ﷺ برای آنها دعا کرده که از پلیدی و ناپاکی پاک شوند.

نهایتاً این که رسول اکرم ﷺ برای آنها دعا کرده تا از متقین و پرهیزگاران باشند که اهل پلیدی و ناپاکی نباشند و چنین دعایی برای هر مسلمانی لازم و دال بر امامت هم نیست.

خداوند می‌فرماید:

﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَٰكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهِّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ وَعَلَيْكُمْ﴾ [المائدة: ۶].

«خداوند نمی‌خواهد شما را به تنگ آورد و به مشقت اندازد، و بلکه می‌خواهد شما را

(از حیث ظاهر و باطن) پاکیزه دارد و نعمت خود را بر شما تمام نماید».

و فرموده:

۱- تخریح این حدیث قبلاً گذشته است.

﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا﴾ [التوبة: ۱۰۳].

«از اموال آنها صدقه‌ای (زکات) بگیر تا به وسیله آن آنها را پاک سازی و پرورش دهی.»

از اموال آنان صدقه‌ای بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه‌شان سازی و برایشان دعا کن؛ زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است و خدا شنوای داناست.
و فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ [البقرة: ۲۲۲].

«خداوند توبه‌کاران و پاکیزگان را دوست می‌دارد.»

پس نهایت چیزی که در این دعا است این که قدرت انجام نیکی و دوری از منکر برای آنها خواسته شده است.

ولی خداوند در مورد ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌فرماید:

﴿وَسَيَجَنَّبُهَا الْأَتَقَى ﴿٧﴾ الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى ﴿٨﴾ وَمَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْرَى ﴿٩﴾ إِلَّا أَتْبَعَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى ﴿١٠﴾ وَلَسَوْفَ يَرْضَى ﴿١١﴾﴾ [اللیل: ۱۷-۲۱].

«و لیکن پرهیزگارترین از آن به دور داشته خواهد شد. آن کسی که دارائی خود را می‌دهد تا خویشانش را پاکیزه بدارد. هیچ کسی بر او حق نعمتی ندارد تا نعمت جزا داده شود. بلکه تنها هدف او جلب رضای ذات پروردگار بزرگوارش می‌باشد. قطعاً راضی خواهد بود و خوشنود خواهد شد.»

همچنین خداوند در مورد مهاجرین و سابقین و پیروان نیکوی آنها می‌فرماید:

﴿وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ ﴿١﴾ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٢﴾﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ.»

حتماً آنها امر و فرمان خدا را عملی کرده‌اند و از منهیات پروردگار اجتناب ورزیده‌اند، چون چنین جزا و پاداشی تنها با این ویژگی قابل دستیابی است. پس در این هنگام پاک شدن از آلودگی یکی از صفات آنان است. آن چه رسول اکرم ﷺ در دعایش برای آنها طلب کرده بخشی از صفات ویژه سابقین اول است و پیامبر ﷺ برای غیر از یاران عبا دعا کرده که خداوند رحمت و درود خود را بر ایشان بفرستد و برای اقوام متعدد درخواست بهشت با طلب و مغفرت و عفو کرده است که از دعای عبا بزرگ‌تر است، پس هرگز یاران عبا از مهاجرین و انصار بهتر نیستند.

اما چون خداوند بر اهل عبا واجب گردانیده که پاک باشند و از پلیدی و ناپاکی دوری گزینند، پیامبر برای آنها دعا کرده تا بر انجام این فرمان مهم توفیق یابند و مستحق عذاب و سختی نشده، بلکه به فضل و بخشش نایل شوند.

فصل چهاردهم

پاسخ رد به کسی که مدعی امامت علی است به ادعای این که فقط او در وقت نجوا با پیامبر ﷺ صدقه تقدیم نموده است

شیعه می گوید: دلیل دیگر این آیه است که خداوند می فرماید:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَانِكُمْ صَدَقَةٌ﴾^ع
[المجادلة: ۱۲].

«ای مؤمنان! هرگاه خواستید با پیغمبر نجوا و رازگویی کنید، پیش از نجوای خود، صدقه ای بدهید».

علی بن ابی طالب می گوید: هیچ کس غیر از من به این آیه عمل نکرد و با این صدقه خداوند این امر را بر امت تخفیف داد^۱.

۱- أبو عبد الرحمن گفته: امام نسائی رحمه الله در باره ی ویژگی های امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب در صفحه ۶۱ حدیثی شبیه این روایت کرده که معنی آن چنین است: از علی بن علقمه روایت است که از علی روایت می کرد که وقتی این آیه نازل شد: ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَانِكُمْ صَدَقَةٌ﴾ [المجادلة: ۱۲]. کم «ای مؤمنان! هرگاه خواستید با پیغمبر نجوا و رازگویی کنید، پیش از نجوای خود، صدقه ای بدهید» رسول خدا ﷺ. به علی فرمود: «به ایشان دستور بده صدقه بدهند»، گفت: ای رسول خدا چقدر بدهند؟ گفت: يك دينار. گفت: نمی توانند يك دينار بدهند. فرمود: نصف دينار. گفت: نمی توانند. فرمود: پس چقدر می دهند. علی گفت: يك دانه جو. رسول خدا ﷺ ای علی تو بسیار پارسا هستی، پس این آیه

جواب: صدقه بر مسلمانان واجب نبود تا ترک آن موجب گناه باشد، بلکه دستوری بود برای افرادی که با رسول خدا نجوا و سخن محرمانه داشتند. جمهور اتفاق دارند که فقط علی صدقه را پرداخت کرد چون فقط او با رسول خدا ﷺ نجوی کرد.^۱

چنین کاری مانند قربانی در تبدیل عمره به حج است، یا مانند دستور به ذبح حیوان هنگام منع شدن از حج، یا قربانی هنگام تراشیدن موی سر و غیره است.

آیه کفاره در مورد کعب بن عجره نازل شد که وقتی پیامبر ﷺ از کنار او عبور کرد که در آتش زیر دیگ غذا می دمد و بر اثر شپش در موی سرش، اذیت می شد.^۲

نازل شد: ﴿ءَأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقْتُمْ﴾ [المجادلة: ۱۳]. تا آخر آیه، یعنی: «آیا می ترسید

که پیشاپیش نجوی خود صدقه‌هائی را بدهید» علی می گفت: به وسیله من حکم این آیه تخفیف یافت. و محقق شیخ بلوچی گفته: اسناد آن ضعیف است. بخاری در باره‌ی علی بن علقمه انماری گفته: حدیث او جای بحث است. و عقیلی و ابن جارود او را در میان افراد ضعیف ذکر کرده‌اند، و ابن حبان در کتاب الضعفاء در باه‌اش گفته: او دارای احادیث نکر است، به تنهایی احادیثی را از علی روایت که شباهتی به حدیث او ندارد. و نیز او را در ثقات خود ذکر کرده است. همچنین ذهبی در الضعفاء او را ذکر کرده، و ابن حجر هم گفته: مقبول افراد معتمد است (۱۶۳/۵)، المجروحین: ۳۶۵/۷، التقریب: ص ۲۴۷.

و ابن ابی شیبہ در مصنف خود (۸۱/۱۲) و عبد بن حمید (۹۰) و ترمذی (۸۰/۴) و بزار (ق ۱/۶۰) و ابن جریر در تفسیرش (۲۱/۲۸) و ابن حبان (۵۴۴-الموارد) و عقیلی (۲۴۳/۳) و أبو یعلی (۳۲۲/۱) این روایت را استخراج کرده‌اند. همچنین ابن عدی (۱۸۴۷/۵) از طریق شریک و هر دو از طریق عثمان بن مغیره آن را روایت کرده‌اند.

۱- ابن کنیر در تأویل آیه می فرماید: ابن ابی نجیح از مجاهد روایت کرده که صحابه‌ی کرام قبل از اینکه صدقه بپردازند از نجوی با رسول اکرم منع شدند تنها علی با ایشان نجوی کرد در مقابل نجوی یک دینار صدقه داد بعد از پرداخت صدقه با رسول الله ﷺ در مورد ده خصلت و صفت مؤمن نجوی کرد سپس آیه رخصت نجوی نازل شد.

معمربن قتاده می گوید: آیه: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا نَجَّيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَةٌ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرٌ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ [المجادلة: ۱۲]. نسخ شد تنها برای چند لحظه حکمش ثابت بود. عبد الرزاق از معمر از ایوب از مجاهد این گونه روایت کرده است.

۲- همه این موارد در آیه‌ی: ۱۹۶ سوره‌ی بقره آمده است:

﴿وَأْتَمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُحْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ وَلَا تَحْلِقُوا رُءُوسَكُمْ حَتَّىٰ يَبْلُغَ الْهَدْيُ مَحَلَّهُ ۚ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَّرِيضًا أَوْ بِهِ أَذًى مِّن رَّأْسِهِ ۖ فَغَدِيَّةٌ مِّنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ ۚ فَإِذَا أَمِنْتُمْ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ۚ فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ فَصِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ۖ فِي الْحَجِّ وَسَعِيَةٍ ۚ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ ۚ ذَٰلِكَ لِمَنْ لَّمْ يَكُنْ أَهْلُهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَاتَّقُوا اللَّهَ وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ [البقرة: ۱۹۶].

یا مانند دستور دادن به افراد بیمار یا مسافر که روزه را در روزهای دیگر اعاده کنند. یا به کسی که سوگندش را می‌شکند دستور داده ده نفر را بپوشاند یا غذا دهد یا برده‌ای را آزاد کند.

یا دستور می‌دهد به هرکس به نماز می‌ایستد دست و صورت و غیره را بشوید. یا هنگام خواندن قرآن به گفتن «اعوذ بالله» دستور می‌فرماید.

دستورات مشروط به شرط، اگر فقط یک نفر موفق به اجرای آنها شد، غیر او به عملی کردن آن امر نمی‌شود. مسأله نجوا از این نوع است، زیرا قبل از نسخ کسی با رسول خدا ﷺ نجوا نکرد جز علی، پس بر افرادی که موفق به نجوا نشده‌اند جرم و گناهی ثابت نمی‌گردد. پس پرداخت صدقه برای نجوا از ویژگیهای ائمه نیست، و نیز ویژگی منحصر به فرد علی نیست.

نمی‌توان گفت: غیر از علی افرادی بدون صدقه با رسول خدا نجوا کرده‌اند، چون مدت حکم آیه آنقدر طولانی نبوده که در آن مدت کوتاه کسی نیازمند نجوا بوده باشد، و اگر امکان داشته باشد که بعضی نجوا کرده باشند، لازم نیست آنها ابوبکر و عمر بوده باشند. چگونه ممکن است ابوبکر بخیل بوده باشد در حالی که همه ثروت و دارایی خویش را تقدیم رسول خدا کرد، یا عمر که نصف مالش را به رسول خدا می‌سپارد و

و حج و عمره را برای خدا به اتمام برسانید! و اگر محصور شدید، (و مانعی مانند ترس از دشمن یا بیماری، اجازه نداد که پس از احرام بستن، وارد مکه شوید)، آنچه از قربانی فراهم شود (ذبح کنید، و از احرام خارج شوید)؛ و سرهای خود را نتراشید تا قربانی به محلش برسد (و در قربانگاه ذبح شود) و اگر کسی از شما بیمار بود و یا ناراحتی در سر داشت، (و ناچار بود سر خود را بتراشد)، باید فدیه و کفاره ای از قبیل روزه یا صدقه یا گوسفندی بدهد! و هنگامی که (از بیماری و دشمن) در امان بودید، هر کس با ختم عمره، حج را آغاز کند، آنچه از قربانی برای او میسر است (ذبح کند)؛ و هر که نیافت، سه روز در ایام حج، و هفت روز هنگامی که باز می‌گردید، روزه بدارد! این، ده روز کامل است. (البته) این برای کسی است که خانواده او، نزد مسجد الحرام نباشد [اهل مکه و اطراف آن نباشد]. و از خدا به پرهیزید و بدانید که او، سخت کیفر است!

تفسیر این آیه را در تفسیر ابن کثیر مشاهده کنید و هم چنین روایتی که حافظ ابن کثیر از امام بخاری و امام احمد در باره ی کعب بن عجره رضی الله عنه روایت نموده را نگاه کنید.

هیچ نجوایی هم نکرد. علی علیه السلام در مقابل نجوا با رسول خدا یک دینار بخشید، ولی ابوبکر همه مالش و عمر نصف مالش را بدون نجوا صدقه داد، کدام یکی بهتر است؟

زید بن اسلم از پدرش روایت می‌کند که از عمر شنید می‌گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داد که صدقه بدهیم، پس آن روز مالی در دست داشتم، با خود گفتم: امروز از ابوبکر سبقت می‌گیرم، چون هیچ وقت نتوانسته‌ام از او سبقت بگیرم. پس نصف دارایی‌ام را آوردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: چقدر برای خانواده‌ات نگه داشته‌ای ای عمر؟ گفتم: به اندازه این که آورده‌ام. گفت: ابوبکر نیز همه دارایی‌اش را آورد. پس پیامبر فرمود: ای ابوبکر تو چقدر برای خانواده‌ات جا گذاشته‌ای؟ ابوبکر گفت: من خدا و رسولش را برایشان گذاشته‌ام! گفتم: من هرگز نخواهم توانست از تو سبقت بگیرم ای ابوبکر!



فصل پانزدهم

پاسخ رد به کسی که مدعی امامت علی است به دلیل این که علی گفته من صاحب جهاد هستم

شیعه گوید: از محمد بن کعب قرظی روایت است که گفت: طلحه بن شیبه که از بنی عبدالدار است و عباس بن عبدالمطلب و علی بن ابی طالب هر کدام به خود می‌بالیدند، بدین جهت که طلحه بن شیبه گفت: کلید کعبه با من است اگر بخواهم شب آنجا می‌مانم. عباس هم گفت: من به حجاج آب زمزم می‌دهم و مسئولیت این امر به عهده‌ی من است. پس اگر بخواهم در مسجد خواهم ماند. و علی گفت: من نمی‌دانم شما چه می‌گویید؛ من شش ماه پیش از همه مردم رو به قبله نماز خوانده‌ام و من صاحب جهاد می‌باشم.

در این هنگام این آیه نازل شد که خداوند می‌فرماید:

﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٩﴾﴾ [التوبة: ١٩].

«آیا آب‌دادن به حاجیان و تعمیر کردن مسجد الحرام را همسان کسی می‌شمارید که به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده است و در راه خدا جهاد کرده است؟ در نزد خدا برابر نمی‌باشند، و خداوند مردمانی را که ستم می‌کنند رهنمود نمی‌سازد.»

پاسخ: این عبارت در هیچ یک از کتاب‌های معتبر وجود ندارد، بلکه نشانه‌های دروغ بودن آن آشکار است. به عنوان نمونه: شخصی به نام طلحه بن شیبه اصلاً وجود ندارد، بلکه خادم کعبه، شیبه بن عثمان بن ابی طلحه بود او این به تنهایی به عنوان دلیل عدم صحت این حدیث کافی است. سپس قول عباس که می‌گوید: اگر بخواهم در مسجد می‌مانم. «ماندن او در مسجد چه افتخاری دارد، که او به خود ببالد؟!».

سپس قول علی که می‌گوید: من شش ماه پیش از مردم نماز خوانده‌ام، سخنی است که باطل بودنش بدیهی و آشکار است. چون فاصله زمانی مسلمان شدن او و زید و ابو بکر و خدیجه بیش از چند روز نبوده است، پس چگونه او شش ماه پیش از مردم نماز خوانده است؟!.

وهرگز علی رضی الله عنه نگفته: من صاحب جهاد هستم. چون تعداد بی‌شماری با او به جهاد رفته‌اند.

اما راجع به حدیث باید گفت: این حدیث را مسلم در صحیح خود^۲ نقل کرده که لفظ آن از نعمان بن بشیر روایت است که گفت: من نزد منبر پیامبر صلی الله علیه و آله بودم. مردی گفت: برای من مهم نیست که پس از مسلمان شدنم، جز آب دادن به حاجیان هیچ کار دیگری انجام ندهم. و مرد دیگری گفت: من هم برایم مهم نیست، اگر پس از مسلمان شدنم هیچ کاری را انجام ندهم جز تعمیر مسجد الحرام. و یکی دیگر گفت: جهاد در راه خدا مهم‌تر است از آن‌چه شما گفتید. پس عمر آنها را تویخ نمود و گفت: نزد منبر پیامبر صلی الله علیه و آله صدائیتان را

۱- در کتاب «الاصابة» تألیف ابن حجر ج ۲ ص ۱۵۷: آمده که: ابن سعد از هودزه از عوف از مردی از اهل مدینه روایت می‌کند که: پیامبر صلی الله علیه و آله شیبه بن عثمان را صدا کرد و کلید خانه‌ی کعبه را به او داد و گفت: این کلید پیش تو باشد چون تو برخانه‌ی خدا امین هستی. و مصعب زبیری می‌گوید: به او و به عثمان بن ابی طلحه داد و گفت: بگیری، ای پسران ابی طلحه، تا ابد و برای همیشه پیش شما باشد و جز ظالم، کسی آن را از شما نمی‌گیرد. و واقدی بیان می‌دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله در روز فتح آن را به عثمان داد و تا وقتی که فوت نمود، پیش او بود سپس به شیبه پسرش رسید و پیش او ماند. به کتاب «الاستیعاب ج ۲ ص ۱۵۵-۱۵۷ با حاشیه «الاصابة» به آن مراجعه کنید.

۲- جلد ۳ صفحه ۱۴۹۹ (کتاب الامارة، باب فضل الشهادة في سبيل الله تعالى).

بلند می‌کنید - و آن روز؛ روز جمعه بود- من پس از نماز جمعه خدمت پیامبر می‌روم و در رابطه با این موضوع از ایشان طلب فتوا می‌کنم پس این آیه نازل شد:

﴿أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ﴾ [التوبة: ۱۹].

این حدیث نه از ویژگی‌های ائمه است و نه از ویژگی‌های علی. چون آنان که به خدا و روز رستاخیز ایمان آورده‌اند و در راه خدا جهاد کرده‌اند، تعدادشان خیلی زیاد بوده. و همه مهاجر و انصار هم در این صفت سهیم هستند مخصوصاً که خداوند می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ﴾ [التوبة: ۲۰].

«کسانی که ایمان آورده‌اند و به مهاجرت پرداخته‌اند و در راه خدا با جان و مال (کوشیده‌اند و) جهاد نموده‌اند، دارای منزلت والاتر و بزرگتری در پیشگاه خداوند، و آنان رستگاران و به مقصود رستندگان (و سعادت‌مندان دنیا و آخرت) می‌باشند».

و شکی نیست که جهاد ابوبکر به جان و مالش بزرگتر و مهم‌تر از جهاد علی و غیر او می‌باشد. چنانکه پیامبر ﷺ در حدیث صحیح می‌فرماید: منت دارترین مردم بر ما در مصاحبت و بخشیدن دارائی ابوبکر می‌باشد.^۱ و نیز فرموده است: «دارایی هیچ کس به اندازه‌ی دارایی ابوبکر به من سود نرسانده».^۲ و ابوبکر با دست و زبان مجاهدت کرده و

۱- این قسمتی از حدیثی است که ابی سعید خدری رضی الله عنه آن را روایت نموده است و قبلاً هم بیان شد. و ابن عباس هم آن را روایت نموده است. المسند (چاپ المعارف) ج ۴ ص ۱۳۴؛ و (چاپ الحلبي) ج ۳، ص ۴۴۷-۴۴۸، و ج ۴، ص ۲۱۱-۲۱۲ (از ابی سعید بن المعلی رضی الله عنه).

۲- این حدیث از ابو هریره رضی الله عنه روایت شده. و در: سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۳۶ المقدمة، باب في فضائل اصحاب رسول الله ﷺ، باب فضل ابی بکر الصديق رضی الله عنه و عین عبارت آن چنین است: «هیچ وقت مال هیچ کسی به اندازه‌ی مال ابو بکر به من سود نرسانده». می‌گوید: ابوبکر گریه کرد و گفت: من و دارایم در خدمت شما هستیم ای رسول خدا. و این حدیث در المسند (چاپ المعارف) ج ۱۳ ص ۱۸۳، و شیخ احمد شاکر این حدیث را صحیح شمرده است. و با بویصیری که آن را در زوائد خود ضعیف دانسته مخالف است. و آلبانی هم در «تصحیح الجامع الصغیر». ج ۵ ص ۱۹۰ آن را صحیح قلمداد نموده. و باز در المسند (چاپ المعارف) ج ۱۶، ص ۳۲۰-۳۲۱ به تفصیل و طولانی آمده است.

اولین دعوت‌گر در راه خدا بوده و نخستین کسی است - پس از پیامبر ﷺ - که در راه خدا اذیت شد. و اولین کسی است که از پیامبر ﷺ دفاع نموده و در هجرت و جهاد با پیامبر ﷺ خدا مشارکت نموده است و در روز بدر تنها او با پیامبر ﷺ در سایبان بوده و از او محافظت می‌کرد. و در جنگ اُحُد ابوسفیان تنها در مورد پیامبر ﷺ و ابوبکر و عمر سؤال نمود، آنگاه که گفت: آیا محمد در میان شماست؟ پیامبر ﷺ فرمود: کسی به او جواب ندهد. سپس گفت: پسر ابی قحافه در میان شماست؟ باز پیامبر ﷺ فرمود: کسی به او جواب ندهد. سپس گفت: ابن خطاب در میان شما است؟ پیامبر ﷺ فرمود: جوابش ندهید. سپس ابوسفیان گفت: از دست آنها خلاص شدید! عمر نتوانست خود را کنترل کند و گفت: دروغ می‌گویی ای دشمن خدا، آنهایی که بر شمردی زنده هستند و خداوند آنها را نگاه داشته تا تو را ذلیل و زبون کنند». این حدیث را بخاری و غیره بیان کرده‌اند.^۱

۱- این حدیث قبلاً گذشت.

فصل شانزدهم

هشدار در مورد این که ضروری نیست هر چه در مسند احمد رحمته جمع آوری شده صحیح باشد

شیعه می گوید: یکی دیگر از دلایل امامت علی روایتی است که احمد بن حنبل از انس بن مالک روایت نموده که گفت: به سلمان گفتیم: از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کن که نایب و ولی ایشان کیست؟ پس سلمان عرض کرد: ای رسول خدا! نایب و ولی و امین تو کیست؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای سلمان نایب و وصی موسی چه کسی بود؟ گفت: یوشع بن نون. فرمود: نایب و وصی من که قرض هایم را پرداخت کند و وعده هایم را عملی کند علی بن ابی طالب است».

جواب: این حدیث به اتفاق اهل حدیث دروغ و موضوع است^۱ و در مسند امام احمد هم نیامده است.

امام احمد کتابی را در موضوع «فضائل اصحاب» نوشته که در آن به بیان فضائل ابوبکر و عمر و عثمان و علی رضی الله عنهم و گروهی از اصحاب، پرداخته و هر چه در این رابطه روایت شده اعم از صحیح و ضعیف، آن را ذکر نموده است^۲. پس همه آنچه او روایت

۱- ابن جوزی این حدیث را در الموضوعات: ج ۱، ص ۳۷۴-۳۷۵ از چهار طریق ذکر می نماید که همه شان غیر صحیح

موضوع می باشند. و سیوطی نیز از او پیروی نموده و در اللآلئ المصنوعة: ج ۱، ص ۳۵۸-۳۵۹ آن را آورده است.

۲- و آن، کتابی است که استاد وصی الله بن محمد عباس آن را بررسی نموده و دانشگاه/ پوهنتون ام القرى آن را در

سال ۱۹۸۳/۱۴۰۳ چاپ و پخش نموده است.

نموده، صحیح نیست. سپس ناگفته نماند در آن کتاب، زیاده‌هایی هست که قسمتی از آنها را پسرش عبدالله، افزوده و قسمت دیگری هم از روایات قطیعی، از استادانش می‌باشد. و آن اضافاتی که قطیعی افزوده، بیشتر دروغ و نادرست هستند. چنانکه بعداً به گوشه‌ای از آنها اشاره خواهد شد. و استادان قطیعی از کسانی روایت نموده‌اند که در طبقه و ردیف امام احمد قرار داشته‌اند. و آن رافضی‌های نادان همین که حدیثی را در آن دیده‌اند؛ فکر کرده‌اند احمد بن حنبل آن را روایت کرده است، در حالی که از روایت قطیعی از استادانش و از کسانی است که از طبقه‌ی امام احمد رحمته روایت نموده‌اند. و در مسند هم زیاده‌هایی وجود دارد که مربوط به پسرش عبد الله هستند، به خصوص مسند علی ابن ابی طالب که زیاده‌های فراوانی در آن وجود دارد.^۱

۱- ابو عبد الرحمن گفت: اضافات عبد الله بن امام احمد در مسند علی ابن ابی طالب نزدیک به ۲۴۰ مورد است. که این تعداد ۲۸ درصد از مجموع روایات مربوط به مسند علی ابن ابی طالب، که روی هم رفته ۸۵۳ روایت است، می‌باشند. و برای استفاده بیشتر به ذکر ارقام آن اضافات که از امام احمد نقل شده‌اند در (چاپ المعارف) بخش دوم، اشاره می‌کنم:

۵۶۴، ۵۷۱، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۸، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۷۰۳، ۷۰۶، ۷۷۷، ۷۹۰، ۷۹۳، ۷۹۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۲۳، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۵۵، ۸۵۸، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۷۱، ۸۷۵، ۸۷۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۷، ۹۰۲، ۹۰۴، ۹۰۸، ۹۱۰، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۸، ۹۲۲، ۹۲۶، ۹۲۸، ۹۳۴، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۲، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۸، ۹۶۱، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۸، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۶، ۱۰۱۵، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۴۴، ۱۰۴۷، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۵، ۱۰۷۴، ۱۰۷۱، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۷، ۱۰۸۹، ۱۰۹۲، ۱۰۹۵، ۱۱۰۳، ۱۱۰۲، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۱۱، ۱۱۰۶، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۶۵، ۱۱۶۴، ۱۱۵۵، ۱۱۴۸، ۱۱۴۳، ۱۱۴۲، ۱۱۴۰، ۱۱۳۸، ۱۱۳۷، ۱۱۳۶، ۱۱۳۱، ۱۱۳۰، ۱۱۲۹، ۱۱۲۸، ۱۱۲۵، ۱۱۲۱، ۱۱۱۸، ۱۱۲۱، ۱۱۲۰، ۱۱۲۰، ۱۲۰۱، ۱۱۹۸، ۱۱۹۷، ۱۱۹۶، ۱۱۸۹، ۱۱۸۸، ۱۱۸۷، ۱۱۷۹، ۱۱۷۶، ۱۱۷۰، ۱۱۶۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۶، ۱۲۱۴، ۱۲۱۳، ۱۲۲۵، ۱۲۲۴، ۱۲۳۱، ۱۲۲۷، ۱۲۲۶، ۱۲۳۲، ۱۲۳۹، ۱۲۳۳، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۶، ۱۲۵۲، ۱۲۵۱، ۱۲۴۸، ۱۲۴۷، ۱۲۸۱، ۱۲۸۰، ۱۲۷۹، ۱۲۷۸، ۱۲۷۷، ۱۲۷۰، ۱۲۶۹، ۱۲۶۸، ۱۲۶۷، ۱۲۶۶، ۱۲۶۵، ۱۲۶۴، ۱۲۶۱، ۱۲۶۰، ۱۲۵۹، ۱۲۵۳، ۱۳۱۲، ۱۳۱۰، ۱۳۰۳، ۱۳۰۲، ۱۳۰۱، ۱۳۰۰، ۱۲۹۹، ۱۲۹۶، ۱۲۹۵، ۱۲۹۴، ۱۲۹۳، ۱۲۹۲، ۱۲۸۶، ۱۲۸۵، ۱۲۸۴، ۱۲۸۳

فصل هفدهم

فضیلت حمل علی علیه السلام توسط پیامبر صلی الله علیه و آله

رافضی گفت: از یزید بن ابی مریم، از علی علیه السلام روایت است که گفت: من همراه پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم تا به کعبه رسیدیم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بنشین! پس روی شانهام بالا رفت، بلند شدم تا پیامبر صلی الله علیه و آله را بالا حمل کنم، پیامبر صلی الله علیه و آله احساس کرد که توان حمل او را ندارم، از روی شانهام پایین آمد و نشست و فرمود: تو برو روی شانهام. پس من بالای شانهای او رفتم و مرا بلند کرد تا روی بام کعبه بالا رفتم - به گونه‌ای که خیال می‌کردم اگر بخواهم می‌توانم به آسمان هم برسم - و روی بام پوشیده از مجسمه‌های برنجی و مسی بود، آنها را به این سو و آن سو کنار زدم تا روی بام مستقر شدم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آنها را پرت کن، پس آنها را پرتاب نمودم و مانند شیشه خورد می‌شدند. سپس پایین آمدم و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله رفتیم و از هم سبقت می‌گرفتیم تا به خانه رسیدیم و خود را پنهان نمودیم از ترس اینکه یکی ما را ببیند.

جواب: اگر این روایت صحیح هم باشد بیانگر هیچ یک از ویژگی‌های ائمه یا ویژگی علی نمی‌باشد. چون پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می‌خواند در حالی که امامه دختر ابی العاص بن ربیع روی دوش مبارکش بود. وقتی که به سجده می‌رفت او را روی زمین می‌گذاشت و وقتی بلند می‌شد او را روی دوش خود حمل می‌نمود. و بارها نیز هنگام

سجده، حسن خود را روی دوش ایشان قرار می‌داد، و پیامبر ﷺ می‌فرمود: پسر من روی شانه‌ام سوار شده و پیشانی او را می‌بوسید.

پس وقتی که دختر بچه و پسر بچه را روی دوش خود قرار داده باشد، حمل نمودن علی هیچ‌گونه خصوصیت و امتیازی در بر ندارد، چون دیگران را هم حمل نموده است. علاوه بر این، حمل نمودن علی به خاطر این بوده که علی نتوانست ایشان را حمل نماید. پس این از فضائل پیامبر است نه از مناقب علی، چون فضیلت کسی که پیامبر ﷺ را حمل می‌کند بزرگ‌تر از فضائل کسی است که پیامبر ﷺ او را حمل نموده، چنانکه در جنگ أحد گروهی از صحابه ایشان را به دوش کشیدند مانند طلحه بن عبیدالله که در این صورت طلحه به پیامبر خدا سود رسانده، ولی او (علی) از پیامبر سود برده و مسلم است کمک رساندن به مال و جان به پیامبر مهم‌تر و با ارزش‌تر از کمک گرفتن از پیامبر خدا است.

۱- از زبیر بن عوام رضی الله عنه - در سنن ترمذی ج ۵ ص ۳۰۷ (کتاب المناقب، باب مناقب ابی محمد طلحه بن عبید الله رضی الله عنه) - روایت شده، که گفت: در روز بدر دوزره بر تن پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خواست به سوی تخته‌سنگی بالا برود اما نتوانست پس طلحه زیر پای او رفت و پیامبر را بلند نمود تا به آن تخته سنگ رسید. زبیر می‌گوید: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود: (بهشت) برای طلحه واجب شد. ترمذی می‌گوید: این حدیث، حسن، صحیح، غریب است. و باز این حدیث در مسند (المعارف) ج ۳ ص ۱۲ آمده، و احمد شاکر آن را صحیح شمرده، و در سیره ابن هشام ج ۳ ص ۹۱-۹۲. نیز آمده است.

فصل هیجدهم

حدیث: أنت منی و أنا منک (تو از من و من از تو هستم)

شیعه می‌گوید: از پیامبر خدا ﷺ روایت شده که به علی گفت: «تو از من هستی و من از تو»

جواب: این حدیث صحیح است و بخاری و مسلم آن را در صحیح خود از حدیث برآء بن عازب؛ این چنین نقل نموده‌اند: هنگامی که علی و جعفر و زید در خصوص دختر حمزه، با هم اختلاف داشتند، و پیامبر ﷺ به نفع پسر خاله‌اش حکم نمود و او را به جعفر داد، به علی فرمود: «تو از من هستی و من از تو هستم»^۱. و به جعفر هم گفت:

۱- این عبارت، قسمتی از یک حدیث طولانی است که از براء بن عازب رضی الله عنه سه بار در سه جا روایت شده است. در بخاری ج ۳ ص ۱۸۴-۱۸۵ (کتاب الصلح، باب کیف یکتب هذا ما صالح علیه فلان بن فلان...) و این، حدیث در رابطه با صلح حدیبیه است و ابتدای آن چنین است: «از براء بن عازب رضی الله عنه شنیدم که گفت: هنگامی که پیامبر ﷺ با اهل حدیبیه صلح نمود، علی رضی الله عنه صلح نامه‌ای میان آنان نوشت ... و در آن آمده بود که پیامبر ﷺ فرمود: من رسول خدا و محمد بن عبدالله هستم» و در اخیر حدیث آمده: سپس پیامبر صلی الله علیه و آله بیرون رفت و دختر حمزه دنبالشان رفت و گفت: عمو، عمو! پس علی دست او را گرفت و به فاطمه گفت: دختر عمویت پیش تو باشد. او را بردار، پس علی و زید و جعفر به اختلاف و نزاع بر سر او پرداختند. علی گفت: من نسبت به او ذی حق و سزاوارتر هستم چون او دختر عموی من است. و جعفر گفت: او دختر عموی من، و خاله‌اش همسر من است. و زید هم گفت او برادر زاده من است پس من لایق تر هستم. پیامبر صلی الله علیه و آله حکم نمود: که او را به خاله‌اش بدهند. چون «خاله به جای مادر است». و به علی گفت: تو از من هستی و من از تو. و به جعفر هم گفت: تو به شکل و قیافه و اخلاق من شباهت داری. و به زید گفت: تو برادر ما و دوست ما هستی.

«تو هم از لحاظ قیافه و هم از لحاظ اخلاق، به من شباهت داری». و به زید هم گفت: «تو برادر و دوست ما هستی».

اما این جمله را پیامبر ﷺ به گروهی از اصحاب نیز گفته است. چنانکه در صحیح بخاری و مسلم از ابو موسی اشعری آمده که پیامبر ﷺ فرمود: همانا اشعری‌ها وقتی که دارایی خود را در جنگ از دست می‌دهند، یا نفقه عیالشان در مدینه کم می‌شود. هر چه دارند، آن را در یک جامه گرد می‌آورند و به طور مساوی میان خود تقسیم می‌کنند. آنها از من هستند و من از آنها هستم.^۱

و در مورد جلیبب فرمود: او از من است و من از او هستم. مسلم در صحیح خود^۲ از ابی برزه نقل می‌کند که گفت: در غزوه‌ای در خدمت پیامبر ﷺ بودیم، خداوند غنیمت‌هایی به ایشان ارزانی داشت. خطاب به یارانش فرمود: آیا کسی را گم کرده‌اید؟ گفتند: بله فلانی و فلانی و فلانی. سپس گفت: کس دیگری را گم کرده‌اید؟ گفتند: بله فلانی و فلانی. باز فرمود: کس دیگری هست که نیامده باشد؟ گفتند: خیر. پیامبر فرمود: اما من یکی را از دست داده‌ام و آن جلیبب است. او را پیدا کنید. پس برای پیدا کردن او

و باز در بخاری ج ۴ ص ۱۰۳-۱۰۴ (کتاب الجزية والموادعة، باب المصالحة على ثلاثة أيام...) آمده اما در آن این عبارت نیامده. و در ج ۵ ص ۱۴۱-۱۴۲ (کتاب المغازی، باب عمرة القضاء) نیز آمده است. و بخاری این عبارت را در اول باب مناقب علی بن ابی طالب، از کتاب فضائل الصحابة: ج ۵ ص ۱۸ آورده اما حدیث را به صورت کامل نیاورده است.

و باز این عبارت در احادیث دیگری آمده از جمله. از حبشی بن جنادة رضی الله عنه در سنن ترمذی: ج ۵، ص ۲۹۹-۳۰۰ (کتاب المناقب، باب ۸۵) و عین عبارت آن چنین است: علی از من است و من از علی هستم، و هیچ کس از جانب من کاری را انجام نمی‌دهد مگر خودم، یا علی. و در سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۴۴ (مقدمه، باب فضل علی بن ابی طالب)، المسند (چاپ الحلبي) ج ۴، ص ۱۶۴-۱۶.

و این عبارت در حدیث دیگری از أسامة بن زید در المسند (چاپ الحلبي) ج ۵ ص ۲۰۴ نیز آمده. و به کتاب الرياض النضرة: تألیف محب الطبری: ج ۲ ص ۲۲۵-۲۲۶ نگاه کنید.

۱- این حدیث با عبارت‌های به هم نزدیک از ابو موسی اشعری رضی الله عنه در بخاری جلد ۳ ص ۱۳۸ (کتاب الشركة، باب الشركة في الطعام والنهر...) و در مسلم جلد ۴ ص ۱۹۴۴-۱۹۴۵ (کتاب فضائل صحابه باب من فضائل الاشرعین آمده است.

۲- جلد ۴ ص ۱۹۱۸-۱۹۱۹ (کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل جلیبب) و در مسند (چاپ حلبي) ج ۴ ص ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۵ نیز آمده است.

به جستجو در میان کشته شدگان پرداختند و او را در کنار هفت نفر یافتند که آنها را کشته بود. و خود هم کشته شده بود. پیامبر ﷺ سر جنازه‌اش ایستاد و فرمود: «هفت نفر را کشته سپس او را کشته‌اند، این (با اشاره به جنازه‌اش) از من است و من از او هستم». این جمله را دو بار تکرار کرد و فرمود: او را روی بازوهایش قرار دهید در حالی که هر دو بازویش قطع شده بود، سپس پیامبر ﷺ برایش قبر کند و او را در قبرش گذاشت و در مورد غسل او چیزی نفرمود.

پس روشن شد که فرموده پیامبر ﷺ خطاب به علی: «تو از من هستی و من از تو هستم» ویژه علی ﷺ نیست، بلکه این جمله را به اشعری‌ها و به جلیبیب هم فرموده است. پس وقتی که از خصایص او نبوده باشد - بلکه افراد دیگری که قدر و منزلتشان از خلفای سه‌گانه هم پایین‌تر بوده، در این موضوع با او شریک بوده‌اند - پس این سخن پیامبر ﷺ دلیل بر برتری و امامت علی نیست.

فصل نوزدهم

فضایل دهگانه علی علیه السلام

رافضی می گوید: از عمر بن میمون روایت است که گفت: علی بن ابی طالب ده فضیلت دارد که جز او کسی آنها را ندارد. پیامبر صلی الله علیه و آله در باره ی او گفت: مردی را می فرستم که هرگز خداوند او را رسوا نمی کند، خدا و رسولش را دوست دارد، و خدا و رسولش او را دوست دارند. پس مدتی با خود فکر کرد و گفت: علی ابن ابی طالب کجاست؟ گفتند: چشم درد دارد و الآن در آسیاب مشغول آرد درست کردن است. گفت کس دیگری نبود مشغول آسیاب کردن باشد؟ پس علی آمد در حالی که چشمانش کم سو و تار بودند و به حدی درد داشتند که نزدیک بود چیزی را نبیند. سپس در چشمانش تف کرد و سه بار پرچم را به اهتزاز در آورد، سپس آن را به او داد. و او صفیه دختر حبی را آورد. و سوره توبه را توسط ابوبکر فرستاد، سپس علی را راهی کرد تا آن را از او بگیرد. و گفت: هیچ کس آن را نمی برد جز کسی که او از من است و من از او هستم.

و گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به عمو زاده هایش گفت: کدام یک از شما مرا ولی دنیا و قیامت خود قرار می دهد؟ هیچ کدام جواب ندادند، جز علی که در آنجا نشسته بود، گفت: ای پیامبر خدا! من تو را ولی دنیا و آخرت خود قرار می دهم. او را ترک نمود و رو به یکایک آنها کرد و گفت: کدام یک از شما مرا ولی دنیا و آخرت خود قرار می دهد؟

کسی جواب نداد، سپس علی گفت: من تو را ولی دنیا و آخرت خود قرار می‌دهم. پیامبر ﷺ فرمود: تو در دنیا و آخرت ولی من هستی.

و می‌گوید: علی نخستین کسی است که پس از خدیجه اسلام را پذیرفت. و پیامبر ﷺ عباى خود را گرفت و روى علی و فاطمه و حسن و حسین گذاشت و فرمود:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ (۳۳)
[الأحزاب: ۳۳].

«خداوند قطعاً می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت (پیغمبر) دور کند و شما را کاملاً پاک سازد».

بعد می‌گوید: علی جانش را فدا کرد. لباس پیامبر ﷺ را پوشید و در جای او خوابید و مشرکان بسوی او سنگ پراکنی کردند.

پیامبر ﷺ همراه مردم در غزه‌ی تبوک بیرون رفت، علی گفت: آیا من هم با شما بیایم؟ فرمود: نه. علی گریه کرد و پیامبر ﷺ فرمود: آیا راضی نمی‌شوی تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی باشی؟ جز این که تو پیامبر نیستی، من نباید بروم مگر اینکه تو جانشین من باشی.

سپس می‌گوید: پیامبر ﷺ به علی گفت: تو بعد از من در میان مؤمنین ولی و جانشین هستی.

سپس پیامبر ﷺ فرمود: درهای مسجد را ببندید جز درب علی را. و درب علی راه ورود به مسجد بود و جز آن راه دیگری نداشت. در حالی که علی با حالت جنابت داخل مسجد می‌شد.

و باز به علی گفت: هر کس من مولایش هستم علی هم مولای اوست. و به صورت «مرفوع» روایت شده که سوره براءت را توسط ابوبکر به مکه فرستاد، سپس به علی فرمود: ابوبکر را بازگردان و خودت آن را برسان و ابلاغ کن. وقتی که ابوبکر خدمت پیامبر ﷺ بازگشت گریه کرد و گفت: ای پیامبر خدا آیا راجع به من چیزی روی داده؟ پیامبر ﷺ فرمود: خیر، لیکن به من دستور داده شد که هیچ کس آن را نرساند جز خودم یا مردی از خودم.

جواب: این حدیث مسند و مرفوع نیست، بلکه مرسل است. البته اگر ثابت شود که عمرو ابن میمون آن را نقل نموده باشد. و در این حدیث الفاظی وجود دارد که به دروغ به پیامبر نسبت داده شده‌اند. مانند جمله: آیا راضی نیستی تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی باشی، جز اینکه تو پیامبر نیستی، و من نباید بروم مگر اینکه تو را جانشین خود قرار دهم.

پیامبر ﷺ بارها به سفر رفته و غیر علی را بر مدینه امیر قرار داده است، مانند غُمره حدیبیه که علی با ایشان همراه بود و کس دیگری را جانشین خود قرار داد. و بعد از آن در خیبر، و در غزوه فتح مکه و حنین و طائف و آخرین حج و غزوه بدر و در همه اینها علی همراهش بوده و کسی دیگر را جانشین خود بر مدینه قرار داده است و در اغلب غزوها اگر چه جنگ هم روی نداده باشد علی با او بوده و کس دیگری را جانشین قرار داده است.

و اگر گفته شود: پیامبر ﷺ همیشه برترها را جانشین قرار داده، پس باید گفت: در این صورت علی در اکثر غزوها و حج عمره‌ها کمتر از دیگران بوده، به خصوص وقتی که خلافت بر مردان مؤمن بوده باشد، در حالی که در جنگ تبوک خلافت او بر زنان و کودکان و ناتوانان یا کسانی که متهم به نفاق بوده‌اند، بوده. و در آن هنگام مدینه امن بوده و جانشین نیاز به جهاد و مبارزه نداشت، بر خلاف اکثر جانشینی‌های دیگر.

همچنین جمله: «همه درها را ببندید جز درب علی» این را شیعه جهت مقابله به مثل وضع نموده‌اند، چون حدیثی که از ابی سعید از پیامبر ﷺ نقل شده؛ این است که پیامبر ﷺ

۱- این حدیث از عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت شده و در صحیح بخاری ج ۱ ص ۹۶-۹۷ (کتاب الصلاة، باب الخوخة والممر في المسجد)، و ج ۵، ص ۴ (کتاب فضائل اصحاب النبی رضی الله عنه)، باب قول النبی: لو كنت متخذاً خلیلاً، و در صحیح مسلم از عبدالله بن مسعود و عبد الله بن عباس رضی الله عنه ج ۴، ص ۱۸۵۵-۱۸۵۶ (کتاب فضائل الصحابة، باب من فضائل ابی بکر رضی الله عنه) و شیخ احمد شاکر تصریح می‌دارد که این حدیث که در صحیح مسلم آمده، از روایات ابن عباس می‌باشد. و همزمان با حدیثی وارد شده که در المسند (ط. المعارف) ج ۵ ص ۲۰۲ «حدیث شماره: ۳۵۸۰» آمده. همچنانکه قبل از آن هم حدیثی از ابن عباس در المسند (ط. المعارف) ج ۴، ص ۱۴۳ (حدیث شماره ۲۴۳۲) آمده، و قسمتی از آن در ج ۵ ص ۲۵۴ «حدیث شماره ۳۶۸۹» نیز آمده است.

هنگام بیماری که بر اثر آن وفات یافت، فرمود: «ابوبکر با بخشش مال و رفاقت بیش از همه بر من منت دارد، اگر غیر از خدا خلیل و محبوب صمیمی برمی‌گزیدم، ابوبکر را خلیل و محبوب خود قرار می‌دادم، لیکن پیوند برادری و دوستی اسلامی را با او دارم. تمام درهای داخل مسجد را ببندید جز درب ابوبکر را». در صحیح بخاری و مسلم هم از روایت ابن عباس روایت شده است^۱.

و این که رافضی می‌گوید: «تو جانشین من در میان مؤمنان هستی» به اتفاق تمام محدثین ساختگی و دروغ محض است. و اگر فرضاً صحیح هم باشد، نه از خصوصیات ویژه ائمه است و نه منحصر به علی. بلکه دیگران هم در آن شریک هستند. همچنان که در دوستی خدا و رسول از طرف او و دوستی خدا و رسول نسبت به او، و نیز در موضوع خلافت او، و این که او نسبت به پیامبر همچون هارون نسبت به موسی است. و مانند این که «علی مولای کسی است که پیامبر را مولای خود قرار داده». چون هر مؤمنی خدا و رسولش را مولای خود می‌داند، در تمام این موارد غیر علی نیز با او شریک بوده‌اند.

و مثل جریان رساندن سوره‌ی براءت که «کسی نباید آن را برساند مگر یکی از طائفه‌ی بنی‌هاشم». این هم مخصوص علی نبوده، بلکه همه بنی‌هاشم در آن با او شریک بودند. چون رسم و عادت بر این بوده که نقض عهد و بستن پیمان باید از طرف یکی از افراد قبیله‌ی توانمند باشد.

۱- این حدیث در کتاب فضائل الصحابة: ج ۱، ص ۵۰۳ «شماره ۵۲۱»، و ج ۱، ص ۵۲۴ «شماره ۸۶۸» آمده. و محقق در ج ۱ ص ۵۰۳ می‌گوید: موضوع است و دو نفر راوی متروک، متهم به وضع حدیث هم در آن موجودند: طلحة و عبیده. و این حدیث در الموضوعات ج ۱ ص ۳۳۴؛ و البداية والنهاية: ج ۷، ص ۲۱۳؛ و در جاهای دیگری نیز، در مورد عثمان بن عفان آمده. اما محقق می‌گوید: این حدیث هم موضوع می‌باشد.

فصل بیستم

فضیلت محبت علی علیه السلام

رافضی می گوید: یکی دیگر از آن دلایل این است که اخطب خوارزم از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نموده که فرمود: «ای علی! اگر کسی به اندازه مدت زمانی که نوح میان قومش بوده خدا را بندگی کند و به اندازه‌ی کوه احد جواهرات داشته باشد و آن را در راه خدا خرج کرده باشد و آن قدر عمرش طولانی باشد که هزار حج را با پای پیاده به جای آورد، سپس در راه خدا بین صفا و مروه مظلومانه کشته شود، اما تو را مولای خود قرار نداده باشد؛ بوی بهشت به مشامش نمی رسد و هر گز داخل آن نمی شود».

مردی به سلمان گفت: چقدر علی را دوست داری؟ گفت: شنیدم از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: کسی که علی را دوست داشته باشد من را دوست دارد، و کسی که نسبت به علی کینه داشته باشد؛ نسبت به من کینه دارد.

و از انس نیز روایت است که گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند از نور سیمای علی هفتاد هزار فرشته آفریده که برای او و دوستانش تا روز قیامت طلب آمرزش می کنند. و ابن عمر می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده: کسی که علی را دوست داشته باشد، خداوند نماز و روزه و عبادات او را قبول می کند و دعایش را اجابت می کند. آگاه باشید کسی که علی را دوست داشته باشد خداوند به اندازه‌ی هر رگ که در بدن دارد در بهشت به او شهر می بخشد. آگاه باشید کسی که آل محمد صلی الله علیه و آله را دوست داشته باشد؛ از ناراحتی های حساب و

میزان اعمال قیامت در امان خواهد بود. و کسی که بر دوستی آل محمد ﷺ بمیرد، من با همه پیامبران ضامن و پشتیبان او در بهشت خواهیم بود. و کسی که آل محمد ﷺ را دوست نداشته باشد، در حالی زنده می‌شود که در پیشانی او نوشته شده، بی‌بهره از رحمت الهی.

و از عبدالله بن مسعود روایت شده که گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم می‌فرمود: کسی که فکر می‌کند به من و آنچه آورده‌ام ایمان دارد؛ اگر نسبت به علی نفرت داشته باشد، دروغگو است و ایمان ندارد.

و از ابی‌برزه روایت شده که گفت: روزی در محضر پیامبر ﷺ نشسته بودیم که پیامبر ﷺ فرمود: قسم به کسی که جان من در دست اوست در روز قیامت هیچ کس قدم بر نمی‌دارد تا اینکه خداوند چهار چیز را از او نپرسد: ۱- از عمرش که چگونه آن را سپری کرده است. ۲- از جسمش که چگونه آن را فرسوده نموده است. ۳- از دارائیش که چگونه آن را به دست آورده و در چه راهی آن را صرف نموده است ۴- و از دوستی ما و اهل بیت. عمر به او گفت: نشانه‌ی دوستی ما بعد از شما چیست؟ پیامبر ﷺ دستش را روی سر علی ابن ابی طالب - که در کنار او بود - کشید و فرمود: نشان دوستی شما نسبت به من بعد از وفاتم دوستی این است.

و از عبدالله ابن عمر روایت است که گفت: شنیدم از پیامبر خدا ﷺ سؤال شد: در شب معراج پروردگارت با چه زبانی تو را مخاطب قرار داد؟ فرمود: پروردگارم با زبان علی مرا خطاب کرد و به من الهام نمود. عرض کردم: بار الها مرا مورد خطاب قرار داده‌ای یا علی را؟ فرمود: من همچون اشیاء نیستم، با مردم مقایسه نمی‌شوم و با اشیاء توصیف نمی‌گردم. تو را از نور خود آفریده‌ام و علی را از نور تو. به راز دلت پی بردم، در دل تو محبوب‌تر از علی نیافتم، پس به زبان او تو را مخاطب قرار دادم تا دلت آرام گیرد.

و از ابن عباس روایت شده که گفت: پیامبر ﷺ فرمود: اگر نیزارها قلم باشند و دریاها مرکب شوند و جن‌ها شمارشگر باشند و انسان‌ها نویسنده؛ نخواهند توانست فضائل علی را بشمارند و بنویسند.

و باز او می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: خداوند پاداشی را برای فضائل علی قرارداد داده که قابل شمارش نیست، هر کس یکی از آن فضائل را یاد کند و به آن اقرار نماید؛ خداوند

تمام گناهان قبلی و بعدی او را می‌آمرزد، و هر کس یکی از فضائل او را بنویسد، تا وقتی که آن نوشته ماندگار است فرشتگان برایش طلب مغفرت می‌کنند. و کسی که یکی از فضائل او را بشنود، خداوند همه گناهانی را که به سبب گوش مرتکب شده می‌بخشاید، و کسی که کتابی را در مورد فضائل او مطالعه کند، خداوند همه گناهانی را که با چشم مرتکب شده می‌آمرزد، سپس فرمود: نگاه کردن به سیمای امیرمؤمنان علی و یاد او عبادت است. خداوند ایمان هیچ کس را نمی‌پذیرد مگر اینکه علی را ولی خود قرار دهد، و از دشمنانش بیزاری جوید.

و از حکیم بن حزام؛ از پدرش از پدر بزرگش، از پیامبر ﷺ روایت است که فرمود: مبارزه علی با عمرو ابن عبدود در روز خندق برتر است از عمل امتم تا قیامت.

و از سعد ابن ابی وقاص روایت است که گفت: معاویه بن ابی سفیان به سعد دستور داد که علی را دشنام دهد، او امتناع ورزید. معاویه گفت: چرا او را دشنام ندادی؟ گفت: پیامبر ﷺ سه نکته مهم را در مورد او فرموده که هرگز او را دشنام نمی‌دهم و اگر پیامبر یکی از آنها را در حق من می‌فرمود برایم از شتر سرخ گران‌بها تر بود. شنیدم که پیامبر ﷺ هنگامی که علی را در یکی از غزوه‌ها جانشین خود قرار می‌داد، علی گفت: ای پیامبر آیا من را با زنان و کودکان جا می‌گذاری؟ فرمود: آیا خشنود نمی‌شوی که تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی باشی، جز این که بعد از من پیامبری نخواهد آمد؟. و باز شنیدم که در روز خیبر فرمود: پرچم را به دست مردی می‌سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد، و خدا و رسولش هم او را دوست دارند. گفت: مدتی بعد، پیامبر فرمود: علی را برایم صدا کنید، سپس علی آمد در حالی که چشمانش درد داشتند و کم بینا شده بودند، پیامبر ﷺ در چشمان او تف کرد و بعد پرچم را به او سپرد که خداوند فتح را نصیب او گرداند. و این آیه نازل شد:

﴿فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَل لَّعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكٰذِبِينَ ﴿٦١﴾﴾ [آل عمران: ۶۱].

«بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم فرزندان خود را فرا خوانید، و ما زنان خود را دعوت می‌کنیم و شما هم زنان خود را فرا خوانید، و ما خود را آماده

می‌سازیم و شما هم خود را آماده سازید، سپس دست دعا به سوی خدا برمی‌داریم و نفرین خدا را برای دروغگویان تمنا می‌نمائیم».

پیامبر ﷺ علی و فاطمه و حسن و حسین را صدا کرد و گفت: اینها اهل و خاندان من هستند.

جواب: اخطب خوارزم در این زمینه کتابی دارد که سرشار از احادیث دروغین است. و دروغ بودن آنها بر کسی که کم‌ترین شناخت را در مورد احادیث داشته باشد پوشیده نیست، چه رسد به علمای حدیث! و باید گفت که او نه اهل حدیث است و نه از کسانی است که در این زمینه مرجعیت دارد.^۱ و این روایات از جمله احادیثی هستند که حدیث شناسان آنها را دروغ قلمداد کرده‌اند، در حالی که این مرد مدعی است احادیثی که روایت نموده، نزد حدیث شناسان صحیح می‌باشند.

می‌گویم - از قول خودشان و از کتاب‌هایی که به آنها اعتماد دارند - چگونه چیزی را ذکر می‌کنند که بر دروغ و موضوع بودنش اتفاق دارند و در هیچ یک از کتاب‌های معتمد حدیث نقل نشده است و هیچ یک از علمای حدیث آن را صحیح ندانسته‌اند؟!.

ده حدیث اول تا آخر حدیث: «کشتن عمرو بن عبد وّد توسط علی همه دروغ هستند»، و اما حدیث سعد که امیر معاویه به او دستور می‌دهد دشنام دهد و او امتناع می‌ورزد... تا آخر حدیث، این حدیث صحیح است و امام مسلم در صحیح خود آورده است^۲ و در آن سه فضیلت را برای علی بیان نموده است که نه از ویژگیهای ائمه است و نه از خصوصیات منحصر به فرد علی. چون این که می‌گوید: در یکی از غزوها او را جانشین خود نموده و علی گفت: ای پیامبر خدا مرا با زنان و کودکان جا می‌گذاری... تا

۱- استاد محب الدین الخطیب در تعلیقش بر کتاب «منهاج الاعتدال» ص ۳۱۲ می‌گوید: اخطب خوارزم ادیبی فرهیخته و زبر دست و از شاگردان زمخشری است، نامش الموفق بن احمد بن اسحاق متولد ۴۸۶ و متوفی ۵۶۸ هـ می‌باشد. شرح حالش در کتاب «بغیة الوعاة» ص ۴۰۱ و «روضات الجنات» چاپ دوم ص ۷۲۲ و نیز در جاهای دیگر آمده و کتابی که این خبر دروغ را بر پیامبر بافته نامش «مناقب اهل البیت» است. به شرح حال ابی المؤید الموفق بن احمد المکی الخوارزمی در الاعلام: ج ۸، ص ۲۸۹ مراجعه شود. زرکلی می‌گوید: کتابش به نام «مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب» چاپ شده است.

آخر حدیث، از ویژگیهای علی نیست، چون در مدینه غیر از او را نیز جانشین خود نموده و جانشینی علی کامل تر و مهم تر از جانشینی دیگران نبوده است؟ چون پیامبر ﷺ در هر غزوه ای مردانی را از مهاجرین و انصار در مدینه جا می گذاشت جز در غزوه ی تبوک که به همه مسلمانان دستور داد به جهاد بروند و هیچ کس جز سرکشان و معذوران و زنان و کودکان در شهر باقی نماندند، به همین جهت علی به این جانشینی راضی نبود و گفت: آیا مرا با زنان و کودکان جا می گذاری و مرا با خود نمی ببری؟ پس پیامبر ﷺ برایش توضیح داد که ماندن در مدینه نقص و تویخ نیست، موسی که هارون را بر قومش جانشین قرار داد به خاطر اعتماد و امانت داریش بود، پس تو هم همین طور نزد من امین هستی، به همین جهت تو را جانشین قرار می دهم با این تفاوت که موسی پیامبری را به جای خود قرار داد و به دنبال من پیامبری نخواهد بود تا او را جانشین قرار دهم. و این تشبیه در اصل جانشینی است. چون موسی، هارون را بر همه بنی اسرائیل جانشین قرار داد. اما پیامبر ﷺ علی را بر تعداد کمی از مسلمانان جانشین قرار داد و اکثریت غالب مسلمانان همراه پیامبر ﷺ در جنگ بودند و تشبیه او به هارون، بزرگتر از تشبیه ابوبکر و عمر؛ یکی به ابراهیم و عیسی و دیگری به نوح و موسی نیست؛ زیرا آن چهار نفر بزرگتر از هارون هستند، در حالی که هریک از ابوبکر و عمر را به دو نفر تشبیه نموده است، نه به یک نفر. پس تشبیه ابوبکر و عمر به آن چهار نفر بزرگتر از تشبیه علی به هارون است. چون تشبیه علی به هارون نمونه هایی در میان اصحاب دارد. در حالی که تشبیه آن دو نفر به پیامبران شبیه و نظیر ندارد. بنا براین جانشینی از ویژگی و خصوصیات نیست و تشبیه به پیامبر در برخی از احوال و شرایط، از خصائص و ویژگی ها محسوب نمی شود.

و در مورد جمله ی: پرچم را به دست کسی می دهم که خداوند و رسولش را دوست دارد ... تا آخر حدیث، این حدیث صحیح ترین حدیثی است که در مورد فضائل علی وارد شده است. صحیحین آن را نقل نموده اند. اما این وصف نه مختص به ائمه است و نه به علی. چون خدا و پیامبر، هر مؤمن پرهیزکار را دوست دارند. و هر مؤمن پرهیزکاری نیز خدا و رسولش را دوست دارد. ولی این حدیث زیباترین حدیثی است

که علیه نواصب، بدان استدلال می‌شود که نه علی را دوست دارند و نه مولایش قرار می‌دهند، بلکه از او بیزاری می‌جویند. و چه بسا تکفیرش می‌کنند و او را فاسق می‌شمارند مانند خوارج. پیامبر ﷺ گواهی داده که او خدا و رسولش را دوست دارد و آنها هم او را دوست دارند.

اما این دلیل به نفع رافضی‌ها هم - که نصوص دال بر فضائل صحابه را مربوط به قبل از مرتد شدن آنها می‌دانند - نیست، چون خوارج و بعضی از هواپرستان مانند معتزله و بعضی از مروانیه و پیروانشان که علی را ناسزا می‌گویند و از او تفر دارند، در باره‌ی او نیز چنین می‌گویند!

ولی این باطل است؛ زیرا چگونه ممکن است خدا و رسولش کسانی را می‌ستایند که می‌دانند به کفر بر می‌گردند و با آن از دنیا می‌روند؟!.

همچنین در حدیث مباحله فاطمه و حسن و حسین شریک او هستند، چنانکه در حدیث کساء آنها را شریک او قرار داده است. پس معلوم است که موضوع مختص به مردان و حتی پیشوایان نیست، بلکه شامل زنان و کودکان هم بوده است. چون حسن و حسین در وقت مباحله کوچک بودند؛ زیرا مباحله بعد از فتح مکه در سال نهم یا دهم، وقتی که گروهی از طائفه نجران به آنجا آمدند، روی داد و وقتی که پیامبر ﷺ وفات یافت، حسین هفت سال را تمام نکرده بود و حسن نیز حدود یک سال از او بزرگ‌تر بود. و اینکه پیامبر ﷺ آنها را خواند بخاطر این بود که او دستور داد هر کدام (از طرفین) بستگان خود را اعم از فرزندان و زنان که از لحاظ نسب به او نزدیک هستند، فراخوانند، پس هر کدام فرزندان و زنان و مردان نزدیک به خود از لحاظ نسب را فراخواندند. و آنها هم نزدیک‌ترین افراد از لحاظ نسب به پیامبر خدا ﷺ بودند. هر چند غیر از آنها هم نزد پیامبر بزرگتر بودند، اما پیامبر ﷺ دستور نداد که برترین پیروانش را برایش بخوانند، چون هدف پیامبر ﷺ این بود که نزدیک‌ترین مردم به خود را فراخواند؛ زیرا طبیعت هر انسانی چنین است که هنگام خطر بر خود و نزدیک‌ترین خویشانش ترس دارد. به همین جهت در حدیث کساء مخصوصاً به آنها توجه شده است.

و مسلم است که دعا برای آنها و یا همدیگر را نفرین کردن عادلانه است. پس آنها هم نیاز داشتند که نزدیکترین مردم به خود را فراخوانند و از هر کس دیگری بیشتر بر آنها ترس داشتند. و چه بسا انسان بیش از خود نگران فرزنداناش می‌باشد، لذا از مباحله و همدیگر را نفرین کردن، امتناع نمودند. چون می‌دانستند که ایشان بر حق است و اگر از او روی گردان شوند، نفرین خدا بر آنها و بر خویشاوندانشان محقق می‌گردد.

و اگر گفته شود: اگر صحیح است که جملات: پرچم را به کسی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند» و نیز «آیا خوشنود نیستی از اینکه تو به نسبت من همچون هارون به نسبت موسی باشی» و نیز حدیث: «خداوند! اینها خاندان من هستند پلیدی را از آنها دور کن و آنها را پاک گردان» در مورد فضایل علی هستند، نه از خصوصیات او، بلکه شامل دیگران هم می‌شوند. پس چرا بعضی از اصحاب آرزو داشتند که آنها هم مشمول آن فضایل باشند. چنانکه از سعد، و عمر روایت شده است؟

جواب: اینکه در آن جملات پیامبر ﷺ بر ایمان ظاهری و باطنی علی و دوستی او نسبت به خدا و رسولش شهادت می‌دهد و وجوب دوستی و محبت مؤمنان نسبت به او را ثابت می‌کند، که این ردی است علیه ناصبیه که معتقد به کفر و فسق او بودند، یا همچون خوارج منحرف که از عابدترین مردم بودند، چنان که پیامبر ﷺ می‌فرماید: «هرکدام از شما نماز و روزه و قرائت خود را در مقایسه با آنها تحقیر می‌کند. قرآن می‌خوانند ولی از گلویشان عبور نمی‌کند، از اسلام خارج می‌شوند همچنان که تیر از کمان خارج می‌گردد، رها می‌شود. و هر جا به آنان برخورد کردید آنها را بکشید»^۱.

۱- آنچه ابن تیمیة رحمته در اینجا آورده است قسمتی از حدیثی است-البته باختلافی که در کلمات و جملات آن وجود دارد- از علی و ابو سعید خدری و جابر بن عبدالله رضی الله عنهما که در صحیح بخاری: ج ۴، ص ۲۰۰-۲۰۱ (کتاب المناقب، باب علامات النبوة) و صحیح مسلم: ج ۲، ص ۷۴۰-۷۴۷ (کتاب الزکات، باب التحریض علی قتل الخوارج) و جامع الاصول لابن الاثیر: ج ۱، ص ۴۳۶-۴۴۰، و سنن ابی داود: ج ۴، ص ۳۳۶ (کتاب السنة، باب فی قتال الخوارج) و سنن ابن ماجه: ج ۱، ص ۶۰-۶۱ (المقدمة، باب فی ذکر الخوارج)؛ و المسند (چاپ الحلبي) ج ۳ ص ۳۵۵، ۳۵۴، ۳۵۳، ۷۳، ۶۸، ۶۵ آمده است.

بله! آنها علی را تکفیر نمودند و خونس را مباح می‌دانستند، به همین جهت در نهایت ابن ملجم مرادی که یکی از آنها بود او را به قتل رساند. با وجود اینکه از عابدترین مردم بود!

در واقع نیاز علماء و اهل سنت به اثبات ایمان علی و عدالت و تدین او جهت رد بر آنها بیشتر از نیازشان به مناظره با تشیع است، زیرا آنها راستگوتر و دیندارتر هستند و شبهه‌ای که آنها به آن استدلال می‌کنند خطرناک‌تر از شبهه‌ای است که تشیع به آن استدلال می‌کنند. همچنان که مسلمانان در رابطه با حضرت مسیح نیازمند مناظره با یهود و نصرانیان هستند تا او را از لوث تهمت‌هایی که به او نسبت می‌دهند - مانند: نسبت ولد زنا، از جانب یهود و نسبت دادن الوهیت از جانب نصرانیها - پاک دارند و مبراء گردانند. مسلم است که منازعه و اختلاف با یهودیان مهم‌تر و خطرناک‌تر از اختلاف با مسیحیان است. یهودیان اشکالاتی بر مسیح وارد می‌کنند که مسیحیان توان جواب دادن و رد آنها را ندارند، بلکه این مسلمانان هستند که از آنها دفاع می‌کنند و شبهه را رد می‌کنند. مسیحیان هم خود اشکالاتی دارند که نمی‌توانند آنها را حل و فصل کنند، بلکه اهل سنت برایشان حل و فصل می‌کنند. همچنانکه بر شیعه اشکالاتی وارد است که خود نمی‌توانند در مورد آنها پاسخ دهند، بلکه اهل سنت جواب می‌دهند، پس این احادیث صحیح که ایمان ظاهری و باطنی علی را ثابت می‌کنند؛ در واقع ردی است بر آنها - اگر چه آن روایات از خصوصیات او نبوده‌اند - همچون نصوصی که بر ایمان ظاهری و باطنی اهل بدر و (بیعت رضوان) دلالت دارند، که ردی بر شیعه و خوارج می‌باشند، چون آنها در این موضوع اختلاف دارند. هر چند چیزی که به آن استدلال می‌کنند از ویژگی‌های هیچ یک از آنها نیست. و هنگامی که پیامبر ﷺ برای یک نفر شهادت دهد، یا در حق او دعا کند، بیشتر مردم آرزو می‌کنند که برای آنها هم، چنین شهادت یا دعایی از جانب پیامبر ﷺ ابراز شود. اگر چه در واقع پیامبر ﷺ برای تعداد زیادی از مردم شهادت داده و دعا کرده است. و مشخص کردن خصوصیتی برای کسی از جانب پیامبر ﷺ از بزرگترین فضائل و صفات بارز آن شخص به شمار می‌آید، مانند وعده‌ی بهشت برای

ثابت ابن قیس ابن شماس^۱ و عبدالله بن سلام^۲ و غیره. و همچون گواهی پیامبر ﷺ در رابطه با محبت خدا و پیامبرش برای عبدالله بن حمار، که به سبب باده‌گساری حد شرعی را بر او اجرا کردند. اگر چه برای کسانی بزرگتر از او نیز به آن شهادت داده است. و همچون گواهی پیامبر ﷺ برای عمرو بن تغلب به بی‌نیازی و داشتن خیر زیاد در دل او. به همین جهت پیامبر ﷺ در یکی از جنگ‌ها، از غنیمتی که به دست آورده بودند چیزی به او نداد. و پیامبر در حدیثی فرمود: من به مردانی می‌بخشم و مردانی را محروم می‌کنم و آن کس که محروم می‌کنم نزد من محبوب‌تر از آن است که به او می‌بخشم، به کسانی می‌بخشم که در دلشان بی‌تابی و دل‌واپسی هست و کسانی را به آنچه از غنا و بی‌نیازی و خیر زیاد که در دل دارند، می‌سپارم که عمرو بن تغلب یکی از آنهاست.^۳

۱- این حدیث از انس ابن مالک ﷺ در: صحیح مسلم ج ۱ ص ۱۱۰ (کتاب الایمان، باب مخافة المؤمن أن یحبط عمله) آمده که وقتی آیهی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ [الحجرات: ۲]. «ای کسانی که ایمان آورده اید صدای خود را از صدای پیامبر بلندتر نکنید» نازل شد ثابت ابن قیس غمگین شد و خود را از پیامبر پنهان کرد و سخنی گفت که آخرش چنین است: و من از دوزخیانم، سعید ابن معاذ جریان را برای پیامبر ﷺ بیان کرد. پیامبر ﷺ فرمود: بلکه او از بهشتیان است. این حدیث در المسند (چاپ الحلبی) ج ۳، ص ۱۴۵، ۱۳۷، ۲۸۷، ۱۴۶ نیز آمده است.

۲- امام بخاری در جلد ۵ ص ۳۷-۳۸ (کتاب مناقب الانصار، باب مناقب عبدالله ابن سلام ﷺ، و مسلم در ج ۴ ص ۱۹۳۰-۱۹۳۲) (کتاب فضائل صحابة، باب من فضائل عبدالله ابن سلام ﷺ) این حدیث را از سعد ابن ابی وقاص روایت می‌کند که در آن آمده -این روایت بخاری است- نشنیده‌ام پیامبر ﷺ به کسی که روی زمین راه می‌رود بگوید: او از اهل بهشت است جز در مورد عبدالله ابن سلام، چنانچه در حدیث دیگر روایت نموده‌اند از قیس ابن عباد که او در مجلس قومی بوده که سعد ابن مالک و عبدالله ابن عمر در میان آنان بودند، که عبدالله ابن سلام از آنجا می‌گذرد. آن قوم گفتند: این مرد از اهل بهشت است قیس در مورد او سؤال کرد؟ پس عبدالله ابن سلام بیان کرد که او خوابی دیده و برای پیامبر بازگو نموده و پیامبر نیز تعبیر نموده که در آخر سخنش چنین آمده: اما عروه پیوند استوار اسلام است، و تا هنگام مرگ به آن متمسک باقی خواهی ماند.

۳- این حدیث از عمر بن الخطاب ﷺ در بخاری ج ۸ ص ۱۵۸ (کتاب الحدود، باب ما یکره من لعن شارب الخمر و انه لیس بخارج من النار) آمده است.

۳- این حدیث با اندک اختلافی که در الفاظ و جملات آن وجود دارد -از عمرو بن تغلب ﷺ در: البخاری ج ۲، ص ۱۰-۱۱ (کتاب الجمعة، باب من قال فی الخطبة بعد الثناء: اما بعد)؛ و ج ۹، ص ۱۵۶ (کتاب التوحید، باب

و در حدیث صحیح آمده که پیامبر ﷺ وقتی که بر مرده‌ای نماز خواند فرمود: پروردگارا! این مرده را ببخشای و از گناهانش درگذر و به او رحم فرما و او را نجات ده، و منزلش را گرمی‌دار و جایش را گشاد کن، و او را با آب برف و باران و تگرگ بشوی، و او را از لغزشها و گناهانش پاک گردان چنانکه جامه سفید از لکه و آلودگی پاک می‌شود و منزلی بهتر از منزل این دنیایش را به او عطا کن، و همسری بهتر از همسرش را به همدم او کن و او را از عذاب آتش دور گردان و قبرش را گشاد و نورانی ساز. عوف بن مالک گفت: آرزو داشتم که من آن مرده می‌بودم.^۱ و این دعا مختص به آن مرده نبوده است.

* * *

قول الله تعالى: ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ۝﴾: انسان بی‌تاب و نا آرام آفریده شده است، و المسند (چاپ الحلبي) ج ۵، ص ۶۹.

۱- این حدیث با اختلافی که در الفاظ آن وجود دارد از عوف بن مالک ﷺ در: صحیح مسلم: ج ۲، ص ۶۶۲-۶۶۳ (کتاب الجنائز، باب الدعاء للمیت فی الصلاة)، و سنن النسائی: ج ۱، ص ۴۶ (کتاب الطهارة، باب الوضوء بماء البرد) و ج ۴، ص ۵۹-۶۰ (کتاب الجنائز، باب للدعاء) و المسند (چاپ الحلبي) ج ۶، ص ۲۳ آمده است.

فصل بیست و یک

حدیث روز شوری

شیعه می‌گوید: از عامر بن واصله روایت است گفت: روز شوری همراه علی بودم به آنان گفت: دلیلی بر شما اقامه می‌کنم که عرب و عجم شما توان تغییر آن را ندارد، سپس فرمود: ای جماعت؛ شما را به خدا قسم می‌دهم آیا کسی در میان شما هست که پیش از من خدا را به یگانگی خوانده باشد؟ گفتند: البته که نه. گفت: به خدایتان قسم می‌دهم جز من کسی هست در مان شما که برادری داشته باشد همچون برادر من جعفر طیار که در بهشت با فرشتگان باشد؟ گفتند: البته که نه. گفت: به خدایتان قسم می‌دهم جز من کسی هست در میان شما که عمویی داشته باشد همچون من حمزه شیرخدا و شیر پیامبر و سردار و سرور شهیدان؟ گفتند: نه. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم جز من کسی هست در میان شما که زنی داشته باشد مانند فاطمه همسر من که دختر پیامبر و بزرگ و سرور زنان بهشت باشد؟ گفتند: البته که نه. گفت: به خدایتان قسم می‌دهم جز من کسی هست میان شما که فرزندی داشته باشد چون دو فرزند من حسن و حسین سردار جوانان بهشت؟ گفتند: صد البته خیر. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم جز من کسی هست در میان شما که ده‌ها مرتبه با پیامبر سرّی سخن گفته باشد و برای نجوای خود صدقه را تقدیم کرده باشد؟ گفتند: البته که نه. گفت: به خدایتان قسم می‌دهم جز من کسی هست در میان شما که پیامبر ﷺ به او فرموده باشد: کسی که من را مولای

خود می‌داند؛ علی نیز مولای اوست، پروردگارا دوست بدار کسی که را او را دوست می‌دارد و دشمن بدار هر کس را که با علی دشمنی دارد. حاضرین این موضوع را به غائبین برسانند؟ گفتند: البته که نه گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم جز من کسی هست در میان شما که پیامبر ﷺ در حق او گفته باشد خداوند محبوب‌ترین آفریده خود و رسالت را به سوی من بفرست تا با من از گوشت این پرنده بخورد، پس آمده باشد و با او از آن غذا خورده باشد؟ گفتند: صد البته که نه. گفت: به خدایتان قسم می‌دهم جز من کسی هست در میان شما که پیامبر به وی گفته باشد: پرچم را به مردی می‌سپارم که خدا و رسولش را دوست دارد و آنها هم او را دوست دارند و بر نمی‌گردد تا خدا فتح و پیروزی را بر دست او نصیب گرداند؟ گفتند: نه! گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم جز من کسی هست میان شما که پیامبر در مورد او به طایفه‌ی بنی‌وکیعه گفته باشد، دست بر می‌دارید یا اینکه مردی را به سویتان بفرستم که جانش مانند جان من است و فرمانبرداری از او مانند فرمانبرداری از من است و سرپیچی از فرمان او سرپیچی از فرمان من است و با شمشیر میان شما قضاوت کند؟ گفتند: نه؛ گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم جز من کسی هست میان شما که پیامبر در مورد او گفته باشد: دروغگو است کسی که گمان می‌کند مرا دوست دارد در حالی که از این (علی) تنفر داشته باشد؟ گفتند: خیر. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم جز من کسی هست در میان شما که در یک وقت سه هزار نفر از فرشتگان و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر او درود فرستاده باشند و آن هنگامی بود که در قُلیب آب را برای پیامبر آوردم؟ گفتند: خیر. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم غیر از من کسی هست در میان شما که در آسمان ندا داده شود، شمشیر تنها ذوالفقار و جوانمرد فقط علی است؟ گفتند: نه. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم غیر از من کسی هست در میان شما که جبرئیل به او گفته باشد: این است همکاری و مواسات. و سپس پیامبر به او گفت: همانا او از من است و من از او. پس جبرئیل گفت: من هم از شما هستم؟ گفتند: خیر. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم جز من کسی در میان شما هست که پیامبر به او گفته باشد، تو متخلفین و عهدشکنان و مرتدین را می‌کشی؟ گفتند: خیر. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم جز من کسی هست

در میان شما که پیامبر به او گفته باشد، من بر سر نزول قرآن جنگیدم و تو بر سر تأویل آن پیکار می‌کنی؟ گفتند: به راستی نه. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم جز من کسی هست در میان شما که خورشید به خاطر او برگشته باشد تا نماز عصر را سر وقت بخواند؟ گفتند: خیر. گفت: به خدایتان قسم می‌دهم جز من کسی هست در میان شما که پیامبر به او دستور داده باشد سوره براءت (توبه) را از ابوبکر پس بگیرد، سپس ابوبکر بگوید: ای پیامبر آیا در مورد من چیزی نازل شده؟ پیامبر به او گفت: خیر، لیکن جز علی کسی به نمایندگی از من این کار را انجام نمی‌دهد؟ گفتند: نه. گفت: به خدایتان قسم می‌دهم جز من کسی هست در میان شما که پیامبر به او گفته باشد، جز مؤمن واقعی کسی تو را دوست ندارد و جز منافق و کافر کسی از تو تنفر ندارد؟ گفتند: خیر. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که پیامبر ﷺ فرمان داد به بستن درهای شما و باز گذاشتن درب من. و شما چیزهایی را در این رابطه گفتید، پس پیامبر فرمود: من درهای شما را نبستم و درب خانه‌ی علی را هم باز نگذاشتم، بلکه خدا درهای شما را بست و درب علی را باز گذاشت؟ گفتند: خیر. گفت: به خدایتان قسم می‌دهم آیا می‌دانید که در روز طائف جلو مردم چه کسی سرّی با من درد دل می‌کرد و به آن طول داد. پس گفتید: بدون ما با او سری سخن می‌گوید. پیامبر ﷺ فرمود: من با او سری حرف نمی‌زدم، بلکه این خدا بود که سری با او سخن می‌گفت، گفتند: بله. گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم آیا می‌دانید که پیامبر فرمود: حق با علی است و علی نیز همراه حق است. علی هر جا برود حق هم با او می‌رود؟ گفتند: بله. گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم: آیامی‌دانید که پیامبر فرمود: من دو چیز را در میان شما جا می‌گذارم: کتاب خدا و اهل بیتم. تا وقتی که به آنها چنگ زیند و آنها را حفظ کنید گمراه نمی‌شوید. و آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا هر دو بر روی حوض کوثر نزد من می‌آیند؟ گفتند: بله. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم غیر از من کسی هست میان شما که پیامبر را از شر مشرکین پناه داده باشد و در جای او خوابیده باشد، گفتند: البته که نه. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم جز من کسی هست میان شما که به مبارزه‌ی عمرو ابن عبد ودّ عامری

رفته باشد، هنگامی که حریف می‌خواست؟ گفتند: خیر. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم جز من کسی هست در میان شما که آیه تطهیر در باره‌ی او نازل شده باشد که این است:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب:

۳۳]. گفتند: نه. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم غیر از من کسی هست در میان شما که پیامبر ﷺ به او گفته باشد تو سرور و مولای مؤمنان هستی؟ گفتند: خیر. گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم جز من کسی هست در میان شما که پیامبر به او گفته باشد: هیچ چیزی را برای خود از خدا نخواسته‌ام مگر اینکه برای تو هم خواسته‌ام؟ گفتند: نه.

و هم چنین ابو عمرو زاهدی از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: علی چهار خصلت دارد که هیچ یک از مردم ندارند. او اولین کسی است در میان عرب و عجم که با پیامبر ﷺ نماز خوانده است؛ او کسی است که در هر جنگی پرچمشان با او بوده است. او کسی است که در روز حنین همراه پیامبر ﷺ صبر و پایداری نمود و او کسی است که پیامبر ﷺ را غسل داد و او را به خاک سپارد.

و از پیامبر ﷺ روایت شده است فرمود: در شب معراج به کنار گروهی گذر کردم که آرواره‌هایشان شکافته می‌شد. گفتم: ای جبریل اینها چه کسانی هستند؟ فرمود: گروهی هستند که مردم را غیبت می‌کنند. بعد فرمود: گروه دیگری را دیدم که مهمه و غوغای داشتند. گفتم: ای جبریل اینها چه کسانی هستند؟ گفت: اینها کافران هستند. سپس به بیراهه رفتیم، وقتی که به آسمان چهارم رسیدیم علی را دیدیم که در حال نماز بود. گفتم: ای جبریل این علی است که از ما سبقت گرفته است؟ گفت: نه. گفتم: پس کیست؟ گفت: وقتی که فرشتگان مقرب درگاه خدا، فضائل و ویژگی‌های علی، و سخن تو در مورد او: «تو به نسبت من همچون هارون هستی به نسبت به موسی با این تفاوت که بعد از من پیامبری نمی‌آید» را شنیدند، شوق دیدار علی را داشتند، پس خداوند فرشته‌ای به شکل و شمایل او آفرید تا هرگاه میل دیدار او را داشتند به آن جا بیایند، گویا علی را دیده‌اند.

و از ابن عباس روایت است که گفت: روزی پیامبر ﷺ در حالی که بسیار شاد و با نشاط بود گفت: منم جوان پسر جوان برادر جوان. ابن عباس می‌گوید: پیامبر که می‌فرماید منم جوان، یعنی او جوان عرب است. و اینکه فرمود: فرزند پسر جوان،

منظورش حضرت ابراهیم علیه السلام است که خداوند در باره‌اش می‌فرماید: ﴿قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ وَابِرْهِيمَ﴾ [الأنبياء: ۶۰]. «(کافران) گفتند: شنیدیم جوانی از بتها سخن می‌گفت که به او ابراهیم می‌گویند.» و منظورش از برادر جوان، علی می‌باشد. و این معنی سخن جبریل است که در روز بدر در حالی که شادان به آسمان بلند می‌شد، می‌گفت: شمشیر تنها ذو الفقار است و جوانمرد تنها علی است.

و از ابن عباس هم روایت است که گفت: ابوذر را دیدم که به پرده‌های کعبه تکیه داده بود و می‌گفت: هر که من را می‌شناسد، مرا شناخته و هرکس من را نمی‌شناسد، من ابوذر هستم. اگر آنقدر روزه بگیرد که همچون تیر باریک شوید و آنقدر نماز بخوانید که همچون کمان خم شوید، سودی ندارد مگر اینکه علی را دوست داشته باشید.

جواب: در رابطه با سخن عامر بن واثله که از روز شورا نقل می‌کند، باید گفت: این ادعا به اتفاق همه محدثین دروغ است^۱.

و علی علیه السلام در روز شورا نه این سخن و نه هیچ سخن دیگری، شبیه آن را نگفته است. بلکه عبدالرحمن بن عوف به او می‌گوید: اگر به تو دستور دهم عادلانه رفتار می‌کنی؟ گفت: بله گفت: آیا به عثمان بیعت می‌دهی و از او می‌شنوی و فرمانبرداری می‌کنی؟ گفت: بله و رو به عثمان کرد و این سؤال‌ها را از او هم پرسید. سپس عبدالرحمن تا سه روز درنگ کرد و مردم در این مدت با او مشورت می‌کردند.

و در صحیح بخاری و صحیح مسلم آمده^۲ - این لفظ بخاری است -^۳ که از عمرو بن میمون در رابطه با شهادت عمر فاروق رضی الله عنه نقل شده است، وقتی که مراسم تدفین و خاکسپاری ایشان به پایان رسید؛ آن گروه (اهل شورا) گرد هم آمدند و عبدالرحمن

۱- ابن الجوزی قسمتی از این سخن را در الموضوعات: ج ۱، ص ۳۷۸-۳۸۰ آورده است و می‌گوید: این روایت ساختگی است و هیچ اصل و اساسی ندارد. ادامه سخن را در آنجا مطالعه کن. و سیوطی هم در «اللائی المصنوعة» ج ۱، ص ۳۶۱ شبیه این سخن را بیان داشته است.

۲- با وجود جستجوی زیاد این حدیث را در صحیح مسلم نیافته‌ام.

۳- بخاری: ج ۵ ص ۱۵-۱۸ (کتاب فضائل اصحاب النبی صلی الله علیه و آله باب قصة الیبعة). و سخن ذیل در ص ۱۷-۱۸ آمده است.

گفت: امور را به سه نفر از خودتان واگذار کنید. زبیر^۱ گفت: من کار خود را به علی می‌سپارم. و طلحه گفت: من کارم را به عثمان واگذار می‌کنم. سعد هم گفت: من کار خود را به عبدالرحمن می‌سپارم،^۲ پس عبدالرحمن گفت: کدام یک از شما این کار را به عهده نمی‌گیرد و خواهان آن نیست و به نظرش بهترین گزینه کدام است تا به وی واگذار کنیم و الله و مسلمانان رقیب او باشند؟ علی و عثمان رضی الله عنهما ساکت شدند. سپس عبدالرحمن گفت: آن را به من واگذار می‌کنید؟ به خدا سوگند بر من واجب است از انتخاب بهترین‌تان تقصیر نکنم. هر دو گفتند: بله. دست یکی از آنها را گرفت و گفت: تو با پیامبر صلی الله علیه و آله خویشاوند و در اسلام سابقه داری، چنانکه خودت می‌دانی، به خدایت سوگند می‌دهم آیا اگر ترا امیر قرار دهم به عدالت رفتار می‌کنی؟ و اگر کسی را امیر تو قرار دهم از وی می‌شنوی و اطاعت می‌کنی؟ سپس رو به دیگری کرد و همین‌طور با او نیز این حرف‌ها را گفت. وقتی که از هر دوی آنها عهد گرفت، گفت: ای عثمان دستت را بلند کن.^۳

و در حدیث مسور بن مخرمه آمده که مسور گفت: گروهی که عمر رضی الله عنه این مسئولیت را به آنان سپرده بود گرد هم آمدند و در میان خود مشورت نمودند. سپس عبدالرحمن به آنها گفت: هر چند من شایستگی این را ندارم که در این رابطه حرف بزنم، اما اگر دوست دارید من یکی را در میان شما انتخاب می‌کنم؛ همه پذیرفتند و حکمیت را به او سپردند. وقتی که عبدالرحمن حکمیت را قبول کرد همه مردم دنبال او رفتند به گونه‌ای که هیچ کس از آن جماعت پیروی نکردند، بلکه همه دنبال عبدالرحمن رفتند^۴ و در طول آن چند شب و روز - که در صبح روز آخر با عثمان بیعت نمودیم - با او مشورت می‌کردیم. مسور می‌گوید: عبدالرحمن پس از گذشت پاسی از شب درب خانه مرا زد و من را بیدار کرد و گفت:

۱- صحیح بخاری: ج ۵ ص ۱۷ پس گفت.

۲- صحیح بخاری: پس گفت.

۳- بخاری: به عبدالرحمن بن عوف.

۴- قسمتی از این حدیث در صحیح بخاری: ج ۲ ص ۱۰۳ (کتاب الجنائز، باب ما جاء فی قبر النبی صلی الله علیه و آله و در ج ۹، ص ۷۸ (کتاب الأحکام، باب کیف یبایع الامام الناس) آمده است.

۵- بخاری: من کسی نیستم که در این مسئله با شما رقابت کنم.

۶- بخاری: آن جماعت.

می بینم خوابیده‌ای! به خدا سوگند امشب چندان نخوابیده‌ام، برو زبیر و سعد را برایم صدا کن. آنها را برایش صدا نمودم. با آنها مشورت نمود و بعد گفت: علی را برایم صدا کن، علی را نیز آوردم، تا نیمه شب با او مشاوره و گفتگو نمود، سپس علی در حالی که هنوز هم امیدوار بود بلند شد و رفت. و عبدالرحمن خیلی نگران به وجود آمدن کشمکش بود.

در واقع این دروغی آشکار است. چون به اتفاق آراء پرچم پیامبر ﷺ در روز جنگ احد در دست مصعب بن عمیر بود. و در روز فتح نیز با زبیر بن عوام بود. و پیامبر ﷺ بدو دستور داد که پرچم را در حجون بر افرازد. عباس به زبیر بن عوام گفت: آیا پیامبر دستور داده که پرچم را در اینجا بر افرازی؟ بخاری این حدیث را در صحیح خود آورده است.^۱ و در باره اینکه می‌گوید: «و اوست که با پیامبر در روز حنین صبر نمود».

معلوم شد که کسی بیش از عباس بن عبدالمطلب و ابی سفیان بن حارث بن عبدالمطلب به پیامبر نزدیک نبوده است. و عباس افسار قاطر پیامبر را گرفته بود و ابو سفیان بن حارث نیز رکاب آن را گرفته بود و پیامبر ﷺ به او گفت: اصحاب سمره را صدا کن. ابو سفیان گفت: با صدای بلند گفتم اصحاب سمره کجا هستند؟ به خدا قسم وقتی که صدای من را شنیدند مانند مهر و علاقه گاو بر بچه اش بر من ترحم نمودند و گفتند: بله در خدمتیم، بله در خدمتیم. و پیامبر ﷺ می‌فرمود: منم پیامبر هیچ دروغی نیست، منم پسر عبدالمطلب. و از مرکبش پیاده شد و مشتی خاک برداشت و به سوی مردم انداخت و گفت: خدای کعبه شما را نابود کند. عباس می‌گوید: به خدا قسم در همان حال که پیامبر به سوی آنها خاک پرتاب می‌کرد دیدم که سست و ناتوان شدند و نیرویشان ضعیف شد و امورشان به هم خورد و پا به فرار نهادند تا خداوند آنها را شکست داد. و بخاری و مسلم این حدیث را در صحیح خود آورده‌اند.^۲

۱- این حدیث از نافع بن جبیر -که تابعی است- در صحیح بخاری: ج ۴، ص ۵۳، کتاب الجهاد والسير، باب ما قبل في لواء النبي ﷺ و عبارت آن: «شنیدم عباس به زبیر گفت: آیا پیامبر به تو دستور داده که در این جا پرچم را بر افراشته کنی؟».

۲- این حدیث از عباس بن عبدالمطلب در صحیح مسلم: ج ۳، ص ۱۳۹۸-۱۴۰۰ (کتاب الجهاد والسير، باب في غزوة الحنين) روایت شده. مسند (ط. المعارف) ج ۳ ص ۲۰۸-۲۱۰ و شیخ احمد شاکر در حاشیه‌ای ذکر نموده که: مسلم در ج ۲، ص ۱۰-۶۱ این حدیث را از طریق یونس از زهری، و از طریق عبدالرزاق از معمر از زهری

و در عبارت بخاری چنین آمده: ابوسفیان افسار مرکب پیامبر را گرفته بود.^۱ و در همین روایت آمده که عباس گفت: من و ابو سفیان در روز حنین در خدمت پیامبر ﷺ بودیم و از او جدا نشدیم.^۲

و اما غسل جنازه پیامبر ﷺ و داخل قبر نمودنش، تنها (علی نبوده) بلکه همه خاندانشان مانند عباس و فرزندان و مولایش شقران و بعضی از انصار در آن سهیم بودند. اما علی به صورت مستقیم در شستن او دخالت داشت. و عباس به خاطر مقامش حضور داشت و علی به این که مستقیماً در اولویت بود.

و اما جواب حدیث معراج و جمله: «فرشتگان مقرب وقتی که فضایل علی را شنیدند و... تا آخر» این در واقع دروغ جاهلانی است که دروغ پردازی را خوب بلد نیستند! چون معراج - به اتفاق همه مردم - قبل از هجرت و در مکه اتفاق افتاد چنان که خداوند می فرماید:

روایت نموده است. و همچنین حاکم در المستدرک: ج ۳، ص ۳۲۷ آن را روایت نموده است و گمان می کند که بخاری و مسلم آن را نیاورده اند اما ذهبی این سخن را چنین تصحیح نموده که مسلم حدیث مزبور را روایت کرده است. همچنین دلیلی نداریم بر اینکه حدیث عباس را بخاری روایت کرده باشد. و احتمالاً ابن تیمیه منظورش این باشد که این حدیث با مفهومش از روایات براء بن عازب در بخاری باشد.

۱- این حدیث از براء بن عازب رضی الله عنه در بخاری: ج ۴، ص ۳۰-۳۱ (کتاب الجهاد والسير، باب من قاد دابة غيره) و عبارت آن چنین است: مردی به براء بن عازب گفت: آیا در حنین از پیامبر فرار کردید؟ گفت: پیامبر خدا ﷺ فرار نکرد بلکه هوازن قومی هستند بسیار ماهر در تیراندازی و ما وقتی که به آنان رسیدیم به آنان حمله کردیم و آنان شکست خوردند. و مسلمانان به سوی غنایم روی آوردند و دشمن با تیر با ما رو به رو شدند. اما پیامبر ﷺ فرار نکرد من خودم پیامبر خدا را روی الاغ سفیدش دیدم که ابو سفیان افسارش را گرفته بود و پیامبر ﷺ می گفت: من پیامبرم دروغ نیست. من پسر عبدالمطلب هستم. و این حدیث در صحیح مسلم: ج ۳، ص ۱۴۰-۱۴۰۱ آمده است. و این حدیث از براء در جاهای دیگری نیز نقل شده است. در صحیح بخاری: ج ۴، ص ۳۲ (کتاب الجهاد والسير، باب بغلة النبي ﷺ البيضاء)، و ج ۴، ص ۴۳ (کتاب الجهاد والسير، باب من صف اصحابه عند الهزيمة..)، و ج ۴، ص ۶۷ (کتاب الجهاد والسير، باب من قال خذها و انا ابن فلان) و ج ۵، ص ۱۵۳ (کتاب المغازی، باب قول الله تعالى:

﴿وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثُرْتُكُمْ...﴾ و نگاه: فتح الباری: ج ۸، ص ۲۸-۳۲)

۲- این عبارت در حدیث عباس رضی الله عنه در صحیح مسلم: ج ۳، ص ۱۳۹۸، المسند (چاپ المعارف) ج ۳، ص ۲۰۸ آمده است.

﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَا الَّذِي بَرَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ وَمِنَ عَائِتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾ [الإسراء: ۱].

«تسبیح و تقدیس خدای را سزااست که بنده خود را در شبی از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد آنجا که دور و بر آن را پر برکت ساخته‌ایم تا برخی از نشانه‌های خود را بدو بنمایانیم بی‌گمان خداوند بس شنوا و بینا است.»

و اسراء از مسجد الحرام بوده، خداوند می‌فرماید:

﴿وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ ۝۱ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ ۝۲ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۝۳ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ۝۴﴾ [النجم: ۱-۴].

«سوگند به ستاره در آن زمان که غروب می‌کند، یار شما گمراه و منحرف نشده است و راه خطا نپوئیده است و کژراهه نرفته است. و از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید. آن، جز وحی و پیامی نیست که وحی و پیام می‌گردد.»

تا آنجا که می‌فرماید:

﴿أَفْتَمْرُونَهُ عَلٰی مَا يَرٰى ۝۱۲ وَلَقَدْ رَءَاهُ نَزْلَةً أُخْرٰى ۝۱۳ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهٰى ۝۱۴﴾ [النجم: ۱۲-۱۴].

«آیا با او در باره‌ی چیزی که دیده است ستیزه می‌کنید. او که بار دیگر وی را دیده است. نزد سدره المنتهی.»

تا آیه ۱۹ که می‌فرماید:

﴿أَفْرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ ۝۱۹﴾

«آیا چنین می‌بینید که لات و عزی.»

که به اتفاق مردم همه این آیات در مکه نازل شده‌اند.

و در مورد این که می‌گوید: آیا خشنود نیستی به این که تو نسبت به من همچون هارون نسبت به موسی هستی؟! این را در غزوه‌ی تبوک گفت. و این غزوه در سال نهم هجرت و آخرین غزوه بود. پس چگونه گفته می‌شود: فرشتگان در شب معراج آن سخن پیامبر را شنیدند؟

سپس، معلوم شد که جانشینی بر مدینه در بین اصحاب مشترک بوده و همه جانشینی‌هایی که پیش از غزوه‌ی تبوک و بعد از آن روی داده، در حالی بوده که در مدینه مردان مؤمن و فرمانبردار موجود بودند که بر آنها خلافت می‌شد، در صورتی که در تبوک جز کسانی که توان جهاد را نداشته و از رفتن به جهاد معذور بودند هیچ مرد مؤمن و مطیعی در آن جا نمانده بود. بنابر این خلافت بر آنها در غزوه‌ی تبوک کم‌اهمیت‌تر و ضعیف‌تر است از خلافت بر آنها، در سفرها و غزوات و حج و عمره‌های دیگر پیامبر ﷺ، چون آن حضرت در مدینه نزدیک به سی سفر داشته و در هر سفر یکی را جانشین خود قرار داده است. چنانکه در غزوه‌ی ابواء سعد بن عباد و در غزوه بواط سعد بن معاذ^۱ جانشینی کرده‌اند. و بعد وقتی که از غزوه‌ی بواط برگشت و کُرز بن جابر فهري را دنبال کرد، زید بن حارثه^۲ را جانشین خود قرارداد. و در غزوه‌ی العشیره ابوسلمه پسر عبدالاشهل^۳، و در جنگ‌های بدر و قرقره‌ی الکدر^۴ و هنگامی که به سوی بنی‌سليم رفت و در غزوه‌ی بنی‌نضیر و بنی‌قريظه، و هنگامی که پیامبر ﷺ در طلب ماده شترانی که عیینه بن حصن آورده بود، خارج شد، و در آن روز ندا داده شد: ای اسب سواران خدا سوار شوید، و در غزوه‌ی حدیبیه و در غزوه‌ی فتح، در تمام این غزوات عبدالله ابن ام مکتوم^۵ را جانشین خود قرار داد. و در غزوه‌ی بنی‌قینقاع و سویق، ابولبابه را جانشین قرار داد. و در

۱- در سیره ابن هشام: ج ۲، ص ۲۴۸ و در جوامع السیره: ص ۱۰۲ آمده کسی که در غزوه بواط، پیامبر ﷺ او را خلیفه خود قرار داد، سائب بن عثمان بن مظعون بوده. اما ابن کثیر در البداية والنهاية: ج ۳، ص ۲۴۶. و مقریزی در کتاب امتاع الاسماع ص ۵۴ و واقدی هم می‌گویند: که سعد بن معاذ بوده و بعضی هم گفته‌اند: سائب بن عثمان بن مظعون بوده است.

۲- در این زمینه به کتاب البداية والنهاية: ج ۳، ص ۲۴۷ (وهذه غزوه بدر الاولى). و امتاع الاسماء ص ۵۴ ابن هشام مراجعه شود.

۳- در البداية والنهاية: ج ۳، ص ۳۴۶، امتاع الاسماع: ص ۵۵، ابن هشام: ج ۲، ص ۲۴۸، جوامع السیره: ص ۱۰۲ آمده که پیامبر ﷺ در غزوه العشیره. ابا سلمه پسر عبدالاسد مخزومی را در مدینه جانشین قرار داد.

۴- و به غزوه بنی‌سليم نیز مشهور است. ابن هشام در ج ۳، ص ۴۶. و ابن حزم در جوامع السیره ص ۱۵۲ می‌گویند: «سباع بن عرفطه الغفاری یا ابن ام مکتوم». مقریزی در امتاع الاسماع: ص ۱۰۷ می‌گوید: «عبدالله ابن ام مکتوم بوده».

۵- در این رابطه به کتاب: جوامع السیره: ص ۱۰۷، و ابن هشام: ج ۲ ص ۲۶۳-۲۶۴ مراجعه شود.

غزوه غطفان که به آن غزوه (انمار) هم می‌گویند، و نیز در غزوه ذات الرقاع؛ عثمان بن عفان را به جانشینی خود تعیین نمود. و در غزوه بدر موعده ابن رواحه و در غزوه دومة الجندل، و در غزوه خیبر نیز سباع بن عرفطه غفاری. و در غزوه المریشع زید بن حارثه، و در عمرة القضاء، ابا رهم را جانشین خود قرار داد. که همه این جانشینی‌ها از جانشینی علی در تبوک کامل‌تر و مهم‌تر بودند. و همه این جانشین‌ها به منزله جانشینی هارون به جای موسی بودند. چون در این جا هدف، تشبیه در اصل جانشینی است نه تشبیه به شخص. و اگر گفته شود: در غزوه تبوک سفر طولانی بوده است.

در جواب گفته شده: در آن موقع مدینه و اطراف آن در امنیت کامل بود و دشمن در آنجا نبوده که از آن ترس داشته باشند. چون همه اسلام آورده بودند. و کسانی هم که اسلام نیاورده بودند؛ از آنجا رفته بودند. اما در دیگر موارد غیر تبوک، دشمن در مدینه حضور داشته و از آن ترس داشتند، بنا بر این خلیفه به تلاش و جدیت بیشتری احتیاج داشته است.

و حدیث ابن مسعود هم که می‌گوید: روزی پیامبر ﷺ در حالی که بسیار خوشحال بود فرمود: منم جوان پسر جوان برادر جوان... و تا آخر روایت.

این روایت به اتفاق همه اهل حدیث، موضوع و دروغ آشکار است و از جهات مختلف کذب بودن آن معروف است.

زیرا لفظ «فتی» در قرآن و سنت و لغت عرب نه از اسماء مدح است و نه از اسماء ذم، بلکه همچون جوان و پیر و ... اسم است. و کسانی که در مورد ابراهیم گفتند: شنیدیم جوانی که ابراهیم نام دارد، کافران بودند و هدفشان مدح ابراهیم نبود. جالب‌تر این که پیامبر ﷺ خیلی بزرگتر از این است که به جد و پسر عمویش افتخار کند.

۱- قسمت اول این حدیث موضوع را نیافتیم اما قسمت آخر آن که: شمشیری نیست مگر ذوالفقار و جوان تنها علی است را به موضوع بودن توصیف نموده‌اند و کسانی همچون ابن جوزی در الموضوعات: ج ۱، ص ۳۸۱-۳۸۲. و سیوطی در اللآلی المصنوعة: ج ۱ ص ۳۶۴-۳۶۵. و ملا علی القاری در الاسرار المرفوعة ص ۳۸۴-۳۸۵ و ابن عراق الکنانی در تنزیه الشریعة ج ۱ ص ۳۸۵ و ابن العجلونی در کشف الخفاء: ج ۲، ص ۳۶۳-۳۶۴ روایانش را دروغ و قلم داد می‌کنند.

نکته دیگر این که پیامبر ﷺ پیمان برادری را بین مهاجرین و انصار قرار داد، نه میان علی و هرکس دیگر، یا بین دو نفر از مهاجرین.

علاوه بر آن، حدیث پیمان برادری خود با علی و ابوبکر و عمر با هم، از احادیث دروغ و موضوع می‌باشد.

همچنین سردادن ندا در روز بدر به آن صورت؛ دروغ است.

و نیز ذوالفقار نه مال علی بوده و نه از شمشیرهای مسلمانان هم بود. بلکه مال کافران و یکی از شمشیرهای ابو جهل بود که در جنگ بدر مسلمانان آن را به غنیمت بردند. چنانکه امام احمد و ترمذی و ابن ماجه از ابن عباس روایت می‌کنند که پیامبر ﷺ در روز بدر آن را بخشید.^۱

و باز هم پیامبر ﷺ پس از بعثت پیر شده بود و از سن جوانی گذشته بود.

و اما حدیث ابوذر که رافضی‌ها روایت می‌کنند موقوف است نه مرفوع، پس به آن استناد نمی‌شود. تازه نقل آن از ابوذر هم جای بحث است. البته شکی نیست که دوستی علی ﷺ واجب است، اما از خصایص او نیست، همچنانکه باید عثمان و عمر و ابوبکر ﷺ و نیز انصار را دوست داشته باشیم.

در صحیح آمده که پیامبر ﷺ فرموده: دوستی انصار نشان ایمان است، و تنفر از انصار نشانه‌ی نفاق است.^۲

صحیح مسلم هم از علی ﷺ روایت شده که فرمود: پیمان پیامبر ﷺ امی است برای من که جز مؤمن مرا دوست ندارند، و جز منافق از من نفرت ندارد.^۱

۱- این حدیث در سنن ترمذی ج ۳ ص ۶۰-۶۱ (کتاب السیر، باب فی النفل) از ابن عباس ﷺ نقل شده و ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن غریب است. و در سنن ابن ماجه: ج ۲، ص ۹۳۹ (کتاب الجهاد، باب السلاح) و به تفصیل در المسند (چاپ المعارف) ج ۴، ص ۱۴۶-۱۴۷ آمده و شیخ احمد شاکر می‌گوید: این حدیث سندش صحیح است. و ابن کثیر در التاریخ: ج ۴، ص ۱۱-۱۲ از روایت بیهقی از طریق ابن وهب از ابن ابی الزناد آنرا بسیار طولانی‌تر بیان داشته است.

۲- این حدیث از انس بن مالک در صحیح بخاری: ج ۵ ص ۳۲ (کتاب مناقب الانصار، باب حب الانصار) و مسلم: ج ۱، ص ۸۵ (کتاب الایمان، باب الدلیل علی أن حب الانصار..)، المسند (چاپ الحلبي) ج ۳، ص ۱۳۰ و ۱۳۴ و ۲۴۹ آمده است.



۱- این حدیث از علی ابن ابی طالب علیه السلام در صحیح مسلم: ج ۱، ص ۸۶ (کتاب الایمان، باب الدلیل علی ان حب الانصار وعلی من الایمان ..) و سنن ترمذی: ج ۵، ص ۳۰۶ (کتاب المناقب، باب مناقب علی) و سنن ابن ماجه: ج ۱، ص ۴۲ (المقدمة، باب فی فضائل اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله فضل علی) و المسند ط. المعارف ج ۲، ص ۵۷. و در جاهای دیگری از المسند نیز آمده است.

فصل بیست و دوّم

رد این سخن که دوست داشتن علی حسنه‌ای چنان بزرگ است که بعد از آن گناه ضرر ندارد

شیعه می‌گوید: یکی از مناقب علی است آنچه صاحب «الفردوس» از معاذ بن جبل از پیامبر ﷺ روایت می‌کند که فرمود: دوستی علی نیکی و حسنه‌ای است که در صورت وجود آن هیچ کار بدی ضرر ندارد و دشمنی با او گناهی است که با وجود آن؛ هیچ کار خوبی فایده ندارد.

می‌گوییم: کتاب «الفردوس» مملو از احادیث موضوع است و تنها چیزی که در آن وجود ندارد راستی است. و مؤلف آن؛ ابن شیرویه شهردار دیلمی^۱ اگر چه از راویان حدیث است، اما احادیث را بدون سند نقل نموده است که این کارش فاقد ارزش است؛ زیرا احادیث صحیح و ضعیف و موضوع را با هم آمیخته است. بنا بر این کتاب الفردوس پر از احادیث موضوع است. و این حدیث مذکور از آنهايي

۱- او: شیرویه پسر شهردار پسر شیرویه پسر فنا خسرو که در سال ۴۴۵ به دنیا آمده و در سال ۵۰۹ وفات کرده. مورخ و محدث می‌باشد و کتاب‌های به نام «تاریخ همدان» در تاریخ و «فردوس الاخبار» که کتاب بزرگی در رابطه با حدیث می‌باشد- و پسرش شهردار آنرا مختصر نموده است، و ابن حجر عسقلانی هم، آن مختصر را دوباره تلخیص نموده است. به شرح حال او در: شذورات الذهب: ج ۴، ص ۲۳-۲۴، و الاعلام: ج ۳ ص ۲۶۸ مراجعه شود.

است که هر مسلمانی گواهی می‌دهد به اینکه پیامبر هرگز چنین چیزی را نمی‌فرماید^۱ چون دوستی خدا و رسولش بزرگتر و مهم‌تر از دوستی او می‌باشد، در حالی که با وجود آن هم، بدی مضر و خطرناک است. مگر پیامبر خدا ﷺ حد شرعی را به خاطر نوشیدن شراب بر عبدالله بن حمار اجرا نکرد در حالی که در مورد او فرموده بود: او خدا و رسولش را دوست دارد^۲. و باید هر مؤمنی خدا و رسولش را دوست داشته باشد، اما این بدین معنی نیست که بدی و گناه ضرر نداشته باشد. و مسلمانان بر این مسئله اتفاق دارند و از بدیهیات دین است که شرک گناهی بس بزرگ است و خداوند مرتکبین آن را نمی‌بخشاید. اگرچه علی را هم دوست داشته باشد. مگر پدر علی او را دوست نداشت؟ پس چرا شرک نمودنش به او ضرر رساند و موجب ورودش به آتش دوزخ گردید! گروه الغالبه ادعا دارند که علی را دوست دارند، با وجود آن کافر و از اهل آتش هستند!

مگر پیامبر ﷺ در حدیث صحیح خود نمی‌فرماید: اگر فاطمه دختر پیامبر ﷺ دزدی کند دستش را قطع خواهم کرد!^۳ پس از بدیهیات اسلام است که اگر کسی مرتکب دزدی شود دستش بریده خواهد شد اگر چه علی را هم دوست داشته باشد. و اگر کسی

۱- این حدیث موضوع را نیافته ام اما حدیث موضوع دیگری شبیه آنرا -که ابن الجوزی آن را در «الموضوعات» ج ۱، ص ۳۷ آورده است، در آن می‌گوید: دوستی علی گناهان انسان را از بین می‌برد همچنانکه آتش هیزم را از بین می‌برد. و سیوطی نیز آن را در اللآلی المصنوعة: ج ۱، ص ۳۵۵ آورده است.

۲- کمی پیش این حدیث بیان شد.

۳- این حدیث از عائشه روایت شده و امام بخاری نیز در سه جا آنرا آورده است؛ بخاری: ج ۵، ص ۲۳ (کتاب فضائل اصحاب النبی ﷺ، باب ذکر اسامه بن زید) و ج ۴، ص ۱۷۵ (کتاب الأنبياء، باب حدثنا ابو الیمان ...) عبارت آن را آورده است: قریش خیلی برایشان سخت بود جریا ن زن مخزومی که دزدی کرده بود ... و در این حدیث آمده که پیامبر ﷺ فرمود: آیا در احکام خدا و حد شرعی میانجی گری و مداخله می‌کنید؟ سپس ایستاد و خطبه‌ای ایراد نمود. و سپس فرمود: به همین خاطر بود امتهای پیش از شما نابود شدند ... و در صحیح بخاری: ج ۸، ص ۱۶۰ (کتاب الحدود، باب اقامة الحدود علی الشریف والوضیع) و صحیح مسلم: ج ۳، ص ۱۳۱۵-۱۳۱۶ (کتاب الحدود، باب قطع السارق الشریف وغیره...) و سنن ابی داود: ج ۴، ص ۱۸۸ (کتاب الحدود، باب فی الحد یشفع فیه) و نیز در سنن ترمذی و ابن ماجه و نسائی و دارمی و مسند امام احمد هم آمده است.

مرتکب زنا شود، حد زنا بر او اجرا می‌گردد، و اگر قتل انجام دهد قصاص می‌شود، با اینکه علی را هم دوست داشته باشد. مگر نه این است که دوستی پیامبر بزرگتر از دوستی علی است؟ حال اگر کسی نماز نخواند، یا روزه نگیرد، یا زکات پرداخت ننماید، یا هر گناه بزرگی مرتکب شود به او ضرر می‌رساند اگرچه پیامبر ﷺ را هم دوست داشته باشد، چه رسد به علی!

سپس معلوم است کسانی که او را دوست داشتند و ایشان را دیده‌اند و با او به جهاد رفته‌اند از دیگران بزرگترند در حالی که علی ﷺ همیشه از آنها انتقاد می‌گرفت و طعنه می‌زد و از کردار بد آنها اظهار بیزاری می‌کرد و آنها را سرزنش می‌کرد و از خداوند می‌خواست آنها را به بهتر از آنها تبدیل کند، و بدتر از او را (به عنوان قائد و رهبر) به آنها بدهد. و اگر آنان تنها گناه سرپیچی از جهاد و مبارزه همراه او (علی) و سرپیچی از دستور و فرمانش را داشته‌اند، پس گناه بزرگ‌تر از آن نسبت به بدتر از آنان چگونه خواهد بود؟ خلاصه این سخن کفری آشکار است که باید از صاحبش درخواست شود توبه کند و بسوی خدا برگردد و کسی که به خدا و رسولش ایمان داشته باشد چنین سخنی نمی‌گوید.

همچنین در مورد اینکه می‌گوید: «دشمنی با او گناهی چنان بزرگ است که هیچ کار نیکی با وجود آن ارزش ندارد». در واقع آنکه او را دوست ندارد، اگر کافر باشد این کفرش است که او را بدبخت کرده است و اگر مؤمن باشد، قطعاً ایمانش به او سود می‌بخشد، هر چند او را هم دوست نداشته باشد.

و حدیثی که از ابن مسعود بیان می‌دارد که پیامبر ﷺ فرموده: یک روز دوستی خاندان محمد ﷺ از عبادت یک سال بهتر است و کسی که بر دوستی آنها بمیرد داخل بهشت می‌شود. و نیز حدیثی که از علی ﷺ نقل می‌کند که پیامبر فرمود: من و این (علی) حجت خدا بر آفریده‌هایش هستیم. این دو حدیث نزد محدثین موضوع و ساختگی هستند! و عبادت یک سال شامل ایمان و نمازهای پنج‌گانه و روزه‌ی ماه رمضان و...

۱- حدیث اول را نیافتم اما نسبت به حدیث دوم کسانی چون: ابن الجوزی در الموضوعات: ج ۱، ص ۳۸۲-۳۸۳، و سیوطی در اللآلئ المصنوعه: ج ۱ ص ۳۶۵-۳۶۶، و شوکانی در الفوائد المجموعه: ص ۳۷۳- آن را موضوع

می‌شود در حالی که به اتفاق همه مسلمانان، یک ماه دوستی آل محمد ﷺ هم جای آن را نمی‌گیرد چه رسد به یک روز! و همین‌طور (حجت خدا بر بندگان) تنها به واسطه پیامبران صورت می‌گیرد، چنانکه خداوند می‌فرماید:

﴿يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ﴾ [النساء: ۱۶۵].

«تا مردم بعد از پیامبران دلیلی بر خدا نداشته باشند».

خداوند در این آیه نفرموده تا مردم بعد از پیامبران و امامان و اوصیاء حجت و دلیلی بر خدا نداشته باشند.

همچنین جمله: «اگر همه مردم علی را دوست می‌داشتند خداوند آتش را نمی‌آفرید»، به اتفاق همه علماء دروغی است بس آشکار و بزرگ، چون اگر همه مردم علی را دوست بدارند هیچ سودی به آنها نمی‌رساند، ما دام که به خدا و فرشتگان و پیامبران و روز آخرت ایمان نداشته باشند و کردار نیک انجام ندهد، و اگر به خدا و فرشتگان و کتاب‌ها و پیامبرانش و روز آخرت ایمان داشتند و کردار نیک انجام دهند، داخل بهشت می‌شوند، هر چند علی را نشناسند و دوستی یا تفرق نسبت به او به دلشان هم خطور نکرده باشد! خداوند می‌فرماید:

﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۱۱۲].

«آری! هرکس خالصانه روبه خدا کند و نیکوکار باشد، پاداش او در پیش خدایش محفوظ است، و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین خواهند گردید».

و نیز می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾ [النساء: ۶۹].

«و کسی که از خدا و پیامبر اطاعت کند او هم‌نشین کسانی خواهد بود که خداوند بدیشان نعمت داده است. از پیامبران و راست‌روان و شهیدان و شایسته‌گان، و آنان چه اندازه دوستان خوبی هستند!».

دانسته و راویان آن را به جاعل و واضع حدیث معرفی می‌نمایند. و ابن تیمیه اگر چه عادتش این‌طور نیست که عبارت را بیاورد و سپس آن را نقد نماید. اما در اینجا عین عبارت ابن‌المطهر حلی را آورده و آن را نقد نموده است.

﴿وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ ﴿١٣٣﴾ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٣٤﴾ وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَن يَغْفِرَ اللَّهُ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿١٣٥﴾ أُولَٰئِكَ جَزَاؤُهُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ﴿١٣٦﴾﴾ [آل عمران: ۱۳۳-۱۳۶].

«و بر یکدیگر سبقت بجوئید برای رسیدن به آموزش پروردگار خود و بهشتی که وسعت آن آسمانها و زمین است و برای پرهیزگاران آماده شده است. همان‌ها که در وسعت و پریشانی انفاق می‌کنند، و خشم خود را فرو می‌برند و از خطای مردم می‌گذرند، و خدا نیکوکاران را دوست دارد. و آنها که هنگامی که مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند به یاد خدا می‌افتند و برای گناهان خود طلب آموزش می‌کنند- و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد- و اصرار بر گناه نمی‌کند با اینکه میدانند. آنها پاداششان آموزش پروردگار، و بهشتهایی است که از زیر (درختان) آنها نهرها جاری است، جاودانه در آن می‌مانند و این چه پاداش نیکی است برای آنها که اهل عمل هستند.»

و نیز می‌فرماید:

﴿إِنَّ الْإِنسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا ﴿١٩﴾ إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا ﴿٢٠﴾ وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا ﴿٢١﴾ إِلَّا الْمُصَلِّينَ ﴿٢٢﴾ الَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ ﴿٢٣﴾ وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَّعْلُومٌ ﴿٢٤﴾ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ ﴿٢٥﴾ وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ ﴿٢٦﴾ وَالَّذِينَ هُمْ مِّنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ ﴿٢٧﴾ إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ غَيْرُ مَأْمُونٍ ﴿٢٨﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٢٩﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٣٠﴾ فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٣١﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمْتِنَتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ﴿٣٢﴾ وَالَّذِينَ هُمْ بِشَهَادَتِهِمْ قَائِمُونَ ﴿٣٣﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ﴿٣٤﴾ أُولَٰئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُّكْرَمُونَ ﴿٣٥﴾﴾ [المعارج: ۱۹-۳۵].

«آدمی کم‌طاقت و ناشکیبا، آفریده شده است. هنگامی که بدی بدو رو می‌کند، سخت بی‌تاب و بیقرار می‌گردد. و زمانی که خوبی بدو رو می‌کند، سخت دریغ می‌ورزد. مگر نمازگزاران. نمازگزارانی که همیشه نماز خود را به موقع می‌خوانند و بر آن مداومت و مواظبت دارند. همان کسانی که در دارائی ایشان سهم مشخصی است. برای دادن به گدا و بی‌چیز. آن کسانی که به روز جزا و سزا ایمان دارند. کسانی که از عذاب پروردگارشان بیمناک و ترسانند. آخر، عذاب پروردگارشان امان نمی‌دهد. و آن کسانی که عورت خود را محافظت می‌دارند. مگر از زنان و کنیزان خود، که در این صورت لومه و سرزنشی بر ایشان نیست. آنان که فراتر از این را بطلبند، متعلدی و متجاوز اند. و کسانی که امانتدار بوده و نگاهدارنده عهد و پیمان خود هستند. و کسانی که گواهی‌هایی را که باید بدهند، چنان که باید اداء می‌کنند. و کسانی که مواظب و مراقب (اوقات و ارکان) نمازهای خود می‌باشند. آنان (که دارای چنین صفاتی باشند) در باغهای بهشت مورد احترام و اکرام هستند».

آنهایی که اوصاف مذکور در آیات فوق را دارند در بهشت هستند. و خداوند این اوصاف را ملاک داخل شدن به بهشت قرار داده، نه دوستی و محبت علی علیه السلام. گروه‌های زیادی به عنوان هیئت اعزامی و نمایند نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آمدند و ایمان می‌آوردند و چندین طایفه و گروه اصلاً پیامبر را ندیده‌اند و به او ایمان آورده‌اند، درحالی که علی را نشناخته‌اند و نامش را نشنیده‌اند؛ اما از مؤمنان پرهیزگار و لایق بهشت - نزد خدا - به حساب می‌آیند.

همچنین شیعه رافضی و اسماعیلیه و نصیری، ادعای دوستی علی و محبت او را دارند در حالی که بیشترشان اهل دوزخ می‌باشند و در آن ماندگار خواهند بود!

فصل بیست و سوّم

رد این ادعا که خورشید به خاطر علی علیه السلام برگشته است

رافضی می‌گوید: دو بار خورشید برای علی باز گشته است. یک بار در زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و بار دیگر پس از وفات او.

اما بار اول؛ جابر و ابوسعید خدری روایت نموده‌اند که روزی جبریل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله خدا نازل شد و کلام خدا را به او وحی کرد، آن حضرت هنگام نزول تحت فشار وحی قرار گرفت و ران امیر المؤمنین را بالین قرار داد و سرش را روی آن گذاشت و تا غروب آفتاب سر بلند نکرد. پس علی علیه السلام نمازش را با اشاره ادا نمود. وقتی که پیامبر صلی الله علیه و آله بیدار شد گفت: ای علی از خدا بخواه تا خورشید را برگرداند و تو نماز عصرت را ایستاده بخوانی. پس علی علیه السلام دعا کرد و خورشید باز گشت و علی نمازش را ایستاده اداء نمود.

بار دوم هم به این ترتیب بود که وقتی که علی می‌خواست از فرات به بابل برود، بیشتر یارانش مشغول جا بجایی حیوانات بودند. علی علیه السلام با تعدادی از یارانش نماز خواند و عده‌ای هم وقت نمازشان گذشت. یارانش در این رابطه با هم صحبت می‌کردند، پس علی علیه السلام از خدا خواست خورشید را باز گرداند. پس خورشید بازگشت. حمیری این دو جریان را در قالب شعر سروده که که مضمون آن چنین است:

خورشید بر او باز گشت چون وقت نمازش سپری شد و غروب نزدیک شد. اما باز نورش درخشید چنانکه وقت عصر می‌درخشد. سپس ناپدید شد همچون ناپدید شدن

ستاره‌ها. باری دیگر هم بر او باز گشت در بابل در حالی که برای هیچ کس چنین حادثه‌ای روی نداده است.

در جواب باید گفت: بزرگواری و قدر و منزلت علی بر هیچ کس پوشیده نیست. و خدا را شکر از طریق علم و روایات این حقیقت برای همگان روشن گشته است و دیگر نیازی به دروغ‌پردازی و یاوه‌سرایی نیست. جریان بازگشت خورشید را کسانی همچون طحاوی و قاضی عیاض و غیره ذکر نموده‌اند و آن را از معجزات پیامبر ﷺ بر شمرده‌اند. اما محدثین و علمای محقق روشن ساخته‌اند که این حدیث دروغی است بافته شده و در نوع خود بی نظیر. چنانکه ابن الجوزی در کتاب «الموضوعات»^۱ آن را آورده است. او این حدیث را در کتاب ابی جعفر عقیلی - که در مورد احادیث ضعیف نوشته شده - از طریق عبیدالله بن موسی، از فضیل بن مرزوق، از ابراهیم بن حسن بن حسین، از فاطمه بنت حسین، از اسماء بنت عمیس روایت می‌کند، که اسماء گفت: به سوی پیامبر ﷺ وحی شد و پیامبر ﷺ سرش در دامن علی بود. پس علی نماز عصرش را به جا نیاورد تا اینکه خورشید غروب کرد.^۲ «پس پیامبر ﷺ فرمود: آیا نماز عصرت را خوانده‌ای؟ گفت: خیر، ای پیامبر». پس پیامبر ﷺ فرمود: پروردگارا علی در اطاعت تو و پیامبرت می‌باشد، خورشید را بر او باز گردان. اسماء گفت: خورشید را دیدم پس از آن که غروب کرده بود، باز طلوع کرد.

ابوالفرج^۳ می‌گوید: بدون شک این روایت موضوع است. چون در سلسله راویان اضطراب و ناهمگونی هست؛ زیرا در این سلسله چنین آمده: سعید بن مسعود از عبیدالله بن موسی از فضیل بن مرزوق، از عبدالرحمن بن عبدالله بن دینار، از علی بن حسین^۴ از فاطمه بنت علی^۵ از اسماء که...: ابن جوزی می‌گوید:^۶ یحیی فضیل بن مرزوق

۱- الموضوعات: ج ۱ ص ۳۵۵-۳۵۷

۲- جمله‌ی داخل پرانتز در «موضوعات» وجود ندارد، ولی در کتاب تنزیه الشریعة، اللآلی المصنوعة و الفوائد المجموعه وجود دارد.

۳- الموضوعات: ج ۱ ص ۳۵۶.

۴- الموضوعات: از علی ابن حسن.

۵- شرح حال فاطمه بنت علی ابن ابی طالب در تهذیب التهذیب: ج ۱۲، ص ۴۴۳، و الاعلام: ج ۵ ص ۳۲۸.

۶- یعنی ابن الجوزی پس از سه سطر.

را در این سلسله ضعیف می‌داند. و ابو حاتم بن حبان می‌گوید: فضیل احادیث موضوع را روایت می‌کند و در ذکر افراد مورد اعتماد اشتباه می‌کند.^۱

ابوالفرج هم می‌گوید مدار این حدیث عبیدالله بن موسی از او است.^۲

می‌گویم: بلکه روایت این حدیث از عبیدالله بن موسی، از فضیل بن مرزوق از ابراهیم بن حسن از فاطمه بنت حسین از اسماء - معروف است. و محمد بن مرزوق، از حسین الاشقر از علی بن عاصم از عبدالرحمن بن عبدالله بن دینار^۳ از علی بن حسین از فاطمه بنت علی از اسماء - روایت می‌کند. چنانچه بعداً هم ذکر خواهد شد.

ابوالفرج^۴ می‌گوید: ابن شاهین^۵ این حدیث را این چنین روایت می‌کند: احمد بن محمد بن سعید همدانی حدیث را برای ما بیان کرد از احمد بن یحیی صوفی از عبدالرحمن بن شریک^۶ از پدرش از عروه بن عبدالله بن قشیر گفت: پیش فاطمه بنت علی بن ابوطالب رفتم، ایشان این حدیث را برایم نقل کرد که اسماء بنت عمیس حدیث رد خورشید مربوط به علی بن ابوطالب را بیان کرد. ابوالفرج می‌گوید: این حدیث باطل است؛ زیرا ابوحاتم^۷ می‌گوید: عبدالرحمن بن شریک احادیث ضعیف را روایت می‌کند. و من جز ابن عقده^۸ کسی را به این حدیث متهم نمی‌کنم، چون او رافضی است و نسبت به اصحاب افترا و تهمت می‌زند. ابو احمد بن عدی حافظ می‌گوید از ابوبکر بن ابوطالب شنیدم می‌گفت: ^{۱۰} ابن عقده با روایت حدیث در پی دینداری نیست، چون او

۱- این عبارت در الموضوعات نیامده است.

۲- این عبارت در الموضوعات موجود نیست.

۳- شرح حال عبد الرحمن بن عبدالله بن دینار در: تهذیب التهذیب: ج ۶ ص ۲۰۶-۲۰۷.

۴- الموضوعات ج ۱ ص ۳۵۶.

۵- الموضوعات: گفت: برای ما سخن گفت.

۶- الموضوعات: گفت: برای ما سخن گفت.

۷- مستقیماً پس از سخن قبلیش.

۸- الموضوعات: ابوحاتم رازی.

۹- الموضوعات: مؤلف می‌گوید اما من جز ابن عقده کسی را متهم نمی‌کنم.

۱۰- این عبارت در الموضوعات ج ۱ ص ۳۵۷ پنج خط پس از سخن قبلیش چنین آمده است: و ابن عدی گفت: از ابوبکر بن ابی طالب.

شیوخ مکه^۱ را وادار به دروغ می‌کرد بدین صورت که نسخه‌ها و نوشته‌هایی برای آنان درست می‌کرد و به آنها دستور می‌داد که آن را نقل کنند. این را در چند نسخه دیگر در مورد او بیان کرده‌ایم.^۲ «و از دارقطنی در مورد او سؤال شد، گفت: مرد بدی است. ابوالفرج می‌گوید: ابن مردویه آن را از حدیث داود پسر فراهیج از ابوهریره روایت کرده که گفت: داود ضعیف است. و شعبه او را ضعیف دانسته است»^۳.

می‌گویم: در میان آنها کسی نیست که در غیر این موضوع به او استدلال شده باشد. اما جریان دوم: بازگشت خورشید در بابل دروغ است، و شعر حمیری نیز دلیل نیست، چون خود شاهد قضیه نبوده است، بلکه او هم شنیده و آن را به صورت شعر در آورده است. و اهل غلو و اغراق‌گویی، در مدح و ذم، چیزهایی می‌سرایند که صحت ندارد، به خصوص حمیری که به غلو و افراط‌گری معروف است.^۴

بخاری و مسلم در صحیح خود از ابوهریره نقل کرده‌اند که گفت: یکی از پیامبران به جهاد رفت. به قومش گفت: مردی که چند زن دارد و می‌خواهد برای آنها خانه بسازد و هنوز نساخته است، و مردی که خانه‌ای ساخته و هنوز سقفش را کامل نکرده است، و مردی که گله‌ای را خریده و منتظر زائیدنشان است، با من نیاید. ابن عباس

۱- در «الموضوعات» چنین آمده: چون او استادان ما را به دروغ گفتن وادار می‌کرد.

۲- در این رابطه از طریق افراد دیگری غیر از شیخ کوفه هم به یقین رسیده‌ایم.

۳- عبارت داخل گیومه در الموضوعات می‌باشد اما ترتیب، و بعضی از کلماتش متفاوت هستند همین حدیث موضوع در تنزیه الشریعة: ج ۱، ص ۳۷۸-۳۸۲، و در اللآلی المصنوعة: ج ۱، ص ۳۳۶-۳۳۸، و در الفوائد المجموعة: ص ۳۵۰ نیز آمده است.

۴- ابو هاشم -یا ابو عامر- اسماعیل بن محمد بن یزید بن ربیعة بن مفرغ الحمیری، شاعر شیعی که در سال ۱۰۵ به دنیا آمده، اما در مورد تاریخ وفاتش اختلاف است بعضی گفته‌اند سال ۱۷۳، و بعضی هم گفته‌اند: سال ۱۷۹ وفات کرده. ابن حجر در مورد او می‌گوید: او رافضی کثیفی بوده است. دارقطنی می‌گوید: در اشعارش سلف را دشنام می‌داد و علی را مدح می‌کرد. شهرستانی او را از مختاریه کیسانیه -یاران مختار بن ابی عبید ثقفی که معتقد به امامت محمد بن حنفیه بعد از علی علیه السلام هستند- دانسته است. در مورد شرح حال و مذهبش به کتاب لسان المیزان: ج ۱، ص ۴۳۶-۴۳۸، وفات الوفيات: ج ۱، ص ۳۲-۳۶، و البداية والنهاية: ج ۱، ص ۱۷۳-۱۷۴، و روضات الجنات: ص ۲۹-۳۱، و الاعلام: ج ۱ ص ۳۲۰-۳۲۱، و الملل و النحل: ج ۱ ص ۱۳۳-۱۳۴ مراجعه شود.

گفت: پس راهی جهاد در راه خدا شدند تا به روستایی نزدیک شدند، نماز عصر را نزدیک آن خواندند، به خورشید گفت: تو مأمور هستی و من هم مأمور، خداوندا قدری آن را نگهدار، پس بر او نگهداشته شد تا اینکه خداوند فتح و گشایش آن روستا را نصیبشان کرد!

اگر گفته شود: این امت از بنی اسرائیل برتر اند، پس وقتی که برای یوشع (پیامبر بنی اسرائیل) خورشید نگهداشته شده باشد؛ چه مانعی دارد که برای بزرگان این امت هم خورشید برگردد؟!.

در پاسخ باید گفت: خورشید برای یوشع بر نگشته است، بلکه غروب آن به تأخیر افتاده است و آن روز طولانی شده که گاهی برای مردم محسوس نیست و آن را درک نمی‌کنند و اینکه خورشید برای یوشع توقف کرده امری است که خبر آن از جانب پیامبر ﷺ به ما رسیده است.

و باز طولانی شدن روز مانعی ندارد و اگر خدا بخواهد این کار را می‌کند. و یوشع بدان نیاز داشته چون جنگ و کارزار پس از غروب آفتاب بر یوشع حرام بوده است. چون خداوند کار شب و روز شنبه را بر آنها حرام نموده بود. اما امت رسول خدا ﷺ هیچ نیازی به آن ندارند و اصلاً هیچ سودی هم ندارد. چون آنکه نماز عصرش را در وقت خود نخوانده اگر در انجام آن کوتاهی ورزیده باشد و عمدی آن را ترک نموده باشد، گناهش جز با توبه پاک نمی‌شود. و توبه هم نیازی به بازگشت خورشید ندارد. و اگر کوتاهی هم نورزیده باشد مانند کسی که در خواب بوده یا آن را فراموش نموده است، جای هیچ سرزنشی نیست و می‌تواند پس از غروب آن را به جا آورد. و باز به

۱- این حدیث با اختلافی که در الفاظ و کلمات آن وجود دارد - از ابو هریره رضی الله عنه در دو جا روایت شده است. بخاری: ج ۴ ص ۸۶، (کتاب فرض الخمس، باب حدّثنا ابو الیمان...)، و ج ۷، ص ۱۲ (کتاب النکاح، باب من احب البناء قبل الغزو). و در این جا به صورت اختصار آمده و این حدیث باز هم در صحیح مسلم: ج ۳، ص ۱۳۶۶ (کتاب الجهاد والسير، باب تحليل الغنائم لهذه الامة خاصّة)، و المسند (چاپ المعارف) ج ۱۶، ص ۱۰۲-۱۰۳ نیز آمده است.

محض غروب خورشید وقت نماز عصر سپری می‌شود. حالا اگر خورشید هم بازگردد، دیگر وقت شرعی آن گذشته و فرموده خداوند که می‌فرماید:

﴿وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا﴾ [طه: ۱۳۰].

«و پروردگارت را تسبیح کن قبل از طلوع خورشید و پس از آن».

این آیه شامل غروب متداول و معروف را در بر می‌گیرد. پس بنده باید پیش از این غروب نماز را برپا دارد، اگر چه طلوع کرده باشد و دوباره غروب نموده باشد. و احکامی که مربوط به غروب خورشید هستند با این غروب حاصل می‌شوند، مثلاً اگر روزه‌دار باشد افطار نموده و اگر دوباره طلوع کند، روزه‌اش باطل نمی‌شود. اگر چه این حالت برای هیچ‌کس اتفاق نیفتاده است. و فرض کردن آن فرض کردن چیزی است که وجود خارجی ندارد، به همین جهت هیچ یک از علما در این رابطه هیچ حکمی نداده‌اند.

همچنین پیامبر ﷺ در روز خندق نماز عصرش را در وقت خود از دست داد، بعداً آن را قضا نمود. بیشتر اصحاب هم همین کار را کرده‌اند، در حالی که چنانچه می‌دانیم پیامبر ﷺ از خدا درخواست که خورشید را برایش باز گرداند. و در حدیث صحیح آمده که پیامبر ﷺ هنگامی که جمعی از اصحاب را به بنی قریظه فرستاد فرمود: هیچ کس نماز عصرش را جز در بنی قریظه نخواند. وقتی که در میان راه وقت نماز عصر فرا رسید بعضی گفتند: پیامبر منظورش این نبوده که نماز عصر را از دست دهیم، پس نمازشان را خواندند. و عده‌ی دیگری هم گفتند: ما در بنی قریظه نماز می‌خوانیم. با این حال پیامبر ﷺ هیچ یک از این دو گروه را سرزنش نکرد.^۱ آن دسته که با پیامبر ﷺ بودند، نماز عصر را پس از غروب آفتاب خواندند. قطعاً که علی رضی الله عنه از پیامبر بزرگوارتر نیست - پس وقتی که پیامبر و یارانش نمازشان را بعد از غروب خوانده باشند، به طریق اولی علی هم باید پس از غروب نمازش را بخواند. چون اگر نماز بعد از غروب ناقص و ناکافی

۱- این حدیث با اختلاف کمی در الفاظ آن، از ابن عمر رضی الله عنهما در صحیح بخاری ج ۵ ص ۱۱۲ (کتاب المغازی، باب مرجع النبی ﷺ من الاحزاب) ۱۵/۲ و صحیح مسلم: ج ۳ ص ۱۳۹۱ (کتاب الجهاد والسير، باب المبادرة بالغزو...) آمده. و در آن نیز آمده که هیچ کس نماز ظهر را نخواند مگر در بنی قریظه.

باشد و به بازگشت خورشید نیاز داشته باشد؛ بازگشت آن برای پیامبر ﷺ سزاوارتر بود و اگر کفایت می‌کرد و کامل بود، پس نیازی نبوده خورشید باز گردد.

از این گذشته، جریانی همچون این قضیه از مسائل مهم و خارج از عادت است که همت‌ها برای نقل آن انگیزه دارند، پس اینکه تنها یک یا دو نفر آن را نقل نموده‌اند، مشخص است که دروغ می‌گویند. مگر شکافته شدن ماه در شب و وقت خواب مردم روی نداد؟ در حالی که بسیاری از صحابه آن را نقل نموده‌اند و در کتاب‌های صحیح و مسندها^۱ و غیره از جهات مختلف نقل شده است و قرآن هم بدان گواهی می‌دهد. حالا جریانی همچون بازگشت خورشید که در روز روی داده و مردم همه بیدار بودند، چرا مشهور نشده و جز یک یا دو نفر کسی آن را بازگو ننموده است. و چرا اهل علم نسبت به روایت آن بی‌اعتنا بوده‌اند؟!.

و هرگز دیده نشده که خورشید پس از غروب بازگشته باشد اگر چه بسیاری از فیلسوفان و دانشمندان علوم طبیعی و بعضی از اهل کلام، منکر جریان شکافته شدن ماه و امثال آن هم هستند، و ما در اینجا در پی بیان آن نیستیم. بلکه هدف این است که این مسئله از بزرگ‌ترین خوارق عادات در نظام هستی است؛ که بیشتر مردم آن را غیر ممکن می‌دانند. پس اگر روی می‌داد بسیار واضحتر و روشتر و نقل آن مهم‌تر و بزرگتر از شکافته شدن ماه

۱- احادیث زیادی از چندین نفر از صحابه که در رابطه با جریان شکافته شدن ماه آمده است. از جمله: در صحیح بخاری: ج ۴ ص ۲۰۶-۲۰۷ (کتاب المناقب، باب سؤال المشرکین ان یریهم النبی ﷺ آیه فأراهم انشقاق القمر) و در این باب از عبدالله بن مسعود و انس بن مالک و از ابن عباس رضی الله عنهم روایت شده و باز در صحیح بخاری: ج ۵ ص ۴۹ (کتاب مناقب الأنصار، باب انشقاق القمر) تکرار شده و عین حدیث انس بدین ترتیب است. اهل مکه از پیامبر ﷺ خواستند که نشانه‌ای (معجزه‌ای) به آنها نشان دهد. سپس پیامبر ﷺ ماه را دو نیمه نشان آنها داد به گونه‌ای که حرارا در شکاف بین دو نیمه‌ی آن دیدند. و اما حدیث عبدالله بن مسعود بدین ترتیب است: ماه دو نیم شد و ما با پیامبر ﷺ در منی بودیم، پیامبر ﷺ فرمود: نگاه کنید، مشاهده کنید، و جماعتی به سوی کوه رفتند. و اما حدیث ابن عباس: ماه شکافته شد در زمان پیامبر ﷺ و در صحیح بخاری هم ج ۶، ص ۱۴۲ و ۱۴۳ (کتاب التفسیر، سورة اقتراب الساعة و انشق القمر)؛ و در صحیح مسلم: ج ۴ ص ۲۱۵۸ و ۲۱۵۹ (کتاب صفات المنافقین و احکامهم، باب انشقاق القمر)؛ و سنن ترمذی ج ۵ ص ۷۱-۷۳ (کتاب التفسیر، سورة القمر) و در این باب باز از ابن عمر و جبیر بن مطعم و ابی هریره رضی الله عنهم، و در مسند (چاپ المعارف) ج ۵ ص ۳۰۴، و ج ۶ ص ۱۲ و ۱۳۵ (چاپ الحلبي) ج ۳ ص ۱۶۵ و ۲۲۰ و ۲۷۵ و ج ۴ ص ۸۱ و ۸۲ آمده است.

است؛ در هر حال چگونه مورد قبول واقع می‌شود در حالی که سند مشهوری ندارد؟ بنا بر این به طور یقین معلوم است که این دروغی است که هرگز تحقق نیافته است.

و اگر جریان بدین صورت بوده باشد که خورشید با ابر یا مه پوشیده باشد و مردم فکر کرده باشند که غروب کرده و بعداً ابرها از روی آن کنار رفته باشند، امری است عادی که بارها اتفاق می‌افتد و خداوند بیان فرموده که در این صورت که وقت باقی است.

ابو القاسم عبدالله بن عبدالله بن احمد الحکامی این حدیث و راه‌های نقل آن را گردآوری نموده و آن را به «مسئله فی تصحیح رد الشمس وترغیب النواصب الشمس»^۱ نام گذاری نموده است.

و ابوالقاسم مصنف می‌گوید: این حدیث از پیامبر ﷺ روایت شده از طریق اسماء دختر عمیس خثعمی، و از طریق امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب، و از طریق ابی هریره و ابی سعید، و حدیث اسماء را نیز از طریق محمد بن ابی فدیك نقل می‌نماید و می‌گوید: محمد بن موسی -قطری- به من خبر داد از عون بن محمد، از مادرش -ام جعفر- از مادر بزرگش اسماء بنت عمیس نقل می‌کند که پیامبر ﷺ نماز ظهر را خواند و سپس علی را برای کاری به جایی فرستاد. وقتی که برگشت، پیامبر ﷺ نماز عصر را خوانده بود. پیامبر ﷺ سرش را در دامان (آغوش) علی قرار داد و آن را حرکت نداد تا اینکه خورشید غروب کرد. پیامبر ﷺ فرمود: پروردگارا! بنده‌ات علی در اطاعت و فرمانبرداری تو و پیامبری می‌باشد. به خاطر پیامبرش خود را نگه داشته و حرکت نموده پس خورشید را برایش بازگردان. اسماء می‌گوید: خورشید طلوع کرد، به گونه‌ای که روی کوه‌ها قرار گرفت، پس علی برخاست و وضو گرفت و نماز عصرش را خواند سپس خورشید غروب کرد.

ابوالقاسم مصنف می‌گوید: ام جعفر - همان ام محمد بن جعفر بن ابو طالب است و کسی که این حدیث را روایت می‌کند، پسرش عون بن محمد بن علی است که پدرش محمد بن حنفیه مشهور است. و کسی که از او روایت می‌کند، محمد بن موسی مدینی است که به قطری معروف است که ستایش شده و موثق است و کسی که از او روایت

۱- با وجود جستجوی زیاد نتوانستم معلوماتی از این کتاب و یا مصنف آن بدست بیاورم.

کرده، محمد بن اسماعیل بن ابوفدیک مدینی است که موثق است. و گروهی از او روایت می‌کنند که راوی حدیث مذکور از آنها است و به احمد بن ولید انطاکی معروف است. و از او هم کسانی روایت کرده‌اند که احمد بن عمیر بن حوصاء از آنها است و حدیث را با سندش از طریق او ذکر نموده است. و در آن آمده که پیامبر ﷺ نماز ظهر را در صهباء خواند. سپس علی را برای کاری فرستاد، وقتی برگشت پیامبر ﷺ نماز عصر را خوانده بود. پیامبر ﷺ سرش را روی دامن علی ﷺ گذاشت، علی هم آرام نشست تا وقت غروب، سپس پیامبر ﷺ گفت: خداوندا! بنده‌ات علی به خاطر پیامبرش خود را حبس کرده و حرکت نکرده، پس خورشید را برایش باز گردان. اسماء می‌گوید: خورشید طلوع کرد، تا جایی که روی کوه‌ها قرار گرفت. سپس علی وضو گرفت و نمازش را خواند. این جریان در جایی به نام صهباء در غزوه‌ی خیبر واقع شده است.

مصنف می‌گوید: یکی دیگر از راویان این حدیث احمد بن صالح مصری از ابن ابی‌فدیک است. ابو جعفر طحاوی در کتاب «تفسیر متشابه الأخبار» که خود تألیف نموده، از او روایت کرده است.

و یکی دیگر از راویان آن: حسن ابن داود از ابن ابی‌فدیک است که آن را با سند و لفظش روایت نموده است: پیامبر ﷺ نماز ظهر را در صهباء که در خیبر واقع شده، خواند، سپس علی را برای انجام کاری فرستاد، وقتی که برگشت پیامبر ﷺ نماز عصر را خوانده بود. پیامبر سرش را در آغوش علی قرار داد، وقتی که سر را بلند کرد آفتاب غروب کرده بود. گفت: ای علی آیا نماز عصر را خواندی گفت: نه و... تا آخر حدیث.

و از اسماء فاطمه بنت حسین شهید این حدیث را روایت نموده است.

و از طریق ابی‌جعفر حصرمی نیز روایت می‌کند که محمد بن مرزوق، حدیث را از حسین اشقر، از فضیل بن مرزوق از ابراهیم بن حسن، از فاطمه، از اسماء بنت عمیس روایت نموده که گفت: جبرئیل پس از نماز عصر نزد پیامبر ﷺ آمد. پیامبر سرش - یا صورتش را (نمی‌دانم کدامشان را گفت) - در آغوش علی قرار داد و علی نماز عصر را نخوانده بود که خورشید غروب کرد - و بقیه ماجرا ...

مصنف می‌گوید: گروهی این حدیث را از فضیل بن مرزوق روایت نموده‌اند که عبیدالله بن موسی العبسی یکی از آنهاست و طحاوی از طریق او لفظ و عبارات را نقل نموده است. به پیامبر ﷺ وحی شد در حالی که سرش در آغوش علی بود. و او (علی) نماز عصر را نخواند تا این که خورشید غروب کرد. و باز همین حدیث را از عمار بن مطر، از فضیل بن مرزوق از طریق ابو جعفر عقیلی، صاحب کتاب «الضعفاء» نیز روایت نموده است.

می‌گوییم: این عبارت با عبارت اولی تناقض دارد، چون در عبارت اول آمده که: پیامبر ﷺ وقت نماز عصر تا غروب خورشید در دامان علی خوابید و این جریان در غزه خیبر در صهبا واقع شده. و در عبارت دومی می‌گوید: پیامبر ﷺ بیدار بود و سرش را در آغوش علی قرار داده بود و در این هنگام به وی وحی شد و تا مغرب سرش را بلند نکرد! این تناقض در این دو روایت دلیل بر این است که این حدیث «محموظ» نیست. چون در آن یکی می‌گوید: پیامبر ﷺ خوابیده بود و در این یکی می‌گوید بیدار بود که به وی وحی شد! که هر دو عبارت باطل هستند، چون پیامبر ﷺ بعد از عصر نخوابیده، زیرا خوابیدن بعد از عصر مکروه است و از آن نهی شده و پیامبر چشمانش می‌خوابیدند اما قلبش بیدار بود، پس چگونه علی نمازش را از دست می‌دهد؟ همچنین ترک نماز به این صورت یا جائز است، یا جائز نیست. اگر جائز است، دیگر گناهی مرتکب نشده است و بعد از غروب آن را خوانده. و مسلم است که علی از پیامبر بزرگ‌تر نیست، در حالی که پیامبر ﷺ نماز عصر را در جنگ خندق از دست داد و تا وقت غروب آن را نخواند؛ خورشید هم برایش باز نگشت! و برای سلیمان هم باز نگشت آنگاه که خورشید در پشت پرده‌ی افق پنهان شد.

و پیامبر ﷺ بار دیگر با علی و یارانش خوابیدند تا خورشید طلوع کرد و نماز صبحشان قضا شد، اما خورشید برایشان به شرف باز نگشت!.

و اگر ضایع کردن نماز حرام است و جائز نبوده، پس مرتکب گناه کبیره شده، چون پیامبر ﷺ فرمود: کسی که نماز عصرش را از دست دهد مثل این است که از خانه و

خانواده‌اش بریده شده باشد، یعنی مرده باشد^۱. باز هم علی علیه السلام خوب می‌دانست که نماز عصر همان نمازی است که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد آن می‌فرماید:

«شَعَلُونَا عَنْ صَلَاةِ الْوُسْطَى، صَلَاةِ الْعَصْرِ، حَتَّى غَرَبَتِ الشَّمْسُ، مَلَأَ اللَّهُ أَجْوَافَهُمْ، أَوْ بُيُوتَهُمْ، وَبُطُونَهُمْ وَقُبُورَهُمْ نَارًا».

ما را سرگرم نمودند و نماز وسطی (عصر) را از یادمان بردند، خداوند شکمها و خانه‌هایشان را از آتش پر کند^۲. و این حدیث را در جنگ خندق فرموده، در حالی که جریان قبلی بعد از خندق واقع شده است. و علی خیلی بزرگ‌تر از این است که چنین گناه بزرگی را مرتکب شود و پیامبر صلی الله علیه و آله و جبرئیل هم آن را تأیید کنند! و کسی که چنین کاری را انجام دهد از بدی اوست نه از فضائل او! که خداوند علی را از چنین کار زشتی دور می‌دارد. تازه این نکته هم گفته شود که وقتی نمازی از دست رفت با بازگشت خورشید گناهش ساقط نمی‌شود. و از جهت دیگر هم اگر این داستان در صحرای خبیر واقع شده، در آنجا بیش از ۱۴۰۰ نفر مسلمان و صحابه حضور داشته‌اند لازم بود آنها هم این جریان را مشاهده کرده باشند و آن را نقل کنند، چون خیلی عوامل و اسباب هستند که نیاز بدان را تشدید می‌بخشند. و اگر اصحاب آن را نقل می‌کردند اهل علم نیز همانند سایر مسائل مهم آن را از آنها نقل می‌کردند. چرا فقط یک یا دو نفر مجهول که حافظه و عدالتشان معلوم نیست آن را نقل نموده‌اند؟! مگر بقیه‌ی اصحاب کجا بودند؟ تازه در میان همه سندهای این حدیث تنها سندی وجود ندارد که حافظه و عدالت روایت کنندگان این حدیث را ثابت کند، یا معلوم کند که سلسله اسنادش به کجا منتهی می‌شود!!

۱- این حدیث با عبارت: الذی تفوته صلاة العصر... تا آخر، از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده است. و در صحیح بخاری: ج ۱، ص ۱۱۱ (کتاب المواقیت، باب اثم من فاتته العصر) و در صحیح مسلم: ج ۱ ص ۴۳۵ (کتاب المساجد، باب التغلیظ علی تفویت صلاة العصر)، و ج ۱ ص ۴۳۶ با عبارت (من فاتته...) و در جاهای دیگری در صحیح بخاری و مسلم و در کتاب السنن و در الموطأ و المسند نیز آمده است.

۲- این حدیث از علی رضی الله عنه روایت شده. صحیح بخاری: ج ۴، ص ۴۳-۴۴ (کتاب الجهاد والسير، باب الدعاء علی المشرکین بالهزيمة...) و در صحیح مسلم: ج ۱، ص ۴۳۶-۴۳۷ کتاب المساجد ومواضع الصلاة، باب التغلیظ فی تفویت صلاة العصر، باب الدلیل لمن قال الصلاة الوسطی هی صلاة العصر) احادیث ۲۰۲-۲۰۶، و سنن الترمذی: ج ۴، ص ۲۸۶ (کتاب التفسیر، سورة البقرة حدیث ۴۰۶۸) و المسند (چاپ المعارف) ج ۲، ص ۳۱ و ۴۶ و ۱۷۷ و ۲۱۳.

و پیامبر ﷺ در سال فتح خیبر فرمود: «پرچم را به مردی واگذار می‌کنم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش هم او را دوست دارند»^۱، این حدیث از چندین صحابه روایت شده و در کتاب‌های صحیح و سنن و مسانید موجود است. ولی آن روایت (جریان بازگشت خورشید) در هیچ یک از کتاب‌های مورد اعتماد نیامده و اهل کتاب‌های صحیح و سنن و مسندها نیز آن را نقل نکرده‌اند، بلکه به اتفاق آن را ترک نموده‌اند، پس چگونه چنین واقعه مهم را -که اگر حقیقت می‌داشت- از بزرگ‌ترین معجزات مشهور و آشکار بود، کتاب‌های صحیح و مسندها و علماء و محدثین نقل نکرده‌اند؟

و سند اولی را قطری از عون از مادرش از اسماء بنت عمیس روایت کرده، و عون و مادرش، حفظ و عدالتشان شناخته شده نیست. و به نقل علم هم معروف نیستند، و در کوچکترین مسئله‌ای به حدیث آنها استناد و استدلال نمی‌شود. پس چگونه در آن مسئله به روایت آنها استدلال شده؟ دیگر اینکه آن زن از اسماء دختر عمیس نشنیده، بلکه از کس دیگر شنیده که او از اسماء حکایت را شنیده است! و این نویسنده (ابو القاسم) از ابن ابی فدیك و از قطری به موثق و مورد اعتماد یاد می‌کند، حالا نمی‌توانست از ما بعد آنها هم به موثق و مورد اعتماد یاد کند؟! در حالی که در مورد آنها فقط نسبشان را ذکر نموده است. مسلم است شناخت نسب فردی موجب حافظه و موثق بودنش نیست.

و اما سند دوم که به فضیل ابن مرزوق منتهی می‌شود که نزد افراد قابل اعتماد، به اشتباه کننده در مورد افراد موثق معروف است، اگر چه عمداً دروغ نگفته^۲ است. و ابن حبان در

۱- این حدیث با اختلافی که در عبارات آن موجود است از گروهی از صحابه روایت شده که علی ابن ابی طالب و سعدبن ابی وقاص و ابو بریده و سلمه از آنها هستند. صحیح بخاری: ج ۵، ص ۱۸ (کتاب فضائل اصحاب پیامبر ﷺ، باب فضائل علی ﷺ و در صحیح مسلم: ج ۴، ص ۱۸۷۱-۱۸۷۲ (کتاب فضائل صحابه، باب من فضائل علی ابن ابی طالب) و ترمذی: ج ۵، ص ۳۰۱-۳۰۲ (کتاب مناقب، باب مناقب علی ابن ابی طالب) و در سنن ابن ماجه: ج ۱ ص ۴۳-۴۴ مقدمه، باب فی فضائل اصحاب النبی ﷺ فصل علی ﷺ و المسند (چاپ المعارف) ج ۳ ص ۹۷-۹۸ (چاپ حلبی) ج ۵، ص ۳۵۳-۳۵۴ و ۳۵۸-۳۵۹.

۲- فضیل بن مرزوق اغر رقاشی کوفی، شرح حالش در: تهذیب التهذیب ج ۷ ص ۲۹۸-۳۰۰؛ و میزان الاعتدال: ج ۳، ص ۳۶۲-۳۶۳. و ذهبی در مورد او می‌گوید: سفیان بن عیینه و ابن معین او را مورد اعتماد دانسته‌اند. و

مورد او می‌گوید: او در مورد افراد موثق به خطا رفته و احادیث موضوع^۱ را از عطیه نقل می‌کند. و ابوحاتم رازی^۲ می‌گوید: به روایات او استدلال نمی‌شود و یحیی بن معین یک بار در مورد او گفته: او ضعیف است. و سخن احمد بن حنبل در مورد او که می‌گوید: جز نیکی چیزی در مورد او نمی‌دانم، با سخنان یحیی تناقضی ندارد و سفیان می‌گوید: او مورد اعتماد است، و یحیی هم یک بار در مورد او گفته که او مورد اعتماد است، چون از کسانی نبوده که عمداً دروغ بگویند، اما اشتباه دارد. و اینکه مسلم احادیثی از او نقل کرده و دیگران هم از مسلم دنباله‌روی کرده‌اند، لازم نیست که احادیث منفرد از او روایت شوند.

و جهت اثبات این حدیث لازم است که دانسته شود هر یک از آنهایی که این حدیث را روایت کرده‌اند عادل و دارای حافظه و ضبط هستند در حالی که او از دیگری شنیده که «عدالت و ضبطش» معلوم نیست. و صاحبان کتاب‌های صحاح و سنن آن را برای ابراهیم ذکر ننموده‌اند. و اصلاً در این کتاب‌ها نامی از او ذکر نشده است - به خلاف فاطمه دختر حسین، چون او حدیث معروفی دارد - پس چگونه به حدیثی همچون این روایت فضیل استدلال می‌شود؟ به همین جهت هیچ یک از محدثین معروف در کتاب‌های معتمد آن را نقل نکرده‌اند.

و اینکه مردی پدرش بزرگوار باشد دلیل بر این نمی‌شود که او از عالمان امین و مطمئن در نقل احادیث پیامبر ﷺ است. و اسماء بنت عمیس نزد جعفر و همسر او بوده، سپس همسر ابوبکر و بعد هم همسر علی شده و از هر یک از آنها صاحب فرزند شده است. و آنها علی ﷺ را بسیار دوست داشته‌اند، در حالی که هیچ یک از آنها این حدیث را از اسماء روایت نکرده‌اند.

و محمد بن ابوبکر که در آغوش و خانه‌ی علی بزرگ شده و پسر اسماء بوده و محبتش نسبت به علی ﷺ مشهور است. پس چرا او این حدیث را از اسماء روایت

ابن عدی می‌گوید: امیدوارم که او مشکل نداشته باشد. و نسائی و عثمان بن سعید او را ضعیف دانسته‌اند. می‌گویم: او به شایعه پراکنی معروف بوده، البته بدگو نبوده است.

۱- این عبارت را ابن حجر از ابن حبان در: تهذیب التهذیب: ج ۷، ص ۲۹۹ نقل نموده است.

۲- در کتابش: الجرح والتعديل: ق ۳۲، ص ۷۵ (چاپ حیدرآباد ۱۳۶۱/۱۹۴۲).

نکرده است؟ و باز هم اسماء همسر جعفر ابن ابوطالب در حبشه با او بوده و پس از فتح خیبر با او به آنجا آمده است. در حالی که در این داستان (جریان باز گشت خورشید) چنین آمده که او در خیبر بوده! حال، اگر این جریان صحیح باشد؛ باید بعد از فتح خیبر واقع شده باشد. و آنهایی که با پیامبر ﷺ در خیبر حضور داشته‌اند اهل حدیبیه که تعدادشان ۱۴۰۰ نفر بوده و جعفر و کسانی که با او از حبشه آمده بودند، امثال ابو موسی اشعری و یارانش؛ و افرادی از اهل خیبر، همه به سپاه و لشکر خیبر افزوده شده‌اند، در حالی که هیچ یک از آنها این حدیث را روایت نکرده است. و این بطور قطع و یقین دلیل دروغ و افترا بودن این حدیث است.

اگر یقین حاصل شود که فضیل و کسانی که بعد از او بوده‌اند آن را روایت کرده باشند، آنها که متهم و مورد طعن هستند، و گرنه نسبت دادنش به آنها جای تأمل است. چون روایت کننده اول از فضیل که حسین بن حسن اشقر کوفی^۱ است، بخاری در مورد او می‌گوید: او احادیث منکر را روایت نموده. و نسائی و دارقطنی می‌گویند: او قوی نیست، و ازدی می‌گوید: ضعیف است. و سعدی می‌گوید: حسین اشقر افراطی است که از بهترین این امت بدگویی می‌کند. و ابن عدی می‌گوید: حدیث منکر را روایت نموده و به نظر من بلا و فساد (در روایت) از اوست. گروهی از راویان ضعیف کوفه احادیثی را که از او روایت می‌کردند، تغییر می‌دادند.^۲

۱- شرح حالش در: میزان الاعتدال: ج ۱، ص ۵۳۱-۵۳۲ و تهذیب التهذیب: ج ۲، ص ۳۳۵-۳۳۷ و نامکاملش الحسین بن الحسن الاشقر الفزاری الکوفی است. ابن حجر می‌گوید: امام بخاری گفت: او مشکل دارد، و مره می‌گوید: نزد او احادیث منکر موجوداند.

۲- در میزان الاعتدال: ج ۱، ص ۵۳۱- و ابن علی می‌گوید: گروهی از راویان احادیث را از حسین اشقر نقل می‌نمایند هر چند بر احادیث وی ایراداتی وارد است. و چند نمونه احادیث منکر را ذکر نموده و در مورد یکی از آنها می‌گوید این بلا که نزد من از اشقر است.

و اما طریق سوم این روایت: که در آن «عمّار بن مطر از فضیل بن مرزوق» آمده. عقیلی می‌گوید: او احادیث منکر را از «ثقات» و راویان مورد ثقه، نقل نموده است. و رازی می‌گوید: او دروغ می‌گفت و احادیثش باطل هستند. و ابن عدی می‌گوید: احادیثش متروک هستند.^۱

و طریق اول از عبیدالله بن موسی العبسی^۲ در بعضی از روایت‌ها، عن فضیل (از فضیل). و در بعضی دیگر که، به کلمه: حدثنا (حدیث را برای ما بازگو کرد) آمده است؛ اگر ثابت نشود که او گفته باشد «حدثنا» (حدیث را برای ما بازگو کرد) ممکن است که او حدیث را نشنیده باشد، چون او از داعیان تشیع است و بر گردآوری احادیث شیعه‌گری بسیار حریص بوده و برای این کار، احادیث را از دروغ پردازان روایت می‌کرد و به آن کار معروف است. هر چند بعضی در مورد او گفته‌اند: او مورد اعتماد است. و دروغ نمی‌گوید؛ البته؛ اینکه عمدا دروغ گفته باشد یا خیر، خدا می‌داند. اما بدون شک از طریق دروغ‌پردازان معروف، احادیث را روایت می‌نمود! به همین جهت امام بخاری احادیث را از او روایت نمی‌کرد مگر احادیثی که از طریق دیگری روایت شده باشد، و امام احمد بن حنبل رحمته نیز هیچ حدیثی را از او روایت نمی‌کرد. مؤلف

۱- به شرح حال عمار بن مطر که کنیه اش ابو عثمان رهاوی است مراجعه کن در کتاب: میزان الاعتدال: ج ۳، ص ۱۶۹-۱۷۰، و لسان المیزان: ج ۴، ص ۲۷۵-۲۷۶؛ و ابن حجر پس از اینکه حدیث بازگشت خورشید را از او نقل می‌کند می‌گوید: ابن هشام از ابوهریره از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خورشید جز بر یوشع بن نون بر کسی باز نگشته است. و ابن حجر از زبان ذهبی در مورد عمار بن مطر می‌گوید: و عده‌ای هم او را به «حفظ» توصیف نموده‌اند. و ذهبی می‌گوید، ابن حبان گفت: او احادیث را دزدید. و عقیلی می‌گوید: او احادیث منکر را از افراد مورد ثقه نقل می‌کرد. و ابوحاتم رازی در کتاب الجرح والتعديل: م ۱۳۹ ص ۳۹۴ می‌گوید: او دروغ می‌گفت. ذهبی و ابن حجر سخن رازی را نقل نموده‌اند.

۲- او عبدالله بن موسی بن ابی مختار، و نامش باذام العبسی است شرح حالش را در: تهذیب التهذیب: ج ۷، ص ۵۰-۵۳ مطالعه کن. و در آن آمده که: ابن سعد گفت: عبسی در ذی القعدة سال ۲۱۳ وفات نمود. و حاکم می‌گوید: از قاسم بن قاسم سیاری شنیدم که ابو مسلم بغدادی حافظ می‌گفت: عبید الله بن موسی از «متروکین» است و امام احمد او را به خاطر شیعه بودنش ترک نموده است. ابن قانع می‌گوید: او کوفی و مرد صالح و شیعه بود. ساجی می‌گوید: او در مذهب شیعه‌گری افراط می‌کرد. و ذهبی در مورد او در میزان الاعتدال: ج ۳، ص ۱۶ از ابو داود می‌گوید: او شیعه‌ی بسیار غلیظی بود.

می‌گوید: او روایت دیگری از فاطمه -غیر از آنهایی که بیان کردیم- دارد.^۱ سپس به روشی ستمگرانه روایت می‌کند -که اگر کسی کمترین شناختی نسبت به حدیث داشته باشد می‌داند که دروغ و افتراست- از حدیث ابو حفص کتانی^۲ روایت می‌کند: محمد بن عمر قاضی -جعانی- برای ما سخن می‌گفت، محمد بن ابراهیم بن جعفر عسکر از اصل کتابش برای ما حدیث بازگو می‌کرد، احمد بن محمد بن یزید بن مسلم برای ما حدیث بازگو می‌کرد، خلف بن سالم برای ما سخن می‌گفت، عبدالرزاق برای ما حدیث بازگو می‌کرد، سفیان ثوری برای ما سخن می‌گفت، از اشعث بن ابی الشعثاء از مادرش از فاطمه از اسماء که پیامبر ﷺ برای علی دعا کرد تا این که خورشید برای او باز گشت.

و نقل این حدیث تنها از کسی پذیرفتنی است که عدالت و ضبطش معروف باشد نه از کسی که مجهول و نامعروف است. و ثوری و عبدالرزاق آن را روایت نکرده‌اند. و اهل حدیث، ثوری و عبدالرزاق را می‌شناسند و احادیث آنها را هم می‌شناسند. پس چگونه خلف بن سالم آن را روایت نموده است؟ و اگر فرضاً آنها هم آن را روایت کرده باشند، ام اشعث ناشناخته و مجهول است و روایتش اعتباری ندارد.

و طریق دوم نیز از محمد بن مرزوق روایت شده که، حسین اشقر برای ما حدیث بازگو نمود از علی بن هاشم از عبدالرحمن بن عبدالله بن دینار، از علی بن حسین، از فاطمه دختر علی از اسماء دختر عمیس... تا آخر حدیث.

نظر علماء را قبلاً در مورد حسین اشقر بیان نمودیم. پس اگر همه راویان موثق و مورد اعتماد باشند و سند هم متصل باشد، روایت او چیزی را ثابت نمی‌کند. حالا اگر معتمد بودن راویان و اتصال سند، ثابت نشود چه؟ و علی بن هاشم که در این سلسله وجود دارد، امام بخاری می‌گوید: او و پدرش در مذهب خود غلو و افراط دارند. و ابن حبان می‌گوید: در تشیع غلو داشته و حدیث منکر را از محدثین مشهور روایت نموده

۱- به مطالبی که در مورد عبیدالله بن موسی العبسی بیان شد مراجعه کن.

۲- در منابعی که در دست دارم نام این مرد را نیافتم.

است^۱ و اینکه اهل حدیث روایتی را از غیر جانب او تخریج نموده‌اند موجب اثبات آنچه او بیان نموده است، نمی‌شود.

جالب این است که نویسنده، این حدیث و احادیث بعد از آن را از طریق روایت فاطمه بنت حسین بیان می‌دارد. در حالی که این فاطمه، دختر علی است نه دختر حسین!! و طریق سوم را نیز از فاطمه دختر علی از عبد الرحمن بن شریک بیان می‌کند: پدرم برای ما از عروه بن عبدالله سخن می‌گفت، از فاطمه دختر علی، از اسماء، از علی بن طالب روایت را به پیامبر ﷺ می‌رساند که به ایشان وحی شد، پس علی او را به جامه اش پوشاند و این حالت طول کشید تا خورشید غروب کرد. می‌گوید غروب کرد یا نزدیک غروب بود که پیامبر ﷺ آرام شد و گفت: آیا نمازت را خواندی ای علی؟ گفت: نه! گفت: خداوندا خورشید را بر علی باز گردان. پس خورشید بازگشت تا آفتاب به نیمه مسجد رسید.

این روایت چنین بیان می‌دارد که خورشید تا نزدیک وقت عصر باز گشته و این جریان در مدینه واقع شده است. در حالی که روایت قبلی بیان می‌دارد که این جریان در خیبر صورت گرفته و خورشید برگشته تا بر سر کوه‌ها پدیدار شده است. ابو حاتم رازی می‌گوید: احادیث عبدالرحمن بن شریک، ضعیف و سست هستند. و غیر ابو حاتم هم آن را ضعیف دانسته‌اند.

و طریق چهارم این روایت از حدیث محمد بن عمر قاضی - جعانی - از عباس بن ولید از عباد - که رواجی است - علی بن هاشم برای ما سخن گفت، از صباح بن عبدالله بن حسین ابوجعفر از حسین مقتول، از فاطمه، از اسماء دختر عمیس، گفت: روز خیبر تقسیم غنایم جنگی علی را به خود مشغول نمود تا اینکه خورشید غروب کرد، یا نزدیک بود غروب کند. پیامبر ﷺ فرمود: آیا نمازت را خواندی؟ گفت: خیر. پیامبر ﷺ دعا کرد و خورشید تا وسط آسمان بالا رفت و علی نمازش را به جا آورد. وقتی که خورشید غروب می‌کرد صدایی داشت همچون صدای برخورد آره با آهن.

۱- این بیانات و بیانات دیگری از علی بن هاشم بن برید را در میزان الاعتدال: ج ۳ ص ۱۶۰، و تهذیب التهذیب:

ج ۷، ص ۳۹۲-۳۹۳ مطالعه کنید.

این عبارت چهارم، با سه عبارت قبلی تناقض دارد. پس روشن می‌شود کسی که این حدیث را روایت کرده، عدالت و دقت و احتیاط را لازم را نداشته است. و اصلاً این روایت ساختگی است و شخص دیگری شبیه این حدیث را درست کرده و این حدیث را از روی آن ساخته اند و جریان یکی است، چون در این روایت آمده که تقسیم غنایم جنگی علی را به خود مشغول نموده است، نه پیامبر ﷺ، در حالی که اساساً تقسیم غنایم کار علی نبوده است. تازه غافل شدن از نماز به واسطه غنایم، به هیچ وجه درست نیست. چون خیبر پس از خندق در سال هفتم و بعد از حدیبیه (سال ششم) اتفاق افتاده است و این حقیقتی است که به تواتر رسیده است.

واقعه خندق چهار یا پنج سال پیش از خیبر واقع شده و در آن خداوند آیه:

﴿حَفِظُوا عَلَى الصَّلَوَاتِ وَالصَّلَاةِ الْوُسْطَى﴾ [البقره: ۲۳۸].

«در انجام نمازها و نماز میانه «عصر» محافظت ورزید».

نازل شده که تأخیر در نماز را نسخ نموده است. اگر چه اکثر علماء بر این باورند که تأخیر در نماز برای جنگ بوده، و کسانی که می‌گویند تأخیر نسخ نشده، بلکه برای جنگ درست است، مانند امام ابوحنیفه و امام احمد در روایتی، با قول علماء تضاد و مخالفی ندارد. چون همه علماء بر این باورند که از دست دادن نماز به خاطر تقسیم غنایم درست نیست. چون تقسیم غنایم با تأخیر از دست نمی‌رود، اما نماز از دست می‌رود. و اینکه می‌گوید: تا خورشید در وسط مسجد قرار گرفت دروغ آشکاری است. چون اگر چنین واقعه‌ای اتفاق می‌افتاد، از بزرگترین شگفتی‌های دنیا می‌بود. و گروه بی‌شماری آن را نقل می‌نمودند.

و اینکه می‌گوید: وقتی خورشید غروب کرد صدایی همچون صدای برخورد آره با آهن از آن شنیده شد دروغ بسیار بزرگ و آشکاری است. چون خورشید وقتی که غروب می‌کند با جسمی برخورد نمی‌کند تا چنین صدایی ایجاد شود که از مدار چهارم آسمان به زمین برسد! و چنین واقعه بزرگ و مهم، اگر اتفاق می‌افتاد از شگفتی‌های جهان هستی بود، پس اصحاب - که خیلی جریان‌های عادی‌تر مربوط به خیبر و... را نقل نموده‌اند - چگونه این را نقل نمی‌کردند؟!.

و این جریان روایت، اگر سندش هم صحیح باشد، چیزی را ثابت نمی‌کند، چون علی بن هاشم بن برید، بسیار در مذهب شیعه‌گری غلو و اغراق داشته است و از هر که که موافق هوای نفس او بوده روایت نقل کرده است. مثلاً از صباح نامی نقل می‌کند که هیچ کس نمی‌داند کیست! و در این حلقه صباح بن سهل کوفی که از حصین بن عبدالرحمن روایت می‌کند؛ موجود است که بخاری و ابوحاتم و ابو زرعه می‌گویند: او حدیث منکر دارد. و دارقطنی می‌گوید: ضعیف است. و ابن حبان می‌گوید: او احادیث موضوع را از افراد موثق و مورد اعتماد نقل نموده است، استدلال به اخبار او روا نیست. و شخص دیگری دارند به نام صباح بن محمد بن ابی حازم بجلی احمسی کوفی که از مره همدانی روایت می‌کند. ابن حبان گفته: روایات موضوع را به انسان‌های ثقه نسبت می‌دهد. و شخص دیگری به نام صباح عبدی دارند که رازی می‌گوید: او هویتش مجهول است. و شخص دیگری دارند به نام ابن مجالد که بقیه از او روایت می‌کند، او هم مجهول است و ابن عدی در مورد او می‌گوید: او معروف نیست. و او از استادان بقیه مجهولین است. و اگر منظور از حسین مقتول، حسین بن علی باشد. او خیلی بزرگ‌تر از آن است که از یک نفر روایت کند و او هم از أسماء دختر عمیس خواه آن یک نفر فاطمه خواهرش باشد یا فاطمه دخترش. چون این داستان اگر واقعیت دارد حسین بیش از همه از آن خبر داشت و آن را هم از پدرش و هم از غیر او و نیز از اسماء، نامادری خود و هم از دیگران شنیده بود. نه این‌که از خواهرش یا از دخترش از اسماء روایت کند. پس او حسین بن علی نیست، بلکه شخص دیگری است، مجهول و ناشناخته یا اینکه عبدالله بن حسن ابوجعفر است که هر دو نمونه‌ی یکدیگرند.

و این حدیث ثابت نمی‌شود جز با روایت از کسی که عدالت و مورد اعتماد بودن و دقت و احتیاطش معلوم باشد و اهل علم حدیث او را بشناسند. چون شناخت سطحی کافی نیست. از طرف هر کس باشد، و در فرزندان اصحاب و تابعین هم افرادی هستند که روایتشان دلیل نیست اگر چه پدران‌شان از بهترین مسلمانان بوده‌اند. تازه این در صورتی است که علی بن هاشم آن را روایت کرده باشد، ولی راوی عباد بن یعقوب رواجی است، ابن حبان در مورد او گفته: دعوتگری رافضی مذهب است، که احادیث

منکر را از نامداران روایت می‌کند و باید ترک شود. و ابن عدی هم می‌گوید: او روایاتی در فضایل اهل بیت و بدگویی از دیگران دارد، که اهل حدیث آن روایات را منکر شمرده‌اند. بخاری و غیر او هم احادیثی از او نقل نموده‌اند که صححتشان معلوم نیست.

و حکایت قاسم المطرز از او که می‌گوید: علی بحر را حفر کرد و حسین آب را درون آن جاری نمود از روایاتی است که بی‌ارزش بودنش آشکار است.^۱

مؤلف می‌گوید: از اسماء احادیث دیگری هم غیر از آنهایی که بیان شد روایت شده. و از طریق ابو العباس بن عقده روایت شده که او با وجود حافظه بسیار قوی که داشته، بسیار در جمع‌آوری اکاذیب و دروغ‌های شیعیان فعال بوده است. احمد بن عدی می‌گوید: استادان بغداد را دیدم که از او به خوبی یاد نمی‌کردند و می‌گفتند که حق حدیث را ادا نمی‌کند و استادان کوفه را به دروغ و او می‌داشت بدین صورت که چیزهایی را برای آنها می‌نوشت و به آنها دستور می‌داد که آن را روایت کنند. دارقطنی می‌گوید: مرد بدی است. ابن عقده^۲ می‌گوید: یحیی بن زکریا برای ما سخن گفت، یعقوب بن معبد به ما خبر داد، عمرو بن ثابت برای ما سخن گفت، که از عبدالله بن حسن بن حسن بن علی سؤال کردم در مورد حدیث «بازگشت خورشید بر علی». که آیا این جریان برای شما ثابت شده یا خیر؟ گفت: خداوند در کتابش بزرگ‌تر از حادثه بازگشت خورشید بر علی را نازل نکرده است! گفتم راست می‌گویی، خدا مرا فدایت کند، اما می‌خواهم از زبان تو بشنوم. گفت: عبدالله برایم نقل کرد و گفت: ابوالحسن برایم سخن گفت، از اسماء دختر عُمیس که گفت: روزی علی می‌خواست نماز عصر را با پیامبر بخواند. به اتفاق پیامبر ﷺ رفتند، در این هنگام وحی بر پیامبر ﷺ نازل شد. پس علی او

۱- شرح حال عبّاد بن یعقوب رواجی اسدی ملقب به ابو سعید کوفی را در میزان الاعتدال: ج ۲، ص ۳۷۹-۳۸۰ و تهذیب التهذیب: ج ۵ ص ۱۰۹-۱۱۰ و در آن این جریان به تفصیل آمده است.

۲- ابن عقده احمد ابن محمد ابن سعید ابن عقده ملقب به ابو العباس است. ذهبی می‌گوید: شیعه میانه روی است و عده ای او را ضعیف دانسته‌اند. البته کسانی هم او را قوی دانسته‌اند. ابو عمر بن حیوة می‌گوید: ابن عقده از اصحاب، عیب‌جویی و بدگویی می‌کرد و در مورد امام مسلم و امام بخاری هم بدگویی دارد. پس احادیش متروک هستند. او در سال ۳۲۲ در سن ۸۴ سالگی وفات یافت. به کتاب میزان الاعتدال: ج ۱، ص ۱۳۶-۱۳۸ و لسان المیزان: ج ۱، ص ۲۶۳-۲۶۶ مراجعه شود.

را به سینه خود تکیه داد. تا اینکه پیامبر ﷺ حالش خوب شد. پس پیامبر ﷺ فرمود: آیا نماز عصر را خواندی؟ گفت: وقتی که آمدیم وحی بر تو نازل شد. پس تا کنون سرت را روی سینه‌ام قرار دادم. پس پیامبر ﷺ رو به قبله - در حالی که خورشید غروب کرده بود- فرمود: خداوندا! همانا علی در اطاعت تو بوده پس خورشید را بر او بازگردان، اسماء گفت: خورشید در حالی که صدای همچون صدای آسیاب داشت، بازگشت تا در جای وقت عصر قرار گرفت و ایستاد. پس علی در جای خود به پاخواست و نماز عصر را خواند. پس از فارغ شدن علی از نماز، خورشید در حالی که صدایی همچون صدای آسیاب داشت، غروب کرد و دنیا تاریک شد و ستاره‌ها پدیدار شدند.

می‌گویم: این عبارت و سخن پنجم، با عبارات و سخنان قبلی متناقض است و با هم همخوانی ندارند و دروغ و ساختگی بودنش برای خواننده بیشتر هویدا و آشکار می‌شود. چون در این روایت می‌گوید: خورشید بازگشت تا رسید به جای وقت عصر. و در روایت قبلی می‌گوید: خورشید بازگشت تا بر روی کوه‌ها نمایان شد! باز هم، در این جا می‌گوید: او را به سینه‌ی خود تکیه داد و ... و در روایت پیشین می‌گوید: سرش را روی دامان علی قرار داده بود!!

و عبدالله بن حسن هرگز این سخن را نگفته و او خیلی بزرگوارتر از این است که چنین سخن دروغ و بی‌اساسی را بر زبان آورد و پدرش حسن نیز این حدیث را از اسماء روایت نکرده است؛ زیرا در این روایت آمده که: «خداوند در مورد علی در کتابش بزرگتر از بازگشت خورشید بر علی را نازل نکرده است!!» حال که مسلم است خداوند در قرآن نه در مورد علی و نه در مورد هیچ کس این جریان را بیان نکرده است. و اگر ثابت شود که عمرو بن ثابت آن را از عبدالله روایت کرده باشد، یقیناً خودش آن را ساخته است، چون او به دروغگو معروف است. ابوحاتم ابن حبان می‌گوید: او احادیث موضوع را از افراد موثق روایت می‌نمود، و یحیی ابن معین می‌گوید: او آدم با

شخصیتی نیست. مره می‌گوید: او امین و مورد ثقہ نیست. نسائی می‌گوید: احادیثش متروک (رها شده) هستند^۱.

مصنف می‌گوید: و اما روایت ابو هریره: عقیل ابن حسن عسکری به ما خبر داد، ابومحمد صالح بن ابی‌الفتح شناسی برای ما سخن گفت: احمد بن عمرو بن حوصاء برای ما صحبت کرد، ابراهیم بن سعید جوهری برای ما صحبت کرد، یحیی بن یزید بن عبدالملک نوفلی برای ما حدیث نمود از پدرش گفت: داود بن فراهیج برای ما روایت کرد از عماره بن فرو از ابوهریره رضی الله عنه و حدیث را ذکر نمود تا آخر. مصنف می‌گوید: این حدیث را از یک حدیث طولانی خلاصه نموده‌ام.

می‌گویم: این اسناد اشتباه است و نزد اهل علم هیچ چیزی با آن ثابت نمی‌شود. بلکه دروغ بودنش از چند جهت محرز است. چون علاوه بر اینکه داود بن فراهیج از طرف حدیث شناسان ضعیف قلمداد شده، شعبه نیز او را تضعیف نموده و نسائی می‌گوید: حدیث‌هایش ضعیف هستند. اسناد به او ثابت نمی‌شوند. چون (در آن سلسله) یزید بن عبدالملک نوفلی هم موجود است که از او و از عماره روایت می‌کند. بخاری می‌گوید: احادیثش هیچ ارزشی ندارند و بسیار ضعیف است. و نسائی می‌گوید: ترک شده است، (متروک) و احادیثش ضعیف هستند. و دارقطنی می‌گوید: بسیار احادیثش منکر هستند.

احمد می‌گوید: نزد او احادیث منکر موجودند، و دارقطنی می‌گوید: ضعیف است. و اگر ابراهیم بن سعید آن را روایت کرده باشد، بلا و مصیبت اینجا است، اگر چه گفته می‌شود ثبوت آن نه از جانب ابراهیم بن سعید بوده و نه از جانب ابن حوصاء، چون این دو نفر هم خود و هم احادیثشان معروف اند، و مردم زیادی از آنها نقل نموده‌اند، به همین جهت وقتی که ابن حوصاء طریق اول را روایت کرد، روایت و سند

۱- این مقوله را ذهبی در شرح حال ابوالمقدم عمرو ابن ثابت بن هرمز کوفی که کنیه‌اش ابا ثابت است، ذکر نموده است و باز ذهبی ذکر نموده که ابو داود گفت: او رافضی است. ابن ابی‌حاتم می‌گوید: از پدرم در مورد عمرو ابن ثابت بن ابی‌المقدم سؤال کردم گفت: احادیثش ضعیف هستند. بد رای و در مذهب تشیع بسیار تند بوده. به کتاب الجرح و التعديل: ق ۱ م ۳ ص ۲۲۳ و میزان الاعتدال: ج ۳ ص ۲۴۹-۲۵۰ و تهذیب التهذیب: ج ۸، ص ۹-۱۰ مراجعه شود.

آن از او معروف شده است. و روایتش از او با سند معروف همراه است. لکن شکل آن (حدیث) از افراد بعد از ابن حوصاء است.

اما این حدیث را از جانب او نمی‌شناسند، و اگر فرضاً ثابت شود که این حدیث از او است، مشکل متوجه افراد بعد از او می‌شود. و ابوالفرج بن جوزی بیان می‌کند که ابن مردویه آن را از طریق داود ابن فراهیج ذکر نموده و ضعف ابن فراهیج را خاطر نشان ساخته است، بنابراین نسبت دادن آن حدیث به او هم جای بحث است.

مصنف می‌گوید: و اما روایت ابی سعید خدری، محمد ابن اسماعیل جرجانی کتباً به ما خبر داد، که ابا ظاهر محمد بن علی واعظ به آنها خبر داده که محمد بن احمد بن منعم به ما خبر داد که قاسم بن جعفر بن محمد بن عبدالله بن محمد بن عمر به ما خبر داد که پدرم برایم سخن گفت: از پدرش محمد از پدرش عبدالله، از پدرش محمد از پدرش عمر گفت: حسین بن علی گفت: از ابوسعید خدری شنیدم می‌گفت: نزد پیامبر ﷺ رفتیم در آن هنگام سرش در دامان علی بود و خورشید غروب کرده بود. پیامبر ﷺ به هوش آمد و گفت: ای علی، نماز عصر را خواندی؟ گفت: خیر یا رسول الله. دوست نداشتم سرت را روی زمین بگذارم در حالی که تو ناراحت بودی و درد داشتی. پیامبر ﷺ فرمود: ای علی، دعا کن خورشید بر تو باز گردد. علی گفت: ای رسول خدا، شما دعا کنید و من آمین می‌گویم. پیامبر ﷺ فرمود: پروردگارا! علی در اطاعت و فرمانبرداری تو و رسالت می‌باشد، خورشید را بر او باز گردان. ابو سعید می‌گوید: به خدا قسم صدای خورشید را شنیدم، همچون صدای ماسوره بود تا اینکه بازگشت و سفید و روشن و پاک گشت.

می‌گویم: چنین سندی هیچ چیز به آن ثابت نمی‌شود. و بسیاری از مردان (مذکور در آن حلقه) به عدل و دقت و احتیاط (عدل و ضبط) شهرت ندارند و حامل علم نیستند و در کتاب‌های علم نامی ندارند و بیشتر مردان این سند بگونه‌ای هستند که وجود تنها یکی از آنها با این قدر و منزلت کافی بود برای عدم ثبوت آن (سند)، حالا که بیشترشان چنین وضعیتی دارند قضیه باید چگونه باشد؟!.

مگر کس دیگری هست که به اندازه‌ی عمرو بن ثابت به دروغگو بودن معروف باشد؟!.

و در این روایت آمده که: او (پیامبر) درد داشت و خورشید که طلوع کرد صدایی همچون صدای ماسوره داشت. که اینها به حکم عقل باطل هستند. و هرگز آنان چنین حدیثی را ذکر ننموده‌اند. و اگر چنین حدیثی از ابو سعید - به خاطر دوستیش نسبت به علی و بیان فضائل او نقل می‌شد. قطعاً یارانش آن را روایت می‌کردند. همچنان که غیر این حدیث را در رابطه با فضائل علی ذکر نموده‌اند، مانند روایت خود ابوسعید از پیامبر ﷺ که وقتی نام خوارج برده شد، فرمود: بهترین و برحق‌ترین آن دو گروه آنها را می‌کشند، و یا مثل روایت دیگر ابو سعید که پیامبر ﷺ به عمار گفت: گروه ستمگر و تجاوزکار تو را می‌کشند. در این حدیث صحیح از ابوسعید، بیان و روشن گردیده که علی و یارانش برحق‌تر از معاویه و یارانش هستند. پس چگونه چنین حدیثی از او روایت نمی‌شد اگر صحیح می‌بود؟!.

و حسین و برادرانش عمر و علی چنین حدیثی را نگفته‌اند. و اگر چنین حدیثی نزد آنان بود، محدثین مشهورتر از آنها آن را نقل می‌نمودند، چون این قضیه‌ای مهم است. مصنف می‌گوید: و اما روایت امیر المؤمنین، پس ابو العباس فرغانی به ما خبر داد، ابوالفضل شیبانی به ما خبر داد، رجاء بن یحیی سامانی برای ما حدیث بازگو کرد، هارون بن مسلم بن سعید در سال ۲۴۰ هـ در سامرا برای ما سخن گفت، عبدالله بن عمرو اشعث برای ما حدیث گفت، از داود بن کمیت از عمویش مستهل بن زید، از ابی‌زید بن سهل از جویریة بنت مسهر گفت: با علی بیرون رفتیم. گفت: ای جویریة! به پیامبر ﷺ وحی شد در حالی که سرش روی دامن من بود تا آخر حدیث.

می‌گوییم: این اسناد از اسناد قبلی ضعیف‌تر است: چون رجال مجهولی در آن هستند که هیچ کدامشان به عدالت و ضبط معروف نیستند و چرا به صورت انفرادی آن را نقل نموده‌اند، در حالی که اگر علی چنین چیزی می‌گفت، قطعاً یاران مشهور و معروفش آن را روایت می‌کردند. و از طرف دیگر هم سندی مانند این سند، از چنین زنی - که او و کسانی که از او روایت کرده‌اند وضعیت و حالشان معلوم نیست و صرف نظر از صفاتشان هویت مشخص و محرزی هم ندارند - چیزی در آن ثابت نیست. و با سند قبلی که از این راجح‌تر است تناقض دارد هر چند که همه این روایتها دروغ هستند.

چون مسلمانان در باره فضائل علی و معجزات پیامبر ﷺ کوچک‌تر از این مسئله را هم روایت نموده‌اند. پس چرا اهل علم و حدیث این روایت را ذکر ننموده‌اند؟

و گروه زیادی از علمای حدیث فضائل علی را به رشته تحریر درآورده‌اند، همچون امام احمد و ابو نعیم و غیره و احادیث ضعیفی هم در این رابطه ذکر نموده‌اند، ولی این حدیث را نیاورده‌اند. چون دروغ بودن این روایت آشکار است.

همچنین ترمذی با وجود اینکه احادیث زیادی در فضائل علی گردآوری نموده، هر چند که بیشترشان ضعیف هستند، ولی این حدیث را ذکر نکرده است. همچنین نسائی و ابو عمر بن عبدالبر که نسائی کتابی را در خصوص ویژگی‌ها و خصال علی تألیف نموده است.

مصنف می‌گوید: ابو جعفر طحاوی^۱ از علی بن عبدالرحمان از احمد بن صالح مصری حکایت می‌کند که او (احمد بن صالح مصری) می‌گفت: «ضروری نیست کسی که راه دانش‌اندوزی در پیش گرفته از حفظ حدیث اسماء- در بازگشت خورشید- تخلف نماید؛ چون این جریان از نشانه‌های پیامبر و از معجزات اوست.^۲

می‌گوییم: احمد بن صالح از طریق حلقه اول آن را روایت نموده و تمام راه‌ها و الفاظی که از جهات مختلفی بر دروغ بودن آن دلالت دارند را گردآوری ننموده و راویان طریق اول نزد او مجهول هستند و کاذب بودنشان برای او معلوم نبوده است.

و طحاوی عادتش نیست که حدیث را هم‌چون اهل علم نقد نماید. به همین دلیل در کتاب «شرح معانی الآثار» احادیث مختلفی را روایت نموده است و روایاتی که او ترجیح داده، اکثراً با قیاس بر احادیثی است که خود آن را قوی و حجت دانسته که بیشترشان از لحاظ اسناد ضعیف و مجروح هستند و حجت واقع نمی‌شوند. چون شناخت او به اسناد مانند شناخت متخصصین این فن نبوده است، هر چند احادیث

۱- در کتاب مشکل الآثار: ج ۲ ص ۱۱، چاپ حیدرآباد دکن، ۱۳۳۳.

۲- کتاب مشکل الآثار: و علی بن عبدالرحمان بن المغیره از احمد بن صالح حکایت می‌کند که او می‌گفت: ...

۳- کتاب مشکل الآثار: از حفظ حدیث اسماء کسی که از طرف او حدیث را برای ما روایت کرده، چون این حدیث از نشانه‌های بارز نبوت است.

زیادی دارد و واقعاً فقیه و عالم بر جسته‌ای است.^۱

مؤلف می‌گوید: ابو عبدالله بصری گفت: بازگشت خورشید پس از غروبش ذاتاً تأکید در ضرورت نقل آن دارد، چون علاوه بر اینکه فضیلتی برای امیر المؤمنین است از نشانه‌های پیامبری نیز می‌باشد و این جریان نشانه‌های نبوت را از فضائل علی جدا می‌سازد. می‌گوییم: این از قوی‌ترین و آشکارترین دلایل بر دروغ بودن حادثه است. چون اهل علم فضائل علی علیه السلام را روایت نموده‌اند و در کتاب‌های صحیح و مسندها و سنن، آنها را برشمرده‌اند و از علمای مورد اعتماد و مشهور روایت نموده‌اند. پس اگر این حدیث هم از آنها می‌بود؛ مردم نسبت به روایت آن علاقه بیشتری داشتند و در بیان صحت آن حریص‌تر می‌بودند، اما آنها کسی را نیافته‌اند که این حدیث را با سند مورد اعتماد و دارای عدالت و دقت و احتیاط روایت کرده باشد.

مصنف می‌گوید: ابو العباس بن عقده گفت: جعفر ابن محمد بن عمر حدیث را برای ما بازگو نمود، سلیمان بن عباد به ما خبر داد، شنیدم بشار بن دراع گفت: امام ابوحنیفه^۲ به محمد بن نعمان^۳ رسید و از او سؤال نمود: حدیث بازگشت خورشید را از

- ۱- او ابو جعفر احمد بن محمد ابن سلامه بن سلمه ازدی حجری مصری طحاوی، فقیه و امام و حافظ است و ریاست حنفی‌های مصر به او رسید و در سال ۲۳۹ - در طحا از سرزمین مصر به دنیا آمد و نشأت گرفت و در سال ۳۲۱ هـ در قاهره وفات یافت. کتاب‌های «شرح معانی الآثار» و «المختصر فی الفقه» و «مناقب ابو حنیفه» و «مشکل الآثار» از تألیفات او هستند. شرح حالش را در تذکره الحفاظ: ج ۳، ص ۸۰۸-۸۱۰، الجواهر المصنیه: ج ۱، ص ۱۰۲-۱۰۵ و وفيات الأعیان: ج ۱، ص ۵۳ تا ۵۵، و لسان المیزان: ج ۱، ص ۲۷۴-۲۸۲ و الاعلام: ج ۱ ص ۱۹۷ بخوانید. و آنچه ابن حجر از بیهقی در لسان المیزان: ج ۱ ص ۲۷۷ در رابطه با او بیان کرده مطالعه کنید. و بیهقی در المعرفه پس از ذکر سخن طحاوی در مورد لمس آلت تناسلی به دنبال آن می‌گوید: خواستم اشتباه او را در این زمینه بیان کنم. و از اکثر امثال آن اشتباهات سکوت نموده. و نیز از سخن او دانسته می‌شود که علم حدیث رشته‌ی علمی او نبوده بلکه کلمه کلمه آنرا از علمای حدیث گرفته است.
- ۲- ابو حنیفه نعمان بن ثابت پیشوای حنفی‌ها و یکی از چهار امام اهل سنت که اصالتش از فرزندان فارس است. در کوفه سال ۸۰ هـ به دنیا آمد و در سال ۱۵۰ هـ وفات یافت. شرح حالش را در تاریخ بغداد: ج ۱۳، ص ۳۲۳-۴۲۳ و الجواهر المصنیه: ج ۱، ص ۲۶-۳۲ و وفيات الأعیان: ج ۵ ص ۳۹-۴۷ و الاعلام: ج ۹ ص ۴-۵ مطالعه کنید.
- ۳- به نام محمد بن نعمان افراد زیادی معروف هستند و احتمالاً منظور مؤلف، محمد ابن نعمان بن بشیر انصاری باشد به شرح حالش در کتاب تهذیب التهذیب: ج ۹ ص ۴۹۲ مراجعه کنید.

چه کسی روایت کرده‌ای؟ گفت: از غیر کسی که حدیث «یا ساریة الجبل» را روایت نموده است. مصنف می‌گوید: همه این احادیث و روایات دلیل بر ثبوت آن حدیث هستند. می‌گویم: اتفاقاً این سخن دلیل است بر اینکه پیشوایان و اهل علم این حدیث را قبول نداشته‌اند و هیچ یک از پیشوایان مسلمانان آن را روایت نکرده است. همین ابو حنیفه که یکی از پیشوایان معروف است، هرگز به خاطر علی زیر سؤال نمی‌رود، چون او که اهل کوفه است، بسیاری از شیعیان آنجا را دیده و علی را دوست داشته و او را مولای خویش می‌داند و در مورد فضائل علی چیزهای زیادی شنیده است. با وجود آن، نقل این حدیث را از محمد بن نعمان انکار می‌کند و شکی نیست که امام ابوحنیفه از طحاوی و امثال او آگاه‌تر و فقیه‌تر است.

و از این طرف هم ابن نعمان جواب درستی به او نداده، بلکه گفته: از غیر کسی که حدیث «یا ساریة الجبل» را روایت نموده، آن را نقل می‌کنم!!

باید به او گفت: فرض می‌کنیم که آن روایت دروغ است، حالا دروغ بودن آن چگونه بر درستی این روایت دلالت می‌کند؟ اگر این گونه باشد، امام ابوحنیفه که کرامات عمر و علی و... را انکار نمی‌کند، بلکه این حدیث را انکار می‌کند که دلایل بسیاری بر دروغ و مخالف بودنش با عقل و شرع موجود است. و هیچ یک از علمای مشهور و محدثین معروف از تابعین و تابع تابعین - که آنها احادیث را از اصحاب نقل نموده‌اند - این حدیث را روایت ننموده‌اند، بلکه تنها دروغگویان و جاهلان که عدالت، دقت و احتیاطشان معلوم نیست آن را روایت کرده‌اند، پس چگونه از آنها پذیرفته می‌شود؟!!

و سایر علمای مسلمان نیز دوست دارند که چنین حدیثی صحیح باشد، چون هم برای پیامبر ﷺ معجزه است و هم فضیلتی است برای علی، اما آنها دروغ را نمی‌پسندند و مخالف دروغ‌پردازی هستند، لذا به جهت دینداری آن را رد نموده‌اند.